

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# نگاهی مدرن به عاشورا

نویسنده: حسن شادروان



شناسنامه کتاب

---

نام کتاب:	نگاهی مدرن به عاشورا
نویسنده:	حسن شادروان
ناشر:	مرکز بین المللی نشر ایرا
صفحه آرایه:	مرکز بین المللی نشر ایرا
نوبت چاپ:	اول / زمستان ۱۳۸۳
چاپ:	سلیمان زاده
شمارگان:	۳۰۰۰
شابک:	ISBN ۹۶۴-۹۳۳۵۹-۷-۸
قیمت:	۲۳۰۰ تومان

---

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

*The Center Of*  
**IRA**  
*International Publication*



مرکز بین المللی نشر ایرا

تلفن: ۰۲۵۱-۲۹۲۱۲۰۵

دورنگار: ۰۲۵۱-۷۸۳۰۵۹۲

قم - صندوق پستی: ۳۷۱۸۵-۵۱۷

E-MAIL : [INFO@IRAMABNA.COM](mailto:INFO@IRAMABNA.COM)

آدرس بر روی شبکه جهانی اینترنت

[WWW.IRAMABNA.COM](http://WWW.IRAMABNA.COM)



## فهرست مطالب:

مقدمه‌ای مدرن و شرح آن:	۷-۱۲
پیش‌نیازهای ورود به مباحث کتاب	۱۳-۴۵
فصل اول: نگاه عبرت آموز	۴۶-۷۶
فصل دوم: ظهور معاویه	۷۷-۱۸۱
فصل سوم: پیام‌های عاشورا	۱۸۲-۲۶۶
فصل چهارم: وظیفه ما	۲۶۷-۳۴۰
منابع و مآخذ	۳۴۱-۳۵۲







### بسم الله الرحمن الرحيم و آياه نستعين

الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين لا سيما خاتمهم و افضلهم محمد و اهل بيته الاطيبين سيما بقية الله ارواح من سواه فداه بهم تنولى و من اعدائهم تنبرء الى الله يكي بود يكي نبود؛ غير از خدا هيچكس نبود. يك روز اين خدای خوب، خواست چند تا بنده هم خلق كنه؛ برای اينكه اونو بشناسن و بهش عشق بورزنند.

تا وقتی بندهاش با او دوست بودن؛ اونهم با اونها دوست بود. ولی وقتی بعضی بندهاش ادا در آوردن و حرف‌های خدا رو گوش نکردند؛ اونهم راهش رو كشيد و اونها رو ترك كرد. مدت‌ها بود خدا، اين بنده‌های حرف‌نشنو رو ترك کرده بود. فقط گهگاهی با بعضی از آدم خوب‌هاشون ارتباطی داشت. قاعدتاً وقتی خدا نبود؛ همون بنده‌ها، پشت سرش خیلی حرف‌ها می‌زدن. حرف‌های خوب خوب و حرف‌های بد بد. تا اينكه يكي از بنده‌هایی كه با خدا دوست بود؛ اومد و بعضی حرف‌های اونو برای مردم گفت. مردم كه از دوری خدا خسته شده بودن؛ حرف‌های اون مرد خوب رو پذيرفتن. وقتی مردم حرف‌های خدا رو پذيرفتن؛ خدا هم با اونها آشتی كرد.

كم كم يخ‌ها آب شد و خدا نزديك‌تر اومد. آنقدر نزديك، كه اين بنده‌های جديد، اونو به راحتی می‌ديدند و صداشو می‌شنيدند. آره اونها خدا رو در زندگي خودشون به راحتی لمس می‌كردند. اينجا بود كه خیلی از مردم ديدند؛ وای اين خدا چقدر خوبه!

خدا هم از اينكه می‌ديد مردم دارن حرف‌هاش رو گوش می‌كنند؛ خیلی راضی بود و دوباره با اونها دوست شده بود. وقتی خدا با مردم دوست شد؛ مردم ديدن خیلی از حرف‌های قديمی‌ها، در مورد خدا غلط بود. ديدن خدا اونی نبود كه قديمی‌ها می‌گفتن.

كم كم مردم ديدند كه بايد بعضی حرف‌های قديمی‌ها رو بريزن دور. آخه حرف‌های اونها، با خدایی كه الان می‌ديدن و حالا می‌شناختن؛ خیلی فرق داشت.

آره امروزی‌ها ديدند خدای امروز، در ریاضی نمره بیست می‌گیره؛ اما خدای قديمی‌ها حتی در انضباط نیز نمره‌اش صفر بود!!!

آره مردم امروز، به اين نتیجه رسيدن كه بايد چشم‌های خود را بشويند و نگاهی جديد به خدا بيندازند. به همین علت بود كه كتاب نگاهی مدرن به عاشورا نوشته شد.

هرچند شاید بسیار عجیب باشد که نقطه آغازین یک کتاب تحقیقی سنگین، با داستانی بسیار ساده شروع شود؛ اما با چه زبانی می‌توان گفت جهالت و تعصب گذشتگان ما، چه جفایی به خدا، رسول، اسلام و در یک کلام به انسانیت نمود؛ مگر به زبان داستان؟<sup>۱</sup>

آری مگر می‌شود بدون استمداد از زبان داستان، عمق فاجعه را رساند؟ از یک سو می‌شنیدیم طعنه غربزده‌های احمق، که اسلام را کهنه و نخ‌نما می‌خوانند؛ و از سوی دیگر می‌دیدیم متحجران کم‌شعوری که واقعاً نمی‌دانند چه کسی را می‌پرستند و چه اعمالی انجام می‌دهند و برای چه؟ تمام این اختلافات در آخرین دین الهی، بخاطر جهالت گذشتگان ما بود؛ و هم اکنون باید تنفس در وادی‌های نو را نیز تجربه نماییم.

آن وادی‌هایی که **مسلمان آن**، **متمبر** و **نواندیش آن**، غربزده نباشد. ما باید این سرزمین مبارک و میمون را هرچه سریعتر فتح نماییم؛ زیرا امروزه ما، شدیداً به این مکان‌های مبارک محتاجیم. چون دشمن در دهه اخیر، همه منتقدان و نواندیشان، را بی‌دین و غربزده و همه مسلمانان معتقد، را جمعی احمق و مُنگل و عقب‌افتاده ذهنی معرفی نموده است. در همین راستا، کلمه مدرن را که از ادبیات دینی قهر کرده بود؛ دوباره به کتب اسلامی فراخواندیم و آن را در صدر عنوان کتاب خویش قرار دادیم.

باشد تا دیگر عزیزانی که درد دین دارند؛ از این کلمات زیبا، بیشتر استفاده نمایند. ان شاء الله این مقدمه داستان‌گونه کوتاه، توانسته باشد گوشه‌هایی اندک، از عمق مصیبتی که بر انسان و انسانیت تحمیل شده؛ را بیان نماید. در حقیقت بسیاری از مطالب این مقدمه کوتاه، در متن کتاب مستدل خواهند شد. خواننده محترم بعد از مطالعه کتاب، خواهد دانست بهترین نوع انتخاب، برای دردی که می‌کشیم؛ زبان داستان است. اما بقول ملای روم:

ای برادر، قصه چون پیمانہ‌ایست      معنی اندر وی، مثال دانه‌ایست  
دانه معنا بگیرد مرغ عقل      ننگرد پیمانہ را، گر گشت نقل<sup>۲</sup>

حال بیایم و معانی نهفته در همین پیمانہ کوچک را پیدا نماییم.

<sup>۱</sup> البته تعابیر تند این کتاب، هرگز به معنای نفی خدمات برگان گذشته نیست. ولی باید دانست گرچه معدودی از بزرگان سابق بودند که با خدمات خود، اسلام را به ما رساندند؛ اما عده‌ای از بزرگ‌مانان کوچک (افرادی که ادعای علم داشتند، اما مگر آنها کوچک بود) با نوشتن مطالب غلط، نوده جاهل مردم را دچار جهل مرکب نمودند؛ لذا این آخربین دین الهی و آسمانی، از حاده خود منحرف گردید.

<sup>۲</sup> مثنوی معنوی ۴۵۱/۱



آری می‌خواهیم نگاهی مدرن، به مقدمه داستان‌گونه خویش بیندازیم و ببینیم در پیمان‌های کوچک نیز امکان دارد معانی ژرفی نهفته باشد.<sup>۱</sup> پس به تلمیح‌های پیمانۀ کوچک خود اشاره کنیم.

یکی بود تلمیحی به آیه کریمه: قل هو الله احد

یکی نبود اشاره‌ای دارد به اینکه یکتا و واحد بودن خداوند، یک بمعنای عددی نیست.

امیربیان در نهج البلاغه به همین نکته، این چنین اشاره می‌فرماید: واحد بلا تاویل عدد<sup>۲</sup> و در

موضعی دیگر فرموده‌اند: واحد لا بعدد<sup>۳</sup>

پس یکی بود؛ یکی نبود را چنین معنا نماییم: خداوند یکتاست، اما نه در معنای ریاضی آن.

غیر از خدا هیچکس نبود. عن الامام الكاظم عليه السلام انه قال: ان الله تبارك و تعالی لم یزل بلا زمان و لا

مكان و هو الان كما كان، لا یخلو منه مكان و لا یشغل به مكان و لا یحل فی مكان.<sup>۴</sup>

قال جعفر الصادق عليه السلام: من زعم ان الله فی شیء او من شیء او علی شیء فقد اشرك. اذ لو فی شیء لكان

محصورا و لو كان علی شیء لكان محمولا و لو كان من شیء لكان محدثا.<sup>۵</sup>

عن ابی ابراهیم علیه السلام: ان الله تبارك و تعالی لم یزل، بلا زمان و لا مكان و هو الان كما كان<sup>۶</sup>

بعد از این افاضات که از ناحیه مقدسه ابواب علوم نبوی صادر شده؛ می‌بینیم عرفا و

بزرگان، مطالبی در همین رابطه فرموده‌اند: قال محمد بن محبوب خادم ابی عثمان المغربي: قال لی ابو عثمان

المغربي يوماً یا محمد، لو قال لك قائل این معبودک؟ ایش تقول؟ قلت: اقول حیث لم یزل.

قال: فان قال فأین كان فی الازل ایش تقول؟ قلت: حیث هو الان یعنی انه كان و لا مكان فهو الان

كما كان. قال: فارتضى ذلك منی و نزع قمیصه و اعطانه<sup>۷</sup>

آری می‌بینیم تمام بزرگان علم و عرفان، خوشه‌چین معارف اهل بیت صلوات الله علیهم هستند. و

این جمله پر معنا و ژرف الان كما كان عیناً در روایات معصومین ما درج شده بود.

پس باید بگوییم: غیر از خدا هیچکس نبود و الان كما كان

<sup>۱</sup> خوانندگان محترم نیز با دقت در همین نگاه مدرن ما به مقدمه ساده کتاب، موجه خواهند شد نگاه مدرنی که در این کتاب از آن نام می‌بریم؛ امکان دارد در آن مورد خاص، اغلب ذهنیات قبلی ما را دگرگون نماید. انشاء الله این کتاب تواند در ذهنیات قلبی خواندگانش، تغییری مثبت

ایجاد نماید. آمین یا رب العالمین

<sup>۲</sup> نهج البلاغه خطبه ۱۵۲

<sup>۳</sup> خطبه ۱۸۵

<sup>۴</sup> شرح الاسماء الحسنی ۲۶/۱

<sup>۵</sup> التوفیق الربانی ۱۶۷

<sup>۶</sup> بحار الانوار ۲۸۵/۵۴

<sup>۷</sup> التوفیق الربانی ۱۶۸

یک روز این خدای خوب خواست چند تا بنده هم خلق کنه؛ تا اونو بشناسن و بهش عشق بورزند. تلمیحی به حدیث قدسی: کت کترأ محفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لأن اعرف<sup>۱</sup> در قرآن کریم فرموده: ما خلقت الجن و الانس؛ الا ليعبدون پس راه کسب معرفت، عبودیت و اطاعت از اوست. و اتقوا الله و يعلمکم الله<sup>۲</sup> تا وقتی که بندهاش با او دوست بودن؛ اونهم با اونها دوست بود. خداوند در آیات فراوانی این همراهی دو طرفه را تذکر داده. فاذکروني، اذکرکم واشکروا لي ولا تکفرون<sup>۳</sup> یا لأن شکرتم لأزیدنکم<sup>۴</sup> و یا فرموده: انا جلیس من ذکرني<sup>۵</sup> ولی وقتی بعضی بندهاش ادا در آوردن و حرفهای خدا رو گوش نکردند؛ اونهم راهش رو کشید؛ رفت و اونها رو ترک کرد.

تلمیحی به آیه کریمه نسوا الله فنسیهم<sup>۶</sup> بزرگان در این مورد فرموده‌اند: المراد من النسیان؛ التریک<sup>۷</sup> (نسوا الله) ترکوا (فنیسیهم) یزید به ترکهم من ثوابه<sup>۸</sup> مدتها بود که خدا، این بندهاشو ترک کرده بود. فالیوم نسیاهم کما نسوا لقاء یومهم هذا<sup>۹</sup> فالمراد بالناسی، التاریک. سواء کان عن ذھول، ام لا<sup>۱۰</sup> پس خدا نیز بندگان خود را ترک خواهد نمود؛ اما ترک عنایت. فقط گهگاهی با بعضی از خوبهاشون ارتباطی داشت تلمیحی به کریمه: إذ نادى ربه ندأء خفياً<sup>۱۱</sup> وقتی خدا اونها رو ترک کرد؛ پشت سرش خیلی حرفها زدن. حرفهای خوب و حرفهای بد بد. خداوند در قرآن، به این نکته اشاره‌ها فرموده: فمن افترى على الله الكذب من بعد ذلك فأولئك هم الظالمون<sup>۱۲</sup> و یا و من اظلم من افترى على الله کذبا او کذب بأبائه لا یفلح الظالمون<sup>۱۳</sup>

<sup>۱</sup> رسائل الکرکی ۱۵۹/۳ و شرح اصول کافی مولی محمد صالح مازندرانی ۲۲/۱

<sup>۲</sup> سوره بقره/آیه ۲۸۲

<sup>۳</sup> سوره بقره/آیه ۱۵۲

<sup>۴</sup> سوره ابراهیم/آیه ۷

<sup>۵</sup> قال موسی یارب ابعده انت می فانادیک، ام قریب فاناجیک؟ فارحی اضبط الیه انا حلیم من ذکرنی. حل العتین ۳۳: کافی ۴۹۶/۲. من لا یحضر الفقه ۳۹/۱. توحید ۱۸۲: عده الداعی ۲۳۵

<sup>۶</sup> سوره نوبه/آیه ۶۷

<sup>۷</sup> الجوهر النقی ۲/۳۳۰

<sup>۸</sup> صحیح اعتقادات الامامیه ۳۹

<sup>۹</sup> سوره اعراف/آیه ۵۱

<sup>۱۰</sup> نبل الاوطار ۱/۱۳

<sup>۱۱</sup> سوره مریم/آیه ۳

<sup>۱۲</sup> سوره آل عمران/آیه ۹۴

<sup>۱۳</sup> سوره انعام/آیه ۲۱



فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا ليضل الناس بغير علم ان الله لا يهدى قوم الظالمين<sup>۱</sup>  
 و من الناس من يجادل في الله بغير علم و يتبع كل شيطان مرید<sup>۲</sup>  
 و من الناس من يشتري هو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم و يتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين<sup>۳</sup>  
 این آیه، طبق تفسیر اهل بیت صلوات الله علیهم در مورد حرمت غنا بکار می‌رود. اما خواهیم دید  
 بسیاری از احادیث توحیدی ابوهریره، درجه غنایی بالاتر از موزیک‌های مبتذل غربی دارند!!  
 تا اینکه یکی از بندهایی که با خدا دوست بود؛ اومد بعضی حرفهای او نو برای مردم گفت.  
 و جاء رجل من أقصى المدينة قال يا قوم اتبعوا المرسلين<sup>۴</sup>  
 مردم که از دوری خدا خسته شده بودن؛ اشاره به: ومن اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا<sup>۵</sup>  
 حرف‌های اون مرد خوب رو پذیرفتن. پاسخ مثبت ملت ایران، به دعوت الهی امام خمینی صلوات الله علیهم باید  
 تلمیحی به آیات کریمه بسیاری در قرآن دانست: ان تنصروا الله ينصرکم. و یا ذلك بان الله لم یک مغیرا نعمة  
 انعمها علي قوم حتي یغیروا ما بانفسهم و ان الله سمیع علیم. و یا ان الله لا یغیر ما بقوم حتي لا یغیروا ما بانفسهم.<sup>۶</sup>  
 وقتی مردم حرف‌های خدا رو پذیرفتن؛ خدا هم با اونها آشتی کرد. یواش یواش یخ‌ها آب شد و  
 خدا نزدیک‌تر اومد. اینجا بود که خیلی از مردم دیدن؛ وای این خدا چقدر خوبه.  
 و اذا سألک عبادي عني فانی قریب اجیب دعوة داع اذا دعان فلیستجیوا لی و لیومنوا بی لعلمهم یرشدون<sup>۷</sup>  
 خدا هم از اینکه می‌دید مردم حرف‌هایش رو گوش می‌کنند؛ خیلی راضی بود و با اونها دوست شد.  
 لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو كانوا آباءهم او ابناءهم او إخوانهم أو  
 عشیرتهم أولئک کتب فی قلوبهم الایمان و آیدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجري من تحتها الأنهار خالدین فیها رضی  
 الله عنهم و رضوا عنه أولئک حزب الله ألا إن حزب الله هم المفلحون<sup>۸</sup>  
 آره خدا با مردم دوست شد. خداوند در آیات بسیاری محبوبان خود را بر شمرده:  
 ان الله یحب المحسنین<sup>۹</sup> ان الله یحب التوابین<sup>۱۰</sup> ان الله یحب المتقین<sup>۱۱</sup> و.....

- ۱ سوره انعام/آیه ۱۴۴
- ۲ سوره حج/آیه ۳
- ۳ سوره لقمان/آیه ۶
- ۴ سوره یس/آیه ۲۰
- ۵ سوره طه/آیه ۱۲۴
- ۶ سوره محمد/آیه ۷
- ۷ سوره انفال/آیه ۵۳
- ۸ سوره رعد/آیه ۱۱
- ۹ سوره بقره/آیه ۱۸۶
- ۱۰ سوره مجادله/آیه ۲۲
- ۱۱ سوره بقره/آیه ۱۹۵
- ۱۲ سوره بقره/آیه ۲۲۲
- ۱۳ سوره آل عمران/آیه ۷۶



البته در آیاتی دیگر هم فرموده چه کسانی را دوست ندارد:

ان الله لا يحب الظالمين<sup>۱</sup> ان الله لا يحب من كان خوانا اثيماً<sup>۲</sup> ان الله لا يحب المعتدين<sup>۳</sup> و.....

در اینجا مردم دیدن خیلی از حرفهای قدیمی‌ها در مورد خدا غلط بود. دیدن خدا اونی نبود که قدیمی‌ها می‌گفتن. خلاصه همه خوشحال بودن؛ هم خدا و هم مردم. یواش یواش مردم دیدن که باید بعضی حرفهای قدیمی‌ها رو بریزن دور.

کلام ضد تقلید کورکورانه در قرآن کریم بسیار زیاد است. خداوند متعال در آیات بسیاری، تقلید از رسوم و اعتقادات غلط پدران را نکوهش نموده است و شدیدترین تعابیر را در مورد افرادی که بدون تفکر، به اعتقادات غلط پدرانشان ایمان می‌آورند؛ بکار برده است.

قالوا وجدنا آباءنا لها عابدين قال لقد كنتم انتم و آباءكم في ضلال مبين<sup>۴</sup>

و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما آلفينا عليه آباءنا او لو كان آباءهم لا يعقلون شيئا و لا يهتدون و مثل الذين كفروا الذي ينطق بما لا يسمع الا دعا و ندا صم بكم عمي فهم لا يعقلون<sup>۵</sup>

آخه حرف‌های اونها، با خدایی که می‌دیدن و حالا می‌شناختن؛ خیلی فرق داشت. آره مردم به این نتیجه رسیدن باید راه پدران خودشون رو اصلاح نمایند؛ تا اینکه دوباره خدا از اونها ناراحت نشه. آخه پدران‌شون راه رو درست نرفتند. قال اولو جتكم باهدى مما وجدتم عليه آباءكم<sup>۶</sup>

آره امروزی‌ها دیدند خدای امروز. در ریاضی نمره بیست می‌گیره؛

علاوه بر گواهی عقل، خداوند نیز بارها، به ما یادآوری نموده که در عالم خلقت، همه نکات

ریز نیز محاسبه شده‌اند. بعبارتی مهندسی نظام خلقت، کاملاً دقیق است: و كل شيء عنده بمقدار<sup>۷</sup>

اما خدای قدیمی‌ها حتی در انضباط نیز نمره‌اش صفر بود!! این نکته در طول کتاب مبرهن خواهد شد.

از طرفی اگه بی‌لیاقتی اونها ثابت می‌شد؛ خدا با بندگان دیگرش طرح دوستی می‌ریخت.

يا ايها الذين امنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه، اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله و لا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتي من يشاء والله واسع عليم<sup>۸</sup>

آری اون‌ها به این نتیجه رسیدند؛ چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید و در

همین رابطه بود که کتاب نگاهی مدرن به عاشورا نوشته شد.

<sup>۱</sup> سوره آل عمران/آیه ۱۴۰

<sup>۲</sup> سوره آل عمران/آیه ۱۰۷

<sup>۳</sup> سوره مائده/آیه ۸۷

<sup>۴</sup> سوره انبیاء/آیات ۵۴و۵۳

<sup>۵</sup> سوره بقره/ آیات ۱۷۰ و ۱۷۱

<sup>۶</sup> سوره رحر/آیه ۲۴

<sup>۷</sup> سوره رعد/آیه ۸

<sup>۸</sup> سوره مائده/آیه ۵۴



## پیش‌نیازهای ورود به مباحث

### پیش‌نیاز اول

و اما بعد. همیشه نگاه‌های نو، باعث بروز واکنش‌هایی در جامعه می‌شود؛ خصوصاً اگر این نگاه جدید، به یک ماجرای مقدس باشد. بنابراین وقتی در مورد مقدس‌ترین ماجرای یک جامعه، مطلبی ارائه می‌شود؛ باید کمال دقت رعایت شود. زیرا خدای نکرده ممکن است مطلبی، باعث کج فهمی دوستان و یا سوءاستفاده دشمنان واقع شود.

با همین نیت، و با مدد از پنج نور مقدس علیهم‌السلام اول لازم است چند کلام بعنوان پیش درآمد خدمتتان تقدیم شود. امید که بتواند در همراه نمودن مخاطب و مؤلف، راهگشا باشد.

اما ماجرای عاشورا را نباید یک تصادف دانست. لذا باید دقیق‌تر مورد بررسی قرار گیرد.

تمام انسان‌های منطقی در وجدان خود می‌یابند؛ فرزندان فردی مانند رسول اکرم صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم در حالیکه هیچ عمل خلافی در مورد آنها گزارش نشده؛ نباید در کمتر از نیم‌قرن بعد از آن حضرت، اینگونه مورد جفا و کم‌مهری قرار بگیرند. این کم‌مهری در حالی انجام گرفت که اجر و مزد هدایت آن قوم، محبت همین افراد بود. *قل لا اسئلكم اجرا الا المودة ذی القربى*<sup>۱</sup>

بررسی این انحراف پیچیده، مشکلات بسیاری همراه داشت. خصوصاً اگر در این بررسی نخواستی طرف هیچکدام از فرقه‌های مسلمانان، اعم از شیعه یا سنی را گرفته؛ قصد بررسی بی‌طرفانه و منطقی قضایا را داشته باشی.<sup>۲</sup>

در مورد بررسی تاریخ صدر اسلام، کتاب‌های زیادی نوشته شده است. اما خصوصیت عمده آنها، گسترده و حجیم بودن آنهاست. مثلاً تاریخ مدینه دمشق ۷۰، تاریخ ابن خلدون ۷ و تاریخ طبری ۸ جلد. البته علمای شیعه نیز در این وادی کُتبی نوشته‌اند که بیشتر حالت تحلیل تاریخ را بر عهده دارد. مانند الغدیر ۱۱ جلد، یا نقش ائمه در احیاء دین ۱۴ جلد.

این کُتب قیم و با اهمیت‌تر، بدان علت گسترده نوشته شده‌اند؛ که نویسندگان آنها نخواستند فقط بر معتقدات شیعه اکتفا نمایند. لذا مؤلفان آنها با آوردن شواهد متعدد از منابع

<sup>۱</sup> سوره شوری/آیه ۲۳

<sup>۲</sup> عملی که اگر از سوی یک صهیونیست عربی انجام شود؛ مول می‌کنیم؛ اما از یک مسلمان، خیر در هر حال هنگام نوشتن؛ مهمترین نکته، رعایت انصاف بود.

اهل سنت، مطالب خود را مستدل‌تر نموده‌اند.<sup>۱</sup> همین مسئله گستردگی؛ در حالیکه یک نقطه بسیار مثبت در آن کُتب می‌باشد؛ از نگاه دیگر، یک نقطه ضعف نیز محسوب می‌شود. زیرا بدون تردید مطالعه آن کُتب، حالت عمومیت خود را از دست خواهد داد و آن کتاب‌ها، فقط منابع با ارزشی برای محققان و اندیشمندان خواهد بود. اما عموم مردم ما که توان و حوصله خواندن کُتب چند جلدی را ندارند؛ از مطالعه آنها محروم خواهند شد. این نکته در مورد کُتب تاریخی عمومیت دارد؛ اما کتابی که قصد بررسی تحلیلی حوادث را دارد؛ دچار مشکل مضاعف می‌شود. زیرا نویسنده علاوه بر نقل ماجراها از منابع تاریخی، باید تفسیر خود را نیز اضافه نماید.

اما قصد ما این بود که با لطف خداوند، چندین عمل را توأمان انجام دهیم.

۱. نماد مهمترین علامت انحراف در اسلام را بررسی نماییم.
۲. در این بررسی، بیشترین تکیه خود را بر منابع برادران اهل سنت قرار دهیم.
۳. در این نگاه، فقط به جفاهای گذشتگان از اهل سنت بسنده نماییم؛ بلکه کوتاهی شیعیان نیز صادقانه بیان شوند.
۴. تنها به نقل مطالب گذشتگان بسنده ننموده؛ بلکه تفسیر خود را نیز ارائه دهیم. بطوریکه مطالب نو و نگاه‌های مدرن به وقایع گذشته، بیشتر از تفاسیر قدما باشد. در واقع باید گفت نقل حوادث از کُتب قدما، و تفسیر آن حوادث بر عهده ماست.
۵. از مهمترین انحراف، بزرگترین درس هدایت را اخذ نماییم. یعنی از عاشورا، راهی بسوی ظهور امام زمان بسند باز نماییم.
۶. عبرت‌های عاشورا طوری بیان شوند که اگر امروزه نیز با وجدان خود خلوت نماییم؛ بفهمیم در صورتی که آن زمان بودیم؛ در کدام صف قرار می‌گرفتیم.
۷. نه تنها پرده نگاه احساسی را از جمال جمیل حماسه عاشورا برداریم؛ بلکه پرده جهل و خرافه را نیز از دین مقدس و آسمانی اسلام را در حدّ توان کنار بزنیم.
۸. همه این مطالب، در یک کتاب تک جلدی انجام شوند.
۹. میزان استناد مطالب در حدّی باشد؛ که حتی بدبین‌ترین افراد نیز توان انکار نداشته باشند.

<sup>۱</sup> فاعداً در علوم نقلی مانند تاریخ، مطلب هر چه مستندتر باشد؛ محکمتر خواهد بود





در راه جامه عمل پوشاندن به این مهم، مجبور شدیم چند عامل را توأمان انجام دهیم. ان شاء الله دیگر عزیزان، با بیانات شیوای خود، مطالب را گسترده بیان نمایند.

۱. در هنگام شاهد آوردن از منابع تاریخ و حدیث، معمولاً فقط به یک نمونه اکتفا نماییم.
۲. بسیاری اوقات با دادن آدرس منابع دیگر در پاورقی، خواننده محترم را به سوی بررسی دیگر منابع سوق دهیم؛ خصوصاً در موارد حساس.
۳. در بیان تفاسیر جدید از وقایع نیز، بیشتر به لبّ و مغز مطالب اشاره می‌نماییم.

در خاتمه لازم به توضیح است که سعی شده مطالب همواره بر دو محور استدلال و استناد بیان گردد. حال اگر جایی نیاز به مستندات تاریخی بود؛ سند خود را ارائه دهیم. اما اگر در جایی استنادات تاریخی برخلاف عقل بود؛ آن مطلب را ردّ می‌نماییم. حتی اگر استناد، به افراد مورد قبول هر دو گروه شیعه و سنی برسد.

ما اگر دیدیم جایی حدیثی را حتی به حضرت علی یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت دادند؛ اما آن حدیث دور از شأن آن عزیزان است؛ با شجاعت تمام، آن حدیث جعلی را ردّ می‌نماییم. خواه آن حدیث در منابع شیعه باشد؛ یا سنی. پس هر چند بنا بر تقسیم بندی بزرگان: حق معقول برهان و حق مقبول جدال احسن است؛<sup>۱</sup> اما در این کتاب، تلاش ما بر این بوده تا اول حق بودن مطالب ثابت شود؛ بعد به سراغ مقبول بودن آن برویم.

پس اگر ماجرای در هر دو منبع شیعه و سنی نقل شده؛ اما معقول نباشد؛ آن را ردّ می‌کنیم. اما اگر ماجرای معقول بود؛ اما تاکنون نتوانسته بود مقبولیتی کسب نماید؛ سعی می‌شود جوانب آن بیان گردد؛ تا ان شاء الله مورد قبول عزیزان صاحب فضل و کمال گردد.

زیرا معتقدیم نه تنها ملت بزرگوار ایران مطمئناً از مطالب معقول و منطقی استقبال می‌نمایند؛ بلکه عموم مسلمانان از دعوای بی‌مبنا خسته شده، بدنبال راههای اصولی و منطقی هستند. این کتاب نیز نه تنها می‌خواهد در همراهی و هم‌دلی شیعه و سنی قدم بردارد؛ بلکه امید دارد که با لطف خداوند متعال، همراهی تبدیل به همسنگری در جبهه ایمان علیه کفر شود.

<sup>۱</sup> تفسیر موضوعی قرآن مجید ۸/۸۲

## کتاب پیش‌نیاز دوم

امکان دارد در اذهان خویش، شخصیتی افسانه‌ای برای یک فرد بترسیم. اما وقتی ماجرای بر خلاف تصور ما از آن فرد بیان شود؛ بلافاصله موضع گرفته و ناراحت می‌شویم. سعی ما بر این بوده که از بیان نکات تحریک کننده پرهیز نماییم. عزیزانی که در کتب تاریخی سیری کرده‌اند؛ به راحتی می‌توانند بر این ادعای ما صحه بگذارند.

شاید مشکل‌ترین بخش تالیف همین بود. یعنی در تاریخ اسلام نکاتی را می‌بینی که با استناد آنها، می‌توان حقایق عقیده‌ات را اثبات کنی؛ اما بیان آن واقعیت، احساسات عده‌ای دیگر را تحریک می‌کند. سعی ما بر این بود که از نقل اینگونه مطالب پرهیز کنیم؛ مگر اینکه در نقل آن ماجرا درس بسیار مهمی برای امروز ما نهفته باشد.

قاعدتاً عقل حکم می‌کند که هیچ انسان عاقلی از شنیدن نکته عبرت‌آموز، تحریک عاطفی نشود. ما هنگام نقل جریانات تاریخی که امکان دارد اندکی با برداشت‌های ذهنی برادران اهل سنت تفاوت نماید؛ حداکثر وسواس را بکار برده‌ایم. هرچند به هیچ‌وجه این عمل را در هنگام برخورد با شیعیان ملاحظه نکردیم.

زیرا بعنوان یک شیعه، معتقدم ما شیعیان نیز باید یک بازنگری در بعضی دیدگاه‌های خودمان داشته باشیم. لذا به هیچ وجه از طرح مسائل جدید و حتی چالش‌زا، واهمه‌ای به خود راه ندادیم. زیرا تا جرأت حرکت در وادی‌های نو را تجربه نکنیم؛ به موفقیت‌های جدید دست نمی‌یابیم. چون خودم شیعه هستم؛ در برخورد با شیعیان ملاحظه‌کاری نخواهم کرد.

هم اکنون می‌توان با ضرس قاطع عرض نمود: میزان استناد مطالب به کتب گذشتگان، آنقدر زیاد است که هیچ خواننده منصفی، در وقوع حوادث شک نخواهد نمود.

همین نکته به ما این توان را می‌دهد تا در نهضت جنبش نرم افزاری تولید علم، که بحمدالله امروزه در کشور ما رخ داده؛ ادعا نماییم این کتاب می‌تواند اولین کتاب در رشته بررسی تحلیلی تاریخ و نگاه جدید به آن باشد؛ که توانسته به حرکت مقدس خیزش نرم افزاری ایرانیان، لبیک گوید.

البته ذکر این توضیح ضروری است که در هنگام نوشتن این کتاب تاریخی، از جدیدترین علوم معاصر، یعنی کامپیوتر بالاترین استفاده را نمودیم. بدون اغراق باید گفت اگر امکان استفاده از نرم‌افزارهای مختلف علوم اسلامی را نداشتیم؛ هرگز توفیق نوشتن این کتاب با این گستردگی، به یک فرد دست نمی‌داد.

اگر قرار بود اینگونه کتابی بدون استفاده از کامپیوتر و نرم‌افزارهای مختلف، تألیف شود؛ مطمئناً یک گروه تحقیقاتی، سال‌ها می‌بایست وقت صرف کنند؛ تا کتاب نوشته شود.

بحمدلله با لطف الهی و استفاده از تکنولوژی روز، توفیق این خدمت به بنده دست داد. اما مشکلاتی که در عبارات احادیث و ماجراها، نگارش عربی کتب مرجع و تغییرات کتاب‌ها در چاپ‌های متفاوت، باعث شد جهت پیدا نمودن منابع، حدود یکسال کار مداوم صورت گیرد. مثلاً در نگارش عربی کلمه «ی» با «ی»؛ یا «ا» با «ا» تفاوت دارد؛ و کامپیوتر کلمه‌ای مثل حی را با حی یا احمد را با احمد از یکدیگر تفکیک خواهد نمود و محقق به جواب نمی‌رسد. بسیاری اوقات همین تفاوت‌های کوچک، و عدم رعایت یک استاندارد در نوشتن برنامه و تایپ متن کتب، امکان دارد ما را از حدیث یا ماجرای مشابه محروم نموده باشد. نکته دیگری که در هنگام کار با رایانه، مشکلات محقق را دوچندان می‌کند؛ تفاوت در الفاظ و تغییرات گوناگون آنهاست. واقعاً این مورد طاقت فرسا بود؛ زیرا بسیاری از ماجراهای تاریخی و حتی احادیث، با الفاظ گوناگون نوشته شده‌اند. کامپیوتر نیز یک ماشین است و شعور درک مطلب را ندارد. در نتیجه نمی‌تواند مطالب با الفاظ متفاوت، و معانی واحد را به تو بدهد. البته تحریف‌هایی که در ماجراهای تاریخی و حتی احادیث، صورت گرفته مزید بر علت بود. ما هرچند در بعضی اوقات این تحریف‌ها را گوشزد نمودیم، اما معمولاً از آن تحریف‌ها صرف نظر کردیم؛ زیرا بنای ما بر ایجاز بود. پس اگر گفته می‌شود یک سال کار شبانه روزی با کامپیوتر جهت نوشتن کتاب وقت صرف شده، به این دلایل است. اما همه می‌دانیم که اگر استفاده از رایانه نبود؛ توفیق نوشتن این کتاب با این گستردگی و جامعیت هرگز دست نمی‌داد. در هر حال کتاب، به تمام عاشقان راستین امام حسین علیه السلام و در رأس آنان، رهبر معظم انقلاب رحمته الله علیه تقدیم می‌گردد. رهبر عزیزی که با نگاه هوشمندانه خویش، باعث شدند در تمام رشته‌های علمی، ایرانیان به خود باوری برسند. در اینجا لازم است خطاب به آن عزیز عرض نماییم: یا ایها العزیز، جننا بیضاعة مضجعة<sup>۱</sup>

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید هم مگر پیش نهاد لطف شما گامی چند مطمئناً اگر این خودباوری را تنها دست آورد نظام اسلامی بدانیم؛ باید برای دست یافتن به آن، خداوند را شکر نمود. البته خودباوری در علوم نقلی مانند تاریخ، بسیار مشکل است.

<sup>۱</sup> سوره یوسف/آیه ۸۸



زیرا یک محقق، در قدم اول باید اصل جریان را مطالعه نماید؛ در قدم دوم، تفاسیر قدما را نیز مطالعه نماید و علاوه بر آن تحلیل‌ها، تحلیلی جدید را ارائه نماید. مطمئناً اگر انسان با یک ماجرای بدون تحلیل روبرو شود؛ می‌تواند به راحتی تفسیر خود از آن جریان را بیان نماید. اما وقتی تفسیری از آن قضیه را نیز مطالعه می‌نماید؛ بطور اتوماتیک، یک چهارچوب خاص نیز در ذهنش نقش می‌بندد.

تمام مشکل اینجاست که یک محقق باید رسوبات آن تحلیل و تفسیر قدیمی را پاک نماید؛ بعد تفسیر خود را ارائه نماید.

در هر حال ما اغلب به یک شاهد اکتفا ننموده‌ایم؛ بلکه سعی شده چندین شاهد از کتاب‌های گذشته بیاوریم. لذا در همین ابتدا از خوانندگان محترم می‌خواهیم تا به مطالب پاورقی‌ها نیز کاملاً توجه نمایند. زیرا گاهی اوقات به جهت عدم خروج از اصل بحث، مطلب مهمی در پاورقی تذکر داده شده است.

باید بگوییم با لطف الهی و مدد از وجود مقدس امام حسین علیه السلام این کتاب در بسیاری مواقع، مطالبی را بعد از ۱۴ قرن بیان می‌نماید. ان‌شاءالله بتواند با مخاطب خود ارتباط برقرار نماید. البته نوع نگارش کتاب به نوعی انتخاب شده، که بتواند با هر دو گروه خواننده محقق و عادی انس بگیرد. لذا هرچند کتاب از نظر تحقیقی و علمی در سطحی منحصر بفرد قرار دارد؛ بطوریکه مطالب خود را با استناد بیش از ۹۰۰ منبع و مآخذ نوشته است؛ اما در همان حال مهمترین اصل آن، یعنی ساده‌نویسی مد نظر قرار گرفته بود.

اگر می‌خواستیم مطالب کتب مختلف را در اینجا ذکر نماییم؛ شاید این کتاب بیش از ۱۰ جلد قطور می‌شد. اما چون بنا بود رعایت حوصله خوانندگان نیز بشود؛ قاعدتاً آنها را فقط بصورت یک آدرس مختصر در پایین صفحه ذکر کردیم. عبارتی زحمت زیادی جهت پیدا نمودن مطالب کشیده شد؛ اما جهت رعایت حوصله مخاطب، از نوشتن آنها خودداری نمودیم. هرچند معمولاً خوانندگان عادی کتاب، معمولاً کاری به ارجاعات و منابع ندارند؛ اما محققین می‌توانند درک نمایند برای پیدا نمودن یک منبع، چقدر کوشش لازم است.

آری گرچه بعضی خوانندگان محترم، شاید توجهی به منابع متعدد نمایند؛ اما همین کثرت منابع، شاید بتواند روح تیزبین یک محقق را ارضاء نماید. امید که هر دو گروه خواننده محقق و عادی را بکار آید.



آنچه امروزه تا حدود زیادی رایج شده؛ این است که نواندیشی متاسفانه با عدم اندیشه، مساوی و مساوق می‌شود. علت این خطر بسیار بزرگ را باید در دو عامل دانست.

۱. بعضی افراد که توان درک معارف عمیق دینی را ندارند؛ خود را نواندیش معرفی می‌کنند.
  ۲. بعضی آموزه‌های غلط، سال‌هاست که بعنوان دین، بر اذهان ما تحمیل شده.
- آموزه‌هایی که وقتی آنها را ریشه‌یابی کنیم؛ متوجه می‌شویم هیچ کدام از دین‌شناسان واقعی و عالمان دینی، این اعتقادات را نداشته‌اند. این اعتقادات غلط، ریشه در روحیه اسطوره ساز عوام جامعه داشته و اصلاً ارتباطی با دین آسمانی ندارد.
- البته باید اعتراف نمود عالمان دینی نیز در این وادی کمی اهمال نموده‌اند. در نتیجه هرگاه متفکرانی مانند شهید مطهری و حتی دکتر شریعتی خواستند از عقاید غلط، خرافه‌زدایی کنند؛ بعنوان نواندیش به جامعه معرفی شده‌اند.

دکتر شریعتی نیز همانند شهید مطهری، دغدغه دین داشت؛ اما با یک تفاوت ریشه‌ای. نقطه مشترک آن دو عزیز، این بود که هر دو می‌خواستند دین را از خرافه جدا سازند. اما تفاوت آنها در این بود که شهید مطهری دین اسلام را از منابع اصیل آن گرفته بود؛ لذا به راحتی می‌توانست مرز بین خرافه و دین را مشخص نماید. اما دکتر شریعتی دین را از زاویه منابع اصیل آن نمی‌دید؛ لذا در شناسایی بین مرز دین و خرافه، با مشکل روبرو شد.

وقتی نگاه ما به واقعیتی بنام دین، از منابع اصیل آن نباشد؛ مجبوریم بعضی خرافات را که از بعضی عوام متدین دیده و به نام دین شناخته‌ایم؛ دین نامیده و آنها را به نقد بنشینیم. این همان مشکلی است که نواندیشان امروزی نیز تا حدود زیادی با آن روبرو هستند.

یعنی آنها برداشت خود از اسلام را به نقد می‌نشیند.

به نظر حقیر اصلاً نواندیشی در حوزه اسلام معنا ندارد. بلکه آنچه بعنوان نواندیشی گفته می‌شود؛ درست اندیشیدن و فهمیدن دقیق اسلام است. مثلاً اگر امام راحل علیه السلام حرمت شطرنج را ملغی نمودند؛ در اثر درک صحیح ایشان از چند فاکتور بود.

۱. نگاهی درست به بازی شطرنج انداختند.
۲. نگاهی به علت تحریم آن انداختند.
۳. نگاهی به نیاز جامعه امروز نیز داشتند.
۴. نگاهی دقیق و شناختی ژرف از مقوله دین داشتند.

یا در مورد اقتدا به ائمه جماعت برادران اهل تسنن، حضرت امام علیه السلام نگاه به جوهره اعمال عبادی، یعنی عبودیت داشتند؛ لذا اعاده اعمال را لازم ندانستند. اما بعضی افراد چون بیشتر نگاه به اعمال عبادی داشتند؛ لذا قیودی را برای اقتدا قرار دادند.<sup>۱</sup>

وقتی این فاکتورها را بطور صحیح کنار هم بچینیم؛ مطمئناً این اعمال امام را عادی و کاملاً منطقی در حوزه دین خواهیم یافت. والا مجبوریم حضرت امام علیه السلام را فردی نواندیش در حوزه فقه بدانیم. در حالیکه امام نواندیش نبود؛ درست‌اندیش و واقع‌نگر بود.

در دیگر حوزه‌های دینی نیز این مسئله صادق است. پس دکتر شریعتی دغدغه دین داشت؛ اما متاسفانه عمق و کُنه دین اسلام را با توجه به منابع اصیل آن نمی‌شناخت. او یکسری نیازهای جامعه بشری را می‌شناخت. یکسری راهکارها نیز برای حل مشکلات بشری در نظر داشت.

اما چون ارتباط او با منابع اصیل دینی زیاد قوی نبود؛ لذا توجه نداشت این راهکارهای مورد نظر او را، دین اسلام ۱۴۰۰ سال پیش ذکر نموده است. از طرفی افرادی خرافه‌پرست، خرافات خود را به نام دین اسلام به مردم عوام قالب نموده‌اند؛ مردم عوام نیز که به اسطوره‌سازی و چیزهای ملموس، بیشتر علاقه دارند و آنها را بهتر می‌فهمند؛ بلافاصله آنها را پذیرفتند.

بنابراین احتیاجی نیست نگاهی نو به دین بیندازیم. مهمترین وظیفه این است که نگاه خرافی عوام را کنار بزنیم؛ تا آنها با واقعیات دین راستین اسلام بیشتر آشنا شوند. اما امروزه افرادی ادعای نواندیشی دارند؛ که اصلاً متفکر نیستند. اینها بیشتر ادعای تفکر و نواندیشی دارند؛ در حالیکه متاسفانه هرگز نتوانسته‌اند لحظه‌ای در دریای تفکر و تعمق، تنی به آب بزنند.

در رابطه با نگرش غلط به معصومین علیهم السلام مطالب یکی از نواندیشان را می‌آوریم: روحانیون باید توجیهی داشته باشند که به وسیله آن، عوام را بفریبند. بنابراین در وهله اول می‌گویند امامان لاهوتی هستند؛ آب و گل آنها، با آب و گل بقیه فرق دارد. رنگ خونشان فرق دارد!!

وقتی متولد می‌شوند؛ ناف بریده هستند. از شکم مادر، با دست بیرون می‌آیند و پاهایشان رو به هوا است! در همین حال یعنی در زمان به دنیا آمدن؛ اذان می‌گویند. آنها دو چشم در جلو و دو چشم در عقب دارند!! بعد از این مطالب، که برداشت خودش از دین است؛ اضافه می‌کند:

این امام دیگر الگو نیست، معصوم است. این دین سنت‌گرا، یک دین خرافی است، ضد علم است؛ ضد عقل است.<sup>۲</sup> تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً

<sup>۱</sup> در مورد تفاوت نگاه به اعمال عبادی و نا روح آنها یعنی عبودیت، ان شاء الله در صفحات آینده توضیح بیشتری ارائه خواهد شد.

<sup>۲</sup> کهنان سه شنبه ۱۷ برماه ۱۳۸۳



بارها عرض شد این آقایان، در واقع برداشت ناقص خویش را به نقد می‌نشینند. کدام فردی در مورد حضرات معصومین علیهم‌السلام این اراجیف را قائل است؟ بالفرض فلان قرآن خوان قبور اموات، اینگونه تفکری داشته باشد؛ به اسلام چه ربطی دارد؟ آیا این کمال بی‌سوادی گوینده را نمی‌رساند؟ مگر برای معصوم بودن؛ باید غیرعادی دنیا آمد؟ اصلاً عصمت یعنی چی؟ آیا اگر این صفات غلط را ائمه علیهم‌السلام نداشتند؛ معصوم نبودند؟ این اراجیف، چه ربطی به ضد عقل و ضد علم بودن دین دارد؟ این مطالب، چه ارتباطی با عقل و علم دارد؟ کجای این حرف‌ها عالمانه و محققانه است؟<sup>۱</sup> از همه مهمتر اگر فردی با روحانیت مشکل دارد؛ شایسته نیست از مقام معصومین علیهم‌السلام مایه بگذارد.

انسان وقتی بعضی نکات مدرن را می‌بیند؛ آرزو می‌کند ای کاش دهقان ازل هیچوقت تخم مدرنیته را نمی‌کاشت!! مثلاً سبک مدرن در نقاشی، که به کوبیسم شهرت یافت. یا جیغ‌های بنفشی که به نام شعر سپید در جامعه منتشر می‌گردید. یا الان تفکرات کوبیسم و جیغ‌های بنفش روشنفکرانه این افراد!! آیا اینجا نباید بنالیم:

از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم      مرحمت فرموده؛ ما را مس کنید

پس انسانی که ادعای نوگرایی دارد؛ یا باید واقعاً مطالب مستدل و مستند نو و منطقی بیاورد؛ یا جوّ عمومی جامعه را متشنج نکند. واقعاً عملکرد و افکار بعضی نوگراها، انسان را از اینکه بخواهد نگاهی نو به عاشورا بیندازد؛ منصرف و هراسناک، بلکه شرمنده می‌کنند. اما بهرحال نمی‌توان بخاطر گل‌آلود نمودن آب، بوسیله چند نفر معلوم الحال و طالب نام و نان، ملت شریف را از نگاهی نو و حتی مدرن به عاشورا محروم ساخت؛<sup>۲</sup> زیرا عاشورا مال این ملت است. این ملت شریف، حق دارد از این عزیزترین یادگار خود، درس‌های جدید بیاموزد.

اگر زمانی دکتر شریعتی براساس اقتضات خاص زمانه، با قشری از روحانیت مخالفت می‌کرد؛ تا حدودی حق داشت. زیرا حضرت امام علیه‌السلام نیز آنگونه روحانیونی را به شدت کوبیده‌اند. اما باید بدانیم دکتر شریعتی در هنگام مواجهه با بخشی از روحانیت، نتوانست راه درست را تشخیص دهد. زیرا در لباس روحانیت، فاصله بین افراد سطح پایین، با افراد سطح بالا بسیار زیاد است. شاید در هیچ لباس و قشری، نتوان اینگونه اختلاف فازی را پیدا نمود.

<sup>۱</sup> بلافاصله چند کتاب را به عنوان سد گفته‌های خود ارائه می‌دهند. اما یک محقق باید نکات غلط کتب گذشتگان را نشان دهد؛ نه آن‌ها را سند کند. <sup>۲</sup> یعنی ما باید اجازه بدهیم سنگرهای نوین در دسب عده‌ای معلوم الحال باشد. ما باید سنگرهای جدید را به نفع اسلام فتح نماییم و این مطلب، شامل پس گرفتن کلمات و الفاظ مثبتی مانند مدرن نیز خواهد شد.

بعضی از افراد که شب جمعه در قبرستان روضه می‌خوانند؛ لباس روحانیت می‌پوشند. از طرفی افرادی را ملبَس به این لباس می‌بینیم که شاید در چندین رشته علمی، از بالاترین صاحب نظران جهانی هستند.<sup>۱</sup> مثلاً استاد جواد آملی، استاد حسن زاده آملی، علامه طباطبایی، علامه جعفری، امام راحل و..... پس ببینیم از هر فرد ملبَس به لباس روحانیت، چه توقعی داریم. وقتی به یک درمانگاه می‌رویم؛ پزشک متخصص، پرستار، پزشک عمومی و مسئول تزریقات همه و همه، در حال کار و انجام وظیفه هستند و اغلب آنها نیز لباس سفید پوشیده‌اند. ما باید بدانیم برای چه کاری به آن مکان آمده‌ایم و چه توقعی در آنجا داریم؟

اگر بخواهیم آمپول بزنی، به مسئول تزریقات مراجعه می‌کنیم. اگر بیمار ما تومور مغزی دارد؛ باید به متخصص مغز رجوع نماییم. آری استنباه دکتر شریعتی و بعضی دیگر از آقایان، این است که به متخصص رجوع نمی‌کنند؛ اما در باره متخصصین نیز حکم می‌کنند.<sup>۲</sup>

و اما این کتاب هرگز ادعا ندارد می‌خواهد پرده از روی جمال جمیل اسلام بردارد؛ بلکه فقط قصد دارد اندکی غبار خرافه که در اذهان عوام رسوب کرده؛ را از روی حماسه عاشورا کنار بزند. نکته مهمی را استاد قرآنی از شهید بهشتی نقل می‌کردند. ایشان گفتند: شهید بهشتی معتقد بود اگر دو چیز را از اسلام دور سازیم؛ همه مردم عاشق اسلام می‌شوند. **(الف) خرافات ب)** مسلمان‌ها ما ضمن احترام به کلام آن عزیز، معتقدیم همان حجاب اول را اگر از اسلام دور سازیم؛ مسئله حل می‌شود. زیرا بعضی رفتارهای غلط ما مسلمان‌ها، در اثر اعتقاد به همان خرافات است. مطمئناً تمام مسلمانان دوست دارند براساس احکام و قوانین اسلام رفتار نمایند و باصطلاح مسلمان‌های خوبی باشند. اما متأسفانه خواص جامعه توانستند اسلام را به خوبی برای عوام تبیین سازند. آری فراموش نکنیم همین مسلمان‌ها باید در رکاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه جامعۀ الگو و نمونه بشری را بسازند. در نتیجه همه افرادی که با مبانی اسلام آشنا هستند؛ وظیفه دارند که با تبیین هرچه بهتر دین اسلام، دیدگاه عوام را از حالت جمود خارج نمایند.

<sup>۱</sup> نگاهی به مشهور روحانیت، می‌تواند این ادعای ما را اثبات نماید. حضرت امام، بالاترین تعابیر، به همراه تندرین عتاب‌ها را به روحانیت دارند. بنابراین ما نباید بخشی از آن پیام مهم را گرفته و از آن سوء تعبیر نماییم. ما وظیفه داریم در رابطه با روحانیت مانند دیگر گروه‌ها، با عقل و منطق برخورد نماییم خوب‌ها و نکات پسندیده را بپذیریم و نکات معی را رها کنیم و به صاحب آن افکار، هیچ اعتنایی نماییم. حال چه ملبَس به لباس روحانی باشد؛ یا هر لباس دیگری. بهتر است همین اول بگوییم. در نگاه ما، کتاب منتهی‌الآمال ما بحارالانوار از شعه، با مسند احمد و صحیح بخاری فرقی ندارند. نفاذ فوب هر دو را قبول می‌کنیم؛ نکات غلط هر دو را رد می‌کنیم.

<sup>۲</sup> البته معکری مانند دکتر شریعتی کمتر به دام این فکر غلط افتاد چنانچه در سعری که از ایشان نقل شده، خطاب به حضرت امام خمینی رحمته الله عه‌ارادت خود را نشان می‌دهد اما این مغلطان بدون تحقیق، در دام این معالطه بیسر گرفتار شده‌اند و بر و خشک را ما هم می‌سوزاند.





ما وظیفه داریم معرفت خود را گسترش دهیم و آن معرفت متعالی را در اختیار دیگر تشنگان قرار دهیم. نگاهی دقیق به همین یک حدیث نورانی، ثابت می‌کند راههای نرفته بسیاری داریم و چهارده قرن بعد از بعثت نبی مکرم اسلام مزبوره معرفت ما نسبت به اسلام کامل نشده است.

بعضکم اکثر صلاة من بعض و بعضکم اکثر حجاً من بعض و بعضکم اکثر صدقة من بعض و بعضکم اکثر صیاما من بعض. و افضلکم افضلکم معرفة<sup>۱</sup> بعضی از شما نمازش بیشتر است. گروهی دیگر حج بیشتر مشرف شده‌اند. بعضی دیگر، صدقه بیشتری می‌دهند. عده‌ای دیگر روزه بیشتری می‌گیرند. اما با ارزش‌ترین شما، کسی است که معرفت او ارزش بیشتری داشته باشد.

این همه از طرف بزرگان دین به ما توصیه شده تا در اعماق معارف اسلامی غوص نماییم؛ اما آیا ما به آن توصیه‌ها توجه کرده‌ایم؟ چقدر برای بالا بردن معرفت خویش وقت می‌گذاریم؟ آیا اگر مطلبی را در کتابی خواندیم؛ برای ما حجت است؟

بزرگترین آسیب رسانه‌هایی مانند رادیو، تلویزیون و سینما چیست؟ بلافاصله فکر ما بسوی ابتدال و بی‌بند و باری می‌رود. اما این، بزرگترین آسیب نیست. بلکه بزرگترین آسیب این است که از نظر فکری، ما را مصرف‌کننده بار آورده است. یعنی چون عادت کرده‌ایم در برابر حرف‌های مجری برنامه اظهار نظری نکنیم؛ در موقع گرفتن مطالب عقلی نیز همین راه را می‌رویم.

یعنی همین که مطلبی را در کتابی، خصوصاً کتاب‌های قدما ببینیم؛ آن را وحی منزل دانسته و از تحلیل منطقی آن، خود را فارغ می‌دانیم. در حالیکه باید بدانیم بعضی از نویسندگان گذشته نه تنها معصوم نبودند؛ بلکه در بسیاری از مواقع حتی مانند ما نیز نمی‌توانستند مسائل را تحلیل نمایند. زیرا در بند تعصبات و تنگ نظری گرفتار بودند.

یکی از بزرگترین الطاف خداوند به بنده، درگیری و بحث اینترنتی با کفار و معاندین، جهت اثبات حقایق اسلام بود.<sup>۲</sup> قاعدتاً در هنگام بحث با کفار، باید بر نکات مشترک تکیه نمود؛ لذا اغلب بحث‌ها بر مدار عقل بود و نقل زیاد کارآیی نداشت؛ زیرا آنها، توفیق قبول و فهم آن مطالب را نداشتند.

<sup>۱</sup> بحارالانوار ۱۲/۳؛ میزان الحکمة ۳/۱۸۷۰

<sup>۲</sup> یک نمونه از این درگیری‌ها، اثبات پلطان دعاوی سابت کافر بود هرچند این سابت امروزه در ایران فلتر می‌شود، اما در سال ۸۰ که در ایران زیاد بحث فیلترینگ مطرح بود، مؤلف محترم طی شش ماه مکانه با سابت کافر، بحث مهمی از دعاوی باطل آنها را اثبات نمود. طوریکه گردانندگان آن سابت برخلاف وعده خود، محور تندید نامه‌های اشان را توفیق نمانند. شرح آن ماجراها در کتابی با عنوان سوچی با سابت کافران، از سوی مرکز بین المللی نشر ایرا منتشر شده.

در اثر همین بحث‌ها، متوجه شدم بُعد عقلی اسلام بسیار قوی است؛ اما متأسفانه مهجور مانده. آری اگر بتوانیم ابعاد عقلی وقایع اسلامی را بیان سازیم؛ خدمتی بسیار عظیم انجام داده‌ایم. البته باید اعتراف نمایم که ورود به این وادی، بسیار ظریف است. زیرا ممکن است احساسات و عواطف بعضی مسلمانان را متأثر نماید. اما انصافاً نمی‌شد بخاطر احساسات بعضی افراد، از خوان نعمت عقلی اسلام چشم پوشید. حتی اگر اسلام را دینی آسمانی ندانیم؛ هیچ مسلمانی مطمئناً دوست ندارد که دینش را ضد عقل بخوانند.

لذا باید غبار خرافه را از اعتقاداتمان کنار بزنیم و بدانیم پیامبر مرشد ما صلی الله علیه و آله فرمود: ما عبد الله بشی مثل العقل خداوند با هیچ وسیله‌ای مانند عقل عبادت نشده است.<sup>۱</sup>

در جایی دیگر خطاب به حضرت علی صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: یا علی لا فقر أشد من الجهل و لا عبادة مثل التفکر ای علی هیچ فقری شدیدتر از نادانی و هیچ عبادتی مانند تفکر نیست.<sup>۲</sup>

ابن سکیت از امام رضا علیه السلام در حدیثی مفصل، سؤالی بدین مضمون می‌نماید: در هنگام تیره و تار بودن راه، حجت کدام است و با چه وسیله‌ای راه را تشخیص دهیم؟ حضرت فرمودند:

العقل، يعرف الصادق علی الله فی صدقه و الکاذب علی الله فی کذبه. فقال ابن سکیت: والله هو الجواب.<sup>۳</sup>  
 آری عقل می‌تواند براحتی تشخیص دهد چه حرف‌هایی را می‌شود به خدا نسبت داد و چه مطالبی جعلی است. در مقابل این جواب، ابن سکیت به وجد آمده و تمام جواب را همین می‌داند.  
 نکته جالبی را می‌توان از قرآن بدین صورت استخراج نمود. خداوند در آیه تطهیر می‌فرماید:  
 انما يريد الله ليزهد عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً<sup>۴</sup>

خداوند در جایی دیگر در مورد معنای «رجس» می‌فرماید: و يجعل الرجس علی الذین لا یعقلون<sup>۵</sup>  
 از جمع دو آیه می‌توان نتیجه گرفت خداوند هرگونه عمل خلاف عقلی را از دامان اهل بیت صلوات الله عليهم اجمعین دور ساخته است. با قبول این تعریف از رجس، حال باید تعریف جدیدی از شیعه ارائه دهیم. در این نگاه، شیعه یعنی تبعیت از عقل.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> الکامل ۱۵/۲؛ لسان المیزان ۲۶/۲؛ میران الاعتدال ۱/۳۲۰. البته در بعضی روایات آمده ما عبد الله بشی مثل العقل فی الدین

<sup>۲</sup> تحریر الاحکام ۱/۳۲. البته فقط چند حدیث بعنوان سرک نقل شد. والا کتب روایی مملو از احادیث و روایات در مورد مقام و منزلت عقل است.

<sup>۳</sup> علل الشرائع ۱/۱۲۲؛ عیون اخبار الرضا ۱/۸۵؛ تحف العقول ۴۵۰؛ الاحیاج ۲/۲۲۵؛ مستند الامام الرضا ۱/۴۹؛ المیزان ۲۲۲/۶؛ بحار الانوار ۵۷/۳۴۴

<sup>۴</sup> سوره احزاب/آیه ۳۳

<sup>۵</sup> سوره بونس/آیه ۱۰۰

<sup>۶</sup> چون عقل در اولین قدم، نه لزوم رهبر و راهنمایی معصوم اعتراف می‌کند؛ نگاه ما به نقل صحیح و مطمئن، در اوج عقلانیت است.



در ادامه خواهیم دید اغلب افرادی که حضرت علی علیه السلام را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستند؛ در اثر تبعیت از عقل، به این نکته معتقد بودند.<sup>۱</sup> اما دیگر تئوری‌های باطل، مانند: عرب نمی‌پذیرد رهبر آنها، از غیر قریش باشد؛ کاملاً بر اثر غلبه احساسات خام بود و این مطلب، در ادامه کتاب روشن خواهد شد.

پس اگر می‌بینیم در هنگام اطلاق صفت شیعه به محبان اهل بیت، از طرف معصومین صلوات الله علیهم این دقت زیادی اعمال می‌شود؛ به همین دلیل است. یعنی آن افراد دوستدار اهل بیت، در اثر برداشت عقلی به این نتیجه نرسیده بودند. بلکه اغلب در اثر ایمان پدر و مادر، و یا فاکتورهای این چنین، محب اهل بیت شده بودند. لذا نمی‌شد به این راحتی صفت شیعه را به آنها داد.

مثلاً عده‌ای از محبان اهل بیت، خدمت امام رضا علیه السلام رسیدند. هر زمان که دق الباب می‌کردند و امام سؤال می‌فرمودند: که هستید؟ آنها جواب می‌دادند: شیعیان شما هستیم. امام درب خانه را باز نمی‌فرمودند. این ماجرا ۱۷ روز طول کشید. تا اینکه در روز هجدهم آنها پاسخ دادند: ما از محبان شما هستیم. در اینجا امام رضا علیه السلام درب را باز نمودند و آنها را به حضور پذیرفتند.

گرچه امروز اطلاق صفت شیعه بسیار راحت است، اما در واقع باید بدانیم آیا آن افرادی که خود را پیرو آنها می‌دانیم؛ ما را قبول دارند یا خیر؟

لذا معتقدم هرچه انسان احساسات خود را در محدوده شناخت دین و مبانی و اصول آن بیشتر دخالت دهد؛ بیشتر به محدوده اهل سنت نزدیک می‌شود. حتی اگر خودش ادعای شیعه بودن داشته باشد.<sup>۲</sup> هرچه انسان عقل خود را در محدوده شناخت دین و مبانی و اصول آن بیشتر دخالت دهد؛ به مرز شیعه بودن نزدیک می‌شود.

حال حتی اگر او فردی مانند مولوی یا ابن ابی الحدید معتزلی باشد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> بعضی افراد مانند ابوسفیان که طرفدار رهبری حضرت علی علیه السلام بودند؛ در اثر غلبه احساسات بود. زیرا او می‌خواست رهبری اسلام، در قبیله قریش و تیره بنی‌هاشم بماند. زیرا بنی‌هاشم و بنی‌امیه پسر عموهای هم محسوب می‌شدند. اما تیره تیم که ابوبکر از آن تیره بود، فاصله بیشتری با بنی‌امیه داشت.

<sup>۲</sup> زیرا در ادامه خواهیم دید اصولاً گرایش به دیگران، در اثر پیروی از احساسات اتفاق افتاد.

<sup>۳</sup> بسیاری از افراد اهل سنت وقتی به کتاب‌هایی مانند التذیر یا نقش عابثه در تاریخ اسلام و دیگر کتب دانشمندان بزرگ شیعه روبرو می‌شدند؛ در برابر مطالب آنها سرعظیم فرو می‌آوردند. هرچند در مورد همین افراد نیز، رسوبات قرن‌های متعددی افکار احساساتی، معمولاً مانع از پذیرفتن بدون قید و شرط حق می‌شد. البته می‌دانیم در این نگاه، آمار شیعیان دنیا بسیار کم خواهد شد؛ اما واقعیت جز این نبوده و نیست. والا امام زمان علیه السلام بی‌اینهمه پشت پرده عیبت منتظر یاران صادق نمی‌شدند. در ادامه ان شاء الله خواهیم دید که عدم ظهور مولایمان، در اثر عدم آمادگی جامعه بشری است.



### پیش‌نیاز چهارم

قبل از ورود به مبحث عاشورا، باید نکاتی در زمینه دین اسلام، با مسلمانان امروز بگوییم. در این بخش، هیچ فرقی بین شیعه و سنی نیست. کلام در مورد دین اسلام است؛ نه در مورد مذاهب شیعه و سنی.

در بین هر دو گروه شیعه و سنی مانند همه گروه‌های انسانی، متأسفانه افراد احساساتی و تندرو وجود دارند. افرادی که عقل آنها، تحت غلبه احساسات خام؛ عملاً از کار افتاده است. چون نگاه ما در این کتاب، نگاهی از منظر عقل به عاشورا است؛ لاجرم امکان دارد از سوی هر دو جریان افراطی شیعه و سنی محکوم گردیم. اما نگاه ما، معمولاً نگاهی عقلی بوده؛ لذا از سرزنش و مخالفت افراد احساساتی دو طرف نباید بیم و هراسی داشته باشیم.

وقتی هدف ارسال رسولان از سوی خداوند، بفرمایش حضرت علی علیه السلام بارور ساختن عقول مردم است؛ و یثروا لهم دفائن العقول<sup>۱</sup> ما نیز اگر توفیقی در این راه نصیبمان شود؛ باید بسیار خوشحال و شاکر باشیم. آری امروزه که در آستانه ظهور دولت جهانی مهدی علیه السلام قرار داریم؛ باید عاقلانه‌تر به قضایا نگاه کنیم. زیرا ما باید بتوانیم به تمام مردم تشنه معنویت، اسلام واقعی را نشان دهیم. نه اینکه بین دو گروه عمده مسلمانان، آتش اختلاف آنقدر عظیم باشد؛ که همدیگر را مهدورالدم بدانند.<sup>۲</sup>

این جمله مشهور مزدور صهیونیسم، اسامه بن لادن<sup>۳</sup> بسیار عبرت آموز است.

او گفته بود؛ ما دو دشمن مهم داریم. **الف** آمریکا **ب** شیعیان و شیعیان را در اولویت قرار داده بود. آری وقتی نگاه دو مسلمان به یکدیگر چنین است؛ آیا این دین می‌تواند منادی جهان شمولی باشد؟ الحمدلله این تنش‌ها هم اکنون بسیار کم شده است و فقط عده‌ای انگشت شمار از افراطیون، بر مواضع غلط و افراطی خود پای می‌فشارند.

ان شاءالله این کتاب بتواند بر همان افراد اندک نیز تأثیر بگذارد؛ تا بدانند با ادعای عشق عمر و ابوبکر، یا علی و حسین علیهم السلام نباید یاور و معین شیطان شوند.

<sup>۱</sup> بهج البلاغه خطبه‌های ۱۸۱

<sup>۲</sup> البته بده در مورد مهدورالدم دانستن یکدیگر، بحر از گروهک محرف و ساخته دست آمریکا، یعنی طالبان و القاعده چیری نشده‌ام. آری باند خداوند را سباس بساز نمود که سطح شعور مردم در این زمان سنسار برقی نموده است.

<sup>۳</sup> براساس دلائل و سواهد سنسار، بن‌لادن مهره آمریکا است زیرا از زمان ظهور در عرصه جهانی، ناکون تمام اعمال و رفتارش، در جهمی بوده که آمریکا می‌خواست البته با توجه به رسالت این کتاب، بیش از این به او نمی‌پردازیم ولی دهن در اعمال او، همه را به این نسخه می‌رساند.



یک مسلمان باید اوضاع و احوال زمانه را درست بشناسد و تصمیماتی منطقی داشته باشد. بسیار جالب است که خداوند ۱۴ قرن پیش، راهکار مناسب و منطقی را پیش روی ما گذاشته است. اما طبق معمول، کاری به این راهکارهای الهی نداشته و نداریم.

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛ فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر؛ ذلک خیر و احسن تاویلاً<sup>۱</sup>

خداوند متعال می‌فرماید: اگر در مورد مصادیق اولوالامر اختلاف دارید؛ آنها را به یک پله بالاتر که در باره آن اختلاف ندارید؛ ارجاع دهید. یعنی آن مورد اختلاف را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا اهل کتاب در مورد پیامبر بودن فردی، اختلاف دارید؛ آن را به خداوند تعالی که در مورد او اختلافی ندارید؛ ارجاع دهید.

خداوند با توجه به رسول باطنی انسان (عقل)، می‌داند اگر ما با تکیه بر نکات مشترک، در صدد حل اختلاف باشیم؛ مطمئناً به نتیجه مطلوب خواهیم رسید.

اما متأسفانه بعد از ۱۴ قرن، هنوز ما نمی‌دانیم علت بروز اختلاف در بین مسلمانان صدر اسلام چه بوده؟ یا اینکه بدترین آسیب اسلام، بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، چه بوده؟ ولی دائم بر طبل اختلاف کوبیده و شیطان را شاد می‌کنیم. آیا واقعاً مصداق مؤمن هستیم؟

الحمد لله برادران اهل سنت، مقدار زیادی بسوی هم‌گرایی اسلامی قدم برداشته‌اند. این نکته‌ای است بسیار مبارک و میمون، که برادران شیعه مذهب باید کمال همکاری را با آنها بنمایند. شاید برادران شیعه مذهب، سؤال نمایند ما چه باید بکنیم؟<sup>۲</sup>

آیا باید از حق و حقوق اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین چشم پوشی نماییم؟

عرض می‌شود: خیر. ما باید بدانیم که آن حق و حقوق، برای چه بود؟ آیا ولایت حضرت علی صلوات الله علیه مانند ارث، دیه و دیگر حقوق شخصی ایشان بود؟ یا اینکه این ولایت علوی، در واقع ادامه همان نبوت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در جهت پیاده نمودن دینی آسمانی، برای مردم روی کره زمین بود؟

ما باید بدانیم در ماجرای سقیفه، آیا حق حضرت علی صلوات الله علیه ضایع شد؛ یا حق تمام مردم دنیا؟ آری حق و حقوق حضرت علی صلوات الله علیه چیزی نیست که در اختیار ما باشد؛ تا بتوانیم از آن چشم پوشی نموده، یا آن را مطالبه نماییم.

<sup>۱</sup> سوره نساء/آیه ۵۹

<sup>۲</sup> نمونه این هم‌گرایی و بهر نگوییم عقل‌گرایی برادران اهل سنت، را می‌توانیم بر تفهیرهایی که جهت کتب مهم دانشمندان شیعه مانند العدیر یا نقش عاشره در تاریخ اسلام و... نوشتند؛ ملاحظه نمود.



شاید سؤال شود: پس ما برای همگرایی بیشتر، چه باید بکنیم؟

عرض می‌شود: شیعه برای همگرایی بیشتر، نباید احساسات و عواطف خود را بر برادران اهل سنت تحمیل نماید؛ زیرا اصولاً عواطف به راحتی قابل انتقال نیستند.

یعنی عشق و علاقه یک شیعه به امام حسین علیه السلام قابل وصف نیست؛ اما نباید توقع داشت همین عشق و علاقه، در نزد برادران اهل تسنن نیز به همان شدت بروز نماید. آری همین که برادری از اهل تسنن، قبول دارند امام حسین علیه السلام در حماسه کربلا مظلومانه شهید گردید و حق با ایشان بود؛ از او بپذیریم. همین که او قبول دارد در حماسه عاشورا، حق با فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ نه فرزند معاویه رضی الله عنه قبول کرده و یک قدم بسوی همگرایی بیشتر برداریم.

در قدم دوم، هر دو گروه عمده مسلمانان بسوی شناخت فلسفه و پیام عاشورا حرکت نمایند. والا توقع احساسات و عواطفی یکسان، امری نامعقول است.

در این کتاب، ما معمولاً بعنوان یک شیعه، به حماسه عاشورا و علل بوجود آورنده آن، نگاه نمی‌کنیم. حتی گاهی اوقات، بعنوان یک مسلمان نیز نگاه نخواهیم کرد. سعی ما این است که در مباحث تئوری، بعنوان یک فرد بی طرف، ماجراها را بررسی کنیم. زیرا عواطف و احساسات، یک محدوده دارد و معقولات، محدوده‌ای دیگر.

پس شایسته است بگوییم نگاه این کتاب به عاشورا و وقایع پدیدآورنده آن، نگاهی از منظر عقل است. اگر ما نتوانیم موقعیت خاص زمانی و مکانی مسلمانان در قرن معاصر را درک نماییم؛ ادعای درک مسائل ۱۴ قرن پیش؛ ادعایی بسیار گزاف و حتی بی جا خواهد بود. نکته‌ای که شاید برای بسیاری از ما معلوم نباشد؛ علت بیعت حضرت علی علیه السلام است.

براستی چه عاملی باعث شد حضرت علی علیه السلام با ابوبکر بیعت نمایند؟

بسیاری از ما ماجراهایی را در مورد نحوه بیعت آن بزرگوار شنیده‌ایم. مثلاً می‌شنویم ریسمان به گردن آن حضرت انداخته و ایشان را به زور، برای بیعت به مسجد آوردند. اما ماجرای ریسمان در گردن، آیا واقعاً اتفاق افتاده یا خیر؟ شخصاً نسبت به انجام آن تردید دارم.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> در مورد ناحواسته بردن آن حضرت به مسجد برای بیعت، حلافی بسبب، شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه ۲۸۵/۶ عبدالفرید/۴۲۷/صیح الاعشی ۱۲۸/۱، اما در رد در حال ریسمان در گردن است؛ که نتوانسم برای آن مدرک تاریخی معتبری پیدا نمایم. فقط مولا در جواب نامه معاویه می‌فرماید: گفتی مرا همچو شتر افسار زدند و کشتیدند؛ تا بیعت کنم. اما احتمال فوی این است که معاویه ملعون، این تشبیه را جهت خوار نمودن مولا بکار برده باشد. چنانچه خود حضرت اشاره می‌فرماید. بخدا حواسته‌ای مدمت کنی؛ مدح کرده‌ای. (نهج البلاغه) به هر حال تردید دارم که مولا اجازه داده باشند آن تعبیر در مورد ایشان بکار رفته باشد. چراکه وقتی دسب ایشان را سینه باشند؛ آوردن حضرت با حالت ریسمان در گردن، حتی برای طرفداران ابوبکر نیز سلیخ منفی محسوب می‌شد.



البته این نکته را باید دقت کنیم که حضرت علی رضی الله عنه در مدت شش ماه اول، با ابوبکر بیعت نفرمودند. بنی‌هاشم نیز بعد از بیعت آن حضرت، اقدام به بیعت نمودند.<sup>۱</sup> پس بیاییم و علت بیعت را از لابلای کُتب تاریخ جستجو کنیم.

در خارج از مدینه گروهی با بیعت با ابوبکر مخالف بودند. یک دسته وقتی خیر رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شنیدند؛ از اسلام بیرون شدند؛ که در تاریخ آنها را مرتدین می‌خوانند. مهمترین آنها مسیلمه در یمامه بود؛ که ادعای پیامبری می‌کرد.<sup>۲</sup>

در نزدیک یمن، چهل‌هزار نفر آماده حمله به مدینه شدند؛ که اگر می‌آمدند، مدینه را نابود می‌کردند. یعنی مسأله عظیم‌تر از جنگ احزاب بود. زیرا در جنگ خندق ده‌هزار نفر آماده بودند؛ ولی اینها چهل‌هزار نفر بودند. اگر حمله می‌آوردند و مدینه را فتح می‌کردند؛ از اسلام هیچ باقی نمی‌ماند. حتی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز ویران می‌کردند. لذا عثمان آمد خدمت حضرت علی رضی الله عنه و عرض کرد: ای پسر عمو، تا وقتی تو بیعت نکنی؛ کسی به جنگ با این دشمنان بیرون نخواهد شد. و... آنقدر از این مطالب زمزمه کرد؛ تا آن حضرت را به نزد ابوبکر برد و علی رضی الله عنه بیعت کرد.

پس از بیعت علی رضی الله عنه با ابوبکر، مسلمانان خوشحال شدند و کمر به جنگ با مرتدین بستند و از هر سو سپاه به حرکت درآمد.<sup>۳</sup> اما خود حضرت علی رضی الله عنه در همین زمینه، نظر دیگری دارند:

فامسکت یدی و رأیت ابی احق بمقام محمد فی الناس فمن تولی الامر من بعده. فلیث بذاک ماشاء الله. حتی رأیت راجعه من الناس رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین الله و ملة محمد و خشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فیه ثلما و هدما یكون المصائب بما علی اعظم من فوات ولایة امورکم التي هی متاع آیام قلائل ثم یزول ما کان منها کما یزول السراب و کما یتقشع السحاب. فمشیت عند ذلک الی ابی بکر فبایعته و نهضت فی تلک الاحداث. حتی زاغ الباطل و زهق و کانت کلمة الله هی العلیا و لو کره الکافرون

پس دست نگه داشتیم؛ در حالی که یقین داشتم همانا در میان مردم، من به مقام محمد صلی الله علیه و آله سزاورترم از کسانی که حکومت را بعد از او بدست گرفتند. پس در این حال درنگ کردم؛ تا آن زمان که خدا بخواهد. تا آنکه دیدم گروهی از مردم مرتد شده‌اند و از اسلام برگشته‌اند؛ و دعوت به نابودی دین خدا و آیین پیامبر می‌کنند. پس ترسیدم که اگر مسلمانان را باری نکنم؛ در اسلام رخنه و ویرانی بیینم که مصائب حاصل از این دو؛ بسیار عظیم‌تر باشد بر من، تا از دست دادن سرپرستی و حکومت بر کارهای شما. حکومتی که کالایی چند روزه بیش نیست و آنچه از آن حاصل می‌شود؛ از میان می‌رود. مانند سراب یا ابری که پراکنده گردد. پس در این هنگام، خود با پای خویش؛ به نزد ابوبکر رفتم، با او بیعت کردم.

<sup>۱</sup> فهرست کامل منابع این مسئله را در کتاب سبغه، اثر ارزشمند علامه عسکری صفحه ۱۱۷ مطالعه فرمایید

<sup>۲</sup> البته عده‌ای دیگر نیز در تاریخ به نام اهل مرتدین معروف شده‌اند. مانند مالک بن بویه که از دادن زکات به ابوبکر سر باز زد و او را به رسمیت شناخت؛ با ماجرای شهر «دبا» اما آنها از دین اسلام خارج شدند. ماجرای آنها را در سبغه صفحات ۶۵-۶۹ مطالعه فرمایید.

<sup>۳</sup> انساب الاشراف/۱: ۵۸۷؛ سبغه ۱۱۸



در هنگامه این پیش‌آمدها، قیام کردم؛ تا که باطل نابود شد و کلمه‌الله همچنان که برتر بود، باقی ماند؛ هرچند که کافران ناخوش دل باشند.<sup>۱</sup>

در اینجا می‌بینیم تنها دلیل بیعت، بقای اسلام یا همان کلمه‌الله بود؛ و این ربطی به اصرار عثمان و دیگران نداشت. زیرا آن حضرت کاملاً در جریان امور بودند.

پس در زمانی که اصل دین الهی مورد تهدید قرار می‌گیرد؛ هیچ بهانه‌ای از هیچکس پذیرفته نیست. حتی شهادت همسر نازنین او و دختر نازدانه پیامبر صلوات‌الله‌علیهما نیز نمی‌تواند برای علی صلوات‌الله‌علیه بهانه قرار گیرد؛ تا او را از بیعت معاف نماید.

وقتی حضرت علی صلوات‌الله‌علیه با آن همه جفاها، حق ندارد در برابر تهدید اصل دین الهی ساکت بنشیند؛ آیا ما حق داریم با دامن زدن بر اختلافات، اصل دین الهی را زیر سؤال ببریم؟<sup>۲</sup> آیا تهدید مسیلمه کذاب مهمتر بود؛ یا تهدید جرج بوش و شارون؟ در حالیکه اگر غائله مسیلمه، با بیعت حضرت علی صلوات‌الله‌علیه عملاً خاموش شد؛ غائله اسرائیل مدت‌هاست در میان کشورهای اسلامی روشن شده و دائم بر فعالیت خویش می‌افزاید.

اگر لشکر مسیلمه جرأت نکرد مدینه را مورد تاخت و تاز خویش قرار دهد؛ اما لشکر آمریکا امروزه در فلسطین، عراق و افغانستان در حال جولان است. آیا امروز خطر را احساس نمی‌کنیم؟ اگر کسی خطر را احساس نمی‌کند و یا منافع دنیایی خود را در خطر می‌بیند؛ بگذار بر طبل اختلاف بکوبد و احساسات خویش را بر عقلش غالب نماید؛ زیرا بجز احساسات چیزی ندارد. عبارتی عملاً عقلی ندارد که احساساتش را تابع آن نماید؛ زیرا عقل، بهترین قدرت دشمن شناسی را دارد. همیشه اسلام ناب از این افراد ضربه خورده.

اسلام بیشترین ضربه‌ها را از همین قماش مسلمان نماها خورده. متأسفانه این قبیل افراد بعضی اوقات چند کلاسی درس هم خوانده، نام عالم و دانشمند بر خود می‌نهند.

ان شاءالله در طول کتاب، خواهیم دید که بعضی از این عالم نمایان، چگونه به ساحت مقدس علم، خیانت نموده و باعث انحراف انسان‌های کم‌اطلاع شده‌اند.

<sup>۱</sup> بهج اللاعه نامه ۶۲

<sup>۲</sup> آن‌هم در این زمانی که جهان مادی، از شوری‌های نسری حسنه شده و بدنال‌یک راهکار آسمانی برای سعادتش می‌گردد





در همین جا لازم می‌دانم به نکته مهم و درس‌آموزی اشاره نمایم. در قرن معاصر، دو نفر در راه تبیین حقایق شیعه<sup>۱</sup>، گام‌های بسیار مؤثری برداشتند. اول علامه امینی و دوم علامه سید مرتضی عسکری. کار مهم علامه امینی، اثبات حقایق شیعه، با غیرقابل انکار نمودن جریان غدیر خم بود.<sup>۲</sup> کار مهم علامه عسکری اثبات پاره‌ای از دعاوی باطل بود؛ که سال‌ها در اذهان برادران اهل سنت رسوب کرده. مبارزه با رسوبات ۱۴۰۰ ساله، کاری مانند عمل گالیله بود. زیرا یک اعتقاد غلط در اذهان برادران اهل سنت رسوب نموده و آنهم اعتقاد به عدالت تمامی صحابه است. علامه عسکری در عملی بسیار بزرگ، ثابت نمودند که نه تنها عدالت همه صحابه حرفی منطقی نیست؛ بلکه ۱۵۰ صحابی در تاریخ اسلام وجود دارند و از آنها حتی احادیثی نقل شده، در حالیکه آنها اصلاً از مادر متولد نشده و وجود خارجی نداشته‌اند!!

مطالب ایشان در جهت پاک نمودن اثرات تخریبی عمال معاویه، از منابع اسلامی است.<sup>۳</sup> مطالعه کتب ایشان نه تنها برای برادران اهل تسنن، بلکه برای شیعیان نیز امری بسیار سودمند است. اما نکته بسیار جالب این بود که ایشان در مطالب اخیر خویش، تکیه بسیار بر روند وحدت بین دو فرقه شیعه و سنی داشته و دارند.

با توجه به سیر تحقیق و نوشتاری این بزرگوار،<sup>۴</sup> بعید بود فردی مانند ایشان، و با آن احاطه گسترده به کتب برادران اهل سنت؛ اینگونه پیشنهادی را بدهد.

<sup>۱</sup> منظور از شیعه در این کتاب، یعنی عاقلانی که به آسمانی بودن دین اسلام معتقدند. در این بینش، هیچکس حق ندارد در فوائس و احکام اسلام دخل و تصرف بی‌جا نماید، مگر اینکه براساس همان دستورات دین آسمانی، بتواند مقتضیات زمان و مکان مسلمانان را درک نموده، دستورات خداوند متعال را از منابع اصیل اسلامی استخراج نماید. والا معقول نیست گروهی با ادعای عشق اهل بیت صواب‌الهدی، هر عمل خلافی شرعی را انجام دهند و خود را امت نجات یافته نر بدانند.

<sup>۲</sup> علامه امینی در اثبات غدیر خم، با بررسی گسترده تاریخ صدر اسلام، حدیث مرکت مولا نهاد؛ علی مولا را ماسد آفات قرآن غیر فانی نمود.

<sup>۳</sup> عمل بزرگ بعدی علامه عسکری این بود که ثابت نمودند فردی به نام عبدالله بن سبا، اصلاً وجود خارجی نداشته است فاعداً وهی وجود نخلی عبدالله بن سبا، زیر سؤال برود؛ حقیقت شیعه در انساب آنها به اهل بیت صواب‌الهدی ثابت خواهد شد. عمل بزرگ دیگر علامه عسکری در مورد عایشه بود. ایشان با بررسی دقیق علمی، روحیات او را مورد بررسی قرار داده و ثابت نموده‌اند اعتقاد به عدالت ایشان، هیچ منای عقلی و منطقی ندارد. کار بزرگ دیگر علامه عسکری، بررسی دقیق ماجرای سفینه است. ایشان در این کتاب، افسانه دموکراتیک بودن ماحراری سفینه را مورد مناقشه قرار داده‌اند. آری کارهای علامه عسکری آنچنان شگرف، منطقی و علمی هستند؛ که راه هیچگونه اعتراضی برای هیچکس باقی نمی‌ماند.

<sup>۴</sup> در واقع باید گفت هیچ دانشمندی در طول تاریخ شیعه، مانند ایشان بطلان بعضی مبانی غلط عمدتی ساخته دست معاویه را رسوا نکرده است.



اما آنچه در ماجرای ایشان رخ نمود؛ هوشیاری و دقت نظر ایشان است. آری ما امروزه در زمانه‌ای نیستیم که قرار باشد باز هم دعوی شیعه و سنی راه انداخته و دشمن مشترک را خوشحال کنیم. دشمنی که هیچ علاقه و تعلق خاطری به شیعه یا سنی ندارد و می‌خواهد سر به تن هیچکدام نباشد.<sup>۱</sup> پس دقت نماییم و بیش از این فریب دشمنان دین الهی را نخوریم. البته در همین اول کتاب باید از برادران اهل سنت خواهشی داشته باشیم.

عزیزان، مدت زیادی است تعصبات بی‌معنا، جلوی تلالؤ اسلام ناب را گرفته است. خواهش عاجزانه دارم که از نور عقل نیز بهره گرفته و تنها به نوشته‌های قدما استناد ننماییم.<sup>۲</sup> امروزه باید در پالایش کتب قدما از دسیسه‌های معاویه و امثال او همت کنیم. بخدا قسم، آنچه در کتب قدما لحاظ نشده و یا کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ عقل است. در طول کتاب با چندین مورد از این نکات نامعقول آشنا می‌شویم. در اینجا به یک نمونه اشاره می‌کنیم. عده‌ای از باصطلاح اصحاب نقشه کشیدند در بازگشت از غزوه تبوک، شتر نبی اکرم صلی الله علیه و آله را رم دهند؛ تا آن حضرت به دره افتاده، شهید شوند.

حال به جمله‌ای از ابن حزم اندلسی در کتاب المحلی اشاره می‌کنیم. ان ابابکر و عمر و عثمان و طلحة و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم ارادوا قتل نبی و القاءه من عقبه فی تبوک<sup>۳</sup> ابن حزم از قول ولید بن عبدالله بن جمیع الزهری<sup>۴</sup> می‌گوید: ابوبکر، عثمان، عمر، طلحه و سعد بن ابی وقاص، قصد ترور پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند. ما کاری به میزان صحت و سقم این روایت نداریم. اما وقتی عده‌ای بخواهند پیامبر خدا را ترور نمایند؛ چه معنا دارد در آخر نام آنها، دعای **رضی الله عنهم** را بیاوریم؟<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> حتی معتقدم که امروزه هیچکدام از ادیان الهی نباید بر طبل اختلاف بکوبند؛ زیرا دشمن مشترک، علاقه‌ای به هیچ دینی ندارد.

<sup>۲</sup> هرچند برادران شیعه نیز باید بر مطالب وارد شده در بعضی از کتب خودشان نگاهی عمیق‌تر بیندارند.

<sup>۳</sup> المحلی ۲۲۴/۱۱، سعه ۲۱

<sup>۴</sup> البته ابن حزم چون راوی ولید بن عبدالله بن جمیع است؛ روایت را ناموفق دانسته است. اما بخاری و مسلم او را موفق دانسته‌اند. بخاری در الادب المرعد ص ۱۲۲ و مسلم در صحیح خویش از او روایت کرده‌اند. این حجر عسقلانی در کتاب التهذیب التهذیب او را تأیید کرده است. در سؤال‌المقال فی علم الرجال ۱/ ۱۷ او را با استناد العجلی در معرفة النقات ۶۴۵ شماره ۱۷۷۳ و طبقات ابن سعد ۶/ ۳۵۴ و از قول ابن حبان در هاشم النقات ۵/ ۴۹۲ و الجرح و المعدل ۸/ ۹ شماره ۳۴ و تهذیب الکمال ۳۱/ ۳۵ و تاریخ الاسلام دهی ۶۶۱/ ۹۹ توثیق نموده است. علاوه بر بخاری و مسلم؛ سنن نسایی، سنن بیهقی، مسندک حاکم، سنن ابی داود، سنن دارمی، مسند احمد و تعداد زیادی از محدثین اهل سنت دیگر نیز از او روایت کرده‌اند.

<sup>۵</sup> براساس همین تفکر، ما عبارت صلی الله علیه و آله را در برابر نام پیامبر در احادیث جعلی نیاوردیم. زیرا او پیامبر نیست تا قرار باشد خدا بر او درود بفرستد.



آیا واقعاً مضحک نیست عده‌ای بخواهند فرستاده خدا را ترور کنند؛ و ما در مورد آنها دعا کنیم تا همان خدا از آنها خشنود باشد؟؟!! آیا عقل کودکان نیز بر این دعای ما خنده نمی‌زند؟<sup>۱</sup>

پس بیاییم و در قرن ۲۱، در حالی که مورد اتهام بی‌دینان قرار گرفته‌ایم؛ کمی عاقلانه‌تر حرف بزنیم و منطقی‌تر بنویسیم. تمام ادعای کافران قرن ۲۱ این بوده و هست که اسلام، مخالف عقل و منطقی است. آیا با اعتقاد به این اراجیف، به عقیده باطل آنها کمک نمی‌کنیم؟

آیا اعتقاد به عدالت تمامی صحابه حرفی منطقی است؟ آیا معاویه به‌شدت و علی مدینه به‌شدت هر دو عادل هستند؟ واقعاً اگر دامنه اجتهاد آنقدر گسترده است که معاویه به‌شدت می‌تواند با کمک آن، هر جنایتی را انجام دهد؛ نقش خداوند در این بین چیست؟

چگونه ممکن است دو نفر یکدیگر را ملعون بدانند؛ و هر دو نفر نیز عادل و برحق باشند!! عقل حکم می‌کند حداقل یکی از آن دو باطل باشد.<sup>۲</sup> اینجا بحث بر سر عملکرد نیست، تا بگوییم یکی از آنها در اجتهادش اشتباه کرده؛ بلکه بحث بر سر این است که آن دو، همدیگر را ملعون می‌دانستند.

وقتی افرادی در برابر سؤالات منطقی، من را به احادیث بعضاً جعلی و تفسیرهای احمقانه حواله می‌کنند؛ آیا نباید من به ضد عقل بودن اینگونه اسلامی اعتراف کنم؟

آری وقتی علماء و دانشمندان یک گروه، به آن حرف‌ها معتقد باشند؛ شما نگاه کنید در شوره‌زار اذهان منحرف مردم جاهل آن زمان، چه مطالبی نقش بسته بود.

در جریان فتح خیبر، یکی از غنایمی که نصیب پیامبر گردید، یک الاغ بود. وقتی الاغ به محضر پیامبر رسید؛ شروع به تکلم نمود. الاغ گفت: اجداد من تا شصت پشت، همه الاغ پیامبران بوده‌اند. من هم منتظر بودم تا شما ظهور نمایی و الاغ شما باشم. من بارها صاحب یهودی خود را بر زمین می‌زدم؛ زیرا بر پشت ما نباید جز پیامبران سوار شوند. پیامبر گفت: من نام تو را یعفور می‌گذارم. بعد پرسید: آیا زن می‌خواهی؟ یعفور گفت: نه. خلاصه این یعفور در خدمت پیامبر بود و هر زمان پیامبر با فردی کار داشت؛ این یعفور درب خانه او رفته، سر خود را به درب خانه می‌کوبید. وقتی صاحبخانه می‌آمد؛ به او می‌گفت: پیامبر با تو کار دارد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> تفاوتی ندارد آن خدا، خداوند متعال باشد و آن پیامبر، پیامبر اسلام. مهم این است که فاسد و پیام‌آور خدا را نه تنها قبول نداشتند؛ بلکه می‌خواستند بکشند!! آنوقت ما برایشان دعا می‌کنیم تا همان خدا، از آنها راضی باشد!!

<sup>۲</sup> در زمان بحث بصورت عقلی، از خود حضرت علی مدینه علیه‌السلام می‌آموزیم که بعضی فائل نشویم. آری عقل نمی‌پذیرد که هر دو عادل باشند.

<sup>۳</sup> الخرائج و الجرائح ۴۲/۱؛ بحار الانوار ۱۶/۱۰۰ و ۱۷/۴۰۴؛ القدر ۱۱/۷۰۷ و ۱۱/۷۰۷؛ تفسیر ابن کثیر ۱۶/۶؛ البدایة و النهایة ۶/۱۶۷؛ الموضوعات ۱/۲۹۴؛ ابن جوزی در ذیل آن آورده: هذا حديث موصوع فلن الله راضعه لا يقصد الا القدر في الاسلام و الدهيزه به اما ما بهد با ایشان گفت آقای ابن جوزی؛ وقتی دانشمندی لعن بر معاویه را دعا بداند؛ از نوده مردم چه انتظاری دارید؟ آری از ماست که بر ماست



خوب چگونه می‌توان به حقانیت این فرد ایمان آورد؟؟ چگونه می‌توان پیرو و مرید فردی شد که یک الاغ، فریض داد؟ مگر این فرد نمی‌دانست از زمان زندگی حضرت عیسی علیه السلام تا آن زمان، حداقل پانصد سال می‌گذرد و عمر یک الاغ معمولاً بیش از بیست سال نیست؟ آیا این فرد نمی‌بایست از الاغ بپرسد: پدر، جدّ و جدّ پدر تو، الاغ کدام پیامبر بوده‌اند؟ آیا اولین سؤال او می‌بایست این باشد: زن می‌خواهی؟؟<sup>۱</sup>

وقتی به این اراجیف اعتراض کنی؛ بلافاصله عده‌ای قیافه حق به جانب گرفته، می‌گویند: شما هنوز خدا را درست نشناخته‌اید! آیا فکر می‌کنید خداوند نمی‌تواند اینگونه معجزاتی داشته باشد؟ آیا این معجزات از قدرت خداوند بعید است؟ اینها گویی از صفات خدا، فقط صفت قدرت را شناخته‌اند.

در حالیکه خداوند متعال، علاوه بر قدرت، صفات دیگری مانند حکمت و علم نیز دارد. پس این اعمال از حیطة قدرت الهی خارج نیستند؛ اما در حکمت الهی نمی‌گنجد که اینگونه اعمال سخیفی و نامعقولی را بعنوان معجزه تحویل مردم دهد.<sup>۲</sup> امام سجّاد در فرازی نورانی می‌فرماید: یا من لا تبدل حکمة الوسائل<sup>۳</sup>

می‌بینیم حکمت الهی را هیچ وسیله‌ای، حتی اشرف و برترین وسیله‌اش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نمی‌تواند تغییر دهد. انک لا تهدي من احببت ولكن الله يهدي من يشاء<sup>۴</sup> یا در جایی دیگر، خداوند می‌فرماید: الذي خلق سبع سموت طباقا ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر كرتين ينقلب خاسئا و هو حسير<sup>۵</sup>

او هفت آسمان را بطور منظم آفرید؛ بطوری که در آن هیچ نقصان و خللی نخواهی یافت. بارها با دیده عقل نگاه کن؛ آیا خللی می‌بینی؟ باز هم نگاه کن، تا چشم تو خسته و ناتوان گردد؛ اما خللی نخواهی دید. آیا خدایی که در قرآن خود را چنین معرفی می‌کند؛ با خدایی که در این کُتُب می‌بینیم هم خوانی دارد؟

آیا خدای آفریننده یغفور، در کارش خسر است؟

<sup>۱</sup> وهی در اغلب کُتُب تاریخی سر می‌کیم؛ بطرز وحشتناکی می‌بینیم دسسهایی شوم و کثیف فصد دارند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اسانی شهوانی بداند.

<sup>۲</sup> اینکه در مقدمه عرض شد: خدای مدسی‌ها نمره انصافش نبر صغر بود؛ به همین دلیل است!!

<sup>۳</sup> صحفه سجّاده ۱۷۷ دعا جهت برآورده شدن حاجات

<sup>۴</sup> سوره فصل / آیه ۵۶

<sup>۵</sup> سوره ملک / آیات ۴۳



ما که با عقل ناقص خود، خلل بزرگی در آن پیدا کردیم. اما اشکال دیگر این اراجیف چیست؟ می‌گوییم: وقتی آنگونه فردی را پیامبر دانستیم؛ باید تبعات آن را هم بپذیریم. از اینجا به بعد، دیگر حق انتخاب نداریم؛ زیرا خشت اول را کج نهادیم و فردی را بعنوان پیامبر انتخاب کردیم که به هیچ عنوان صلاحیت نداشت. وقتی پیامبر صلاحیت نداشت؛ اولوالامر او نیز می‌تواند افراد بی‌لیاقتی مانند معاویه یا یزید به‌شعب باشند.

حال ماجرای دیگر، تا راحت‌تر قبول کنیم بعضی تفسیرها و توجیه‌ها احمقانه است. نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با توجه به شناختی که از معاویه داشتند؛ او را در مواضع گوناگون لعن و نفرین نمودند. این لعنت‌ها برای این بود تا مسلمانان بهتر بتوانند راه را از چاه تشخیص دهند. در یکی از این نفرین‌ها فرمودند: خداوند شکمش را سیر نساژ<sup>۱</sup> معاویه بعد از این نفرین، از غذا خوردن خسته می‌گشت؛ اما سیر نمی‌شد. حال تفسیر یکی از باصطلاح دانشمندان گذشته را بخوانیم.

او معتقد است این نفرین نبوده؛ بلکه دعاست! زیرا معاویه در طول شبانه‌روز، در اثر این دعا، هفت مرتبه بهترین غذاها و نوشیدنی‌ها را می‌خورده است!!!!<sup>۲</sup> در مورد اینگونه تفکری چه باید گفت؟؟ وقتی خشت اول را کج نهادیم و از نور عقل بهره نجستیم؛ میدان به دست زیرک‌ها و احمق‌ها می‌افتد. زیرک‌ها از دین استفاده ابزاری کرده و دنیای خود را آباد می‌کنند و احمق‌ها می‌کوشند تا تخلفات آن زیرک‌ها را درست کنند.

<sup>۱</sup> شرح بهج البلاغه ۵۵/۴؛ نهذب الکمال ۳۳۸/۱؛ تذکره الحفاظ ۶۶۹/۲؛ سیر اعلام النبلاء ۱۴/۱۲۸؛ نهذب النهذب ۳۳/۱؛ بحار الانوار ۷۶/۴۴

<sup>۲</sup> البداهة و النهاية ۸/۱۲۷؛ الغدير ۸۹/۱۱



## پیش‌نیاز ششم

ابوهریره دروغگو<sup>۱</sup> برای خوشایند معاویه، حدیثی به این صورت از پیامبر جعل نمود: لکل نبی حرما و ان حرمی بالمدينة مابین غیر الی ثور. حرم من در مدینه، سرزمین میان کوه ثور تا کوه غیر یا عائر است.<sup>۲</sup> جالب اینجاست که کوه ثور، در مکه است نه مدینه!! حال اگر بخواهید بطور مفصل توجیه‌های احمقانه بعضی باصطلاح دانشمندان را بخوانید؛ به کتاب نقش عایشه در اسلام مراجعه فرمایید.

در آنجا می‌بینید عده‌ای معتقدند که اصلاً اینچنین کوهی در مدینه وجود ندارد.<sup>۳</sup> بعد از اینکه اغلب مورخین و جغرافیادانان قدیمی، وجود این کوه در مدینه را منکر شدند؛ علمای علم‌الحديث در صدد رفع و رجوع این خبط ابوهریره برآمدند.

عده‌ای نام کوه ثور را از حدیث حذف کرده‌اند و بجای کلمه ثور، از کلمه الی کذا استفاده کرده‌اند.<sup>۴</sup> یعنی حرم من در مدینه، از کوه غیر است؛ تا فلان جا!!!<sup>۵</sup> عده‌ای گفته‌اند: ابوهریره نام کوه احد را به اشتباه ثور گفته. عده‌ای کوهی با نام ثور، در کنار کوه أخذ خلق کرده و تراشیده‌اند!

اما اولین فعالیت کوه‌زایی بوسیله عبدالسلام بن محمد بن مزروع محدث حنبلی بصری در قرن هفتم صورت گرفت!! او گفت: اهل مدینه این کوه را می‌شناسند! پس از او عبدالله مطری از پدرش محمد مطری نقل کرده: مردم مدینه پشت اندر پشت، این کوه را می‌شناسند و آن کوه کوچکی است سرخ رنگ!!<sup>۶</sup> می‌بینیم فعالیت ابن مزروع به ثمر نشست و بحمدلله رنگ کوه هم مشخص گردید!! دانشمندان معاصر نیز حیفاشان آمد که این فعالیت کوه‌زایی را ثبت نکند.

<sup>۱</sup> در آمده با ابوهریره کذاب سسر آشنا خواهیم شد

<sup>۲</sup> در مدخل شهر مدینه از راه حده، این حدیث را بر روی نابلوی بزرگ سبز رنگی در سمت راست حاده نصب کرده‌اند!!

<sup>۳</sup> افرادی که تصریح به عدم وجود کوه ثور در مدینه نموده‌اند: عارسد از (۱) از مصعب ربیری در فتح الباری ۴/۴۵۳ نقل شده این کوه در مدینه نسب. (۲) در همان مأخذ از ابو سعید قاسم بن سلام همین نقل شده (۳) فاضی عناص شارح صحیح مسلم (۴) بکری جغرافیدان در کتاب معجم ما استعجم (۵) ابوبکر محمد بن موسی حارمی (۶) علامه ابن اثیر حرری بهانه اللغة (۱/۲۲۹) ناهوب حموی در معجم البلدان ۲/۸۶ این دانشمندان همه معتقدند انجین کوهی در مدینه وجود ندارد

<sup>۴</sup> البته بخاری دو حدیث به این مضمون آورده. اولی از قول ابن ۲۲۰/۸ و ۱۴۸/۸ و دومی از قول امام علی صواب است ۸/۱۴۴ و ۲۰۱/۲ و ۶۹/۴ در حدیث ابن ۳ آورده: المده حرم می کذا الی کذا. در حدیث امام علی صواب است آورده مابین عائر الی کذا

<sup>۵</sup> ابن عیاری جعفر احمقانه است که فردی بگوید: حرم من از کوه عائر است تا فلان جا!!! به همین علت معتقدیم بسیاری اوقات آهوان دانشمند حواسه‌اند ابروی ابوهریره را درست کنند؛ چشم نبی اکرم صلی الله علیه و آله را مصروب و محروح نموده‌اند!!

<sup>۶</sup> نقش عایشه در اسلام ۳/۳۰۷

لذا در قرن چهاردهم استاد عبدالقدوس در کتاب خویش، نقشه کوه را ترسیم کرده<sup>۱</sup> و دکتر محمد حسین هیکل نیز همان نقشه را در کتاب خویش آورده است.<sup>۲</sup>

همه این کارها برای آن است تا ثابت کنند ابوهریره ملعون، عادل و راستگوست.<sup>۳</sup>

جالب اینجاست در بعضی کُتب نویسندگان معاصر شیعه، که خواسته‌اند در مورد اماکن مذهبی مکه و مدینه اطلاعاتی جمع آوری نمایند؛ نام این کوه اسرارآمیز وارد شده است.<sup>۴</sup>

در حالیکه این حدیث در مورد لعن حضرت علی علیه السلام جعل شده است.

یعنی ابوهریره اول از قول نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله جعل نموده: هر کس در حرم من فتنه نماید؛ ملعون است. سپس خود او شهادت می‌دهد حضرت علی علیه السلام در این محدوده فتنه نمود و بعد هم حدود حرم نبوی را چنین مضحک تعیین نموده است.<sup>۵</sup>

آری او جهت خوشایند معاویه ملعون، این حدیث را جعل کرد و در ازای آن حدیث جعلی، والی مدینه شد. اما چرا ما باید بهای زرنگی او را با حماقت خود بدیم؟ البته ضمن تحقیق پیرامون این حدیث، متوجه شدم بعضی از کُتب اهل سنت، مثل همین عبارت را از قول امام علی علیه السلام نقل نموده‌اند.

یعنی حدیثی از آن بزرگوار، جهت تعیین حدود مدینه؛ با همین عبارت «از غیر تا ثور» آورده‌اند. لازم است در همین ابتدای کتاب با ردّ این حدیث جعلی، نحوه استدلالی که اغلب در طول کتاب بر آن تأکید داریم؛ را به اطلاع برادران شیعه و سنی برسانیم.

<sup>۱</sup> آثار المدینه ۱۳۹

<sup>۲</sup> منزل الوحی ۵۱۲

<sup>۳</sup> با دیدن این مطالب، ناخودآگاه به یاد آن خیاطان شیاد و پادشاه ابله می‌افتم. آن دو خیاط شاید، ادعا نمودند لباسی برای پادشاه خواهند دوخت که خاصیت عجب و منحصر به فردی دارد. آن لباس زیبا، فقط بیستم انسان‌های احمق (با در روایی حرامزاده) نخواهد آمد. با این ادعا، تمام مردم احمق شهر، شروع به معرفت و تمجید از لباس پوشیده و دوخته نشده پادشاه نمودند. پادشاه احمق نیز در میان مردم برهنه حاضر می‌شد و احتمالاً از آنکه تمام مردم کشورش انسان‌هایی عاقل و همدیده هستند؛ به خود می‌بالد. نا آنکه روزی کودکی پادشاه برهنه و عریان را در وسط شهر دید. فریاد زد که چرا پادشاه لخت است؟ این فریاد آن کودک، همه را به خود آورد. برادران اهل سنت، عزیزان شیعه، آنا احتیاج به کودکی دارید تا فریاد بزنند: این افکار و آرا بعضی از فدما، احمقانه است؟ اشکالی ندارد. آن کودک الان دارد فریاد می‌زند: آفایان بخدا قسم بعضی آرا، حرف‌ها، توجیه‌های فدما، احمقانه است. بسیاری از مطالبی را که به بزرگان دینی اعم از ائمه با پیامبران صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهیم؛ واقعاً دون شأن آنها و در نتیجه، دون شأن خداست.

<sup>۴</sup> برای حمیر کاملاً غیرقابل هضم است که علامه بزرگوار امینی، با استناد به این حدیث جعلی و واقعه حرّه، یزید را ملعون دانسته‌اند! هنوز هم نمی‌توانم علت این عمل آن بزرگوار را درک کنم. البته در جاهایی دیگر نیز از بعضی دانشمندان شیعه، انگونه اشباهات دیده می‌شود. مثلاً می‌خواهند مقام حضرت علی علیه السلام را اثبات نمایند؛ استناد به احادیثی می‌کنند که ثابت می‌کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوسیله لید بن اعصم یهودی سحر شده بود!! در حالیکه واقع امر این است که لید بن اعصم تمام خود را در سحر حضرت بکار گرفت؛ اما هرگز موفق به سحر نشد. اثبات این مسئله نیز بسیار آسان است. می‌گوییم: همانطور که در عالم ماده، اگر فردی با سنگ بر دندان مبارک آن حضرت بکوبد؛ دندان خواهد شکست؛ زیرا سنگ هویر و محکم‌تر از دندان است. در عالم ماوراءالطبیعه اگر فردی بخواهد ایشان را سحر نماید؛ باید از توان روحی بیشتری برخوردار باشد؛ تا نتواند آن حضرت را تحت تأثیر و بلکه سلطه روح خود آورد و این محال است که فردی از نظر توان روحی، بالاتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد.

<sup>۵</sup> خلاصه عقبات الانوار ۲۵۵/۳؛ شجره طوبی ۹۶/۱؛ النص و الاجتهاد ۵۲۴؛ مستدرک سفینه البحار ۵۲۹/۱۰؛ الاربعین ۲۹۵؛ الکنی و الالقاب ۱/۱۸۰؛ وسائل الشیعه ۱/۴۵؛ بهج السعاده ۸/۴۸۶؛ دراسات فی الحدیث و المحدثین ۹۳؛ احادیث ام المؤمنین عایشه ۱/۳۸۶؛ حباه الامام الحسن ۲/۱۵۷. در اینجا متوجه می‌شویم که اگر نبودند جاعلانی مانند ابوهریره، معاویه هرگز جرأت نمی‌کرد لعن بر حضرت علی علیه السلام را مرسوم سازد



می‌توان از این روش، جهت ردّ احادیث جعلی هر دو گروه استفاده کرد. می‌گوییم: این را قبول نداریم؛ زیرا با قبول آن، توحید ما مخدوش می‌شود!! اما ارتباط این حدیث جعلی منسوب به امام علی علیه السلام با توحید چگونه است؟؟

عرض می‌شود: مگر نه اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: **أنا مدينة العلم و علی باهما**<sup>۱</sup> خوب وقتی در ورودی علوم یک پیامبری تا این درجه بی‌سواد باشد که نداند کوه ثور در مکه است نه در مدینه، قاعدتاً آن پیامبر نیز نمی‌تواند انسان باسوادی باشد. زیرا این فرد، درب ورودی علوم آن پیامبر است. پس با قبول این حدیث جعلی، نبوت ما زیر سؤال می‌رود. در مرحله بعد عرض می‌کنیم: مگر نه اینکه خداوند در مورد این پیامبر فرموده: **ما ينطق عن الهواء ان هو الا وحی یوحی**. بنابراین تمام حرف‌های این پیامبر، وحی الهی است. پس وقتی آن پیامبر می‌گوید: فلانسی درب ورودی علوم من است؛ یعنی اینکه آن حرف، نیز طبق فرمان الهی گفته شده است. خوب وقتی آن درب علوم زیر سؤال رود؛ پیامبر زیر سؤال خواهد رفت.

وقتی آن پیامبر مخدوش گردد؛ با توجه به اینکه تمام حرف‌های پیامبر، وحی الهی است؛ در نتیجه خداوند نیز زیر سؤال خواهد رفت و توحید ما مخدوش می‌شود.

زیرا این افراد مانند حلقه‌های زنجیر، به یکدیگر مربوط هستند. اگر اجازه دهیم یکی از این حلقه‌ها سست شود، دیگر نمی‌توان به آن زنجیر، به چشم عروة الوثقی نگاه کرد. مهمترین اسلوب استدلال ما در این کتاب، همین استدلال ساده؛ اما قوی و منطقی است. حال چه زمانی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله تبیّح می‌کنیم؛ یا وقتی در رابطه با امام حسین علیه السلام مطالبی را مردود می‌دانیم.<sup>۲</sup> پس چه شیعه و چه سنی، بیاییم و با پالایش اعتقاداتمان، آنها را از نکات غیر معقول و خرافاتی جدا سازیم. این بهترین خدمت به دین اسلام و بزرگترین جهاد در راه خداست.

<sup>۱</sup> مجمع الزوائد ۱۱۴/۹: المعجم الكبير ۵۵/۱۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۱۹/۷ و ۱۶۵/۹؛ الجامع الصغير ۴۱۵/۱؛ شواهد التنزیل ۱۰۴/۱؛ المعرداد فی الغرائب القرآن ۶۴. البته کُنی مانند کشف الحفاء ۳۰۲/۱ و معسر فرطی ۳۳۶/۹ آن حدیث را ردّ کرده‌اند. اما همین آقای فرطی در معسرش ۱۹۰/۱۴ در جریان اردواح سامیر با رسب، عصبه دارد پیامبر. رسب را در یک لباس نکی دید (مشخص نکرده لباس نکی در زبان چگونگی لباسی است و چه اندامی را می‌یوناند) بعد گفت سبحان الله مقلب القلوب! رسب فهمید پیامبر دنیاچه او شده؛ حریبان را به رسب گفت رسب او را طلاق داد و رسب همسر پیامبر شد البته فرطی شنیدند معتقد است ساند لفظ عشق را در مورد پیامبر نکار برد!! اللهم انی اعوذ بک من سباط العقل

<sup>۲</sup> هر چند از طرق دیگر نیز می‌توان جعلی بودن حدیث را فهمید مثلاً از نظر عقلی محال است وقتی فردی می‌گوید ایها الناس سلوی قل ان تعبدوی فلا طرق السماء اعلم می‌تواند طرق الارض اعلم است (۱۱۸۰) بعد همین فرد، نام کوه‌های اطراف مدینه را نداند!! اما روش اصلی استدلال ما همان بود که عرض شد.





سال‌ها پیش قصد داشتم کتابی در زمینه عاشورا نوشته و آن بزرگترین حماسه بشری، را با نگاهی مستند و گویا؛ از پیرایه‌هایی که ما به آن بسته‌ایم، جدا سازم.

فریادهای جانسوز شهید مطهری رحمته‌الله بر تحریف‌های عاشورا را شنیده بودم؛ دیده می‌شد تعدادی از ما مردم، فقط در روز عاشورا، مسلمان و حسینی شده و در بقیه روزهای سال، بدنبال زندگی روزمره خود می‌رویم.<sup>۱</sup> زندگی که هرگز نه تنها بویی از منش حسین علیه‌السلام ندارد، بلکه با زندگی یک مسلمان عادی نیز هزاران فرسنگ فاصله دارد.

شاید هنوز هم در هر شهری بتوانیم نزول خوری را ببینیم؛ که در ۳۶۴ روز سال؛ شیرۀ جان مردم بیچاره را مکیده، و در روز عاشورا بساط مفصل روزه‌خوانی دایر می‌کنند. هرچند اگر از همین افراد نیز خواهش کنی به احترام خون سیدالشهدا علیه‌السلام در روز عاشورا از نزول پول خود چشم پوشی کنند؛ قبول نخواهند کرد!!

اما باید دانست آن گروه از مردم نیز زیاد تقصیری نداشتند. زیرا درک آنها از عاشورا و آن حماسه عظیم، در حدّ یک یا دو صحنه تراژیک و دردناک خلاصه می‌شد و پیامی که می‌گرفتند؛ فقط مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام حس بود. پس مشکل اصلی جامعه ما، عدم تبیین واقعی حماسه عاشورا و تصفیه شعارهای زاید و تبیین شعارهای کلیدی آن بوده، هست و خواهد بود.

آری تا وقتی پیام عاشورا در ناکامی نوجوان قاسم علیه‌السلام در راه‌اندازی بساط عروسی خویش باشد؛ چه درسی می‌توان از عاشورا گرفت؟ آیا واقعاً این ماجرا را می‌توان حماسه نامید؟

تمام درد شیعه این شده است که، امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا تشنه شهید شد. انگار اگر تشنه شهید نمی‌شدند؛ مسئله حل بود و ماجرا را باید تمام شده انگاشت و پرونده عاشورا را مختومه نمود!! آیا واقعاً حضرت زینب علیه‌السلام را باید مضطر نامید؟؟؟

آیا این صفت که بعضی افراد به ایشان داده و هیچ شرمی نمی‌کنند؛ همان کوشش مذبحانه ابن‌زیاد زنا زاده علیه‌السلام نیست که در مسجد کوفه گفت: خدا را شکر می‌کنیم که حق را پیروز کرد و امیرالمومنین یزید را یاری نمود و دروغگو پسر دروغگو را کشت؟؟؟<sup>۲</sup>

آیا این کلام شرم‌آور، جز برای مضطر نشان دادن حضرت زینب علیه‌السلام گفته شد؟ آیا ما برای اینکه بتوانیم اشک مردم را درآوریم؛ باید به هر راست و دروغی متوسل گردیم؟؟

<sup>۱</sup> نکه جالب اینجاست اغلب مردم، کلام شهید مطهری را در مورد عاشورا، کاملاً قبول دارند؛ اما باز عده‌ای خشک معز، حرف خود را می‌زنند.

<sup>۲</sup> صحیفه‌الحسین (ع) ۲۹؛ بحار الانوار ۴۵/۱۱۵؛ العوالم، الامام الحسین (ع) ۲۸۳؛ مواقف الشیعة ۲/۹۷؛ لهوف ۹۴ و ۱۹۰؛ الامالی (صدوق) ۲۲۹

بدیهی است که این عاشورا، و این نشانه‌ای که ما از حماسه سازان آن بدست می‌دهیم؛ هرگز توان آدم‌سازی را ندارد. شاید افرادی بخواهد به یاد آن روز، با قمه به جان خود افتاده و بدن خویش را مجروح نمایند و آن حماسه عظیم را در حد یک ماجرای مضحکه خاص و عام تنزل دهند؛ اما هرگز همین افرادی که هنوز تفاوت بین فعل واجب، مستحب و حرام را نمی‌دانند؛ نمی‌توانند ادعای حسینی بودن نمایند. کافی است فقط یک روز بعد از عاشورا؛ رسانه‌های غربی را بررسی کنیم. می‌بینیم آنها با آوردن عکس همین افراد قمه‌زن، بیشترین بهره برداری را در مورد تخریب عاشورا و ابعاد عظیم آن، انجام می‌دهند.

این چه حرف مضحک و در عین حال دردناکی است که می‌گوییم: در آخرین لحظات امام حسین علیه السلام جرعه‌ای آب طلبیدند؟ هرگز فراموش نمی‌کنم سال‌ها قبل، همین مطالب را در محفلی مذهبی عنوان نمودم و مورد شدیدترین تهاجم‌ها قرار گرفتم. حتی زمانی که گفتم: این مطالب، با مطالب شهید مطهری رحمته الله علیه در کتاب فریادهایی بر تحریف‌های عاشورا مطابق است؛ یکی از آقایان گفت: مگر هرچه ایشان گفته، درست است؟؟

آن زمان فهمیدم مبارزه با کج فهمی دوستان داخلی، بمراتب سخت‌تر از مبارزه با دشمن خارجی است. همان زمان بود که این فکر در ذهنم نقش بست؛ باید ماجرای عاشورا و حتی حرکت امام حسین علیه السلام از مراسم حج را، بر اساس مستندات تاریخی دقیق بنویسم؛ تا بعضی افراد بدانند که در واقع دارند آب به آسیاب معاویه می‌ریزند.<sup>۱</sup>

اما امروزه که خداوند متعال توفیق داد تا در این وادی کلامی نوشته شود؛ قصد و هدف این نیست تا روشن شود آیا امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات آب طلبیدند یا نه؟؟ بلکه هدفی بالاتر مدنظر است. پس می‌توان گفت نگاه این کتاب، یک پله صعود نمود. یعنی از نگاهی مستند، به نگاهی مستدل ارتقا پیدا کرد.<sup>۲</sup>

پس نگاه به هدف سیاسی امام حسین علیه السلام نیز در این کتاب مورد توجه قرار می‌گیرد؛ اما این نیز فقط گوشه‌ای از رسالت کتاب حاضر است.

<sup>۱</sup> دلیل آب به آسیاب معاویه رضی الله عنه ریحی این افراد، هو الله تعالی در ادامه بحث روشن خواهد شد.

<sup>۲</sup> به همان دلیل که قبلاً عرض شد؛ حداکثر کوشش و توان در راه مستند نمودن مطالب بکار گرفته شد. معمولاً در کتب تاریخی، یک ماجرا را به نقل از یک یا دو سند ارائه می‌دهند؛ اما خوانندگان محترم خواهند دید که از احادیث ما، معمولاً به کتب تنبیه و سنی خواهد بود. آن هم نه یک کتاب، بلکه منابع متعدد به همین دلیل عرض می‌شود. بیش از ۹۰۰ منبع و مأخذ، در هنگام نوشتن این کتاب بکار گرفته شده است؛ این می‌تواند مستند بودن کتاب را تضمین نماید.



ربط وثیق دین مبین اسلام، با عاشورا و ارتباط آن حماسه؛ با شخص امام حسین علیه السلام نکته‌ای نیست که قابل اغماض باشد. در یک نگاه اجمالی به کتاب مفاتیح الجنان، می‌بینیم یکی از اعمال مستحب، در اغلب روزهای مهم و مناسبت‌های بزرگ دین اسلام؛ یادبودی از امام حسین علیه السلام می‌باشد. البته این یادآوری حماسه امام حسین علیه السلام گاهی در زیارت ایشان متجلی است؛ گاهی در تبرک بوسیله تربت، به ما فهمانده می‌شود و گاهی در خواندن ادعیه‌ای که به ایشان اشاره دارد؛ ماجرا را یادآوری می‌کند.<sup>۱</sup>

آری بسیار عمیق است که در شب ولادت امام حسن، زیارت امام حسین علیه السلام مستحب است. یا شب ضربت خوردن و شهادت امام علی، زیارت امام حسین علیه السلام مستحب است.<sup>۲</sup> با توجه به اینکه کتاب مفاتیح الجنان خلاصه و چکیده‌ای از کُتب ادعیه مفصل شیعه می‌باشد؛ امکان دارد که در کُتب مفصل، روزهای دیگری نیز این ارتباط محکم با حضرت تجدید گردد. هرچند مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله این استحباب زیارت را، توسعه داده و گفته است: در دیگر روزها که به نحوی با ایشان ارتباط دارد؛ مانند روز مباحله، روز نزول سوره هل اتی و شب‌های جمعه، نیز زیارت ایشان مستحب است. اما نکته‌ای که در همان مفاتیح الجنان آمده؛ تاکید زیاد ائمه بر زیارت امام حسین علیه السلام را می‌رساند.

حنان بن سدید از پدرش نقل نموده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای سدید؛ زیارت می‌کنی قبر حسین بن علی علیه السلام را در هر روز؟؟ عرض کردم: فدای تو گردم، نه. فرمود: شما چه جفاکارید! در هر جمعه زیارت می‌کنید او را؟؟ گفتم: نه. فرمود: در هر ماهی زیارت می‌کنید؟؟ گفتم: نه. فرمود: در هر سالی او را زیارت می‌کنید؟؟ گفتم: گاهی از سال‌ها شده که زیارت کرده‌ام. فرمود: ای سدید چه جفاکارید شما با امام حسین علیه السلام! آیا ندانستید که حق تعالی را دو هزار هزار فرشته است ژولیده مو و گردآلود، که می‌گیرند بر آن حضرت و زیارت می‌کنند و سُست نمی‌شوند؟؟ چه می‌شود تو را ای سدید که زیارت کنی قبر حسین علیه السلام در هر جمعه، پنج مرتبه و در هر روز یک مرتبه؟ گفتم: فدایت شوم بین ما و او فرسخ‌های بسیار است.

<sup>۱</sup> در این روزها نیز می‌بینیم که زیارت ایشان از مستحبات و اعمال آن روز شناخته شده است: (۱) شب اول رجب (۲) روز اول رجب (۳) شب نهم رجب (۴) روز نهم رجب (۵) روز سوم شعبان (۶) شب بیعه شعبان (۷) شب اول رمضان (۸) شب یازدهم رمضان (۹) شب نوزدهم، بیست و یکم و بیست سوم رمضان (۱۰) شب آخر رمضان (۱۱) شب عید فطر (۱۲) روز عید فطر (۱۳) شب عرفة (۱۴) روز عرفة (۱۵) شب عید قربان (۱۶) روز عید قربان.  
<sup>۲</sup> البته در مورد زیارت ائمه علیهم السلام عموماً آمده که احتیاج نیست به محل دفن آن بزرگواران رفته و قبور مطهر ایشان را زیارت کنیم. اس‌انی عمیر از هشام روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه راه یکی از شما دور و از خانه‌اش تا هور ما مسافت زیاد باشد؛ به پشت نام منزل خود رفته؛ دو رکعت نماز بخواند و با اشاره نمودن به سوی قبور ما، سلام کند. بدرستی که به ما می‌رسد.

فرمود: به بالای بام خانه‌ات برو، نظر کن به جانب راست و چپ. پس بلند کن سر خود را بسوی آسمان. پس قصد کن جانب قبر آن حضرت و بگو: السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک و رحمة الله و برکاته نوشته می‌شود برای تو زیارتی؛ و آن زیارت حج و عمره است.<sup>۱</sup>

سر این همه تأکید برای چیست؟ آیا این همه تأکید ما را به وادی تفکر نمی‌کشاند تا به خود بگوییم: ما از لایه‌های حماسی عاشورا، فقط به چند مسئله تراژیک و دردناک بسنده کرده؛ از اصل ماجرا غافل مانده‌ایم؟

سعی شده به لطف الهی نگاهی به این زوایای زیبای حماسه عاشورا بیاندازیم؛ تا فردای قیامت خود را سرزنش ننماییم: چرا این همه ایما، اشاره و کنایه ائمه معصومین علیهم‌السلام را حمل بر ظاهر کرده، به زیارت امام حسین علیه‌السلام رفتیم؛ اما آنجا فقط گریه کردیم و بس.

علاوه بر تأکیدی که برای همه مؤمنان جهت تکریم و یادآوری ماجرای عاشورا شده؛ نسخه امام علیه‌السلام و قیام باشکوه ایشان، نیز پیوندی عمیق با حماسه عاشورا خورده و ارتباطی جداگانه دارد. حال گاهی این پیوند در زیارت ناحیه مقدسه، متجلی می‌گردد.

حضرت علیه‌السلام می‌فرمایند: اگرچه زمانه مرا به تأخیر انداخت، و مقدرات الهی مرا از یاری تو بازداشت؛ و نبودم تا با آنان که با تو جنگیدند، بجنگم. و با کسانی که با تو اظهار دشمنی کردند، خصومت نمایم؛ (درعوض) صبح و شام بر تو مویه می‌کنم. و به جای اشک، برای تو خون گریه می‌کنم. از روی حسرت و تأسف و افسوس بر مصیبت‌هایی که بر تو وارد شد. تا جایی که از فرط اندوه مصیبت، غم و غصه و شدت حزن؛ جان سپارم.

گاهی در بیان شعار آن حضرت در زمان ظهور؛ به ما می‌فهمانند شعار امام زمان علیه‌السلام در زمان ظهور، یا الثارات الحسین<sup>۲</sup> است. آن بزرگوار ظهور می‌فرمایند؛ تا خون بهای جدشان را مطالبه نموده و بدین طریق، انتقام بگیرند. البته شاید بعضی تصور کنند امام زمان علیه‌السلام تشریف می‌آورند؛ تا شمر، خولی، ابن زیاد و... علیهم‌السلام را از قبر بیرون کشیده، در آتش بسوزانند.

ممکن است عده‌ای سؤال کنند؛ مگر چه اشکال دارد؟

عرض می‌شود: گرچه این دیدگاه؛ می‌تواند نگاهی جالب باشد؛ اما شاید به دلیل این نوع تفکرات در ما شیعیان، امر مقدس ظهور این همه به تاخیر افتاده است!!! سعی شده در این وادی نیز، چند کلامی بیاید؛ تا به تفضل الهی، چند گامی به امر ظهور نزدیک‌تر شویم.

<sup>۱</sup> این دو حدیث شریف در کتاب معانی الجنان بعد از رب‌اربعی آمده‌اند.

<sup>۲</sup> عبور اخبار الرضا (ع) ۲/۲۶۸، درر الاحبار ۶۹۴؛ معجم احادیث الامام مهدی (ع) ۴/۱۶۸؛ میران الحکمة ۲/۱۴۶۶؛ عصر ظهور ۲۳۱



وقتی می‌خواهیم بحث تاریخی را رها کرده و رشته کلام را به سمت و سوی فلسفه تاریخ ببریم؛ قاعدتاً باید به انگیزه افرادی که ماجراها را رقم زده‌اند؛ توجه کنیم و لایه‌های پنهانی ماجرا را بشکافیم. این مسئله هرگز نباید حمل بر توهین به شخص، گروه، یا مذهبی گردد. اما واقعیت این است که سعی کرده‌ایم با انصاف و واقع بینی به ماجراها نگاه کنیم و پرده ضخیم تعصب را کنار بزنیم. حال اگر مطلبی آمد که با اعتقادات قدیمی و غلط عزیزان اهل سنت و یا شیعیان گرامی سازگاری نداشت؛ این حق را به ما بدهند تا فقط به دلیل عدم اعتقاد آن عزیزان، و بدون بررسی صحب و سقم آن؛ ما آن مطلب را کنار نگذاریم. آری وقتی بسیاری از اعمال ما در حوزه عمل، و افکار ما در حوزه علم، واقعاً ریشه‌ای عقلی و عاقلانه ندارند؛ باید در آنها تجدید نظر نماییم. در اینجا لازم است از برادران شیعه، این خواسته را بسیار جدی‌تر داشته باشیم. زیرا اعتقاد غلط برادران اهل سنت در مورد صحابه، بسیار تفاوت دارد با اعتقاد غلط شیعیان در مورد ائمه صلوات‌الله‌علیهم. مثلاً دو اعتقاد غلط را در اینجا ذکر نموده، آنها را نقد می‌کنیم. بسیار شنیده‌ایم در ماجرای شهادت جانسوز امام حسن مجتبی‌صلوات‌الله‌علیه گویندگان محترم در مورد شدت مهلک بودن زهر، این نکته را می‌گویند: در اثر شدت زهر، پاره‌هایی از جگر امام حسن‌صلوات‌الله‌علیه درون تشت ریخت. خوب این نکته برمی‌گردد به عدم آشنایی این افراد، با آناتومی بدن. زیرا از معده انسان، راهی به جگر نیست. بعبارتی پاره جگر، نمی‌تواند از درون معده و از راه گلو خارج شود. پس بدانیم بیان اینگونه حرف‌ها، باعث تمسخر مسلمین می‌شود. آری در قرن معاصر، باید اندکی بازنگری در کلمات عاطفی ما نیز صورت بگیرد.<sup>۱</sup> البته امکان دارد بگویند در منابع تاریخی آمده. اما باید بدانیم که جمع این دو، با هم خیلی راحت است. یعنی مطلب را طوری بگوییم که هم عمق فاجعه را برسانیم؛ هم خود و ائمه صلوات‌الله‌علیهم را مضحکه خاص و عام نکنیم.

<sup>۱</sup> سار دردناک است که در کتب شیعه نیز می‌خوانیم در روز دوم تولد، امام علی‌علیه‌السلام هفت دور، بند قنداقه خود را باز نمودند! گویی می‌خواهند با بیان این حرف، میزان توان و قدرت حضرت را نشان دهد. در حالیکه این ذم شیبیه به مدح است. یعنی در واقع ما داریم با ملاک‌های زمینی غیرمقول، انسانی ملکونی را می‌سنجیم این بدان علت است که توان درک کلمات نهج‌البلاغه را نداریم و عمق بیانات آن حضرت را درک نمی‌کنیم؛ لاجرم به این مطالب سخیف خود را سرگرم می‌کنیم. ما بجای آن که مطالبی از آن حضرت بگوییم؛ که قابلیت الگو شدن داشته باشند؛ به موهومانی مشغول می‌شویم که هرگز نمی‌توان آنها را الگو قرار داد و مانند آنها به امام خود اقتدا نمود! شاید می‌خواهیم خیال خود را راحت کنیم و از بیروی عملی آنها چشم‌پوشیم.



در نگاهی منطقی به ماجرا، می‌بینیم وقتی زهر اثر خود را گذاشته؛ معده دچار خونریزی شده. پس آنچه ما به تصور غلط، پاره جگر می‌دانیم؛ لخته‌های خون دلمه شده بوده است. البته این تصور غلط، بر می‌گردد به تعریف غلط و قدیمی جگر در نزد عوام. زیرا آنها جگر را با خون دلمه شده؛ اشتباه گرفته بودند. حال یک نکته مانند همین را، از اعتقاد اشتباه اهل سنت بررسی می‌کنیم: چون ابوبکر صدیق (رض) درگذشت، عمر که به جانشینی او رسید؛ آثار صدیق را دنبال می‌کرد و کار خود را همانند او می‌نمود. او گهگاهی نزد عایشه و اسماء می‌رفت و به آنان می‌گفت: هر شب که ابوبکر خانه‌اش را تهی می‌دید؛ چه می‌کرد؟ پاسخ می‌شنید: ندیدیم که شب‌ها نماز زیاد بخواند؛ یا به عبادت برخیزد. تنها این بود که چون پرده شب همه جا را می‌پوشاند؛ سحرگاه بر می‌خاست و می‌نشست و دو زانو را در بغل می‌گرفت و سر خویش را بر دو زانو می‌نهاد و سپس آن را بسوی آسمان بلند می‌کرد و نفسی دراز از سر رنج و درد می‌کشید و می‌گفت: آه! آنگاه دود را می‌دیدیم که از دهان وی به در می‌آید!! عمر گریست و گفت: عمر هر کاری می‌تواند بکند؛ جز بیرون دادن دود از دهان!<sup>۱</sup> همانطور که از جگر راهی بسوی معده نیست؛ نشان دادن سوز سینه بدین شکل، فقط یک عوام‌فریبی کودکانه است. امکان ندارد انسان در اثر دردی جانکاه و غمی سوزناک، دود از سینه بیرون بیاورد!! اگر این مطالب کذب از دین آسمانی اسلام خارج شوند؛ آنوقت هر بی‌سوادی، به خودش جرأت نمی‌دهد که به نقد اسلام بنشیند.<sup>۲</sup>

دوستان و عزیزان زیادی را دیده‌ام که تا غلط آشکار این مطالب را برای آنها توضیح بدهی؛ بلافاصله تو را به روایت و کلامی تاریخی ارجاع می‌دهند. در مورد کلام معصومین علیهم‌السلام، می‌باید بدانیم: گفتن کلامی که مخالف صریح عقل باشد؛ از شأن آنها دور است. شاید کلامی از معصوم صادر شود که عقل ما نتواند به بلندای آن برسد؛ اما امکان ندارد روایتی صحیح داشته باشیم؛ که عقل آن را رد نماید. در یک کلام؛ آنها که معتقدند در ترتیب ارزش، نقل معصومین<sup>۳</sup> علیهم‌السلام پایین‌تر از عقل قرار می‌گیرد؛ می‌توانند این کتاب را نخوانند. اما عزیزانی که اعتقاد دارند نقل صحیح هرگز پایین‌تر از عقل نیست؛ بلکه در بعضی موارد خاص، بالاتر از عقل مصطلح قرار می‌گیرد؛ مطمئناً از خواندن کتاب لذت خواهند برد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> عمدة الحقیق ۱۲۵. مانند همین ماجرا در ریاض النصرة ۱۲۳/۱ نقل شده با اندک تفاوتی. یعنی عایشه با اسماء در آنجا می‌گویند: بعد از آه ایی بگر. بوی جگر بریان شده در خانه بخش می‌شد. عمر نیرمی‌گوید: کجا پسر خطاب می‌تواند خود را به جگر بریان شده برساند!! در مرآة الجنان ۱/۶۷ آورده: هرگاه ابوبکر تنفس می‌کرد؛ بوی جگر بریان به مشام می‌رسید! القدر ۲۱۹/۷

<sup>۲</sup> از این نمونه افراد بسوادی که اسلام را نقد می‌کنند؛ در اینترنت (سایت‌ها، وب‌بلاگ‌ها و اطاق‌های گفتگوی اینترنتی) زیاد دیده می‌شود.

<sup>۳</sup> البته برای بررسی یک حدیث، احتیاج به مقدمات بسیاری مانند سند، راوی، سلسله راویان داریم.

<sup>۴</sup> در سیر منارل عرفانی، بسیاری از مراتب آن عربران را عمل مصطلح نمی‌تواند درک نماید.



امروزه در موقعیت خاصی بسر می‌بریم و اگر نتوانیم از زمانه خویش، تصوّر صحیحی داشته باشیم؛ نابود خواهیم شد!! آری اگر در زمان‌های گذشته، عدم آشنایی با زمان؛ منجر به ضرر می‌شد؛ امروزه منجر به نابودی خواهد شد. اگر تا دیروز، حرف غلطی را به معصومین علیهم‌السلام نسبت می‌دادیم و اتفاق خاصی نمی‌افتاد؛ امروزه بلافاصله از طریق اینترنت و کانال‌های مختلف ارتباطات، بعنوان نقطه ضعف اسلام، بر سر اسلام کوبیده می‌شود.

البته بنده نه تنها به پیوند برادرانه بین اهل سنت و شیعه معتقدم؛ بلکه اعتقاد دارم این پیوند برادرانه، سال‌هاست برقرار شده. یعنی برادرانه اهل سنت تصمیم گرفته‌اند سنت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را رها کنند و شیعیان نیز متقابلاً تصمیم گرفته‌اند شیعه حضرت علی علیه‌السلام نباشند!! این مطلب، متأسفانه در متن کتاب کاملاً مبرهن خواهد شد. اما در هر حال وقتی به بررسی وقایع می‌پردازیم، حداکثر توان خود را بکار برده‌ایم؛ تا مطالب از منابع مورد قبول برادران اهل سنت آورده شود.

علل و عبرت‌های عاشورا در سه مقطع زمانی مختلف بررسی می‌کنیم. مقطع قبل از عاشورا، عصر عاشورا و بعد از عاشورا. در مقطع اول، یا علل پیدایش عاشورا، به عوامل پیدایش انحراف در امت اسلام می‌پردازیم. در مقطع زمانی دوم، یا عصر عاشورا؛ دو هدف را دنبال می‌کنیم.

۱. پیرایش عاشورا از بعضی شعارهای ذلت آور

۲. بررسی اهداف امام حسین علیه‌السلام از خلق حماسه عاشورا و بیان پیام‌های عاشورا

پس با توجه به اینکه کتاب حاضر، کتابی تاریخی نیست؛ زیاد به جزئیات حوادث نمی‌پردازیم. بلکه تأکید ما بر تحلیل ماجراها و حوادث است. در مقطع زمانی سوم و بعد از عاشورا، سعی در فهمیدن موقعیت کنونی خودمان داریم. یعنی چگونه با حوادث زمانه برخورد نماییم تا در لشکر کوفه قرار نگیریم. در این مقطع، باید با خود خلوت کنیم و ببینیم چقدر در خط امام حسین علیه‌السلام حرکت می‌کنیم؟ در این مقطع بیشترین تلاش در این راستا صورت گرفته که بتوانیم راههای انحراف قرن اول هجری با قرن پانزدهم هجری مطابقت دهیم.

ان شاءالله این اثر ناچیز، بتواند در راستای شناساندن فرهنگ عاشورا خدمتی انجام داده؛ و به بهتر شناختن آن کمک نماید. پس در یک کلام، نگاه ما به ماجرای عاشورا، نگاهی مدرن است؛ یعنی نگاهی که تاکنون زیاد مورد توجه قرار نگرفته است.



## فصل اول

با مدد از روح پاک سالار شهیدان علیه السلام آرام آرام به سراغ منظر خود می‌رویم. کار خود را با بررسی یک نکته کلیدی شروع می‌کنیم: آیا تاریخ تکرار می‌شود یا خیر؟

آیا تاریخ در بستر زمان، امری غیرقابل تجربه است؛ یا اینکه در طول زمان تکرار می‌شود؟ همه می‌دانیم برای وقوع یک حادثه، باید زمینه آن فراهم شود. یعنی تعدادی عوامل و فاکتورها کنار هم چیده شود؛ تا آن حادثه و رویداد شکل بگیرد. مثلاً در مورد واقعه عاشورا، باید یکسری عوامل کنار هم چیده شود؛ تا آن اتفاق بیفتد. بطور مثال

اولاً: امام حسین علیه السلام وجود داشته باشد.

ثانیاً: یزید علیه السلام هم باشد.

ثالثاً: ابن زیاد علیه السلام هم وجود داشته باشد.

رابعاً: ابن زیاد علیه السلام بتواند قبل از امام حسین علیه السلام خود را از بصره، به کوفه برساند.

خامساً: مسلم رضی الله عنه نیز از کشتن ابن زیاد علیه السلام در خانه هانی صرف نظر کند.

سادساً: تعدادی از کوفیان بزدل، از تشر و تهدید ابن زیاد علیه السلام بترسند. و.....

مشخص است اگر یکی از این عوامل نبود؛ یا در ظرف زمانی معین نمی‌توانست در محل خویش حضور یابد؛ قطعاً واقعه عاشورا اتفاق نمی‌افتاد.

مثلاً اگر در اثر حادثه‌ای در راه بصره، ابن زیاد علیه السلام از اسب بر زمین افتاده و مثلاً پایش می‌شکست؛ قاعدتاً نمی‌توانست قبل از امام حسین علیه السلام به کوفه بیاید. قطعاً مردم کوفه راه دیگری را پیش گرفته و ماجرا شکل دیگری به خود می‌گرفت.

بعد از این مقدمه کوتاه، باید بدانیم بعضی افراد اعتقاد دارند با توجه به اینکه این سلسله حوادث، دیگر نمی‌توانند تکرار شوند؛ بنابراین تاریخ نیز تکرار نمی‌شود. یعنی چون دیگر امام حسین علیه السلام وجود ندارد؛ نباید ما توقع کنیم عاشورایی دیگر اتفاق بیافتد.

پس تاریخ تکرار شدنی نیست.





اما عده‌ای عقیده دارند هرچند تاریخ عیناً تکرار نمی‌شود، اما اگر تجربه‌های حوادث قبلی را داشته باشیم؛ قطعاً در موارد مشابه و یا حتی غیرمشابه، می‌توانیم از تجارب خود استفاده کنیم. این عزیزان اعتقاد دارند معمولاً خواستگاه و ریشه حوادث تاریخی، یکسری عوامل ثابت هستند و فاکتورهای متغیر حوادث؛ در بستر زمان تغییر می‌کنند.

فاکتورهای متغیر، تابع زمان و مکان هستند؛ اما عوامل ثابت، تابع افراد سازنده حوادث هستند. حال اگر ما یک حادثه طبیعی را بخواهیم بررسی کنیم؛ می‌توانیم بگوییم تاریخ تکرار شدنی نیست و آشنایی ما با عوامل سازنده حوادث، در جلوگیری از حوادث کمکی به ما نمی‌کند. هرچند می‌تواند در کم نمودن آسیب‌ها به ما کمک کند.<sup>۱</sup>

اما در حوادثی که نقش انسان غیرقابل انکار است؛ آشنایی با عوامل بوجود آورنده حوادث، یعنی انسان؛ و بررسی نقش نفسانیات او در بوجود آوردن حوادث، می‌تواند تا حدود زیادی از بوجود آمدن حادثه‌ای مشابه جلوگیری کند.

مثلاً یکی از عوامل مهم در حماسه عاشورا، دنیاطلبی عمر بن سعد بوده.<sup>۲</sup>

همین عامل مهم دنیاطلبی، در ماجرای شهادت طفلان مسلم بیباک نیز به چشم می‌خورد. همین عامل مهم دنیاطلبی، باعث جذب عمرو عاص به اردوی معاویه شده است.

خلاصه در ماجراهای زیادی، نقش دنیاطلبی کاملاً محسوس است. حال اگر این عامل مهم، نابود و یا مهار گردد؛ از وقوع بسیاری حوادث مشابه پیشگیری می‌شود.

مثلاً چون سوزاندن تخت جمشید، در انتقام سوزاندن آتن بود؛ حال اگر بتوان کاری کرد که لشکر فاتح برخورداری انسانی با لشکر مغلوب داشته باشد؛ می‌توان از بروز حوادث مشابه جلوگیری کرد.<sup>۳</sup> پس این گروه، با توجه به دو عامل اساسی ذیل، معتقدند تاریخ تکرار می‌شود.

**الف) نقش انسان‌ها در حوادث ب) نقش نفسانیات در تصمیم‌گیری انسان‌ها**

پس می‌توان گفت گروه اول با توجه به علم تاریخ، معتقد به عدم تکرار تاریخ هستند؛ و گروه دوم با توجه به فلسفه تاریخ، معتقدند که تاریخ تکرار می‌شود.

<sup>۱</sup> گرچه آشنایی با عوامل متغیر نیز می‌تواند در برابر پیشامدهای بعدی ما را کمک کند. نمونه آن را می‌توان در آماده‌سازی جامعه در برابر زلزله در کشور ژاپن نام برد. یعنی هرچند نمی‌توانند از وقوع زلزله جلوگیری نمایند؛ اما با آماده ساختن جامعه، خسارت کمتری محتمل می‌شوند.

<sup>۲</sup> البته تا انتهای کتاب، خواهیم فهمید که دنیاطلبی، فاکتور مشترک بن کوفیان و عمر بن سعد بوده است.

<sup>۳</sup> هرچند با توجه به تفاوت‌های فردی انسان‌ها، نمی‌توان تضمین کرد اگر آن نمی‌سوجد، تخت جمشید هم سالم می‌ماند.



البته این کتاب، نظریه دوم را بیشتر قابل قبول می‌داند و مطالب خویش را بر پایه آن تنظیم نموده است. در قرآن کریم نیز بارها تأکید شده که ما در بستر تاریخ سیر کرده و از ماجراها عبرت بگیریم، و ما جهت تبرک به چند آیه اشاره می‌کنیم.

این توصیه‌های الهی، گاهی در قالب سؤال طرح می‌شود. مانند:

اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ<sup>۱</sup>

اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ<sup>۲</sup>

گاهی با پیشنهادی عبرت‌آموز، از ما می‌خواهد تا از تاریخ و گذشتگان عبرت بگیریم. مانند:

قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ<sup>۳</sup>

قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ<sup>۴</sup>

قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ<sup>۵</sup>

در میان روایات معصومین علیهم‌السلام که در واقع مفسران قرآن هستند؛ نیز مطالب زیادی در مورد پندگیری از تاریخ وجود دارد. با کنار هم گذاشتن چند کلام امیربیان علیه‌السلام در نهج البلاغه، سعی می‌کنیم به نتیجه‌ای قابل قبول برای اهمیت عبرت گرفتن از تاریخ برسیم. آن حضرت در چندین موضع، عبرت‌گیری را یک اصل مهم، در نحوه بهره برداری بهینه؛ از مهلت چند روزه زندگی می‌دانند.

واعتظوا بمن كان قبلکم، قبل ان يتعظ بکم<sup>۶</sup> قبل از آن که مایه عبرت آیندگان شوید؛ از گذشتگان پند بگیرید.

فاعتبروا عبادالله واذکروا تیک التي آباؤکم و اخوانکم بما مرقتون و علیها محاسون<sup>۷</sup> بندگان خدا عبرت بگیرید و اوضاع و احوالی که پدران و برادران را در گرو دارد و آنها درگیر پاسخگویی به آن هستند؛ را از یاد میرید. اولیس لکم فی آثار الاولین (مزدجر) و فی آبانکم الماضین؛ تبصره و معتر ان کتم تعقلون<sup>۸</sup> اگر از عقل خود بهره برگیرید؛ آبا در آثار پیشینیان مایه‌های هشدار، و در سرگذشت پدرانتان، درس‌های عبرت و بصیرت نمی‌بینید؟ واعتبروا بما قد رایتم من مصارع القرون قبلکم<sup>۹</sup> از بستر مرگ مردمانی که پیش از شما می‌زیسته‌اند؛ پند بگیرید.

<sup>۱</sup> سوره عاف / آیه ۸۲

<sup>۲</sup> سوره محمد (ص) / آیه ۱۰

<sup>۳</sup> سوره انعام / آیه ۱۱

<sup>۴</sup> سوره نحل / آیه ۳۶

<sup>۵</sup> سوره نمل / آیه ۶۹

<sup>۶</sup> خطبه ۳۲

<sup>۷</sup> خطبه ۸۹

<sup>۸</sup> خطبه ۹۸

<sup>۹</sup> خطبه ۱۶۰



در مناسبت‌های دیگر، آن حضرت با عینی نمودن سرنوشت گذشتگان و بیان علت انقراض آنها؛ ماجرا را ملموس‌تر بیان می‌فرمایند.

فقد جربتم الامور و ضرستموها و وعظتم بمن كان قبلكم و ضربت الامثال لكم<sup>۱</sup> شما جریاناتی را تجربه کرده و از بن‌دندان، تجربه‌ها را چشیده‌اید. از سرنوشت امت‌های گذشته پند گرفته‌اید؛ و از داستان آنها، مثل‌ها برایتان آمده. وان لكم فی القرون السالفه لعبرة<sup>۲</sup> بدون شک در وقایع اّمم گذشته، برای شما بسی نکات عبرت‌آموز وجود دارد.

در جاهای دیگر می‌بینیم مولا علی علیه السلام دیده اعتبارگیر و عبرت‌آموز را یک نعمت الهی دانسته و اعتقاد دارند؛ اگر ما نتوانیم از تجارب امت‌های قبل، پندی بگیریم؛ باید منتظر درگیری با عقاید و بینش‌های غلط و منحرف باشیم. آری مهمترین نتیجه درس نیاموختن از تجارب گذشتگان، همانا عدم شناخت حق و باطل و راه راست، از راه منحرفین می‌باشد.

و من لم ینفعه الله بالبلاء و التجارب لم ینتفع شیء من العظه و اتاه التقصیر من امامه حتی یعرف ما انکر و ینکر ما اعرف<sup>۳</sup> هرکس خدا به او، از کوران حوادث و تجارب آن، سودی نرساند؛ از هیچ پندی بهره نگیرد. و در شناخت، دچار آنچنان نقصانی گردد؛ که خوب را بد و بد را خوب ببیند.

در این کلام، اهمیت درس‌آموزی از تاریخ را می‌فهمیم. هرچند مولا علیه السلام میزان عنایت خودشان به درس‌آموزی و عبرت‌گیری از تاریخ؛ را در بیاناتی دیگر نمایان می‌فرمایند:

فان الشقی من حرم نفع ما اوتی من العقل و التجربة<sup>۴</sup> شقی کسی است که از داده‌های عقل و تجربه، محروم شود. در اینجا می‌بینیم محروم و بدبخت کسی است که از نعمت تجربه و عقل خود، استفاده بهینه نبرد. اما در کلامی دیگر، تعریف عقل را نموده و ما در اینجا است که به میزان اهمیت عبرت‌آموزی از تاریخ واقف می‌شویم. والعقل حفظ التجارب و خیر ما جربت ما وعظک<sup>۵</sup>

خرد، نگهداری تجربه‌ها می‌باشد و بهترین تجربه‌ها، آن است که پندی به تو ارزانی دارد. با این نگاه به تاریخ، ما می‌توانیم به آنچنان مقامی بار یابیم که ادعا نماییم ما در آن مقطع زمانی خاص حضور داشته‌ایم؛ اما نه حضور جسمی و مادی. بلکه حضوری عقلانی.

ای بی‌ای نمی‌توانی عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمامهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کأحدهم بل کأئی بما انتهى الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم<sup>۵</sup>

۱ خطبه ۱۷۵

۲ خطبه ۱۸۱

۳ خطبه ۱۷۵

۴ نامه ۷۸

۵ نامه ۳۱



پسرم درست است من به اندازه همه کسانی که قبل از من می‌زیسته‌اند زندگی نکرده‌ام؛ اما در کردار آنها نظر افکندم. در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار آنها به سیر و سیاحت پرداختم. تا بدانجا که همانند یکی از آنها شدم؛ بلکه در اثر آنچه از تاریخ آنان به من رسیده است؛ با همه آنها، از اول تا آخر بوده‌ام.

آری حال که به اهمیت درس‌آموزی از تاریخ واقف شدیم؛ می‌بینیم ادعای به گراف نیست اگر بگوییم بعد از مطالعه کتاب، باید بتوانیم تکلیف خود را خودمان روشن سازیم.

یعنی همانطور که مولایمان فرموده در اثر تحقیق در آثار گذشتگان، انگار در آن صحنه‌ها حضور داشته‌ام؛ ما نیز باید بتوانیم حضور عقلی خود را در صحنه عاشورا احساس کنیم.

اما در ابتداء باید از خودمان سؤال نماییم: از ماجراهای بوجود آورنده عاشورا و مسایلی که در اطراف این بزرگترین حماسه بشری اتفاق افتاده؛ چقدر توانسته‌ایم بهره ببریم؟؟

آیا از این حماسه انسان‌ساز بهترین تجربه، یعنی تجربه‌ای که به ما درسی بیاموزاند؛ فرا گرفته‌ایم؟؟ امیدواریم ما مخاطب این کلام مولایمان نباشیم؛ آنجا که با بیانی گلایه‌آمیز می‌نالد:

وما اکثر العبر و اقل الاعتبار<sup>۱</sup> چه بسیارند درس‌های عبرت‌آموز و چقدر عبرت‌گیرنده کم است.

بنابراین از خداوند متعال می‌خواهیم این توفیق را به ما بدهد تا در اولین قدم، بتوانیم ماجراهای آن زمان را بشکافیم و در دومین قدم؛ ما را یاری نماید تا بتوانیم درس‌هایی برای امروز خودمان و عصر کنونی بگیریم.

زیرا بهترین تجربه‌ها، آن است که درسی به ما بیاموزاند.

در مورد بوجود آمدن واقعه عاشورا، باید ریشه‌ها و علل بوجود آورنده ماجرا را بخوبی بررسی نمود. زیرا برای ما ایرانیان که قرن‌هاست با عشق امام حسین ع و عزاداری‌های محرم و صفر و یا سوگواری ایام فاطمیه ع زندگی کرده‌ایم؛ شاید هنوز هم بخوبی قابل تصور نباشد که چگونه این واقعه رخ داد؟؟

چه اتفاقی افتاد مسلمانانی که مدت‌ها با پیامبر اکرم ص نشستند، برخاستند، جنگیدند، عبادت کردند، نماز خواندند؛ و در یک کلام زندگی نموده بودند، یک باره در طی کمتر از نیم قرن پس از ارتحال آن بزرگوار ص به چنین انحراف و وحشتناکی افتادند؟

عمق این انحراف را زمانی می‌فهمیم که بدانیم؛ آنها نعل اسب‌هایی که بر پیکر پسر پیامبر ص تاخته بود؛ را بعنوان تبرک و افتخار، بر در منازل خود آویزان می‌نمودند؟؟!!<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> حکمت ۲۹۷

<sup>۲</sup> آری مهم جنگ بود، مهم بنه کشن بود، مهم لگدکوب نمودن بدن‌ها بود، مهم این بود آنها نعل اسبی که پیکر پسر پیامبر ص را لگدکوب کرده بود؛ مقدس می‌شمردند!! پس بکار دیگر این کلام را با هم مرور می‌کنیم و من لم ینفعه الله بالبلاء و التجارب لم ینتفع شیء من العظه و اتاه التفسیر من امامه حتی يعرف ما انکر و ینکر ما اعرف هر که خدا به او از کوران حوادث و تجارب آن، سودی برساند؛ از هیچ بندی بهره نگیرد و در نشاط، دچار انجبال نفسانی گردد که خوب را، بد و بد را، خوب سمند.



ما مسلمانان امروزه اگر بدانیم یک تار موی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جایی وجود دارد؛ سعی می‌کنیم آن مکان را تکریم نماییم. ولی چه اتفاقی افتاد؛ که این جنایت هولناک صورت گرفت؟؟ آیا این یک حادثه بود؛ یا ادامه یکسری ماجراهای از قبل طراحی شده؟؟

هر عقل سلیمی حکم می‌کند که ماجرای تا این حد هولناک، هرگز نمی‌تواند یک اتفاق باشد. بلکه ما باید بدنبال ریشه‌های آن بگردیم.

ابن ابی‌الحدید که خود از عالمان بزرگ اهل تسنن است، در نقل قولی از استاد خود ابو جعفر اسکافی، که او هم از بزرگان اهل سنت بوده؛ نقل می‌کند تمام ماجراها از روز سقیفه شروع شد. در بررسی مسئله سقیفه بنی ساعده، ما دو روش را می‌توانیم انتخاب کنیم:

۱. خیلی ساده برخورد کرده، بگوییم این مسئله زائده یک تصادف بود.

یعنی در اثر شدت علاقه حضرت علی به پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلت ایشان، مولا علی رضی الله عنه مشغول تجهیز، غسل، کفن و دفن مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدند. از طرف دیگر، تعدادی از انصار به رهبری سعد بن عباده به سقیفه رفته، می‌خواستند به علت خدمات بزرگی که در مورد اسلام کرده بودند؛ حکومت جامعه اسلامی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به سوی خود بکشند.

از طرف مقابل، عده‌ای از مهاجرین گفتند: خیر. رهبری باید در دست قریش باشد و عرب نمی‌پذیرد که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله از غیر قریش باشد.<sup>۱</sup> بخش اعظم مسلمانان که نمی‌خواستند حتی لحظه‌ای بدون خلیفه باشند؛ این حرف را پذیرفته و با فردی که از قریش بود؛ بیعت کردند. البته چون حضرت علی رضی الله عنه کمی دیر جنبید و با تأخیر دست بکار شد؛ کار از کار گذشت و مردم با فرد دیگری بیعت نمودند.

۲. با توجه به عمق دستورات اسلام، و سطحی‌نگری قشر عظیمی از افراد تازه مسلمان؛ عده زیادی نتوانستند از همه ابعاد اسلام بهره گیرند. لذا با توجه به نقص جذب تعالیم اسلام در حوزه‌های مختلف، دچار انحراف شدند.

حال جهت رسیدن به نتیجه‌ای منطقی، مجبوریم عوامل انحراف را دسته‌بندی نماییم؛ تا بررسی ما حالت علمی بخود بگیرد.

برای اینکه مسئله با تعصب مخلوط نشود؛ در اولین قدم، علوم را دسته‌بندی می‌کنیم.

<sup>۱</sup> در این زمینه، ابوبکر می‌گوید: فرمانروایی فقط در خور قبیله قریش است. صحیح بخاری ۲۷/۸؛ فتح الباری ۲۴/۷؛ سنن کبری (بیهمی) ۱۴۲/۸ عمر بر نه انصار می‌گوید: بخدا قسم عرب به حکومت شما سر فرود نخواهد آورد. تاریخ طبری ۴۵۷/۲؛ شرح نهج البلاغه ۳۸/۲؛ عبدالله سنن ۱۱۵/۱؛ سبعمه ۴۵ و ۴۴



در علوم اسلامی، فقه تعریف مشخصی دارد و به آن؛ علم آشنایی با اعمال مکلف می‌گویند. یعنی انسان وقتی که به سن تکلیف می‌رسد؛ یکسری اعمالی را باید انجام دهد. این اعمال و آشنایی با افعال مکلف، علم فقه را می‌سازد. در علوم عالییه اسلامی، به این علم که سر و کارش با اعمال مکلفین است؛ فقه اصغر می‌گویند.

وقتی کمی بیشتر وارد به علوم اسلامی بشویم؛ با فقه اوسط آشنا می‌شویم، که به آن اخلاق می‌گویند. در این علم، سر و کار با نیت‌های مکلفین است. مثلاً وقتی انسان می‌خواهد خمس اموال خود را بپردازد؛ در یک حکم کلی می‌بینیم فقها چه فرموده‌اند: عمل نباید ریایی باشد. اما دیگر راهکار و چاره‌ای برای شناخت و از بین بردن ریا، در علم فقه نداریم. پس نحوه پرداخت خمس، میزان خمس واجب، چگونگی محاسبه آن، محل خرج خمس و..... همه و همه بخوبی در فقه تبیین شده‌اند؛ زیرا در حوزه اعمال و مربوط به علم فقه هستند. اما در مورد شناخت ریایی بودن و میزان ریایی بودن و چگونگی از بین بردن آن و..... که در حوزه نیت هستند؛ ما دستوری در فقه نداریم.

گرچه تمام فقها معتقدند اگر پرداخت خمس ریایی باشد؛ از گردن انسان برداشته نمی‌شود و انگار انسان خمسی نپرداخته است؛ اما راهی برای شناخت و نابودی این عامل تخریب ندادند. زیرا توضیح پیرامون آن، در حوزه این علم نیست. بنابراین مسلمان‌های که می‌خواهند عملی مقبول داشته باشند؛ وظیفه دارند آن را به علمی دیگر عرضه نمایند و آن علم، علم اخلاق یا فقه اوسط است.

وقتی انسان مدتی در علم اخلاق کار کند و توفیق الهی نیز شامل او گردد؛ وارد به محدوده دیگری می‌گردد؛ که به آن فقه اکبر یا عرفان می‌گوییم. در این مقام، انسان سالک دیگر نگاه به افعال خویش ندارد، بلکه در این وادی به آن چنان مقامی بار می‌یابد؛ که بدنیا آن است تا هرچه بیشتر عمل خود، و حتی خویشتن خود را محو نماید.

وقتی به این جمله «خداوند قدرت نامتناهی است» درست فکر کنیم؛ خیلی مطالب برای ما روشن خواهد شد. زیرا وقتی می‌گوییم نامتناهی، یعنی نامحدود. اگر قدرت خداوند نامحدود باشد؛ اصلاً معنی ندارد که ما بخواهیم قدرتی دیگر را در کنارش فرض کنیم. زیرا آن زمان، دو قدرت خواهیم داشت. یعنی در این فرض باید بگوییم: یک قدرت خیلی قوی [خداوند متعال] و یک قدرت خیلی ضعیف [دیگران]. پس قدرت خداوند در این فرض، نامتناهی نیست.



اما اگر قبول کنیم قدرت خداوند نامتناهی است؛ یعنی حتی شمرهٔ ضعیف نیز با قدرتی که خداوند در اختیار او گذاشته بود؛ سرِ امام حسین علیه السلام را جدا کرد.<sup>۱</sup> در نماز بارها تکرار می‌کنیم بحول الله و قوة اقوم و اقعده یعنی نه تنها برخاستن من با قدرت خداست؛ بلکه نشستن من نیز با قدرت خداوند انجام می‌گیرد. در این محدوده، انسان به میزان فقر خود واقف شده؛ می‌بیند او مستقلاً هرگز توان انجام کاری را نداشته است. در محدودهٔ عرفان، کوشش انسان برای این نیست که عمل را انجام دهد؛ یا نیت خود را اصلاح نماید. بلکه تمام هم و غم او این است که هرچه بهتر و شفاف‌تر، به آن مقامی بار یابد که عمل و عامل را نبیند. آری دیدن اعمال خویش، عاقبتی وحشتناک دارد و این خودبینی بود که باعث هلاکت قارون شد. قارون نیز در هنگامی که اموالی جمع کرده بود؛ توهم نمود که خود او، تمام این کارها را انجام داده. قال انما اوتيته على علم عندی<sup>۲</sup> پس سالک الی الله، سعی می‌کند خود را مصداق این شعر مولوی قرار دهد:

گفتم: دل و جان بر سر کارت کردم      هر چیز که داشتم، نثارت کردم  
گفتا: تو که باشی، که کنی یا نکنی؟      این من بودم که بیقرارت کردم<sup>۳</sup>

معنی او سعی می‌کند باور قلبی پیدا کند که او هیچکاره نبوده و همه چیز از طرف خداوند افاضه گردیده است. برای رسیدن به این مقام منبع، باید از علم اخلاق نیز عبور کنیم. زیرا در آن محدوده، مشغول تصفیه نیت خود بودیم و نمی‌شد عمل را ندید. زیرا اگر عمل را نمی‌دیدیم؛ چه چیزی را می‌خواستیم تصفیه کنیم؟؟ بدیهی است که نیت، از مشتقات عمل است و باید عمل را ببینیم و بعد مشتقات آن را تصفیه کنیم. اما در اینجا نه تنها عمل را نباید از خودمان بدانیم؛ بلکه باید بدانیم تصفیه نیت نیز از حوزه قدرت ما خارج است و خود خداوند فاعل آن می‌باشد.

در خاتمه می‌بینیم اصلاً ما، کی هستیم تا بخواهیم خودمان مستقلاً فلان کنیم یا بهمان؟؟ البته در اولین قدم، شاید کمی مضحک بنظر برسد که ما بتوانیم این مطالب را قبول کنیم. زیرا با خود می‌گوییم: این دست من است که در جیب می‌رود، این پای من است که من را

<sup>۱</sup> البته در بعضی موار، سنان بن اس فاضل حضرت معرفی شده. ما نیز چون کتاب تاریخی نمی‌بوسیم؛ نقل مشهور را در این مورد می‌پذیریم.

<sup>۲</sup> سوره فصص/آیه ۷۸

<sup>۳</sup> هرچند حتی کلمه «او سعی می‌کند» نیز از تنگی تعبیر است. زیرا در واقع می‌باید که او خودبیتی ندارد تا بخواهد سعی و کوششی برای این کار انجام دهد. عبارتی هرگونه سعی و کوششی که ما بخواهیم خودمان انجام دهیم تا خودمان را ببینیم؛ در واقع باعث فریب شدن خودست می‌گردد. پس این مقام، مقام توسل و درخواست است ولاغیر. یعنی ما باید بخواهیم تا او بدهد، خودبست ما را بسوزاند.



بسوی محل پرداخت خمس می‌برد. و از همه مهمتر، این پول من است که از جیم بیرون رفته و پرداخت می‌شود. پس چرا باید همه چیز را از خدا دانست؟

در اینجا باید عرض شود که رسالت این کتاب، پرداختن به مسایل عرفانی نیست؛ و قرار نیست ما که هنوز در مرحله فقه اصغر مشکل داریم و خمسی نمی‌پردازیم؛ خود را واجد مقام عرفا دانسته، بعد هم آن را انکار کنیم!! خیر تمام این مراحل، پله پله حاصل می‌شود و ما هم نباید کار خدا و ناموس خلقت را بدون حساب و کتاب فرض کنیم.

از تبّل تا مقامات فنا      پله پله، تا ملاقات خدا

آری این عرفانی که امثال ما، بخواهیم خود را واجد آن دانسته و بقول معروف غوره نشده؛ ادعای مویز شدن را بنماییم؛ کاملاً غیرمعقول، غلط و سرتا پا اشتباه است. اما این راهی است که براساس دو حدیث قرب نوافل و قرب فرایض، کاملاً دست یافتنی است. اما فقط یک چیز احتیاج دارد؛ و آن هم قابلیت و باور فقر وجودی است. اینجا فقط شکسته دلی می‌خرند و بس بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است خداوند در طی حدیث قرب نوافل، هرگز نفرموده که دست و پای ما، کاری نمی‌کنند. بلکه فرموده این من هستم که با من کار انجام می‌دهد.

ما تحب الیّ عبدی بشیءٍ أحبّ الیّ ما افترضه علیه، و إنه لیتحبّ الیّ بالنافلة حتّیّ أحبّه، فإذا أحببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به، و لسانه الذی ینطق به، و یده الّتی یبطش بها، و رجله الّتی یمشی بها؛ إذا دعانی أحببته و إذا سألتی أعطینته<sup>۱</sup>

بندهام با هیچ وسیله‌ای دوست داشتنی‌تر از فرایض، محبوب من نمی‌شود. او با انجام مستحبات، وسیله جلب محبت مرا فراهم می‌آورد؛ چندانکه محبوب من می‌شود. چون دوستش بدارم؛ گوش شنوای او، چشم بینای او، زبان گویای او، دست نیرومند او، و پای رهیوی او می‌شوم. هرگاه مرا بخواند، پاسخش می‌دهم؛ و هرگاه از من چیزی بخواهد، عطایش می‌کنم.

بنابراین اول ما باید کاری کنیم تا بتوانیم محبوب حق باشیم؛ در مرحله بعد خواهیم دید با پایی که خداوند آن را به حرکت در می‌آورد؛ در حال حرکت هستیم.

یعنی ما بوسیله خداوند و با حول و قوه او کار انجام می‌دهیم. بعد براساس قرب فرایض، خواهیم دید که اصلاً این خداوند است که بوسیله ما کار انجام می‌دهد. یعنی دست و پای ما؛ محل تجلی فعل خداوند است و اصطلاحاً وجود ما، برای افعال خداوند محل

<sup>۱</sup> محاسن ترمذی ۱/۲۹۱، میران الحکمه ۱/۵۰۲، اصول کافی ۲/۸۲ و شرح عرفانی امام خمینی علیه‌السلام بر این حدیث را می‌تواند در کتاب جهل حدیث، حدیث ۲۴ مطالعه فرماید.





تجلی خواهد بود. و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی' بدیهی است مجاری ادراکی و تحریکی ما که به انواع گناه آلوده است؛ چگونه می‌تواند محل تجلی فعل خداوند قرار بگیرد؟؟

به بحث خود برگردیم و بدانیم که در حالات و درجات انسان در قوس صعود بسوی حق تعالی، انسان به درجه‌ای بار می‌یابد که خود را جز نقص و کمبود چیزی نمی‌بیند.

کلامی از امام سجاده علیه السلام را بنگریم: و ما انا یا رب و ما خطری<sup>۲</sup> من کیستم و ارزشم چیست؟؟

باز هم تأکید می‌شود این مقامات، در درجات بالای عرفان اسلامی هستند و دست امثال نویسنده، از رسیدن به آن کوتاه. اما می‌توان این نکته را با اندکی مسامحه چنین گفت:

در عرفان اسلامی آنچه کنار می‌رود، همین من و مایی است که ما، تا نام مقامی را می‌شنویم؛ براساس خودمان قیاس نموده؛ آن را ردّ و یا قبول می‌نماییم. خوب بعد از این مقدمه مفصل، باید عرض کنیم: اگر بخواهیم علل انحراف مسلمانان صدر اسلام را بررسی کنیم؛ به سه عامل انحراف برمی‌خوریم.

(۱) عامل انحراف جاهلی فقهی

(۲) عامل انحراف جاهلی اخلاقی

(۳) عامل انحراف جاهلی عرفانی

عامل انحراف فقهی که باید در حوزه فقه اسلامی بررسی شود؛ همانا عدم آگاهی به دستورات فقهی اسلام بود. ابوبکر جوهری روایت می‌کند:<sup>۳</sup> در آن زمان [بلافاصله بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که مردم بیعت خود با علی صلی الله علیه و آله در غدیر خم را از یاد بردند و با ابوبکر در سقیفه بیعت بستند] علی شبانگاه، فاطمه صلی الله علیه و آله را سوار بر دراز گوسی نموده و به در خانه‌های انصار تشریف می‌بردند.<sup>۴</sup>

علی صلی الله علیه و آله از ایشان [انصار] در کار خود یاری می‌طلبید. فاطمه صلی الله علیه و آله نیز از ایشان یاری می‌خواست. انصار می‌گفتند: ای دختر پیامبر این کار گذشت؛ ما با این مرد بیعت کردیم. اگر پسر عموی شما قبل از این بیعت، از ما بیعت می‌خواست؛ ما بجز او با دیگری بیعت نمی‌کردیم.<sup>۵</sup>

در اینجا باید بدانیم که براساس فقه اسلامی، عمل به تعهدات واجب است و انسان نمی‌تواند بدون دلیل، از عهد و بیعتی که نموده؛ سرباز زند. اما می‌بینیم عده‌ای از اصحاب، بعد از انجام

<sup>۱</sup> سوره انعام/۱۷۴

<sup>۲</sup> صحفة السجادة ۲۰۲، مصاح المتجد ۵۸۴

<sup>۳</sup> الصفه و فدک ۶۳

<sup>۴</sup> در روایاتی که از شیعه در این زمینه آمده، حسنین نیز با پدر و مادر بزرگوارشان صلی الله علیه و آله همراه بودند و دو دستشان در دست پدر بود.

<sup>۵</sup> شرح نهج البلاغه ۱۳۳/۶؛ بحار الانوار ۲۵۲/۲۸



بیعت با ابوبکر، در مواجهه با مولا علی و فاطمه سر سبب عرض می‌کردند: اگر علی زودتر دست بکار می‌شد؛ ما با او بیعت می‌نمودیم؛ اما اکنون دیگر کار از کار گذشته و ما با کس دیگری بیعت کرده‌ایم!!<sup>۱</sup> آنها اگر اندک آشنایی با فقه اسلامی داشتند؛ می‌فهمیدند بیعت دوم آنها فاسد است و نمی‌توان به آن عمل، نام بیعت گذار. زیرا اغلب همین افراد در غدیرخُم، با مولا علی بیعت کرده بودند؛ و نمی‌توانستند بدون دلیل آن را لغو نمایند.<sup>۲</sup>

در قرآن نیز می‌بینیم خداوند به عدم اطلاعات فقهی و دینی اعراب و جهالت آنها در این زمینه صحه گذاشته است. و اجدر الا تعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله<sup>۳</sup>

این عامل جهل فقهی، یکی از عوامل انحراف افراد تازه مسلمان آن زمان بود. گرچه غسل و کفن انسان مسلمان؛ بر هر مسلمانی واجب است. اما این وجوب عینی نیست؛ بلکه واجب کفایی است.<sup>۴</sup>

یعنی اگر مسلمانی دیگر، غسل و کفن را بر عهده گرفت؛ از دیگران ساقط می‌شود. ولی در اینجا باید بگوییم این نکته در مورد مسلمانان عادی است؛ اما آیا مسلمانان آن زمان، در برابر غسل، کفن و دفن بدن مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز مسئولیتی نداشتند؟<sup>۵</sup> در اینجا، وارد جهل اخلاقی مسلمانان صدر اسلام می‌شویم.

همه تاریخ‌نگاران، نویسندگان، اعراب، غیر عرب‌ها، سنی، شیعه و حتی خود خداوند در یک نکته متفق‌القولند. این نکته همانا تعصب و عصبیت شدید اعراب دوران جاهلی است.

نظام عرب جاهلی در قبل از ظهور اسلام در جزیره‌العرب، بر مبنای اعتقادات قبیله‌ای و عشیره‌ای دور می‌زده و تعصبات شدید قبیله‌ای، یکی از بارزترین و شاید مهمترین خصوصیت آنها بوده است. آری اعراب در آن زمان؛ تعصبات شدید و بیخودی داشتند که باعث انجام

<sup>۱</sup> البته بروی میزان صداقت مردم آن زمان مدسه را خواهیم دید

<sup>۲</sup> در مورد تعداد بیعت کنندگان در غدیر خم و نحوه بیعت در آن روز، مراجعه نمایید به کتاب سرگ العدیر، نا معلوم شود که اغلب حرب به اتفاق همی مردم در حجه الوداع حضور داشتند و بیعت نمودند

<sup>۳</sup> سوره بوبه/آیه ۹۷

<sup>۴</sup> هرچند بعضی پیرگان معتقد بر وجوب عینی سرک در مراسم کفن و دفن پیامبر برای مسلمانان آن دوره هستند، کتاب سفینه صفحه ۳۰

<sup>۵</sup> به همی علت حضرت علی صلی الله علیه و آله در جواب آن بهانه واهی انصار می‌فرمودند: آیا من حازه پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌بایست در خانه‌اش واگذارم و به کار غسل دادن، کفن کردن، نماز گزاردن و دفن حسد مبارکش بردارم و از خانه بیرون ابرم و نا مردم در کار حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله نه کنشکش مشغول شوم؟ و حضرت فاطمه صلی الله علیه و آله سر می‌فرمود: ابوالحسن نکرد حر آنچه سراوار او بود و آنها کردند آنچه را خداوند حساب آنها را می‌رسد. شرح بهج البلاغه اس ابی الحدید: شرح حظه ۶۶



اعمال محیرالعقول از آنها می‌شد. البته در بعضی از مواقع، می‌توان آن را بعنوان نقطه‌ای مثبت، در زندگی سراسر جهالت اعراب قبل از اسلام دانست.

این تعصبات شدید قبیله‌ای، گاهی به جنگ‌های خونین می‌انجامید که سال‌ها ادامه داشت. وقتی به ریشه آن جنگ‌ها نگاه می‌کنیم؛ آنها بخاطر مسائل بسیار کوچک، سال‌ها به جان هم می‌افتادند؛ تا شرف خود را لکه‌دار نینند. در این زمینه چند مثال شاید بتواند عمق مطلب را نشان داد. بعنوان مثال به غائله حرب‌السوس اشاره می‌کنیم و به ریشه‌یابی آن می‌پردازیم.

شتری از قبیله شیبان که شاخه‌ای از قبیله بکر بود؛ به چراگاه رئیس قبیله تغلب رفت و در آنجا تخم مرغی را لگد کرد و آن را شکست. صاحب چراگاه، کلیب بن ربیعہ هم با یک تیر آن شتر را از پا در آورد. صاحب شتر، که جسّاس بن مرة الشیبانی بود؛ کلیب بن ربیعہ را کشت. بدین ترتیب جنگی چهل ساله، بین قبیله بکر و تغلب شروع شد. یعنی چهل سال جنگ بخاطر کشتن یک شتر!!<sup>۱</sup>

مثال بعدی

مردی بادیه نشین از قبیله طیّ که نامش مدلج بن سوید بود؛ روزی در خیمه خود نشسته بود. دید جماعتی از طایفه طیّ آمدند و جوال و سبدهایی با خود دارند.

پرسید: چه خبر است؟ گفتند: ملخ‌های بسیار در اطراف خیمه شما فرود آمده‌اند؛ آمدیم تا آنها را بگیریم. مدلج که این را شنید؛ برخاست سوار اسب خود شد؛ و نیزه خود را به دست گرفت و گفت: بخدا سوگند هر کس متعرض این ملخ‌ها شود؛ من او را خواهم کشت! آیا این ملخ‌ها در جوار من پناه گرفته باشند و شما آنها را بکشید!!؟ چنین چیزی نخواهد شد. پیوسته از آنها حمایت می‌کرد؛ تا آفتاب بالا آمد و ملخ‌ها پریده، از آنجا رفتند. آن وقت گفت: این ملخ‌ها از جوار من منتقل شدند؛ دیگر خود دانید.<sup>۲</sup>

مثال بعدی را نیز بدینگونه می‌آوریم: شاید محیرالعقول‌ترین کار اعراب جاهلی، و حیرت‌آورترین نمونه از تعصبات آنها؛ این مورد خاص باشد. آنها به مدت ۱۳ سال، سرسخت‌ترین دشمن خود را نکشتند. دشمنی که در آداب، اخلاق، رسوم، اقتصاد، سیاست و در یک کلام با زندگی آنها مخالفت می‌کرد؛ و در نهایت، کار و حکومت باطل آنها را منقرض نمود!!

آری درست متوجه شدید؛ آنها به مدت ۱۳ سال، وجود مقدس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را نکشتند؛ فقط به علت اینکه با او هم پیمان بودند. این شاید یکی از مهمترین عواملی باشد که خداوند براساس آن، چنین مقدر فرمود تا اسلام از میان اعراب جاهلی به دنیا معرفی گردد.

<sup>۱</sup> با اندکی تفاوت در عبارات الغدير ۱۲۱/۴، الذريعة ۱/۳۲۴، الاعلام ۵/۲۳۲

<sup>۲</sup> الانساب ۲/۴۲۸، الکنی و الالفاظ ۳/۱۵۲، تاج العروس ۲/۳۱۹ و ۳/۱۶۹، منازل الآخرة ۱۵۷، مفاتيح الجنان، بخش فضیلت زیارت امیر المومنین صلوات‌الله‌علیه‌وآله شرح نهج البلاغه ۳/۲۷۵؛ ابن ابی الحدید معتقد است این فرد، ابو حنبل حارثه مر الطائی بود.



زیرا اگر چنین مخالفی سرسخت، با طرفداران محکمی مانند بلال، یاسر، سمیه و..... که بطور تصاعدی زیاد می‌شدند؛ در هر کشور دیگری بود، یکشبه و خیلی راحت، او را یا پنهانی ترور و یا در ملاءعام، اعدام می‌نمودند. اما همین تعصب هم‌خونی و هم‌پیمانی، باعث شد بطور مداوم، افراد تازه مسلمان را تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار دهند؛ اما زیاد متعرض وجود مقدس پیامبر ﷺ نشوند.<sup>۱</sup>

همین تعصبات باعث شد که عده‌ای از علماء، عرب جاهلی را خودپرست و حتی قبیله پرست بخوانند.<sup>۲</sup> آری اهمیت عهد، بیعت، قول و قرار، در جامعه عرب جاهلی با شرافت، حیثیت و انسانیت آنها نسبت مستقیم داشت.<sup>۳</sup> عمل و تعهد به آن عهد، حتی اگر از سوی یکی از اعضای قبیله بسته شده بود؛ برای تمام قبیله محترم شمرده می‌شد.

آنها حتی وقتی قرار گذاشتند به هر قیمت، این مخالف سرسخت را از میان بردارند؛ در طی یک جلسه تصمیم گرفتند از هر قبیله یک شمشیرزن، در یک شب معین به خانه پیامبر اکرم ﷺ هجوم ببرند؛ تا ننگ کشتن یک هم‌پیمان، را بین تمام قبیله‌ها تقسیم نمایند!!

لذا ماجرای لیلۃ‌المبیت بوجود آمد و خداوند بوسیله وحی، توطئه را آشکار نمود. حضرت علی در بستر پیامبر اکرم ﷺ خوابید و ماجراهای هجرت به مدینه پیش آمد. در این زمان بود که پیامبر عزیز ﷺ متوجه شدند دیگر امنیت جانی در مکه ندارند. زیرا عرب جاهلی بخاطر نابودی ایشان، حاضر شده بود عهد و پیمان خویش را زیر پا بگذارد.

در تاریخ می‌بینیم زمانی حضرت حمزه رضی الله عنه شهید شد؛ ابوسفیان رضی الله عنه با سرنیزه خود، بر صورت آن حضرت ضربه می‌زد و می‌گفت: بچش که قطع رحم کردی! در این زمان حلیس، رئیس قبیله احابیش<sup>۴</sup> وقتی آن حالت را مشاهده کرد؛ گفت: ای قبیله ما؛ بنگرید که رئیس قریش، با جنازه بی‌روح پسر عموی خویش چه می‌کند؟ ابوسفیان رضی الله عنه به او گفت: لغزشی بود؛ بر من بیوش.<sup>۵</sup>

آری مهمترین خطای حمزه رضی الله عنه از نظر ابوسفیان رضی الله عنه قطع رحم است نه قبول اسلام! همین بی‌ادبی ابوسفیان رضی الله عنه با پسرعمو، که هم‌خون اوست؛ باعث ایجاد واکنش در قبیله‌ای هم‌پیمان می‌شود و بلافاصله او را به عذرخواهی وادار می‌کند. زیرا او خوب می‌دانست عرب آن

<sup>۱</sup> البته منظور ما، مخالف و بوهین نیست؛ چراکه در آن کوتاهی نکردند. بلکه آنچه مهم است عدم کشتن پیامبر ﷺ است.

<sup>۲</sup> نقش ائمه در احیاء دین ۳۴/۸

<sup>۳</sup> از خصوصیات انسان، فضیلت حویی است. بنابراین اگر نتواند فضایل آسمانی و انسانی را کسب نماید؛ بدنبال فضایل خودساخته می‌رود.

<sup>۴</sup> از قبایل هم‌پیمان قریش در حگ اخذ

<sup>۵</sup> تاریخ طبری ۲/۲۰۶؛ الدانه والنهایه ۴/۴۳؛ السیره النبوی ۳/۶۰۹؛ السیره النبوی ۳/۷۵؛ موسوعه التاریخ الاسلامی ۲/۳۱۴. نقش ائمه در احیاء دین ۱۱۴/۸



زمان، کشتن و کشته شدن را تحمل می‌کند؛ ولی این نوع بی‌حرمتی با همخون را نمی‌پذیرد؛ حتی اگر در صف مقابل باشد.

همین مکالمه کوتاه، می‌تواند به ما بفهماند که در آن زمان، تعصبات عشیره‌ای و قبیله‌ای، تا چه حد در خون و پوست اعراب رخنه نموده بود. از طرفی چون این اخلاق تا حدودی منطبق بر فطرت انسانی و پسندیده بود؛<sup>۱</sup> لذا برای تعدیل آن، می‌بایست اخلاق جدید در خون و پوست اعراب عجين شود. وقتی اسلام در جزیره‌العرب نازل شد؛ مردم آن زمان دیدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن اخلاق کریمانه را بطور کامل در خود دارند.

یعنی در پیمان حلف الفضول که یکی از پیمان‌های مثبت دوران جاهلی بود؛ عضو شدند.<sup>۲</sup> اما علاوه بر آن اخلاق، در دیگر برخوردها نیز آنچنان کریمانه وارد شدند؛ که به راحتی و در جوانی، لقب امین و عزیز قریش را کسب نمودند. ایشان هرچند از خانواده‌ای اصیل و معروف بودند، اما هرگز به آلودگی‌هایی که معمولاً افراد معروف و سرشناس آن زمان به آنها دچار بودند؛ آلوده نشده بودند. وقتی به بزرگان دو تیره بنی‌امیه و بنی‌هاشم که تیره‌های معروف قریش بودند، نظری بیافکنیم؛ می‌بینیم ابوسفیان رضی الله عنه در اغلب آلودگی‌های جنسی، نقشی غیرقابل انکار داشت. اگر نگاهی گذرا به افرادی که بعدها در تاریخ اسلام از خود نامی ننگین به یادگار گذاشتند، بیندازیم؛ می‌بینیم نام ابوسفیان رضی الله عنه به عنوان یک پای ثابت در انحرافات جنسی بچشم می‌خورد. البته قبل از بیان این مطلب، باید نکته‌ای بعنوان توضیح عرض شود.

اعراب بطور عجیبی بر نسب و اصالت خود تعصب داشتند. به همین علت، اصل و نسب فرزندان آنها، بلافاصله بعد از تولد مشخص می‌شد و در حافظه قوی آنها نقش می‌بست. بدیهی است تخیل عرب آن زمان، هرگز مانند حافظه او قوی نبود.

یعنی او نمی‌توانست پیشگویی کند این فرزند حرام‌زاده امروزی، در آینده‌ای دور، در حکومت اسلامی دارای مقام و منصبی خواهد شد!! لذا این اصل و نسب، با این افراد بود؛ تا

<sup>۱</sup> نه این دلیل می‌گوییم تا حدودی بر فطرت انسانی منطبق بود؛ که این اخلاق فقط در مورد افراد هم پیمان رعایت می‌شد؛ نه در مورد تمامی انسان‌ها. آری آنها در مورد دیگر افراد، همان اخلاق جاهلی را اعمال می‌کردند.

<sup>۲</sup> طی این پیمان افراد هم قسم می‌شدند که احاراه ندهند به اعراب مستضعفی که در موسم حج به مکه می‌آیند؛ تعرضی صورت گیرد. البته بدیهی است که اعراب قوی احتیاجی به حمایت نداشتند. لسان العرب ۵۲۷/۱۱؛ صحیح ابن حبان ۲۱۷/۱۰؛ السیره النبوی ۸۷/۱؛ تاریخ ابن خلدون ۳/۲؛

هنگامی که آنها به مقام و منصبی رسیدند. بدیهی است در آن زمان، خلاصی از آن ممکن نبود. کلامی از استاد بزرگوار علامه عسکری راه گشاست.

عرب در عصر جاهلیت در امر حفظ نسب نژاد خود آنقدر مبالغه می‌ورزید که تا قرن دوم هجری، هر فرد عرب اگر از نسل عدنان بود؛ بزعم خود، نام نیاکان خود را تا اسماعیل و ابراهیم علیهم‌السلام در حفظ داشت!! و اگر از نسل قحطان بود؛ تا یعرب بن قحطان در حفظ داشت.

اینان در حفظ انساب خود تا به آن اندازه مبالغه می‌ورزیدند؛ که نسب اسبان اصیل عربی خود را در حفظ داشتند. و در عصر ما، کتاب «انساب الخیل» هشام بن محمد بن الکلبی در دست هست.<sup>۱</sup>

پس نباید بحث در این موضوعات را، از توطئه و دسیسه‌های شیعه و سنی دانست. درباره افرادی مانند طلحه، زیادبن ابیه، عمروعاص و حتی خود معاویه رضی الله عنه یکی از افرادی که این افراد، به او منسوب هستند؛ ابوسفیان رضی الله عنه می‌باشد.<sup>۲</sup>

آری اغلب افراد سرشناس قریش، به این آلودگی‌ها دچار بودند. اما اعراب می‌دیدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، با آن که دارای رتبه‌ای والا در میان مردان قریش بود؛ اما هرگز کمترین توجه‌ای به این همه آلودگی‌های اطراف خود نداشت. این اخلاق کریمانه باعث گردید اعراب و خصوصاً افرادی که کمتر به انحرافات آلوده شده بودند؛ تمایل به آن حضرت پیدا می‌کردند.<sup>۳</sup>

همین اخلاق کریمه باعث گردید عرب آن زمان بدانند و ببینند؛ که می‌توان و بلکه باید، اخلاق قبیله‌پرستی و تعصب‌های بی‌جا را تصفیه نماید. اما همانگونه که گفتیم؛ برای تصفیه این تعصب و نژادپرستی که در گوشت و خون آنها عجین شده بود؛ می‌بایست تمامی تعالیم جان بخش اسلام را بخوبی فراگیرند و عمل نمایند.

ولی این توفیق نصیب همه نشد تا بتوانند مانند سالکی عاشق، در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زانو زده و از اخلاق کریمانه آن حضرت بهره ببرد.

<sup>۱</sup> نقش ائمه در احیاء دین ۲۵/۸

<sup>۲</sup> زیرا در مورد معاویه رضی الله عنه آنچه مشهور است؛ بنا به گفته ابوالمنذر هشام ابن محمد السائب در کتاب مثالب، ۴ نفر دعوی داشتند که معاویه رضی الله عنه فرزند ابهاست. یکی عمارة بن ولید بن مغیره محرومی؛ یکی مسافر بن عمرو؛ یکی ابوسفیان و فردی دیگر که نامش را بناورده‌اند. با توجه به آنچه شیخ راهد ابواسماعیل بن علی که از مشاهیر اهل سنت است و در کتاب مثالب رضی الله عنه آورده؛ معلوم می‌شود که انساب معاویه رضی الله عنه به ابوسفیان از روی ناچاری بوده است زیرا اشیا آورده مسافر بن عمرو بن امیه تا دامن وعده اردواج، سال‌ها رابطه پنهانی با هند داشته. بعد از حامله شدن هند، وقتی جنین به نش ماهگی رسید، مسافر از برس خصوص و فصاحت به حیره گریخت و در خدمت نعمان بن منذر درآمد. هند را با وعده سزار به ابوسفیان دادند و معاویه رضی الله عنه بعد از سه ماه بدبیا آمد. حدیقه الشیعه صفحه ۳۴۹

<sup>۳</sup> آن شاء الله در بحثی که پیرامون دین خواهیم داشت، این نکته بر همگان روشن خواهد شد علت گرایش بیشتر افراد ضعیف از طبقات پایین جامعه، علت این بود که نفس آنها به انحرافات کمر آلوده شده بود.



آری عده‌ای که تا قبل از اسلام، به بردگان خود به چشم حیوان نگاه می‌کردند؛ امروزه برایشان بسیار سخت بود که بتوانند در کنار آنها نشسته و با آنها هم‌سفره شوند. اما مقبولیت عام اخلاق کریمانه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آنها را مجبور می‌کرد ساکت باشند. البته همین جا لازم است یک جفای بزرگ بر اسلام را جواب گوئیم.

عده‌ای معتقدند اسلام با پول حضرت خدیجه و شمشیر حضرت علی علیه‌السلام پیشرفت کرد.<sup>۱</sup> در حالیکه این کلام کاملاً غلط، جفایی عظیم بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. زیرا در بسیاری اوقات کاری از ثروت و قدرت بر نمی‌آمد. تمام مسلمانی که در مکه به اسلام گرویدند و آن همه شکنجه را تحمل کردند؛ عاشق اخلاق کریمانه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تعالیم آسمانی او بودند.

ترویج‌کنندگان آن نظریه، قصد دارند بگویند نشر اسلام بر اساس زر و زور بود. اگر آنان را مزدور ندانیم؛ مطمئناً بی‌اطلاع هستند. آری نقش حضرت خدیجه و حضرت علی علیه‌السلام در نشر اسلام، غیر قابل انکار است؛ اما اساس نشر و محبوبیت اسلام، در اثر تعالیم آسمانی آن و اخلاق کریمانه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود.

به بحث خود برگردیم. آن تعصبات بیجا در عده‌ای؛ و حس انتقام‌گیری در عده‌ای دیگر، باعث گردید تعدادی از همین مردم بیعت‌کننده در غدیر خم، بلافاصله بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دست بکار شده و به همان اخلاق جاهلی اولیه خود برگردند. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خود این مطلب را متذکر شده‌اند. امتی حدیثوا عهد بالجاهلیه<sup>۲</sup>

این تعصبات را اگر بخواهیم دسته‌بندی کنیم؛ چند دلیل عمده می‌بینیم.

یکی حسادت قبیله قریش نسبت به خاندان بنی‌هاشم. همانگونه که از اول خلقت در ماجرای هابیل و قابیل دیدیم؛ حسادت از آن امراض روحی شدیدی است که بنی‌آدم را بارها بیچاره نموده. این مرض روحی مهلک، هر دو طرف را تحت تأثیر تخریبی خود قرار می‌دهد. یعنی نه تنها هابیل را کشت؛ بلکه قابیل را بعنوان اولین قاتل به آتش دوزخ فرستاد. در ماجرای سقیفه دیدیم که بعضی از انصار در اثر حسادت، با خلیفه شدن سعد بن عباده مخالفت کردند.

<sup>۱</sup> متأسفانه گاهی اوقات ما شمعان نیز با نقل این کلام غلط، می‌خواهیم فضیلتی برای امام خود برانیم؛ اما نا آگاهانه اصل اسلام را زیر سؤال می‌بریم.

<sup>۲</sup> امال‌الاعمال ۲/۲۴۱؛ کاف ۱/۲۹۰؛ تفسیر صافی ۲/۵۲؛ تفسیر اصفی ۱/۲۸۵؛ لفظ انبی آمده. در السیفه وفدک الناس آمده. در سعد السعود ۷۰ هریثا ذکر شده.



این حسادت نه تنها سعدبن عباد را از دست‌یابی به خلافت محروم نمود؛ بلکه باعث بیچاره شدن اهل مدینه نیز شد.

آری اولین شهری که اسلام را پذیرفت؛ بعد از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نه تنها وضع خوبی پیدا نکرد؛ بلکه از نظر مالی در درجه‌ای بدتر از قبل از اسلام سقوط نمود. بارها در منابع شیعی می‌خوانیم ائمه صواب‌الله‌علیهم‌السلام شب‌ها به درب خانه فقرا رفته، بطور ناشناس به آنها کمک می‌کردند. اگر عمل امام علی صواب‌الله‌علیه‌وآله را در مورد مردم کوفه بدانیم؛ امام سجاد و امام صادق صواب‌الله‌علیهم‌السلام مطمئناً این کمک رسانی را در مدینه انجام می‌دادند.

زیرا سه خلیفه هرگز از مردم مدینه در پست‌های مهم کمک نگرفتند.

حضرت علی صواب‌الله‌علیه‌وآله در این زمینه می‌فرماید: **والله ما تنقم منا قریش الا ان الله اختارنا عليهم بخدا قسم قریش از ما انتقام نمی‌کشد؛ مگر بدان خاطر که خداوند، ما را از میان آنها برگزید.**<sup>۱</sup>

پس حسادت نه تنها انصار را از خلافت دور نمود؛ بلکه بنی‌هاشم را از حق خود محروم نمود. حتی شخص عمر تأکید دارد اگر به خلافت علی صواب‌الله‌علیه‌وآله گردن می‌نهادند؛ سعادت‌مند می‌شدند. عامل بعدی سن کم حضرت علی صواب‌الله‌علیه‌وآله بود. زیرا سن حضرت در آن زمان، حدود ۳۳ سال بود.<sup>۲</sup>

ما اگر بخواهیم اندکی محسوس‌تر به قضیه نگاه کنیم؛ باید ببینیم در جامعه امروزی ما، که در بند جاهلیت هم نیست؛ نقش و رتبه یک مرد جوان ۳۳ ساله، چقدر است؟؟ آیا می‌توان از پیرمردهای جامعه انتظار داشت که در تمام مسایل، تابع یک جوان ۳۳ ساله باشند؟؟

آیا برای یک دکتر سالخورده، استاد دانشگاه و یا آیت‌الله، قابل قبول است که خود را در خدمت یک جوان ۳۳ ساله قرار دهند و تابع کلیه فرامین او باشند؟؟<sup>۳</sup>

پس یک عده با توجه به جوان بودن مولا علی صواب‌الله‌علیه‌وآله قلباً از جانشینی ایشان خشنود نبودند. ابوعبیده جراح که نقشی مهم در ماجرای سقیفه داشت؛ در همین رابطه چنین می‌گوید:

ای ابوالحسن تو جوانی و آنان پیرمردانی از خویشاوندان قریشی تو!

<sup>۱</sup> صحیح البلاغه حطبه ۳۳

<sup>۲</sup> البته یکی از مشکلات ما این است که تصور می‌کنیم نگاه آن زمان اعراب به مولا علی صواب‌الله‌علیه‌وآله، مانند نگاه امروزی ما بوده است. یعنی امام اول و شخص دوم عالم خلفت و پدر ائمه و... در حالیکه باید نگاه افراد آن زمان را با توجه به ظرف رمایی و مکانی همان زمان بررسی کرد. حتی دامادی پیامبر اکرم صواب‌الله‌علیه‌وآله هرچند افتخاری برای مولا محسوب می‌شد. اما از طرفی باعث غلبان حسادت بسیاری هم گردیده بود.

<sup>۳</sup> تمام جهل‌های سه‌گانه؛ به این نکته برمی‌گردد که ان‌شاءالله در این کتاب مستدل خواهد شد اسلام را دینی آسمانی، نمی‌دانستند.





تو نه تجربه ایشان را داری و نه آشنایی و تسلط آنان را بر امور. من ابوبکر را برای به عهده گرفتن امری چنین مهم، از تو توان‌تر و بردبارتر و واردتر می‌بینم. پس تو هم با او موافقت کن و کار را به او واگذار. زیرا اگر بمانی و عمری دراز بایی<sup>۱</sup>، برای احراز این مقام، هم از نظر فضل و هم از لحاظ نزدیکی‌ات با رسول خدا و هم از جهت پیشقدمی‌ات در اسلام و کوشش‌هایت در راه استواری دین، از همگان شایسته‌تر خواهی بود.<sup>۲</sup>

یک عده دیگر نیز از دست شخص حضرت علی رضی الله عنه کینه داشتند. زیرا در جنگ‌های صدر اسلام، اغلب پهلوانان و بزرگان قبایل کفر، بدست حضرت علی رضی الله عنه هلاک می‌شدند.<sup>۳</sup> خصوصاً اینکه اغلب این افراد هلاک شده؛ از بزرگان و سرشناسان عرب بودند.

البته عده‌ای هم از دوران عبدالمطلب نسبت به این خاندان کینه داشتند.<sup>۴</sup> بنابراین یکی از دلایل انحراف مسلمانان آن زمان، جاهلیت اخلاقی بود. یعنی گرچه بعضی مسلمانان، در ظاهر به اعمال عبادی اسلام معتقد بودند و آنها را انجام می‌دادند؛ اما هرگز به این فکر نیفتادند تا با عرضه آنها به علم اخلاق، صحت و سقم اعمال عبادی خود را مشخص نمایند. لذا در بند باورهای غلط، مانند نژادپرستی باقی ماندند.

بعبارتی می‌توان گفت آنها اهل خودسازی نبودند.

در حالیکه یک نگاه کوتاه به قرآن کریم، به ما می‌فهماند که هدف از انجام عبادات، خودسازی و انسان‌شدن است. والا خداوند هیچ احتیاجی به عبادات ما ندارد.

حال وقتی مسلمان آن روز، افرادی هستند که عمق دستورات انسان‌ساز اسلام را نفهمیده‌اند؛ بدیهی است بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دوباره همان شعارهای دوران جاهلیت را سر داده و همخونی را برتر از تقوی خواهند دانست.<sup>۵</sup> در شکل‌گیری واقعه سقیفه، عامل مهم جهل اخلاقی کاملاً مشهود است.

<sup>۱</sup> نکته مهم این است که ابوعبیده می‌گوید: اگر عمری دراز بایی. این نشان می‌دهد مسئله خلافت تا زمانی طولانی، از قبل برنامه‌ریزی شده بود. والا معا داشت برای ابوبکر که مهم‌ترین عامل انتخاب او، سزای بود؛ عمری طولانی را پیش‌بینی نمایند البته عمر سزای برای جاسسی خود می‌گوید: اگر ابوعبیده زنده بود؛ او را منصوب می‌کردم. آری اینکه بسیاری از مورخان خارجی با مسیحی‌ها معتقدند برنامه از قبل طراحی شده بود؛ به همین دلایل روشن است.

<sup>۲</sup> السیفه وفدک ۶۳؛ شرح نهج البلاغه ۱۲/۶؛ الامامة والسياسة ۲۹/۱؛ الغدير ۳۷۱/۵؛ بحار الانوار ۲۸/۳۴۸؛ نهج السعادة ۱/۴۶؛ عبدالله بن سبا ۱۳۵/۱؛ صفحه ۸۴

<sup>۳</sup> همانگونه که در مکالمه حلبس با ابوسفیان، دیدیم: همخونی عاملی بسیار ریشه‌دار در بین اعراب بود. البته این گروه، بیشتر از نبره بی‌امنه بودند.

<sup>۴</sup> عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، خطاب پدر عمر را از کار برکنار می‌کند. او فلا سارمان عبدالمطلب بود.

<sup>۵</sup> البته خداوند معال در آفات بسیاری در قرآن سعی نموده تا زسی این اخلاقی را بر همگان روش سازد. اما طبق معمول کسریین مسئله‌ای که مورد توجه فرار می‌گیرد، فراموشات خداوند متعال است!



زیرا سعد بن عباده که از قبیله خزرج بود؛ بر اثر تعصبات نژادی، خواست بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکومت بر مسلمانان را تصاحب کند. افراد قبیله اوس، که دشمنی دیرینه با خزرج داشتند؛ با انتخاب او موافق نبودند.

حتی بشیر بن سعد که از بزرگان خزرج و هم قبیله با سعد بن عباده بود؛ در اثر حسادت نمی‌خواست سعد خلیفه شود. لذا می‌بینیم بشیر بن سعد اولین فردی بود که با ابوبکر در سقیفه بیعت کرد. این نکته که بیعت بشیر با ابوبکر، در اثر حسادت او با سعد بوده؛ حباب بن منذر را به واکنش وامی‌دارد. او می‌گوید: ای بشیر، ای نفرین شده خانواده! قطع رحم کردی و از اینکه پسرعمویت به حکومت برسد؛ حسادت ورزیدی؟<sup>۱</sup>

اسید بن حضیر رئیس قبیله اوس، وقتی تلاش خزر جیان برای تصاحب قدرت را دید؛ می‌گوید: بخدا قسم قوم خزرج، هیچ برتری نسبت به ما ندارند؛ که قرار باشد حاکم گردند. در نتیجه با ابوبکر بیعت می‌کند؛ زیرا نمی‌خواست رقیب دیرینه و قدیمی آنها، به قدرت برسد.<sup>۲</sup> وقتی عمار یاسر از آنها می‌خواهد عهد و بیعت خود با امام علی رضی الله عنه را فراموش نکنند؛ هاشم بن ولید بن مغیره به عمار می‌گوید: ای پسر سمیه! پای از گلیمت درازتر کرده‌ای!! به تو چه مربوط که قریش چه کسی را به فرمانروایی خود بر می‌گزیند!!!!<sup>۳</sup>

دقت در مکالمات این افراد اعم از مهاجر و انصار، نشان می‌دهد تنها چیزی که برای آنها مطرح بوده؛ دوری از تعصبات نژادی و پیروی از دستورات حیات بخش اسلام بوده است. عامل انحراف سوم که در اینجا به آن می‌پردازیم؛ عامل جهل عرفانی است. یعنی اگر انسان خود را بشناسد و خدای خود را نیز با معرفت و برهان بشناسد؛ می‌داند که نسبت بین او و خداوند متعال، چه نسبتی است.

یعنی انسان به راحتی درک می‌کند تعیین خلیفه الله، کاری نیست که از عهده او برآید.

<sup>۱</sup> تاریخ طبری ۴۵۸/۲؛ تاریخ ابن خلدون ۲/۲۹۴؛ الامامه والسناسه ۱/۲۶؛ شرح نهج البلاغه ۲/۳۹؛ السعفه ۱۳۶؛ معالم المدرسنی ۱/۱۸۸؛ سعفه ۴۸

<sup>۲</sup> تاریخ ابن خلدون ۲/۲۲؛ السعفه و فدک ۶۱؛ معالم المدرسنی ۱/۱۸؛ بحار الانوار ۲۸/۳۵۴؛ السعفه ۱۰۷؛ تاریخ طبری ۲/۴۵۸؛ الامامه والسناسه ۱/۲۶ و ۱/۱۶؛ شرح نهج البلاغه ۲/۳۹؛ فدک فی التاريخ ۷۵؛ سبب الاحرار ۵۷

<sup>۳</sup> در بعض کتب، مردی از بی محزوم ذکر شده. السعفه و فدک ۹۲؛ بحار الانوار ۳۱/۴۰۲؛ الغدير ۹/۱۱۵؛ الاربعین (فمی) ۲۱۹؛ نهج السعاده ۵/۲۱۵؛ موافق السعفه ۵/۴۱۸؛ شرح نهج البلاغه ۱/۱۹۴ و ۵۸/۹ و ۲۶۵/۱۲؛ تاریخ المدینه ۳/۹۳۰؛ تاریخ الطبری ۳/۲۹۷؛ الانوار العلویه ۳۳۳؛ الدرجات الرفعه ۲۶۱؛ اسباب الاشراف ۱۴۴؛ حباه الامام الحسن (ع) ۱/۳۲۷



البته امروزه که رشد جوامع بشری بیشتر شده؛ ما هرگز به خودمان این حق را نمی‌دهیم که برای یک فرد عادی دیگر، وکیل و نایب تعیین نماییم. اما چگونه حاضر نیستیم این حق را به خدا بدهیم تا خودش، خلیفه برای خود تعیین نماید؟ این سؤالی است که نشان‌دهنده میزان اعتقاد ما به خدایی زنده و حکیم و قادر است.

آیا خداوند مسلمانان صدر اسلام، فاقد عقل و شعور بود که این افراد، می‌بایست برای او خلیفه تعیین کنند؟؟

یا اینکه خداوند آنها، فاقد قدرت و توانایی بود و احتیاج داشت تا مسلمانان برای او خلیفه تعیین کنند؟؟

در اینجا زیباترین نکته را پدر خلیفه اول برای او می‌نویسد. می‌دانیم پدر ابوبکر که در زمان رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در طائف بود. او در جواب نامه‌ای که پسر، برای گرفتن بیعت به جانب پدر می‌نویسد؛ چنین می‌آورد:

تو خود را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته‌ای و بعد نوشته‌ای که مردم مرا بخلافت برداشته‌اند؛ به جهت کبر سن و من خلیفه خدایم. پس تو خلیفه مردم باشی؛ نه خلیفه رسول خدا و نه خلیفه خدا. و.....<sup>۱</sup>  
آنچه از نامه، که مراد ما را حاصل می‌کرد؛ همین قسمت است.

یعنی مردم هیچ حقی در تعیین خلیفه، برای خداوند ندارند. آری این نکته درسی است که امروزه می‌توان به آن استناد نمود و گفت: مردم در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی حقی ندارند. بلکه نقش مهم آنها، در مقبولیت حکومت اسلامی است.<sup>۲</sup>

وامرهم شورا بینهم<sup>۳</sup> نیز در مورد کارهایی است که مربوط به مردم است. یعنی ای پیامبر صلی الله علیه و آله در مسایلی که مربوط به خود مسلمانان است؛ با آنها مشورت نما. مثلاً در جریان جنگ اُحُد، اغلب مسلمانان رأی دادند که خارج از شهر مدینه جنگ نمایند. خوب این مسئله‌ای است که مربوط به خودشان است. پس می‌توانی با آنها مشورت کنی و حتی اگر نظر خودت، مخالف آنها باشد؛ تابع اکثریت شوی.

<sup>۱</sup> این مسئله در سن مورخین هر دو گروه تبعه و سنی مورد تأکید است و ما خلاصه‌ای از عبارات نامه‌های طرفین را از کتاب حدیقه السبعه صفحه ۲۵۹ می‌آوریم. در آن نامه ابوبکر چنین می‌آورد: این نامه‌است از حلقه رسول خدا ابوبکر. بدان که مردمان مرا به جهت کبر سن بخلافت برداشند. تو نیز بموافقت قوم، بیا و با من بیعت کن که من امروز خلیفه خدایم و هرچه زودتر بیایی. تو را بهتر باشد. الاحتجاج ۱/۱۱۵؛ بحار الانوار ۲۹/۹۵

<sup>۲</sup> البته ما توجه به اینکه اصولاً حکومت سروکار با مردم دارد؛ لذا نقش کلیدی مقبولیت را نباید نادیده گرفت.

<sup>۳</sup> سوره شوری/آیه ۳۸

در مورد ولایت و بیان دستورات خداوند، تفسیر آنها و کیفیت پیاده نمودن آنها، امری نیست که مربوط به مردم باشد؛ تا آنها بخواهند خلیفه تعیین کنند. ما در اسلام چیزی به نام حکومت مردم بر مردم نداریم. بخشی از مردم چه حقی دارند؛ که بر عهده‌ای دیگر از مردم حکومت کنند؟ اگر بگوییم: اینها اکثریت هستند؛ باید بدانیم اکثریت چه مزیتی دارند که اقلیت فاقد آن است؟ می‌بینیم مهمترین عامل، قدرت است. بنابراین می‌توان به استدلال آن گروه از فقهای اهل سنت نیز احترام گذارد که فتوا دادند: حکومت با زور هم می‌شود و احتیاجی به بیعت ندارد!<sup>۱</sup>

آری شکل حکومت، می‌تواند مردم بر مردم باشد؛ ولی دیگر نباید دنبال مشروعیت الهی برای آن بگردیم. زیرا خداوند در اینجا هیچ‌کاره است. پس اگر دنبال مشروعیت الهی برای حکومت خودمان باشیم؛ باید از خداوند هم نظر خواست و به آن احترام گذارد. در اینجا است که حکومت ما رنگ الهی به خود گرفته، مشروعیت پیدا می‌کند.<sup>۲</sup>

ولی اینکه خداوند بگوید: نظر من این است که X خلیفه من باشد، و ما هم بگوییم: نظر ما این است که Y خلیفه شما باشد!! آیا این یک مسخره‌بازی نیست؟؟؟

کجای این حکومت، رنگ الهی دارد؟؟ اصلاً نقش خداوند در این میانه چیست؟؟ جالب اینجا است که همه چیز را در آخر، گردن خدا انداخته و به عمل خودمان رنگ الهی می‌دهیم. البته عدم معرفت به مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله مهمترین عامل انحراف جامعه نوپای اسلامی بود. در اینجا سه واقعه که بیانگر حقانیت استدلال ما می‌تواند باشند؛ را نقل می‌نماییم. افرادی که این سه واقعه در مورد آنها نقل می‌شود؛ هر سه نفر، افرادی هستند که در مسایل بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقشی کلیدی دارند. این سه نفر عمر، عایشه و طلحه می‌باشند.

عایشه نقل می‌کند: چون پاسی از شب گذشت؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و بیرون شد. گمان کردم پیش یکی از همسرانش می‌رود. پس برخاستم و آهسته به تعقیبش پرداختم؛ تا به گورستان رسید. آنجا ایستاد و خطاب به مؤمنانی که به خواب ابدی فرو رفته بودند؛ گفت: درود بر شما گروه مؤمنان باد. ناگهان برگشت و مرا در پی خود دید و فرمود: وای بر او! اگر از دستش می‌آمد؛ چه می‌کرد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> الاحکام السلطانه ۲۳: فتنه ائمه در احیاء دین ۵۸/۱۱

<sup>۲</sup> در مورد مشروعیت باید بدانیم منظور از این کلمه، در ادبیات دینی و ادبیات سیاسی منتهی بر لبرالسم؛ تفاوت دارد زیرا در ادبیات سیاسی امروزی، ملاک قانونی و مشروع بودن؛ انتخاب و قبول عامه مردم است. اما در ادبیات دینی، ملاک مشروعیت، میزان ارتباط با شرع مقدس است.

<sup>۳</sup> مسد احمد ۱۱۱/۴، مسد طالی ۰۲۰۳، سن کبری (سنایی) ۲۸۹/۵؛ مسند ابی علی ۸۶/۸؛ طبقات کبری ۲/۲۰۳؛ سبل الهدی و الرساد ۱۲/۲۳۳ و هنس عاسه در تاریخ اسلام ۷۶/۱، بعدها دیدم وقتی توانست، چه فتنه‌هایی بر ما کرد



این ماجرا مکرر اتفاق افتاده است. بطوری که شش مورد آن را عایشه اعتراف نموده است. آری فردی که همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و قاعدتاً نزدیکترین رابطه را با ایشان داشته؛ هنوز باور نمی‌کند این فرد، افضل پیامبران اولوالعزم خداوند است و اینگونه رفتاری که مصداق عدم رعایت عدالت می‌باشد؛ از ساحت مقدس ایشان دور است. بطوری که در یکی دیگر از همین تعقیب‌های شبانه، رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر سینه او زده، می‌فرماید: گمان می‌بری خدا و رسولش در مورد تو ستم روا می‌دارند؟<sup>۱</sup>

او با این درجه از معرفت؛ معرکه جمل را راه انداخته و باعث می‌شود در مراحل بعد، دو جنگ صفین و نهروان در اسلام بوجود آید. از همه مهمتر اغلب احادیثی که شخصیت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله را در حدّ یک انسان شهوتران پایین می‌آورد؛ همین فرد منتشر می‌سازد.<sup>۲</sup>

حال به میزان معرفت خلیفه دوم، نسبت به شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌پردازیم. ابوهیریه ضمن حدیث مفصلی نقل می‌کند:<sup>۳</sup> پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو پاپوش خود را به من داد، فرمودند: با این دو نعلین، اولین فردی را دیدی که با یقین قلبی، شهادت به وحدانیت خداوند می‌دهد و لا اله الا الله را باور دارد؛ بشارت به بهشت بده. او می‌گوید: به اولین فردی که رسیدم، عمر بود.

سؤال کرد: این دو نعلین چیست؟ گفتم: نعلین رسول خداست. مرا فرستاده تا باور دارندگان لا اله الا الله را بشارت به بهشت دهم. عمر آنچنان به سینه‌ام کوبید؛ که از پشت بر زمین افتادم و گفتم: برگرد، من برگشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه شده تو را؟ عرض کردم: عمر را ملاقات کردم و آنچنان بر سینه‌ام زد؛ که از پشت بر زمین افتادم. عمر آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چه چیزی تو را به این کار واداشت؟

عمر پرسید: تو ابوهیریه را با چنین پیامی فرستاده بودی؟ حضرت فرمودند: بلی. عمر گفت: این کار را نکن! چونکه من ترسیدم مردم به شهادت لا اله الا الله بسنده نموده، عمل را ترک کنند. آنها را واگذار تا به عمل مشغول باشند. حضرت فرمود: آنها را واگذار.<sup>۴</sup>

آری عمر آنچنان در غرق در ظواهر شده بود؛ که حتی مژدگانی پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله را ردّ نموده و او را نصیحت می‌کرد تا باعث کسادی بازار عمل‌زدگان نشود.

<sup>۱</sup> صحیح مسلم ۶۴/۳؛ صحیح ابن حبان ۴۵/۱۶؛ مسند احمد ۲۲۱/۶؛ سنن نسائی ۹۲/۴ و ۷۲/۷؛ سنن کبری (سنائی) ۶۵۵/۱؛ غرر الفوائد المجموعه ۱۴۸؛ کتاب الدعاء ۳۷۴؛ احکام الجنائز ۱۸۲.

<sup>۲</sup> برای درک بهتر از شخصیت عایشه، رجوع کنید به کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام

<sup>۳</sup> البته اگر عمر در مواضع گوناگون سستی خود را نشان نداده بود؛ این حدیث را حمل بر کذب ابوهیریه می‌نمودیم. اما مناسباته انگونه اظهار نظرهای نابجا، از سوی خلیفه قبل و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله کم نیست. مانند جریان حدیبیه که عمر گفت: ما شککت می‌دیم مد اسلمت الا یومی هذا صحیح ابن حبان ۲۲۴/۱۱؛ الدر المنثور ۷۷/۶؛ الطرائف ۴۴۱؛ با بعد از ارتحال نبر بعضی از سنت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را حذف نمود، یا تغییر داد

<sup>۴</sup> صحیح مسلم ۴۴/۱؛ شرح مسلم ۲۳۷/۱؛ الدبیاح علی مسلم ۴۴/۱؛ صحیح ابن حبان ۴۰۹/۱۰؛ شرح نهج البلاغه ۵۶/۱۲؛ تنصیح الفهوم العالیه ۲۵؛ ریاض الصالحین ۳۵۶؛ القدر ۱۷۶/۶

گویی او نمی‌دانست اگر قرار تکیه بر عمل باشد؛ حتی پیامبران نیز نخواهند رهید. اینگونه معرفتی اگر بعد از ارتحال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ادعا نماید بعضی اوقات من به خدا خط می‌دادم؛ نباید تعجب کرد.

از اینگونه عقیده‌ای هیچ بعید نیست نماز تراویح را رواج دهد؛ تا مردم بیشتر مزد بگیرند. این عدم معرفت در عده‌ای دیگر، باعث شد که خود را آماده نمایند تا بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از عقده‌های فروخته خود پرده برداشته و کام دل بگیرند. این جسارت تا جایی پیش رفت که طلحه گفت: ما بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان او ازدواج خواهیم کرد!!<sup>۱</sup>

این گستاخی باعث شد خداوند در قرآن آنها را گوشمالی دهد. آری وقتی نگاه مسلمانان آن زمان، به شخصیت حقیقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شخصیت حقوقی آن حضرت بیندازیم؛ و این جسارت‌ها را هم مشاهده کنیم؛ خواهیم دید از هر ده هزار نفر آن مسلمانان، حتی یک نفر نیز، نتوانست پیامبر صلی الله علیه و آله را بشناسند و عارف به مقام آن حضرت گردند.<sup>۲</sup>

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شناختند؛ چگونه انتظار داشته باشیم حضرت علی رضی الله عنه را بشناسند؟<sup>۳</sup>

در اینجا بهتر می‌فهمیم آن کلام فاطمه زهرا رضی الله عنها به انصار، از روی شدت ناراحتی و غضب بوده. بلکه واقعی است که هر عقل سلیمی به آن اعتراف می‌نماید. آن حضرت فرمودند: ابوالحسن رضی الله عنه نکرد جز آنچه سزاوار او بود؛ و آنها کردند آنچه را خداوند حساب آنها را می‌رسد.<sup>۴</sup>

یعنی آن کسانی که در مسئله حکومت که امری الهی است، رأی خود را بر فرمان الهی مقدم دانستند؛ فردا باید جواب دهند. در اینجا به این نکته می‌رسیم که اگر مسلمانان آن زمان، یک جرعه از عرفان ناب اسلامی را چشیده بودند؛ نه تنها نظر خود را بر فرمان حق تعالی مقدم نمی‌دانستند، بلکه اصولاً برای خود حقی قائل نبودند؛ تا آن را بر خواسته خداوند مقدم بدانند.

پس عدم معرفت عرفانی به خداوند سبحان تعالی در اینجا عامل مهمی بود تا مردم گرفتار انحراف شوند. یعنی نه تنها در حجاب خودیت مانده و مستقلاً برای خود اختیاراتی قائل شدند؛ بلکه این اختیارات را به محدوده‌ای کشاندند که اصلاً ارتباطی به آنها نداشت. از همه مهمتر، در این محدوده که ربطی به آنها نداشت؛ خواست خود را بر فرمان باری تعالی تعالی مقدم دانستند.

<sup>۱</sup> اس مسئله بعد از برول آه حجاب اتفاق افتاد. تفسیر المرار ۱۶/۳۴۲، لباب القول ۱۶۳، تفسیر حلالین ۴۵۵، فتح القدر ۴/۲۹۹

<sup>۲</sup> البته منظور ما شناخت نام و عرفانی نسب. همین که اسان بدانند این فرد که حلویس استاده. پیامبر خداست؛ کافی بود.

<sup>۳</sup> اس بدان معناست که مقام حضرت علی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بالاتر است. بلکه منظور این است وقتی نتوانستند پیامبر را که قبول داشتند، بشناسند؛ چطور می‌توانستند علی رضی الله عنه را که زناد هم قبول داشتند؛ بشناسند؟

<sup>۴</sup> شرح نهج البلاغه ۱۳/۶: السمه و فذک ۶۴؛ حواء امیر المومنین عن لسانه ۱۶۸/۲.



البته یک عدم معرفت واقعی در این حوزه نسبت به رسول الله و ولی الله نیز داشتند؛ که فرع بر این جهل عرفانی آنها نسبت به خداوند تعالی تعالی بود.

یعنی اگر ما مقام رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آنطور که عرفا تعبیر کرده‌اند؛ مانند تعیین اول و نقطه الوحده بین قوسی الاحدیه و الواحدیه بخوانیم و بدانیم؛ و مقام مولا علی علیه السلام را نیز آنچنان که عرفا گفته‌اند: سر الانبیاء و سیدالوصیین بخوانیم؛ در مقابل فرامین آنها، باید فقط همین بیت حافظ آسمانی را با جان و دل زمزمه کند:

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی من از آن روز که در بند توام، آزادم

آری انسان اگر تمام اختیارات فرضی خود را در دست ولی الله قرار بدهد؛ آن وقت معنای آزادی واقعی را می‌چشد. زیرا او آزادی را بدست آورده که او را، از حیوانیتش رها نموده و به سر منزل انسانیت می‌رساند. و چگونه می‌توان قبول نمود ولی الله دست کسی را در دنیا بگیرد؛ اما او را در جهان آخرت رها سازد؟؟؟<sup>۱</sup>

بنابراین می‌توان فهمید عدم معرفت عرفانی در مسلمانان، یکی از عوامل این انحراف بود. آنها چون به معرفتی عرفانی دست پیدا نکرده بودند؛ نتوانستند بین امرالله و امر خلق الله تفاوت گذاشته، لذا به وادی انحراف افتادند. اگر در احادیث آمده بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اغلب مردم مرتد شدند؛ عمق معنای آن را باید در دیدگاه عرفانی جستجو نمود.

یعنی وقتی با پیش عرفانی به قضیه نگاه می‌کنیم؛ در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اغلب مردم، فرمان الهی را بر خواسته و نظر شخصی خود ترجیح می‌دادند. اما بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعداد زیادی از مردم، نظر خود را بر فرمان الهی مقدم دانستند. والا مرتد دانستن مردم آن زمان، از نظر فقهی امری نیست که بتوان آن را به راحتی اثبات نمود.

پس خلاصه کلام بدین صورت عرض می‌شود: عده‌ای از آن مردم، بعلت جهل فقهی منحرف شدند. زیرا نمی‌دانستند وقتی در غدیر خم با مولا علی علیه السلام بیعت نموده‌اند؛ بیعت دوم در سقیفه فاسد است و نمی‌توان به آن اعتنا نمود؛ چه برسد به اینکه مورد استناد قرار گیرد. عده‌ای چون وارد به وادی مبارزه با نفس نشدند؛ بعلت جهل اخلاقی و آلودگی‌های اخلاقی مانند نژادپرستی و حسادت و تکبر و..... به وادی انحراف افتادند. زیرا هنوز مقداری از گرایش‌های نژادپرستی، تعصبات قبیله‌ای، حسادت و انتقام‌گیری در آنها وجود داشت و نتوانسته بودند این اخلاق‌های مذموم را از خود دور سازند.

<sup>۱</sup> چون نگاه ما در این بخش، نگاه به جهل عرفانی مسلمانان صدر اسلام است، مجبوریم مطابق با واقعیت بحث، نگاه را از دیدگاه عرفانی بر بسنجیم

عده‌ای نیز چون در وادی عرفان اسلامی جرعه‌ای ننوشیده بودند؛ لذا برای خود، آن چنان هویت کاذبی قایل شده بودند؛ که در پناه این تفکر باطل، نتوانستند مطیع محض امرالله گردند.<sup>۱</sup> در اینجا لازم است در مورد چگونگی توأم شدن این سه عامل، و در نتیجه؛ ایجاد انحراف توضیحی عرض شود. بر طبق تعالیم الهی در قرآن و حتی با یک بررسی ساده منطقی، ما جامعه انسانی را متشکل از سه گروه عمده می‌یابیم.

۱. گروه تبلیغ کننده برای خوبی امة يدعون الی الخیر<sup>۲</sup>

۲. گروه تبلیغ کننده برای بدی اولئک يدعون الی النار<sup>۳</sup>

۳. گروهی که بر اساس نوع تبلیغ مبلّغین، به یکی از آن دو طرف، گرایش پیدا می‌کنند.

در جامعه بشری، همیشه اکثریت جامعه از گروه سوم بوده‌اند؛ لذا آنها را بخش پیرو و تابع، در جامعه می‌خوانیم. همچنین دو گروه داعیان و دعوت کنندگان بخوبی و بدی، گرچه از نظر تعداد نفقات در اقلیت هستند؛ اما بخش رهبر و امام در جامعه هستند. این گروه وقتی دعوت کننده به بدی باشد؛ قاعدتاً می‌داند بسیاری از شعارهای تبلیغاتی او، دروغ و فقط برای عوام فریبی است. لذا هیچ التزامی برای پای بندی خود به آنها نمی‌دهد. اما گروه دوم که بسوی خوبی دعوت می‌کند؛ در اینجا با یک محدودیت روبروست. یعنی چون به شعارهایی خود اعتقاد دارد؛ لذا نمی‌تواند با دروغ، بخش اعظم جامعه را فریب دهد. پس ارزش‌ها در اینجا، برای گروه مبلّغ نور، حالتی محدود کننده دارد. هرچند چون با اعتقاد بیان می‌شوند؛ طرفداران محکمی جذب می‌کند.

حال در مورد سه عامل انحراف باید بگوییم: عامل اول انحراف (فقهی) عاملی بود که گروه مبلّغ منفی، برای عوام فریبی بخش تابع و پیرو، یا عوام جامعه مسلمانان آن زمان علم نمودند. یعنی صحنه گردانان سقیفه، بهتر از هرکس می‌دانستند این حرف هیچ ارزشی برای استدلال ندارد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> البته در مورد دمکراسی در مباحث بعد از انشاءالله توضیحی خواهد آمد. اینجا فقط بررسی جهل عرفانی منظور نظر است.

<sup>۲</sup> سوره آل عمران/آیه ۱۰۴

<sup>۳</sup> سوره بقره/آیه ۲۲۱

<sup>۴</sup> آن دلیل که عده‌ای در جواب حضرت علی و فاطمه منواته‌الله‌علیها می‌گفتند: چون علی رود دست نکاز نشد، با دیگری بیعت کردیم و کار از کار گذشت.





زیرا همین افراد، در غدیرخُم جزو اولین افراد بیعت کننده با حضرت علی صلوات الله علیه بودند و بعد هم آن را زیر پا گذاشتند.

عامل دوم انحراف (افلاقی) را بیشتر باید در بین افراد دعوت کننده بسوی منفی دانست. یعنی علمداران سقیفه، بیشتر در اثر جهل اخلاقی و عدم خودسازی و تأکید بر همان تعصبات جاهلی و کینه‌ها به این ورطه افتادند. چنانچه در ماجرای اوس و خزرج و بیعت با سعد بن عباده دیدیم. عامل سوم انحراف (عرفانی) بیشتر در استدلال با افرادی بکار گرفته می‌شد که برای حقیقت حضرت علی صلوات الله علیه یادآوری مسئله غدیرخُم، گاهی بحث می‌نمودند.

یعنی در استدلال با این گروه، می‌گفتند: مردم علی صلوات الله علیه را نخواستند.

در یک کلام باید بگوییم جهل فقهی، در توده مردم بیشتر نمود داشت.

جهل اخلاقی و دنیاطلبی، در بین علمداران و پیشگامان سقیفه بیشتر تجلی کرد.

جهل عرفانی که مشکلی عمومی بوده و هست. یعنی هم اکنون نیز بسیاری از ما نتوانسته‌ایم در قضایا به معرفت عرفانی دست بیابیم. وقتی این سه عامل دست بدست هم داد؛ مهمترین انحراف تاریخ بشر اتفاق افتاد. زیرا وقتی انحرافی با این عظمت، که در تمام زوایای علم و عمل مسلمانان ریشه داشت و ابعاد فقهی، اخلاقی، عرفانی آنها را متأثر نمود؛ آنهم در آخرین دین آسمانی روی دهد؛ باید قبول کنیم که آن را مهمترین انحراف تاریخ بشر باید بدانیم.<sup>۱</sup> پس ثابت شد مسئله انحراف اسلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلوات الله علیه نه تنها امری تصادفی نبود؛ بلکه در تمام نشأت وجودی مسلمانان ریشه داشت.

بسیاری از دانشمندان غیرشیعه نیز ذکر کرده‌اند ماجرای سقیفه، یک حادثه نبوده است. بلکه نقشه‌ای از پیش طراحی شده بود.<sup>۲</sup>

نگاه ما نیز به ماجرای سقیفه، در مورد ریشه‌یابی دلایل وقوع و علت موفقیت آن است. در این نگاه، ما نیز قبول داریم عده‌ای با نقشه قبلی وارد به صحنه سقیفه شدند؛ اما مانند بعضی شیعیان افراطی، تمام گناه را نمی‌توانیم بر گردن عمر یا ابوبکر بیندازیم!! زیرا عمر و ابوبکر در صحنه سقیفه، فقط یک پیشنهاد دهنده بودند. آنها قدرت نظامی خاصی نداشتند؛ تا بتوانند بر اساس آن، مردم را مجبور به پذیرش خلافت خویش نمایند.

<sup>۱</sup> ربرا تقدیر الهی چنین بود که دیگر دینی آسمانی برای برطرف نمودن نقاط تحریف شده دین اسلام نازل نشود.

<sup>۲</sup> از آن جمله، می‌توان به عبدالفتاح عبدالعصود از نویسندگان مصری و ویلگرد مادلونگ آلمانی اشاره نمود. در کتاب حاسگاه خلافت ص ۲۴۹ به بعد، عبدالفتاح عبدالعصود و در کتاب جاشیسی حضرت محمد (ص) ۱۵۱ فشه‌های فلی را عامل اصلی بر بانی و اعمال صورت گرفته در سقیفه می‌داند.

هرچند ریشه‌های خشونت را می‌توان در مکالمات اولیّه سقیفه نیز مشاهده نمود؛<sup>۱</sup> اما واقعیت همان بود که عرض شد.

در این نگاه، عمر و ابوبکر را افرادی می‌دانیم که توانستند نقاط ضعف مسلمانان را بخوبی تشخیص دهند و از آن نقاط ضعف، کمال استفاده را ببرند.<sup>۲</sup> یعنی آنها با توجه به عدم معرفت عقلی مسلمانان به اسلام و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقط پیشنهاد می‌دادند؛ و مسلمانان منحرف، آن پیشنهادها را می‌پذیرفتند. عمر با توجه به حسن حسادت، تعصبات قبیله‌گرایی و نژادپرستی اعراب، گفت: عرب به حکومت و فرمانروایی شما سر فرود نخواهد آورد؛ در حالیکه پیامبرشان از غیر شماست!<sup>۳</sup>

یا بشیرین سعد که در اثر حسادت، نمی‌خواست سعد بن عباده به حکومت برسد؛ در کوره قبیله‌گرایی دمیده و آتش آن را تندتر می‌کند: ای مردم بدانید که محمد از قریش است و افراد قبیله‌اش به او نزدیک‌ترند و در بدست گرفتن ریاست و حکومتش، از دیگران سزاوارتر.<sup>۴</sup>

این مکالمات در صورتی درست بود؛ که مسئله خلافت در دینی آسمانی، مطرح نبود.

در دین آسمانی، مسئله نژادپرستی و قبیله‌گرایی هیچ معنایی ندارد. مگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حاکم مستبد بود؛ که این حرف‌ها در موردشان گفته می‌شد؟ اگر در ماجرای غدیر خم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ماجرای ولایت و خلافت بعد از خود را مشخص ننموده بودند؛<sup>۵</sup> می‌شد به این حرف‌ها استناد نمود. اما می‌بینیم توده مردم که نتوانسته بودند جهل‌های سه‌گانه خود را برطرف نمایند؛ بدنبال استدلال‌ات بی‌محتوای عده‌ای راه افتادند و در نتیجه اسلام منحرف گردید.

<sup>۱</sup> در چند موضع، ریشه‌های خشونت در کلام گردانندگان سقیفه دیده می‌شود. مثلاً حباب بن مندر در انتهای سخنرانی خود خطاب به انصار می‌گوید: بها اراده شما کافی است که جنگ و جویری را از سر بگیریم. عمر در پاسخ می‌گوید: با جنس اندیشه‌ای، خدا تو را نکشد. حباب پاسخ می‌دهد: بلکه خدا تو را نکشد. با در هنگامی که مردم برای بیعت با ابوبکر ازدحام نموده بودند؛ نزدیک بود سعد بن عباده در زیر دسب و پای بیعت کنندگان، لگدمال شود. یکی از بسنگان سعد فریاد زد: مواظب باشد سعد را لگد نکند. عمر در پاسخ او، فریاد می‌زند نکشیدش که خدایش نکشد! بعد خود را به سعد رسانده و می‌گوید: می‌خواستم جناب لگدمالت کنم؛ که عضوی در بدنت سالم ماند! فس فرزند سعد، ریش عمر را گرفته و می‌گوید، بخدا قسم اگر تار مویی از سر او کم کنی، ما یک دندان سالم بر نمی‌گردی!! سقمه صفحه ۴۶ و ۴۸

<sup>۲</sup> آنکه ما کلمه «سوءاستفاده از جهل توده مردم» را برای رهبران سقمه نگار نمی‌بریم؛ بدان علت است که آنها دین اسلام را دسی آسمانی نمی‌دانستند. لذا سعی خود را بر این فرار دادند تا کمال استفاده شخصی را از این فرصت بدست آمده بنمایند و مناسفانه استفاده شخصی آنها، محرک ضایع شدن دین آسمانی اسلام گردید. به لطف خداوند در ادامه کتاب، مطالب بیشتر روشن خواهد شد.

<sup>۳</sup> شرح نهج البلاغه ۳۸/۲، سقمه ۴۵؛ تاریخ طبری ۴۵۷/۲ و ۱۰/۶، الاححاج ۹۲/۱، السقمه ۱۳۳، بحار الانوار ۱۸۱/۲۸

<sup>۴</sup> تاریخ ابن خلدون ۶۴/۲؛ تاریخ طبری ۴۵۸/۲، فدک فی التاریخ ۷۵؛ شرح نهج البلاغه ۳۹/۲، سقمه ۴۶؛ بحار الانوار ۳۲۵/۲۸؛ السقمه ۱۳۶

<sup>۵</sup> هرچند بحر غدیر خم، در مواضع دیگری، مانند حدیث جابر مسئله حائسی و خلفای دوازده گانه کاملاً تبیین شده بود. اما با اشغال در اینجا عظمت کار علامه امینی و اهمیت کتاب التدریس منحصص می‌شود. زیرا بعد از آن محقق سگرف، دیگر هیچ محقق به خود اجازه نمی‌دهد در مورد وقوع ماجرای غدیر خم شک نماید.



بعضی از شیعیان که نخواستند توده مردم آن زمان را مقصر بدانند؛ نوک تیز حملات خود را متوجه دو یا سه نفر نمودند و از گناه توده مردم به راحتی چشم پوشیدند. در حالیکه گناه توده ناآگاه مردم، کمتر از گناه صحنه‌گردانان آگاه سقیفه نبوده و نیست.

اگر قبیله خزرج اجازه می‌دادند کفن و دفن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محترمانه صورت گیرد؛ و بخاطر ریاست سعد بن عباده به سقیفه نمی‌رفتند؛ ماجرا شکل دیگری بخود می‌گرفت.

اگر تعدادی از انصار مانند اُسَید بن حضیر و عویم بن ساعده و عاصم بن عدی و بشیر بن سعد در اثر حسادت، به جبهه مخالف نمی‌رفتند؛ ماجرا شکل دیگری داشت.

اگر افراد قبیله اوس، کینه دیرینه قبیله خزرج را در دل نداشتند؛ بلافاصله با نامزد قبیله قریش بیعت نمی‌کردند.

در اینجا می‌بینیم عده کثیری از آن مسلمانان، عملاً ثابت نمودند دستورات اسلام بر آنها تأثیری عمیق نگذاشته است؛ بنابراین به راحتی فریب خوردند.

هرچند نقش تطمیع اقتصادی قبیله اَسَلَم نیز در این میان قابل توجه است؛ اما باز هم نمی‌توان افراد آن قبیله را تبرئه نمود. زیرا خداوند از مسلمانان خواسته آگاه باشند و در دام حب مال و منال دنیا نیفتند.

قبیله اسلم برای خرید خواروبار و آذوقه، دست جمعی به شهر مدینه آمده بودند. عمر و بقیه به آنان گفتند: بیایید کمک کنید برای خلیفه پیامبر بیعت بگیریم؛ آن وقت ما آذوقه رایگان به شما می‌دهیم!

آنها خوشحال شدند. اول خودشان بیعت نمودند؛ بعد دامان عربی خود را به کمر زدند و به عنوان هواداران ابوبکر، کوچه‌های مدینه را پر نمودند و هر کس را می‌دیدند؛ برای بیعت می‌آوردند.<sup>۱</sup>

گرچه این نکته در کتاب شیخ مفید آمده؛ اما در کُتب اهل سنت نیز نکاتی در مورد نقش مهم و سرنوشت ساز قبیله اسلم وجود دارد. مثلاً ابن ابی الحدید به نقل از مخالف سرسخت اهل بیت،

زبیر بن بکّار آورده: جاءت اسلم فبايعت ففويت بهم جانب ابي بكر و بايعه الناس<sup>۲</sup>

یا طبری می‌گوید: اسلم آمدند و کوچه‌ها تنگ شد و همه با ابوبکر بیعت کردند. بعد کلام عمر را

این رابطه، چنین آورده: ما هو الا ان رايت اسلم فبايقت بالنصر<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> الجمل ۴۳؛ سفینه ۴۹

<sup>۲</sup> شرح نهج البلاغه ۴۵۹/۲؛ الدرجات الرفیعة ۳۲۸؛ السفیفة (مظفر) ۱۴۷؛ بحار الانوار ۲۸/۳۲۶.

<sup>۳</sup> تاریخ طبری ۴۵۹/۲؛ معالم المدرستین ۱/۱۱۹



لازم به ذکر است حضرت علامه عسکری در این مورد کلامی متفاوت آورده‌اند؛ که آن را در کتب چاپ جدید پیدا نکردم. باید اعتراف نمود که در مورد بررسی تاریخ صدر اسلام، نه تنها مجبوری کتمان حقایق نویسندگان را تحمل کنی؛ بلکه خیانت ناشران را باید بر خیانت نویسندگان اضافه نمود! یعنی نویسنده‌ای سعی می‌کند با سانسور بسیار، مطالبی را بنویسد؛ اما گویی ناشران معاصر نمی‌خواهند به حقیقت تسلیم شوند؛ لذا مطالب سانسور شده را کلاً حذف می‌کنند.

اما چون بنده به وثاقت علامه عسکری ایمان دارم؛ متن آن بزرگوار را هم نقل می‌نمایم.<sup>۱</sup> پس گرچه ریشه‌های خشونت و تطمیع، در ماجرای سقیفه کاملاً هویدا است؛ اما باز هم نمی‌توان از کنار جهل توده مردم به راحتی گذشت و تمام گناه را بر گردن چند نفر صحنه گردان انداخت.

آری باید اعتراف کنیم چون عوام شیعه، نتوانسته بودند دنیاطلبی و جهل را در خود نابود کنند؛ لاجرم مقداری از گناه توده مردم را که در اثر دنیاطلبی و جهل بود؛ بر گردن رهبران سقیفه انداختند. در حالیکه نقش آنها فقط در حد یک پیشنهاد دهنده بود.

در کتاب سقیفه، علامه بزرگوار سید مرتضی عسکری از عبارت «کودتای سقیفه» استفاده نموده‌اند؛ اما واقع امر، چنین نیست. زیرا کودتا یعنی: توطئه و قیام ناگهانی عده‌ای از سپاهیان یک کشور با قدرت نظامی، برای برانداختن حکومت یا تغییر رژیم.<sup>۲</sup>

اما رهبران سقیفه، قدرت نظامی نداشتند و حداقل در قدم اول، با زور و قدرت، بیعت نگرفتند. آنها به راحتی از نقاط ضعف مسلمانان کمال استفاده را نمودند و به هدف خویش رسیدند. پس گناه تمام عوامل سقیفه را عادلانه تقسیم کنیم. رهبران سقیفه دو گناه دارند؛ و توده مردم یک گناه. بعبارتی رهبران انحراف، از جهل مردم استفاده نمودند؛ توده مردم نیز از عقل خویش استفاده نکردند. خداوند تعالی در قرآن، زیبایی این نکته را توضیح داده است:

قال ادخلوا فی أمم قد خلت من قبلکم من الجن و الأانس فی النار کما دخلت أمة لعنت أختها حتی اذا رکوا فیها جمیعا قالت أخرجهم لأولهم ربنا هؤلاء أضلونا فأنهم عذاباً ضعفاً من النار قال لكل ضعف و لكن لا تعلمون و قالت أولیهم لأخرجهم فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> ایشان از قول رسر س بکار و به نقل اس ابی الحدید آورده‌اند. فقوی هم - بی‌اسلم - ابوبکر و لم یعبا عنی حادث اسلم و از قول عمر و به نقل طبری ذکر نموده‌اند. ما ایقت بالنصر حتی جاءت اسلم فمالات سکک المدنة من به بیروزی عن بدائس؛ تا فسله اسلم امید و کوجه‌های مدسه را بر نمودند. هر چند در معنا، واحدند، اما بعلت تفاوت در لفظ، آنها را در باورهای ذکر کردم

<sup>۲</sup> فرهنگ فارسی عمده، دبل لب کودتا

<sup>۳</sup> سوره اعراف/آیات ۳۸ و ۳۹



خداوند گوید: شما هم در آن گروه از جن و انس که پیش از شما به دوزخ رفتند؛ داخل شوید. در آنوقت هر قومی که از آنان وارد جهنم شوند؛ قوم دیگر را لعنت کنند؛ تا آنگاه که همه را آتش دوزخ فراگیرد. آنگاه گروهی از آنها که نقش پیرو در ماجراها داشتند؛ در مورد رهبران خود گویند: خداوندا اینان ما را گمراه کردند. پس عذابشان را در آتش شدیدتر گردان. خداوند گوید: همه را عذاب باستحقاق و بقدر گناه خود است؛ ولیکن شما بر آن آگاه نیستید. گروه رهبران نیز در پاسخ گویند: شما نیز بر ما برتری ندارید؛ پس بچشید عذاب را بخاطر اعمالی که انجام دادید.

مثال دنیایی جهنم امت‌های قبلی، را می‌توان فرقه‌گرایی دانست. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این جهنم دنیایی را چنین بیان نموده‌اند: افترت اليهود علی احدی و سبعین فرقة و افترت النصری علی اثنتین و سبعین فرقة و تفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة<sup>۱</sup>

اگر گناه انحراف مسلمانان بر عهده چند نفر بیفتد؛ فقط خیال خود را راحت می‌نماییم؛ زیرا آن افراد، قرن‌ها پیش از دنیا رفته‌اند. اما اگر گناه انحراف آخرین دین الهی، بر گردن چند نفر خاص نیفتد؛ هوشیار و دقیق خواهیم بود؛ تا دوباره مورد سوءاستفاده افراد سودجو قرار نگیریم. پس در یک کلام نقش عمر و ابوبکر در ماجرای سقیفه کاملاً نقشی بارز و غیرقابل اغماض است؛ اما نقش پینه‌دوز، خرمافروش و یا آهنگر بازار مدینه و شترچران قبیله اسلم نیز نباید مورد غفلت قرار بگیرد. زیرا آنها نیز از عقل خویش استفاده نمودند؛ لاجرم در اثر جهالت، در انحراف اسلام؛ نقش خود را بازی نمودند.

خداوند به تمام انسان‌ها عقل داده، یکسری افراد در ماجرای سقیفه، از آن استفاده کردند و سودش را بردند. عده‌ای دیگر از آن استفاده نکردند؛ و فقط پل پیروزی دیگران شدند.<sup>۲</sup> چون در این واقعه دین خدا منحرف شد؛ خود آن افراد باید جواب خداوند را بدهند. اما من و تو، باید از آن وقایع درس بگیریم و از عقل خویش بیشتر استفاده کنیم. اگر شیعه و سنی حول این محور جمع شوند؛ فکر نکنم دیگر اختلافی باشد. فقط فراموش نکنیم اگر در دام تعصبات پوچ باقی بمانیم؛ هر لحظه از زندگی ما، می‌تواند یک سقیفه باشد. ان شاءالله در قرن معاصر، حب و بغض بدون معرفت، جای قبیله‌گرایی را نگیرد؛ تا بتوانیم با عقل خویش، راه را انتخاب کنیم.

<sup>۱</sup> این حدیث هم بین شیعه و سنی، معرکه آرا فرار گرفته است. اصل مضمون حدیث، مورد اتفاق شیعه و سنی است، اما اهل سنت می‌گویند: پیامبر فرمود امت نجات یافته، اهل جماعت هستند. شیعہ می‌گوید: بعد از این کلام، حضرت به پیروان وصییش حضرت علی صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اشاره نمودند. از شیعه کتاب سلیم بن قیس ۴۳۳؛ الروضه فی المعجزات و الفضائل ۱۴۰؛ بحارالانوار ۱۳/۲۸؛ نفیة الامان ۲۶. از اهل سنت: مسند احمد ۱۴۵/۳؛ شرح الاخبار ۱۲۵/۲؛ کنز العمال ۲۰۹/۱؛ در المنثور ۶۲/۲؛ اما واقعیت این است که امت نجات یافته؛ آن امتی است که عقل خود را در پیروی هدایت الهی بکار گیرد. مطمئناً راه را خواهد یافت.

<sup>۲</sup> آیا عده‌ای در این ماجرا سود بردند؛ یا اینکه همه ضرر نمودند؟ مسئله‌ایست که برای همه، در همامت روشن خواهد شد.



بعد از این حرکت انحرافی، ماجراهای دیگری بصورت زنجیره‌ای اتفاق افتاد. این اتفاقات باعث گردید فرزندان افرادی که این انحراف را ناخواسته باعث شدند؛ در کمتر از نیم قرن، عمق آن انحراف وحشتناک را نشان داده، فرزند نبی اکرم صلی الله علیه و آله با آن وضع فجیع شهید کنند.<sup>۱</sup> تا اینجا مقداری از حوادث صدر اسلام را بطور مجمل و با استناد به مدارکی که یا متفق بین فریقین شیعه و سنی، و یا با مدارکی که از کتب اهل سنت انتخاب شده بود؛ به همراه استدلال‌ات عقلی بررسی نمودیم.

<sup>۱</sup> گرچه افرادی مانند عمر سعد فرزند سعد بنی وهاب بود که در آن ماجرا حضور داشت، اما اغلب سپاه کوفه ارتباطی با سقیفه نداشتند، الا از لحاظ تنوع. پس لفظ فرزندان را براساس معنای لغوی نباید لحاظ نماییم.



با توجه به اینکه کتاب ما، قرار نیست کتابی تاریخی باشد؛ در اینجا از وقایع سقیفه کمی فاصله گرفته و به سراغ فردی می‌رویم که یکی از مستشرقین، بر مزارش جمله‌ای پر معنا گفت: غریبان باید بر قبر این فرد، بارگاه بسازند. زیرا اگر این فرد نبود؛ اسلام تاکنون تمام جهان را تسخیر کرده بود.<sup>۱</sup> آری ما بسراغ معاویه رضی الله عنه می‌رویم.

معاویه رضی الله عنه در طول مدت مسلمانی خود، کارهایی را انجام داد که بزرگان در مورد او فرموده‌اند: یزید سیئه‌ای از سیئات معاویه رضی الله عنه است.<sup>۲</sup> معمولاً منفورترین افراد نزد شیعیان، شمر و یزید هستند. حتی ابن‌مجله نیز در بین شیعیان، به اندازه یزید منفور نیست. اما این دانشمند بزرگ می‌گوید: یزید فقط یک گناه، از گناهان معاویه رضی الله عنه است. آری یزید در طول سه سال حکومت خویش، سه جنایت هولناک انجام داد.

۱. سال اول در کربلا آن جنایت را خلق کرد.

۲. در سال دوم واقعه حرّه را آفرید. یعنی مدینه را محاصره نمود و بعد از فتح مدینه، در شهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جنایات بی شماری را باعث شد. از آن جمله است:

در فاجعه قتل عام مدینه به نقل از تاریخ طبری، همین بس که تا سه روز قتل و غارت و هتک نوامیس ساکنان حرم پیامبر صلی الله علیه و آله برای لشکریان آزاد بود. بیش از هزار زن، بدون شوهر فرزند به دنیا آوردند! تعداد کشتگان بی‌شمار بود. آنچه شمرده شده؛ هفتصد نفر از بزرگان مهاجرین و انصار و موالیان و ۱۰۰۰۰ نفر از سایر مسلمانان و ۷۰۰ نفر حافظ قرآن، به شمار آمده است. در روز چهارم، فرمانده سپاه از مردم بیعت گرفت که آنها بنده زر خرید یزید هستند و به یک یک ایشان می‌گفت: بیعت کن که تو سهم خاص امیرالمؤمنین یزید، از غنایم جنگی هستی. و او را می‌رسد که در اموال و فرزندان شما؛ آنچه بخواهد انجام دهد. هر کس امتناع می‌کرد؛ به فرمان خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله سرش جدا می‌شد!!!<sup>۳</sup>

۳. در سال سوم فرمان داد با منجیق، خانه خدا را تیرباران نمایند.

وقتی فردی با این همه جنایت بی‌نظیر، فقط یکی از گناهان معاویه رضی الله عنه شمرده شود؛ آیا

خود معاویه چه کرده بود؟؟

<sup>۱</sup> متأسفانه نام گوینده این جمله را نتوانستم پیدا نمایم.

<sup>۲</sup> الاربعین (عمی) ۳۴۴: نقل از دمیری صاحب حیوة الحیوان؛ النصح الکافیة ۷۹

<sup>۳</sup> تاریخ یعقوبی ۲/۲۵۰: البدانة و النهایة ۸/۲۶۲ و ۸/۲۳۸ و ۲۴۱



یکی از عواملی که باعث می‌شود بعد از ۱۴۰۰ سال، در هنگام بررسی کارهای معاویه رضی الله عنه، لب به تحسین او بگشاییم، نحوه استفاده او از روش‌های مختلف عوام فریبانه است. او آنچنان ماهرانه از وسایل مختلف عوام‌فریبی استفاده می‌کرد؛ که با یک نگاه اجمالی، می‌بینیم صهیونیسم بین‌الملل، نیز امروزه بعد از ۱۴۰۰ سال؛ همان روش‌ها را بکار می‌برد. وقتی بوعلی سینا در مورد درمان یک بیماری، راهی را پیشنهاد دهد که امروز و بعد از هزار سال، همان راه پیشنهاد می‌شود؛ آیا ما نباید لب به تحسین او بگشاییم؟؟ خوب در مورد معاویه رضی الله عنه نیز باید او را تحسین نموده و حيله‌گری او را امری غیر قابل انکار دانست. البته ما هرگز معاویه رضی الله عنه را عابراً عاقل نمی‌دانیم؛ زیرا بفرموده امام صادق رضی الله عنه: العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب الجنان<sup>۱</sup> پس آنچه معاویه رضی الله عنه داشت، مکر بود؛ البته مکرهایی واقعاً ماهرانه. بعضی روش‌های عوام فریبی معاویه رضی الله عنه امروزه نیز بوسیله صهیونیسم بین‌الملل تکرار می‌شود. البته منظور ما از صهیونیسم بین‌الملل، اسرائیل نیست. آری از نظر ما اسرائیل و اغلب افراد ساکن آنجا، نه تنها لایه متفکر صهیونیسم نیستند؛ بلکه کمترین لایه‌های صهیونیسم و افراد احمقی هستند که فریب لایه متفکر صهیونیسم بین‌الملل را خورده و برای زندگی در سرزمین موعود آمده‌اند. و یا بیچارگانی هستند که از روی ناچاری و بی‌پولی، از کشورهای فقیر مهاجرت می‌کنند؛ تا هم خیر دنیا نصیبشان شود و از فلاکت رها شوند؛ و هم در قیامت همنشین حضرت موسی رضی الله عنه گردند!!<sup>۲</sup>

آری لایه‌های متفکر صهیونیسم را به این راحتی نمی‌توان شناخت. اغلب آنها در مراکز تحقیقاتی آمریکا و یا اروپا مشغول تحقیق و بررسی پیرامون چگونگی نفوذ در افکار عمومی هستند.<sup>۳</sup> این صهیونیسم بین‌الملل هرگز منسوب به سرزمین خاصی نیست. یعنی بخشی از لایه متفکر صهیونیسم؛ در مراکز تحقیقاتی مشغول هستند. عده‌ای در کشورهای عرب‌نشین، بخش دیگری در آسیا. حتی می‌توان گفت در کشور خودمان نیز افرادی از آنها را داریم. پس این یک تفکر است؛ نه جمع مشخص. مشخصه آنها نیز سه فاکتور است:

(۱) کسب ثروت

<sup>۱</sup> محاسن برهه ۱۹۵/۱ کاهه ۱۱/۱ معانی الاخبار صدوق ۲۴۰، وسائل الشعه ۳۰۵/۱۵، شرح اصول کافی ۱/۱۵۵

<sup>۲</sup> حتی وقتی به روسای دولت اسرائیل نیز نگاهی کنیم؛ اغلب آنها از آدم‌کشان ارش اسرائیل هستند. مانند موشه دایان و شارون

<sup>۳</sup> مثلاً ما هدف صهیونیسم بین‌الملل لزوم برای اسرائیل را جلوگیری از انتشار اسلام می‌دانیم؛ به حفظ سرزمین موعود.





(۲) فریب مردم و قدرت طلبی

(۳) بهره‌کشی از آنها در جهت منافع خود، به هر قیمت  
آری اینها تفکر صهیونیسم را با خود یدک می‌کشند.

روش این تفکر بدین صورت است؛ با کسب درآمدهای گزاف، از طرق مختلف، شروع به نفوذ در افکار عمومی می‌کنند. وقتی نحوه تفکر مردم را به خدمت گرفتند؛ آنان را در جهت منافع خود اجیر می‌کنند. به همین علت اگر صهیونیسم را ویروس بشریت بدانیم؛ گزاف نگفته‌ایم. زیرا ویروس نیز به سلول وارد می‌شود و با تسلط بر DNA آن، سلول را در استخدام خویش می‌آورد. از طرفی چون منافع آنها، اغلب با گسترش فساد تأمین می‌شود؛ لذا ترویج فساد نیز جزئی لاینفک از تفکر صهیونیسم است. در سوره یوسف آمده: ان النفس لأمارة باسوء<sup>۱</sup> پس مهمترین روش نفوذ در افکار عمومی توده مردم، هرچه فریه‌تر نمودن این نفس اماره است. حال به چه روش می‌توان این نفس اماره را فریه نمود؟ مسلماً با ایجاد چیزهایی که نفس آنها را طالب است.

در همین راستا می‌توانیم توجه کنیم که اگر در پروتکل‌های صهیونیسم آمده باید جوانان مسیحی و مسلمان را فاسد کنیم؛ به چه دلیل است؟

زیرا یک جوان فاسد، تبدیل به انسانی بی‌اراده می‌شود. حال اگر گرایش به مسایل جنسی دارد؛ با یک زن یا مرد فاسد و هوسران، می‌توان طیف وسیعی را در خدمت گرفت. اگر شاعرمنش باشد و زیاد به مسائل جنسی تمایل نداشته باشد؛ می‌توان او را بسوی الکل و یا مواد مخدر سوق داد. در اینجا، با یک کارخانه مشروب سازی؛ طیف وسیعی را به خدمت می‌گیرند. اگر اهل مواد مخدر باشد؛ او را با مواد مخدر نوکر خود می‌کنند.<sup>۲</sup>

اما با توجه به اینکه گرایش انسان به جنس مخالف، امری غیرقابل انکار است؛ لذا ترویج فساد جنسی، در تمام مراحل عوام‌فریبی آنها؛ ظهوری تام دارد.

یعنی اگر جوانی را بخواهند با الکل یا مواد مخدر به خدمت بگیرند؛ از فساد جنسی نیز بهره می‌برند. زیرا الکل و مواد مخدر، با فطرت انسانی هماهنگ نیستند؛ بنابراین در کنار آن، از یک عامل ملایم و موافق طبع انسان نیز استفاده می‌کنند.

<sup>۱</sup>سوره یوسف/آیه ۵۳

<sup>۲</sup>در مطبوعات آمده بود در اشغال افغانستان توسط آمریکا، رشد کشت ترنباک در افغانستان بیست و پنج برابر شده آیا آنها صادقی است؟؟



البته در راستای تأمین افراد مؤنث برای ترویج فساد، چون نمی‌توانند کارخانه‌ای تأسیس نمایند و یا کشوری را محل کشت و زرع آن قرار دهند!! لذا سعی در خام نمودن و فریب خانم‌ها دارند.

یعنی با فریب آنها و ترویج فیمینیسیم، سعی می‌کنند قدرت تفکر را از آنها سلب کنند. همه می‌دانیم جنس مؤنث در برابر تحسین و ستایش، زودتر از مردان تحت تأثیر قرار می‌گیرد. این امری است که به هیچ عنوان نمی‌توان آن را انکار نمود و بر طبق تحقیقات روانشناسی دقیق، ثابت شده است. از طرفی نگاه زنان به مسایل جنسی، با نگاه مردان بصورت فطری تفاوت دارد. در همین رابطه با گسترش فرهنگ فیمینیستی و یکسان سازی ظاهری، سعی دارند یک نوع یکسان سازی رفتاری و تفکری نیز بوجود آورند. آنها با مردود دانستن هرگونه تبعیض بین زن و مرد، اولین بخشی که مورد تهاجم قرار می‌دهند؛ مسائل حقوقی و نسبتاً عقلی قضیه است.

پس در اولین قدم، بسراغ بدن زن‌ها نمی‌روند. اول بسراغ عقل و منطق آنها آمده و با طرح مسائل واهی، خود را مدافع جایگاه عقلانی خانم‌ها و طرفدار حقوق از دست رفته آنها می‌دانند.<sup>۱</sup> بطور مثال یکی از مهمترین نکاتی که برای اسلام نقطه ضعف گرفته؛ و آن را جهت احقاق حقوق از دست رفته خانم‌ها علم می‌کنند؛ مسئله عدم تساوی دیه زن و مرد در اسلام است. آنها این نکته را دلیلی بر اجحاف اسلام نسبت به خانم‌ها می‌دانند.

در این موضع، بحث عدم تساوی دیه زن و مرد را بررسی می‌کنیم؛ تا مشخص گردد آیا دستور اسلام، برای راحتی خانم‌ها بوده یا اجحاف بر آنها؟؟ در اول بحث بررسی دیه زن و مرد در اسلام، لازم می‌دانم تذکر دهم؛ تاکنون این بحث را در هیچ کتابی نخوانده‌ام.<sup>۲</sup> از طرفی فراموش نکنیم این کتاب، کتاب حقوقی نیست؛ لذا رعایت کمال اختصار در ارائه این نگاه به قضیه شده است.

قاعدتاً هدف انسان‌ها زنده ماندن و زندگی کردن است و این نیاز به توضیح ندارد.

<sup>۱</sup> این عمل، بدان خاطر است که سوءظن خانم‌ها برانگیزه شود؛ زیرا حفظ و علاقه به عصمت و پاکی در خانم‌ها، امری فطری است.

<sup>۲</sup> البته امکان دارد در کتاب‌های دیگر آمده باشد؛ که این حقیر بویی خواندن آنها را نداشته. در هر حال بوضوح این نکته را لازم دانستم بگویم؛ هرچند نگاهی مدرن به عاشورا، اغلب تازه و بدیع است؛ اما بعضی نکات آن، در کتب بزرگان گذشته نیامده است. لذا هرگونه نقص احتمالی در بعضی حوالب این تئوری، نیز بر عهده حقیر است و نباید آن را بر اسلام عزیز نسبت داد.



مسئله مهم اینجاست که با استفاده از یک گرایش عاطفی و خلط مبحث، ادعا دارند: نقش مادر در زندگی، اگر از پدر بیشتر نباشد؛ کمتر نیست. پس چرا دیه آنها مساوی نباشد؟ فکر کنیم بتوانیم بطور مجمل، این معضل را با دو سؤال حل نماییم.

سؤال اول: فلسفه دیه چیست؟ آیا دیه به معنای قیمت و ارزش انسان است؟

اگر جواب مثبت باشد؛ هر آدم ثروتمندی می‌تواند به خود این حق را بدهد که با پیش پرداخت دیه، انسان دیگری را بکشد!!!

پس دیه را می‌توانیم مقدار پولی بدانیم که پرداخت می‌شود؛ تا بتواند خلاء آن فرد در اقتصاد خانواده را جبران نماید.<sup>۱</sup> در اینجا باید از آقایان پرسیم: آیا نقش اقتصادی زن و مرد در زندگی مساوی است؟<sup>۲</sup> هیچ آدم منصف و عاقلی نمی‌تواند ادعا نماید که در شرایط عادی، نقش اقتصادی زن و مرد در جامعه برابر است.

بنابر یک حکم ساده عقلی، که مورد تأیید تمام خانم‌های با انصاف نیز هست؛ در اغلب خانواده‌ها وقتی پدر خانواده کشته شود، خلاء اقتصادی بیشتر احساس می‌شود.

پس اگر دقت کنیم؛ می‌بینیم در اینجا قانون‌گذار برای اینکه زن خانواده، از خلاء اقتصادی شوهرش زیاد در رنج و عذاب نباشد؛ فرمان داده تا دیه مرد، بیش از زن باشد. آری زن نباید در اثر مرگ شوهر، زیاد آسیب اقتصادی ببیند؛ اما مردی که همسرش کشته شده؛ می‌تواند کار کند و اقتصاد خود را تأمین نماید. پس در واقع خداوند تعالی ﷻ در این حکم، طرف خانم‌ها را گرفته است. زیرا دیه به ورثه تعلق گرفته؛ قاعدتاً سهم‌الارث خانم‌ها زیادتر می‌شود! آنها که فکر می‌کنند در این قانون متعالی، به خانم‌ها اجحاف شده؛ گرفتار دو مغلطه شده‌اند.

۱. امکان دارد دیه را قیمت انسان زنده بدانند!!

۲. یا اینکه معتقدند دیه هر فردی، باید در قبر آنها گذاشته شود!!

اگر درست به قضیه نگاه کنیم، آقایان باید اعتراض کنند؛ نه خانم‌ها!!<sup>۳</sup> زیرا اگر زن آنها کشته شود؛ سهم آنها از دیه همسرشان کمتر خواهد شد.

<sup>۱</sup> جبران دیگر خلاءهای که اتفاق می‌افتد؛ مطمئناً قابل محاسبه نیست. اما نادمان برود که هدف اسلام، ارائه راهکاری برای زندگی انسان‌ها در روی زمین است. از سویی نقش‌های فرعی دیگر دیه، مانند جلوگیری از قتل و خونریزی، مواردی است که در این مجال اندک نمی‌گنجد. البته در قانون، ممکن است استثنائاتی وجود داشته باشد و این امری اجتناب‌ناپذیر است. اما روح قانون، باید حکم به عدالت نماید.

<sup>۲</sup> در هر زمانی استثناء وجود دارد و امکان دارد در یک زندگی خاص، نقش اقتصادی زن سس از مرد باشد. اما منظور یک سؤال کلی برای جامعه است.

<sup>۳</sup> این هم یکی از مواردی است که مردان، از احساسات خانم‌ها برای دریافت سهم‌الارث بیشتر سوءاستفاده کردند.



وقتی با اینگونه بحث‌های بی‌ریشه، اعتماد خانم‌ها را جلب کردند؛ نوبت به تغییر تفکرات خانم‌ها می‌شود. یعنی چرا تو باید در خانه باشی؟ آیا تو فقط باید یک مادر باشی؟ چرا شوهر در نگاه‌داری بچه، نباید دخیل باشد؟<sup>۱</sup>

وقتی در این بخش موفق شوند؛ بسراغ مسئله پوشش آنها می‌روند. در همین رابطه با پیش کشیدن مسائلی مانند حجاب، سعی می‌کنند کاری کنند تا خانم‌ها متقاعد شوند که آنها نباید در نوع پوشش با مردان تفاوت داشته باشند.<sup>۲</sup> وقتی در این بخش موفق شوند؛ آنوقت نوبت به نفوذ در فطریات او می‌رسد. یعنی عنوان می‌کنند: تو هم باید در مسایل جنسی مانند مردان باشی. بدیهی است آن زنی که پله‌پله با حرفهای ظاهرالصلاح و عوام فریبانه آنها موافقت کرده و جلو آمده؛ در اینجا نمی‌تواند در برابر این تیر خلاص آنها، مقاومت کند.

بعد از این مقدمه طولانی، که بسیار هم لازم بود؛ باید به بحث خود برگردیم.

حال اگر به کشور خودمان هم نگاه کنیم؛ باید ببینیم چه کسانی حول محور کسب درآمد نامشروع، جذب وسایل فریب افکار عمومی مانند مطبوعات، اینترنت، فیلم و بعد از آن انجام فریب افکار عمومی؛ با شعارهایی مانند آزادی خانم‌ها و بیهوده بودن حجاب؛ سعی دارند که فساد را به جامعه نفوذ دهند؟ خوب بدیهی است اینگونه افراد، بخشی از لایه‌های صهیونیسم بین‌الملل هستند. حتی اگر در ایران اسلامی باشند؛ بطور آزادانه زندگی کنند و خود هم ندانند آب به آسیاب که می‌ریزند!<sup>۳</sup>

نکته لازم به تذکر قبل از بررسی روش‌های معاویه است. این است که آیا صهیونیسم بین‌الملل با مطالعه کارهای معاویه و ملاحظه موفقیت او، سعی در تقلید از او را دارد؟ نمونه این اشتباه، برای افرادی که عرفان را نشناخته‌اند؛ ولی مشغول به نوشتن مطلب در باره آن می‌شوند؛ نیز وجود دارد.

یعنی آنها اعتقاد دارند که عرفان اسلامی از عرفان هندی کپی برداری کرده!! استدلال آنها این است: شالوده عرفان هندی، مبارزه با مشتهیات نفسانی است. یعنی هر چیزی که انسان از آن

<sup>۱</sup> این را بدانیم که طاهر سماع‌های آنها کاملاً معقول است. یعنی هیچ کجای دین نیامده که در خانه محبوس باشد، یا پدر در تربیت بچه نقش نداشته باشد. ولی آنها با طرح مسائلی که اصلاً وجود خارجی ندارد و بعد هم با رد آنها؛ سعی در گرفتن یک نتیجه برای اعمال خود دارند. این روشی است که معاویه بنی‌سعدیه در باره گرفتن انتقام خون عثمان از حضرت علی (علیه السلام) به‌کار بست. یعنی اصلاً همه دیده بودند که امام چه کوششی برای نجات عثمان انجام داد ولی با طرح یک مسئله که اساساً وجود خارجی نداشت، سعی کرد حوالی برای آن برآورد که مطابق با خواسته او بود.

<sup>۲</sup> چون حجاب بمعنای پوشاندن ظاهر بدن است و طاهر بدن خانم‌ها، ما بدن آقایان تفاوت دارد؛ بدیهی است که حجاب تیر باید متفاوت باشد.

<sup>۳</sup> پس نباید در ایران وقتی دنبال لایه‌های صهیونیسم بین‌الملل می‌گردیم، فکرمان متمرکز به مسایل جاسوسی شود.



خوشش بیاید؛ در عرفان هندی مذموم است و باید با آن مبارزه نمود. در عرفان اسلامی نیز مبارزه با نفس، یک نکته غیرقابل انکار است.

بعد نتیجه می‌گیرند عرفان اسلامی، کپی‌برداری از عرفان هندی است! اما آنها، یک نکته بسیار مهم و کلیدی را فراموش کرده‌اند. آن نکته این است: انسان موجودی دارای یک نشئه مادی و یک نشئه روحانی است. در هر کدام از این نشئات، انسان دارای یکسری قدرت‌هایی است. بین این دو نشئه در بسیاری مواقع، رابطه عکس وجود دارد. یعنی برای شکوفا نمودن قوای مادی، باید از یکسری اعمال روحانی پرهیز کرد و برای شکوفایی یکسری قوای روحانی، باید از یکسری اعمال جسمانی پرهیز کنیم.

تفاوتی ندارد که ما بخواهیم در چه عرفانی، به یکسری قدرت‌های روحانی دست پیدا کنیم؛ در هر عرفانی باید یکسری گرایش‌های مادی خود را کم نماییم.

این ربطی به هندی، چینی، آفریقای، اروپایی و اسلامی بودن ندارد؛ زیرا رابطه عکس بین قوای جسمی و روحی برقرار است. تفاوت در اینجاست که عرفان اسلامی یک سلسله برنامه مدون و حساب شده، برای کسب دنیا و آخرت است. اما در عرفان‌های دیگر نقاط دنیا، دعوا برای کسب یک قدرت روحانی است. در نتیجه عرفان اسلامی هرگز بهره بردن از تمایلات و غرایز را مردود نمی‌داند؛ بلکه فقط بهره برداری، با حساب و کتاب است. اما در عرفان‌های دیگر مسالک، بدون حساب و کتاب باید آنها را کنار گذاشت.<sup>۱</sup> در اینجا هم می‌گوییم:

روش‌های فریب افکار عمومی، یکسری راه‌های است مشخص، و برای دست یابی به آنها؛ باید مقداری مطالعات در مورد انسان، زمان، و مطالب مورد علاقه انسان داشته باشیم. حال اگر روش‌های معاویه را بخواند، اما در این موارد مطالعه کنیم؛ می‌توانیم آن روش‌ها را بشناسیم. گرچه مطالعه روش‌های معاویه، توسط صهیونیسم بین‌المللی، کاملاً محتمل است. به گوشه‌هایی از اعترافات مستر همفر توجیه کنیم؛ تا بدانیم دشمن تا چه حد برنامه‌ریزی دارد.

<sup>۱</sup> ما نوجه اینکه مقداری شباهت بین اعمال (از نظر عمل مناره تا نفس) بین مسلک‌های عرفانی مختلف وجود دارد؛ در نتایج نیز مشابهت‌هایی وجود دارد. یعنی تا مرحله‌ای از قوای نفسانی انسان، بوسیله عرفان هندی و..... شکوفا می‌شود. با نوجه به اینکه ورود به این بحث، در راستای کتاب حاضر نیست؛ برای بررسی بیشتر بین مکاشفات نورانی و ظلمانی و بررسی دست آوردهای مکاتب مختلف عرفانی به کتاب عرفان مثبت، عرفان منفی خصوصاً صفحات ۲۳۰-۲۱۵ رجوع فرمایید. این کتاب نیز از آثار ارزشمند مؤلف محترم است که به وسیله مرکز بین‌المللی نشر ابرا منتشر شده است. بانس



این مسایل را مستر همفر زمانی بازگو می‌کند که از سوی شخص وزیر و کمیسیون ویژه مستعمرات، به او اعتماد نموده، گوشه‌هایی از پشت پرده سیاست خود را به او نشان داده بودند. .... در آنجا چیز عجیبی دیدم. ۱۰ تن گرد میزی بودند. یکی از آنها، در جامه سلطان عثمانی؛ به ترکی و انگلیسی سخن می‌گفت. دومی جامه شیخ الاسلام استانبول را در بر کرده بود. سومی پسران شاه فارس بود. چهارمی بگونه یک عالم درباری شیعه. پنجمین چون یک مرجع تقلید شیعه در نجف و این سه تن، به دو زبان فارسی و انگلیسی سخن می‌گفتند. هر کدام از این پنج نفر، نویسندگانی با خود داشتند؛ که آنچه می‌گفتند، آن نویسندگان می‌نوشت. اطلاعاتی که جاسوسان در مورد آن پنج تن در استانبول، فارس و نجف جمع‌آوری می‌کردند؛ به دست این پنج تن می‌رسید. دبیرکل گفت: این پنج نفر، در نقش آن اصلی‌ها هستند. اینها را ساخته‌ایم تا چگونگی اندیشه‌های آنان را دریابیم. همه اطلاعات گردآوری شده از استانبول، فارس و نجف را در اختیار اینها می‌گذاریم. اینان خود را بجای آن اصلی‌ها می‌انگارند؛ و به پرسش‌های ما پاسخ می‌دهند. نتیجه اندیشه این افراد ۷۰٪ با افکار اصلی‌ها همسان است. در اینجا مستر همفر آن بدل‌ها را آزموده و با کمال تعجب می‌بیند جواب افراد بدلی، کاملاً مانند جواب اصلی‌هاست. بعد سؤال می‌کند: فایده این شبیه‌سازی چیست؟؟

گفت: ما با چگونگی تفکر پادشاهان و عالمان مسلمان - سنی و شیعه - آشنا می‌شویم و راه کارهای مناسب را برای عکس‌العمل آنها در مسایل سیاسی و دینی پیدا می‌کنیم. برای نمونه اگر بدانی که دشمنت سربازانش را از شرق گسیل می‌کند؛ تمام نیروی خود را به آن جبهه فرستاده و بر او پیروز می‌شوی. اما اگر ندانی لشکر دشمن از کدام سو خواهد آمد؛ مجبوری سپاهیان را در تمام جبهه‌ها پراکنده سازی. اگر دریافتی که یک مسلمان چگونه بر مذهب و دینش دلیل می‌آورد؛ می‌توانی پاسخ‌های آماده‌ای در رد آن ارائه کنی و این جواب‌ها؛ برای ایجاد خلل در باورهای مسلمانان کافی خواهد بود.<sup>۱</sup> وقتی گستردگی کار آنها را می‌خوانی؛ هیچ بعید نمی‌دانی که یک گروه از آنها، در نحوه حکومت‌داری معاویه، شده تحقیق کرده و کارهای او را کپی برداری نمایند. باز هم یادآوری می‌کنیم راههای فریب افکار عمومی، راهی است علمی. براساس قواعد خاص آن علم، در قالب جنگ روانی و راههای آن تدریس می‌شود و می‌توان به آن دست پیدا کرد. این کلامی است از پرفسور مولانا استاد ارشد رشته ارتباطات دانشگاه آمریکن واشنگتن: [در آمریکا] بازیگران سیاسی در آستانه انتخابات، سعی بسیار زیادی می‌کنند تا توجه مردم را به سوی خودشان جلب کنند. و لذا روش‌های بازاریابی سیاسی، رونق بسیاری پیدا می‌کند.

<sup>۱</sup> دست‌های نابینا ۵۵ و ۵۷. البته در جاهای دیگر نیز، مستر همفر از نوع کارهای کسور استعمارگر انگلیس برای تسلط بر جوامع بشری یاد کرد. لذا مطالعه خاطرات او برای همه جهان‌سومی‌ها؛ خصوصاً مسلمانان، کتاب بسیار مفیدی است.



بدبختانه این روش‌ها، به کشورهای دیگر هم سرایت کرده است. در انتخابات ریاست جمهوری گذشته ایران، بعضی از من می‌خواستند این روش‌های روانشناختی بازاریابی سیاسی را برای آنها تشریح کنم؛ تا در انتخابات از آن بهره ببرند. من نگفتم؛ ولی رفتند گشتند؛ و این روش‌های جذب مردم را پیدا کردند.<sup>۱</sup> هرچند اگر ما براساس اعتقادات اصیل اسلامی حرکت کنیم، به راهی خواهیم رسید که بحثی نو و نگاهی جدید را در این زمینه مطرح می‌سازد.

در معارف اسلامی انسان دارای دو جنبه روحانی و جسمانی تعریف می‌گردد و تمامی عالم خلقت نیز در دو نشئه غیب و شهادت تعریف می‌شود. الذین یؤمنون بالغیب و یمونون بالصلاة و ما رزقناهم ینفقون<sup>۲</sup> می‌بینیم ایمان به عالم غیب، در کنار نماز و زکات یکی از خصوصیات مهم مؤمنین است. آنچه در مورد علمی بودن روش‌های عوام‌فریبی و جنگ روانی توضیح داده شد؛ مربوط به نشئه شهادت عالم خلقت است. اما باید بدانیم در معارف ناب اسلامی، عالم شهادت بدون ارتباط با ریشه غیبی آن؛ زیاد معنای کاملی ندارد. در این دیدگاه، تمام این راه‌های عوام‌فریبی که باعث عدم رشد بندگان خدا می‌شود؛ در واقع از تعالیم شیطان سرچشمه می‌گیرد. این اعتقاد در مورد راه‌های عوام‌فریبی، برگرفته از یک آیه قرآنی است. خداوند می‌فرماید: ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم.<sup>۳</sup> شیطان از طریق الهامات پنهانی، به یارانش فرمان می‌دهد.

آری این راه‌ها را شیطان به همکاران و دوستانش یاد می‌دهد. زیرا هر دو یک کار کرده و انسان‌ها را از صراط مستقیم دور می‌کنند. حال هر گروهی که در این راه قدم بردارد؛ باید منتظر امدادهای غیبی شیطان نیز باشد. خواه معاویه ۱۴۰۰ سال پیش و خواه امروزه صهیونیسم جهانی.<sup>۴</sup> البته لازم به ذکر است که بعضی اعمال معاویه به ریشه در کارهای خلفای قبل دارد. زیرا بعضی اعمال سه خلیفه اول، باعث شد دست معاویه به‌سوی برای منحرف نمودن جامعه اسلامی باز شود. مثلاً در باره منع اصحاب، از انتشار احادیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اولین فردی بود که این دستور را داد و عمر و عثمان نیز آن را ادامه دادند. در برنامه‌ای مدون، دو خلیفه اول و دوم قرار گذاشتند در زمان آنها، حدیثی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل نشود.

<sup>۱</sup> روزنامه کیهان شماره ۱۷۹۶۶. این است دموکراسی آمریکا؛ پرفسور حمید مولانا سازوکار انتخاباتی آمریکا را تشریح می‌کند

<sup>۲</sup> سوره بقره/آیه ۳ الله خداوند در آیات بسیاری عالم غیب و شهادت را در کنار هم ذکر فرموده است که نشانه اهمیت موضوع است. مانند سوره انعام/آیه ۷۳؛ سوره بقره/آیه ۹۴؛ سوره بقره/آیه ۱۰۵؛ سوره رعد/آیه ۹؛ سوره مؤمنون/آیه ۹۲؛ سوره سجد/آیه ۶؛ سوره زمر/آیه ۴۶؛ سوره حشر/آیه ۲۲؛ سوره جمعه/آیه ۸؛ سوره تغابن/آیه ۱۸

<sup>۳</sup> سوره انعام/آیه ۱۲۱

<sup>۴</sup> آری در همین کتاب بلطف الهی خواهیم دید ریشه بسیاری از انحرافات رایج در قرن ۲۱؛ مانند سکولاریسم، بلورالیسم، و... در صدر اسلام نیز انجام شده و نتیجه هم داده است.



در نتیجه ارتباط ملت با رهبر امت اسلامی قطع گردید. ذهبی از دانشمندان بزرگ اهل سنت، چنین نقل می‌کند: <sup>۱</sup> یس از آنکه ابوبکر به خلافت رسید؛ مسلمانان و صحابه را جمع کرد و گفت: شما از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کنید و البته در این مورد، با یکدیگر اختلاف‌هایی دارید و پیدا خواهید کرد. بطور مسلم بعد از شما، مردم به اختلاف‌های بزرگتری خواهند افتاد. بنابراین از رسول صلی الله علیه و آله هیچ چیز نقل نکنید. هر کس از شما سؤالی کند، بگویند: در میان ما و شما قرآن است. حلالش را حلال، و حرامش را حرام بدانید. <sup>۲</sup>

بنابراین می‌بینیم ممنوعیت نقل حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اولین کارهای خلیفه اول بود؛ که البته در زمان او، فقط حالت یک فرمان ارشادی داشت. اما در مورد منع نشر حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خلیفه دوم.

قرظة بن کعب که از طبقه صحابه است؛ چنین نقل می‌کند: آنگاه که عمر ما را برای فرمانروایی عراق می‌فرستاد؛ با ما تا صرار همراهی کرد. سپس گفت: می‌دانید که من چرا شما را بدرقه و مشایعت کردم؟ گفتیم: می‌خواستی ما را بدرقه؛ احترام و تکریم کنی!! گفت: علاوه بر این، نظر دیگری نیز داشتیم. شما به شهری می‌روید که طنین صدای قرآن مردمش، همچون طنین صدای زنبوران عسل در کندو بگوش می‌رسد. مبادا از این کار، با نقل احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازیشان بدارید. برای اینها حدیث نگویند؛ من در ثواب این کار با شما شریکم. قرظة می‌گوید: بعد از این سخن خلیفه، من دیگر یک حدیث هم نقل نکردم و در جواب طالبان، می‌گفت: عمر ما را نهی کرده؛ نمی‌توانیم حدیث نقل کنیم. <sup>۳</sup>

بعدها بر شدت برخورد با ناشران حدیث، افزوده شد.

مدتی قبل از اینکه عمر از دنیا برود؛ به نقاط مختلف جهان اسلام کس فرستاده و چند نفر از صحابه را به مدینه احضار نمود. <sup>۴</sup> به آنها گفت: این احادیث چیست که در دنیا انتشار داده‌اید؟؟ گفتند: ما را از نقل حدیث نهی می‌کنی؟ گفت: نه شما را نهی نمی‌کنم؛ همین جا در مدینه نزد من بمانید. و به خدای سوگند تا من زنده‌ام از نظر من دور نخواهید شد و از این شهر بیرون نمی‌روید. ما داناتریم و بهتر می‌دانیم کدامیک از احادیثی که نقل می‌کنید؛ بپذیریم و کدامیک را رد نماییم!! اما آنها نمی‌دانند کدامیک را بپذیرند و کدامیک را رد نمایند!!

این گروه از صحابه تا هنگام مرگ او، در مدینه ماندند و در واقع تحت نظر بودند. <sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> تذکره الحفاظ ۳/۱، الخلاف ۲۹/۱، ضوء النبی ۲۰/۲، احوال علی السنه المحمده ۴۶؛ وسائل الشیعه ۹/۱؛ کشف البقی ۱۱؛ تدوین القرآن ۳۸۳؛ احوال علی الضحیحین ۱۳؛ معالم المدرسین ۴۴/۲؛ مکاتب الرسول ۶۳۳/۱ مستدرک الوسائل ۹/۱، نقش ائمه در احیاء دین ۱۵۰/۱

<sup>۲</sup> در مورد میزان آشنایی اصحاب، خصوصاً سه خلیفه، رجوع نماید به العبدیر علامه بررگوار امینی، در مجلدات ۶ و ۷ و آن کتاب سا اررش، میزان آشنایی اصحاب، خصوصاً سه خلیفه اول را بررسی نموده‌اند

<sup>۳</sup> تذکره الحفاظ ۷/۱؛ الأم ۳۵۸/۷؛ سنن الدارمی ۸۵/۱؛ سنن اسماجه ۱۲/۱؛ المستدرک ۱۰۲/۱؛ مستدبای المیارک ۱۴۰؛ امالی المحاملی ۲۳۸؛ طبقات الکبری ۷/۶؛ کنز العمال ۲۸۵/۲؛ احوال علی السنه المحمده ۵۵؛ الرهاان ۴۸۰/۱؛ کتاب المحروحين ۳۶/۱؛ المستدرک ۱۰۲/۱؛ نقش ائمه در احیاء دین ۱۵۱/۱

<sup>۴</sup> افرادی از هیل ابوذر، عدلته بن مسعود، عدلته بن حذیفه، ابودرداء، عقیبه بن عامر و ...

<sup>۵</sup> نقش ائمه در احیاء دین ۱۵۳/۱؛ تدوین القرآن ۳۷؛ تاریخ مدینه دمشق ۴۰/۵۰۰؛ کتاب المحروحين ۳۵/۱؛ مجمع الزوائد ۱۴۹/۱؛ المعجم الاوسط ۳۷۸/۳؛ الکامل ۴/۱؛ سیر اعلام النبلاء ۵۵۵/۱۱ و ۲۰۶/۷؛ القدر ۲۹۴/۶





این مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری را حبس کرد و گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد حدیث می‌گویید!!<sup>۱</sup> یا در همین راستا می‌بینیم حتی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نمی‌توانستند به مراسم حج بروند؛ مگر تحت شرایط خاص امینی. در سال ۲۳ هـ یعنی آخرین سالی که عمر به حج رفت؛ همه بانوان پیامبر بجز سوده و زینب از او اجازه خواستند تا برای ادای حج از مدینه خارج شوند. عمر دستور داد هودج‌هایی فراهم نمودند. عثمان و عبدالرحمن عوف، بعنوان گارد ویژه همراه آن کاروان بودند. عثمان در جلوی کاروان بانگ بر می‌داشت: کسی حق ندارد به این کجاوه‌ها نزدیک شود و بر بانوان پیامبر نگاه کند!!!<sup>۲</sup>

عبدالرحمن عوف نیز در عقب کاروان همینگونه رفتار می‌کرد. حتی قافله‌هایی که با این کاروان برخورد می‌کردند؛ موظف بودند شتران خود را بخوابانند؛ تا کاروان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله عبور کند.<sup>۳</sup>

در اینجا بررسی کنیم آیا مسئله نقل احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مهم بوده یا خیر؟ اصولاً آیا ایشان در این مورد خاص، به مسلمانان بعد از خود دستوری داده‌اند یا خیر؟؟

در اولین قدم با بررسی عقلی مسئله، به ضرورت آن می‌پردازیم. قاعدتاً دینی که بعنوان دین خاتم در دنیا ظهور می‌کند و ادعا دارد آخرین دین است؛ باید در همه مسایلی که برای انسان رخ می‌دهد؛ راهکار داشته باشد. والا برای مسایل جدید، باید دنبال دینی نو رفت. از طرفی می‌بینیم در قرآن کریم، تعداد مطالبی که بیان شده؛ مطالبی محدود هستند. از آن گذشته، در مورد مسایل دینی که همه مؤمنان با آنها سرو کار دارند؛ مانند نماز، حتی تعداد رکعات نماز را نمی‌توان از آیات قرآن بدست آورد. حال آنهایی که به آیات قرآن بسنده می‌کنند؛ چگونه می‌توانند این تناقض را حل نمایند؟؟ آنها یا باید جوابی از خود خداوند، برای این تناقض پیدا نمایند؛ یا اینکه از ادعای خاتم بودن دین اسلام، دست بردارند.

بعبارت دیگر، آیا قرآن یک کتاب خودآموز است؛ یا کتابی همراه با معلم؟ قاعدتاً اگر کتابی خودآموز باشد؛ نباید باعث گمراهی بیشتر انسان شود. و لا یزید الظالمین الا خساراً<sup>۴</sup>

در این فرض، هیچ مبنای درستی ندارد. زیرا هرکسی باید بتواند با رجوع به آن، مشکل خود را حل نماید. اما اگر کتابی به‌همراه معلم باشد؛ ما باید مشکلات خود را با کمک آن معلم حل نماییم خداوند در قرآن می‌فرماید:

وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیههم و لعلهم یتفکرون.<sup>۵</sup> و یا ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم

<sup>۱</sup> تذکره الحفاظ ۷/۱، مجمع الروايات ۱/۱۴۹؛ معالم المدرسین ۲/۴۵؛ خلاصه عیبات الاسوار ۳/۷۹، مکاسب الرسول ۱/۶۳۹؛ سدوس القرآن ۳۸۶ و مسائل الشیعه ۱/۱۱۱ نقض ائمه در احیاء دین ۱۴/۴۳؛ بحار الانوار ۳۱/۹۱.

<sup>۲</sup> مفصل جریان را می‌توانید در الطیبات الکبری ۸/۲۱۰ و نقض عاشه در تاریخ اسلام جلد ۱ از صفحه ۱۱۴ تا ۱۱۸ مطالعه فرمایید.

<sup>۳</sup> سوره اسراء/آیه ۸۲

<sup>۴</sup> سوره نحل/آیه ۴۴

<sup>۵</sup> سوره نحل/آیه ۶۴



در اینجا یک روزنه امیدی باز می‌شود و آن اینست: ما با توجه به تصریح این آیات، باید به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله بعنوان مفسر و تبیین کننده قرآن نگاه کنیم.

پله بعدی این است که نحوه پذیرش حرف‌های این مفسر، چگونه باید باشد؟ آیا ما باید تمام حرف‌های این مفسر را بپذیریم؛ یا حق داریم بعضی از آن حرف‌های او را بپذیریم؟<sup>۱</sup>

خداوند می‌فرماید: ما اتيكم الرسول فخذوه و ما نهيكم عنه فانتهاوا<sup>۲</sup> هرچه پیامبر دستور داد، بگیری؛ و هر چه نهی کرد، واگذارید. اگر دلیل از خداوند بخواهیم؛ جواب می‌دهد: و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى<sup>۳</sup> پس وقتی کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قرآن مُهر تأیید خورد و تمام بیانات ایشان وحی الهی<sup>۴</sup> شمرده شد؛ دیگر دلیلی برای نپذیرفتن و توقیف آنها نداریم.<sup>۵</sup>

سفارشات شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه نیز تأکید می‌کند این احادیث و پیام‌ها، باید برای همه افراد بشر بماند و در طول تاریخ برای انسان نورافشانی کند.<sup>۶</sup>

عبدالله بن عمرو عاص نقل می‌کند: قال: قلت لكتب كل ما اسمع؟ قال نعم. قلت في الرضا و العصب؟ قال: نعم، فاني لا اقول في ذلك الا الحق.<sup>۷</sup> من گفتم: هرچه از شما شنیدم؛ بنویسم؟ فرمود: آری. گفتم: در حالت خوشی و ناراحتی؟ فرمود: آری. من در هیچ حالی، غیر از حق نخواهم گفت.

کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اینجا تفسیر آیات سوره نجم است.

پس نه تنها باید احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عالم منتشر شوند؛ بلکه ما حق انتخاب از بین فرمایشات آن حضرت را نداریم. هرچند این کلام را از آیه ما اتيكم الرسول فخذوه و ما نهيكم عنه فانتهاوا<sup>۸</sup> هم می‌توان فهمید.

<sup>۱</sup> از نظر عقلی، وقتی کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تفسیر و تبیین قرآن باشند؛ قبول و رد آنها، به معنای قبول و رد اسلام است. در این نگاه، برخورد گزینشی با کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مصداق: ان الذين يكفرون باقه و رسله و يريدون ان يفرقوا بين الله و رسله و يقولون بؤس بعض و نكفر بعض و يريدون ان ينحدوا بين ذلك سبلا اولئك هم الكافرون حقا و اعتدا للكافرين عدانا ما نهبها فرار می‌گردد

<sup>۲</sup> سوره حشر/آیه ۷

<sup>۳</sup> سوره نجم/آیات ۳ و ۴

<sup>۴</sup> سربعت اسلام تا دو نوع وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنازل می‌شد. الف) وحی فرآنی ب) وحی بیانی. وحی بیانی، وحی بوده که همراه وحی فرآنی نازل می‌شده و قطعه تفسیر و تبیین آن آیات را بر عهده داشته است. تفصیل بیشتر را در کتب سعه ۳۲ و جلد دهم نقش ائمه در احیاء دین مطالعه فرمایید.

<sup>۵</sup> البته دشمن در این وادی سز ساکت بنسبب زیرا شروع به جعل احادیث از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمود؛ که به آن هم خواهیم پرداخت.

<sup>۶</sup> ما بوجه به رسالت کتاب حاضر، برای اثبات حفاقت مطالب فقط به چند حدیث کوتاه مورد قبول برادران اهل سنت بسنده می‌شود. لذا افرادی که علاقه دارند احادیث بیشتری را مطالعه نمایند؛ به کتاب نقش ائمه در احیاء دین ۱/ ۱۳۹-۱۴۷ رجوع نمایند.

<sup>۷</sup> مسند احمد ۲/ ۱۹۲، ۱۶۲ و ۲۰۷ و ۲۱۵ سنن دارمی ۱/ ۱۲۵، مستدرک الوسائل ۱۷/ ۲۸۸، تاریخ مدینه دمشق ۳۱/ ۲۵۹؛ صحیح ابن خریمة ۴/ ۲۶؛ شرح معانی الآثار ۴/ ۳۱۹، الحد الفاصل ۳۶۴، الکامل ۴/ ۳۱۸، اسدالغانه ۳/ ۲۳۳، بحارالانوار ۲/ ۱۴۷

<sup>۸</sup> سوره حشر/آیه ۷



در مواضع دیگر نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح فرموده‌اند احادیث من را منتشر سازید. در حدیثی از مقداد بن معد یکرِب آمده؛ که این عبارات در آن بچشم می‌خورد: الا انی اوتیت الكتاب و مثله معه<sup>۱</sup> بعد از اینکه تصریح می‌فرمایند تمام کلامشان وحی الهی است؛ می‌فرمایند: ألا یوشک رجل شعبان متکئ علی أریکته یقول: علیکم بهذا القرآن فما وجدتم فیہ حلال فأحلوه وما وجدتم فیہ حرام فحرّموه

پس تاکنون نه تنها به وجوب نشر احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقف شدیم؛ بلکه تعبیر بسیار جالبی را مشاهده کردیم؛ که نشان دهنده اشرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پیش آمدهای آینده است. حال به بررسی مطالبی که از لابلائی تاریخ بیرون آورده بودیم؛ می‌پردازیم. کلام ابوبکر در مورد عدم نقل حدیث، را از قول ذهبی آوردیم. دلیل او این بود که چون اختلاف در این زمینه زیاد می‌شود؛ حدیث نگویید. در حالی که مشاهده کردیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها تأکید فرموده بودند مطالب را مکتوب نمایید؛ و قاعدتاً در آنها نمی‌شد اختلافی راه پیدا کند. علاوه بر آن، با توجه به اینکه اغلب صحابه زنده بودند؛ می‌شد براحتی اختلاف‌ها را بررسی نمود و راه هرگونه اختلاف در این زمینه را مسدود نمود. پس این دلیل نمی‌تواند حجت باشد. زیرا پذیرفتن کلام ابوبکر، به معنای نقص و ردّ کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. اما آیا ابوبکر در این زمینه بیش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فهمید؛ و یا اتفاق جدیدی در بین مسلمانان اتفاق افتاده بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن خبر نداشت؟

پس تنها دلیلی که می‌تواند مورد قبول باشد؛ کلام عُمر به صحابه تحت نظر در مدینه است: ما داناتریم و بهتر می‌دانیم کدامیک از احادیثی که نقل می‌کنید، بپذیریم و کدامیک را ردّ نماییم. اما آنها نمی‌دانند کدامیک را بپذیرند و کدامیک را ردّ نمایند.<sup>۲</sup> جهل فقهی در این مطالب، موج می‌زند. همین جهل، مانع از آن شد تا مسلمانان به این دو خلیفه بگویند: چون خداوند در همان قرآن مورد استناد شما، دستور داده کلام ایشان را بگیریم؛ لذا دستور شما خلاف شرع، خلاف قرآن و در نتیجه باطل است و نمی‌توان آن را پذیرفت. در اینجا باید یک مسئله برای ما روشن شود.

<sup>۱</sup> فقه السنة ۲/۲۸۲؛ مکاتب الرسول ۱/۵۱۰؛ سنن ابی داود ۲/۳۹۲؛ تحفة الاحوذی ۷/۳۵۵؛ عون المعبود ۱۲/۲۳۲؛ جزء أشیب ۷۳؛ مسند الشامیین ۲/۱۳۷؛ الکفایة فی علم الروایة ۲۳؛ کنز العمال ۱/۱۷۴؛ تفسیر القرطبی ۱/۳۷؛ العلل ۱/۹؛ لسان المیزان ۱/۳۷؛ سیل الهدی و الرشاد ۱۰/۱۱۴؛ جواهر الفقه ۵؛ مسند احمد ۴/۱۳۱؛ سوالات حمزه ۵؛ الناسخ و المنسوخ ۶؛ دروس فی اصول فقه الامامیه ۱۶۱؛ تاریخ ابن معین. الدوری ۱/۶؛ تاریخ اسماء الثقات ۶؛ تهذیب الکمال ۱۷/۳۳۱

<sup>۲</sup> در حالیکه دیدیم قرآن صریحاً دستور داده بود مؤمنان حق ردّ و انتخاب کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندارند.



چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی می‌دانند برای احادیث ایشان، چنین اتفاقی می‌افتد؛ باز هم تأکید بر انتشار احادیث دارند؟

در اینجا می‌گوییم:<sup>۱</sup> بسیاری از اوقات پیامبر یا یکی از ائمه علیهم‌السلام مطلبی را می‌فرمودند؛ اما مخاطب اصلی آن کلام، نسل‌های آینده بودند. زیرا مردم آن زمان، توان درک عمق آن مطلب را نداشتند. از طرفی نمی‌شد مطلب حقی از طرف آن بزرگواران ناگفته بماند.

لذا آن مطلب را بیان فرمودند و ما امروزه اگر از پرده ضخیم تعصب بی‌جا بیرون بیاییم؛ می‌توانیم خود را مخاطب آن کلام گهربار بدانیم؛ والا فلا. یعنی اگر برادری از اهل تسنن امروزه بخواهد به دلیلی نقلی برای ضرورت انتشار احادیث نبوی دست پیدا کند؛ می‌تواند خود را مخاطب آن کلام بداند. این نکته حتی در مورد آیات قرآن نیز صادق است.

سئل علی بن الحسین علیه‌السلام عن التوحید، فقال: ان الله تعالى علم انه سیکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالی «قول هو الله احد» والایات من سورة الحديد الی «و هو علیم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك<sup>۲</sup> سؤال شد از امام سجاد علیه‌السلام در مورد توحید. فرمود: همانا خدای تعالی می‌دانست در آخر الزمان می‌باشند افرادی دقیق‌النظر. پس فرو فرستاد خدای تعالی قل هو الله احد و آیات از اول سوره حدید را تا: و هو علیم بذات الصدور. پس هرکس که طلب کند غیر آن را، بتحقیق هلاک شود.

آری به این دلیل، می‌گوییم رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله با اینکه می‌دانستند از انتشار احادیث ایشان ممانعت می‌شود؛ اما با اینحال اصرار داشتند که احادیث بیان شوند. شاید یکی از افراد دقیق‌النظر در قرون بعد، اگر خواست راه را پیدا نماید؛ سردر گم نشود.

اینجا به نکته‌ای دیگر می‌رسیم. همان آفتی که امروزه، از آن بنام پلورالیسم یاد می‌شود. کتابی مانند قرآن قاعدتاً در وقت قرائت، برای عرب بادیه‌نشین ایجاد سؤال می‌نمود؛ زیرا از دو بخش محکم و متشابه تشکیل شده و تفسیر آنها را جز راسخون در علم نمی‌دانند: هوالذی أنزل علیک الكتاب منه آیات محکمات هنّ أمّ الكتاب و آخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویلہ و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم یقولون أمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر إلا اولوا الالباب<sup>۳</sup>

از طرفی راه تفسیر معلم راستین آن [رسول اکرم صلی الله علیه و آله] نیز بوسیله خلفاء بسته شده بود.

<sup>۱</sup> این مطلب در مورد هدف بلند مدب عاشورا بیان خواهد شد. سعی هدف بلند مدب عاشورا امکان دارد مدتها بعد فهمیده شود.

<sup>۲</sup> در جهل حدیث امام حبیبی علیه‌السلام تفسیر عرفانی آن را مطالعه فرمایید. حدیث جهلم و کافی ح ۱، کتاب التوحید، باب النسبه: ح ۳

<sup>۳</sup> سوره آل عمران/ ۷۰



چراکه احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نمی‌شد منتشر ساخت. در این محیط، تنوع برداشت و تکثر قرائت از کلام الهی امری، اجتناب‌ناپذیر است. در این مقام، جامعه دچار یکسری اختلافات بعضاً عمیق، در مورد مسائلی می‌شود که هیچکدام از طرفین، در آن ذی حق نیستند!! آری اختلافات عظیم کلامی و تئوریک، که سال‌های بعد در جامعه اسلامی می‌بینیم؛ از همین جا بوجود آمد. اختلافاتی که نه تنها سال‌ها، بلکه بعضاً قرن‌ها؛ قشر متفکر و فعال جامعه اسلامی را از مسایل مهم جامعه غافل نمود.

اختلافات اشعریون و معتزله و معضل جبر و اختیار، تنها یک نمونه از این پلورالیسم فرهنگی آن زمان است. جالب آن است که ریشه تمام اختلافات، به اختلاف برداشت آنها از آیات قرآن برمی‌گشت. اما وقتی این اختلافات بی‌مبنا را به خازنان وحی الهی، یعنی اهل بیت صلوات الله علیهم ارجاع دهیم؛ هر دو طرف قضیه؛ یعنی جبر و اختیار را رد نموده و راه سوم را برمی‌گزینند.<sup>۱</sup> آن بزرگواران، نشان می‌دهند این اختلاف قرائت‌های متضاد، هر دو باطل هستند و باید راه سوم را انتخاب نمود.<sup>۲</sup>

پس این تکثر آرا و اختلاف قرائت از منابع دینی [پلورالیسم دینی]، ریشه در منع احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد. آری طی یک برنامه حساب شده؛ خلیفه اول با منع احادیث نبوی، در واقع دو هدف را پی‌گیری نمود و در هر دو موفق گردید.

۱. احادیث بسیاری در مورد مقام و منقبت حضرت علی صلوات الله علیه را عملاً بایکوت نمود.
۲. راه خود و دیگر طرفداران قرائت زمینی از دین را باز گذاشت. یعنی آنها عملاً تفاسیر خود از آیات الهی را بعنوان دین، به مردم ساده لوح آن زمان قالب می‌کردند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> حضرت امام خمینی سلام الله علیه بعنوان یک فرد آگاه به معارف اهل بیت صلوات الله علیهم در رد عقاید هر دو گروه معتزله و اشاعره در کتاب جهل حدیث بارها به بررسی، نقد و ابطال نظرات آن دو گروه پرداخته و آنها را رد نموده‌اند. «مسئله امامیه موافق با هیچیک از اشاعره و معتزله نیست» جهل حدیث ص ۴۷۲

<sup>۲</sup> در مورد دو فضا منقض، لزوماً یکی از آن دو باید درست باشد و امکان ندارد که هر دوی آنها باطل باشند. اما در مورد دو نظریه متضاد، باطل بودن هر دو نظریه ممکن است. مثلاً نمی‌توان گفت: این رنگ یا سیاه است، یا سفید. چون امکان دارد سبز باشد. جبر و اختیار نیز نظرات متضاد بودند؛ نه متناقض.

<sup>۳</sup> البته شاید بعضی این نکته را دال بر بدبینی ما بدانند. اما اگر نگاهی به پاسخ‌های خلیفه اول، به احتجاجات و ادله حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بیندازیم؛ متوجه خواهیم شد این برداشت ما، از روی بدبینی نیست. در آن بحث‌ها، وقتی حضرت فاطمه صلوات الله علیها دلیلی جهت عصب فدک و غضب خلافت می‌خواهند؛ ابوبکر با زیرکی، پای توده مردم و به میان آورده و ادعا می‌کند؛ در برابر حق عمومی مردم مسلمان مسئول است و نمی‌تواند بیب المال مسلمان را به ایشان بدهد. زیرا فدک از اموال عمومی و مال همه مسلمانان است. قاعدتاً مسلمانان وقتی خود را ذی‌نفع می‌دیدند؛ براحتی از حق دختر پیامبر صلوات الله علیه گذشتند و فقط گریه بحویل آن حضرت می‌دادند!! بدون تردید ابوبکر یکی از زیرک‌ترین و روان‌شناس‌ترین صحابه بوده است. این نکته در مکالمات او در سقیفه نیز مشهود است.



وقتی ابوبکر اقدام به منع احادیث نبوی صلی الله علیه و آله نمود؛ در واقع اجازه داد از متون اسلامی، قرائت‌های متکثر وجود آید. زیرا امکان ندارد انسان این آیه را بخواند و در آن تأمل نکند. **الرحمان علی العرش استوا** حال یک زمان انسان در آینه احادیث نبوی صلی الله علیه و آله، به این آیه نگاه می‌کند؛ یک مطلب را خواهد فهمید. زمانی در افکار خود غوطه خواهد خورد؛ چیزی دیگر را می‌فهمد. وقتی دسترسی به سرچشمه ممکن نباشد، قرائت عرب بادیه نشین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکسان خواهد بود. زیرا هر دو، بخشی از حقیقت را در اختیار دارند و حقیقت مطلق نیست. برای درک بهتر مطلب، این کلام عمر، هنگام بقدرت رسیدن ابوبکر؛ ما را راهنمایی خواهد کرد.

خداوند کتاب خود را که دستمایه هدایت و راهنمایی پیامبرش نیز بوده؛ در میان شما نهاده است. اگر به آن چنگ بزنید؛ خداوند شما را هم به همان راه که پیامبرش را هدایت فرمود؛ راهنمایی می‌کند!! اکنون خداوند شما را بر زمامداری بهترینتان، که یار و همدم غار رسول خدا بود؛ همراهی کرده است. پس برخیزید و با او بیعت کنید.<sup>۲</sup>

خوب مسئله از نظر خلیفه دوم حل شد! اگر به قرآن چنگ بزنند، به همان راه پیامبر هدایت می‌شوند. هیچکس هم نپرسید: یعنی ما هم پیامبر می‌شویم؛ یا به درجات ایشان می‌رسیم؟ آیا قرآن باعث هدایت پیامبر شد؛ یا اینکه پیامبر معلم و مفسر قرآن، برای دیگر مردم است؟

هیچکس نگفت: با آن همه آیات که در مورد تبعیت محض از رسول الله است؛ چه کنیم؟<sup>۳</sup> کسی سؤال نکرد: با آیه **ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى** چه کنیم؟ نپرسیدند: خودت در آخرین لحظات که پیامبر خواست مطلبی بنویسند تا امت گمراه نشوند؛ چرا گفتی: پیامبر هدایان می‌گوید؟<sup>۴</sup>

آن همه آیه در مورد ولایت حضرت علی رضی الله عنه چه می‌شود؟ کسی توضیح نخواست به کدام آیات قرآن چنگ بزنیم؛ محکم یا متشابه؟ ناسخ یا منسوخ؟ مطلق یا مقید؟ خاص یا عام؟ می‌دانید چرا؟ چونکه الناس اعداء ما جهلوا<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> سوره طه/آیه ۵

<sup>۲</sup> سیره النبی صلی الله علیه و آله ۱۰۷۴/۴، السیره النبویه ۴/۴۹۳، البداية و النهايه ۵/۲۶۹، تاریخ طبری ۲/۴۴۹، صفحه ۵۲

<sup>۳</sup> امام قرآن سرشار از آیه‌ای است که با عصبان خدا و رسول را با هم آورده، با رضایت آندو را، بطور نمونه چند آیه را ذکر می‌نماییم. سوره نساء/آیات ۱۴ و ۵۹ و ۶۱ و ۱۱۵؛ سوره مائده/آیه ۵؛ سوره انفال/آیات ۲۰ و ۲۴ و ۲۶ و ۷۱؛ و.....

<sup>۴</sup> صحیح بخاری ۱/۳۷ و ۳۱/۴ و ۶۶/۴ و ۱۳۷/۵ و ۹/۷ و ۱۶۱/۸، صحیح مسلم ۵/۷۵ و ۷۴/۵. همین دو کتاب کافی است. زیرا عزیزان محقق می‌دانند وقتی صحیحین مسلم و بخاری متفقاً حدیثی را نقل کنند؛ آن حدیث در اغلب کتب اهل سنت راه خواهد یافت. کلام بشرط شیخین که اشاره به مسلم و بخاری است؛ ترجیح بند احادیث در کتب اهل سنت است. لذا در بعضی صفحات نام عمر حذف شد.

<sup>۵</sup> بهج البلاغه کلمات فصار ۱۷۲ و ۴۳۸



انسان دوست ندارد در مسئله‌ای جاهل باشد و برای یادگیری، در نزد کسی زانو بزند. خصوصاً اعراب مغرور جاهلی. یکی از وجوه اعجاز قرآن نیز این است که در عین پیچیدگی، کاملاً روان و ساده نیز هست. یعنی قرآن مانند فرمول‌های فیزیک کوانتوم نیست که اگر سواد کافی نداشته باشی؛ در برابرشان مانند بز اخفش شوی.

پس عرب شترچران آن زمان که یک کلاس هم درس نخوانده بود؛ به راحتی ظاهر آنها را می‌فهمید؛ مگر تعداد اندکی از آیات.<sup>۱</sup>

آن آیات را نیز چون چنگ می‌زد! به راه پیامبر هدایت می‌شد؛ در نتیجه همان را می‌فهمید که پیامبر می‌فهمید! اما بشرط اینکه در حضور خلیفهٔ دوم به بعضی آیات چنگ نزنند!<sup>۲</sup> خوب حالا فردی پیدا شده که یک پله بالاتر از خدا قرار گرفته و به آنها می‌گوید بدون احتیاج به راهنمایی، تفسیر و معلم، می‌توانند به قرآن چنگ بزنند. این چنگ زدن نه تنها سودمند است؛ بلکه آنها را همچون پیامبر هدایت خواهد کرد.

این کلام چقدر روحیه عرب آن زمان را تقویت کرد؛ خدا می‌داند. فقط بعد از کلام، مردم بلند شدند و با ابوبکر بیعت کردند.

اما امروزه هم نباید بیرسیم: جناب خلیفه، این نسخه فقط برای مردم بود؛ یا همه، حتی خودتان؟ ماجرای را به نقل از معتبرترین کُتب اهل سنت نقل می‌کنیم؛ خوانندگان محترم میزان علاقه و ارتباط خلیفه دوم به قرآن را می‌توانند خود حدس بزنند. آری وقتی خلیفهٔ دوم، تا این حد به قرآن اظهار ارادت می‌نماید؛ بدیهی است از ایشان سؤال نماییم: خود شما چقدر به قرآن چنگ می‌زنید؟ شخصی نزد عمر آمد و سؤال نمود: اگر انسان جُنُب شد و آب پیدا نکرد؛ چه کند؟ عمر گفت: نماز نخواند. عمار یاسر به عمر گفت: مگر یادت نیست در یکی از سریه‌ها من و شما با هم بودیم. هر دوی ما جُنُب شده بودیم و آب نداشتیم. تو نماز نخواندی و من در خاک غلط زدم و نماز خواندم.<sup>۳</sup>

بعد به رسول خدا رسیده، قضیه را گفتیم. آن حضرت فرمودند: لازم نیست خود را در خاک بمالید. بلکه فقط دو دست خود را بر روی خاک می‌زنید، سپس به آن فوت کرده، آن را بر روی صورت و پشت دست

<sup>۱</sup> عرب آن زمان معلت عربی بودن قرآن، ظواهر بسیاری از آیات را می‌نوانست بفهمد؛ اما مهم درک آیات بود، نه ترجمه آنها.

<sup>۲</sup> ماجرای دردناک صبیغ بن عسلی نیمی در مورد سؤال از مشابهات قرآن را مطالعه فرمایید. آن بیچاره بدلیل سوال در مورد مشابهات از خلیفه دوم، بارها کتک خورد. حبس و تبعید گردید و در آخرین مرحله مجبور به توبه شد!! کنز العمال/۲:۳۳۴؛ الاصابه/۳:۳۷؛ معجم البلدان/۴:۱۲۴؛ سیر

اعلام النبلاء/۱۰:۲۹؛ تفسیر قرطبی/۱۴:۱۵؛ القدير/۶:۲۹۲؛ نقش ائمه در احیاء دین/۱۴:۵۱

<sup>۳</sup> این نکته نشان می‌دهد عمار آن‌ه نیمم را خوانده بود؛ اما طریقه نیمم را نمی‌دانست.



خود می‌کشید. عمر گفت: یا عمار از خدا بترس! عمار گفت: ای خلیفه اگر نمی‌خواهی؛ آن را بیان نکنم. عمر گفت: نه. (با اندکی اختلاف در الفاظ)

اول نگاهی به منابع این ماجرای تاریخی انداخته؛ تا هرگونه شک و شبهه‌ای مبنی بر جعل و دروغ بودن آن، برطرف شود.<sup>۱</sup>

تا اینجا از دلایل نقلی استفاده نمودیم؛ حال نوبت به استدلال‌ات عقلی می‌رسد. می‌دانیم در مورد تیمم، در قرآن کریم دو آیه آمده است.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر در آینده خواهید دید خلیفه دوم در مورد ارتباطات جنسی، انسانی گرم مزاج، با قوه شهوانی بالا بوده است. همینطور اطلاع داریم که عربستان سرزمین خشکی است. از طرفی مشخص است که این ماجرا، در زمان خلافت عمر رخ داده است. همچنین کاملاً مشخص است که خلیفه دوم، عرب بوده و معانی آیات را درک می‌کرده و احتیاجی به ترجمه نداشت. حال عقل از ما خواهد پرسید:

چگونه امکان دارد انسانی این آیات را حتی برای یک مرتبه خوانده باشد؛ اما جواب را نداند؟

ما کاری نداریم که ایشان بطور حضوری، نحوه صحیح تیمم را آموخته بود.<sup>۳</sup>

به بحث خود برگردیم. ریشه سکولاریسم را باید در این توصیه عمر پیدا کرد: او دستور

داده بود جز در مسایل عملی و عبادی، روایت نقل ننماید.<sup>۴</sup>

در نتیجه دین الهی اسلام، که برای اجرای احکام خداوند و حکومت، نازل شده بود؛

تبدیل به یک دین شخصی و سکولار گردید.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> صحیح بخاری ۸۷/۱، صحیح مسلم ۱۹۳/۱، صحیح ابن ماجه ۱۸۸/۱، سنن ابی داود ۴۴/۱، المحلی ۱۵۵/۲، المصنف ۲۳۹/۱، نصب الرأه ۲۲۶/۱، کنز العمال ۵۸۸/۹، ارواء الغلیل ۱۸۵/۱، جامع البیان ۱۵۵/۵، اصول السرخسی ۴/۲، الاحکام ۱۰۷/۲، تذکره الحفاظ ۹۵۱/۳، سیر اعلام سلاه ۲۶۵/۹، تفسیر ابن کثیر ۵۱۷/۱، حناچه می‌بند ماجرای عمر و عمار ناسر در باره عدم اطلاع او از تیمم، حتی نه روایت کتب اهل سنت نیز عرفاً قابل انکار است. (البته با اندکی اختلاف در لفظ)

<sup>۲</sup> سوره ساء، آیه ۴۲، سوره مائده، آیه ۶

<sup>۳</sup> چون هدف ما عبرت‌گیری از ماجراهاست، این ماجرا نقل شد. چراکه امکان دارد افرادی با استناد به مطالب مورد قبول ما، اهداف مورد نظر خود را اعمال نمایند. والا عدم آسایی بسیاری از اصحاب خصوصاً خلفاء نه قرآن، اختصاص به عمر ندارد جهت مطالعه، می‌توانید به کتب مفصل مانند الغدیر مراجعه فرمایید. جلد ۷ و ۸، الغدیر، عدم آشنایی سه حلقه اول با مسایل اسلامی را بررسی نموده است.

<sup>۴</sup> البداهه و النهايه ۱۱۵/۸، المصنف (صنعانی) ۲۶۲/۱۱، اصواء علی السنه المحمده ۵۵۲، تاریخ مدینه دمشق ۳۴۴/۶۷، سیر اعلام النبلاء ۶۰۱/۲، عمر بن الخطاب ۱۷۴، مکاتب الرسول ۶۴۶/۱، نسیخ المصیره، ابوهریره ۱۰۵، وسایل الشیعه ۱۱/۱

<sup>۵</sup> این رویه در زمان عثمان و معاویه نیز تکرار شد. فرار گرفت کربالعمال ۲۹۱/۱۰، تاریخ مدسه دمشق ۳۸۲/۲۶، وصوالتنبی ۱۸۹ و ۲۱/۲، مسند شامیین ۲۵۰/۳، مکاتب الرسول ۶۴۶/۱





بدیهی است وقتی نقل حدیث در مورد مسایل مهم جامعه ممنوع شود؛ و از طرفی انسان ارتباطش با منبع وحی الهی را قطع نموده و به خواندن قرآن بسنده نماید و در تفسیر قرآن نیز حدیثی نقل نشود؛ یکی از نتایج بدیهی آن، این می‌شود که یزید بن معاویه خود را اولوالامر خوانده و مخالف او، حتی اگر امام حسین علیه‌السلام باشد؛ خارجی و کافر قلمداد می‌گردد.<sup>۱</sup>

این دو تئوری در این چند سال اخیر، از سوی افرادی در ایران نیز بیان گردید؛ زیرا بحث پلورالیسم و سکولاریسم در ۱۴۰۰ سال قبل نتیجه داده بود. ولی در ایران، این مزخرفات نتوانست جای خود را باز کند. در همین رابطه در عصر حاضر نیز می‌بینیم دولتی مانند آمریکا، که نه تنها باید آن را لامذهب دانست؛ بلکه واقعاً همان شیطان بزرگ و بهترین همکار ابلیس است؛ هرگز دعوی بی‌دینی نمی‌کند، ولی او موافق دین سکولار است. او خیلی دوست دارد من و تو تا آنجا که رمق داریم؛ شب‌ها را در سجده بگذرانیم و روزها تا شب قرآن بخوانیم، ولی در سیاست و اجتماع دخالتی نکنیم.

هرچند تا حال روشن شد تعدادی از اعمال معاویه علیه‌السلام بر اساس سوءاستفاده از اعمال خلفای قبلی بوده؛<sup>۲</sup> ولی ما معاویه علیه‌السلام را به این دلیل امّ الفساد می‌دانیم که او، هم هدفش با اهداف خلفای سابق تفاوت داشت؛ و هم اعمال پراکنده آنها را منسجم نمود و هم پاره‌ای کارهای جدید به آنها افزود. این مصیبت را رسول اکرم علیه‌السلام خبر داده بودند:

کار این امت رو به خرابی نمی‌رود؛ مگر در حکومت مردی فراخ معده و گشاد شکم. یا در عبارتی دیگر آمده: چون بر امت اسلام، شکم‌بازهای که می‌خورد و سیر نمی‌شود، حاکم گردد؛ مردم باید از او برحذر و در احتیاط باشند. ابوذر می‌گوید: رسول خدا علیه‌السلام به من اطلاع داد که او معاویه است.<sup>۳</sup> مثلاً سه خلیفه اول، نقل حدیث را ممنوع کردند؛ اما معاویه رسماً جعل حدیث را شروع نمود.

<sup>۱</sup> همانگونه که در اول کتاب متذکر شدیم، ما رعایت کمال اختصار را در نوشتن این کتاب نمودیم. مثلاً بررسی سکولاریسم و پلورالیسم در صدر اسلام، عملی کاملاً بدیع و نو است که مطرح می‌شود. محققان محترم می‌توانند با بررسی احادیث بیشتر، تمام حوالب نحرابی این دو آفت معرفی را در دو رمان کنونی و سابق بررسی فرمایند.

<sup>۲</sup> در مورد تعبیر سوءاستفاده از اعمال سوء خلفای سابق؛ باید توضیح بدهیم بعضی از اعمال آنها بخاطر تحکیم پایه‌های خلافت خودشان بود. ولی چنانچه خواهد آمد، هدف معاویه بن‌نفسه فراتر از خلافت و پایه‌های آن بود. او قصد داشت دین اسلام را از صفحه گیتی محو نماید.

<sup>۳</sup> این حدیث را حضرت علی از قول رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌فرمایند. اما در بعضی از منابع، آن را مستقیماً بعنوان کلام حضرت علی علیه‌السلام آورده‌اند. کنز العمال ۳۴۹/۱۱؛ لسان العرب ۵۵/۱۲؛ تاج العروس ۲۰۶/۸؛ ترجمه الامام الحسین علی‌ه‌السلام ۲۰۱/۴؛ الهایه فی غرب الحدیث ۱۰۵۰/۱؛ الفوائد الرجالیة ۱۵۶/۲؛ الغدیر ۱۴۲/۱۰ و ۳۰۴/۸؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه‌السلام ۲۰۱/۲؛ التصانیح الکافیة ۱۹۶؛ معجم احادیث امام المهدي علیه‌السلام ۱۶۸/۳؛ شرح نهج البلاغه ۴۴/۱۶؛ شواهد التنزیل ۴۵۸/۲



در باره نحوه عملکرد خلیفه دوم و نحوه برخورد او با مخالفان اوامرش، می‌دانیم که عُمَر بسیار سختگیر بود. اما می‌بینیم اغلب احادیثی که بعدها باعث انحراف جدی در بنیان اعتقادات مسلمانان شد؛ در زمان معاویه رضی الله عنه جعل و منتشر گردید.<sup>۱</sup>

اگر بخواهیم علت فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد خطرناک بودن معاویه، را بررسی نماییم؛ به عنوان نمونه، وضعیت ابوهیره را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. ابوهیره در زمان عُمَر زیاد مورد توجه نبود و بارها مورد مؤاخذه قرار گرفت و حتی از عُمَر کتک خورد.<sup>۲</sup> اما همین فرد در زمان معاویه رضی الله عنه قرب و عزت یافت، بطوریکه والی مدینه شد؛ و ماشین تکثیر حدیث جعلی بنگاه اموی گردید.

پس می‌توانیم نتیجه بگیریم احادیث جعلی، در دستگاه اموی منتشر می‌شد و معاویه رضی الله عنه با روشی زیرکانه توانست احادیثی را جعل نماید که اساس دین را منهدم سازد؛ هرچند هدف فرعی او محکم نمودن پایه‌های خلافت بنی‌امیه بود. آری دو خلیفه اول و دوم و حتی خلیفه سوم، فاکتورهای داشتند که برای عوام مردم، فاکتورهای مثبت تلقی می‌شد.

مثلاً ابوبکر پدرزن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و از طرفی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه هجرت نمود بود و باصطلاح یار غار محسوب می‌شد. عمر نیز پدر همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. عثمان نیز داماد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. هر سه نفر دارای یک سابقه نسبتاً طولانی در اسلام آوردن بودند. این فاکتورها در نزد عوام، عواملی برای مشروعیت بخشیدن به خلافت آنها محسوب می‌شد. ولی آن دسته از بنی‌امیه که بعدها زمام امور را در دست گرفتند؛ اغلب بعد از فتح مکه و از ناچاری مسلمان شدند. تعدادی از آنها، مورد لعن صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته بودند. این عوامل منفی در نزد توده جامعه، نقطه‌هایی بود که باعث کمبود نفوذ دستورات و مقبولیت بنگاه اموی می‌شد. سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از میان قریش بودند و بنی‌امیه در میان آن قبیله، سرسختی بیشتری نشان می‌دادند. آری افرادی مانند ابوجهل، ابولهب، ابوسفیان، عتبه، شیبه، حَکَم و عاص از بدترین و کثیف‌ترین دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و اغلب افراد آن زمان و صحابه؛ ماجراهای منافقانه آنها را می‌دانستند. مثلاً حکم بن ابی العاص از مکه به مدینه آمده و ظاهراً مسلمان شده است.

<sup>۱</sup> گرچه براساس حدیث نبوی، معاویه را ام‌الفساد می‌دانیم؛ اما متأسفانه اغلب حرفه‌های این افساد در زمان دو خلیفه اول و دوم زده شده است. مثلاً حرقه جعل حدیث را خلیفه اول با بیان حدیث جعلی محمّد صلی الله علیه و آله الانبیاء لا نورث زد. بخاری ۴/۴۲؛ مسلم ۵/۱۵۲؛ حدیثی که فقط خودش راوی آن بود؛ و حضرت زهرا علیها السلام را مردود و ناطل نمودند. با عمر اول ابوهیره را به اساننداری بحرین گماشت. خلاصه ما بعد گفت: اگر این اعمال خلفای سابق بود؛ معاویه کاری از پیش نمی‌برد.  
<sup>۲</sup> ابوهیره و احادیث ساختگی، فصل ۴؛ روزگار ابوبکر و عمر، صفحه ۳۶ او را در صفحات آینده بهر خواهیم ناساحت ان شاء الله



اما همین آقای مسلمان، بعضی روزها در کوچه و بازار دنبال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه افتاده و در پشت سر ایشان، بطور دلکوار، ادای راه رفتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تقلید می کرد. وقتی او از این رفتار شرم آورش دست نکشید؛ روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگشته و به او فرمودند: کذلک فتکن<sup>۱</sup> یعنی همانطور که هستی، باش. بعد از این نفرین؛ حکم تا پایان عمر کثیفش به همان صورت مسخره باقی ماند. ماجرای دیگر

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اطاق نشسته اند و حکم وقتی به آن خانه می آید؛ از سوراخ کلید مشغول دید زدن به داخل خانه می شود. پیامبر اکرم به حضرت علی رضی الله عنه می فرمایند: یا علی او را به درون بیاور. حضرت علی نیز بسرعت بیرون رفته؛ گوش حکم را مانند گوسفندی گرفتند و او را کشان کشان به درون آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند لعنت خویش را بر این و تمام فرزندانش - جز مؤمنین آنها که بسیار کم هستند- شامل بفرما.<sup>۲</sup>

خوب این حکم ملعون و نفرین شده، پدر مروان چهارمین خلیفه اموی و نیای تمام خلفای اموی بعد از مروان، مانند عبدالملک و ولید و... می باشد.

پدر عمرو عاص، یعنی عاص بن وائل نیز مورد نفرین واقع شد.<sup>۳</sup>

از همه مهمتر؛ خود معاویه رضی الله عنه و پدرش نیز بارها مورد نفرین قرار گرفتند.

روزی ابوسفیان بر الاغی سوار بود و دو پسرش<sup>۴</sup> نیز یکی در جلوی الاغ و یکی در عقب آن، از مقابل پیامبر عبور کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند، سوار و راننده و راهنمای این مرکوب را لعنت کن.<sup>۵</sup> اشاره به چند بیت از اشعار معاویه رضی الله عنه خطاب به ابوسفیان، نشان دهنده میزان عمق کینه و بغض این امیرالمؤمنین!! به اسلام است.

یا صخر لا تسلمن طوعا فتفضحنا      بعد الذین بیدر اصبحوا مزقا  
خالی و عمی و عم الام ثالثهم      وحظل الخیر قد اهدی لنا الارقا

<sup>۱</sup> المستدرک ۲/۶۲۱؛ الايضاح ۸۹؛ شرح نهج البلاغه ۶/۱۵۰ و ۱۵۹/۱۵؛ لسان العرب ۲/۲۵۸؛ تاج العروس ۲/۳۶؛ سبیل الهدی و الرشاد ۱۰/۲۵۴؛ دلائل النبوة ۳۷؛ الغدير ۱/۲۶۰؛ الاستیعاب ۱/۳۱۷؛ اسدالغابه ۲/۳۷. در این کتاب عبارت کن کذلک آمده

<sup>۲</sup> البته در کتب مختلف، این ماجرا بطور متفاوت ذکر شده. کتبی که فقط به لعن حکم و اولادش اشاره نموده اند: کنز العمال ۱۱/۳۵۹؛ حواهر المطالب فی مناقب الامام علی (ع) ۲/۱۹۲؛ الايضاح ۸۸ و ۹۰؛ اربعین (ماحوزی) ۳۸۸؛ مجمع الزوائد ۵/۲۴۲؛ بحار الانوار ۶۲/۲۳۷؛ منابع المودة لذوی القربی ۲/۴۶۹؛ الماظراب فی الامامة ۴۲۱. اما کتبی که گفته اند حضرت علی رضی الله عنه علیه گوش حکم را مانند گوسفندی گرفته و به داخل اطاق آوردند. التصاحف الکافیة ۱۴۳. تاریخ مدینه دمشق ۵۷/۲۶۷؛ کنز العمال ۱۱/۳۵۹؛ المعجم الکبیر ۱۲/۳۳۶؛ احادیث ام المومنین عایشه ۲/۲۳۵؛ الغدير ۸/۲۴۵

<sup>۳</sup> او کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را ابر خواند به این تفاسیر مراجعه نمایید: کبیر فخر رازی ۸/۵۰۲؛ حوامع الجامع ۴/۸۹۱؛ مفتیبات الدرر ۱۲/۲۴۲؛ الجدید ۷/۴۲۳؛ مختصر مجمع البیان ۳/۵۹۵؛ نمونه ۲۷/۳۶۸؛ من هدی القرآن ۱۸/۳۹۰؛ محرن العرفان ۴/۳۰۸. در تفسیر فمی ۲/۴۴۵ و البصائر ۵۵۷/۵۹ عمرو عاص نقل شده .

<sup>۴</sup> معاویه و زید یسران ابوسفیان بودند. زید در زمان خلافت ابوبکر و عمر، امیر لشکر و والی شام شده بود. بعد از مرگ زید، معاویه جانشین او در شام شد.

<sup>۵</sup> واقعه صفین ۲۱۹؛ تاریخ طبری ۸/۱۵۸؛ الاصابة ۳/۴۶۵؛ اسد العابة ۳/۶۷؛ التعجب ۳۹؛ المعجم الکبیر ۱۷/۱۷۶؛ مجمع الزوائد ۱۱۳/۲۴۲/۵ و وصول الاخیار الی الاصول الاخیار ۷۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶/۲۸۹؛ شرح الاخیار ۲/۱۴۷؛ الغدير ۱۰/۱۳۹؛ اربعین (ماحوزی) ۱۰۳-۱۰۲ بحار الانوار ۳۳/۲۰۸؛ السه ماحرای نفرین و سر نشدن معاویه را فعلا توضیح دادیم.



لا ترکنن الی امریکلفنا و الرافصات به فی مکة الحرقا

فالموت اهون من قول العداة لقد عباد ابن حرب عن العزی اذا فرقا<sup>۱</sup>

ای صخر (ابوسفیان) مبادا روزی مسلمان شوی و ما را به ننگ و رسوایی آلابی.

پس از آنکه آن اشخاص، تکه پاره شدند. دائی‌ام و عمویم و عموی مادرم؛ و حنظل که مرگ او، ما را به بی‌خوابی و بی‌تابی کشاند. مبادا به کاری پیردازی که ما را و خویشانمان را در مکه، انگشت‌نما سازد. مرگ برای ما قابل تحمل‌تر و آسان‌تر است از اینکه دشمنان پشت سر ما بگویند: پسر حرب رو از عزی برتافت. پس معاویه سه‌هفت از اول، اسلام را قبول نداشت. ذکر این ماجرا که در کتب مختلف آمده، می‌تواند به ما بهتر باطن معاویه سه‌هفرا نشان دهد و پرده از اهداف شوم او بردارد.

مأخذ این حادثه تاریخی و سند آن اولاً: شرح علامه ابن‌ابی‌الحدید معتزلی بر نهج البلاغه می‌باشد.<sup>۲</sup> از او قدیمی‌تر در مروج الذهب، مسعودی مدرک بسیار معتبر تاریخ اسلام است.<sup>۳</sup> از هر دوی اینها ارزشمندتر و قدیمی‌تر، کتاب الموفقیات زبیر بن بکّار می‌باشد که خود، تعصب شدیدی علیه خاندان پیامبر داشته؛ از این جهت در نقل این حادثه از اعتبار بیشتری برخوردار است. و ضمناً خود از کهن‌ترین منابع تاریخ اسلام می‌باشد و احتمالاً تألیف آن در حدود ۱۱۰۰ سال پیش است. زبیر بن بکّار از مطرف، فرزند مغیره بن شعبه نقل می‌کند:

من همراه پدرم مغیره، به مسافرت شام رفته و بر معاویه وارد شده بودیم. مغیره در آن زمان، فرماندار معاویه در کوفه بود و دوستیشان تا عصر جاهلیت؛ بطور احتمال قدمت داشته است. پدرم هر شب به مجلس شبانه معاویه رفته و مدتی با او هم‌صحبت بود و به شب نشینی می‌گذرانید. او هرشب هنگامی که به خانه باز می‌گشت؛ با شگفتی فراوان از معاویه و فراست و کیاست و و دهای او نقل می‌کرد. با این که خود از داهیان بنام عرب بود،<sup>۴</sup> از آنچه از معاویه دیده بود؛ با تعجب فراوان یاد می‌کرد. اما یک شب پس از اینکه از نزد معاویه به خانه بازگشت؛ از غذا خوردن امتناع ورزید و من او را سخت پیریشان و دژم دیدم.

ساعتی درنگ کردم؛ زیرا می‌پنداشتم ناراحتی پدرم، به خاطر اعمالی می‌باشد که از ما سر زده و یا به خاطر حوادثی می‌باشد که در کار ما پیش آمده و کم و کاستی که در موقعیت ما بوجود آمده است.

بالاخره نتوانستم تحمل و صبر کنم و به پدرم رو کرده و گفتم: چرا در این شب، این قدر ناراحت و پیریشان هستی؟

گفت: فرزندم! من از نزد خبیث‌ترین و پلیدترین مردم بازگشته‌ام! گفتم: هان! برای چه؟ او هر شب در جلسات شب‌نشینی معاویه شرکت می‌کرد و با دهانی پر از تعریف و ستایش از معاویه و عقل، زیرکی، زرنگی وی باز می‌گشت. اما امشب می‌گوید: من از نزد خبیث‌ترین و کافرترین مردم باز آمده‌ام!! پرسیدم: مگر چه شده است؟

<sup>۱</sup> التعجب ۳۸، شرح نهج البلاغه ۲۸۹/۶، التراج و النخاصم ۲۲، احادیث ام المومنین عائشه ۲۹۴/۱، مکاتب الرسول ۱۱۹/۱، الغدير ۱۶۸/۱۰

<sup>۲</sup> شرح نهج البلاغه ۱۳۰/۵

<sup>۳</sup> نقل در حاشیه تاریخ ابن اثیر ۴۹/۹

<sup>۴</sup> دیدم که جرحی ربدان سز مغیره را یکی از چهار مرد زیرک عرب می‌دانست.



گفت: مجلس معاویه خالی از اغیار بود و ما با هم خیلی خصوصی و با نهایت صمیمیت سخن می‌گفتیم. من اظهار داشتم: ای امیرالمؤمنین! تو به آرزوها و آمالت رسیده‌ای.

حال اگر با این سن کهولت، به عدل و داد دست زنی و با دیگران به مهربانی رفتار نمائی؛ چقدر بچاست. اگر نظر لطفی به خویشاوندان بنی‌هاشم کنی و با ایشان صله رحم بنمائی؛ چه مانعی در پیش است؟ بخدای سوگند، امروز اینان هیچ چیز که در تو ترس و واهمه‌ای برانگیزد؛ ندارند.

اینها عموزاده‌های تو هستند. با آنها نیکی و صله رحم بنما، تا در روزگاران از تو نام نیکی به یادگار بماند.<sup>۱</sup> معاویه جواب داد: وای بر تو! این آرزوئی سخت دور از دسترس و انجام نشدنی است.

ابوبکر به حکومت رسید و عدالت ورزید و آن همه زحمت‌ها تحمل کرد. بخدای سوگند! تا مُرد، نامش نیز به همراهش مُرد. البته گاهی ممکن است کسی بگوید: ابوبکر!

آنگاه عمر به حکومت رسید، کوشش‌ها کرد و در طول دهسال، رنج‌ها کشید. اما چند روزی بیش از عمرش نگذشت که هیچ چیز از او باقی نماند؛ جز این که گاه و بیگاه، گوینده‌ای بگوید: عمر!

پس برادر ما عثمان به خلافت رسید. مردی از نظر نسب چون او نبود و کرد آن چه کرد؛ و با او رفتار کردند، آن چه کردند. اما تا کشته شد؛ به خدای سوگند نامش نیز مُرد و اعمال و رفتارش فراموش گشت!

در حالی که نام این مرد، و فرزند ابوبکشه<sup>۲</sup> را هر روز پنج بار در سراسر جهان اسلام به فریاد بانگ می‌زنند و به بزرگی یاد می‌کنند: اشهد ان محمداً رسول الله

تو فکر می‌کنی چه عملی در چنین شرایطی باقی خواهد ماند و چه نام نیکی پایدار است ای بی‌مادر!!!

نه بخدای سوگند! آرام نخواهم نشست؛ مگر این که این نام را فتح کنم و این ذکر و یاد را بخاک بسپارم.<sup>۳</sup>

پس گرچه بسیاری از کارهای معاویه رضی الله عنه ریشه در زمان گذشته دارد؛ اما او اولین فردی است که هدفش را صریحاً اعلام نموده. حال عده‌ای از این ملعونین و یا فرزندان آنها، قرار است در جامعه نوپا، اما منحرف اسلامی، به قدرت برسند. بهترین راه چه می‌توانست باشد؟

آری فرزندان آنها شروع کردند به جعل حدیث. علامه امینی صاحب کتاب قیّم و با ارزش الغدیر، در زمینه جعل حدیث و جاعلان، تتبع کافی نموده است.

ما در اینجا فقط به نقل بعضی آمارها که از آن کتاب انتخاب نموده‌ایم؛ اکتفا می‌کنیم. علامه امینی ضمن آوردن نام ۷۰۰ تن از جاعلان، در مورد ۴۱ نفر از آنها، بررسی مبسوطی انجام داده. ایشان مجموع احادیثی که از آنها نقل شده؛ را بطور کامل ذکر نموده‌اند.

<sup>۱</sup> ما نوجه به دوستی معاویه و مغیره و همچنین میزان التزام هر دوی آنها به اسلام! علت این آشفتگی را نباید در مخالفت با دستورات اسلام دانست. بلکه باید در ظلم به عموزاده و همخون بودن و این رسوم جاهلی دست؛ چنانچه خودش نیز تصریح می‌کند.

<sup>۲</sup> مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و این لقبی است که کفار فرستادند. به طعنه به آن حضرت داده بودند.

<sup>۳</sup> الموفقات ۴۷۶ چاپ ۱۳۹۲؛ اربعین (ماحوزی) ۸۸؛ کشف الغمّة ۴/۴۶؛ بحارالانوار ۳۳/۱۶۹؛ الغدیر ۱۰/۲۸۴؛ کشف الیومین ۲۷۴



ما از جمع‌بندی آمار احادیث جعلی همان ۴۱ نفر، به عدد وحشتناک ۶۸۴'۴۰۸ حدیث جعلی خواهیم رسید!!! حال نگاهی به نویسندگان صحاح سته انداخته، آمار جالبی در این زمینه ارائه می‌دهیم.

ابوداود سجستانی در سننش ۴۸۰۰ حدیث را از بین ۵۰۰۰۰۰ حدیث آورده. بخاری از بین ۶۰۰۰۰۰ حدیث، تعداد ۲۷۶۱ حدیث غیرمکرر آورده. مسلم ۴۰۰۰ حدیث، از بین ۳۰۰۰۰۰ حدیث انتخاب نموده است. احمد حنبل ۳۰۰۰۰ حدیث، از ۷۵۰۰۰۰ حدیث انتخاب کرده است. در حالیکه اول ۱۰۰۰۰۰۰ حدیث جمع کرده بوده است. احمد بن فرات ۱۵۰۰۰۰۰ حدیث نوشته؛ و از آنها ۳۰۰۰۰۰۰ را در تفسیر و احکام و... اخذ کرده است!<sup>۱</sup>

شما ملاحظه فرمایید که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله اگر دایم در حال سخنرانی بودند؛ باز هم نمی‌شد این همه حدیث صحیح به ایشان نسبت داد!! البته دین اسلام به آنچه فلاکتی افتاده بود؛ که حتی بعضی از مؤمنان برای جذاییت بیشتر دین، حدیث جعل می‌کردند!!

به مردی از زهاد که اقدام به جعل حدیث در فضایل قرآن و سوره‌های آن می‌کرد؛ گفتند: چرا چنین کردی؟ گفت: دیدم مردم از قرآن روی گردان شده‌اند؛ خواستم بدین وسیله، آنها را ترغیب کنم. پرسیدند: مگر حدیث «کسی که از روی عمد بر من دروغ ببندد؛ جایگاهش در آتش خواهد بود» را ندیدی؟؟ در جواب گفت: من بر ضرر او دروغ نگفتم! بلکه به نفعش حدیث دروغ ساختم!<sup>۲</sup>

آری دین زمینی، مؤمنانی اینگونه خواهد داشت. حال بیاییم و به تعدادی از راویان مورد اعتماد دستگاه خلافت نظری بیندازیم. زیاد بن ابیه و عمر بن سعد و عمران بن حطان ( رئیس خوارج که شعری در منقبت ابن ملجم سروده و پاداش عمل او را، از همه مردم بیشتر می‌داند)<sup>۳</sup> حریر بن عثمان، که در مسجد نماز می‌خواند و تا هفتاد مرتبه علی صلوات الله علیه را لعن نمی‌کرد؛ خارج نمی‌شد.<sup>۴</sup>

علمای حدیث، وقتی به اینگونه راویانی اعتماد کنند؛ چه می‌توان توقع داشت؟<sup>۵</sup>

احمد بن حنبل، وقتی شنید عبیدالله بن موسی عیسی به معاویه بد می‌گوید؛ نقل حدیث از او را متوقف نمود.<sup>۶</sup> آری بخدا قسم، وضعیت فرهنگی آن زمان بسیار وحشتناک بود و البته این لجن زار، ساخته

دست معاویه رضی الله عنه بود. شما نگاه کنید در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله چه اراجیفی ساخته‌اند:

<sup>۱</sup> العذیر ۵/ ۱۴۳ و ۱۴۲

<sup>۲</sup> العذیر ۴/ ۱۱۸؛ سماء المعال فی علم الرجال ۹/ ۱، مستدرک الوسائل ۱/ ۱۲

<sup>۳</sup> العذیر ۱/ ۳۲۴

<sup>۴</sup> العذیر ۵/ ۲۹۴

<sup>۵</sup> البته بزودی خواهیم دید علمای شعه نیز در وثاقت یکی از ملعونین لشکر عمر سعد دقت نکرده‌اند.

<sup>۶</sup> تاریخ بغداد ۱۴/ ۴۲۷، العذیر ۵/ ۲۹۵، تاریخ مدینه دمشق ۳۶/ ۱۸۹



اگر برنج حیوان بوده؛ قطعاً انسان بوده. و اگر آدمی بوده؛ مسلّم مرد صالحی بوده. و اگر مرد صالحی بوده؛ یقیناً پیامبری بوده. و اگر پیامبری بوده؛ حتماً پیامبر مرسل بوده. و اگر پیامبر مرسل بوده؛ قطعاً من بودم!<sup>۱</sup> آری بازار جعل حدیث بشدت گرم، بلکه داغ داغ بود. البته بعضی از بزرگان شیعه و سنی در برابر این انحرافات ایستادند و احادیث وضعی و جعلی را مشخص می نمودند. ولی مهم این است که بدانیم جو غالب و افکار عمومی آن زمان، چقدر خراب بوده؛ که این اراجیف در اذهان مردم جای می گرفته است.

در اینجا دستگاه اموی برای برطرف نمودن سابقه کثیف خود، بی شرمی را به نهایت رساندند. آنها احادیثی جعل نمودند؛ که نشان می داد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها یک آدم معمولی؛ بلکه در مواردی، از افراد معمولی دیگر پایین تر است معاذ الله. این را باید بدانیم کفار و منافقان قریش، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نه تنها پیامبر نمی دانستند؛ بلکه آن بزرگوار، فردی قلمداد می شد که راه لذت بردن از زندگی را بلد نیست. محمد صلی الله علیه و آله در نظر آنها، یک فرد معمولی و ساده بود. فردی که راه کلاه گذاشتن بر سر مردم را بلد نبود! و.....

آری از نظر آنها، فردی که به زیباترین دختران و حتی حکومت بر قریش رغبتی نشان ندهد؛ مطمئناً تعادل روانی نداشته! همین امروزه نیز بعضی از ما، انسان های مسلمان و معتقد را، افرادی عقب افتاده، منگ و منگل محسوب می کنیم. آنها نیز محمد صلی الله علیه و آله را همینطور می دانستند. لذا برایشان بسیار سخت بود که بر فرامین آن حضرت گردن نهند.

آن چند بیت معاویه رضی الله عنه را مجدداً مطالعه بفرمایید؛ تا بدانید معاویه رضی الله عنه علت رسوایی را چه می داند؟ او می گوید: اگر از جنگ و لجبازی های مرسوم جاهلی دست بکشی؛ ننگ و رسوایی بر خود خریده ای!! دعوای معاویه با پدرش رضی الله عنه کاملاً بیانگر این موضوع است که آنها امکان ندارد به این فرد و دینش، ایمان بیاورند. دیگر بزرگان منافق قریش نیز همینطور بودند.

اگر عبدالله بن عمرو عاص بگوید: رسول الله بشر يتكلم في الرضا والغضب بخاطر این است که پدرش لعن شده و او می خواهد با عادی ساختن مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله دامان خاندانش را پاک کند.

<sup>۱</sup> کشف الخفاء ۲/۱۶۰؛ تذکره الموضوعات ۱۴۷؛ الفدیر ۱۷۱/۵

<sup>۲</sup> المستدرک ۱/۱۰۶؛ سنن الدارمی ۱/۱۲۵؛ سنن ابی داود ۲/۱۷۶؛ مسند احمد ۲/۱۶۲؛ معالم المدرسین ۱/۲۵۴؛ اضاء علی الصحیحین ۴۱؛ تذکره الفقهاء ۱۴/۱؛ سبل الهدی و الرشاد ۳/۳۵؛ تحفة الاحوذی ۷/۳۵۷؛ تفسیر ابن کثیر ۴/۲۶۴؛ مکاتب الرسول ۱/۵۸۶؛ نقش ائمه در احیاء دین ۱/۱۸۹



در اینجا معاویه<sup>۱</sup> برای تحت‌الشعاع قرار دادن آن نقاط سیاه، ابتکاری اندیشید. او از طرفی با پایین آوردن مقام پیامبر اکرم<sup>ص</sup> سعی کرد تا نفوذ روحانی و تأثیر کلام ایشان را کم نماید. و از دیگر سو، با جعل احادیث شرم آور، نقاط منفی را تبدیل به نقاط مثبت کرد.

آنها برای اینکه بتوانند این لکه‌های ننگ را از دامن خود پاک کنند؛ دست به کاری بس کثیف زدند.<sup>۱</sup> با ساختن کارخانه‌های عظیم حدیث‌سازی و جعل حدیث، شروع به تخریب و باصطلاح ترور شخصیت پیامبر اکرم<sup>ص</sup> کردند.

مهمترین و کارسازترین عمل معاویه در راه محو دین، همین عمل بود.<sup>۲</sup> در اینجا تعدادی از آن احادیث جعلی را از محکم‌ترین کُتب اهل سنت می‌آوریم و شما خود، بعد از خواندن آنها، قضاوت کنید برای افرادی که به آن کُتب معتقدند؛ چه چهره‌ای از نبی اکرم<sup>ص</sup> ترسیم می‌شود؟ آیا این چهره، آنقدر زیبا و دلفریب هست که انسان در واقعه عاشورا، حکومت ری را رها کند و به دفاع از فرزند او برخیزد؟؟ یا اینکه برعکس، مسلمانان آن زمان که ۵۰ سال از رحلت پیامبر اکرم<sup>ص</sup> گذشته؛ باید از اعتقاد غلط پدرانشان به این چنین آدمی، متأسف باشند و او را آدمی مادون افراد معمولی بخوانند؟! آری این ترور شخصیت واقعاً موثر بود.

در اینجا لازم است همانگونه که در مقدمه تذکر دادیم؛ این نکته را تکرار نماییم که براساس وظیفه این کتاب، معمولاً به یک یا دو حدیث و ماجرای باصطلاح تاریخی؛ از معتبرترین کُتب اهل خلافت و جماعت مراجعه کرده و از آوردن شواهد متعدد خودداری می‌کنیم.

معمولاً شواهد ما از صحاح سته یا همان کُتب شش‌گانه حدیث اهل تسنن خواهند بود. صحیح بخاری که بعد از قرآن، برای عده‌ای معتبرترین کتاب است. صحیح مسلم که بعضی آن را، حتی از صحیح بخاری نیز معتبرتر می‌دانند. سنن ابن ماجه، سنن ترمذی، سنن نسائی، سنن ابوداود و همچنین مسند احمد و دیگر کتاب‌های مورد قبول برادران اهل سنت.

والا اگر قرار بود از کُتب معمولی اهل تسنن مطلب بیاوریم؛ فاجعه آنقدر عمیق است که متن این کتاب را آلوده می‌کند. به همین جهت لازم بود که توضیح دهیم؛ اگر در موردی، ما یک یا دو حدیث می‌آوریم؛ هرگز به معنای نادر بودن احادیث، در آن قضیه نیست.

<sup>۱</sup> هرچند سه خلیفه اول نیز برای اینکه در برابر فضائل حضرت علی صلوات الله علیه، بتوانند حرفی برای گفتن داشته باشند؛ از این مسئله خشنود بودند. اما وضع خاص آن دوره اجازه می‌داد که اینگونه بی‌شرمانه با پیامبر اکرم<sup>ص</sup> برخورد شود.

<sup>۲</sup> زیرا وهی الگوی عملی و مصداق انسانی یک دین زیر سؤال رود، از چند حدیث و روایت چه کاری ساخته است؟





وظیفه این کتاب، بررسی ماجرای عاشورا است و در راه بررسی علل بوجود آوردن آن ماجرا؛ بدنبال این هستیم که بفهمیم چرا امت اسلامی، در کمتر از نیم قرن حاضر شدند دست به چنین جنایتی شگرف بزنند؟ اکنون نیز در حال بررسی ماجرای ترور شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستیم و این بررسی، تنها گوشه‌ای از کار ما را تشکیل می‌دهد. عزیزانی که می‌خواهند در مورد این موضوع تحقیق نمایند؛ می‌توانند به کتب مربوطه مراجعه نمایند.

مهمترین وظیفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ و تبیین قرآن است. هیچ مسلمانی اعم از شیعه و سنی در این مورد اختلاف ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این وادی که مهمترین و بلکه تنها وظیفه الهی ایشان بوده؛ قاعدتاً باید معصوم از هرگونه خطا، نسیان و اشتباهی باشد. والا ارسال رسولی که در مهمترین وظیفه خود کوتاهی می‌کند؛ از سوی خداوند متعال، کاری بیهوده است. در همین رابطه خداوند در قرآن، این مصونیت از نسیان را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تضمین نموده است. خداوند متعال می‌فرماید: **سَقَرُوكَ فَلَاتَسِيْ**<sup>۱</sup> ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و تو آن را فراموش نخواهی کرد.

حال ببینیم در ماجرای شرم‌آور ترور شخصیت، چه نسبت‌هایی در همین زمینه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده‌اند.<sup>۲</sup> دو کارخانه عظیم احادیث جعلی، یعنی ابوهریره و عایشه نقل می‌کنند: روزی پیامبر در مسجد نشسته بود. صدای قرآن خواندن مسلمانی بگوشش رسید. فرمود: خدای رحمتش کند؛ این خواننده و قاری قرآن، مرا بیاد آیاتی آورده که بکلی فراموش کرده بودم و از فلان سوره از قرآن، آن را اسقاط می‌کردم.<sup>۳</sup>

این شمشیر دو سر، از یک طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را فردی می‌داند که قرآن را بدرستی حفظ نکرده بود؛ و از طرفی قرآن را به داشتن آیات غلط و کذب متهم می‌کند. بدیهی است همین یک حدیث کافی است تا تمام شخصیت حقیقی و حقوقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیر سؤال ببرد و بلکه باطل سازد.

<sup>۱</sup> سوره اعلیٰ/آیه ۶

<sup>۲</sup> در همین ابتداء لازم است عرض شود؛ همانگونه که قبلاً توضیح دادیم؛ این فرد مجعول که عُتَال معاویه رضی الله عنه ساخته‌اند را بعنوان پیامبر خداوند منعال قبول نداریم؛ آری او پیامبر معاویه رضی الله عنه است. لذا از آوردن عبارت صلی الله علیه و آله و با هر گونه عبارتی جهت تعظیم و تکریم، در مقابل نامش خودداری می‌کنیم

<sup>۳</sup> صحیح بخاری ۱۱۰/۶ و ۱۱۱؛ فتح الباری ۱۹۵/۵؛ صحیح مسلم ۱۹۰/۲؛ شرح مسلم ۷۵/۶؛ صحیح ابن حبان ۳۱۱/۱؛ تفسیر فرطی ۱۴/۷ و در ۳۰/۱۶ به آن استناد نموده؛ عون المعبود ۱۴۸/۴؛ مستدراجمد ۱۲۸/۶؛ اضاء علی السنة المحمدیه ۳۳۵؛ الاذکار النوویه ۱۰۹؛ الاحکام ۴۵۵/۴؛ الاصابة ۲۲۸/۴؛ المحلی ۴۵۳/۹؛ السنن الکبری (بیہقی) ۱۲/۳؛ الشفا بتعریف حقوق المصطفی ۱۵۴/۲؛ التبیان فی آداب حمله القرآن ۱۷۰



البته درجه بطلان آن حدیث کاملاً روشن است و دلایل عقلی<sup>۱</sup> و نقلی آن را رد می‌کنند. زیرا قرآن، آن را صریحاً مردود اعلام کرده است. جالب اینجاست که همین جناب بخاری در کتابش، شدت امکان نسیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را رد کرده و چنین آورده: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سالی یکبار قرآن کریم را بر جبرئیل می‌خواند؛ اما سال مرگش، این عمل دو بار تکرار شد.<sup>۲</sup>

در رابطه با انتساب نسیان، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز هم کارخانه عظیم کذب و جعل، ابوهریره آورده: در یک نماز [که فراموش کرده‌ام نماز مغرب بوده یا عشاء] پیامبر دو رکعت نماز با ما خواند و قبل از اتمام نماز، در پایان دو رکعت؛ سلام داده و تمام کرد. بعد برخاسته و بسوی تخته‌ای که در مسجد بود و همیشه وقت سخنرانی به آن تکیه می‌کرد؛ رفت. در آنجا ایستاد و دستهایش را مانند انسان‌های غضبناک به هم کوفت. او دست راست را، بر دست چپ کوبید. آنهایی که عجله داشتند؛ زود از مسجد بیرون رفتند. ابوهریره ادامه می‌دهد: عمر و ابوبکر هم حضور داشتند؛ اما مهابت پیامبر همه را گرفت و نتوانستند حرف بزنند. ما گفتیم شاید وحی آمده و نماز کوتاه شده و بصورت دو رکعتی شده است. بعد ادامه می‌دهد:

ذوالشمالین برخاست و پرسید: یا رسول الله انسیت ام قصر الصلاة؟ یا رسول الله، فراموش کردی؛ یا اصولاً نماز کم شده و بصورت دو رکعتی گشته؟؟ پیامبر گفت: نه فراموش کرده‌ام و نه نماز کوتاه شده!

بعد از دیگران سؤال کرد: آیا مطلب آن طور است که ذوالیدین می‌گوید و من نماز را کم خوانده‌ام؟؟ دیگران نیز گفته ذوالیدین را تأیید کردند. پیامبر به جای خود بازگشت و آن قدر که از نماز را کم خوانده بود؛ بجا آورده، سلام و تکبیر گفت؛ و سجده سهو بجای آورده و به مکان سخنرانی خود بازگشت.<sup>۳</sup>

آری ابوهریره می‌گوید: اگر نماز مغرب را کم خواند، بازگشته و یک رکعت! و اگر نماز عشاء را کم خوانده بود؛ دو رکعت دیگر خواند و صحابه اقتدا کرده و نمازشان را کامل نمودند!! در این سیاه بازی ابوهریره، چند نکته کاملاً قابل توجه است.

۱. شدت احتیاط او در نقل حدیث!! زیرا می‌گوید: فراموش کرده‌ام نماز مغرب بوده یا عشاء!
۲. شدت دقت او در نقل جزئیات!! زیرا می‌گوید: پیامبر دست راست را بر دست چپ کوبید!
۳. خشن نشان دادن پیامبر! زیرا می‌گوید: مهابت پیامبر همه را گرفت و نتوانستند حرف بزنند!

<sup>۱</sup> دلیل عقلی بر این قصه، ندی صورت است که اگر خدا را قول داشته باشیم؛ ناچاریم بیدریم خداوند حکیم، نباید رسالت خود را بر عهد فردی بگذارد که رسالتش را از یاد برد!! والا اگر خداوند را قول نداشته باشیم؛ موضوع کلاً منتفی است. چون قول اصل نبوت، بعد از قبول اصل بوحید معنا پیدا می‌کند.

<sup>۲</sup> صحیح بخاری کتاب فضائل القرآن، باب همم ۱۰۲/۶ و ۱۰۱.

<sup>۳</sup> صحیح بخاری ۱۲۲/۱ و ۸۵/۷؛ صحیح مسلم ۸۶/۲؛ صحیح ابن حزمه ۱۱۸/۲؛ صحیح ابن حبان ۳۷۹/۶؛ مسند احمد ۲۳۴/۴؛ سنن ابوداود ۲۲۸/۱؛ سنن نسائی ۲۱/۳؛ سبل السلام ۲۰۳/۱؛ المعنی ۶۶۵/۱؛ النرح الکبیر ۶۷۲/۱؛ المجلی ۱۶۹/۴؛ کشاف الضاع ۴۸۳/۱؛ نبل الاوطار ۱۳۱/۳؛ فقه السه ۲۲۶/۱؛ الطراف ۳۳۶؛ بحارالانوار ۱۱۳/۱۷؛ اصواء علی الصحیحین ۲۴۷؛ عون المعبود ۲۱۹/۳؛ السنن الکبری (نسائی) ۲۰۲/۱؛ شرح معانی الآثار ۴۴۴/۱؛ سنن الدارقطنی ۳۵۶/۱؛ مسند ابی حنیمه ۲۹؛ دفع شبه التشبیه لاس الحوری ۳۲؛ احکام القرآن ۵۳۹/۱؛ اسدالغاه ۱۰۹/۲؛ الاصابه ۳۴۵/۲؛ سنن ابن ماجه ۲۸۳/۱؛ سبل الهدی و الرشاد ۱۹۸/۸؛ معنی اللیب ۲۰۱/۱؛ شرح نهج البلاغه ۱۹/۷ (این داستان را رد نموده است).



۴. شاهد آوردن افرادی که در زمان نقل این حدیث، از دنیا رفته‌اند! مانند عمر و ابوبکر.
۵. شدت اعتقادش به پیامبر!! زیرا می‌گوید: ما گفتیم شاید وحی آمده، نماز کوتاه شده و بصورت دو رکعتی شده است.
۶. عدم اطلاع و قاطی نمودن احکام اسلام! زیرا می‌گوید: پیامبر، ادامه نمازی که فراموش نموده بود؛ بجا آورد.<sup>۱</sup>
- حال فقط در باره بطلان این ماجرای ساختگی و رسوا، همین یک دلیل برای عاقلان کافی است که بدانیم: ذوالیدین یا ذوالشمالین<sup>۲</sup> که در این ماجرای دروغین، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال می‌کند: یا رسول الله انسیت ام قصرت الصلاة؟ در جنگ بدر، یعنی پنج سال قبل از مسلمان شدن این کارخانه جعل حدیث (ابوهریره) شهید شده و اصلاً توفیق زیارت ابوهریره را نداشته است!!!
- بعبارتی در زمان زندگی ذوالیدین، ابوهریره در یمن گدایی می‌کرده!!
- ماجرا در همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند. این روایت نیز می‌تواند به ما بفهماند که دشمنان آیین الهی اسلام، تا چه اندازه بی‌شرم بودند. ابوهریره می‌گوید: نماز جماعت برپا شده، صفوف مردم بسته و منظم شده بود. همه پشت سر پیامبر آماده نماز بودند. او نیز در محراب ایستاده بود تا آن نماز، به امامتش اقامه شود و همه منتظر تکبیر امام جماعت بودند. ناگهان پیامبر بیاد آورد که در حال جنابت است!! گفت: در جای خود همچنان باشید. سپس به خانه رفت و غسل کرده، به مسجد برگشت. در حالی که قطرات آب از سرش می‌چکید؛ به محراب رفته و نماز را امامت فرمود و ما هم با او نماز خواندیم!!<sup>۳</sup>
- آیا اینچنین شخصی که ابوهریره و عایشه ترسیم می‌کنند؛ واقعاً در اندازه یک انسان عادی هست، چه برسد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آخرین و برجسته‌ترین پیامبر الهی؟؟
- اما باید دانست ماجرا هنوز ادامه دارد. انس بن مالک و عایشه آورده‌اند:
- روزی پیامبر از کنار نخلستانی عبور می‌کرد. مردانی بر روی درخت‌های نخل، مشغول گرده افشانی و تلقیح نخل‌های ماده بودند. در اینجا پیامبر به آنها می‌گوید: اگر اینکار را نکنید؛ بهتر است و خرماي شما، بهتر خواهد شد. فرمان پیامبر را مردم گوش نمودند و خرماي آن سال شهر مدینه، خراب شد.

<sup>۱</sup> البته باز هم بی‌حواسی ابوهریره کار دست علمای علم‌الحدیث داد و آنها را به زحمت انداخت. ریرا بعضی می‌گویند: منظورش نماز ظهر و عصر بوده!!

<sup>۲</sup> این دو لقب برای فردی است از قبیل خزاعه، با نام عمرو بن نضله. البته بعضی علمای علم‌الحدیث باز هم هنر بخرج داده، گفته‌اند این ذوالیدین، ذوالشمالین نسن!! در حالیکه در حدیث آورده‌اند: ذوالشمالین پرسید نماز را فراموش کردی؟ پیامبر از حاضران پرسید: ذوالیدین درست می‌گوید؟ مگر امکان دارد X سؤالی پرسد؛ سؤال شونده از مردم پرسد: Y درست می‌گوید؟؟؟؟؟؟؟؟

<sup>۳</sup> صحیح بخاری/۱/۷۲؛ مسند احمد/۲/۵۱۸ و ۵۸۰؛ المحلی/۴/۲۱۶؛ سنن ابن ماجه/۱/۳۵۸؛ سنن نسائی/۲/۸۱؛ سنن ابی داود/۱/۶۰؛ عون العمود/۱/۲۷۱؛ نبل الاوطار/۳/۲۳۳؛ اضاواء علی الصحیحین/۲۵۰؛ نصب الرأیة/۲/۶۶؛ الطرائف/۳۶۵.



روز دیگری پیامبر از کنار نخلستان عبور می‌کرد. با دیدن خرمای خراب شده؛ سؤال کرد: خرمای شما چرا خراب شده؟! گفتند: به فرمان شما عمل کردیم و نخل‌ها را گرده افشانی نکردیم؛ در نتیجه خرمای ما خراب شد. پیامبر گفت: شما کار دنیای خود را بهتر از من می‌دانید؛ شما به امور دنیای خود، از من آگاه‌تر هستید!!!<sup>۱</sup>

وقاحت را بنگرید!! آیا اگر از یک کودک ۱۰ ساله، ساکن مناطق گرمسیر کشور خودمان، مثلاً شهرستان بم، طریق بارور ساختن نخل را سؤال کنیم؛ آیا این مسئله را نمی‌دانند!!!؟

صرف نظر از علم لدنی، چگونه امکان دارد فردی بیش از پنجاه و اندی سال در عربستان، کنار درختان نخل زندگی کند و این را نداند؟؟ خیر. هر آدم زیرکی می‌داند نکته مهم، قسمت دوم این ماجرای مضحک است. آنجا که از قول پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جعل می‌کنند:

شما کار دنیای خود را بهتر از من می‌دانید؛ شما به امور دنیای خود، از من آگاه‌تر هستید.

به راحتی نتیجه می‌گیریم مخالفت با فرمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در امور دنیایی اشکال ندارد. بنا به سیاست اموی، کار خلافت و حکومت؛ کاری مربوط به دنیای مردم بوده و آنها خود آگاه‌تر هستند چه کسانی را به خلافت انتخاب کنند. اما دامنه جعل حدیث، فقط در این موارد خلاصه نمی‌شود. متأسفانه بی‌شرمی را به حدیث رسانده‌اند که جعلیات را به مسایل اخلاقی هم کشیده شده است. همان اخلاق کریمانه‌ای که خداوند متعال در قرآن کریم و در دومین سوره‌ای که نازل فرموده، آن را می‌ستاید: انک لعلیٰ خلق العظیم<sup>۲</sup> از کارخانه دیگر جعل حدیث، عایشه بشنویم.<sup>۳</sup>

پیامبر به اطاق و خانه من وارد شد، در حالیکه دو کنیزک آوازه‌خوان، شعرهایی از عصر جاهلیت و جنگ‌های آن؛ با آواز می‌خواندند. پیامبر به اطاق وارد شد و بدون هیچ عکس‌العملی؛ در بستر خویش دراز کشید!!

در این هنگام ابوبکر وارد شد و به محض دیدن آنها، با شدت و تندگی به من گفت: ساز و آواز شیطانی در محضر پیامبر؟! پیامبر رو به ابوبکر کرده، فرمودند: رهایشان کن و به آنها کاری نداشته باش!!

هر قوم و گروهی عید دارند؛ امروز هم عید ماست<sup>۴</sup>، بگذار بخوانند. بعد از این گفتگوها، در اولین فرصتی که پدرم از آنها غافل شد؛ به کنیزکان اشاره کردم از اطاق خارج شوند.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> صحیح مسلم، ۹۵/۷؛ مستند احمد ۱۶۲/۱ و ۱۲۳/۳؛ سنن ابن ماجه ۸۲۵/۲؛ شرح نهج البلاغه ۱۹/۷ این افسانه را رد کرده؛ الاحکام ۷۰۴/۵ و ۶۱/۱؛ معالم المدرستین ۴۱/۱؛ شرح مسلم ۱۱۶/۱۵؛ اصواء علی الصحیحین ۲۵۶؛ فمض القدر شرح جامع الصغیر ۶۲۵/۱؛ اصواء علی السنة المحمدیه ۹۳؛ احادیث ام المومنین عایشه ۲۲۱/۲؛ مجمع الروايات ۱۷۹/۱؛ الصحیح من السیره ۱۶۸/۴.

<sup>۲</sup> سوره فم/آیه ۴

<sup>۳</sup> برادران اهل سنن ناراجب شنود که چرا عایشه را کارخانه جعل حدیث می‌نامم. عایشه برای حفیر، فقط دختر ابوبکر نیست؛ تا فرار باشد نجب هر شرطی او را برگوار بدانم. من او را همسر پیامبر می‌دانم؛ اما همسری که ششترین جفا را بر شوهرش روا داشت. پس همین که به احترام همسری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ملعون نمی‌گویم، بی‌ذریه. والا مانند ابوهریره، ملعونش می‌خواندم.

<sup>۴</sup> روز عید فریان با عره بوده

<sup>۵</sup> صحیح بخاری ۳/۲ و ۱۱/۲ و ۲۲۸/۳ و ۱۶۱/۴ و ۲۶۶/۴؛ صحیح مسلم ۲۲/۳؛ المعجم الکبیر ۱۸۱/۲۳؛ المجموع ۲۲۹/۲۰؛ اصواء علی الصحیحین ۲۷۶؛ عون المعبود ۱۸۱/۱۳؛ الامالی (حافظ) ۵۷؛ سبیل الهدی و الرشاد ۶۹/۹؛ المحلی ۹۲/۵؛ الطرایف ۲۲۲



و باز هم از عایشه بشتویم. روز عید بود و چند تن از مردمان حبشه، به شادمانی و رقص مشغول بودند. آنها در مسجد آمده و طبق رسوم خود، رقص شمشیر انجام می‌دادند. من از پیامبر درخواست کردم [یا خود پیامبر به من پیشنهاد کرد]: آیا مایلی رقص و شادمانی اینان را نگاه کنی؟<sup>۱</sup>

من هم اظهار تمایل کردم. پیامبر من را به دوش گرفت، در حالی که صورت من به صورت او بود!! من مشغول تماشای مراسم رقص درون مسجد شدم. آنها رقاصی کرده و من تماشا می‌نمودم و پیامبر مکرر می‌گفت: ای حبشی زادگان، مشغول باشید. این صحنه [بر دوش پیامبر بودن] آنقدر ادامه یافت، که من خسته شدم. پیامبر که خستگی من را مشاهده کرد؛ پرسید: آیا کافی هست تو را؟ گفتم: بلی. گفت: پس برو.<sup>۲</sup> در حدیثی دیگر مانند همین؛ این جملات را از قول پیامبر اضافه نموده: ای حبشی زادگان بزیند و برقصید و بازی کنید؛ تا یهود و نصاری بدانند در دین ما آزادی هست و اینگونه کارها روا می‌باشد!!<sup>۳</sup> آنها نیز از این کلام پیامبر خوشحال بودند و می‌گفتند: ابوالقاسم خوب!!!<sup>۴</sup> در این هنگام، عمر از در مسجد وارد شد. حبشیان از هیبت او ترسیده و هر کدام به گوشه‌ای فرار کردند.<sup>۵</sup>

در روایت دیگری از قول عایشه می‌خوانیم: پیامبر در اطاق خویش بود و از بیرون، صدای مردم توجه او را جلب کرد. بیرون آمد و دید که زنی حبشی!!<sup>۶</sup> می‌رقصد. مردم به دور او گرد آمده بودند و رقص او را تماشا می‌کردند. گفت: عایشه بیا و نگاه کن!! من نزدیک وی رفتم و صورت خویش را بر پشت او نهادم و از بالای شانه ایشان، به صحنه نگاه می‌کردم.<sup>۷</sup> مدتی گذشت و پیامبر پرسید: عایشه سیر نشدی؟ من عرض کردم: نه!! این سخن چند بار تکرار شد و با اینکه او خسته شده بود و دایم پا بپا می‌کرد؛ من هر دفعه جواب منفی می‌دادم، تا اهمیت خود را نزد او بدانم!! ناگاه عمر وارد شد. مردم متفرق شدند و بچه‌ها از هر طرف فرار کردند. پیامبر فرمود: من دیدم<sup>۸</sup> که شیاطین جنی و انسی از عمر فرار می‌کنند!!<sup>۹</sup>

هنوز هم بی‌شرمی پایان نیافته است. سهل ساعدی آورده: پیامبر در مجلس عروسی ابواسید ساعدی شرکت کرد. عروس به نشانه احترام! از شربتی که با شیرینی خرما درست کرده بود؛ به او خوراند!!<sup>۱۰</sup>

<sup>۱</sup> تردید عایشه کاملاً قابل توجه است، گویی نمی‌خواهد دامن خود را آلوده کند. دیدیم که ابوهریره نیز اینگونه تردیدهایی را داشت!!

<sup>۲</sup> صحیح مسلم ۲۲/۳؛ صحیح بخاری ۲۲۸/۳؛ فتح الباری ۲/۳۷۰؛ السنن الکبری (بیہقی) ۱۰/۲۱۸؛ سبل الہدی و الرشاد ۸/۳۲۵؛ ۹/۶۹؛ المحلی ۵/۹۳؛ فقه السنۃ ۱/۳۲۴؛ اضاء علی الصحیحین ۲۷۹

<sup>۳</sup> فقه السنۃ ۱/۳۲۴؛ تمام المۃ ۳۵۱؛ سبل السلام ۱/۱۵۶؛ احادیث ام المومنین عایشه ۲/۲۱۲؛ مسند احمد ۶/۱۱۶؛ مسند حمیدی ۱/۱۲۴؛ کشف الخفاء ۱/۵۱۷ و ۲۱۷؛ فہم نوجہ سازمان دیدہ بان حقوق بشر!!!

<sup>۴</sup> مسند حمیدی ۱/۱۲۴؛ کنز العمال ۱۵/۲۲۳؛ میزان الاعتدال ۲/۵۴۸؛ احادیث ام المومنین عایشه ۲/۲۱۲؛ فیض القدر شرح جامع الصغیر ۳/۵۸۰.

<sup>۵</sup> کنز العمال ۱۵/۲۲۳؛ سنن نسائی ۳/۱۹۶؛ صحیح ابن حبان ۱۳/۱۸۷؛ مسند احمد ۲/۵۴۰؛ السنن الکبری (نسائی) ۱/۵۵۲

<sup>۶</sup> در آن حدیث‌ها مردان حبشی می‌رقصیدند؛ اما اکنون دامنه بی‌شرمی فرار رفته و زنان می‌رقصند.

<sup>۷</sup> خود شربتی‌های عایشه، که دایم صورتش را کنار صورت پیامبر فرار می‌دهد؛ برای مردم آن زمان؛ فاکتوری جهت جذب اعتماد مخاطب بوده.

<sup>۸</sup> جالب اینجاست که فرار شیاطین از هیبت عمر، در عالم کشف و شهود برای پیامبری رخ داده که مشغول تماشای رقص زنی بوده!!

<sup>۹</sup> فتح الباری ۲/۳۷۰؛ سنن برمدی ۵/۲۸۴؛ الغدیر ۸/۶۵؛ السنن الکبری (بیہقی) ۵/۳۰۹؛ کنز العمال ۱۲/۵۹۲؛ الکامل ۳/۵۱؛ تحفة الحوذی ۱/۱۲۴؛ تاریخ مدینہ دمشق ۴۴/۸۲؛ سبل الہدی و الرشاد ۱۱/۱۷۵؛ منتخب کنز الاعمال ۴/۳۹۲؛ اضاء علی الصحیحین ۴/۳۰۴؛ احادیث ام المومنین عایشه ۲/۲۱۲

<sup>۱۰</sup> صحیح بخاری ۶/۱۴۴؛ مسند احمد ۳/۴۹۸؛ صحیح مسلم ۶/۱۰۲؛ شرح مسلم ۱۳/۱۷۶؛ تفسیر القرطبی ۹/۶۸؛ احادیث ام المومنین عایشه ۲/۲۱۵



عایشه در ماجرای بازگشتن از جشن ازدواج یکی از زنان انصار، می‌گوید پیامبر از ما پرسید: آیا ساز و آوازی نداشتید که در این جشن مورد استفاده قرار دهید؟! انصار از ساز و آواز، مسرور و شادمان می‌شوند؛ چرا نباید آوازه‌خوان همراه داشته باشید؟!<sup>۱</sup>

باز هم از عایشه بشنویم. پیامبر به عایشه می‌گوید: شما که عروس را به خانه شوهر فرستادید؛ آیا به همراه او آوازه‌خوانی نیز فرستادید؟! عایشه می‌گوید: نه. پیامبر می‌گوید: [بد کاری کردید] زیرا انصار قومی هستند که از شعر، غزل و آوازه‌خوانی لذت می‌برند. ای کاش چنین کاری کرده بودید. آنگاه پیامبر شعری را که باید آوازه‌خوان در آوازش بخواند؛ تعیین می‌کند: *آتیناکم، آتیناکم، فحیانا وحیاکم*<sup>۲</sup>

انس بن مالک نقل می‌کند: روزی پیامبر از کوچه عبور می‌کرد و با گروهی از زنان و کودکانی مواجه شد که از عروسی باز می‌گشتند؛ آنها دست می‌زدند و آواز می‌خواندند. پیامبر گفت: خداوند می‌داند که شما محبوب‌ترین افراد نزد من می‌باشید!!!!<sup>۳</sup>

در این روایت، بی‌شرمی را به نهایت رسانده‌اند؛ توجه کنید به روایتی که ربیع، دختر معوذ بن عفراء نقل شده. او می‌گوید: روز عروسی من، پیامبر به خانه ما وارد شد و بر روی مکان اختصاصی من و در کنارم نشست!!!! دخترکان حاضر در مجلس، شروع به خواندن و تنبک و داریه‌زدن کردند. همه شعرهای معمول در عروسی‌ها را می‌خواندند؛ جز یکی که این شعر را خواند: *فینا نبی یعلم ما فی غد*<sup>۴</sup>

پیامبر گفت: این سخنان را رها کن و همان شعرهایی که می‌خواندی؛ بخوان!!!!<sup>۵</sup>

مدعی هستند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مجلس عروسی شرکت می‌کند؛ در مکان اختصاصی که برای عروس درست کرده‌اند؛ در کنار او می‌نشینید و از شنیدن ساز و آواز گروه ارکستر دختران جوان لذت می‌برد.

<sup>۱</sup> صحیح بخاری ۱۴۰/۶، حاشیه رد المختار ۹/۳، سنن ابن ماجه ۶۱۳/۱، مسند احمد ۳۹۱/۳، فتح الباری ۱۸۵/۹، نیل الأوطار ۳۳۶/۶، فقه السنة ۲/۲۲۲؛ کنز العمال ۲۱۲/۱۵ و ۲۱۵، ارواء الغلیل ۵۲/۷، الکامل ۴۲۴/۱، سیر اعلام النبلاء ۳۷۲/۸، سیل الهدی و الرشاد ۵۲/۹، حقه الاحوذی ۱۷۷/۴.

<sup>۲</sup> سنن ابن ماجه ۶۱۳/۱، مسند احمد ۷۸/۴ و ۹۱/۳، مصابح الفقاهه ۳۱۳/۱، المجموع ۴۰۲/۱۶، المغنی ۴۳۴/۷، شرح الکبیر ۱۲۱/۸، نیل الأوطار ۳۳۶/۶، أضواء علی الصحیحین ۲۸۳، احادیث أمّ المؤمنین عایشه ۲۱۶/۲، السنن الکبری (بیهقی) ۲۸۹/۷، السنن الکبری (نسائی) ۳۲۲/۳، مجمع الزوائد ۱۲۹/۸، فتح الباری ۱۸۵/۹، کنز العمال ۲۱۲/۱۵، الکامل ۴۲۸/۱، المعجم الاوسط ۲۰۵/۶.

<sup>۳</sup> صحیح بخاری ۱۴۴/۶، سنن ابن ماجه ۶۱۲/۱، حدیث ۱۸۹۹، صحیح مسلم ۱۷۴/۷، المصنّف (کومی) ۵۴۰/۷، الاحاد و المثانی ۳۳۰/۳، کنز العمال ۶۶/۱۴.

<sup>۴</sup> در میان ما پیامبری است که حوادث آینده را می‌داند.

<sup>۵</sup> صحیح بخاری ۱۵/۵، نیل الأوطار ۳۳۶/۶، فقه السنة ۲/۲۲۲، سنن ابن ماجه ۶۱۱/۱، سنن ترمذی ۲۷۶/۲، السنن الکبری (نسائی) ۳۲۲/۳، السنن الکبری (بیهقی) ۲۸۹/۷، صحیح ابن حبان ۱۸۹/۱۳، المعجم الکبیر ۲۷۵/۲۴ و ۲۷۵، منتخب مسند عبد بن حمید ۴۶۰، المغنی ۱۴/۱۲، الشرح الکبیر ۵۰/۱۲، أضواء علی الصحیحین ۲۸۱، عون المعبود ۲۰۶/۱۱، مسند ابن راهویه ۱۴۴/۵، الطیفات الکبری ۴۴۷/۸، سیر اعلام النبلاء ۱۹۹/۳، الاصابه ۱۳۲/۸، سیل الهدی و الرشاد ۵۳/۹، الصحیح من السیره ۱۱۴/۴، سنن ابی داود ۴۶۱/۲، فتح الباری ۱۶۶/۹، در تفسیر ماحرا، فقط این جمله این‌حجر را با دقت نگاه کنید: آن من خصایص النبی جواز الخلوة بالاحبیه و النظر إليها (از اختصاصات پیامبر این بود که حق داشت با زن نامحرم خلوت نماید و نه او نگاه کند!!!!)



اما در برابر یک مصراع از شعر دخترک، که اشاره به علم لدنی ایشان داشته؛ مخالفت کرده و از او می‌خواهد تا همان اشعار دوران جاهلی را بخواند!!! آیا در اینجا نباید گفت:

إذا كان رب البيت بالدف مولعا فشميمة أهل البيت كلهم الرقص

اگر بزرگ خانواده به تنبک‌زدن حریص باشد؛ بدیهی است اعضای آن خانواده تمامی رقص خواهند شد!! بعد از بررسی بُعد اخلاق اجتماعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکتب خلفاء که بوسیله عمال معاویه رضی الله عنه ساخته شده؛ حال نگاهی به اخلاق فردی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌اندازیم. عایشه آورده: من و پیامبر در زیر یک روانداز بودیم. ابوبکر آمد و اجازه ورود خواست. پیامبر بدون آنکه از جایش برخیزد؛ اجازه داد!! ابوبکر آمد و پس از اینکه کارش را انجام داد، بیرون رفت؛ ما هنوز زیر لحاف بودیم! عمر آمد و اجازه خواست و همین مراتب، برای او نیز تکرار شد. یعنی پیامبر در بستر، کار عمر را نیز راه انداخته و او نیز خارج می‌شود. بعد از آن دو، عثمان اجازه ورود می‌خواهد.

ولی در اینجا، پیامبر از جای خود برخاسته و لباس خود را بر تن آراسته می‌کند و بعد از نشستن بر جای خود؛ اجازه ورود می‌دهد. عثمان وارد شده و بعد از انجام کارش، خارج می‌شود. عایشه می‌پرسد: یا رسول الله، ابوبکر آمد و اجازه خواست و اجازه‌اش دادی. در همان بستر و با همان حالت، کارش را انجام دادی و او بیرون رفت. عمر آمد و اجازه خواست. باز هم بدون تغییر وضعیت، در همان بستر کارش را به انجام رساندی و او نیز خارج شد. اما در مورد عثمان وضع دگرگون شد و از جای برخاسته، بعد از پوشیدن لباس و نشستن در جای خودت، اجازه‌اش دادی. سر مطلب در چیست؟؟ پیامبر می‌گوید: آیا من حیا نکنم از مردی که فرشتگان خدا از او شرم می‌کنند!!<sup>۱</sup> البته شرم‌آورتر از این نیز، نقل شده.

در آن حدیث، پیامبر با عایشه در یک بستر است و بالاپوش عایشه را بر خود کشیده‌اند. در آن حدیث، فقط در هنگام ورود عثمان؛ پیامبر به عایشه می‌گوید: لباس خودت را به تن بپوش و آن را به دور خودت جمع کن! عایشه وقتی علت را جویا می‌شود که چرا از ابوبکر و عمر هراسان نشدی؟ پیامبر می‌گوید: عثمان مردی است بسیار با شرم و حیا. ترسیدم از شدت شرم و حیا، حاجتش را نگویم و به مقصد نرسیده، از اینجا بروم.<sup>۲</sup> حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را سحر زده هم معرفی می‌کنند.

این روایت را با هم مرور می‌کنیم.

پیامبر را سحر کردند؛ بطوریکه در اثر سحر، ادراک معمولی خود را از دست داده بود، و کاری را که نکرده بود؛ خیال می‌کرد انجام داده است. مثلاً می‌پنداشت غذا خورده؛ در صورتی که نخورده بود!! یا خیال می‌کرد نماز خوانده؛ در حالی که نخوانده بود و.... آری اثر آن سحر چنین بود. این حالات همچنان ادامه داشت؛ تا اینکه یک روز که در نزد من نشسته بود، گفت:

<sup>۱</sup> صحیح مسلم ۱۱۶/۷؛ الآداب المفرد ۱۳۲؛ منتخب مسند عبد بن حمید ۴۴۶؛ السنة ۵۷۴؛ مسند ابن راهویه ۴۵۰/۲؛ عون المعبود ۳۷/۱۱؛ مسند احمد ۶۲/۴؛ الثمر الدانی ۶۸۷؛ نیل الاوطار ۵۰/۲؛ فقه السنة ۱۲۵/۱؛ الغدير ۲۷۴/۹.

<sup>۲</sup> صحیح مسلم ۱۱۷/۷؛ السنن الکبریٰ (بیہقی) ۲۳۱/۲؛ اسد الغابة ۳۱۰/۲؛ المصنف ۲۳۲/۱۱؛ مسند ابن راهویه ۴۵۰/۲ و ۱۰۲۱/۳؛ مسند احمد ۱۵۵/۶.



ای عایشه! دو فرشته آمدند بالای سر، و پایین پای من نشستند و حقیقت حال را به من خبر دادند. آن فرشته که بالای سر من نشسته بود؛ از فرشته پایین پا پرسید: او را چه می‌شود؟ فرشته دیگر جواب داد: سحرش کرده‌اند. لبید بن اعصم یهودی او را سحر کرده است!!

پرسید: با چه سحرش کرده‌اند؟ فرشته پایین پا جواب داد: با شاخه درختان خرما و... و چند چیز دیگر را نام برد. او گفت: با مجموعه اینها سحر انجام گرفته است. پرسید: کجاست؟ جواب داد: در چاه ذی اروان است!! آنگاه پیامبر با اصحاب خودش، بر سر آن چاه رفت و برگشت و گفت: یا عایشه! آب آن چاه آنقدر از اثر آن سحر تغییر کرده بود؛ که به رنگ حنا درآمده بود و شاخه‌های خرمائی که در حول و حوش آن بودند؛ همه به صورت سر شیطان در آمده بودند!!!<sup>۱</sup>

در روایت دیگر مسئله بصورت فجیع‌تری آمده: آنقدر سحر بر پیامبر تأثیر گذاشته بود که گاه می‌پنداشت با یک تن از همسرانش همبستر شده؛ در صورتی که چنین نبود!!!<sup>۲</sup>

بعد از آن که دیدیم نفسِ قدسی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را میدان جولان ساحران قرار دادند؛ حال نوبت به محدوده وحی الهی می‌رسد. روزی رسول در مجمعی از مجامع پرجمعیت قریش حاضر شد. او در آن روز، در دل تمنّا می‌کرد چیزی بر او نازل نشود که باعث تنفر و انزجار قریشیان گردد. اما خداوند در آن حال، سوره‌النجم را نازل فرمود. رسول آن را همچنان قرائت می‌کرد؛ تا به آیه افرأیتم اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری رسید. در اینجا شیطان دو کلمه تلك الغرائق العلی و ان شفاعتهن لرحمی را به او القاء نمود و او نیز آنها را بر زبان راند. سپس از آن گذشته؛ و باقی مانده سوره را قرائت فرمود.

در پایان سوره، سجده کرد و همه مردم حاضر نیز سر بر خاک نهاده و با او سجده کردند. الا ولید بن مغیره- به علت پیری و عدم قدرت بر خم شدن- خاکی از زمین برداشت و بر پیشانی نهاد. همه از آنچه خوانده شده بود؛ راضی بودند. مشرکان قریش گفتند: ما می‌دانیم که خداوند زنده می‌کند و می‌میراند و او خلق و رزق را به دست دارد؛ ولیکن این خدایان ما، نزد او شفاعت می‌کنند. حال که تو سهمی برای ما قائل شدی؛ ما با تو همراه هستیم!! شب هنگام، جبرئیل به نزد او آمد و او؛ آن سوره را بر جبرئیل عرضه کرد. چون به آن دو آیه شیطانی رسیدند، جبرئیل عرض کرد: این دو آیه را من بر تو نازل نساختم!! رسول فرمود: پس من آن را بر خدا افترا بسته‌ام و چیزی به او نسبت داده‌ام؛ که او نگفته است؟<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> صحیح بخاری ۶۸/۴، ۹۱/۴، ۳۰/۷، ۲۸/۷، صحیح مسلم ۱۴/۷، نقش ائمه در احیاء دین ۲۸۹/۱، مسد احمد ۵۰/۶، ۶۳ و ۵۵، ۹۶، المجموع ۲۴۲/۱۹، المحلی ۴۰۰/۱۱، الصراط المستقیم ۲۴۴/۳، المسد ۳۸۲، مسد حمیدی ۱۲۶/۱، المعجم الاوسط ۱۰۱/۶، تفسیر ابن کثیر ۶۱۵/۴، الدر المنثور ۴۱۷/۶، سس ابن ماجه ۱۱۷۳/۲، الحدائق الناضرة ۱۷۸/۱۸، الطیفات الکبری ۱۹۶/۲، معجم البیدان ۴۷۹/۴ (نقل از ابن عباس)

<sup>۲</sup> صحیح بخاری ۲۹/۷، الامم ۲۹۳/۱، المجموع ۲۴۲/۱۹، المحلی ۴۰۰/۱۱، المسد ۳۸۲، شرح مسلم ۱۷۵/۱۴، فتح الباری ۱۰۱/۱۰، اسباب نزول الآيات ۳۱۰، تفسیر ابن کثیر ۶۱۴/۴، سبل الهدی و الرشاد ۳/۴۱۰ و ۴/۱۲، نیل الاوطار ۳۶۵/۶، دلائل النبوة ۱۷۰، الخلاف ۵/۳۲۸، الامم ۲۹۳/۱

<sup>۳</sup> مجمع الزوائد ۱۱۵/۷، فتح الباری ۳۳۳/۸، بحفة الاحوذی ۱۳۶/۳، الدر المنثور ۱۹۵/۴، الطیفات الکبری ۲۰۶/۱، تاریخ طبری ۳۳۸/۲، بعد، تفسیر طبری ۱۷/۲۴۵، نه بعد، داستان غراییب با دو آیه شیطانی که در اینجا نقل شده، خمیر مایه کتاب آيات شیطانی نوشته سلمان رشدی یلمعون است و ما فقط یک روایت آن را آوردیم اثبات بطلان و مبسوط مآخراهای آن را می‌تواند در این کتب مطالعه فرماید. الرواشح الماوه ۱۹۷، المعیران ۳۹۷/۱۴، خصوصاً کتاب فم نقش ائمه در احیاء دین ۳۶۷/۱ تا ۴۵۱ کاملاً جوانب مختلف را بررسی نموده





بعد از محدوده وحی الهی، به سراغ چگونگی بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رویم. باز هم از عایشه بشنویم: در ابتداء، وحی بصورت رؤیاهای برای او پدیدار می‌شد. این رؤیاهای مانند سپیده‌دمان روشن بود. بعدها علاقه به تنهایی و عزلت و خلوت‌گزینی در ایشان پدیدار گردید. او شب‌های متعدد، در غار حراء به عبادت می‌پرداخت و هرچند؛ یکبار به خانه می‌آمدند تا توشه‌ای برای خلوت خویش با خود ببرد. او با این نحو زندگی می‌کرد؛ تا اینکه با حق برخورد کرد. جبرئیل نزد او آمد و گفت: ای محمد تو رسول خدایی. پیامبر گفت: من ایستاده بوم و به زانو درآمدم. این ملاقات همین جا خاتمه یافت. بنده در حالی که تمام بدنم به لرزه افتاده بود؛ نزد خدیجه رفتم و گفتم: من را بیوشانید، من را بیوشانید!

مدتی به همین منوال گذشت؛ تا ترس و اضطراب این برخورد ناگهانی برطرف شد. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد تو رسول خدایی. در آن لحظات، تصمیم قطعی گرفته بودم که خود را از یک بلندی کوهستان به پایین افکنم!!!!

درست هنگامی که خواستم قصدم را عملی کنم! برای بار سوم جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد من جبرئیل هستم و تو رسول خدایی.

آنگاه گفت: بخوان. گفتم: چه بخوانم؟ او سه بار، مرا گرفت و فشرد. آنقدر فشار سخت بود؛ که نزدیک بود از پا درآیم. سپس گفت: اقرأ باسم ربك الذی خلق من خواندم و با تمام شدن این دیدار، نزد خدیجه آمده و گفتم: من سخت بر خویش ترسانم. سپس حوادث اتفاق افتاده را بازگو کردم. خدیجه گفت:

بشارت باد تو را! بخدا سوگند خداوند تو را پست نخواهد کرد. تو صلۀ رحم می‌کنی و راستگو و امانت‌دار هستی. بار رنج مردم را به دوش می‌کشی و یاورشان می‌باشی. پس از آن، مرا به نزد ورقه بن نوفل برده؛ بدو گفت: گوش به سخنان پسر برادرت بده. ورقه از من پرسید: داستان چیست؟؟ من آنچه اتفاق افتاده بود را گفتم. ورقه گفت: این ناموسی است که بر موسی بن عمران علیه السلام نازل می‌شده. ای کاش من می‌توانستم در این نهضت سهمی دارا باشم. البته در روایتی از عبید بن عمیر لیشی؛ که اتفاقاً مفصل‌ترین روایت در این زمینه است؛ مطالب جالبی اضافه دارد و نشان می‌دهد راوی توانسته تمام زوایا را در نظر بگیرد. گوشه‌هایی از این جعلیات برای انبساط خاطر و گرفتن عبرت، نقل می‌شود.

پیامبر گفت: من هیچ کس را مانند شاعران و دیوانگان، دشمن نمی‌دانستم. تا آنجا که نمی‌توانستم به آنها نظر کنم.<sup>۱</sup> با خود گفتم: این بیچاره [خوادم] یا شاعر شده یا مجنون!! اما برای اینکه قریش این چنین حرفی را نزنند؛ به بالای کوهی بلند خواهم رفت و خودم را بزیر خواهم انداخت تا بمیرم و راحت شوم!!!!<sup>۲</sup>

از غار حرا بیرون آمده و درصدد خودکشی، تا میان راه کوهستانی پایین آمدم.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> صحیح بخاری، ۳/۱ و ۶۲۷/۶ و ۶۷/۸؛ فتح الباری ۱۲/۳۱۸؛ صحیح مسلم ۱/۹۷؛ الذبیح علی مسلم ۱/۱۸۲؛ مسند احمد ۱/۹۷؛ المستدرک ۳/۱۸۴؛ مس کبری (بیهقی) ۵۱/۷ و ۶/۹؛ جامع البیان ۳۰/۳۱۸.

<sup>۲</sup> ما علم این انزجار شدید از دیوانگان را نفهمیدیم! زیرا آن مخلوقات خداوند که بنا به عللی دچار بیماری شده‌اند؛ به ترحم نزدیک‌ترند تا نفرت. هرچند در ادامه خواهیم دید که این تنفر، برای آن آمده که بتواند دلیلی معقول برای کار نامعقول پیامبرشان «تصمیم به خودکشی» پیدا کند!

<sup>۳</sup> البته امکان دارد انسان در اثر یک شوک شدید، دیوانه شود؛ اما شاعری امری اختیاری است.

<sup>۴</sup> بازهم نفهمیدیم چرا آدمی که قصد خودکشی دارد؛ از کوه پایین می‌آید؟؟؟ زیرا اگر انسان خود را از مکان بلندتری پرت نماید؛ احتمال مرگ بیشتر است!



بعد در ماجراهای درون خانه می‌گوید: پیامبر به خانه آمده و روی ران خدیجه می‌نشیند و او را به خود فشار می‌دهد!! خدیجه می‌پرسد: ای ابوالقاسم کجا بودی؟ بخدای سوگند، فرستادگان من بدنبال شما سراسر مکه را جستجو کردند؟ پیامبر به خدیجه می‌گوید: این بیچاره [خودم] شاعر شده است، یا دیوانه و یا جن زده!!!!<sup>۲</sup>

ادامه روایت، تقریباً مانند عبارات روایت قبلی است.<sup>۳</sup>

اما هنوز هم بی‌شرمی و ترور شخصیت پایان نیافته است. عبدالله بن عمر روایت می‌کند: پیامبر، قبل از مبعوث شدن به پیامبری، با زید بن نفیل در پائین منطقه بلدح<sup>۴</sup> ملاقات کرد. سفره غذایی که از گوشت بود؛ را گسترد و زید را به غذا دعوت نمود. زید امتناع نموده و گفت: من از آنچه شما برای بتان ذبح می‌کنید! نمی‌خورم؛ جز از آنچه با نام خدا ذبح شده، نخواهم خورد!!<sup>۵</sup>

جالب اینجاست بدانیم زید بن نفیل که در این روایت، مقامی بالاتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیدا می‌کند؛ پسر عموی خلیفه دوم عمر می‌باشد. اما جالب‌تر اینکه، او قبل از بعثت وفات نموده است<sup>۶</sup> و از طرفی، عبدالله بن عمر نیز که این روایت را نقل می‌کند؛ بعد از بعثت دنیا آمده و در آن زمان حضور نداشته؛ و آن عموزاده فاضل خود را اصلاً ندیده است!!

و آخرین مطلبی که در اینجا نقل می‌شود، دو روایت است از مغیره و حذیفه. در روایت اول آمده پیامبر به زباله‌دان فلان قبیله رفته، و در آنجا ایستاده بول کرد!! در این حال پاهای خود را از یکدیگر دور نگاه می‌داشت.<sup>۷</sup> در روایت دوم، وضع فجیع‌تر نقل می‌شود.

من و پیامبر پیاده حرکت می‌کردیم. او به زباله‌دانی که کنار دیواری قرار داشت؛ رفت. همانطوری که مردم می‌ایستند؛ ایستاد و بول کرد.

<sup>۱</sup> بار هم علت این عمل خدیجه برای ما معلوم بشد. زیرا خودش در اول روایت آورده پیامبر بعضی اوقات بدت یک‌ماه در غار حرا بیتوبه می‌نمود. حال وقتی خدیجه با این اعتکاف‌های یک‌ماهه انس و عادت داشته، چرا در آن شب خاص، فرستادگانش تمام مکه را برای یافتن پیامبر جستجو کرده بودند؟؟ اصلاً فرستادگان چرا به غار حرا نرفته بودند؟؟ اینها سوالاتی است که تاریخ هرگز نمی‌تواند جوابی برای آنها پیدا کند. زیرا این اراخیف برای اذهان ساده لوح آن زمان نوشته می‌شد.

<sup>۲</sup> تاریخ طبری ۴۹/۲؛ سیره ابن هشام ۱/۱۵۴؛ السیره النبویه ۱/۴۰۲؛ البدایه و النباهه ۳/۱۸؛ سبیل الهدی و الرشاد ۲/۲۳۴؛ عمون الانز ۱/۱۱۶؛ تاریخ مدینه دمشق ۱۳/۴۳؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى ۲/۱۰۲

<sup>۳</sup> ارزیابی این جعلیات را می‌تواند در کتاب نقش ائمه در احیاء دین ۳۱۵/۱-۳۶۱ مطالعه بفرمایید. اما بدانیم تمام راویان این روایات جعلی، در «عصر حادثه» هنوز مولد نشده بودند!!

<sup>۴</sup> سرزمینی است بیرون مکه و در جهت مغرب. معجم البلدان ماده بلدح

<sup>۵</sup> صحیح بخاری ۲۲۵/۶؛ الطراف ۳۶۹؛ فضائل الصحابه ۲۷؛ مسند احمد ۲/۱۲۸، ۸۹، ۶۹؛ السنن الکبری (بیهي) ۲۴۹/۹؛ السنن الکبری (نسائی) ۵/۵۵؛ الطغاف الکبری ۳/۳۸۰؛ اصواء علی الصحیحین ۲۳۳؛ سیر اعلام النبلاء ۱/۳۳۳؛ سبیل الهدی و الرشاد ۲/۱۸۲؛ تاریخ مدینه دمشق ۱۹/۵۰۷

<sup>۶</sup> ارزیابی حدیث را در نقش ائمه در احیاء دین ۲۳/۵ مطالعه بفرمایید.

<sup>۷</sup> صحیح بخاری ۶۲/۱ و ۱۰۶/۳؛ فتح الباری ۱/۲۸۳؛ سنن ابن ماجه ۱/۱۱۱؛ المسح فی وصوه الرسول ۱۱۵؛ منتخب مسند عبد بن حمد ۱۵۲؛ صحیح ابن حزمه ۱/۳۶؛ المعجم الکبیر ۲۰/۴۰۵؛ مسند احمد ۴/۲۴۶؛ الکامل ۳/۱۲۱؛ سبیل الهدی و الرشاد ۸/۱۰۴؛ السنن الکبری (بیهي) ۱/۱۰۰؛ العلل ۳/۱۲۱؛ تاریخ مدینه دمشق ۵۴/۳۸۹؛ سنن الدارمی ۱/۱۷۱؛ سنن ابی داود ۱/۱۴



من از او دوری گزیدم؛ اما به من اشاره کرد تا به او نزدیک شوم. من به نزدیکش رفتم و پشت سرش ایستادم؛ تا از کار خود فراغت یافت.<sup>۱</sup>

اینها مطالبی بود که مطمئناً برای بسیاری از ما تازگی داشت و تاکنون باور نمی‌کردیم اینگونه قضاوتی در مورد شخص اول عالم خلقت و اشرف انبیاء الهی وجود داشته باشد. آن هم نه در کُتب امثال سلمان رشدی، نجیب محفوظ، شجاع‌الدین شفا، علی دشتی، کسروی و مسعود انصاری. بلکه در کتاب‌هایی که بعد از قرآن، برای قشر عظیمی از مسلمانان، معتبرترین کُتب محسوب می‌شوند.<sup>۲</sup>

تا اینجا مقداری از ترورهای شخصیتی در مورد فردی را ذکر کردیم؛ که قریش، سال‌ها با هیچ حيله و مکرری نتوانست او را به سازش بکشاند. در نتیجه سعی کرد با ترور شخصیت، راه او را محدود سازد. حال یک بار دیگر، خلاصه‌ای از این پازل شوم را کنار هم می‌گذاریم؛ تا ببینیم چه تصویری درست می‌شود؟

البته باید توجه کنیم این تصویر شوم، با آنچه که اغلب مسلمانان در ذهن دارند؛ تفاوت زیادی دارد. اما نباید فراموش کنیم اعتبار کتاب‌هایی مانند صحیح بخاری؛ در نزد برادران اهل سنت، اندکی کمتر و یا چیزی در حد نهج البلاغه در نزد شیعیان می‌باشد. لذا ورود این اراجیف در آن کُتب، مصیبتی است که شاید ۱۴ قرن و یا بیشتر زمان لازم دارد؛ تا نقش تخریبی آنها محو شود. پس تاکنون دیدیم این فرد خیالی که عُمّال معاویه رضی الله عنه با نام پیامبر، سعی می‌کنند بجای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به مردم قالب کنند؛ چه کارهایی را انجام می‌داد.

۱. قرآن را فراموش کرده است.

۲. نمازش را اشتباه می‌خوانده.

<sup>۱</sup> صحیح بخاری ۶۲/۱؛ سنن النسائی ۱۹/۱؛ صحیح مسلم ۱۵۷/۱؛ شرح مسلم ۱۶۵/۳؛ مسند حمیدی ۲۱۰/۱؛ السنن الکبری (نسائی) ۶۷/۱؛ صحیح ابن حبان ۲۷۶/۴؛ المعجم الصغیر ۲۶۶/۱؛ المعجم الاوسط ۱۶۶/۵؛ المعجم الکبیر ۱۷۹/۱۷؛ نصب الرأیة ۲۳۸/۱؛ کنز العمال ۶۱۱/۹ و ۵۱۸/۹ این عمل شیخ را به حضرت علی رضی الله عنه نیز نسبت داده؛ سبل الهدی و الرشاد ۱۴/۸؛ المنتهی من السنن المستنده ۲۲؛ تاوئل مختلف الحدیث ۸۸؛ مسند احمد ۳۸۲/۵؛ سنن الترمذی ۱۱/۱؛ سنن النسائی ۱۹/۱. همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید در این زمینه، نه تنها کُتب عادی؛ بلکه صحاح سنه نیز مشحون از این باطل است.

<sup>۲</sup> والا اگر قرار بود از کُتبی مانند تفسیر کمریح که بویسته آن معلوم نیست؛ شاهد بیاوریم؛ اینگونه مطالبی را نیز در مورد نبی مکرم اسلام می‌دیدیم؛ روزی رسول به خانه زینب آمد و زید را می‌جسته. زینب را دید ایستاده در سماخچه (ساماکیچه، سماجه یعنی سینه‌نند. احتمالاً زینب عربیان و تنها سینه‌بند به سینه داشته است) داروی بوی خوش می‌کوفت. خوشش آمد و در دلش افتاد اگر او زن او بودی. چون زینب رسول را دید دست بر روی نهاد. (بعمیر) گفت لسانه و حسنا (یعنی) هم شکرینی و هم زیبایی. ای رب سعاد الله قلب القلوب. اما چه می‌بوان کرد که معاندان، از لابلای کُتبی مانند تفسیر فرطی، مطالبی را پیدا می‌کنند که بتوان با اسناد به آنها، شخصیت پیامبر را تخریب نمود.



۳. مدت‌های طولانی در حال جنابت بوده و خود فراموش می‌کرده.
۴. با عدم اطلاع از نحوه تلقیح خرما، در سن بالای پنجاه سال و در سرزمین عربستان؛ ثابت می‌شود از افراد منگل و عقب افتاده ذهنی نیز بوده و ضریب هوشی او خیلی پایین است.
۵. در رابطه با رعایت محرمیت، بسیار بی‌قید بوده و افراد اجنبی و نامحرم مانند عمر و عثمان را در حالیکه با همسرش در بستر خوابیده بوده است؛ به حضور می‌پذیرفته.
۶. انسانی با غیرت ناموسی بسیار کم بوده و کارهای او بسیار سبک، جلف و غیر معقول بوده است. بطوری که همسر خود را، بر دوش خود سوار می‌کرده تا مراسم رقص مردان را تماشا کند.
۷. به شدت به لهو و لعب، رقص و آوازه خوانی علاقه داشته است.
۸. از شنیدن صدای زنان آوازه‌خوان لذت می‌برده و خیلی به این عمل تمایل داشته است.
۹. هیبت و غیرت دینی بعضی از اصحاب او، خصوصاً عمر و ابوبکر؛ از خودش بیشتر بوده است. چنانچه زنان آوازه‌خوان یا مردان رقص حبشی، از دیدن آنها فرار می‌کردند.
۱۰. اهل تماشای رقص زنان نیز بوده و زن خود را نیز، دعوت می‌کرده تا بیاید و لذت ببرد.
۱۱. در حالیکه در جلساتی می‌دیده شیاطین جنی و انسی حضور دارند؛ اما با این حال خودش نیز در آن جلسات حاضر می‌شده است. اما شیاطین با دیدن عمر فرار می‌کردند.
۱۲. در جلسات عروسی شرکت کرده و اتفاقاً، در بخش زنانه هم می‌رفته است.
۱۳. عروس خانم‌ها، با دست خودشان شربت به دهان او می‌گذاشته‌اند.
۱۴. اگر در عروسی‌ها ساز و آوازی نداشتند و مراعات اصول اسلامی را می‌کردند؛ مؤاخذه می‌نموده که چرا نخواندید و نرقصیدید؟
۱۵. آهنگ‌سازی، تنظیم ارکستر و شاعری برای مراسم عروسی هم بر عهده داشته است.
۱۶. محبوبترین مخلوقات خدا در نزد او، زنان و کودکانی هستند که در کوچه و خیابان دست می‌زنند و آواز می‌خوانند.
۱۷. در مراسم عروسی، در محل مخصوص عروس و در کنار او نشسته است و به آوازه خوانی دخترکان گوش می‌داده و آنها را تشویق هم می‌کرده است.
۱۸. نه تنها خودش در برابر عمر، با همسرش در یک بستر می‌خوابند؛ بلکه همسرش را هم امر نمی‌کند که خودش را بپوشاند.
۱۹. به راحتی و به شدت تحت تأثیر سحر و جادو قرار می‌گرفته است.
۲۰. شیطان به راحتی در محدوده وحی او نفوذ کرده، و آیاتی را به او القاء نموده است.
۲۱. قبل از بعثت، گوشت قربانی بتان را می‌خورده و از غذاهای ناپاک و نجس پرهیز نداشته.
۲۲. خودش هم نمی‌دانسته که پیامبر شده و می‌خواسته خودکشی کند.



۲۳. در هنگام مبعوث شدن؛ فکر می‌کرده شاعر، دیوانه و یا جن‌زده شده.

۲۴. وقتی در میان قریش بود، دلش می‌خواست آیه‌ای نازل نشود که آنها برنجند.

۲۵. متأسفانه به آداب اجتماعی پای بند نبوده و مثلاً در زباله‌دانی و یا کنار دیوار خانه‌ها؛ بصورت ایستاده ادرار می‌کرده است.

السَّلَامُ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. السَّلَامُ عَلَيَّكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيَّكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيَّكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ. أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لَأُمَّتِكَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَبَدْتَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

شما را به خدا ببینید در کدام رهبری می‌توانید این صفات، که در معتبرترین کُتب دستگاه

خلافت، به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله داده‌اند؛ پیدا کنید؟؟؟

حتی در بعضی گروه‌های منحط غربی مانند پانک‌ها و متالیکا، اینگونه موجودی؛ هرگز

نمی‌تواند نقش رهبر را داشته باشند. آیا شما حاضرید تحت لوای اینگونه پیامبری بروید؟؟

افرادی که پیامبرشان را از لابلای اینگونه کُتب و احادیثی شناخته‌اند؛ حق دارند ادعا کنند از او هیچ کاری بر نمی‌آید و او را انسانی کاملاً عادی بدانند.

آنها حق دارند معتقد باشند که حتی زیارت قبر پیامبر نیز کاری پسندیده نیست.

چون بقول دکتر شریعتی معمولاً شیعه، یک نه بزرگ در طول تاریخ بوده و هر حرفی را نمی‌پذیرفت؛ قاعدتاً پیامبری که ما می‌شناسیم و قبول داریم؛ تفاوت ماهوی با پیامبر به تصویر کشیده شده در کُتب خلفا دارد.

اما آیا انسانی که در آن کتاب‌ها به تصویر کشیده شده؛ انصافاً از زنده‌اش کاری بر می‌آید؛ تا ما بخواهیم از قبرش تبرک جویم و حاجتی بخواهیم؟؟؟ براستی آن فرد، لیاقت صفت اشرف پیامبران را دارد؛ اصلاً آنگونه فردی، خودش چه ارزشی داشت؛ که بستگانش بواسطه او، ارزش پیدا کنند؟؟ اگر آنگونه فردی، تا روز قیامت فریاد بزند: حسین منی و انا من حسین<sup>۱</sup> چه عکس‌العملی را می‌تواند برانگیزد؟؟؟ آری او بهتر است بگوید: معاویه منی و انا من معاویه<sup>۲</sup>

با این وصف، آیا ما نباید لقب مظلوم‌ترین انسان عالم را به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بدهیم؟

خود ما جواب می‌دهیم: خیر.

<sup>۱</sup> الارشاد ۱۲۷/۲؛ المستدرک ۱۷۷/۳؛ المصنف (کوفی) ۵۱۵/۷؛ صحیح ابن حبان ۴۲۸/۱۵؛ المعجم الکبیر ۳/۳۲؛ مسند شامیین ۱۸۴/۳؛ الجامع الصحیر ۱۷۵/۱؛ کنز العمال ۱۱۵/۱۲

<sup>۲</sup> الفدیر ۳۱۴/۵ و ۶۹/۱۰ و ۷۸/۱۱؛ میزان الاعتدال ۲/۶۲۳. باز هم تأکید می‌کنیم مهم بیست بعضی علماء در کتاب‌ها، این احادیث را جعلی بدانند. مهم آن است که در اذهان منحرف مردم و در سطح جامعه، اینگونه جعلی‌های مقبول افتاده بود.

اگر تا آخر کتاب با هم باشیم؛ خواهیم دید که لقب اول مظلوم عالم، برارنده مولا و امیر مؤمنان علیه السلام است و لا غیر.

گرچه بسیار سخت است انسان این مطالب را بنویسد؛ اما لازم است بدانیم ائمه علیهم السلام در چه جامعه‌ای و در میان چه فرهنگی، توانستند اسلام را به ما برسانند. آری ما باید بدانیم که چرا آن مسلمانان مخلص، تبدیل به این چنین قاتلین بی‌رحمی شدند؟ هنگام مواجهه با این مسایل، شایسته است انسان غیرتمند، از غصه دق کند. اما با توجه به رسالت کتاب حاضر، لازم بود مقداری از غصه‌های خاندان نبوت علیهم السلام را، بیان کنیم. و اما یک سؤال: چرا اینگونه نسبت‌های ناروایی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده می‌شد؟ براستی آیا مزد آن همه زحمت، برای رشد و تعالی اعراب جاهلی این بود؟

عرض می‌کنیم: اگر فردی در کتب تاریخی تفحص نماید؛ می‌بیند تمامی این نسبت‌ها برای تبرئه مشرکان قریش و بعضی صحابه جعل می‌شد. این عاملان ننگ بشریت، ردایل خود را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دادند؛ تا قبح آن کم شود.

مثلاً می‌دانیم کفار قریش، به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت شاعری می‌دادند.<sup>۱</sup> حال اگر بتوان حدیثی جعل نمود که در آن، خود پیامبر نیز تصور کند شاعر شده؛ قاعدتاً قریشیان تبرئه می‌شدند. زیرا همه ما انصاف خواهیم داد؛ اگر فردی در مورد برحق بودن کتابی که بر او نازل شده، خودش به شک بیفتد؛ دیگران نیز حق دارند در مورد حقیقت او مشکوک شوند.

باز می‌دانیم مشرکان بی‌صفت قریش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت دیوانگی می‌دادند.<sup>۲</sup> برای تبرئه آنها، چه دلیلی بهتر از اینکه حدیثی بسازیم مبنی بر این که خود محمد صلی الله علیه و آله نیز تصور می‌کرد دیوانه شده است؟ یا اگر نفس فردی، بارها مورد تهاجم سحر و جادو واقع گردد؛ آیا مشرکان قریش حق ندارند او را جادوگر و ساحر و قرآنش را سحر و جادو بدانند؟<sup>۳</sup>

آیا این جعلیات فقط برای تبرئه کفار قریش جعل می‌شد؟ عرض می‌شود: خیر. معمولاً اصحاب بزرگوار و باکرامت!! پیامبر نیز اینگونه الطافی را در حق پیامبر صلی الله علیه و آله روا می‌داشتند.

<sup>۱</sup> نگاه کنید به قرآن، سوره انشاء/آیه ۵؛ سوره صافات/آیه ۳۶؛ سوره طور/آیه ۳۰؛ سوره حافه/آیه ۴۱.

<sup>۲</sup> نگاه کنید به قرآن، سوره حجر/آیه ۶؛ سوره سراء/آیه ۲۷؛ سوره صافات/آیه ۳۶؛ سوره دحان/آیه ۱۴؛ سوره طور/آیه ۲۹؛ سوره فلم/آیه ۲؛ سوره فلم/آیه ۵۱؛ سوره نکور/آیه ۲۲.

<sup>۳</sup> نگاه کنید به قرآن، سوره مائده/آیه ۷؛ سوره بوس/آیه ۲؛ سوره هود/آیه ۷؛ سوره حجر/آیه ۱۵؛ سوره اسراء/آیه ۲۷؛ سوره انبیاء/آیه ۳؛ سوره مؤمنون/آیه ۸۹؛ سوره فرقان/آیه ۸؛ سوره سباء/آیه ۴۳؛ سوره صافات/آیه ۱۵؛ سوره ص/آیه ۱۵؛ سوره زحرف/آیه ۳۰؛ سوره احقاف/آیه ۷؛ سوره همر/آیه ۴؛ سوره صف/آیه ۶.



آن اصحابی که مانند ستارگان درخشان آسمان بودند!! و برای پیدا نمودن راه هدایت، می‌توان به هرکدام از آنها چنگ زد!!

قاعدتاً برای اینکه مسلمانان بتوانند به آنها چنگ بزنند؛ باید سنخیتی بین این ستارگان، با آن خورشید نورانی الهی باشد. یعنی اگر می‌توان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمسک نمود؛ این اصحاب نیز باید یک سنخیتی با او پیدا نمایند.

حال وقتی نتوانند به آن نقطه بلند و متعالی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود نزدیک شوند؛ چه راهی ساده‌تر از اینکه پیامبر را پایین کشیده و در کنار خود قرار دهند!!

زیرا بالاخره یک سنخیتی بوجود خواهد آمد. برای مردم جاهل آن زمان نیز مهم نبود که آیا این سنخیت، در حد و اندازه رسولان الهی هست یا خیر؟

با توجه به مجال اندک این کتاب، چند نمونه برای اثبات این نکته، کافی است.

مثلاً در مورد آن همه بی‌بند و باری که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شد؛ رد پای جناب ام‌المؤمنین عایشه! کاملاً مشهود است. این نکته باعث اعتماد به احادیث جعلی نیز می‌گردد. زیرا راوی این احادیث، همسر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و قاعدتاً هیچ زنی حاضر نیست وجهه شوهرش را خراب کند. اما یکی از دلایل این جفا بر رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله عدم تقید عایشه به مسائل دینی بود. آری عایشه هرچند در خانه پیامبر بزرگ شد؛ اما ثابت نمود:

تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

مطمئنم این نکته تاریخی را بسیاری از خوانندگان محترم، نمی‌دانند. زیرا همه ما فکر می‌کنیم کمتر کسی ممکن است از نزدیک در معرض تابش نور وجود رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله آن که از سوی خداوند متعال، سراج منیر نامیده شده؛ قرار بگیرد و تأثیر نپذیرد.<sup>۱</sup>

عایشه معتقد بود مسئله رضاعت و محرمیت از طریق شیرخوارگی، اختصاصی به دوران کودکی ندارد. او به مردانی که زیاد مرادوه داشت؛ دستور می‌داد نزد خواهر، یا دخترخواهرش رفته و از طریق خوردن شیر آنها، با عایشه مخرم شوند.

قاعدتاً بعد از چند وعده شیرخوردن، عایشه بدون حجاب با آنها نشست و برخاست می‌کرد!!!!<sup>۲</sup> شما فقط کافی است تصور کنید این فتوای نوظهور، چه فاجعه‌ای بیار می‌آورد.

<sup>۱</sup> یا ایها الی انا ارسلناک شاهداً و نبیاً و دعیاً الی الله یاذنه و سراجاً نبویاً سوره احزاب/ آیه ۴۶ و ۴۷

<sup>۲</sup> الامم/ ۳۰/ ۵؛ الموطاء/ ۲/ ۶۰۶؛ المختصر الزنی/ ۲۳۷؛ المحلی/ ۱۹/ ۱۰؛ سل السلام/ ۳/ ۲۱۵؛ فقه السنة/ ۲/ ۷۹؛ المستدرک/ ۳۰۸؛ المصنف (صنعانی)/ ۷/ ۴۶۰؛ صحیح ابن حبان/ ۱۰/ ۲۸؛ کنز العمال/ ۶/ ۲۸۵؛ ارواه الغلیل/ ۶/ ۲۶۳؛ تدوین القرآن/ ۲۹. نقش عایشه در تاریخ اسلام/ ۳/ ۲۳۵. البته این فتوا منحصرأ از عایشه صادر شده و دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از آن بی‌بازی جسته‌اند.



یک مرد عرب ۵۰ ساله را در نظر بیاورید که جهت مَحْرَم شدن به ام‌المؤمنین عایشه، در حال نوشیدن شیر، از خواهر و یا دختر برادر عایشه است. انا لله و انا الیه راجعون  
 آیا احتیاج به توضیح بیشتر هم هست؟ اما طبق معمول، یک نکته مشخص نشد. آیا یک مسلمان با عقل و شعور در آن میانه نبود تا از عایشه سؤال کند: گیریم قبول کنیم با شیر خوردن یک عرب ۵۰ ساله از خواهر تو، آن عرب به تو مَحْرَم شود؛ سؤال اینجاست:  
 آن عرب با خواهر یا دختر خواهر تو چگونه مَحْرَم می‌شود که ..... او را نه تنها خواهد دید؛ بلکه در دهان می‌گذارد؟

این مسائل است که حقیر را مصمم می‌کند تا به گناه بی‌شعوری مسلمانان آن زمان، بیشتر توجه کنم.<sup>۱</sup>  
 اما در مورد ادرار کردن در حالت ایستاده. خلیفه دوم علاقه به این امر داشت و معتقد بود:  
 البول قائما احسن للدبر<sup>۲</sup> خودش می‌گوید: ایستاده ادرار می‌کردم؛ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:<sup>۳</sup>  
 حال در این بخش، باید دقت کنیم و ببینیم آیا علمای اهل سنت، به عظمت پیامبر بیشتر معتقد بودند یا عمر؟

دیدیم که در مورد تهمت ایستاده ادرار کردن پیامبر، نه تنها صحاح سته، بلکه اغلب کُتُب آنها داد سخن داده و حدیث آورده بودند. در حد حوصله این کتاب، نام تعدادی از آن کُتُب را آورديم. حال ببینیم در مورد ایستاده ادرار نمودن خلیفه دوم، نظرشان چیست؟  
 در اینجا نام باصطلاح دانشمندانی که این حدیث را ضعیف‌السند می‌دانند؛ می‌آوریم.  
 عبدالرحمن بن قدامه در الشرح الکبیر ۸۵/۱؛ شوکانی در نیل الاوطار ۱۰۷/۱؛ قزوینی در سنن ابن ماجه ۱۱۲/۱؛ ترمذی در سنن الترمذی ۱۰/۱؛ بیهقی در السنن الکبری ۱۰۲/۱؛ ابن حبان در صحیح ابن حبان ۲۷۲/۴؛ هیثمی که در موارد الضمان ۶۳ خیال خود را راحت نموده و نام عمر را حذف کرده است؛ متقی هندی در کنز العمال ۵۰۹/۹؛ البانی در ضعیف‌السند ترمذی ۲۰ مسلم و بخاری اصلاً آن حدیث را ذکر نکردند.  
 آری معرفت عرب جاهلی به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آنقدر زیاد بود! که ابوهریره برای نجات جان سگش، حدیث از قول آن بزرگوار جعل می‌کرد!<sup>۴</sup> تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

<sup>۱</sup> وافعت این است که مسلمانان آن زمان خوب می‌دانستند جانشین واقعی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کیست، اما مهم این بود که ابوبکر فدک را بین همه تقسیم می‌کرد! همه می‌دانستند خلیفه دوم، هیچ بربری و مزبسی بر علی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ندارد؛ اما مهم این بود که او، حقوق آنها را بطور تصاعدی برداخت می‌کرد! اینجا نیز همه می‌دانستند شیر خوارگی مرد ۵۰ ساله از یک زن، حرف مفنی بیش نیست؛ اما مهم نوشیدن شیر از دختر یا نوه خلیفه اول بود!!

<sup>۲</sup> شرح مسلم ۱۶۶/۳، فتح الباری ۲۸۴/۱، حجة الاحوذی ۶۰/۱، کنز العمال ۲۵۰/۹، السنن الکبری (بیهقی) ۱۰۲/۱، نیل الاوطار ۱۰۸/۱، اضواء الصحیحین ۲۶۸

<sup>۳</sup> نیل الاوطار ۱۰۷/۱، المجموع ۸۴/۲، المسدک ۱۸۵/۱، السنن الکبری (بیهقی) ۱۰۲/۱، ناسخ‌الحدیث و منسوخه ۸۰، الکامل ۳۲۰/۵، الشرح الکبیر ۸۵/۱، کنز العمال ۵۰۹/۹، سنن ابن ماجه ۱۱۲/۱، المجموع ۸۴/۲، المستدرک ۱۶۸، السنن الترمذی ۱۰/۱، صحیح ابن حبان ۲۷۱/۴، ضعیف‌السند الترمذی ۲، موارد الضمان ۶۳

<sup>۴</sup> صحیح مسلم ۳۶/۵، شرح مسلم ۲۳۶/۱۰، المدباح علی مسلم ۱۷۴/۴، فتح الباری ۴/۵، السنن الکبری (بیهقی) ۲۵۱/۱، - المصنف (صنعاوی) ۴۳۳/۱۰، تفسیر الفرطبی ۷۲/۶ و ۳۰۸/۱۰، ابوهریره ۱۹۱، تاریخ مدینه دمشق ۳۴۸/۶۷





مطالبی که در مورد اشرف مخلوقات و افضل پیامبران الهی حضرت محمد سرافند برآورد عرض شد؛ آنقدر نامربوط هستند که احتیاجی به رد آنها نمی‌بینیم. پس در همین جا، با عرض معذرت از ساحت قدسی نبی مکرم اسلام سرافند به ادامه بحث می‌پردازیم. خوب نتیجه چه شد؟ آیا این مطالب، تأثیری در جامعه آن روز داشت یا خیر؟؟ باید بگوییم: بلی. وقتی اینگونه جعلیاتی از یکسو و به همراه آنها، تعدادی جعلیات دیگر در مناقب صحابه منتشر شد؛ آنگاه آنچه نمی‌بایست بشود، روی داد. اندکی از روایاتی در مناقب صحابه که از قول نبی مکرم اسلام سرافند جعل کرده‌اند؛ را با هم بخوانیم.

پیامبر بعد از ازدواج دخترش امّ کلثوم و عثمان، به دخترش گفت: عثمان شبیه‌ترین مردم به جدّت ابراهیم و پدرت محمد است.<sup>۱</sup> و یا آفتاب بر مردی بهتر از عمر طلوع نکرده است. و یا اگر من به پیامبری مبعوث نمی‌گشتم، عمر برانگیخته می‌شد. و یا اگر بعد از من پیامبری بود، او عمر بن خطاب بود.<sup>۲</sup>

وقتی شرایط مساعد گشت؛ عمر خودش نیز باور کرد و شروع نمود به وارد نمودن نظرات خویش، در برابر نظرات خداوند متعال ﷻ! ما عقیده داریم طبق صریح قرآن: ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى نبى مکرم اسلام سرافند. از خودش قانونی وضع نمی‌کرد و تمام دستورات آن بزرگوار؛ وحی الهی بود.<sup>۳</sup> اما می‌بینیم مردم آن زمان معتقد بودند: مردم چیزی نگفتند [منظور از کلمه مردم، نبی مکرم اسلام سرافند است] که عمر هم در آن مورد اظهار نظر کرده باشد؛ مگر اینکه قرآن بر اساس نظر و گفته عمر نازل شده باشد!!<sup>۴</sup>

بر همین اساس است می‌بینیم بخشی به نام موافقات خداوند با خلیفه دوم، در کتب اهل خلافت و جماعت راه می‌یابد. منظور این است که خلیفه دوم، حرفی را گفت و یا نظری را داد؛ خداوند براساس آن نظر، آیه‌ای در قرآن نازل نمود!

از زبان خود خلیفه، در کتاب‌های بخاری، سنن ترمذی، سنن نسائی سه موافقت نقل شده<sup>۵</sup> و طیالسی در مسند خود، شماره را به چهار رسانده است.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> فتح الباری ۷/۷۷؛ کنز العمال ۱۱/۵۹۰؛ الكامل ۵/۱۳۴؛ لسان المیزان ۴/۳۵۲؛ الصحيح من السيرة ۵/۲۲۶؛ الغدير ۵/۳۲۵

<sup>۲</sup> در این زمینه تمام کتاب‌های حدیث اهل سنت، وقتی به باب مناقب صحابه بروی؛ مملو از جعلیاتی است؛ که مربوط به بحث این کتاب نیست.  
<sup>۳</sup> اعم از وحی قرآنی یا وحی بیانی، که توضیح آن داده شد.

<sup>۴</sup> آنچه برای ما تعجب آور و بلکه خنده‌دار است؛ حفظ صورت و ظاهر سازی است. مثلاً در اینجا می‌گویند: مردم، اما منظورشان نبی اکرم صلی الله علیه و آله است، یا می‌گویند موافقات عمر با خداوند، در حالیکه منظورشان موافقات خداوند با عمر است. همین نکته باعث گردید که راه نقد سنی شود و در یک حاشیه امنیت بمانند.

<sup>۵</sup> فتح الباری ۷/۴۲؛ نحة الاحوذی ۱۰/۱۳۵؛ نقش ائمه در احیاء دین ۵/۷۶

<sup>۶</sup> بخاری کتاب صلاة باب ما جاء فی القبله ۱/۸۰۹؛ جاب ۱۳۱۳، ق.

<sup>۷</sup> مسند طیالسی ۹/۴۲؛ جاب هند



ابن حجر شارح بزرگ بخاری، شماره موافقات را به پانزده مورد رسانده است.<sup>۱</sup> سیوطی آنها بیست عدد دانسته است.<sup>۲</sup> خوب با این آتش تهیه روانی، عُمر حتی دو عدد از دستورات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله را تحریم نموده و برای آنها مجازات قرار می‌دهد.

متعنان کاتب علی عهد رسول الله، و انا اهلنا عنهما و اعاقب علیهما و هما متعة الحج و متعة النساء<sup>۳</sup> البته بدعت‌های دیگری نیز وجود دارد که عزیزان می‌توانند برای آگاهی بیشتر، به دیگر کُتب مربوطه مراجعه نمایند. همین یک جمله، به ما نشان می‌دهد که قدرت نفوذ رفتار و گفتار عمر، در میان مردم جاهل آن زمان تا چه حد بود. طبری از قول عمر نقل می‌کند: امروز غیر از خدا، کسی بالاتر از من نیست!<sup>۴</sup>

جهت درک بهتر عمق این بدعت‌ها، ناله دلسوزانه مولا علی رضی الله عنه کفایت می‌کند. دربارهٔ مقابله با بدعت نماز تراویح (جماعت خواندن نمازهای مستحب، در ماه مبارک رمضان) حضرت می‌فرمایند: بخدای سوگند، من به مردم فرمان دادم که در ماه رمضان، فقط نماز واجب را به جماعت بخوانند. و اعلام نمودم که خواندن نوافل به جماعت، بدعت است.

دیدم بعضی از لشکریانم، همان‌ها که همراه من می‌جنگیدند؛ فریاد برآوردند: ای اهل اسلام؛ سنت عمر را تغییر دادند!! ما را از نماز مستحب در ماه رمضان باز می‌دارند. من ترسیدم که این گروه در بخشی از سپاه انقلابی بپا کنند.....<sup>۵</sup>

می‌بینیم حتی خلیفهٔ چهارم نیز حق ندارد برخلاف عمل خلیفهٔ دوم، نظری اعلام کند. حتی اگر او در ورودی علوم پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ یا بخواهد جلوی بدعت را بگیرد و سنت پیامبر را حفظ کند.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> فتح الباری ۵۱/۲

<sup>۲</sup> تاریخ خلفاء سیوطی ۱۲۲ چاپ قاهره در سال ۱۳۷۱ فصل موافقات عُمر. ارزیابی آنها را در کتاب نقش ائمه در احیاء دین ۷/۵-۱۴ مطالعه فرمایید.

<sup>۳</sup> السس الکبری (یقهی) ۲۰۶/۷؛ بدایة المجتهد ۳۴۶/۱؛ زادالمعاد ۲۰۵/۲؛ المغنی ۵۲۷/۷؛ المحلی ۱۰۷/۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶۷/۳

<sup>۴</sup> طبری ۲۷۴۴/۱ در سیره عمر نقل از نقش ائمه در احیاء دین ۷/۱۴؛ البته ناگفته نماند که بسیاری از احادیث در مورد حلفاء در زمان معاویه، جعل شد. سایرین باید دقت داشته باشیم که روحه خاص عمر و نوع مردانگی او از اسلام، باعث انجام یکسری اعمال او شد. بعدها بعضی از این احادیث، تا نوحه به روحیه او ساخته شد.

<sup>۵</sup> شرح نهج البلاغه ۲۸۳/۱۲؛ جواهر الکلام ۱۴۱/۱۳؛ بحار الانوار ۷/۳۱؛ نقش ائمه در احیاء دین ۸۲/۵؛ جالب اینجاست که شخص عُمر به بدعت بودن آن معرف است! اما می‌گوید: نماز تراویح بدعت است، اما عجب بدعت خوبی!! شرح نهج البلاغه ۲۳۸/۱۲؛ عون المعبود ۲۳۵/۱۲؛ تحفة الاحوذی ۳۴۴/۷

<sup>۶</sup> به همین دلیل ما هرگز قبول نداریم که برادران اهل خلافت و جماعت، لفظ اهل سنت را به نفع خود مصادره نمایند. اگر فرار باشد تحفیفی صورت بگیرد و تعداد خلفاء آن عزیزان را از سنت نبوی برشماریم؛ مطمئناً برادران اهل حلافت و جماعت، به سنت خلفای خود بیشتر پایبندند؛ تا سنت سوی چنانچه دو جلد کتاب اهل سنت واقعی، گوشه‌ای از خلفاء خلفا را ضبط کرده است. در حالیکه آن کتاب هم فقط بخش‌هایی از خلفاء، با اجتهادات آنها را ضبط کرده است اگر مطالبی از سه کتاب النص و الاجتهاد، العدیر و معالم المدرستین را به آن دو جلد کتاب اضافه نماییم؛ می‌توان ادعا نمود بخش‌هایی از اجتهادات و خلفاء خلفا را ضبط نموده‌ام.



بعد از بمباران تبلیغاتی و شستشوی افکار عمومی، دیگر سنت نبی ﷺ آن چنان مهم نیست. بلکه مهم سنت عمر است! آری عرب جاهلی نه تنها افسار خود را در دست گرفته بود؛ بلکه توانسته بود عنان دین خود ساخته خویش را در دست بگیرد و به هیچ وجه حاضر نبود این امتیاز را از دست بدهد.

مگر نه اینکه در برابر پیامبر، همیشه خداوند نیز طرف عمر را می‌گرفت؟؟ مگر نه اینکه شیاطین در محضر پیامبر با امنیت کامل می‌رقصیدند؛ اما از هیبت عمر فرار می‌کردند؟

مهم این است که من بدانم پیامبری با آنهمه نقص و عیب، براحتی امکان دارد حواسش نباشد و حکمی را فراموش نماید تا به مردم بگوید: ای مردمی که فانی در عبادت خدا باشید و به عبادت عشق می‌ورزید!! اگر نماز جماعت آن همه پاداش دارد؛ و باز هم اگر نماز مستحب نیز آن همه حسنه دارد؛ و باز هم اگر ماه رمضان آن همه فضیلت دارد؛ حال خودتان حساب کنید که اگر در ماه رمضان، نماز مستحبی را با جماعت بخوانید؛ چه نور علی نور علی نوری، یا بهتر بگوییم چه نورافکنی خواهد شد!!<sup>۱</sup>

خوب این مشکل آن پیامبر بوده. او اهمیت نماز تراویح را فراموش کرده، ما که گناهی نداریم!! مگر نه اینکه تعداد رکعات نمازش را فراموش می‌کرد؟ مگر نه اینکه حالت جنابتش را فراموش می‌کرد؟ از همه مهمتر، مگه نه اینکه قرآن را فراموش کرده بود؟؟

خوب این مورد را هم فراموش کرده بود و در عوض، فردی که آفتاب بر بهتر از او طلوع نکرده؛ آن را بیاد ما آورد و به ما آموخت، تا از این نعمت عظمی<sup>۱</sup> و خیر کثیر محروم نباشیم.

آنچه بعد از رحلت جانشوز پیامبر اکرم ﷺ رخ داد و ما آن را بزرگترین جفا بر اسلام می‌دانیم؛ ممانعت از خلافت بحق حضرت علی رضی الله عنه نیست؛ بلکه امری است بزرگتر، که ممانعت حضرت علی رضی الله عنه از خلافت؛ تنها بخشی از آن است.

**آری این بزرگترین جفا، زمینی نمودن دین الهی است.**

دینی که پیامبر گرامی اسلام ﷺ با کوشش فراوان به جهان عرضه داشتند؛ تغییر ماهیت داد. یعنی آن دین که در واقع ریسمانی آویخته از آسمان الهی، بسوی بشر زمینی بود؛ در این بخش، تبدیل به یک نردبان زمینی شد؛ که بشر خواست بوسیله آن، بسوی آسمان الهی برود!! خداوند متعال در قرآن کریم فلسفه خلقت را، عبد گشتن بشر دانسته: و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون<sup>۲</sup> در اینجا یک نکته بسیار مهم، مورد توجه قرار نگرفته است.

<sup>۱</sup> این مقایسه، مصداق آن ضرب المثل مشهور فارسی است: درخت گردکان با این بزرگی درخت خرزهره، الله اکبر!!

<sup>۲</sup> سوره ذاریات/آیه ۵۶



یعنی این عبادتی که خداوند در قرآن نام برده، چیست؟؟ اغلب جواب می‌دهیم: یعنی نماز بخوانیم، روزه بگیریم، خمس بدهیم و.... در حالی که این جواب، دقیقاً همان مشکلی بود که باعث انحراف اسلام گردید و موجودات منفور و مفلوکی همچون خوارج را بوجود آورد. اگر روزانه، بارها در نماز شهادت به عبد بودن نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و تقدیم بر رسالت آن حضرت می‌آید؛ منظور چیست؟

اگر منظور این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دائماً مشغول به انجام افعال عبادی مانند نماز، روزه، تلاوت قرآن و.... بودند؛ چرا خداوند به دلیل انجام عبادات، به آن حضرت اعتراض می‌کند: ما انزلنا عليك القرآن لتشقى؟؟ آری در اینجا ما با یک پارادوکس و تناقض مواجه خواهیم شد.

۱. خداوند متعال، انسان را برای عبادت خلق کرد.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در انجام عبادات بسیار کوشاست.

۳. اما خداوند به ایشان اعتراض می‌کند!!<sup>۲</sup>

آری ما در اینجا به یک تناقض بر می‌خوریم. اگر هدف از خلقت انسان، انجام افعال و اعمال عبادی بوده؛ بنابراین اعتراض خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اصلاً وارد نیست!! یا در مورد تلاوت قرآن خداوند می‌فرماید: و ما يزيد الظالمين الا خساراً.<sup>۳</sup>

۱. اگر یکی از بهترین عبادات تلاوت قرآن است.

۲. چرا باید من گمراه، نه تنها هدایت نشوم؛ بلکه تلاوت قرآن، بر گمراهی من بیفزاید؟

در حالی که باید بدانیم، هدف انجام افعال عبادی محض نیست؛ بلکه هدف عبد شدن است. عبودیت نیز صفت عمل و فعل نیست؛ بلکه یک تعالی نفسانی و حرکت متعالی بالا رونده، بسوی معرفت حق و وصول به اوست. در اینجا به پله‌ای بالاتر از آیه قبلی خواهیم رسید؛ یعنی آیه شریفه و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين<sup>۴</sup>

در این تعریف، مشکل قبلی نیز حل می‌شود. زیرا خداوند می‌فرماید: ای رسول ما! تو که مصداق تام صفت عبد هستی و توانسته‌ای منتهی درجه معرفت و یقین را کسب کنی، چرا در انجام افعال عبادی، تا این حد خودت را به زحمت می‌اندازی؟؟<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> سوره طه/آیه ۲

<sup>۲</sup> البته همه می‌دانیم حتی در زمانی که این آیه نیز مازل شده بود؛ هرگز روزه آن حضرت رهاست، گوشه‌گیری و انزوا نبوده است.

<sup>۳</sup> سوره اسراء/آیه ۸۲ این آیه ثابت می‌کند که قرآن یک کتاب خودآموز نیست؛ بلکه احباج به معلم دارد.

<sup>۴</sup> سوره حجر/آیه ۹۹

<sup>۵</sup> البته نفس کلدی انجام افعال عبادی در رسیدن انسان به مقام عبودیت، امری نسبت به احتیاجی به توضیح داشته باشد.



آری این تعریف در صدر اسلام عوض شد و صفت متعالی و نفسانی عبودیت، جای خود را به انجام افعال عبادی داد. وقتی ما با انجام افعال عبادی، که یکی از مهمترین آنها تفکر است؛ بسوی عبودیت برویم، آرام آرام درک می‌کنیم چگونه رابطه‌ای بین ما و خداوند متعال وجود دارد. چه نسبتی بین خداوند متعال که واجب الوجود بالذات است، با ما که ممکن الوجود هستیم؛ می‌تواند وجود داشته باشد؟ در این رابطه، ما در کجا قرار داریم و چه باید بکنیم؟ اصلاً خود من، کیستم و چگونه می‌توانم عیوب خود را برطرف نمایم؟

ما بعضاً حتی نمی‌توانیم دو صفت ساده نفسانی را تشخیص بدهیم. مثلاً می‌خواهیم تواضع کنیم؛ به تملق می‌افتیم. یا می‌خواهیم عزت نفس خود را حفظ کنیم؛ سر از وادی تکبر در می‌آوریم. اگر ما به این مرحله از خودشناسی برسیم که راه نجات از مکاید و حيله‌های نفسانی را پیدا کنیم؛ می‌توان گفت از این حدیث شریف بهره‌ای برده‌ایم: من عرف نفسه، فقد عرفه ربه<sup>۱</sup>  
حضرت امام خمینی رحمته الله علیه فرموده‌اند: تمیز بین تواضع و تملق و تکبر و تأبی نفس، گاهی بغایت مشکل شود و انسان باید به خدای تعالی پناه برد تا او را هدایت نماید.<sup>۲</sup>

آری در منزل خودشناسی، ما متوجه می‌شویم که نمی‌توانیم بین دو صفت ساده تواضع و تملق، تفاوت قایل شویم و باید حتماً از خداوند متعال کمک بخواهیم؛ تا به گمراهی نیفتیم. همه اینها در منزل خودشناسی اتفاق می‌افتد و این در بین تمام حکمای الهی، از عهد سقراط حکیم معمول بود. سقراط در سردر کلاس خود نوشته بود: انسان کاری مهمتر از خودشناسی ندارد. انسان زمانی که خود را شناخت، آنوقت به راحتی در مقام عبد و عبودیت قرار می‌گیرد.

اگر ما نمی‌توانیم عبد گردیم؛ فقط بخاطر این است که خودمان را نشناخته‌ایم. خودمان را با مشخصات سجلی مانند تاریخ تولد، شماره شناسنامه، مدرک تحصیلی، تعداد بستگان، حساب بانکی و..... می‌شناسیم. در حالی که اینها خودشناسی نیست؛ زیرا دیگران هم می‌توانند این مشخصات را حفظ نمایند. وقتی خودمان را شناختیم و رابطه بین خود و خدا را تا حدودی درک کردیم؛ دیگر برای خودمان یکسری حقوق کاذب قایل نمی‌شویم و با عقل ناقص خودمان، برای خلق الله قانون وضع نمی‌کنیم.

<sup>۱</sup> در این تعریف، تفکر یکی از مهمترین اعمال عبادی است؛ در حالیکه در تعریف سابق، تفکر بعنوان عبادت لحاظ نمی‌شود. در آن تعریف، عبادت یعنی نماز و روزه و..... بیشتر.

<sup>۲</sup> شرح اصول کافی ۲/۲۳؛ عوالی اللئالی ۱۰۲/۴ بصائر الدرجات ۳۲۱؛ السقیفة ام الفتن ۳۴؛ میزان الحکمة ۳/۱۸۷۷

<sup>۳</sup> جهل حدیث ۷۰



در اینجا دو عمل از اعمال خلیفه دوم را زیر نظر گرفته و آنها را تا حدودی بررسی می‌کنیم. بررسی همین دو عمل، که اولی از حوزه عبادات و دومی از حوزه روابط اجتماعی انتخاب شده؛ نشان می‌دهد که اگر عقل ناقص بشری، بدون ارتباطی با عالم وحی؛ در امر قانون گذاری وارد شود؛ چه فجایعی بار می‌آورد؟

اولین مورد، مسئله خواندن نماز تراویح یا خواندن نمازهای مستحب به جماعت در ماه مبارک رمضان است. گرچه نماز مستحبی ثواب زیاد دارد؛ گرچه نماز جماعت نیز اجر بسیار دارد؛ گرچه ماه رمضان نیز بهترین ماههای الهی است؛ ولی اگر به من گفتند: نماز مستحبی را در ماه رمضان به جماعت نخوانید؛ من باید بگویم: چشم.

زیرا هدف من از نماز، رسیدن به مقام عبودیت است؛ نه انجام افعال عبادی. اینگونه کارهایی نشان از عدم شناخت خداوند دارد. یعنی ما در واقع تصور می‌کنیم؛ یا خداوند فراموش کرده این قانون را وضع نماید؛ یا جهل به موضوع داشته و اهمیت خواندن نماز مستحبی به جماعت، در بهترین ماه خود را نمی‌دانسته. معاذالله اگر دلیل دیگری برای اینکار می‌توانید پیدا کنید، بسم الله.

مسئله دیگر که از حوزه روابط اجتماعی انتخاب شده، ضربه‌ای مهلک‌تر بر جامعه اسلامی وارد نمود. ما این را بدترین ضربه خلیفه دوم، بر قامت آسمانی اسلام می‌دانیم. بنده نمی‌توانم قبول کنم که این اجتهاد خلیفه دوم، امری آگانه بوده است.

زیرا توان درک عواقب این عمل؛ قدرت درکی بسیار قوی، تصور، تعقل و تدبیر بسیار سطح بالایی را طلب می‌کرده است. آری عواقب این عمل، امروزه نیز بر همگان روشن نشده؛ چه برسد به ۱۴۰۰ سال قبل، و از سوی فردی مانند خلیفه دوم.<sup>۱</sup> اما، در اول کتاب عرض شد؛ موانع رشد بشری همیشه از سوی انسان‌ها، بوجود نمی‌آیند.

بسیاری اوقات، شیاطین بعنوان عاملی فراطبیعی و با قدرتی فوق بشری، آن موانع را بوجود می‌آورند؛ و بعضی انسان‌ها فقط نقش وسیله را بازی می‌کنند.

آری دیدیم که صریحاً خلیفه دوم فتوا داد: متعتان کانتا علی عهد رسول الله، و انا انھی عنهما و اعاقب علیهما و هما متعة الحج و متعة النساء  
او متعه حج را تحریم نمود؛ که البته کاملاً قابل توجیه است.

<sup>۱</sup> در آنده ثابت خواهد شد که علت اقبال خلیفه دوم به اسرائیلات، عدم توان درک معارف عمیق دسی است.



زیرا اگر متعه حج در ایام حج انجام بشود؛ مقدار زیادی از درآمد اهل مکه کم می‌شد. اما وقتی این تحریم اعمال گردید؛ مسلمانان مجبور بودند در سال، دو بار به مکه بیایند. همین رجوع دو بار در سال، منبع خوبی برای بزرگان قریش ساکن مکه بود و رضایت آنها را جلب می‌کرد. عمر می‌گوید: قریش بهاری ندارند. بهارشان این است که مردم از اطراف سالی دوبار به مکه بروند تا زندگانی آنها سامان گیرد و راه بیفتند.<sup>۱</sup>

اما در مورد متعه نساء دقیقاً مشخص نیست به چه علتی آن را تحریم نمود. لذا به راحتی می‌توان نتیجه گرفت در اینجا شیطان توانست بزرگترین رخنه را از طریق مسایل جنسی و غرایز در بین مسلمانان باز نماید. خلیفه دوم در این وادی، دو کار انجام داد.

یکی از آنها این بود که انجام متعه نساء یا همان ازدواج موقت را تحریم نموده و صریحاً اعلام نمود: انجام ازدواج موقت، مجازات دارد!! طی عمل دیگری نیز اعلام نمود: مهریه سنگین در ازدواج دایم، مجازات دارد.<sup>۲</sup> در نگاه اول، همه شاید فکر کنیم اعمال خلیفه زیاد نابجا هم نبوده است. زیرا این دو عمل، برای تحکیم بنیان خانواده انجام شده است.

یعنی در ممنوعیت مهریه سنگین، با آسان‌سازی امر ازدواج دایم؛ همه را بسوی این امر الهی فرا خوانده است! در ممنوعیت ازدواج موقت، جلوی هوس‌بازی مردان را گرفته و اجازه نداده تا یک مرد، ارتباط با زنانی غیر از همسر دائم خود داشته باشد. آری با عقل ناقص بشری، این دو عمل، کاملاً موجه هستند.

اما وقتی به زندگانی سراسر نور و رحمت پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نظری بیفکنیم؛ می‌بینیم آن وجود مقدس، برای جا انداختن این سنت حسنه، چه زجرها و مرارت‌هایی را متحمل شدند. رنج‌هایی که اگر نبود فرمان الهی برای جا انداختن این سنت حسنه؛ پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هرگز شخصاً راضی به انجام آنها نبودند.

چگونه عقل حکم می‌کند مردی تا سن ۵۳ سالگی با یک زن باوفا؛ اما ۶۵ ساله زندگی کند؛ اما در دهه آخر زندگی، که دایم در جنگ‌ها، لشکرکشی‌ها، و فشارهای سنگین روحی و جسمی صرف شده؛ آن پیرمرد ازدواج‌های مکرر داشته باشد؟؟؟

<sup>۱</sup> الدر المنتور ۱/۲۱۶؛ مستند شامین ۳/۳۲۵؛ کنز العمال ۵/۱۶۴؛ عمر بن الخطاب ۱۱۴؛ فتن ائمه در احیاء دین ۶۲/۱۴

<sup>۲</sup> مهریه بیش از ۴۰۰ درهم را حرم دانست و پیرزنی با استناد به قرآن، به او اعتراض نمود. عمر نیز گفت: همه از عمر اقله هستند؛ حتی پیرزن‌ها. المجموع ۱۶/۳۲۷؛ المبسوط ۱/۱۵۳؛ سبل السلام ۳/۱۴۹؛ فقه السنة ۲/۱۵۸؛ تفسیر ابن کثیر ۱/۴۷۸؛ الدر المنتور ۲/۱۲۳؛ شرح نهج البلاغه ۱/۱۸۲ و ۱۷۱/۱۷ و ۲۸۱/۱۲



اصلاً عقل نمی‌تواند حکم کند ازدواج‌های نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در اثر شهوت بوده. آری افرادی مانند علی دشتی که در کتاب بیست و سه سال، خواسته ثابت نماید پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بعد از استقرار و تحکیم مبانی قدرت خویش؛ به یکباره عوض شده و بفکر ازدواج‌های متعددی افتاد؛ واقعاً کوتاه بینانه و مغرضانه حرف زده است.<sup>۱</sup>

دوره تمایلات جنسی انسان، در سنین جوانی و حداکثر میان‌سالی است و با افزایش سن، این تمایلات کاهش می‌یابد. از آن گذشته، دامن زدن به تمایلات جنسی، محیطی مناسب، شرایط مطلوب اقتصادی، فراغت بال و آرامش روحی را می‌طلبد. هرگز انسانی که نمی‌تواند مخارج خانواده خود را تأمین نماید؛ در فکر ازدواج مجدد نخواهد افتاد.

پس هرچند گرایشات جنسی، اموری غریزی هستند؛ اما در انسان‌های متفکر و صاحب سبک در هر رشته‌ای، معمولاً در درجه دوم از اهمیت قرار دارند. بطوریکه ما کمتر دانشمندی را می‌توانیم پیدا کنیم که اهل شهوترانی باشد. زیرا مشغولیات فکری مداوم، و زندگی پر مشغله، از پرداختن به مسایل جنسی می‌کاهد. حال علی دشتی که خود را محقق می‌داند؛ باید بگوید چگونه پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دوره استقرار اسلام در مدینه، که دایم در جنگ‌های متوالی سپری شده بود؛ دایم در فکر ازدواج‌های متعدد بوده‌اند؟؟

خیر! بنده به جرأت عرض می‌کنم: اگر نبود فرمان‌های صریح الهی در این مورد خاص، پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هرگز تمایلی به ازدواج‌های مکرر نداشتند.

حال چرا خداوند متعال این همه در مورد ازدواج دایم و موقت اصرار داشتند؟؟

عرض می‌شود: اگر این معضل در بین زنان و مردان جامعه اسلامی حل بشود، مهمترین مشکل جوامع بشری [نه فقط جامعه مسلمین] حل می‌شود. آندلس از دست نمی‌رفت؛ آن زمان هیچ نگرانی از ماهواره و اینترنت نداشتیم. زیرا مهمترین رخنه نفوذ دشمن بسته می‌شد.

از طرفی الگوی صحیح زندگی انسانی، به مردم عالم عرضه می‌شد و خواه و ناخواه انسان‌های مشتاق، دسته دسته به این الگو گرایش پیدا می‌کردند. از طرفی زن و مرد مسلمان، می‌توانستند تمام ظرفیت‌های وجودی خویش را شکوفا نمایند. نگاه واقعی خداوند تعالی به مقوله زن و مرد مشخص می‌شد. زیرا نگاه اسلام به زن، یک نگاه عاطفی است نه جنسی.

<sup>۱</sup> اینگونه افراد مغرضی، هرگز قابل به پیامبری نبسند آنها نثر و گسرن اسلام را بحکم قدر می‌دانند.





اگر نبی اکرم صلی الله علیه و آله در سنین کهولت، با پیرزنی به نام ام سلمه ازدواج می فرماید؛ برای چیست؟ آیا جاذبه جنسی ام سلمه باعث این ازدواج شده؟!؟

آیا در همان سن، ازدواج با دخترکان جوان برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله میسر نبود؟

آیا معاذ الله نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به اندازه افرادی مانند علی دشتی هم نمی فهمیدند؟؟

آری با توجه به درک درست و صحیح روابط بین زن و مرد در صدر اسلام، حتی بعضی زن ها که در اثر غزوات یا ناملایمات اجتماعی دیگر، تنها می شدند؛ بدون مهریه خود را به نبی اکرم صلی الله علیه و آله می بخشیدند. تنها تقاضای آنها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که در تحت چتر حمایت مادی و خصوصاً حمایت معنوی ایشان قرار بگیرند. چنانچه بعدها خواهیم دید؛ این جاذبه معنوی نبی اکرم صلی الله علیه و آله آنقدر قوی بود که حتی ابوسفیان نیز به آن اقرار کرده است.

در مورد محبوبیت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله همین نکته کافی است بدانیم که در سن ۲۵ سالگی که بحث پیامبری ایشان مطرح نبوده؛ وقتی به خواستگاری ملکه قریش، حضرت خدیجه رضی الله عنها می روند؛ با استقبال کریمانه و در عین حال شدید حضرت خدیجه روبرو می شوند.<sup>۱</sup>

بطوریکه آن حضرت رضی الله عنها نه تنها مخارج جشن ازدواج، بلکه مهریه خود را نیز شخصاً تقبل می فرمایند. همین مسئله، باعث طغیان حسادت زنان و مردان قریش شد.

شوخی نیست افرادی مانند ابوسفیان، ابو جهل، عقبه ابن ابی معیط از حضرت خدیجه جواب رد شنیده بودند. حال خانمی با این درجه از اعتبار، برای ازدواج با جوانی یتیم، خود پیشقدم شده.

این میزان محبوبیت، تا قبل از شروع رسالت بود؛ وقتی به این شخص محبوب، لباس نبوت نیز پوشانده شود؛ چه اتفاقی خواهد افتاد؟ تاریخ از افرادی مانند خوله، ام شریک، ام لیلی بعنوان افرادی که خود را بدون مهریه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می بخشیدند؛ نام می برد. گرچه نبی اکرم صلی الله علیه و آله با این خانم ها ازدواج نفرمودند؛ اما آنها را به دیگر مؤمنین تزویج می فرمودند؛ تا زیر چتر حمایت آنها قرار گرفته، و علاوه بر اجر معنوی، از نظر تأمین حداقل مایحتاج زندگی در رنج و زحمت نباشند.<sup>۲</sup>

آن بزرگوار در پناه دستورات متعالی اسلام، به همه مسلمانان راه درست زندگی کردن را نشان می دادند. یعنی اگر برای یک زن حادثه ای اتفاق افتاد و تنها شد؛ برای امرار معاش خویش نباید به کارهای پست یا خودفروشی رو بیاورد.

<sup>۱</sup> البته پیشنهاد این ازدواج از سوی خود حضرت خدیجه رضی الله عنها بوده. سیره النبی ۱/۲۰۴؛ فروغ ابدیت ۱/۱۹۲-۱۹۷.

<sup>۲</sup> نقش عایشه در تاریخ اسلام ۶۷/۱



آن زن می‌تواند بعنوان همسر با مرد مسلمانی ازدواج نماید؛ و از نظر عاطفی و حتی مادی مشکل خود را حل نماید.

آن کسی که فکر می‌کند ازدواج یک پیرمرد متاهل، با یک پیرزن تنها، در اثر مسائل جنسی است؛ باید مشکلات روانی و حتی جنسی خود را حل نماید!! بعید نیست اینگونه محققانی، در نوجوانی از نظر جنسی مشکل داشته‌اند؛ لذا این مشکل را بر همگان تعمیم می‌دهند!! احتمالاً فروید با نگاه به اینگونه محققانی، تئوری خود را داده بود. زیرا او هم سرمنشاء تمام مشکلات نوع بشر را، بنوعی در غریزه جنسی خلاصه می‌کرد.

ماجرای طوطی و درویش کچل در مثنوی بسیار درس‌آموز است. دانستن این ماجرا، برای همه ما بسیار حیاتی است. زیرا اغلب اوقات در هنگام نتیجه‌گیری، خود را بجای شخصیت‌های ماجراها قرار داده؛ حکم صادر می‌کنیم. حال امکان دارد بعضی معاندین که از نظر اقبال خانم‌ها، هرگز نتوانسته‌اند نه تنها توجه یک زن کور و کچل؛ بلکه حتی توجه همسر خود را جلب کنند؛ خود را بجای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار داده و علت ازدواج‌های آن بزرگوار را مسائل جنسی بدانند. یا امکان دارد موافقین و علاقه‌مندان خود را بجای امام حسین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار داده و بخواهند علل قیام عاشورا را بررسی نمایند.

یک بقال، طوطی خوش‌سخنی در مغازه داشت. روزی بقال به مغازه آمد و دید طوطی تمام روغن‌ها را ریخته و مغازه را چرب و روغنی نموده است. بقال در اثر ناراحتی، ضربه‌ای محکم بر سر او زد. طوطی بیچاره در اثر این ضربه، کچل و لال شد. بقال از اینکه طوطی خوش‌سخن او لال شده بود؛ بسیار تأسف می‌خورد. روزی درویشی کچل، از جلوی مغازه عبور می‌کرد. طوطی با دیدن او، شروع به حرف زدن کرد:<sup>۱</sup>

طوطی اندر گفت آمد آن زمان	بانگ بر درویش زد که: هی فلان
از چه، ای کل؛ با کلان آمیختی؟	تو مگر از شیشه روغن ریختی
از قیاسش خنده آمد خلق را	کو چو خود پنداشت صاحب دل را
کار پاکان را قیاس از خود مگیر	گر چه ماند در نشستن شیر و شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
همسری با انبیاء برداشتند	اولیاء را همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر، اینها بشر	ما و ایشان بسته خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی	هست فرقی در میان، بی منتها
هر دو گون زنبور، خوردند از محل	لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی ۱۸/۱



به بحث خود برگردیم و بدانیم اسلام، حتی در ازدواج اول هم نگاه جنسی به امر ازدواج را تمام مسئله نمی دادند. لذا فرموده اند: هرکس ازدواج نماید؛ نصف دین خود را کامل کرده است.<sup>۱</sup> فقط عقلی مویب به انوار علم الهی، می تواند عمق ضربه وارده در این زمینه را درک کند. حضرت علی علیه السلام در مورد این عمل خلیفه دوم فرمودند: اگر ازدواج موقت تحریم نمی شد؛ بجز افراد شقی، کسی به زنا آلوده نمی شد. لو لا سبقي اليه ابن الخطاب ما زنا الا شقي<sup>۲</sup> اکنون می توان فهمید عمق فاجعه چقدر است. زیرا تمام مسایل و مشکلات جوامع اسلامی که از کانال مسائل جنسی و حتی عاطفی، روی می دهد؛ همه از تبعات آن عمل است. خلیفه دوم با تحریم ازدواج موقت، عملاً مهمترین رخنه و محل نفوذ شیطان به زندگی انسان، که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله با زندگی ایثارگرانه خود، در قالب ازدواج موقت بسته بود؛ را دوباره در صف مسلمین باز نمود. زیرا می بینیم هر جا دشمن بخواهد نفوذ کند؛ از همین رخنه گرایشات جنسی وارد می شود. خواه در آندلس؛ خواه در ایران، یا مصر و...<sup>۳</sup> آری مهمترین مشکل خلیفه دوم و امثال او، ولایت حضرت علی علیه السلام نبوده و نیست. مشکل آنها این بود که باور نمی کردند این قوانین، از عالم پاک الهی نازل می شود و خداوند تعالی تبارک و تعالی با توجه به نیازهای بشر، این قوانین را وضع فرموده است. یا بهتر بگوییم: باور نمی کردند این فرد که با آنها نشست و برخاست دارد؛ رسول و برگزیده خداست. قالوا مال هذا الرسول ياكل و يمشي في الاسواق لولا انزل اليه نلك فيكون معه نذيرا<sup>۴</sup> چرا این رسول غذا می خورد و در بازار راه می رود؟ چرا فرشته بطور محسوس بر او ظاهر نمی شود. چه کسی جرأت می کرد به جاهلان آن دوره بگوید: آقا جبرئیل در شب بعثت وقتی به حضرت عرض کرد: بخوان و حضرت فرمودند: چه بخوانم. نه اینکه من بی سوادم؛ خواندن بلد نیستم. بلکه منظور این بود: از کجا برایت بخوانم؟ از لوح محفوظ، یا لوح محو و اثبات؟ از عرش یا کرسی؟ از کجا بخوانم؟ آری دیدید پیامبر آنها، فکر می کرد دیوانه شده!!

<sup>۱</sup> تحریر الاحکام ۲/۲؛ النحفة السنبة ۲۶۰؛ خیمه عفاف ۱۲۸ حواریات فقهة ۲۳۳. در تذکره الفقهاء ۵۶۵/۲ ثلث دین آمده

<sup>۲</sup> بهانه المرام ۲۲۳/۱ و سایل الشیعه ۴۳۶/۱۴ کافی ۴۴۸/۵ التهذیب ۲۵۰/۷ الاستبصار ۱۴۱/۳ بحار الانوار ۳۱۵/۱۰۰

<sup>۳</sup> سنن همفر می گوید که راه نفوذ او، به درون اندیشه های محمد بن عبدالوهاب (موسس وهابیت) از طریق تحریکات جنسی او و معشوفه های یهودی بوده. خاطرات او را حتما مطالعه فرمایید.

<sup>۴</sup> سوره فرقان/آیه ۷

این مسئله ارتباطی با جانشینی حضرت علی صلوات الله علیه نداشت.

وقتی نگاهی دقیق‌تر به تاریخ بیندازیم؛ می‌بینیم این عدم پای‌بندی به قوانین ابتدایی شریعت مانند زنا و شراب، حتی در زمان حیات رسول گرامی اسلام صلوات الله علیه در بین بسیاری از بزرگان از صحابه جا نیفتاده بود. همین مسئله باعث شد شخص پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیه بعنوان الگو و یک انسان، این مسئله را تبلیغ نمایند؛ تا برای صحابه و دیگر مسلمانان مسئله هضم شود. این اعتراف صریح خلیفه دوم است:

ما بقى فى شئ من امر الجاهلية الا انى لست ابالى اى الناس نکحت و ايهم انکحت از کارهای جاهلیت هیچ چیز در من نماند؛ جز اینکه هیچ نمی‌اندیشم با که ازدواج می‌کنم و چه کسی به ازدواجم در می‌آید.<sup>۱</sup> پس دعوا را نباید فقط در جانشینی پیامبر صلوات الله علیه محدود کنیم.

مهم این است که باید تمام فرق اسلامی بدانند این قوانین، از آسمان علم الهی نازل شده؛ نه اینکه در زمین ساخته شده‌اند. اگر شیعه معتقد است انسان مستقلاً حق قانون‌گذاری برای انسان دیگر را ندارد؛ بخاطر همین است. آری ما اگر حتی برای پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیه نیز مستقلاً حق قانون‌گذاری قایل نیستیم؛ چونکه معتقدیم: موجودی باید قانون وضع نماید؛ که خالق انسان و به تمام زیر و بم وجود انسان واقف باشد.

یعنی در این دین آسمانی هیچ موجود زمینی حق ندارد قانون وضع کند و دستورات خود را بر دیگران تحمیل کند. در یک دین آسمانی، نه تنها ابوبکر، عمر و عثمان؛ بلکه محمد و علی صلوات الله علیهما نیز حق ندارند مستقلاً برای انسان‌ها و مؤمنان آن دین، قانونی وضع و عبادتی را جعل نمایند.

اما این بینش ما، باید براساس یک مبنای عقلی باشد. چنانچه قبلاً دیدیم؛ خداوند تعالی ﷻ از پیامبر بعنوان کانال وحی خود یاد نموده و به ما دستور داده تمام دستورات ایشان را بدون کم و زیاد بپذیریم. زیرا دستورات خدا از آن کانال، به ما می‌رسد؛ نه کلام شخص پیامبر اکرم صلوات الله علیه به همین علت خداوند فرموده: ما ینطق عن الهواء ان هو الا وحی یوحی شخص پیامبر اکرم صلوات الله علیه نیز با تأیید و مشخص نمودن عده‌ای از افراد، ما را ملزم به پیروی از آنها نموده‌اند. اگر آن دو آیه فوق‌الذکر را قبول داشته باشیم؛ ناچاریم بپذیریم این تعیین جانشین نیز براساس وحی الهی بوده است.

<sup>۱</sup> الطبقات الکبریٰ ۳/۲۸۹؛ کنز العمال ۱۶/۵۳۴؛ عمر بن خطاب ۳۷۲. الغدير ۱۰/۳۷؛ در مورد شراب نیز نگاه کنید به شأن نزول آیه ۹۱/سوره مائده در تفسیر ابوار در حشاش ۵/۱۳۹. الغدير ۷/۶۹-۱۰۱ که ماجرای خانه ابی طلحه و مجاورگی بزرگان صحابه، حتی بعد از فتح مکه را متذکر شده‌اند.



لاجرم اقوال و افعال جانشینان راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مانند اقوال و اعمال شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای ما حجت خواهد بود.<sup>۱</sup>

اما جالب اینجاست که جانشینان برحق و آسمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخلاف خلفایی که بر اساس ملاک‌های زمینی به جانشینی رسیدند؛ هرگز چیزی را به رأی خود اجتهاد نمودند. علامه عسکری چنین می‌فرماید: ما در مقدمه مرآة العقول، مواردی از اجتهادات صحابه خلفاء را آورده‌ایم و نیز گفته‌ایم: تنها شخصی که در برابر گفتار و حدیث و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از او اظهار نظر و رأی، یعنی اجتهادی نیافتیم؛ امام علی امیر المؤمنین رضی الله عنه است.<sup>۲</sup>

آری جانشینان آسمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخلاف جانشینان زمینی، نه تنها برخلاف اقوال و افعال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قول و فعلی نداشتند؛ بلکه اگر نظری ابراز می‌داشتند؛ تصریح می‌نمودند: قال الامام الصادق: مهما أجتک بشئ فیهی عن رسول الله صلی الله علیه و آله لسنا نقول برأینا من شیء من هرچه به تو جواب گفتم، تحقیقاً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. ما به نظر و رأی خود، به هیچ وجه سخن نمی‌گوییم. باز هم امام صادق رضی الله عنه می‌فرماید: سخن من، سخن پدرم و سخن پدرم، سخن جدّم و سخن جدّم، سخن حسین و سخن حسین، سخن حسن و سخن حسن، سخن امیرالمؤمنین علی و سخن امیرالمؤمنین، سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سخن رسول خدا، سخن خداوند متعال می‌باشد.<sup>۳</sup>

براستی این همه تأکید برای چیست؟؟ آیا این همه، تأکید برای اطمینان شیعیان بود؟؟ در حالیکه شیعیان در آن زمان سراسر خفقان، که شیعه بودن یک ضدارزش اجتماعی محسوب می‌شد؛ احتیاجی به این همه تأکید نداشتند. زیرا به حقیقت ائمه خود صلوات الله علیهم ایمان و باور داشتند. پس سرّ این قضیه چیست؟

می‌گوییم: راز قضیه این است: مهمترین اصل این دین، یعنی آسمانی بودن آن؛ حفظ شده است. این زنجیره به معصومین صلوات الله علیهم خواهد رسید و از آنجا عالمان واقعی دین، می‌توانند با توجه به منابع دینی (قرآن، سنت، عقل، اجماع) نظر خداوند متعال را کشف نمایند.

<sup>۱</sup> در اینجا امکان دارد عده‌ای از برادران اهل سنت بگویند: در مورد اطاعت از دیگر خلفاء نیز روایاتی وجود دارد. عرض می‌شود: اگر آن عزیزان بیشتر کاوش کنند، به راحتی می‌توانند احادیث جعلی را از احادیث درست تشخیص دهند. آنها می‌توانند با بررسی آثار و مطالبی که از آنها آمده، حق را از باطل تشخیص دهند.

<sup>۲</sup> نقش ائمه در احیاء دین ۸۲/۵

<sup>۳</sup> بصائر الدرجات ۴۲۱؛ النص و الاحیاء ۱۷؛ بحار الانوار ۱۷۳/۲

<sup>۴</sup> اصول کافی ۵۳/۱؛ نقش ائمه در احیاء دین ۴۳/۱۱؛ وسائل الشیعة ۸۳/۲۷؛ الارشاد ۱۸۶/۲؛ الخرائج و الجرائح ۸۹۵/۲؛ منیه المرید ۳۷۳؛ بحار الانوار ۱۷۹/۲؛ المیزان ۳۳/۱۹



چنانچه امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: *علینا القاء الاصول و علیکم التفریع*<sup>۱</sup> ما اهل بیت اصول را به شما آموزش می‌دهیم. شما نیز وظیفه دارید براساس آن اصول، احکام جزئی را استخراج کنید. زیرا دین یعنی راه درست زیستن. پس ما انسان‌ها اگر اصول را بدرستی بدانیم، باید بتوانیم فروع را پیدا کنیم.

اما انسان بی‌خبر به زوایای روحی بشر، گاهی مانند مارکس تئوری اقتصادی می‌دهد؛ گاهی مانند فروید نظریه‌ای جنسی اعلام می‌کند و گاهی مانند خلیفه دوم، اینگونه تئوری می‌دهد. نقطه مشترک این نظرات، فقط و فقط مصیبت و بدبختی برای انسان و هواداران آن تئوری‌هاست.

البته ضربه‌ای که تئوری خلیفه دوم به انسانیت زد؛ بمراتب سنگین‌تر از تئوری فروید بود.<sup>۲</sup> زیرا اگر تئوری تحریم ازدواج موقت صورت نمی‌گرفت؛ اصولاً تئوری فرویدی بوجود نمی‌آمد. زیرا انسان مؤمن و معتقد؛ هرگز نارسایی جنسی پیدا نمی‌کرد!

انسان غربی نیز با مشاهده نگاه عاطفی اسلام به زن، گرایش به این نگاه متعالی پیدا می‌کرد. اگر خلیفه دوم هیچ خطایی مرتکب نشده باشد؛ الا اینکه فردای قیامت بخواهد در برابر این دو بدعت خویش، به پیروان خود جواب بدهد؛ هرگز توان پاسخ‌گویی نخواهد داشت.

او فردای قیامت باید در برابر خیل عظیم مسلمانانی که در ماه رمضان، نماز تراویح خوانده؛ جواب بدهد و اجر آنان را عطا نماید!! همچنین در برابر بخش اعظم زنان و مردان تنها، که به بدعت او گرویده و از نعمت ازدواج موقت محروم مانده، یا آنهایی که بعلت این تحریم و فشار غرایز جنسی، به حرام افتادند؛ یا در برابر لطماتی که دشمن توانسته از این کانال بر جامعه مسلمین وارد سازد؛ پاسخ بدهد.

به بحث خود برگردیم، پس حالا می‌فهمیم چرا عده‌ای مانند خوارج، در انجام افعال عبادی آن همه خود را به زحمت می‌انداختند؛ اما نه تنها به تعالی نمی‌رسیدند و گامی به بالا بر نمی‌داشتند؛ بلکه دایم سقوط می‌کردند. در همین رابطه قرآن کریم، بارها ما را به تدبّر و تفکر در آیات الهی فراخوانده؛ اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر بزرگان؛ ما را از تفسیر به رأی آیات الهی شدیداً پرهیز داده‌اند. سرّ نکته در این است که ما معمولاً بر اساس نفسانیات خود، آیات الهی را از عرش الهی، به فرش زمینی تنزل داده و نه تنها نتیجه‌ای در رسیدن به مقام عبودیت نمی‌گیریم؛ بلکه نفس اماره خود را فربه‌تر می‌نماییم.

<sup>۱</sup> الحق المبین ۷، الحدائق الراضیه ۱/۱۳۳؛ جامع المقاصد ۹/۱، مقدمه‌ای بر فقه شیعه ۳۱، هدایه المفسرین ۴۰۰

<sup>۲</sup> عمداً عمل حلیفه دوم را اجتهاد نمی‌نامیم؛ زیرا اجتهاد رمایی معاً دارد که اصول را بحوبی بدانیم. حتی عمل عمر را تئوری نیز نمی‌توان دانست. زیرا هیچک از اصول ارائه تک تئوری هم در آن لحاظ نشده بود نه علمی بود؛ نه بر اساس تجربه؛ نه بی‌آمدهای آن مورد بحزبه و تحلیل فرار گرفته بود و نه بساری چیزهای دیگر



پس بزرگترین جفایی که در روز سقیفه بنی ساعده، بر انسانیت تحمیل گشت؛ زمینی شدن دین بود.

### یعنی دین آسمانی، تبدیل به قانونی زمینی گشت.<sup>۱</sup>

این روش که راهی تعالی انسان در زندگی بود؛ تبدیل به روشی برای بهره‌برداری بیشتر و بهتر از زندگی مادی شد.<sup>۲</sup> وقتی رابطه عاشقانه خلق و خدا، تبدیل به رابطه تجارت‌گونه بین یک موجود سراپا نقص، با کمال مطلق گردد؛ آنوقت در این رابطه، به جماعت خواندن نمازهای مستحب نیز امری کاملاً معقول است.

زیرا با این ابتکار، تعداد ثواب‌های ما بسیار زیاد شده و کفه ترازوی ما سنگین‌تر می‌شود!!<sup>۳</sup> پس باید قبول کنیم در روز سقیفه، فقط تغییر در شخص خلیفه صورت نگرفت. یعنی مسئله این نبود که امام علی علیه السلام از خلافت محروم شود و به جای او ابوبکر خلیفه گردد. این ظاهر قضیه است؛ اما در باطن، ماجرا بسیار سنگین‌تر و هولناک‌تر بود. آنچه صورت گرفت؛ دین آسمانی، تبدیل به دینی زمینی شد و در نتیجه ارزش‌ها عوض گردید.

بدیهی است وقتی ارتش کودتا و یا حزبی با توطئه قدرت را بدست گیرد؛ قاعدتاً افرادی در این رژیم جدید موفق‌تر هستند که در ارتش از مقام بالاتر و یا در حزب، از موقعیت بهتری برخوردار باشند.<sup>۴</sup>

به همین نسبت در دین جدید اسلام<sup>۵</sup> که یک قرائت زمینی، از دینی آسمانی بود؛ کسانی موفق‌تر و مقبول‌تر بودند که زمینی‌تر فکر می‌کردند. حال نباید تعجب کنیم چرا فرد ملعون در لسان پیامبر صلی الله علیه و آله که فقط اندکی قبل از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت ظاهری مسلمان شده؛

<sup>۱</sup> آسمانی بودن؛ یعنی دینی که قوانین کاربردی آن، از طریق علم الهی و بوسیله کانال‌هایی که خودش تعیین نموده؛ جهت احراء بدست انسان می‌رسید. نه اینکه اسلام بک دین مقدس موهوم جهت آسمان وضع شده؛ و انسان‌ها فرار باشد قوانین کاربردی برای آن ببراشند.

<sup>۲</sup> البته حقیر عقیده دارد که تعریف دین می‌تواند این باشد: لذت بردن در دنیا و مزد گرفتن در آخرت. اما رسیدن به این تعریف فقط یک شرط دارد و آن هم این است که در راه عبودیت حرکت کنی. زیرا بهرین و حتی بیشترین لذات در بطن دستورات دینی نهفته است.

<sup>۳</sup> البته سنگین نمودن کفه نرازو، امری است که در قرآن به آن تأکید شده؛ اما باید بدانیم در این کفه نرازو، ما باید حنسی را بگذاریم که مشتری از ما خواسته است. مثلاً اگر مشتری از ما گلاس خواست، ما حق نداریم برای سنگین نمودن کفه؛ یک هندوانه بزرگ در نرازو قرار دهیم!! آری این هندوانه کفه را سنگین می‌کند، اما مطمئناً مشتری با تصور اینکه ما دیوانه‌ایم، ما را ترک خواهد کرد!! ما امیدواریم آن کسانی که عبادت‌هایی را ابداع کردند و خلاقانه نیز آنها را انجام دادند، بتوانند فردای فی‌آمت مزد آن عبادت‌ها را از خداوند گرفته و به انحام دهندگان آن عبادات برسانند.

<sup>۴</sup> با این نگاه، می‌توان عبارت «کودتای سقیفه» را از حضرت علامه عسکری پذیرفت.

<sup>۵</sup> تعارفی نداریم؛ بنظر حصر در روز سقیفه، قرائت جدیدی از اسلام صورت گرفت که بطور کلی ماهیت اسلام را عوض کرد. ان شاءالله نا آخر کتاب، این ادعا؛ مستدل‌تر خواهد شد.



می‌تواند در دو دوره خلافت خلیفه دوم و سوم، بر مسند حکومت شام تکیه زند و در جنگ با خلیفه چهارم نیز پیروز گردد و امام حسن علیه السلام را خانه نشین و در قدم بعد، ایشان را شهید ساخته و خودش خلیفه بلافصل خدا!! در زمین گردد.

اما حضرت علی علیه السلام ۲۵ سال خانه نشین باشد و در مدت کوتاه و کمتر از ۵ سال خلافت خود؛ با ۳ جنگ داخلی درگیر شود و در آخر نیز بدست یاران سابق خود شهید گردد.

زیرا وقتی ارزش‌ها عوض شود؛ خیلی مسایل عوض خواهند شد. مثالی بیاوریم: آری آنچه در غرب، از نظر فساد و بی بند و باری جنسی اتفاق افتاده و می‌افتد؛ در اثر جابجا نمودن یک ارزش ساده است. یعنی زیبایی که یک ارزش فردی بود؛ بعنوان یک ارزش اجتماعی معرفی شد و بوسیله تبلیغات آن را جا انداختند.

وقتی زیبایی، یک ارزش اجتماعی باشد؛ کسانی که زیباترند، قاعداً باید از ارزش اجتماعی بالاتری برخوردار گردند. بنابراین یک انسان زیبا و یا کسی که گمان کرده زیباست، برای اینکه بتواند ارزش خود را ثابت نماید و باصطلاح حقش را بگیرد؛ باید زیبایی خود را به تماشای عموم بگذارد؛ تا مردم نیز بتوانند این ارزش او را تأیید کنند. در نتیجه ماجرا آن می‌شود که الان می‌بینیم. پس تعویض ارزش‌ها، اثری بسیار عمیق دارد. به بحث خود برگردیم.

تا اینجا دانستیم در اثر تبلیغاتی که بر علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت گرفته بود؛ افکار عمومی نتوانست از مقام واقعی ایشان، درکی درست داشته باشد. لذا بعضی از صحابه، به خود حق دادند در کنار آن حضرت، قانون وضع نمایند و عبادت درست کنند.<sup>۱</sup>

ولی آیا مسئله به همین جا خاتمه پیدا کرد؟؟

در تاریخ می‌بینیم گرچه شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ترور نمودند؛ اما در همان حال، مقام خلفای رسول الله را بالا بردند و حتی آنها را از مقام خلیفه رسول الله؛ به مقام خلیفه خداوند ارتقا داده و به راحتی رسول الله را حذف نمودند. در قدم اول با جعل احادیثی مانند: *اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر*، مردم را به بدعت‌های صحابه عادت دادند. در قدم‌های بعدی، صریحاً رسول الله صلی الله علیه و آله را کنار گذاشتند. حال به چند ماجرای تاریخی نگاه می‌کنیم.

<sup>۱</sup> البته فلاّ ثابت شد عبادات و فواین، ساخته شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند؛ بلکه ایشان فقط دسورات الهی را ابلاغ می‌فرمودند.

<sup>۲</sup> السنن الترمذی ۲۷۱/۵؛ السنن الکبری (بهقی) ۸۲/۳ و ۲۱۲/۵ و ۱۵۳/۸؛ المستدرک ۷۵/۳ و ۳۳۳/۴؛ مسند احمد ۳۸۵/۳۸۲ و ۳۹۹/۴۰۲؛

مسند حمیدی ۲۱۴/۱؛ التصاحح الکافی ۲۳۷؛ الفدر ۴۴۷/۵؛ بحفه الاحوذی ۴۰/۳ و ۳۶۸/۷؛ عون المعبود ۲۳۵/۱۲؛ مجمع الزوائد ۳۵/۹





روزی حجاج در خطبه‌اش چنین گفت: گوش فرا دهید و اطاعت کنید خلیفه خدا<sup>۱</sup> را و برگزیده و منتخب او، عبدالملک بن مروان را. بعد به مردم گفت: آیا فرستاده شما، نزد شما ارج و ارزش بیشتری دارد؛ یا جانشین شما در خانواده‌تان!!<sup>۲</sup>

آری حجاج به صریحاً مقایسه می‌کند: زمانی انسان پیامی را بوسیله یک فرد به خانواده‌اش می‌فرستد؛ در زمان دیگر، یک نفر را بعنوان جانشین و وصی خود در خانواده قرار می‌دهد. آن نامهرسان یکسری اختیارات و وظایف دارد؛ و این جانشین یکسری وظایف و اختیارات. آن نامهرسان مهمترین وظیفه‌اش، سالم رساندن پیام و امانت‌داری است؛<sup>۳</sup> اما جانشین انسان در خانه‌اش، اغلب اختیارات انسان را بطور قانونی می‌تواند داشته باشد.<sup>۴</sup>

بعبارتی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مانند نامهرسان است و خلیفه مانند فرزند بزرگ خانواده!!!

باز هم حجاج در نامه‌ای به عبدالملک، بعد از برشمردن ارزش و اعتبار مقام خلافت؛ چنین استدلال می‌کند: خداوند حضرت آدم را با دست خود ساخت و او را در بهشت خویش جای داد. سپس او را به زمین فرستاده، خلیفه خود قرار داد و فرشتگان را بعنوان پیامبر، به نزد او می‌فرستاد!!!

عبدالملک از این استدلالات شگرف، بوجد آمده و گفت: آرزو داشتم ای کاش تعدادی از خوارج اینجا بودند؛ تا با این نامه، با آنها محاجه و استدلال می‌کردم!!<sup>۵</sup>

و اما ماجرای دیگر

روزی عبدالملک به عبدالله بن خالد، حاکم مکه دستور داد تا در آن شهر چاهی حفر کند. چاه حفر گردید و آبی شیرین و گوارا از آن بیرون آمد. عبدالله دستور داد تا آب آن چاه را در حوضی از چرم، در کنار آب زمزم قرار دهند؛ تا برتری آن چاه، بر چاه زمزم برای افکار عمومی روشن شود.

سپس در خطبه‌ای چنین گفت: ای مردم کدامیک عظیم‌ترند؟! نماینده و خلیفه یک نفر در میان خانواده‌اش، یا قاصد و نامهرسان او؟ بخدای قسم که اگر فضیلت مقام خلافت را نمی‌دانید؛ در حادثه دقت کنید!!

ابراهیم خلیل الرحمن صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خداوند آب درخواست کرد؛ خداوند آبی تلخ و شور (چاه زمزم) را به او عطا کرد. خلیفه آبی خواست؛ آبی شیرین و گوارا خداوند عطا فرمود!!<sup>۶</sup>

پس از این داستان، آب آن چاه خشک شد؛ و کسی ندانست چه شد!!!<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> می‌بینیم عبارت خلیفه رسول خدا حذف می‌شود.

<sup>۲</sup> سنن ابی داود ۴۰۰/۲؛ عبدالفرید ۵۲/۵؛ مروج الذهب ۱۴۷/۳؛ تاریخ مدینه دمشق ۱۵۹/۱۲

<sup>۳</sup> در حالیکه قبلاً دندیم آنها حتی در همین عمل نیز خدشه کرده و معتقد بودند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در ابلاغ قرآن بر امانت‌دار خوبی نبوده و مفاداری از آیات را فراموش کرده است.

<sup>۴</sup> البته بدیهی است وقتی جانشین، افرادی مانند معاویه، ابن زیاد، یزید و حجاج صلی‌الله‌علیه‌م باشند؛ بقیه اختیارات را نیز بطور غیرقانونی تصاحب می‌کنند.

<sup>۵</sup> عبدالفرید ۵۱/۵؛ معالم المدرستین ۳۵۸/۲

<sup>۶</sup> در اینجا می‌بینیم نه تنها پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را قبول نداشتند؛ بلکه هیچ پیامبری را برسمیت نمی‌شناختند.

<sup>۷</sup> تاریخ طبری ۲۲۵/۵، البدایة و النهایة ۹۲/۹؛ مناقب اهل بیت (علیهم‌السلام) ۴۷۷؛ معالم المدرستین ۳۵۸/۲



در این معرکه‌ای که معاویه علیه‌السلام بوجود آورده بود؛ جاعلان حدیث، راویان کذاب، صحابه و فقهای وابسته به دربار اموی؛ شروع به جعل حدیث در باره عظمت مقام خلیفه و عدم جواز سربیزی از دستورات او کردند. حدیث اول از حدیغه نقل می‌شود.

پیامبر فرمود: بعد از من امامانی خواهند بود که براه و رسم من نمی‌روند و سنت مرا نمی‌پذیرند؛ در میان اینان مردانی هستند که دل‌هایشان، دل‌های شیاطین در بدن انسان است.

حدیغه می‌پرسد: ای رسول خدا، اگر آن زمان را دریابیم؛ چه کنیم؟ فرمود: گوش فرا می‌دهی و اطاعت می‌کنی از امیر. اگر چه ترا تازیانه زند و مالت را بگیرد، باز هم اطاعت کن و فرمانبردار باش!!!

روایت بعدی: هیچ کس از مرزهای اطاعت از حکومت، یک قدم بیرون نمی‌نهد و بر آن حال بمیرد، مگر آنکه به مرگ جاهلیت مرده است!

عبدالله بن عمر نقل می‌کند؛ شنیدم رسول خدا می‌فرمود: کسی که از حکومت پیوند طاعت پاره کند؛ خداوند را در روز قیامت ملاقات می‌کند، در حالی که هیچ حجت و دلیلی برای کار خودش ندارد. و کسی که بمیرد و بر گردش، بیعت حاکمی نباشد؛ به مرگ جاهلیت مرده است!!!<sup>۱</sup>

فقهای درباری، بعد از این زمینه‌سازی؛ شروع کردند به فتوا دادن برای حاکمان ظالم. نووی که امام علمای حدیث است؛ می‌گوید: عموم اهل سنت، یعنی فقها و محدثین و متکلمین گفته‌اند: خلیفه به جرم فسق و ظلم و زیرپا گذاشتن حقوق مردم، از خلافت عزل نمی‌شود! و جایز نیست بخاطر اینگونه اعمال، علیه او قیام کنند. بلکه لازم است به او پند و اندرز دهند و او را از عذاب خداوند بیم دهند؛ زیرا احادیث در این مورد چنین دستور می‌دهند!!!<sup>۲</sup> ابویعلی فرآء از امام احمد بن حنبل آورده است:

خلافت با زور و جنگ هم ثابت می‌شود و نیازی به بیعت ندارد!!!<sup>۳</sup> باز هم نووی می‌گوید:

قیام علیه خلفاء و جنگیدن با آنها، اگرچه فاسق و ظالم باشند؛ به اجماع مسلمانان حرام است! احادیث زیادی در معنایی که گفتیم؛ یکدیگر را تأیید می‌کنند. و نیز اهل تسنن اجماع دارند که سلطان با فسق عزل نمی‌گردد!!!<sup>۴</sup> از عبدوس بن مالک عطار آمده: هرکس با شمشیر بر مردم چیره شد، تا خلیفه گشت و او را امیرالمؤمنین خواندند؛ کسی را که به خدا و آخرت ایمان دارد، نمی‌سزد که شب را بخوابد و او را خواه نیک و خواه بد، امام خود نشناسد!!!<sup>۵</sup>

فقیه حنفی ابوالقاسم اسحاق بن محمد حکیم سمرقندی می‌گوید:

پس هر امیری، جابر یا عادل، نماز روا بود!

<sup>۱</sup> احادیث فوق در جلد ۶ صحیح مسلم باب الامر بلرؤم الجماعه، صفحات ۲۱ و ۲۰ آمده است.

<sup>۲</sup> شرح نووی بر صحیح مسلم ۲۲۹/۱۲: فیض القدیر علی جامع الصغیر ۳/۴۸۲ و ۴/۱۷۵؛ الحدائق الناظره ۲۲/۶۲

<sup>۳</sup> اهل سنت واقعی ۲/۲۲۴

<sup>۴</sup> شرح نووی بر صحیح مسلم ۲۲۹/۱۲

<sup>۵</sup> اهل سنت واقعی ۲/۲۲۴



زیرا که طاعت داشتن سلطان فرضیه است و ترک وی عاصی شدن و معصیت است و بدعت، و هر که سلطان را اطاعت ندارد، آن هوا دار باشد. زیرا حق تعالی فرموده در کتاب خود: یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اول الامر منکم<sup>۱</sup> ای مؤمنان، خدای عزوجل را طاعت کنید و رسول را طاعت دارید و امیران را طاعت دارید!!

رسول علیه الصلاة و السلام گفت: دعای بد کردن امیران را بدعت است! و گفت: یا رب، مر امیران مرا نیک گردان و جاهلان را برایشان مسلط مگردان.... و باید که چون رافضیان نباشی؛ که ایشان بر سلطان بیرون آیند و شمشیر کشند. و به هیچ وجه بر سلطان، عاصی نباید شد. اگر عدل کند؛ مزد و ثواب یابد، و اگر ظلم کند؛ یزه و عذاب آن را بکشد! به همه وجهها سلطان را اطاعت باید داشت و هر که سلطان را اطاعت ندارد، آن از خوارج باشد!!!<sup>۲</sup>

بعد از این شستشوی افکار عمومی، که از ترور شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع، و به واجب الاطاعة بودن هر خلیفه‌ای ختم شد؛ هرگز نباید از شنیدن این دو داستان تعجب کنیم.

شمر بن ذی الجوشن بعد از نماز صبح، تا هوا روشن می‌شد؛ دعا می‌کرد و در دعایش می‌گفت: خدایا مرا پیامرز! می‌گفتند: چطور خدا تو را پیامرز! در حالی که تو برای قتل فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خانه درآمدی و در کشتن او دست داشتی؟ او در جواب می‌گفت: وای بر تو! پس ما چه می‌بایست می‌کردیم؟ امیران ما، به ما فرمان دادند و ما با ایشان مخالفت نکردیم؛ و اگر مخالفت می‌کردیم، از این خزان پست‌تر بودیم!!!<sup>۳</sup>

همینطور مسلم بن عقبه فرمانده سپاه یزید در واقعه حرّه<sup>۴</sup>، بعد از کشتار مردم مدینه، هنگامی جهت غارت و تخریب کعبه، بسوی مکه می‌رفت؛ در حال اجتنار و زمان جان دادن، می‌گفت: بارالها اگر بعد از فرمانبری من نسبت به خلیفه‌ها یزید بن معاویه و کشتار اهل مدینه، مرا عذاب کنی؛ من بسیار بدبخت خواهم بود.

بارالها من بعد از شهادت به وحدانیت تو و شهادت به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله عملی محبوب‌تر و امید بخش‌تر از کشتار مدینه [در راه اطاعت از خلیفه] برای آخرت خویش نمی‌شناسم. و اگر بعد از انجام چنین عملی، من به دوزخ بروم؛ حقا که بسیار بدبخت خواهم بود!!!!<sup>۵</sup>

ما نباید دایم در روضه‌ها بگوییم: امام حسین بر روی سینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌نشستند؛ یا آن حضرت، تا چه اندازه این دو فرزند خود را دوست داشتند. حال چرا؟<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> سوره نساء، آیه ۵۹

<sup>۲</sup> السواد الاعظم؛ نقل از نقش ائمه در احیاء دین ۸۹ / ۵

<sup>۳</sup> تاریخ الاسلام ذهی ۱۸/۳ و ۱۹، الاعلام ۱۷۵/۳؛ لسان المیزان ۱۵۲/۳؛ میزان الاعتدال ۲/۲۸۰؛ معالم المدرستین ۳/۲۹۱؛ طرق حدیث الائمة الاثنی عشر ۳۰؛ الغدير ۷/۱۴۸

<sup>۴</sup> بخشی از جنانات سپاه یزید در مدینه را قبلاً ذکر کردیم.

<sup>۵</sup> عرفان مثبت، عرفان منفی؛ چاپ دوم صفحه ۳۰۳؛ المحبر ۴۸۲؛ معالم المدرستین ۳/۱۹۲؛ تاریخ یعقوبی ۲/۲۵۱؛ البداية و النهاية ۸/۲۴۶

<sup>۶</sup> در مراسم روضه ما، معمولاً اقتضات زمانی لحاظ نمی‌گردد. مثلاً این روضه را باید برای اهالی مجلس یزید که درکی از مقام امام نداشتند؛ خواند، نه مردم ایران!! برای مردم ایران که عشق حسین صلی الله علیه و آله در خونشان عجین است؛ باید گفت: چرا اینطور شد. اما با گریه نکردن مستمعین چه کنیم؟؟



چون با این شدت و دامنه شستشوی افکار عمومی، حتی اگر شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کربلا حضور داشتند، بعلت مخالف با خلیفه خداوند، و قرینه‌الی الله کشته می‌شدند!! زیرا هرگز مقام یک نامهرسان، با یک خلیفه و جانشین یکسان نیست!!!

بعد از این حجم تبلیغات بر علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از یکسو، و مدایح شگرف به نفع خلیفه؛ آیا کسی جرأت داشت بگوید: ای مسلمانان، این معاویه رضی الله عنه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لعن فرمودند؟ آیا می‌شد گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این عبدالملک، پدرش مروان و جدش حکم را لعن نموده است؟ اما دستگاه اموی به ریاست معاویه رضی الله عنه خوب می‌دانست اینگونه فلسفه چینی برای خیلی از مردم جامعه قابل هضم نمی‌باشد. آنها که سرشان در آخور دستگاه خلافت نبود و فطرتشان هنوز در برابر شکمشان، حرفی برای گفتن داشت.

یعنی تا بخواهی ثابت کنی این پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن همه عیب دارد؛ مردم باز هم استناد به لعن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌کنند. لذا برای آن هم، چاره‌ای اندیشیدند.

در اینجا عده‌ای از جااعلان حدیث به کمک معاویه رضی الله عنه آمدند و با جعل احادیثی که بیش از پیش، به وجهه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضربه می‌زد و دربار اموی را تقویت می‌کرد؛ این نقیصه را برطرف نمودند. در اثر این خیانت جااعلان، نه تنها لعن و نفرین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک نقیصه محسوب نگشت؛ بلکه تبدیل به یک فاکتور مثبت نیز گردید. آری آنها با ساختن این احادیث، کمک بزرگی به مشروعیت حکومت نامشروع اموی کردند.

در حالیکه لازم است بدانیم اخلاق ملکوتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد رفتار انسانی و عدم لعنت یکدیگر، آنچنان در میان مسلمانان صدر اسلام، یا همان اعرابی که تا چند سال در اوج توخس بودند؛ تأثیر گذاشته بود که سلمه ابن اکوع گوید: هنگامی که مردی برادرش را لعنت می‌کرد؛ در نظر ما دری از گناهان بزرگ مجسم می‌شد.<sup>۱</sup>

زیرا آن عزیز هرگز در مورد انسان‌ها، غضب ننمودند و کسی را لعنت نکردند.<sup>۲</sup> حضرت علی رضی الله عنه در این مورد، می‌فرماید: لا یغضب للذنی فإذا أغضبه الحق لم یعرفه احدا و لم یقم لغضبه شی حی ینتصر به<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> العذیر ۹۲/۱۱؛ مجمع الروائد ۷۳/۸؛ المعجم الاوسط ۳۸۰/۶؛ المهور المحمده ۸۴۶؛ الصحیح من السیره ۱۷۱/۶؛ التریب و التریب ۴۷۲/۳

<sup>۲</sup> البته باید بدانیم آن حضرت انسان‌ها را لعن نمی‌فرمود. والا افرادی مانند معاویه که اصلاً بویی از انسانیت برده‌اند، بارها لعن شد.

<sup>۳</sup> میزان الحکمة ۲۲۶۹/۳؛ الصحیح من السیره ۱۷۲/۶؛ العذیر ۹۱/۱۱



وقتی امام حسن مجتبی علیه السلام از هند بن ابی هاله التمیمی<sup>۱</sup> می‌خواهد تا پیامبر اکرم را توصیف نماید؛ همین کلام را با اندکی تغییر در عبارات می‌آورد. یعنی هرگز پیامبر اکرم علیه السلام در مورد امور دنیایی غضب نمی‌فرمود. هرگاه به جهت حق غضبناک می‌گردید؛ هیچکس از غضب ایشان مطلع نمی‌شد؛ و نمی‌نشستند، تا آنکه بر آن عامل غیرحق پیروز می‌گردیدند.<sup>۲</sup>

آری نه تنها آن بزرگوار، انسان‌ها را به دلایل غیرالهی لعنت نمی‌فرمودند؛ بلکه بارها اتفاق افتاد اجازه ندادند افرادی که حتی شتر خود را لعنت نموده‌اند؛ همراه ایشان باشند. چنانچه به مردی فرمودند: یا عبدالله لا تسر معنا علی بعیر ملعون<sup>۳</sup>

و یا به کنیزی که شترش را لعن کرد؛ فرمودند: لا تصاحبنا ناقة علیها لعنة<sup>۴</sup>

اینگونه اخلاقی است که از طرف خداوند متعال نمره بیست گرفته و خداوند در مورد این اخلاق خیره کننده<sup>۵</sup> می‌فرماید: انک لعلی خلق العظیم و حضرت علی علیه السلام در توصیف آن عاجز می‌ماند. همو که بارها فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی فانی بطرق السماء اعلم من طرق الارض آری وقتی عقبه، در حین نماز سیلی بر صورت مبارک آن حضرت می‌زند؛ بطوریکه از شدت ضربه، حضرت به زمین می‌افتند و بعد آن ملعون، آب دهان کثیف خود را به صورت مبارک حضرت می‌پاشد؛ باز هم حضرت ایشان را لعنت نمی‌فرمایند.

بلکه فقط می‌فرمایند: اگر در خارج از کوههای مکه تو را ببینم؛ سر از تنت جدا خواهم کرد.<sup>۶</sup>

البته این کلام، با توجه به موقعیت آن زمان عقبه و پیامبر علیه السلام بیشتر به یک شوخی شبیه بود. اما سال‌ها بعد، در جریان جنگ بدر، سر از تن کتیش جدا شد.

<sup>۱</sup> هند ربیبه حضرت رسول اکرم و دایی ناتنی امام حسن مجتبی علیه السلام محسوب می‌شد. فرزند حضرت خدیجه و ابوهاله بود و در بدر یا احد شهید شد.  
<sup>۲</sup> المیزان ۳۰۳/۴: تاریخ مدینه دمشق ۳/۴۴۹؛ المعجم الکبیر ۲۲/۱۵۶؛ میزان الحکمة ۴/۳۲۳۱؛ مکارم الاخلاق ۱۱: بحار الانوار ۱۶/۱۴۸؛ مجمع الزوائد ۲۷۳/۸؛ تهذیب الکمال ۱/۲۵۱؛ طبقات الکبری ۱/۴۲۳

<sup>۳</sup> مسند ابی یعلی ۳۰۶/۶؛ المعجم الاوسط ۳/۲۸۹؛ الفدیر ۱۱/۹۲؛ کتاب الدعاء ۵۷۷؛ المهود المحمده ۸۴۶

<sup>۴</sup> المجموع ۴/۳۵۹؛ کشف القناع ۵/۵۸۱؛ الفدیر ۱۱/۹۲؛ صحیح مسلم ۸/۲۳؛ شرح مسلم ۱۶/۱۴۷؛ الادکار النوویه ۳۵۲؛ ریاض الصالحین ۱۵/۶۱۵؛ الصحیح من السیره ۱۷۱/۶ و ۱۷۱/۷ و ۳۲۳/۷

<sup>۵</sup> اسان وقتی فقط اندکی از اخلاق پیامبر اکرم علیه السلام را مطالعه می‌نماید؛ بدون تعارف او را بزرگترین معجزه الهی می‌داند. حفری وقتی در کتب مختلف گوشه‌هایی از این اخلاق خیره کننده را مطالعه می‌کرد؛ واقعاً تعجب می‌کرد که در آن زمان، در بین وحشی‌ترین انسان‌ها، در سباه‌ترین دوران تاریخ بشری؛ چگونه اینچنین فردی وجود داشته که حتی امروزه و در اوج تمدن بشری، هیچ انسان متقدمی نمی‌تواند ادعا نماید به ۱۰۰۰/اخلاق آن بزرگوار نزدیک شده است. اگر از بحث خارج نمی‌شدیم؛ به راحتی می‌شد این ادعا را اثبات نمود. پس ای کاش پیدا شوند افرادی که زوایای مختلف اخلاقی پیامبر را باز نمایند؛ تا باور کنیم این کلام حضرت علی علیه السلام با عدس عهد محمد از روی تعارف نیست. برای حفری، این تخریب شخصیت پیامبر اکرم بسیار سنگین‌تر از منع حضرت علی از خلافت و شهادت امام حسین علیه السلام بوده و هست و خواهد بود.

<sup>۶</sup> سوره قلم/آیه ۴

<sup>۷</sup> موسوعه التاريخ الاسلامی ۱/۵۱۰؛ مجمع البیان ۷/۲۹۰؛ المیزان ۱۵/۲۰۷؛ الدر المنثور ۵/۶۸؛ احادیث ام المومنین عایشه ۱/۱۱۱؛ اسباب نزول الآیات ۲۲۶



حال باز هم ببینیم این زیباترین تابلوی الهی را چگونه تخریب نمودند؟<sup>۱</sup>

در این مورد نیز دو کارخانه عظیم جعل، عایشه و ابوهیره احادیثی از قول نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله روایت نمودند؛ که نه تنها باعث مشروعیت امویان می‌شد، بلکه نقش عظیمی در تخریب شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازی می‌کرد.

اول دو حدیث از عایشه نقل می‌کنیم که درجه اعتبار احادیث او در نظر اهل جماعت و خلافت، از همه بیشتر است. دو مرد بر پیامبر وارد شدند و صحبت‌هایی با ایشان کردند. نفهمیدم چه گفتند؛ اما پیامبر از صحبت‌ها سخت به غضب درآمد، لعنت و ناسزا نثارشان ساخت.

بعد از اینکه از محضرش بیرون رفتند؛ گفتم: اگر به کسی خیری برسد، به این دو هرگز نخواهد رسید.<sup>۲</sup>

پیامبر گفت: برای چه؟؟ مگر چه شده!!!<sup>۳</sup>

من گفتم: از آنجا که شما آنها را لعنت کردید و دشنام دادید!

گفت: نمی‌دانی من با خدای خود چه شرط کرده‌ام؟؟ من شرط کرده و گفته‌ام: بارالها! من بشرم، هر مسلمانی را که دشنام دادم یا لعنت کردم؛ این لعنت و ناسزای مرا، برای او زکات و پاکیزگی قرار بده!

او را در برابر لعنت من، پاک و پاکیزه بنما.<sup>۴</sup> باز هم عایشه می‌گوید:

پیامبر اسیری را به نزد من آورد. بعد از رفتن آن حضرت، در اثر بی‌توجهی من؛ اسیر فرار کرد. پیامبر بازگشت و از من پرسید: اسیر چه شده؟؟ گفتم: به صحبت کردن با زنان مشغول شدم، و او فرار کرد.

گفت: چرا؟ خداوند دو دست تو را قطع کند! سپس بیرون رفته، در میان مردم اعلام کرد؛ او را پیدا نمودند.

اما من در فکر بودم که با این نفرین پیامبر، ناگزیر دست من بریده خواهد شد. همچنان به دست‌هایم می‌نگریستم که کدام قطع خواهد گردید! و در این اندیشه غرق بودم.<sup>۵</sup>

پیامبر به خانه آمد و وضع من را مشاهده کرد که دست‌هایم را زیر و رو می‌کنم!! و همچنان بدان‌ها نظر می‌نمایم. گفت: چه شده؟؟

مگر دیوانه شده‌ای که دست‌هایت را حرکت می‌دهی؟<sup>۶</sup> گفتم: شما مرا نفرین کردی، من دست‌هایم را زیر و رو می‌کنم و بدان‌ها می‌نگرم که کدامین یک از آنها قطع خواهد شد!!

در این هنگام پیامبر روی به آسمان نموده، حمد و ثنای ربّانی گفت: آنگاه عرضه داشت:

<sup>۱</sup> هر چند مقدار زیادی از این جفاها را قبلاً متذکر شدیم.

<sup>۲</sup> عایشه با خود شیرینی، آنچنان حدیث نقل می‌کند که از آن بتوان درجه ارادش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را فهمید!!

<sup>۳</sup> آنچنان آب و رنگ نه حدیث جعلی خود می‌دهد که انگار لعن و ناسزاگویی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آماری عادی بوده است.

<sup>۴</sup> صحیح مسلم ۲۴/۸، فتح الباری (۱/۱۴۷)؛ فض الفدیر شرح جامع الصغیر (۲/۱۹۳)؛ تاریخ مدینه دمشق (۴/۹۱)؛ سبل الهدی و الرشاد (۱۰/۴۴۴)

<sup>۵</sup> صحنه سازی عایشه واقعاً عالی است و همین نکته نواسته مردم آن زمان را خام سازد.

<sup>۶</sup> عایشه کاملاً اخلاق و رفتاری عوامانه، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای مخاطب نرسیم می‌کند. در حالیکه خداوند، او را چنین سوده است: انک لعلی خلق عظیم



خداوندا من بشرم، و آن چنان که سایر مردم خشمناک می‌شوند؛ من هم غضب می‌کنم!! اگر در چنین حالتی، مؤمن یا مؤمنه‌ای را مورد لعنت قرار دادم، آن نفرین و لعنت را؛ برای او پاکی و پاکیزگی قرار بده!!<sup>۱</sup> و اما بشنویم از ابوهریره؛ ابوهریره از پیامبر نقل می‌کند که می‌گفت:

خداوندا! محمد نیز بشر است. گاهی خشم می‌گیرد، چنانکه بشر خشمناک می‌شود.

با من عهد کردی و هرگز خلاف وعده نمی‌کنی؛ هر که را من آزردم، یا ناسزا گفته‌ام؛ یا لعن و نفرین کرده‌ام و یا تازیانه زده‌ام؛ آنها را کفاره گناهانشان قرار بده و به آن وسیله، آنان را به خود نزدیک کن.<sup>۲</sup>

حال بعد از این احادیث جعلی، که در معتبرترین کتب مکتب خلفاء آمده؛ شما ادعا کنید معاویه سینه‌زده ملعون است!! قاعدتاً باتوجه به متن روایات، باید بهترین و پاک‌ترین انسان آن روزگار؛ معاویه بن ابی سفیان باشد!! چون بیشترین لعن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مورد او آمده!! اصولاً با این روایات، باید همه آرزو کنیم ای کاش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ما را برای یک دفعه هم که شده، لعنت می‌فرمود؛ تا ما نیز پاک و پاکیزه شویم!!

شاید بخاطر همین کوتاه‌فکری مردم آن زمان بود؛ که اینگونه دروغ‌هایی از قول رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مورد معاویه سینه‌زده منتشر می‌گردید و مورد قبول مردم نیز واقع می‌شد.

سه نفر مورد اعتماد خداوند؛ در هنگام نزول وحی بودند: جبرئیل و من و معاویه!!!<sup>۳</sup>

امینان هفت عدد هستند: ۱- لوح - ۲- قلم - ۳- اسرافیل - ۴- میکائیل - ۵- جبرئیل - ۶- محمد - ۷- معاویه!!<sup>۴</sup>

انس از قول پیامبر نقل کرده: همه اصحابم بجز معاویه بن ابی‌سفیان را در بهشت دیدم. تنها او را ۸۰ یا ۷۰ سال ندیدم و بعد از آن بسویم آمد؛ در حالی که روی شتری از مشک خوشبوتر، که داخل از رحمت خدا و چهار دست و پایش از زبرجد بوده؛ سوار بوده است. به او گفتم: ای معاویه؟ جواب داد: لبیک یا محمد. به او گفتم: در این ۸۰ سال کجا بودی؟

گفت: در باغستانی زیر عرش خدایم بودم؛ که او با من مناجات می‌کرد و من با او!! او به من درود می‌فرستاد؛ و من به او!! و می‌گفت: این در عوض فحش‌هایی که در زمین می‌شنیدی!!<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> صحیح مسلم ۲۴/۸؛ مستند احمد ۵۲/۶ و ۳۰/۱ و ۱۴۱. همین ماجرا از قول انس و در خانه حفصه، السنن الکبری (بیهقی) ۸۹/۹؛ مجمع الزوائد ۲۶۶/۸

<sup>۲</sup> صحیح مسلم ۳۹۲/۲ و البته پیش از آن، کتاب یر و صله و آداب، باب کس که نبی او را لعن کند و او در خور نباشد. با هشت طریق حدیث را از ابوهریره آورده است. صحیح بخاری ۱۵۷/۷؛ مستند احمد ۲۴۳/۲؛ شرح مسلم ۱۵۱/۱۶؛ فتح الباری ۱۴۷/۱۱؛ کشف القناع ۱۴۷/۶؛ الفدر ۹۰/۱۱؛ عون المعبود ۲۷۰/۱۲؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى ۱۹۵/۲؛ المعجم الاوسط ۳۳۰/۸؛ اللمع فی اسباب ورود الحدیث ۸۱؛ کنز العمال ۶۰۹/۳؛ تدوین القرآن ۱۷۱؛ تاریخ الکبیر ۱۰۹/۴؛ تاریخ بغداد ۸۰/۱۰؛ تاریخ مدینه دمشق ۳۲۶/۶۷؛ البدایة و النهاة ۱۱۳/۸

<sup>۳</sup> تاریخ دمشق ۷۴/۵۹؛ الفدر ۳۰۹/۵ و ۲۹۳/۹ و ۷۷/۱۱؛ شیخ المضره، ابوهریره ۲۳۰؛ تحف العقول ۱۹۴؛ احواء علی السنة المحمدیه ۲۱۵

<sup>۴</sup> تذکره الموضوعات ۱۰۰؛ الفدر ۳۰۸/۵ و ۲۹۴/۹ و ۷۷/۱۱

<sup>۵</sup> الفدر ۲۹۹/۵ و ۷۶/۱۱؛ تذکره الموضوعات ۱۰۱؛ الکامل ۲۶۴/۴؛ تاریخ بغداد ۴۵۴/۹؛ تاریخ دمشق ۱۰۲/۵۹. بارها گفتیم خدای قدیمی‌ها حی نمره انضباطش هم صفر است!!



بعد از اینگونه روایات جعلی، بلافاصله ذوق اسطوره‌ساز توده مردم بکار افتاد و کراماتی برای معاویه درست نمود. از امام احمد حنبل پرسیدند: عمر بن عبدالعزیز و معاویه کدامیک برترند؟ گفت: غبار بینی اسب معاویه، که در التزام رسول الله بود؛ بیش از عمر بن عبدالعزیز ارزش دارد!!<sup>۱</sup> و یا این کرامت را بنگرید:

ابوالفتح یوسف قواس در میان کتاب‌هایش فصلی در فضائل معاویه دیده بود که موش آن را خورده بود. او از خدا خواست که آن موش را نابود کند!! موشی از سقف افتاد و دست و پا زد و مُرد!!<sup>۲</sup> حال مهمترین ضربه این روایات چیست؟ حقیر فکر می‌کند بدترین اثر آن، برائت خاندان اموی نبود! بلکه مخوف‌ترین اثر اینگونه احادیث، زمینی نمودن دین اسلام است. آری وقتی بهترین اسوه و الگوی این دین، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختیار زبانش را نداشته باشد؛ پس یک انسان عادی و معمولی است. این انسان معمولی و بلکه کمتر از معمولی، وقتی دینی بیاورد؛ دینی عادی و نازل خواهد آورد. او فردی بود که در ظلمات آن زمان جزیره العرب، اندک نوری داشته و بنابراین نمی‌توان بر قول، فعل و دست آورد او؛ بعنوان آخرین نعمت‌های الهی و مائده‌های آسمانی نگاه کرد.

در اینجا باید به یک نکته اشاره نمود و آن این است؛ مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند ما بشر نبود؟ زیرا خداوند در دو آیه قرآن می‌فرماید: *قل انما بشر مفلکم یوحی الی انما الهکم واحد*<sup>۳</sup> باید بدانیم هدف خداوند متعال از ارسال رسولان، رساندن انسان به کمال واقعی است. حال در مورد پیامبران گذشته، عده اندکی از متکبران و گردنکشان قوم، به افراد دیگر می‌گفتند: این نیز فردی است مانند دیگر آدم‌ها! اگر خداوند می‌خواست پیامبری بفرستد؛ از جنس فرشتگان می‌فرستاد! اما اکثریت مردم، اگر پیامبری از جنس فرشته می‌دیدند؛ نمی‌توانستند او را الگو قرار دهند. لذا اکثریت، با این بهانه که او از جنس ما نیست و ما را درک نمی‌کند؛ از پذیرش دستوراتش خودداری می‌کردند.

البته عقل نیز حکم می‌کند الگوی هر جنسی، باید از همان جنس باشد. حکمت بالغه الهی چنین حکم می‌کرد که پیامبران، از جنس انسان باشند؛ تا راه بهانه جویی برای اکثریت بسته شود.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> شذرات الذهب/۱/۶۵ و الغدیر/۱۱/۹۹ و ۱۲۰

<sup>۲</sup> تاریخ بغداد/۱۴/۳۲۸ و الغدیر/۱۱/۱۰۱

<sup>۳</sup> سوره کهف/آیه ۱۱۰ و سوره فصلت/آیه ۶

<sup>۴</sup> این بهانه‌ای بود که معمولاً افراد منکبر و اغنیای جوامع بشری می‌گویند. آنها نمی‌خواهند در برابر فردی مانند خود خضوع کنند. اما اگر فرشته باشد، اغلب خاضع می‌شدند.





اما همه می‌دانیم که بشر، یک ظاهری دارد و یک باطنی.<sup>۱</sup>

خداوند وقتی فرمان می‌دهد به مردم بگو: من نیز مانند شما یک بشرم، یک استثناء هم قایل می‌شود و برای پیامبران، امتیازی خاص را در نظر می‌گیرد. این امتیاز خاص، توانایی و قابلیت قبول وحی الهی است.

حال باید پرسید: آیا این توانایی قابلیت دریافت وحی، برای ظاهر انسان است یا باطن او؟؟ بدیهی است وجه اشتراک پیامبران با انسان‌های عادی، ظاهر آنها؛ و آنچه باعث بروز تفاوت‌های اساسی بین مردم عادی و پیامبران می‌گردد؛ باطن آنهاست. اما ایجاد تغییرات باطنی در دست خود انسان است.

هرچند نمی‌توان ادعا نمود پیامبران توانسته‌اند خود را به مقام پیامبری برسانند؛ اما می‌توان گفت: آنها در طول مدت زندگی قبل از نبوت، ثابت کرده‌اند می‌توانند ظرف مناسبی برای پیام الهی باشند. با توجه به موفقیت در امتحانات متعدد الهی، نشان دادند قابلیت این مهم را دارند تا خداوند به آنها تفضل خاص نموده و خلعت پیامبری را بر قامت آنها راست بگرداند.<sup>۲</sup>

انسان هنگام تشرّف به غار حرا، عظمت نبی مکرم اسلام ﷺ را می‌فهمد. زیرا پیامبر اکرم ﷺ به دو ساعت کوه‌پیمایی می‌کردند؛ تا از فضای عفن و آلوده آن زمان مکه خارج شوند و با خدای خود خلوت نمایند.<sup>۳</sup>

براستی اگر قرار باشد جایی را برای خلوت با خداوند انتخاب کنیم؛ کجا را بر می‌گزینیم؟ باورکردنی نیست انسانی به آن درجه از لذت در مناجات و خلوت با محبوبش معتقد و پای‌بند باشد که سال‌ها، مسافتی چندکیلومتری در دل کوه را انتخاب می‌کرده؛ تا از هرگونه مزاحمت نااهلان دور باشد.

<sup>۱</sup> برای این باطن، با توجه به نوع تقسیم‌بندی علماء نامهای مختلفی ذکر شده با توجه به موضوع کتاب؛ ما برای آن نام باطن را می‌گزینیم که جامعیت بیشتری دارد.

<sup>۲</sup> البته نبوت پیامبرانی که در کودکی به نبوت رسیده با در گهواره اعلام نبوت خویش را نموده‌اند مانند حضرت عیسی عليه السلام دلیل کاملاً منطقی دارد. میزان تبعیت از دستورات الهی و سنجش میزان درک و شعور انسان‌ها. یعنی وهی انسان، به خداوند معتقد می‌گردد؛ باید بداند خداوند قادر علی الاطلاق است. یعنی او توانایی انجام هر کاری را دارد. انه علی کل شیء قدير. بنابراین وهی پیامبری بدون پدر به دنیا بیاید؛ به راحتی میزان درک و شعور مردم محک می‌خورد زیرا اگر به خداوند قادر معتقد باشند؛ خواهند فهمید انجام اینگونه اعمال، از سوی خداوند کاملاً محتمل است. حال اگر نخواست این مطلب را درک کند و بپذیرد؛ فاعدنا درک درسی از خداوند نداشته است. بعباری عقل و شعور او در حدّ و اندازه‌ای نیست که بتواند مسائل دینی عقلی را بپذیرد حداکثر شناخت او، بر اساس مشاهدات است؛ یعنی باید ببیند تا باور کند.

<sup>۳</sup> توجه داشته باشید که آن زمان، خانه کعبه در کنار خانه حضرت بود؛ اما ایشان دل کوه را برای مناجات انتخاب می‌کردند.



کافی است شما یکبار به غار حرا مشرف شوید؛ ناخواسته به عظمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواهی خواهید داد.

مهمترین بخش ما نیز، همان باطن ماست. والا سلول‌های ظاهری ما، بعد از چند سال عوض می‌شوند؛ اما ما همان انسان قبلی هستیم. پس اگر با توجه به باطن انسان، بخواهیم به پیامبران نگاه کنیم؛ هرگز نمی‌توانیم قبول کنیم آنها نیز مانند ما بوده‌اند. اگر ما اندکی انصاف داشته باشیم و به زندگی قبل از نبوت آنها نظری بیافکنیم؛ نمی‌توانیم خود را با آنها مقایسه نماییم.<sup>۲</sup>

اما اغنیای جامعه، که همیشه با نگاهی متکبرانه به مردم عادی نگاه کرده و می‌کنند؛ نمی‌توانستند قبول کنند یک انسان علی‌الظاهر عادی، برای آنها ادعای پیامبری نماید. زیرا با عقول غیرمهدب خود به ماجراها نگاه کرده و نمی‌توانند از عمق مسایل باخبر گردند.<sup>۳</sup>

این گروه ظاهرنگر، هم اکنون نیز در جامعه ما وجود دارند و به خیال خود؛ به ریش مردم عوام جامعه و همچنین مومنین، به یک فرد عادی در قرن‌ها پیش می‌خندند. اما از آنجایی که پرستش در فطرت انسان خمیر شده؛ همین آقایان متکبر و مغرور، در پیش یک صوفی ناصافی، یا مرتاض بدون عاقبت و یا شخصیت‌های خیالی دیگر؛ کُرنش می‌کنند.

هرگز فراموش نمی‌کنم در سال‌های کودکی، فردی به بنده می‌گفت: این ژان وال ژان که ویکتور هوگو در بینوایان خلق کرده؛ چنان انسان بزرگی است، که اگر الان در واقعیت وجود داشت؛ من او را بعنوان پیامبر خودم قبول می‌کردم!! این جمله اگرچه ناراحت کننده است، اما حاکی از عدم شناخت ما از زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا دیگر بزرگان دینی ما است.

<sup>۱</sup> در مورد میزان دقیق حلوت‌گزینی در غار حرا قبل از بعثت، به مدرک معبری دست پیدا نکردم. بطور مجمل در کسب متفاوت نوشته شده ایشان در ماههای رمضان در غار حرا بینه می‌فرمودند. حضرت علی رضی الله عنه نیز در خطبه فاصعه می‌فرماید: و لقد کان یحار فی کسب عمره.

<sup>۲</sup> ما جهت روزه که بک عبادت با آنهمه اجر و پاداش است، بدینال این هسیب تا بتوانیم با هرازان عذر شرعی؛ از آن شاه خالی کنیم و هر وقت عذری پیدا کنیم؛ با شور و شمع آن را می‌پذیریم. اما می‌بینیم حضرت یوسف علیه السلام حاضر است زندان را با جان و دل ببرد؛ اما خود را آلوده به گناه نکند. (در صورتی که اسان مصطر باشد، گناه بست) انصافاً باید نگاه کنم و بسیم اگر در آن مورد خاص هرا می‌گرفتم؛ بطوریکه بتوانیم با عذر «نجات جان خود» نگ گناه را نیز از آن عمل لذت‌بخش پاک کنیم؛ چند نفر ار ما حاضر می‌شد سال‌ها در زندان بماند و خود را حفظ کند؟؟ البته عمل حضرت یوسف علیه السلام با عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قابل مقایسه سست. زیرا آن عمل در یک لحظه صورت گرفت؛ اما عمل پیامبر صلی الله علیه و آله در انتخاب غار حرا، عملی بود که سال‌ها تداوم داشت. لذا مقام حضرت یوسف علیه السلام با مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قابل مقایسه نیست. البته این فقط یک دلیل است.

<sup>۳</sup> در خطبه فاصعه مولا علی رضی الله عنه نیز به این نکته ادعان فرموده‌اند که اگر پیامبران دارای قدرتی فوق بشری بودند؛ اعتبار و ارزش آنها برای مردم عادی کمتر، و برای اغنیای جامعه بیشتر بود. و لو کانت الاله اهل قوه لا ترام .



این نشان می‌دهد مبلغین، نویسندگان، گویندگان و همه افرادی که می‌توانند از بزرگان دین ما حرف بزنند؛ در انجام وظیفه خود کوتاهی کرده‌اند. روح اسطوره‌ساز ما بلافاصله از پیامبران، افرادی غیرعادی ساختند که مردم جامعه، هرگز توان پیمودن راه آنها را ندارند. لذا مردم عادی، به افرادی مانند ژان وال ژان یا اوشین تمایل پیدا می‌کنند.

از طرفی تکبر و نخوت عرب جاهلی، دوست نداشت کسی را بالاتر از خود ببیند. لذا اگر ساکنین بیت المقدس، برای عدم پیمودن راه پیامبرشان و نشنیده گرفتن توصیه‌ها و دستورات عیسی علیه السلام، راه اسطوره‌سازی پیش گرفتند و او را پسر خدا خواندند؛ اما عرب جاهلی برای اینکه راه پیامبر صلی الله علیه و آله را ادامه ندهد و بدنبال هوسرانی خود برود؛ متأسفانه او را یک فرد عادی و بلکه کمتر از عادی معرفی کردند. فردی که توصیه‌ها و دستوراتش، زیاد مبنای عقلی ندارد.

آری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عده‌ای از افراد کثیف جامعه را در ملاء عام لعن می‌فرمایند؛ تا آنها نتوانند در جامعه اسلامی نفوذ کنند و آن را به گند بکشانند. اما جهل و عدم شناخت مردم از مقام نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نه تنها مانع فهم این نکته می‌شود؛ بلکه جهل مردم باعث می‌شود تا آن ملعونین، مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پایین آورند و آن حضرت را در حد آدمی که اختیار حالات نفسانی و زبان خود را ندارد؛ معرفی کنند.

آقای مسلم در صحیح خود، بایی قرار می‌دهد؛ برای افرادی که بوسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنا حق لعن شده‌اند!! از طرفی همین آقا در کتاب خود، این حدیث را بوسیله عایشه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌نماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانی را لعنت نکرد که گفته شود و در یادها بماند.<sup>۱</sup> آری عایشه از یک طرف ادعا دارد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها مردم عادی را لعنت می‌نمود؛ بلکه از خداوند خواسته بودند تا این لعنت‌ها را جدی نگیرد؛ و در عوض این بی‌مبالاتی ایشان، به فرد ملعون پاداش نیکو دهد. از طرف دیگر می‌گوید:

حافظه هیچکس به یاد ندارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانی را لعنت کرده باشد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> صحیح مسلم، باب مباحثه للاثام، ۸۰/۷.

<sup>۲</sup> در اینجا ارشاد به نفی موضوع واقع شده، یعنی اصلاً لعنی صورت نگرفته است. مانند آن کلام مولا علی علیه السلام که فرمودند: لو كشف الغطاء مزدت یقینا یعنی اگر پرده‌ها کنار برود؛ یقین من زیادتر نخواهد شد. یعنی اصلاً پرده‌ای در میان نیست، تا با کنار رفتن آن؛ یقین من زیادتر شود. زیرا اگر پرده‌ای بود، قاعدتاً با کنار رفتن آن، یقین انسان زیادتر می‌شود. وقتی عایشه می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانی را لعنت نکرد که گفته شود و در یادها بماند. یعنی اصلاً لعنی صورت نگرفت، زیرا اگر لعن صورت می‌گرفت؛ هم گفته می‌شد و هم در یادها می‌ماند. همانگونه که در مورد معاویه رضی الله عنه و حکم گفته شد و در خاطرها ماند.



حال باید از مسلم پرسید؛ این دو حدیث را چگونه کنار هم خواهی گذارد؟؟ یا اینکه عایشه در حدیث اول دروغ گفته و حدیث جعل کرده، پس عادل نیست و نمی‌توان به تمام احادیثش استناد نمود. یا در حدیث دوم دروغ گفته و لعن صورت می‌گرفته؛ باز هم عدالتش مورد مناقشه واقع می‌شود. بهترین راه چاره اینست که بگوییم معاویه رضی الله عنه جزء مسلمانان نیست و حدیث دوم عایشه ناظر به مسلمانان است. ولی با این حال این مشکل هنوز پا برجاست که با راوی حدیث دروغین اول چه کنیم؟ با احادیث منقول از معاویه رضی الله عنه چه باید کرد؟؟ خلاصه ما در کُتب حدیث و صحاح سَنَه و حتی بعضی کُتب شیعه با یک مشکل مواجه هستیم.

### عدم بکارگیری عقل در موارد غلط کاملاً آشکار و حتی متناقض!!

در مورد عقل ذکر یک نکته ضروری است. حضرت علی رضی الله عنه در نهج البلاغه در علت ارسال رسولان جمله‌ای بسیار عمیق می‌فرماید: لَیْثِرُوا دَفَائِنَ الْعُقُولِ بِیَامِیْرَانَ أَمَدَنْدُ تَا دَفَائِنَ عُقُولِ مَرْدَمِ رَا بَارُورِ سَاازَنْد. در اینجا حضرت نمی‌فرماید پیامبران آمدند؛ تا راه بندگی را به انسان نشان دهند و او را به بهشت رهنمون گردند؛ و یا از آتش دوزخ بازدارند. بلکه فرموده‌اند: پیامبران آمدند تا دَفینه و گنج عقل آدمی را که در زیر خوارها خاک امیال نفسانی و غرایز مدفون شده؛ بیرون آورده، و بارور سازند.<sup>۱</sup> حال این سؤال پیش می‌آید: عقل چیست و چگونه می‌توان آن را شکوفا نمود؟ مگر این عقل چیست که شکوفا کردن آن، خیر دنیا و آخرت را به همراه دارد و مدفون نگه داشتن او؛ آرزوی بخش کثیری از دشمنان انسانیت است؟؟

البته با توجه به این مجال مختصر، باید بدانیم عقل یکی از قوای مجرد و الهی انسان است و راه بارور نمودن آن؛ نزدیک شدن به منبع آن است. ما هرچه بیشتر عبد گردیم، بیشتر از نعمت عقل بهره‌مند می‌گردیم. البته این نعمت عقل، همانطور که از معنایش پیداست؛<sup>۲</sup> یکسری محدودیت‌های را نیز برای انسان به همراه می‌آورد.

عمرو عاص مکار است و علی رضی الله عنه عاقل. در جنگ صفین وقتی عمرو عاص دید مولا علی رضی الله عنه بروی اوست؛ بلافاصله کتف عورت نمود.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> فایل بوجه بعضی مدعیان عقل‌گرایی و علم‌ردگی در قرن سست و یکم که دسورات دین را برخلاف عقل می‌دانند.

<sup>۲</sup> عقل از ماده عَقَلَ است و به معنای محدود نمودن است. معنی وهنی شتر را عقال کنند؛ او را در بندی فرار می‌دهند که تا زمانی در آن بند است، از خطر گمراهی مصون می‌باشد.

<sup>۳</sup> قبل از آن بر در حریان جنگ اُحد، از سوی طلحه فرزند عثمان، علمدار مشرکان و معروف به کنش‌الکسه، بصورت ناخودآگاه انجام شده بود. یعنی او وهنی پاش قطع و از اسب بر زمین می‌افتد، لباسش کنار رفته، عورتش عیان می‌شود. او در این حالت از مولا رضی الله عنه می‌خواهد او را بکشد و حضرت می‌پذیرند پس عمرو عاص با توجه به عمل حضرت در جنگ اُحد، آن شگرد را تکرار نمود البته این طرفند، در لشکر معاویه، بعد از سوی سربس اینی ارطاة بر تکرار شد. بطوریکه مالک اشتر در این رسمه سرود: انا هر روزی از روزهای جنگ، پای تک از برگان شما بر فراز می‌رود و عورتی در میانه گرد و عمار جنگ، انکار می‌شود!! پس در واقع آنها زبرک هم بیسند؛ اما انصافاً حضور دهن خوبی داشته است.



حضرت علی علیه السلام می توانست او را با یک ضربه هلاک کند. اما چرا نکرد؟؟ چرا عمرو بن عبدود را در جنگ احزاب هلاک نمود؛ اما عمرو عاص را نکشتند؟ آری علی علیه السلام می داند که کشتن فرد مفلوکی مانند عمرو عاص، هیچ شرافتی ندارد. براستی آیا کشتن فردی که آلت تناسلی خود را شفیع و سپر جان خود قرار داده؛ چه ارزشی برای علی علیه السلام داشت؟؟

البته همه ما بلافاصله می گوییم:

اگر عمرو عاص هلاک می شد؛ ماجرای قرآن بر نیزه کردن پیش نمی آمد و در نتیجه معاویه رضی الله عنه شکست می خورد. بعد هم ماجرای خوارج پیش نمی آمد. در نتیجه مولا سالها حکومت می کردند. آری این نتیجه گیری خوبی است؛ اما این نوع حکومت در نزد مولا صلوات الله علیه چه ارزشی داشت؟؟ آب بینی بز و یا استخوان مرده در نزد آدم جدای!!<sup>۱</sup>

حکومت مولا صلوات الله علیه در راستای همان انگیزه و علت ارسال رسولان است؛ یعنی عاقل شدن ما، نه حکومت چند روزه دنیا.

والا پیامبر اکرم صلوات الله علیه نیز می توانستند دستور دهند در یک شب تاریک، یکی از فداییان واقعی مانند حضرت علی رضی الله عنه، عمار یاسر و... مسلمانان را از شر افرادی که در آینده اسلام انحراف بوجود آوردند، راحت سازند.<sup>۲</sup> این عمل هرگز معنای ترور نیز نداشت.

زیرا فرمان حاکم شرع و بلکه بالاترین حاکم شرع در عالم خلقت بود و به معنای اعدام آن شخص محسوب می گردید.<sup>۳</sup> حال چرا این عمل را انجام ندادند؟ چرا از وقوع انحراف پیشگیری نکردند؟ آیا به اندازه ما نیز توجه نداشتند؟ خیر. ما ناقصیم، نه آنها.

ما هدف ارسال رسولان را نمی دانیم. اگر هدف ارسال رسولان، انجام اعمال عبادی بود، می شد این حرف را زد؛ اما وقتی هدف شکوفا کردن عقول باشد؛ این عمل نقص غرض است. یعنی مسلمانان در این مورد خاص، عقلشان بارور نمی شد و بوسیله یک عمل پشت پرده؛ ماجرا تمام می شد.

<sup>۱</sup> انصافاً می نظیرترین تعبیر تحقیرآمیز را حضرت علی رضی الله عنه در مورد این گونه حکومت و دنیایی نکار برده اند.

<sup>۲</sup> وقتی به ماجرای سوره تحریم نگاه کنیم؛ می بینیم پیامبر اکرم صلوات الله علیه همه توطئه ها را از قبل مطلع بودند و اندکی از آنها را به حصه دختر عمر گفتند. او نیز عایشه را مطلع نمود و به او گفت که پدرش به همراه پدر عایشه، در فکر جایشینی پیامبر هستند اما حدیث سازان برای کم رنگ نمودن این مسئله و تبرئه خلفاء، تهمت باروا بر پیامبر صلوات الله علیه نسبت دادند. البته این اولین مرتبه بود که جهت حفظ وجهه دیگران، شخصیت پیامبر صلوات الله علیه را خراب می شد.

<sup>۳</sup> ترور تعریفی کاملاً مشخص دارد. اگر در ملاء عام حکم فردی به جرم ارتکاب گناهی خاص، قرائت بشود؛ مسئله حکم اعدام را بخود می گرد؛ نه ترور.



آری مسلمانان در آن زمان، بالاترین ارادت احساسی و عاطفی را نسبت به پیامبر اکرم ص داشتند، اما ارادت عقلی آنها زیاد نبود. در نتیجه ماجرا منحرف گردید.

عرب بادیه‌نشین چه می‌دانست داخل فی الاشیا لا بالممازجة و خارج لا بالمباينة یعنی چی؟<sup>۱</sup> او چه می‌دانست واقعیت معاد، وحدت وجود، هو الظاهر والباطن چیست؟؟ بوعلی‌سینا نتوانست آن را بفهمد؛ ما از عرب جاهلی چه انتظاری داریم؟؟ اما این دین متعالی، که نکات ریز عرفانی آن را هنوز عده‌ای از بزرگان ما نفهمیده‌اند؛ می‌بایست در آن زمان بیاید؛ و در نتیجه مشکلاتی را به همراه داشت. اگر عرب جاهلی می‌توانست این مطالب را درک کند؛ بت پرست نمی‌شد. او می‌خواست چیزی را بپرستد که بتواند آن را ببیند و درکش کند؛ لاجرم بت را انتخاب کرد. دیگر ماجراها نیز از همین نقیصه سرچشمه می‌گرفت.<sup>۲</sup>

پس اگر علمداران سقیفه از میان می‌رفتند و یا بوسیله عملی غیرمعقول، از جامعه اسلامی طرد می‌شدند؛ مشکل عقول مردم حل نمی‌شد. یعنی مردمی که می‌بایست براساس عقل خویش، دنباله‌رو راه ترسیم شده بوسیله پیامبر ص باشند؛ از عقل خویش بهره نمی‌گرفتند. اینجا مشکلی دیگر به وجود می‌آید «آیا آمدن دین مبین اسلام زود نبود؟» آیا فرستادن دینی که امروزه هم، نکات ریز آن منکشف نشده؛ برای عرب جاهلی صحیح بود؟ در اینجا باید بدانیم که علم و عقل دو مقوله جداگانه هستند.

علم و آگاهی، اگر با عزم و اراده جمع گردد؛ آن را می‌توان عقل نام نهاد.<sup>۳</sup> آری سطح سواد در آن زمان کم بود، اما استفاده از نیروی الهی عقل؛ چیزی نبود که ارتباطی با علوم محض داشته باشد. افرادی مانند سلمان فارسی، عمار یاسر، ابوذر و..... توانستند با ارتباط صحیح خودشان از طریق تزکیه، به مبدأ الهی عقل متصل گردند و از این نیرو بهره ببرند. افرادی مانند جعفر بن ابیطالب که بعدها به جعفر طیار مشهور گردید؛ قبل از اسلام نیز از حنفاء بود. آنها هرگز لب به شراب نیالودند و معتقد بودند از ماده زایل کننده عقل، باید پرهیز نمود. آری تقوای الهی، یک عامل مهم در رسیدن به سرچشمه تعقل است.

<sup>۱</sup> بوجد صدوق ۴۲، شرح اصول کافی مولی محمد صالح مازندرانی ۱۰/۵۶۳/۳؛ شرح الاسماء الحسی ۹۶/۲؛ کشف الحجب و الاستار ۲۳۰

<sup>۲</sup> البته این خصوصیت عموم مردم آن زمان بود و اختصاصی به اعراب ندانست اما تأکید بر کلمه اعراب، بحاطر عدم استعاده از فیص وجود پیامبر ص است

<sup>۳</sup> البته چون ممکن است علوم ربان بخش با اراده استکباری با هم جمع شوند؛ ما این جمله را مطلق ذکر نکردیم.



اما حال باید ببینیم این دو مطلب، متناقض نیستند. یعنی آیا ما باید با عقل بسوی خدا برویم؛ یا با تقوای الهی، به سرچشمه تعقل برسیم؟ توضیح مطلب این است؛ اگر ما با تفکر و تعقل، بتوانیم بفهمیم یک بنده سراپا نیاز هستیم و احتیاج به خدایی داریم<sup>۱</sup>؛ در آنجا است که خداوند ما را بسوی خودش راهنمایی می‌کند و می‌توانیم با بهره بردن از تقوای الهی؛ عقل خود را شکوفا نماییم. والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سلبنا<sup>۲</sup>

پس به این نکته رسیدیم که عرب جاهلی، وقتی بنا به دلایلی خارج از عمق وجودش؛ مانند جاذبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقتضای زمانه، مصلحت سنجی اجتماعی و ..... به اسلام ایمان آورد؛ قاعدتاً وقتی آن فاکتور از میان رفت؛ از اوج ایمان، به پایین سقوط کرد.

یعنی علت حضور آنها در مدرسه اسلام، عشق به معلم بود؛ نه علاقه به درس. لاجرم وقتی معلم رحلت کرد؛ از مدرسه فرار کردند. زیرا دلیلی برای ماندن نداشتند!!<sup>۳</sup>

لذا می‌بینیم بسیاری از آنها چون درس را نفهمیده بودند و توان هضم مطالب ناب را نداشتند؛ در نتیجه به داستان‌های کتب تحریف شده ادیان سابق، علاقه نشان می‌دادند. درست مانند کودکی که از مدرسه فرار کرده، خود را به تماشای کارتون‌های تلویزیون مشغول می‌کند. آنها با توجیه اینکه، آن داستان‌ها از ادیان الهی هستند؛ روح کوچک خود را ارضا می‌کردند. اما غافل بودند که اینها، همه داستان‌های ساخته افرادی مانند خود آنهاست.

آنچه باعث علاقه و گرایش اعراب به آن داستان‌های جاعلانه شد؛ عدم درک واقعی اسلام ناب بود. نمونه‌ای را از خلیفه دوم ذکر می‌کنیم. در اینجا باید بدانیم که خلیفه دوم از اینگونه مطالب بسیار لذت می‌برد و به آنها عشق می‌ورزید. به همین علت می‌بینیم این قبیل داستان‌سرایان یهودی و نصرانی، بیشترین عزت و احترام را در دستگاه عمر پیدا کردند.

۱. تمیم داری. تمیم بن اوس بن خارجه، راهب و عالم نصرانی؛ که به مطالب دو کتاب تورات و انجیل احاطه داشت. او در بیت المقدس زندگی می‌کرد؛ در سال نهم هجری و فقط یکسال قبل از ارتحال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه آمد و مسلمان گردید.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> مهم این است که ما این مطلب را با تمام وجود وجدان نماییم؛ والا قبول کورکورانه دردی را دوا نمی‌کند.

<sup>۲</sup> سوره عنکبوت/آیه ۶۹

<sup>۳</sup> نکته‌ای که هم اکنون بین ما شیعیان و امام زمان علیه السلام نیز کاملاً به چشم می‌خورد!

<sup>۴</sup> صحیح مسلم ۲۰۴/۸: الاصابه ۱/۱۸۶؛ شماره ۸۳۷؛ اسدالغابه ۱/۲۵۶ شماره ۵۱۵

او در عصر عمر، بسیار احترام یافت. در نماز جمعه مسلمین، سخنران قبل از خطبه‌ها بود و مسلمان‌ها موظف بودند در نماز جمعه بنشینند و سخنان او را گوش دهند.<sup>۱</sup> لقب خیر اهل المدینه را در زمانی دریافت کرد؛ که بزرگانی مانند امیرالمؤمنین علیه السلام عمار یاسر، سلمان و..... در مدینه بودند. از بیت‌المال، در ردیف شهدای بدر حقوق می‌گرفت!!<sup>۲</sup> در نمازهای مستحب ماه رمضان<sup>۳</sup> او یکی از دو امام جماعت مسلمانان بود.<sup>۴</sup>

۲. کعب الاحبار: کعب بن ماتع، از بزرگان علمای اهل کتاب بود.<sup>۵</sup> در زمان ابوبکر اسلام آورد و در زمان عمر به مدینه آمد.<sup>۶</sup> او به اصرار خلیفه دوم در مدینه ماند و تا نیمه دوم خلافت عثمان؛ در مدینه بود. اما در شش سال دوم خلافت عثمان، که بواسطه دخالت بنی‌امیه در امر حکومت، اوضاع نابسامان شده بود؛ به شام رفته و به معاویه رضی الله عنه پیوست.<sup>۷</sup>

این افراد، خصوصاً کعب‌الاحبار یهودی؛ یکسری شاگردانی را پروردند؛ که خود آنها، از بزرگان جعل حدیث شدند. افرادی مانند ابوهریره و عبدالله بن عمرو عاص.<sup>۸</sup>

اما چرا خلیفه دوم از این افراد خوشش می‌آمد و آنها را مقام و منزلت می‌داد؟ در اینجا می‌توان چند دلیل برای این کار پیدا کرد. زیرا یک نصرانی تازه مسلمان مانند تمیم‌داری، را بعنوان بهترین آدم مدینه نامیدن؛ در زمانی که افرادی مانند امیرالمؤمنین حضرت علی رضی الله عنه، سلمان، ابوذر، عمار و..... در مدینه بودند، جای بسی سؤال دارد.

۱. اولین دلیل ربطی به مسائل سیاسی آن زمان ندارد. بلکه نشان دهنده عدم رشد عقلی بسیاری از اعراب آن زمان است که به ادیان زمینی و محرف بیشتر تمایل داشتند.

با توجه به شدت ظرافت، دقت و عمق معارف اسلامی، چون خلیفه دوم قدرت هضم بعضی مسایل را نداشت؛ لاجرم به افسانه‌های تحریف شده و قابل هضم کتاب‌های تورات و انجیل بیشتر مشتاق بود؛ تا آیاتی که هنوز امروزه و بعد از ۱۴ قرن، فقط نوادری از بزرگان عرفان می‌توانند قطره‌ای از دریای معارف آن را بفهمند؛ مانند آیه الله الصمد.

<sup>۱</sup> الاصابه ۴۷۳/۳ چاپ فاهره

<sup>۲</sup> نمونه‌ای دیگر از عدالت خلیفه دوم! نفس ائمه در احیاء دین ۸۸/۶.

<sup>۳</sup> یکی از بدعت‌های حلقه دوم که در مورد آن توضیحی داده شد.

<sup>۴</sup> تاریخ ابن عساکر ۴۷۹/۱۰

<sup>۵</sup> مذکره الحفاظ ۵۲/۱ چاپ همد

<sup>۶</sup> بهدب الیهذب ۴۳۸/۸ : الاصابه ۲۸۹/۲.

<sup>۷</sup> ندراب الذهب ۴۰/۱ حاب دوم بیروت

<sup>۸</sup> نفس ائمه در احیاء دین ۱۰۵/۶





درستی این فرضیه زمانی معلوم می‌شود که ما بدانیم خلیفه دوم در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز این شیفتگی خود را پنهان نکرده بود. جابر نقل می‌کند:

روزی عمر بن الخطاب با کتاب کوچکی که حاوی بخش کوچکی از تورات بود؛ نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند. عمر گفت: یا رسول الله این کتابچه از تورات است و من تورات برایتان آورده‌ام؛ پیامبر سکوت کرد. عمر سخن خود را ادامه داد و خواست تورات بخواند. او شادمان بود که به دانش دست یافته و می‌خواست با این حالت اعجاب و شادمانی، آن را برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بخواند؛ و در واقع از پیامبر تصدیق و تشویق طلب می‌نمود. اما برعکس، رسول اکرم صلی الله علیه و آله ناراحت شده و هر لحظه؛ رنگشان بر افروخته‌تر می‌شد.

اما عمر متوجه نبود و همچنان می‌خواست تورات بخواند. ابوبکر در آنجا بود و جریان را متوجه شد. ترسید مبادا آیه‌ای در مذمت، و یا عذابی نازل گردد. به عمر تشدد کرد و گفت: ثکلتک الثواکلی ما تری بوجه الرسول الله به عزایت بنشینند، نمی‌بینی صورت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، از شدت غضب و ناراحتی به چه رنگی درآمده؟! عمر سر برداشت و پیامبر را نگریست. شدت ناراحتی که در سیمای رسول اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشت؛ او را به هراس آورد و گفت: اعوذ بالله من غضب الله و رسوله من به خدا پناه می‌برم از غضب خداوند و رسولش. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای فرزند خطاب، مگر شما در دین خود شک و تردید و حیرت دارید؟؟ بعد اضافه فرمودند: والذی نفسی بیده لقد جنتکم بما بیضاء نقیة! لا تسألوهم عن شیء فأنهم لن یهدوکم و قد ضلوا.... فانه لو کان موسی حیا بین اظهرکم ما حل الا ان یتبعنی

سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، من دینی آورده‌ام پاک و روشن. بعد فرمود: از اهل کتاب چیزی سؤال نکنید (مسائل دینی خودتان را نپرسید). آنها هرگز شما را هدایت نمی‌کنند؛ زیرا خودشان گمراه هستند. اگر موسی علیه السلام زنده بود و در میان شما زندگی می‌کرد؛ برایش جایز نبود، جز اینکه از من متابعت نماید.<sup>۲</sup> خوب همین فرد، قاعدتاً وقتی خلیفه مسلمین می‌شود؛ بر همان روش قبل بوده و هضم افسانه‌های بی‌پایه یهود و نصاری، برایش راحت‌تر بوده است. پس می‌بینیم این دلیل، به سیاست خاص زمانه ارتباطی ندارد. این ماجرای دوم، نظریه ما را بیشتر تقویت می‌کند.

روزی در محضر خلیفه دوم، مجلسی ترتیب داده بودند که در آن حضرت علی صلی الله علیه و آله نیز حضور داشتند. کعب الاحبار نیز یکی از حاضران بود. خلیفه از او پرسید: ای کعب، آیا تو حافظ همه توراتی؟؟ کعب گفت: نه، اما بسیاری از آن را در حفظ دارم. مردی به خلیفه گفت از او سؤال کنید: خدا قبل از اینکه عرشش را خلق کند؛ کجا بوده؟؟

<sup>۱</sup> بررسی ماجراهای تاریخی مختلف، نشاندهنده زیرکی و موقع سنجی شگرف ابوبکر است. صفتی که در دخترش عایشه نیز نمود کامل دارد.  
<sup>۲</sup> سنن الدارمی ۱/۱۱۵؛ تدوین القرآن ۴۱۸؛ عمر بن الخطاب ۵۴؛ البته این ماجرا در کتب مختلف، بصورت‌های متفاوتی آمده. مثلاً در این کتب، نامی از ابوبکر نیست: مجمع الزوائد ۱/۱۷۳؛ فتح الباری ۱۳/۲۸۱؛ مسند احمد ۳/۳۸۷؛ الدر المنثور ۵/۱۴۸؛ فتح القدر ۴/۲۰۹؛ و در بعضی کتب بصورت خلاصه نقل شده مانند: الغارات ۱/۲۸۹؛ المغنی ۶/۲۴۰؛ شرح الکبیر ۶/۱۹۲. اما همه دلالت بر علاقه عمر به کتب عهد قدیم دارند.



و نیز آب را که بعداً، عرش خود را بر روی آن نهاد؛ از چه چیزی خلق کرده است؟؟<sup>۱</sup>  
 عمر گفت: ای کعب، آیا از این مسائل خبری داری؟؟ کعب گفت: بلی یا امیرالمؤمنین.  
 من در اصل حکیم<sup>۲</sup> یافته‌ام که خداوند قبل از خلقت عرش، قدیم و ازلی بوده است و بر صخره‌ای از بیت  
 المقدس قرار داشته و این صخره نیز روی هواء بوده است. آنگاه که اراده خلقت عرش را نمود؛ آب دهان انداخت!  
 و از آن آب دهان!! دریا‌های ژرف و امواج خروشان خلق شدند!!!  
 در این موقع خداوند، عرش خود را از مقداری از صخره بیت المقدس که در زیر او بود!! خلق فرمود و  
 بر آن نشست!!!! و از باقیمانده صخره، معبد بیت المقدس را خلق کرد.....  
 امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حالی که لباس خویش را تکان می‌داد<sup>۳</sup> و کلماتی که دلالت بر بزرگی  
 حق متعال می‌کرد؛ چون: جل الخالق، یا جل الله یا الله اکبر از جا برخاست؛ که بعنوان اعتراض از مجلس خارج  
 شود. خلیفه که این وضع را مشاهده کرد؛ امام را قسم داد که برگردد و در مسئله غور کنند.  
 حضرت برگشته و فرمودند: اصحاب تو غلط رفتند و کتاب‌های خدا را تحریف کردند و به خدا دروغ بستند.<sup>۴</sup>  
 ای کعب وای بر تو، اگر قرار باشد صخره و هواء با خداوند باشند؛ سه موجود ازلی و قدیم خواهیم داشت.  
 گذشته از آن، خداوند متعال برتر از آن است که مکانی داشته باشد که بتوان به آن اشاره کرد. و خداوند آنطور که  
 ملحدان می‌گویند و جاهلان گمان می‌برند؛ نیست. وای بر تو ای کعب، آن کس که به قول تو، از آب دهانش  
 این دریا‌های عمیق بوجود می‌آید؛ بزرگتر از آن است که بر صخره بیت المقدس جا بگیرد.....<sup>۵</sup>  
 ملاحظه فرمودید که کوچکی دماغ و کمی سطح معلومات و تعقل، می‌تواند یکی از ادله  
 مهم، برای قبول داستان‌های فکاهی و مضحک بنی اسرائیل باشد.

۲. دلیل دوم هرچند سیاسی محض نیست، اما اگر برای آن چاره‌ای اندیشیده نمی‌شد؛  
 مشکلاتی برای جامعه اسلامی آن زمان بوجود می‌آورد.

عرب جاهلی که تاکنون بالاترین مدار تفکرش، وصف شراب، معشوقه و شترش بوده؛ حالا  
 به بزرگترین کتاب عالم برخورد کرده و در آن دیده: وکان عرشه علی الماء لیلوکم ایکم احسن عملاً<sup>۶</sup> از  
 طرفی نقل احادیث نبوی نیز مدت‌ها ممنوع شده است.

حال بهترین راه برای جبران این خلاء فکری چیست؟؟

<sup>۱</sup> دعت در سؤال، نشان می‌دهد سؤال کننده در مورد آیات قرآن توانسته بود تفسیر درستی پیدا کند. او مفهوم آیه: وکان عرشه علی الماء را نفهمیده بود.

<sup>۲</sup> کعب با توجه به نصیبات دسی خود که در این ماجرا نیز کاملاً هویدا و آشکار است، این صفت مخصوص قرآن را در مورد بورات تحریف  
 شده؛ بکار می‌برده است. تأکید شدید او بر عظمت فله یهودیان «بیت المقدس» کاملاً هویداست.

<sup>۳</sup> این یک رسم عربی است و هنگامی بخواهند بیراری خویش را از جبری نشان دهد، لباس خود را تکان می‌دهند. یعنی این حرف‌ها، به من نمی‌چسبند.

<sup>۴</sup> در اینجا می‌بینیم حصر علی علیه السلام با استدلال عقلی، بطلان مطالب جعلی کتب یهودیان را اثبات می‌کند. مطمئناً مطالب کعب، بر پایه مکتوبانی  
 بوده است لذا همه باید به این عمل مهم و حجاب‌بخش ناسی کرده، دقت نماییم که اصالت عقل، در بین بزرگان و معصومین علیهم السلام چقدر است.

<sup>۵</sup> نزه الناظر و تسه خاطر، مشهور به مجموعه ورام ۲۳۵ و ۲۳۶؛ بحار الانوار ۱۰۱/۳۰ و ۱۹۴/۴۰؛ مستدرک سفینه البحار ۲۱۳/۶

<sup>۶</sup> سوره هود/آیه ۷



قاعدتاً این افسانه‌های اهل کتاب، بهترین گزینه‌ای بود که می‌توانست تا مدتی، به سؤالات اعراب پاسخی بدهد.<sup>۱</sup>

آری برای عرب بادیه‌نشین بسیار قابل فهم‌تر بود که بشنود دریاها، از آب دهان انداختن خداوند بوجود آمده‌اند!! تا اینکه بخواهد عبارت کن فیکون قرآن را هضم کند!

می‌بینیم اگر همین جواب‌های غلط نبود؛ مدتی بعد، اعراب به بن بست می‌رسیدند و این خطرناک بود. زیرا در آن حال، دو راه پیش می‌آمد:

الف) کلاً نسبت به دین اسلام بدبین می‌شدند و آن را چیزی ساختگی می‌دانستند.

ب) در راه دانستن جواب درست، به سراغ دروازه شهر علوم نبوی و فرزندان گرامیش ص می‌آمدند. اما چون قرآن در میان آنها بود؛ عده زیادی از افراد در جستجوی تفسیر صحیح آن بر می‌آمدند و در نتیجه به سراغ ائمه اطهار ع می‌رفتند. از طرفی چون گسترش جغرافیایی اسلام زیاد شده بود؛ مصلحت نبود مردم آن زمان، اسلام آنها را، دینی ساختگی بدانند.<sup>۲</sup>

۳. دلیل سوم کاملاً انگیزه‌ای سیاسی داشته و از آن روش‌هایی است که هم اکنون و بشدت، در دنیای امروزه اعمال می‌شود.

آری سرگرم نمودن مردم، یکی از ادله مهم گرایش به این افسانه سرایان بود. اگر بتوان افکار مردم را بسوی کانال‌های انحرافی سوق داد؛ قاعدتاً در آن زمان، سیاست‌مداران می‌توانند نقشه‌های خود را اعمال کنند.<sup>۳</sup>

دیدیم که در زمان خلیفه سوم، مسئله جدیدی در اعتقادات و مسایل زیربنایی روی نداد. اغلب هرچه اتفاق می‌افتاد، ادامه نظرات خلفای پیشین بود. مثلاً در مورد ممنوعیت نقل احادیث، همان احادیث مجاز در زمان خلیفه دوم، در این زمان نیز بدون اشکال بود.<sup>۴</sup>

قبلاً نیز گفتیم عمر فرمان داده بود: مردم تنها احادیث مربوط به اعمال عبادی را نقل کنند.

منحصر نمودن احادیث در اعمال عبادی، یعنی همان چیزی که امروزه به آن سکولاریسم می‌گوییم. یعنی دین، فقط برای رابطه انسان و خدا آمده و از بیان دستورات اجتماعی، سیاسی و

<sup>۱</sup> گرچه حرف‌های کعب کاملاً خلاف عقل بود؛ مطمئناً اگر امام علی ع به آن اراجیف اعتراض نمی‌فرمود؛ هیچکس دیگر اعتراضی نداشت؛ زیرا عده‌ای واقعاً عقلشان آنقدر نبود که خلاف بودن مطالب را درک کنند. عده‌ای دیگر به بهانه اینکه اینها مطالب نورات است؛ راه اعتراض را بر خود می‌بستند.

<sup>۲</sup> واقعیت این است که آن قرائت از اسلام، واقعاً ساختگی بود و ربطی به اسلام ناب نداشت.

<sup>۳</sup> شخصاً یکی از مهمترین ادله لشکرکشی‌های گسترده خلیفه دوم را این موضوع می‌دانم.

<sup>۴</sup> مکاتیب الرسول ۱/۶۴۶؛ مسند الشامیین ۳/۲۵۱؛ کنز العمال ۱۰/۲۹۱؛ وضوء الثنی ۲/۲۱ و ۱۸۹/۲؛ صحیح ابن حبان ۸/۱۹۴/۱۹۰-۳۷۰



روابط بین انسان‌ها غافل بوده است. در نتیجه انسان‌ها برای مسائل بین خودشان، باید از دستورات ساخته ذهن انسان‌ها پیروی کنند. در اینجا نه تنها دین را ناقص جلوه می‌دهیم، بلکه یکی از مهمترین نقش‌های دین را که تصحیح روابط بین انسان‌هاست؛ از گردونه خارج می‌کنیم. آری یک نگاه ساده به عبادات، نشان می‌دهد خداوند؛ آنها را بطرزی تعبیه نموده تا در جامعه جلوه داشته باشند. مثلاً خداوند فرمان به اقامه نماز داده است.

اقامه یعنی به پا داشتن و این بدان معنا است که نماز انسان باید طوری خوانده شود که باعث تأثیر در جامعه گردد. میزان ارجعیت نماز جماعت به نماز فردی، به ما نشان می‌دهد خداوند آن عملی را از ما می‌خواهد؛ که آن عمل بتواند نقشی مثبت در جامعه اسلامی، انسانی داشته باشد. یکی از مهمترین آفات دین سکولار این است که آن دین، چون جامعیت خود را از دست می‌دهد؛ لذا انسان‌ها سعی می‌کنند براساس عقول غیرمذهب خود، در آن دخل و تصرف کنند. نمونه آن را هم در نماز تراویح دیدیم.

پس در یک کلام، دین سکولار: یک دین زمینی است نه آسمانی. بعبارتی اسلام سکولار، بت پرستی است؛ اما نه پرستش لات و عزی، بلکه بتی به نام الله. خدای بدون علمی، که نمی‌دانست من چه مسائلی احتیاج دارم!!

قاعدتاً فرآیند زمینی جلوه دادن دین، در زمان خلافت خلیفه سوم به مرحله ثمر دهی رسیده بود. لذا در این زمان عثمان، که از اشراف بنی‌امیه محسوب می‌شد؛ سعی نمود تا از این دین زمینی، در راه اهداف زمینی خود و عشیره خود سود جوید. در شش سال دوم خلافت عثمان، قوم بنی‌امیه بر مواضع حساس کشور بزرگ اسلامی آن زمان دست یافتند. قاعدتاً چون زمینی بودن دین، در میان قوم بنی‌امیه احتیاج به دلیل خاصی نداشت؛ آنها نیز ظلم و تعدی را به حدی رساندند که حتی امت بی‌هوش و منگ آن زمان، نیز نتوانستند تحمل نمایند.

اغلب مورخین اعتقاد دارند خلیفه دوم در رسیدگی به وضع والیان خود، سخت‌گیری می‌کرد.<sup>۱</sup> مثلاً: ابوهریره در زمان عمر به نان و نوایی رسیده، در سال ۲۱ هجری به حکومت بحرین گماشته بود. اما وقتی خلیفه خبر اختلاس ده هزار دیناری او از بیت المال را شنید، او را در سال ۲۳ هجری عزل نمود. به آن هم اکتفا نکرد؛ بلکه با تازیانه آنچنان بر او زد؛ که خون آلود و مجروح شد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> البته این تدریج عمومی ندارد؛ زیرا استثناهایی مانند معاویه نیز وجود داشتند. (هرچند او نیز یکبار کتک خورده بود) اما یک اصل عمومی بود و همه والیان از عمر می‌ترسیدند. حتی پسرش عبدالرحمن. وقتی در مصر به جرم شراب‌خوری دستگیر شد؛ عمر وعاص از ترس عمر، بر او حد جاری کرد. اما وقتی پسرش به مدینه بازگشت؛ بازهم از پدر شلاق خورد (التدیر/۶/۳۱۶). این نکته نشان می‌دهد عمر، کلاً آدمی تند مزاج و عصبی بود.

<sup>۲</sup> ابوهریره و احادیث ساجگی صفحه ۳۶



اما عثمان فقط در برخورد با مخالفان شخص خودش، معمولاً درستی برمی‌گزید و مخالفان را سرکوب می‌کرد. در تفاوت بین خلافت خلیفه دوم و سوم، ما یک نکته اساسی می‌بینیم. خلیفه دوم برای کارهای خود برنامه‌ریزی داشت، اما عثمان هیچ برنامه مدوتی برای خلافت نداشت.

بعد از بیست و پنج سال، نوبت به خلافت مولا علی صلوات الله علیه رسید. مولا علی صلوات الله علیه در مورد وضعیت جامعه اسلامی؛ در حالی که فقط ۲۵ سال از رحلت پیامبر اکرم صلوات الله علیه می‌گذرد؛ عباراتی را آورده‌اند که کاملاً قابل تأمل و توجه است و عمق فاجعه را می‌رساند. فاجعه‌ای که فقط پیامد یک تغییر ارزش بود؛ یعنی دین آسمانی را، دینی زمینی دانستن. حضرت دین زمینی آن زمان را، مانند پوستینی وارونه می‌دانند.<sup>۱</sup> پوستین وارونه چه خصوصیتی دارد؟

(۱) وظیفه اصلی آن معطل می‌ماند؛ یعنی گرمابخش نیست.

(۲) نه تنها هیچ جاذبه‌ای ندارد، بلکه ترسناک و هول‌انگیز است.

(۳) با اندک تغییرات جوّی مثلاً بارش باران، تبدیل به وسیله‌ای مزاحم و دست و پا گیر می‌شود. آری دین زمینی، وظیفه خود را فراموش کرده، بجای آن‌که انسان را بسوی تعالی و بندگی سوق دهد؛<sup>۲</sup> او را تبدیل به تاجری تمام‌عیار می‌کند که نه تنها در روابط بین انسان‌ها بر سود بیشتر تکیه دارد؛ بلکه در روابط بین انسان و خدا نیز عبادت جعل می‌کند تا بیشتر پاداش بگیرد!!<sup>۳</sup> این دین هرگز نمی‌تواند جاذبه‌ای واقعی داشته باشد و ارواح پاک را بسوی خود دعوت کند.

شاید عده‌ای اعتراض کرده، به فتوحات مکرر سپاه اسلام و ازدیاد مسلمانان اشاره نمایند. باید بگوییم که فشارهای جامعه طبقاتی آن زمان در کشورهای دیگر؛ آنقدر زیاد بود که مردم دیگر کشورها، با شنیدن اندکی از روش و سیره پیامبر اکرم صلوات الله علیه و همچنین فهم آیات نورانی قرآن؛ مجذوب می‌شدند.

والا بررسی ماجراهای آن زمان در مدینه، که شهر اسلام و امّ القری محسوب می‌شد؛ به ما می‌فهماند افرادی که با سیره پیامبر اکرم صلوات الله علیه از نزدیک آشنا بودند؛ در مدت خلافت دو خلیفه اول و دوم، نتوانستند گمشده خود را در اعمال آنها پیدا نمایند.

در زمان خلافت عثمان، همه صحابه درجه اول و قریشان متنفذ، از نظر مالی اشباع شده بودند؛ در نتیجه وارد به مسائل دیگری شدند.

<sup>۱</sup> جهت بررسی بیشتر عمق این تغییرات جامعه اسلامی در نگرش مولا علی صلوات الله علیه، خطبه‌های ۹۷ و ۱۰۷ و ۱۵۰ نهج البلاغه نیز مفید هستند.

<sup>۲</sup> چنانچه قبلاً عرض شد؛ عبودیت یک تعالی نفسانی است نه انجام چند عمل بدون روح.

<sup>۳</sup> مانند به جماعت خواندن نمازهای مستحبی در ماه رمضان (نماز تراویح)



آنها چون دیدند خلفای قبلی، هیچ مزیت مهم و برتری قابل توجه‌ای نداشتند؛ هوس خلافت بسیاری را فراگرفت. در نتیجه افرادی که مزه دنیا طلبی را در مکتب خلیفه دوم و سوم چشیده بودند؛ برای تصاحب قدرت، خلیفه سوم را کشتند.<sup>۱</sup>

به همین دلیل در هنگام خلافت خلیفه چهارم، عمق انحراف بحدی بود که بازگشت به سیره نبوی را غیرممکن ساخت.

آری در یک دین آسمانی، ملاک پیشرفت هر انسانی، آسمانی‌تر شدن اوست. یعنی هرچه بیشتر پیشرفت نماید؛ تعالی بیشتری گرفته، بسوی عالم لایتنهای ملکوت پرواز می‌کند. اما در مورد دین زمینی، هرچه انسان بیشتر پیشرفت نماید؛ منظور پیشرفت در ملاک‌های مادی است.

به همین دلیل عمر با یک سیاست زیرکانه، توانست عده کثیری از مسلمانان قدیمی، که در نوعی خلاء ایمانی بسر می‌بردند؛ را به خود جذب کند. بعضی که در برابر خلیفه اول ایستاده بودند؛ یا احساس خوش آیندی از تخلف صورت گرفته برخلاف بیعت صریح غدیر خم نداشتند؛ در برابر این سیاست زیرکانه خلیفه دوم تاب نیاوردند.

خلیفه دوم برای اولین مرتبه در جامعه اسلامی آن زمان، نظام طبقاتی را بوجود آورد. بدین معنا که مسلمانان را به دسته‌های گوناگون تقسیم نمود. اصحاب بدر، اصحاب احد، اصحاب خندق، اصحاب خیبر، اصحاب صلح حدیبیه و افرادی که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمان شده بودند. حقوق مسلمانانی که در جنگ بدر شرکت داشتند؛ از همه بیشتر بود. مهاجرین آنها پنج هزار و انصارشان چهارهزار درهم حقوق می‌گرفتند.

این تنزل تدریجی، همینطور ادامه داشت؛ تا اینکه آخرین گروه مسلمانان، که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمان شده بودند؛ سالانه فقط دویست درهم حقوق می‌گرفتند.<sup>۲</sup>

این تقسیم بندی می‌تواند دو دلیل داشته باشد.

**الف)** خوش بینانه تصور کنیم چون خلیفه دوم براساس بینش زمینی خود به اسلام نگاه می‌کرد؛ لذا خواست سابقه خدمت را، در دریافت حقوق لحاظ نماید.

<sup>۱</sup> مولا علی صلوات الله علیه در خطبه شششنبه می‌فرماید: *كألم لم يسمعوا الله سبحانه يقول. تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين.* بی‌وفا قد سعوا و رعوها، ولكنهم حلت الدنيا في أعينهم و رآهم ربرجها گویا نشنیده بودند که خداوند فرموده: آخرت را برای کسانی برگزیدیم که خواهان فساد و سرکشی در زمین نباشند. چرا خوب نسنیده بودند و آن را حفظ داشتند. اما زرق و برق دنیا چشمشان را خیره کرده بود و جواهرانش آنها را هریفته بود.

<sup>۲</sup> نقش ائمه در احساء دین ۸۸/۶



مثلاً همانگونه که یک کارمند با سابقه خدمت ۲۰ سال، بیشتر از کارمندی با ۲ سال سابقه حقوق می‌گیرد؛ یک مسلمان با سابقه، بیشتر از یک تازه مسلمان حقوق می‌گرفت.<sup>۱</sup>

ب) اما دلیلی که واقع بینانه‌تر به نظر می‌آید این است:

در دین زمینی آن روز، بهتر بود دهان مخالفین را با ملاک‌های زمینی بست. مخالفین سرسختی در میان مهاجرین، خصوصاً بزرگان قریش وجود داشت؛ که مخالفت آنها می‌توانست تا حدود زیادی مشروعیت ظاهری خلیفه را زیر سؤال ببرد. ما جهت نمونه، فقط سه نفر از آنها را نام می‌بریم که در ماجراهای دوران خلافت امام علی علیه السلام نقش بسیار مهمی را بازی کردند. آری طلحه، زبیر و عایشه هر سه، افرادی بودند که عدم همراهی آنها، می‌توانست اساس حکومت خلیفه دوم را بر هم زند. این سه نفر در دوره خلافت عثمان، نقش مهمی در قتل او داشتند و در دوران خلافت امام علی علیه السلام نیز با راه انداختن جنگ جمل، خسارات زیادی به خلافت امام علیه السلام و عالم انسانیت وارد ساختند.

بدیهی است این افراد در زمان خلافت عمر، می‌توانستند دردسرها فرین باشند. خصوصاً اینکه بعد از مولا علی علیه السلام زبیر پرافتخارترین صحابی محسوب می‌شد و تا آخر عمر ابوبکر، با او بیعت نکرد. طلحه نیز پایگاهی قوی در میان قریشیان داشت و از مخالفان خلافت عمر بود. آری طلحه پیش از درگذشت ابوبکر و در هنگام نوشتن وصیت‌نامه<sup>۲</sup> نزد او آمد و گفت: جواب خدا را چه می‌دهی که یک مرد تندخو و خشن را بر ما گماردی؟ و ابوبکر با سخن زشتی او را دشنام می‌دهد.<sup>۳</sup>

بنابراین خلیفه دوم می‌بایست مخالفت این مخالفان را، بوسیله‌ای خاموش نماید و دهان آنها را ببندد. او بهترین راه را انتخاب کرد و سابقه در اسلام را، مانند سابقه خدمت در ادارات دولتی قرار داد! البته با این تفاوت که چون آن سوابق تکرارشدنی نبود؛ فقط عده خاصی از آن رانت، بهره می‌بردند.

آری فقط افراد بانفوذ و کسانی که می‌توانستند دردسر ساز باشند؛ از مزایای آن استفاده کردند. به همین علت می‌بینیم، خلیفه به مجاهدان انصار، که در جنگ بدر شرکت داشتند؛ چهار هزار

<sup>۱</sup> البته این مقایسه نمی‌تواند دلیلی برای درسی کار خلیفه باشد. زیرا وضعیت زندگانی یک کارمند جوان با یک کارمند باسابقه از لحاظ ازدواج، تعداد فرزند، مسکن و..... خیلی تفاوت دارد. در ثانی این کارمند جوان نیز بعد از مدتی می‌تواند به همان حقوق کارمند باسابقه دست پیدا کند. اما در آن تقسیم‌بندی هیچگاه فرد تازه مسلمان، نمی‌توانست حقوقی برابر با اهل بدر پیدا کند. حتی اگر عیال‌وار بود و فرزندان زیادی داشت. از همه مهمتر اینکه دریافت پاداش برای دانشن سابقه در اسلام؛ نباید براساس ملاک‌های زمینی ارزیابی شود. یعنی خود خداوند پاداش مسلمانان قدیمی را خواهد داد و این را تضمین نموده. فصل الف، الجامعین علی القاعدین احرا عظیم

<sup>۲</sup> ابوبکر در آن وصیت‌نامه؛ عمر را بعنوان خلیفه دوم منصوب کرده بود.

<sup>۳</sup> الامامه و السياسة، ۸۲/۱، نقل از اهل سنت واقعی ۳۷/۲



درهم و به مهاجرین (که اغلب از قریشیان متنفذ بودند) پنج هزار درهم حقوق می‌دهد. یعنی میزان برخورداری و اضافه حقوق یک قریشی ذی نفوذ، هزار درهم بیش از یک مجاهد مدنی بود.<sup>۱</sup> پس خلیفه دوم، حتی قصد ایجاد مساوات هم نداشت؛ چه برسد به عدالت. والا مجاهدان مدینه با مجاهدان مکه، نمی‌بایست این همه تفاوت داشته باشند.

اما در میان مجاهدان مکه، افرادی مانند زبیر، طلحه، عمروعاص، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و خالد بن ولید و..... وجود داشت. این افراد در نظر اعراب آن زمان جایگاه ویژه‌ای داشتند و می‌بایست آنها را راضی نگه داشت. همانگونه که ناراضی‌تایی این افراد از خلیفه چهارم (حضرت علی علیه السلام) برای آن حضرت مشکلات زیادی ایجاد نمود.

عبدالرحمن بعد از عمر، وقتی دید با آمدن حضرت علی علیه السلام بساط آن همه مال اندوزی برچیده می‌شود؛ در شورای تعیین خلافت به عثمان رأی داد. طلحه و زبیر نیز جنگ جمل را راه انداختند. سعد بن ابی وقاص بیعت نکرد؛ و عمروعاص هم به اردوی معاویه گریخت.<sup>۲</sup>

آری این افراد سرشناس قریش که بعلت گرایش به اسلام، مدت‌ها از زندگی اشرافی خود دور شده بودند؛ با این سیاست خلیفه دوم، رام شدند. حال نگاهی گذرا به اموال آنها می‌اندازیم. طلحه:

در زمان خلافت عثمان، از رانت‌های متعددی سود جست.<sup>۳</sup> مثلاً پنجاه هزار دینار از عثمان قرض نموده بود. روزی به او پیغام داد: مال تو آماده شده، کسی بفرست تا آن را بگیرد. عثمان گفت: ای ابومحمد، آن برای تو و پاداشی در برابر جوانمردی توست!! البته می‌گویند دویست هزار دینار دیگر هم به طلحه بخشیده است.<sup>۴</sup> همین رانت‌ها باعث شد تا او بسرعت راه ثروت اندوزی را طی نماید. مثلاً درآمد او از غله عراق، روزانه به هزار دینار می‌رسید.<sup>۵</sup> ابن سعد در کتاب طبقات خود آورده: هنگامی که طلحه از دنیا رفت، دارایی او سی میلیون درهم بود!! نقدینه آن دو میلیون و دویست هزار درهم و دویست هزار دینار بود. مابقی اموال، باغ و زمین بودند.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> البته می‌دانم که این مقدار، مساوی حقوق پنج نفر از افراد نازه مسلمان شده بود.

<sup>۲</sup> عایشه از همان اول با عمر مشکلی نداشت؛ زیرا از ارتباط تنگاتنگ او و پدرش اطلاع کامل داشت. عمر نیز او را کاملاً در اجتماع مطرح می‌کرد. اما با این حال حقوق او از دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو هزار درهم بیشتر بود. حقوق تمام همسران ده هزار و ار عایشه، دوازده هزار درهم بود. نقش عایشه در تاریخ اسلام/۱۱۴

<sup>۳</sup> زیرا رأی او به عثمان در شورای تعیین حلیفه، نقش مهمی در روی کار آمدن عثمان داشت. البته هرچند نمود کامل این دبیطلبی در زمان عثمان خود را نشان داد؛ اما شروع آن، از زمان خلفه دوم بود. چنانچه حضرت علی علیه السلام در خطبه شمشقه تصریح می‌فرماید.

<sup>۴</sup> تاریخ طبری ۴۰۵/۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶۱/۲؛ الفتنه الکبری ۱۴۹.

<sup>۵</sup> اهل سنت واقعی ۳۳/۲

<sup>۶</sup> الطغاب الکبری ۲۲۲/۳





زبیر: او نیز که در آغاز، یکی از مدافعان سرسخت حضرت علی علیه السلام بود؛ بطوریکه تا آخر عمر ابوبکر، با او بیعت نکرد. اما او نیز کارنامه‌ای بهتر از دوست قدیمش طلحه ندارد.

طبری دارایی او را در هنگام مرگ، پنجاه هزار دینار، هزار اسب، هزار برده، املاک و زمین‌های بسیار در بصره، کوفه، مصر و دیگر کشورها می‌داند. اما طه حسین در این باره می‌گوید: مردم در باره ماترک زبیر که بر ورثه تقسیم شد؛ اختلاف دارند. آنها که کمتر آورده‌اند؛ می‌گویند: ورثه در میان خود ۳۵ میلیون تقسیم کردند، و میان‌روها سهم ورثه را ۴۰ میلیون ذکر کرده‌اند. آری زبیر زمین‌هایی در فسطاط و زمین‌هایی در اسکندریه، بصره، کوفه و یازده خانه در مدینه داشت!!<sup>۱</sup>

یازده خانه از زبیر در مدینه بجا ماند. دو خانه در بصره یک خانه در کوفه، یک خانه در مصر چهار زن داشت، پس از کنار گذاشتن ثلث ماترکش؛ به هر زن ۱۲۰۰۰۰۰ سکه سهم‌الارث رسید. به گفته بخاری تمام مالش ۵۰ میلیون و ۲۰۰ هزار بوده. ابن هائم مبلغ ۵۹۸۰۰۰۰ را ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

این افراد بعد از خلافت عمر و عثمان، آن همه مال جمع نمودند. مطمئناً عمل امام علی علیه السلام که برای همه مسلمانان (اعم از عرب یا غیرعرب) سه دینار حقوق تعیین نمودند؛ در نظر آنها، گناهی غیرقابل بخشش بود.<sup>۳</sup> دیگر بزرگان قریش نیز در طول مدت خلافت عمر و عثمان، بار خود را بسته، از سرمایه‌داران بزرگ شدند؛ که با توجه به این مجال اندک؛ کاری به آنها نداریم.

در مورد ملاک‌های آسمانی که در دین آسمانی وجود دارد؛ گفتیم که چون لایتنهای هستند؛ لذا هرگز انسان احساس پوچی و کهنگی را نمی‌نماید. اما ملاک‌های زمینی، انسان را نمی‌تواند برای همیشه ارضاء نماید. لذا می‌بینیم افرادی که نقش عمده‌ای در به قدرت رساندن عثمان داشتند؛ مانند عبدالرحمن بن عوف و طلحه، هر دو بعد از مدتی از او روی گردان شدند.

عداوت عبدالرحمن با عثمان به حدی بود که اجازه نداد بر پیکرش نماز بخواند؛<sup>۴</sup> و نقش طلحه در کشتن عثمان، غیرقابل انکار است.<sup>۵</sup>

پس وقتی یک ارزش در دین دگرگون شد؛ بسیاری از افراد لغزیدند. آنهایی که در قدم اول، با هم بودند؛ در آخر راه، با هم دشمن شدند.

پس ثابت گردید دین الهی و آسمانی اسلام؛ در این مرحله مانند پوستینی وارونه شده بود.

<sup>۱</sup> اهل سنت واقعی ۴۱/۲

<sup>۲</sup> الغدير ۸۰/۸

<sup>۳</sup> در حالیکه حلیفه دوم نه تنها به اعراب، دو برابر غیرعرب‌ها حقوق می‌داد؛ بلکه بین اعراب نیز تفاوت فایده‌مند بود. بطوریکه بوضوح آن گذشت.

<sup>۴</sup> البته این مسئله عداوت، بخاطر نفرین حضرت علی علیه السلام می‌باشد در حق آنها بود. زیرا حضرت در حق عبدالرحمن، وقتی بواسطه خوشبختی رأی به خلافت عثمان داد؛ فرمودید: خدا منانه شما به هم بزند. شرح نهج البلاغه ۱/۱۸۸؛ السقیفة و فدک، ۸۹

<sup>۵</sup> بار هم این ابی الحدید نقل می‌کند: عثمان در محاصره می‌گفت: وای بر من! از دست آن پسر خصرمی (طلحه) چه شمش‌هایی که به او دادم و او می‌خواهد خون مرا بریزد و مردم را به کشتن من وامی‌دارد. شرح نهج البلاغه ۳۵/۹



زیرا آن دین الهی، نه تنها پیروان خود را به سوی تعالی دعوت نمی‌کرد ( تعطیل شدن وظیفه، **شبهات اول**) بلکه تبدیل به هیولایی بدون جاذبه شده بود؛ که برای حفظ پیروان، مجبور بود از کیسه بیت‌المال به آنها رشوه بدهد ( **عدم بازیه، شبهات دوم**).<sup>۱</sup> اما این راه نیز پایدار نماند و با اندک ماجرای، دوستان قدیمی تبدیل به دشمنان خونی می‌شدند. ( **عدم ثبات، شبهات سوم**)

این واقعیت دین اسلام، تا زمان خلافت مولا علی علیه السلام بود. گزارش مولانا علیه السلام نیز گزارشی از واقعیت و ملکوت دین اسلام بود؛ نه از ظاهر آن و خیل کشورهای تازه فتح شده. زیرا دین آسمانی، برخلاف آیین‌های زمینی؛ اهداف خود را در جهان‌گشایی نمی‌داند.

اما تا این مرحله، معاویه رضی الله عنه هنوز نتوانسته بود باطن خود را علنی سازد.

آری مسئله اصلی بحث ما، ریشه‌یابی واقعه عاشوراست و معاویه رضی الله عنه تا زمان شهادت حضرت علی رضی الله عنه قدرت مانور خاصی پیدا نکرد. بیشترین قدرت مانور را جهالت خوارج به او عطا کردند؛ هنگامی که احمقانه در برابر حيله عمرو عاص فریب خوردند. حال برای اینکه بدانیم امام حسین رضی الله عنه چه کردند و چرا قیام نمودند؟ باید کمی به آن دوران نزدیک شویم.

معاویه رضی الله عنه بعد از شهادت مولا علی رضی الله عنه خود را خلیفه مسلمین می‌دانست. زیرا در جلسه حکمیت، قرار بود نقش مولا علی رضی الله عنه در قتل عثمان را بررسی کنند. اما در اثر حماقت ابو موسی، به یکباره صورت جلسه تغییر پیدا کرد و امام علی رضی الله عنه از خلافت عزل گردید!! در حالی که اصلاً جلسه به این جهت نبود؛ و قرار نبود در آن جلسه کسی عزل یا نصب شود. ( **رقعت کتیب**)

امام علی رضی الله عنه شاید سخت‌ترین دوران عمر خود را در این فاصله گذرانده باشند. یعنی از زمان پایان جلسه حکمیت، تا شهادتشان. زیرا در این دوره خوارج ظهور کردند و جنایات زیادی انجام دادند. در این دوره، معاویه رضی الله عنه به دنبال استحکام پایه‌های قدرت خویش بود. اما در کوفه، خوارج در نماز علی رضی الله عنه شرکت نمی‌کردند. نکته عبرت آموز تاریخ این است که خوارج پیامبر ندیده؛ حضرت علی رضی الله عنه را کافر می‌دانستند!!

واقعاً چقدر ثنوری زمینی بودن دین، در بین مردم رسوخ کرده بود؟؟

افرادی که نه تنها جنگ و مبارزه‌ای در رکاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نداشتند؛ بلکه اکثر آنها،

اصلاً وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندیده بودند.

<sup>۱</sup> مبلغ ۱۲۶.۷۷۰.۰۰۰ درم ریخت و پاش از بیت المال که حضرت علامه امینی در العذیر ۲۸۶/۸ ذکر کرده‌اند؛ نمونه‌ای از نوع رشوه دادن‌ها در زمان عثمان است.



اینها به خود جرأت می‌دهند تا در مورد تنها پهلوان اسلام، داماد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و<sup>۱</sup>..... رأی تکفیر صادر کنند!! اینها همه، تبعات همان زمینی انگاشتن دین بود. اگر در سال اول انحراف، حقّ مسلم زهرای اطهر صلوات الله علیها نادیده گرفته شد؛ بدان دلیل بود که معرفتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نداشتند.

آری آنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را موجودی زمینی مانند خودشان می‌دانستند. در سال‌های بعد نیز این جرأت را به خود دادند تا صریحاً دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نقض کرده؛ بگویند: معتنان کتا علی عهد رسول الله و انا اهل الله و اعاقب علیهما دو متعه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله جاری بود و من آنها را نهی کرده و هرکس آنها را انجام دهد؛ شدت مجازات می‌کنم.

همین خط انحراف وقتی جلوتر برسد؛ علی صلوات الله علیه را کافر می‌داند. در نهایت همین انحراف، حسین بن علی صلوات الله علیه را در روز عاشورا شهید می‌سازد. در حالیکه افراد مختلفی این کارها را در زمان‌های متفاوتی انجام می‌دادند؛ اما یک نقطه مشترک در همه آنها وجود داشت و آن هم اینکه دین را از موضع واقعی خود تنزل دادند. وقتی معرفت به دین نباشد؛ فاعداً معرفتی به دین‌داران واقعی نیز نخواهد بود و در این وادی هولناک، زهرای اطهر باید برای گرفتن فدک، شاهد بیاورد و حضرت علی کافر می‌شود و امام حسین خارجی و مهدورالدم!!! صلوات الله علیهم اجمعین حال نگاهی به اعمال معاویه رضی الله عنه می‌اندازیم؛ تا ببینیم چگونه او توانست در این وادی تاریک، رشد نماید و به اهداف خود برسد؟ چنانچه دیدیم معاویه رضی الله عنه از اول، اسلام را قبول نداشت. ماجرای شب نشینی او و مغیره را با هم خواندیم.

در مورد آن ماجرا، باید بگوییم یکی از معدود جاهایی که معاویه باطن خود را بروز داده؛ این مورد بود. تفاوت معاویه با فردی مانند عمر، در همین است. آری عمر بارها در ملاءعام عباراتی را بکار برد که نشاندهنده برتری مولا علی صلوات الله علیه بر او بود.<sup>۲</sup> عباراتی مانند: اگر علی نبود؛ عمر هلاک می‌شد. خداوند مرا در مشکلی، بدون علی باقی نگذارد. مادر دهر، از زاییدن فردی چون علی عقیم است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> وفی می‌خواستیم از افتخارات مولای علی صلوات الله علیه چیزی بنویسیم، در مانده شدم که کدام را بنویسیم؟ لذا به نقطه چین بستند کردم.

<sup>۲</sup> نکته جالب نحوه برخورد مردم آن زمان، با این اعترافات صریح عمر است. یعنی مردم بجای اینکه از خلیفه دوم بخوانند تا شخص شایسته را به خلافت بگمارد؛ این اعترافات را حمل بر اخلاص و شکسته نفسی خلیفه کرده و او را بیشتر می‌ستودند!!

<sup>۳</sup> این عبارات بطور مکرر از زبان خلیفه صادر می‌شد. الفدییر ۶/۲۲۷ بطور خلاصه و کتاب الامام علی (ع) فی آراء خلفاء، بطور مسوط به آنها اشاره نموده است.

اما معاویه فقط با این دوست قدیمی، استاندار و محرم رازش، ماهیتش را نشان داد. البته او نیز در موارد معدودی به عظمت مولا علیه السلام اعتراف نموده، اما عزمش را جزم نموده بود تا نام اسلام را از صفحه گیتی براندازد. بنابراین می‌بینم اگرچه بسیاری از کارهای معاویه رضی الله عنه ریشه در زمان گذشته داشت؛ اما او اولین فردی است که هدفش را اعلام نمود.

روش‌هایی که معاویه رضی الله عنه برای پیروزی خود در این نبرد سهمگین انتخاب نمود؛ بسیار متفاوت است. چون تاکنون به کتابی مستقل، در این زمینه برخورد نکردم؛ تعدادی از سیاست‌های معاویه رضی الله عنه که در کتب مختلف دیده‌ام؛ را در اینجا بررسی می‌کنیم.

اول بگوییم: اگر اشتباهات سه خلیفه اول را در اثر قرائت غلط و زمینی آنها از دین بدانیم؛ کارهای معاویه رضی الله عنه در اثر عدم اعتقاد به دین بود.

او نه به قرائت زمینی اسلام اعتقاد داشت، نه به قرائت آسمانی آن!!

به همین علت، از هیچ عمل کثیف و پستی فروگذار نکرد. بدترین عمل معاویه رضی الله عنه دست‌کاری در مبانی شریعت بود. این مبانی یا اطاق کنترل شریعت، دو چیز بودند؛ الف) قرآن ب) سنت.

قرآن با وعده الهی، از تحریف مصون بود؛ لذا معاویه رضی الله عنه تمام هم و غم خود را مصروف سنت نمود. او با دست بردن در احادیث، دو هدف را توأمان دنبال می‌کرد.

یک هدف او تخریب وجهه بنی‌هاشم، و هدف بزرگترش، تخریب مبانی دین اسلام بود.<sup>۱</sup> بطوریکه با جعل حدیث‌های زیاد، کار کرد که عملاً نتوان بر احادیث واقعی تکیه نمود و آنها را حجت قرار داد. مدائنی در کتاب الاحداث خود آورده:

معاویه رضی الله عنه در سال اول خلافتش، که به عام‌الجماعة مشهور شد؛ فرمانی به همه کارگزارانش در تمام بلاد اسلامی ارسال کرد. بدین مضمون که هرکس در فضیلت ابوتراب و خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین حدیثی روایت کند؛ خونس هدر، مالش مباح و از چتر حفاظت حکومت خارج است. در نتیجه کوفیان که شیعه آن حضرت بودند؛ بیشتر تحت فشار عمال معاویه قرار گرفتند.

بار دوم به تمام کارگزارانش فرمانی صادر کرد که شهادت شیعیان علی مدواته و خاندانش را نپذیرند. در عوض دوست‌داران عثمان و آنان که روایاتی در فضیلت وی نقل می‌کنند و در سرزمین تحت فرمانروائی شما هستند را شناسائی، و به خود نزدیک سازید.

<sup>۱</sup> حمیر تاکنون در کتابی ندیده‌ام که متذکر این هدف اصلی معاویه گردد. اغلب کتب، هدف اصلی معاویه رضی الله عنه را تخریب وجهه بنی‌هاشم، خصوصاً حضرت علی رضی الله عنه دانسته‌اند. اما باید بدانیم هدف اصلی معاویه رضی الله عنه همان چیزی بود که پدرش با جنگ‌های متعدد نتوانست انجام دهد. هدف او، نابودی اصل اسلام بود.



آنها را اکرام نماید و آن چه در فضیلت عثمان نقل می‌کنند؛ برای من بنویسید و اسم گوینده و نام پدر و خاندانش را ثبت کنید.

در قدم سوم، معاویه رضی الله عنه بدین مضمون صادر کرد: حدیث در مورد عثمان زیاد شده است. هنگامی که نامه من بدست شما رسید؛ مردم را دعوت کنید تا در فضیلت خلفای اولیه و صحابه، نقل حدیث نمایند. هیچ روایتی که مردم در فضیلت ابوتراب رضی الله عنه نقل کرده‌اند، نگذارید؛ مگر اینکه نقیض آن را در مورد صحابه برای من بیاورید. زیرا این کار، چشم مرا بیشتر روشن می‌کند و برای من محبوبتر می‌باشد و دلایل ابوتراب رضی الله عنه و شیعیانش را بیشتر می‌شکند و از مناقب عثمان و فضایل وی برایشان سخت‌تر است.<sup>۱</sup>

بعد از این سه فرمان شوم، چه اتفاقی افتاد؟ مسلمانانی که با روش امثال طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و..... در مال اندوزی آشنا بودند؛ و بلکه می‌توان گفت آنها را الگو قرار داده بودند؛ بلافاصله برطبق ذائقه حکومت اموی شروع به جعل حدیث نمودند.

در این زمان، یکی دیگر از بزرگترین سیاست‌های معاویه رضی الله عنه یعنی تطمیع، فعال شد. این روش چون در زمان خلفای قبل نتیجه داده بود؛ لذا یکی از روش‌های مجرب، از طرف معاویه رضی الله عنه شمرده می‌شد.<sup>۲</sup> بذل اموال فراوان به کسانی که می‌توانستند ضربه‌ای به حضرت علی رضی الله عنه یعنی اسلام ممثل بزنند؛ یک سیاست ثابت در حکومت معاویه رضی الله عنه بود. البته علت دشمنی معاویه رضی الله عنه با حضرت علی رضی الله عنه را باید کمی دقیق‌تر بررسی نمود.

می‌دانیم که اصولاً عموم توده مردم، نه حوصله و نه توان پی‌گیری مسایل یک ایدئولوژی را ندارند. آنها بیشتر دوست دارند فردی را بعنوان الگوی آن ایدئولوژی خاص شناخته، از او پیروی کنند. لذا اگر بتوان آن الگو را تخریب نمود؛ آن ایدئولوژی برای عوام، از کار می‌افتد.<sup>۳</sup>

لذا او سعی کرد جهت رسیدن به هدف اصلی خود، که همان انهدام اسلام بود؛ الگوی عملی آن را تخریب نماید. و الاً دلیلی نداشت یک عرب متعصب جاهلی مانند معاویه، تمام آداب و رسوم جاهلی را کنار گذاشته و پسر عموها و افراد همخون خود را لعن نماید.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ۴۴/۱۱؛ کلمات فی علم الرجال ۴۸۹؛ الصحيح من السیره ۷۴/۴، نقش ائمه در احیاء دین ۱۳۶/۷ و ۱۳۷، التصاحح الکامه ۹۷؛ شیخ

المضیره، ابهریره ۱۸۰؛ اضواء علی الصحیحین ۵۳؛ الغدیر ۲۸/۱۱؛ الشجرة الطویة ۱۰۱؛ بحار الانوار ۱۹۲/۳۳؛ الاحتجاج ۱۷/۲؛ مناقب اهل بیت ۲۷

<sup>۲</sup> بانوجه به اینکه اغلب بزرگان فریض در این زمان از دنیا رفته بودند، او مطمئن بود در سرهایی که امثال عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر ایجاد کردند؛ برای او رخ نخواهد داد. آری اغلب افرادی که در این دوره به معاویه رضی الله عنه می‌پیوستند؛ افرادی دون همت بودند که حاضر می‌شدند بخاطر اندکی پول، دنیا و آخرت خود را فدا کنند. البته همان بزرگان فریض نیز مانند این فماش بودند؛ اما فقط نرخشان بالاتر بود!!

<sup>۳</sup> این تخریب وقتی در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله صورت گرفت؛ عملاً اسلام تبدیل به پوستین وارونه گردید. عبارتی علی‌ادامه رسول الله صلی الله علیه و آله بها بود. با این تفاوت که به رسول الله صلی الله علیه و آله در مجامع عمومی نمی‌شد ناسزا گفت؛ اما در بزم خصوصی با مغیره می‌شد به آن بزرگوار نیر دشنام داد!

<sup>۴</sup> بررسی دقیق جریان معیره و معاویه کاملاً ما را به این نتیجه می‌رساند.



به بحث خود برگردیم. معاویه آنچنان در سیاست تطمیع پیشرفت کرده بود که حتی عقیل، برادر حضرت علی رضی الله عنه را نیز مدتی جذب کرد. در طول بیست سال حکومت ننگین معاویه رضی الله عنه احادیث بسیاری جعل شد و به منابع مسلمین راه یافت و در بین عوام منتشر گردید.

هدف اصلی معاویه رضی الله عنه که تخریب وجهه بنی‌هاشم؛ خصوصاً حضرت علی رضی الله عنه بود؛ با این احادیث ساختگی شروع شد. بعد از آن، لعن بر مولا علی رضی الله عنه را در منابر مرسوم کرد و این عمل به مدت نود سال، جزء لاینفک خطبه‌های نماز جمعه مسلمین بود.

بطوری که در ده هزار شهر جهان اسلام، بیش از هفتاد هزار منبر؛ امام را لعن می‌کردند.<sup>۱</sup> این سیاست لعن، یک سیاست مجرب دیگر معاویه رضی الله عنه بود. او با تکرار زیاد سخنان دروغ و تأثیر آن بر روحیه مردم عوام آشنا بود. زیرا آنچنان جوی در شام برقرار کرده بود، که هنگام شهادت مولا علی رضی الله عنه در محراب؛ عده‌ای از نماز خواندن مولا، تعجب می‌کردند.<sup>۲</sup>

او همین سیاست را بعد از شهادت مولا رضی الله عنه و تثبیت خلافتش، در دیگر شهرها گسترش داد و با علمای درباری خویش، کاملاً جو را بر علیه بنی‌هاشم آماده نمود. پس یک سیاست دیگر معاویه رضی الله عنه تکرار دروغ، در تیراژ زیاد بود. سیاست بعدی معاویه رضی الله عنه که بوسیله دیگر خلفای اموی و حتی عباسی مورد تقلید قرار گرفت؛ ایجاد بحث‌های انحرافی در میان مسلمانان بود.<sup>۳</sup> یعنی با ایجاد بحث‌های پوچ و فلسفی‌نما، مردم را سرگرم نمودند.

بحث‌هایی مانند جبر و اختیار و یا قدیم و حادث بودن قرآن، سال‌ها توانست ذهن بخش متفکر جامعه را به خود مشغول سازد. در این رابطه، مسلمانان دچار تفرقه شدند و گروه‌های مختلف کلامی و فقهی بوجود آمد.

معتزله؛ اشعریون؛ مجسمه، مشبهه و..... تنها بخشی از آن گروه‌ها هستند که مانند قارچ، از زمین و زمینه مسلمانان منحرف آن روزگار می‌رویدند. آنها جهت اثبات حادث یا قدیم بودن قرآن، دعوای و مشاجرات شدید با هم داشتند؛ اما از بطن و معنای همین قرآن غافل بودند.

<sup>۱</sup> تذکره خواص الأئمه ۶۳، الغدیر ۲/۱۰۲؛ امان الأمة من الاختلاف ۴۶؛ الصالح الکافیة ۱۰۴؛ بحار الأنوار ۳۳/۱۷۸؛ علامه امینی در کتاب فیم الغدیر ۱۰/۲۶۶ از قول زنجشیری، سیوطی، شیخ احمد الحفظی الشافعی همین مطلب را نقل نموده است. (عبارت ده هزار شهر، را این جوری در تذکره خواص الأئمه ۶۳، عراقی نقل می‌کند)

<sup>۲</sup> در آسمان معرفت ۳۱

<sup>۳</sup> این سیاست، اول بار در زمان خلیفه دوم اعمال شد و با سدان دادن به افراد داستان‌سرا و باوه‌گو؛ مانند تمیم‌داری و کعب‌الاحیار؛ مردم را به افسانه‌های آنها سرگرم نمودند



آنها مشغول بحث‌های انحرافی بودند، اما معاویه رضی الله عنه که به اعجاز قرآن و نقش عظیم آن در هدایت انسان‌ها آشنا بود؛ خود را مصداق اولوالامر می‌دانست و مشغول اهداف پلید خود بود. در اینجا با یک سیاست دیگر معاویه رضی الله عنه هم آشنا می‌شویم و آن؛ شناخت دشمن است.<sup>۱</sup> ذکر این ماجرا خیلی عبرت آموز است.

معاویه مردم شام را در مسجد جمع نمود و از مردی بنام محفن بن ابی محفن الضبی که از عراقیان پناهنده به دربار معاویه بود؛ خواست حضرت علی رضی الله عنه را برای مردم شام توصیف کند. محفن گفت: من از پیش بخیل‌ترین، ترسوترین مردم آمده‌ام. بعد از آن توصیف، وقتی که مردم متفرق شدند؛ معاویه رضی الله عنه به او گفت: وای بر تو، چگونه می‌گویی او بخیل‌ترین مردم است؛ حال آن که اگر او خانه‌ای از طلا داشته باشد و خانه‌ای از کاه، طلای خود را پیش از کاه انفاق خواهد کرد.<sup>۲</sup>

آری می‌بینیم معاویه رضی الله عنه کاملاً دشمن خود را می‌شناخت، اما چون تابع هواهای نفسانی خود بود و نمی‌خواست از آنها دست بردارد؛ لاجرم ساز مخالف می‌زد. سیاست بعدی معاویه رضی الله عنه تحمیق مردم شام و دادن روحیه کاذب به آنها بود. وقتی مالک اشتر از سوی مولا علی رضی الله عنه به حکومت مصر منصوب گردید؛ معاویه رضی الله عنه مردم را در مسجد جامع جمع نمود و به آنها گفت: مالک به حکومت مصر منصوب شده است؛ ای مردم بیایید و برای اینکه او در راه مصر بمیرد و نتواند به مقصد برسد؛ دعا نماییم و از خداوند بخواهیم او را در راه مصر هلاک نماید.<sup>۳</sup>

در حالی که معاویه با کمک عمرو عاص رضی الله عنه قبلاً نقشه ترور مالک اشتر را ریخته بودند. آنها چون می‌دانستند با اجرای آن نقشه، مالک در راه مصر به شهادت خواهد رسید؛ خواست با انجام این مانور، روحیه‌ای به مردم شام دهد و آنها را بندگان مستجاب‌الدعوه خدا بخوانند!! پس یک سیاست دیگر معاویه رضی الله عنه ترور بود.<sup>۴</sup> معاویه و عمرو عاص رضی الله عنه چون می‌دانستند اگر مالک اشتر به مصر برسد، کار آنها تمام است؛ لذا نقشه ترور او را کشیدند.

آنها با توجه به علاقه مالک به غسل، شربت مسمومی از غسل را درست کرده و به دست یکی از مردم ساده‌دل بین راه دادند تا بعنوان تحفه؛ به مالک هدیه کند. آن مرد روستایی، شربت

<sup>۱</sup> دشمن در اینجا به معنای عام آن است؛ والا قرآن را نمی‌توان دشمن انسان بنامیم. اما معاویه رضی الله عنه چون از مرحله انسانیت ساقط شده بود، لذا قرآن و مولا علی رضی الله عنه را دشمن خود می‌دانست.

<sup>۲</sup> البته این ماجرا مفصل‌تر است؛ اما منظور ما این بخش آن بود. بحارالانوار ۲۳/۲۵۲؛ کشف الغمہ ۲/۲۸؛ مواقف الشیخہ ۲/۶۰

<sup>۳</sup> الغدیر ۱۱/۶۲؛ الفارات ۱/۲۶۳؛ شرح نهج البلاغه ۶/۱۷۶؛ تاریخ طبری ۴/۷۲

<sup>۴</sup> البته این سیاست قبلاً نیز در رابطه با سعدین عباد، بزرگ مردم مدینه و برپا کننده ماجرای سقیفه اجرا شده بود. وقتی سعد نتوانست در روز سقیفه، جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گردد و نقشه او ناکام ماند، با ابوبکر بیعت نکرد و از مدینه خارج شد و به شام رفت. اما در دوران خلیفه دوم، او در شام به طرز مشکوکی کشته شد و بعد شایعه کردند او را جنتیان کشتند!!

عسل مسموم را به مالک هدیه کرد و مالک بوسیله آن عسل مسموم؛ به شهادت رسید. از طرفی معاویه رضی الله عنه و عمال او بلافاصله در شهر، که از قبل آماده شنیدن خبر استجابت دعای خود بودند؛ پخش نمودند: ان لله جنود من عسل برای خداوند لشکریانی از عسل است!!<sup>۱</sup>

این شعار بخاطر آن جلسه دعای توسل معاویه رضی الله عنه در مسجد شام؛ کارآیی زیادی داشت و توانست آن مردم را در راه باطل خود منسجم تر نماید. پس با یک سیاست دیگر معاویه رضی الله عنه مدینه آشنا شدیم و آن، استفاده ابزاری از مقدسات، برای تحمیق مردم بود. معاویه رضی الله عنه آنچنان در این را پیشرفت کرده بود که حتی در نامه‌هایی که برای مولا علی رضی الله عنه می‌نوشت؛ آن حضرت را از ایجاد تفرقه در میان امت مسلمان برحذر می‌داشت و ایشان را دعوت به تقوای الهی می‌کرد!! او مولا علی رضی الله عنه را آتش جهنم می‌ترساند!!

معاویه رضی الله عنه می‌دانست مردم عوام از مضمون نامه مطلع خواهند شد؛ لذا نامه را طوری می‌نوشت که بتواند با آن، در دل‌ها بذر تردید بپفکند و تخم تفرقه را بپراکند. سیاست معاویه رضی الله عنه ایجاد تفرقه و تردید بود و یکی از جاهایی که از این سیاست بیشترین سود را برد؛ در میان لشکر امام حسن رضی الله عنه بود. تاریخ یعقوبی می‌نویسد:

وقتی عده‌ای از سران لشکر معاویه رضی الله عنه مغیره بن شعبه، عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن الحکم به عنوان میانجی و برای مذاکره صلح به اردوی سپاه امام حسن رضی الله عنه آمدند؛ تمام نامه‌ها و مکاتبات سران عراق و رؤسای قبایل را با خود آورده بودند. آنها در مکاتبات خود؛ قول همه گونه همکاری را به معاویه رضی الله عنه داده بودند. حتی آنها مخفیانه پیشنهادهاتی در مورد ترور و یا دستگیری امام حسن رضی الله عنه را مطرح نموده بودند. اما وقت خروج، با حیل‌های شیطانی، تخم تردید را در دل سپاه کوفه پاشیدند. آنها وقتی از خیمه امام بیرون آمدند، طبعاً سپاه کوفه آنها را زیر نظر داشت. آنها نیز با زیرکی، با خود شروع به گفتگو کردند. یکی از آنها، صدایش را بلند نمود و بطوریکه تعدادی از سپاه کوفه بشنوند؛ به دیگران گفت: خوب شد خدا به دست پسر پیامبر، خون‌ها را حفظ کرد و فتنه‌ها را خوابانید و آرزوی صلح را برآورده ساخت!! همین مکالمه کوتاه کافی بود تا لشکر بی‌ایمان کوفه، شیرازه خود را از دست بدهد.<sup>۲</sup> لشکر بی‌ایمان کوفه آنچنان تحت تأثیر این ماجرا قرار گرفتند که بسوی خیمه امام حسن رضی الله عنه هجوم آوردند و آنجا را غارت و ایشان را مجروح نمودند.<sup>۳</sup>

در این ماجرا، با یک سیاست دیگر معاویه رضی الله عنه آشنا شدیم و آن بی‌وفایی است.

<sup>۱</sup> الاساب ۴۷۶/۵، معجم البلدان ۴۵۴/۱، احادث ام المومنین عائشه ۳۵۴/۱، سير اعلام النبلاء ۴۵/۴، تهذيب الكمال ۱۲۹/۲۷، القدير ۶۳/۱۱، الدابة و النهائة ۳۴۶/۷، تاريخ مدينة دمشق ۳۸۸/۵۶

<sup>۲</sup> تاريخ يعقوبی ۲۱۵/۲؛ بر امام حسن و امام حسين رضی الله عنهما، چه گذشت؟ ۵۴؛ احادث ام المومنین عائشه ۳۲۱/۱

<sup>۳</sup> قس عائشه در تاريخ اسلام ۱۲۸/۲؛ تاريخ يعقوبی ۲۱۵/۲





زیرا سران قبایل عراق، مخفیانه به او نامه نوشته بودند؛ اما وقتی مصلحت حکومت او ایجاب می‌کرد؛ معاویه بن ابی سفیان نام نویسندگان و مضمون تمام نامه‌ها را برای امام حسن علیه‌السلام افشاء نمود. پس یک مورد دیگر از سیاست‌های معاویه بن ابی سفیان استفاده ابزاری از نیروهای موافق و وفادارش است. معاویه بن ابی سفیان به جعده دختر اشعث بن قیس، همسر امام حسن علیه‌السلام مخفیانه پیام داد و با وعده و وعیدهای فراوان، از او خواست تا امام حسن علیه‌السلام را شهید سازد. به آن ملعونه پیشنهاد داد اگر امام حسن علیه‌السلام را شهید سازد؛ او را همسر یزید خواهد ساخت. اما زمانی آن ملعونه، امام را شهید نمود؛ از وعده خود تخلف نمود و حاضر نشد جعده را به همسری یزید درآورد.

او به شوخی می‌گفت: برای جان پسرش ارزش قابل است و فقط به دادن پول اکتفا نمود.<sup>۱</sup> یکی دیگر از سیاست‌های معاویه بن ابی سفیان تحریف ارزش‌ها در میان جامعه شام بود. او که به قدرت نفوذ کلام خداوند در بین مردم آشنا بود، خود و خانواده خود را مصداق آیه شریفه تطهیر می‌خواند!! او اینچنین القاء نموده بود که آیه: *انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً* در مورد آل ابی سفیان نازل شده است!!

او آنچنان در مورد خویشاوندی با پیامبر اکرم علیه‌السلام مانور داده بود؛ که بعد از پیروزی عباسیان، ده تن از امرای شام نزد ابوالعباس سفاح رفتند و سوگند خوردند که تا زمان قتل مروان (آخرین خلیفه اموی) نمی‌دانستیم رسول خدا علیه‌السلام جز بنی امیه خویشاوندی داشته باشد که از او میراث ببرد!!! تا آنکه شما به امارت رسیدید.<sup>۲</sup> یا برخورد مرد شامی در مراسم حج با امام حسن علیه‌السلام او آل ابی سفیان را مصداق آیه تطهیر دانست. نکته جالب اینجاست که امام حسن علیه‌السلام در احتجاج و مناظره با آن مرد شامی، اشاره به عمویش جعفر طیار و یا حضرت حمزه علیه‌السلام می‌نمایند.

شاید از خود پیرسیم؛ چرا امام حسن علیه‌السلام در مقام برشمردن افتخارات خویش، به بستگان غیر معصوم خویش اشاره می‌کنند؟ در حالیکه جهت فخر، آنها می‌بایست به این امام معصوم علیه‌السلام افتخار نمایند. در اینجا باید به دو نکته اشاره کنیم.

۱. شناخت و معرفت مردم آن زمان، نسبت به ائمه معصومین علیه‌السلام مانند شناخت ما نبود.

<sup>۱</sup> ترجمه امام حسن (ع) ابن عساکر ۲۱۱؛ البدایة و النہایة ۴۷/۸؛ تاریخ مدینه دمشق ۲۸۴/۱۳؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی (ع) ۲/۲۱۰؛ بنایع العودة لذوی القربی ۲/۴۲۷؛ هذب الکمال ۶/۲۵۳؛ النص و الاجتهاد ۴۷۱؛ عمدة الطالب ۶۷؛ احادیث ام المومنین عائشة ۱/۳۳۶؛ الغدير ۱۱/۸؛ النصاب الکافی ۸۶؛ بر امام حسن و امام حسین علیه‌السلام چه گذشت؟ ۹۰

<sup>۲</sup> سوره احزاب/آیه ۳۳

<sup>۳</sup> شرح نهج البلاغه ۷/۱۵۹؛ صحیفه الحسین ۲۰؛ الامام علی (ع) ۷۵۲؛ سیر اعلام النبلاء ۶/۷۹؛ بنی هاشم هم که اصلاً فرابت و خویشاوندی نداشتند!!



۲. در این میان، خصم یک بازندهٔ تمام عیار بود و نمی‌توانست به اجداد خود اشاره کند. نگاهی کوتاه به تاریخ، به ما نشان می‌دهد وجه‌مشترک مخالفان اهل بیت علیهم‌السلام در ناپاکی نطفه و بدی طینت آنهاست. نگاهی گذرا به خانواده معاویه رضی الله عنه برای ما روشن می‌سازد چرا حضرت علی و یا امام حسن رضی الله عنهما در برابر او؛ به خانواده خود افتخار می‌کردند. مادر معاویه رضی الله عنه هند جگرخوار و پدرش ابوسفیان، هر دو از زناکاران معروف قریش بودند. از خویشاوندان مادری او؛ عتبه، شعبه و حنظله که پدربزرگ، دایی و برادر معاویه رضی الله عنه بودند؛ هر سه نفر در جنگ بدر هلاک شدند.<sup>۱</sup> از خویشاوندان پدری او، می‌توان به ام‌جمیل اشاره نمود. ام‌جمیل عمهٔ معاویه رضی الله عنه و زن ابولهب است. همان که قرآن او را *حَمَّالَةَ الْخَطْبِ* نام نهاد. در برابر اینگونه طایفه عتیقه‌ای رضی الله عنه ائمه معصومین صلوات الله علیهم به خانواده خود و افتخارات آنها اشاره می‌نمودند. معاویه رضی الله عنه این ننگ‌ها را می‌دانست؛ و از قضاوت مردم در باره خودش ناراحت بود. به همین دلیل خواست بطریقی خود را هم رنگ انسان‌های متشخص، خصوصاً بنی‌هاشم نماید. لذا می‌بینیم در این مورد، یک میلیون درهم به عبدالله ابن جعفر طیار داد؛ تا نام فرزندش را معاویه بگذارد و او، هم نامی در بنی‌هاشم داشته باشد.<sup>۳</sup>

آری این طائفه، اغلب ملعونین بوسیله کلام خدا و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. اما معاویه رضی الله عنه برای خشتی نمودن این ننگ، توانست با همکاری جاعلان حدیث، و سوء استفاده از جهل مردم؛ فضا را به نفع خود تمام کند. چنانچه دیدیم؛ آنها نه تنها رسول خدا صلی الله علیه و آله را فردی قلمداد کردند که اختیار زبان خود را نداشت؛ بلکه این نفرین‌ها را مایه تزکیه خود قرار دادند. معاویه رضی الله عنه در مقابل نفرین و لعن رسول خدا صلی الله علیه و آله کاری را انجام داد که نشان‌دهندهٔ میزان کینه او به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. چنانچه دیدیم؛ او برای علمای درباری واجب نمود تا در منابر، حضرت علی رضی الله عنه را لعن نمایند. یکی از مهمترین خواص این عمل، جدا سازی نسل جدید مسلمانان از اهل بیت صلوات الله علیهم بود.

بدیهی است اگر هرکدام از ما، از افراد ظاهرالصلاح مانند امام جمعه، هر هفته لعن فردی را بشنویم؛ قاعدتاً در نگرش ما نسبت به آن شخص، بسیار موثر خواهد بود.

<sup>۱</sup> همین مساله باعث شد هند تصمیم به انتقام بگیرد و در نتیجه بوسیله وحشی؛ حمزه رضی الله عنه را شهید نمود.

<sup>۲</sup> سوره لهب/آیه ۴

<sup>۳</sup> ناچ العروس ۱۰/۲۶-الغدیر ۱۰/۱۷۲



هرچند آن فرد، از شخصیت‌های مهم دینی باشد. آری اغلب مردم چون توان و در حقیقت حوصله پی‌گیری مسائل مهم دینی را ندارند؛ سعی می‌کنند برای آگاهی از آن مسائل، به افراد متخصص رجوع نمایند. حال اگر بتوانیم این افراد متخصص را بنوعی جذب کنیم؛ در واقع توان تسلط بر قشر عظیمی از جامعه را بدست آورده‌ایم.

این ماجرا مصداق همان ضرب المثل فارسی است که می‌گوید: کدخدا را ببین؛ ده را چپاول کن. در اینجا باید یک موضوع مهم را روشن سازیم و آن این که دین چیست؟ برای روشن شدن مطلب، یک مقدمه کوتاه لازم است. مقدمه را بدین صورت می‌آوریم.

زندگی بشر، دارای دو نشئه است.

I. نشئه فردی

II. نشئه اجتماعی

دوران زندگی اجتماعی بشری نیز سه دوره عمده است.

**الف)** دوره زندگی خانوادگی **ب)** زندگی قبیله‌ای **ج)** زندگی اجتماعی

**اول نشئه فردی را بررسی می‌کنیم.**

انسان از زمان تولد، راه تکامل خود را پله‌پله می‌پیماید و این ربطی به کافر و مؤمن ندارد. گرچه براساس نوع بینش و جهان‌بینی، اگر انسان فقط مادی و کافر به خداوند متعال باشد؛ در راه رسیدن به آمال خود و بارور ساختن استعدادهای مادی خود کوشش می‌کند. اما اگر معتقد به عالم غیب نیز باشد؛ در هر دو نشئه، به تعالی نزدیک می‌شود. اما همه می‌دانیم که انسان‌ها موجوداتی مادی محض نیستند. در جهت تعالی، ما انسان‌ها احتیاج به دو فاکتور داریم. **الف)** راه و **مسیر ب)** رونده و رهرو

در مؤمنین، این راه از عالم انسانی شروع شده و به عالم الهی ختم می‌شود. در کفار، این راه از عالم انسانی شروع شده و به پست‌تر از عالم حیوانی ختم می‌شود.

آری انسان کافر در حالی بدنیا می‌آید که توانایی‌های زیادی در پیمودن راه معنویات و شکوفا ساختن استعدادهای خود دارد؛ و در حالی از دنیا می‌رود که تمامی آن استعدادها را از دست داده است. اما انسان مؤمن با همان استعدادها به دنیا می‌آید و در طول زندگی، آنها را بارور ساخته، برای نشئه دیگر آماده می‌شود.

قاعدتاً پیمودن راهی که انسان باید در آن راه، کمالات کسب نماید؛ با رفتن در راهی که انسان در آن راه، کمالات خود را از دست می‌دهد؛ تفاوت بسیار دارد.



آری هر کودکی این توان را دارد که با جیب پر از پول، به بازار رود و آن را خالی نماید؛ این عمل احتیاج به تخصص و عقل ندارد. اما اینکه انسان با یک سکه، به بازار رود و بتواند بوسیله آن، کار و کاسبی راه بیندازد؛ کاری نیست که از هر انسانی ساخته باشد.

پس بالفعل ساختن استعدادها بالقوه، یا همان رفتن در راه تعالی، احتیاج به راهنمایی کاردان و حکیم و برنامه‌ای مدون دارد. برخلاف راه سقوط؛ که احتیاجی به راهبری دانا و برنامه‌ای دقیق ندارد.<sup>۱</sup>

در اینجا بطورمثال می‌گوییم: همانگونه که برای استفاده از رایانه، احتیاج به دو بخش نرم افزار و سخت افزار داریم؛<sup>۲</sup> برای بکار انداختن رایانه تعالی انسان، احتیاج به یک نرم افزار داریم و یک سخت افزار. سخت افزار آن انسان است و نرم افزارش، دین.

### و اما زندگی اجتماعی

در طول تاریخ بشریت، زندگی انسان سه دوره کاملاً مشخص و متمایز را داشته است.  
۱. دوره اول که دوره زندگی اجتماعی محدود انسان بوده، در محدوده خانواده آن انسان خلاصه می‌شود.

ما که با بینش دینی به ماجراها نگاه می‌کنیم؛ معتقدیم حضرت آدم علیه السلام با خانواده بسیار محدود خود، نمونه یک زندگی اجتماعی محدود می‌باشند. در این مرحله هیچ احتیاجی به ارسال کتاب و قانون مدون خاصی نبود. خداوند دستوراتی را برای جمع چندنفری نازل فرموده و آنها هم عمل می‌کردند.<sup>۳</sup> دستورات با توجه به نوع زندگی بشری تدوین می‌شد و در نتیجه بسیار ساده و ابتدایی بود. آری از ابتداء، فلسفه دین و احکام الهی این بوده که به زندگی انسان، رنگ و بوی الهی بدهد و هم اکنون نیز همان قانون حاکم است.

از طرفی انسان‌های آن دوره، چون تعدادشان از انگشتان دو دست زیادتر نبود؛ به راحتی می‌شد برای آنها دستورات لازم را در جوانب گوناگون صادر نمود. اما بتدریج با توجه به گسترده شدن ابعاد زندگی انسان‌ها، زیاد شدن جمعیت، لازم بود که دستورات بصورت تخصصی و در ابعاد مختلف نازل شود.

<sup>۱</sup> البته در آن راه نیز شیطان و جهل، راهر انسان می‌شود.

<sup>۲</sup> سخت‌افزار کامپیوتر، قطعات سازنده کامپیوتر است و نرم‌افزار، برنامه‌هایی است که آن سخت‌افزارها با قطعات، بوسیله آن برنامه‌ها کار می‌کنند و توانایی‌های خود را بروز می‌دهند.

<sup>۳</sup> هرچند در همان جمع محدود نیز، بارها ترمّد صورت گرفت.



۲. حال به دوره دوم می‌رسیم. در این دوره زندگی انسانی بصورت قبیله‌ای اداره می‌شد و دستورات نیز در همین محدوده اعمال می‌گردید.<sup>۱</sup>

مثلاً یکسری عبادات برای قوم بنی‌اسرائیل حرام بود و البته برای دیگر اقوام اینگونه نبود. کل الطعام حلالاً لئنی اسرائیل الا ما حرّم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تزل التورات<sup>۲</sup>

در این محدوده زمانی، تعداد پیامبران الهی به شدت زیاد شده و امکان دارد هم زمان در روی کره زمین؛ چندین پیامبر مردم را بسوی توحید دعوت می‌کردند.

آنچه بطور اجمالی از قرآن می‌توان استنباط نمود؛ چندین پیامبر مانند موسی، هارون و شعیب یا ابراهیم و لوط یا یوسف و یعقوب علیهم‌السلام در یک زمان بوده‌اند.

با توجه به رحمت و وسعه الهی در مورد هدایت انسان‌ها، و بنا به آیات عدیده قرآن و فرمایش معصومین علیهم‌السلام و تصدیق عقل، در این مرحله از زندگی بشری، هر قبیله‌ای می‌بایست یا پیامبری زنده داشته باشد.<sup>۳</sup> یا اینکه رنگ و بوی دستورات پیامبر قبلی، هنوز در میان قبیله حضور داشته باشد. بلافاصله بعد از کم رنگ شدن آن دستورات؛ خداوند فردی دیگر را انتخاب می‌فرمود؛ تا مردم را بسوی توحید بخواند.

این مرحله قبیله‌گرایی نیز به پایان رسید و نوبت به زندگی اجتماعی انسان رسید.

۳. در این دوره باید دینی جهان شمول نازل شود؛ تا بتواند تمام ابعاد زندگی انسان را تحت پوشش قرار دهد.

پس خداوند متعال می‌بایست دینی را نازل بفرماید که تمام جوانب زندگی انسان برای تعالی، در دستورات آن لحاظ شده باشد. بنابراین دین خاتم، باید دینی جهانی باشد.

اولین قدم در این راه را می‌توان ظهور دین مسیحیت دانست.<sup>۴</sup> در این دین، دیگر تکیه بر قوم بنی‌اسرائیل نبود و دستورات تقریباً فراقبیله‌ای نازل می‌شد. قوم بنی‌اسرائیل که ید طولایی در نژادپرستی داشت و دارد؛ در اولین گام، می‌بایست این خصلت شیطانی را کنار بگذارد.

<sup>۱</sup> در مورد دستورات عبادی برای هر امتی، نگاه کنید به قرآن کریم؛ سوره حج/آیات ۳۴ و ۶۷

<sup>۲</sup> سوره آل عمران/آیه ۹۳

<sup>۳</sup> در همین رابطه نگاه کنید به قرآن کریم، سوره یونس/آیه ۴۷؛ سوره رعد/آیه ۳۰؛ سوره نحل/آیات ۳۶ و ۶۳؛ سوره مومنون/آیه ۲۴؛ سوره فاطر/آیه ۲۴

<sup>۴</sup> البته ظهور مسیحیت، فقط مقدمه ظهور اسلام بود. نه اینکه اگر مسیحیت تعریف نشده بود؛ توان اداره جامعه جهانی را داشت. زیرا فقط اولین قدم بود.



اما آنها بجای اینکه خوی زشت خود را کنار بگذارند؛ سعی نمودند حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را از میان بردارند. در تاریخ می‌بینیم وقتی حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در برابر نزول خوری و نژادپرستی یهود می‌ایستد؛ نقشه قتل ایشان را طرح می‌کند.

دومین قوم نژاد پرست در دنیای آن زمان، اعراب بودند. نزول هر دین آسمانی در مکانی خاص، علل زیادی می‌تواند داشته باشد. شاید بتوان یکی از علل نزول دو دین آسمانی مسیحیت و اسلام در میان این دو قوم نژادپرست، تعدیل اخلاق مذموم آنها دانست؛ تا جهان، پذیرش دینی آسمانی و جهانی را داشته باشند و بشریت از نظر تمدن و مدنیت، در مرحله بالاتری قرار گیرد. البته در یک دین جهانی، باید قانونی مدون و تحریف‌ناپذیر، باصلاح قانون اساسی آن دین وجود داشته باشد. لذا می‌بینیم هرگونه تحریفی در دین اسلام صورت گرفت؛ اما خداوند متعال اجازه تحریف قرآن را نداد و خود حفظ آن را از هرگونه تحریفی تضمین نمود. این دین جهانی می‌بایست در تمام مسائلی که برای زندگی انسان در راه تعالی، به وجود می‌آید؛ حرف برای گفتن داشته باشد.

اما نکته مهم این است که آیا خداوند در قرآن باید در مورد شکافتن اتم و سفر به کره ماه نیز آیه و دستوری داشته باشد؟؟ این نکته غلطی است که از روی جهالت، بعضی افراد علم‌زده؛ آن را یک نقطه ضعف برای ادیان آسمانی می‌دانند و معتقدند نمی‌توان دینی آسمانی و جاودان داشت. زیرا علم و تکنولوژی در حال پیشرفت است و زندگی انسان، با آنها دایماً در حال تغییر است؛ لذا دین جاودان معنی ندارد. این آقایان نمی‌دانند منظور از نزول دین چیست و چرا ما احتیاج به دین داریم؟ هیچ انسان مؤمنی ادعا ندارد که قرآن باید یک دائرة-المعارف چند صد جلدی و در برگیرنده تمام علوم عالم بشری باشد.<sup>۱</sup>

آری دین یک برنامه برای تعالی انسان و برنامه انسان‌سازی است، نه برنامه برای پیشرفت تکنولوژیک جامعه بشری. پس دین ساخته دست خداست، برای سعادت دنیوی و آخروی انسان. تکنولوژی ساخته دست بشر است؛ برای رفاه بیشتر.

این تعالی برای هر مؤمن و معتقدی، براساس میزان معرفت او اتفاق می‌افتد. آری آن تعالی و رشدی که سلمان فارسی یا بلال حبشی در ۱۴۰۰ سال قبل، با معرفت به دستورات اسلام پیدا

۱. محهرانی که معتقدند طون هر آن شناخته شده و شاید در بطن ۶۵ آن مطلبی در مورد سفر به کره ماه باشد!!! آنها نیز دین را شناخته‌اند.



نمودند؛ شاید برای کمتر فردی پیدا شود. این بر می‌گردد به نوع شناخت انسان، نوع شناخت خدا، رابطه آن دو، و دستوراتی که از طرف خداوند برای انسان آمده. (دین)

با توجه به این که باید حدّ و مرز هر مسئله‌ای معین شود و از مخلوط نمودن آنها اجتناب کنیم؛ در اینجا می‌گوییم: اصولاً برتری تکنولوژیک انسان، ربطی به تغییر دین ندارد. آنچه دین موظف است برای انسان فراهم نماید؛ روشن نمودن جاهایی است که عقل بشری، برای رسیدن به آنها ناتوان است.

قانون‌گذاری برای آسایش بشر، هرچند در کشورهای مختلف تجربه شده؛ اما اینکه قانون طوری تدوین شود، تا سعادت دنیوی و اخروی انسان را در برداشته باشد؛ هنوز در هیچ کشوری نوشته نشده است.<sup>۱</sup> اما چهارده قرن پیش، در محیطی کاملاً وحشی، دینی آمد که توانست تمام نیازهای بشر برای یک زندگی متعالی را فراهم کرده، دستورات آن را ابلاغ نماید.

بطورمثال به یک حکم عبادی از احکام اسلام اشاره می‌کنیم؛ تا مشخص شود در همه موارد، تکنولوژی نمی‌تواند تمام احکام دین را متأثر سازد و پیشرفت تکنولوژیک انسان، امری نیست که احتیاج به دین جدیدی داشته باشد. روح کلی دستورات اسلام ثابت خواهد ماند و تغییرات جزئی نیز بوسیله عالمان دینی از لابلای متون اسلامی و دستورات دینی استخراج می‌گردد.

در اینجا به سبک شدن تکالیف فرد مسافر اشاره می‌کنیم. آری مهم این است که انسان در مسافرت، اغلب با رفتاری‌های گوناگون روبروست و لذا آرامش و وقت کافی، برای انجام عبادات را ندارد. قانون‌گذار در اینجا برای رعایت حال مسافر، نماز را قصر نموده و تکلیف روزه را نیز برداشته است.

در هنگام تدوین این قانون نیز مانند همه قوانین، وجه غالب در انسان‌ها رعایت شده است. حال امکان دارد فردی برای گذراندن تعطیلات خود به جزایر هاوایی برود و در آنجا وقت کافی هم داشته باشد. هرچند این یک استثناء است؛ اما با اینحال باید بدانیم خداوند متعال رعایت تفریح بندگان خویش را نیز می‌نماید. متأسفانه تصویری که بعضی از ما متدینین از خداوند ارایه می‌دهیم، اصلاً تصویری جذاب نیست.

<sup>۱</sup> البته این قوانین تا حدودی برگرفته از دستورات ادیان آسمانی و مقداری از آنها نیز بر اساس عقل بشری، که یکی از بزرگترین موهبت‌های الهی است؛ نوشته شده. اما مهم این است که هرگز نتوانستند آن قوانین را بطور کامل و جامع بیاورند. آری در آن قوانین ساخته دست بشر زمانی بخواهند حقوق زن و مرد را مساوی قرار دهند، مجبورند به همجنس بازی نیز رأی دهند!



مثلاً در هنگام برخورد با این موارد، توجیه‌هایی می‌آوریم؛ که آن علل اصلاً هدف خداوند نبوده. گویی اگر بگوییم: خداوند عاشق تفریحات سالم بوسیله بندگانش است؛ می‌ترسیم از ابهت و جذبۀ خداوند کم می‌شود!! بگذریم از این نکته دردناک، که اغلب تفریحات سالم را نیز بعضی افراد قبول ندارند و به آنها انگ لهُو، لعب، لغو و امثالهم را می‌زنیم.<sup>۱</sup>

پس شارع مقدس برای رعایت احوال بندگان خویش در سفر؛ تعدادی از تکالیف عبادی را سبک نموده است. حال وسیله نقلیه هرچه باشد، تفاوتی ندارد. حتی اگر در سال‌های آینده وسایلی مدرن‌تر از هواپیما به عرصه حمل و نقل وارد شود؛ باز هم حکم، همان است که بود. زیرا انسان تا دلیلی معقول نداشته باشد؛ حاضر نیست آسایش خانه و خانواده خود را ترک نماید. پس استثناءها همیشه بوسیله تبصره‌های الحاقی از اصل قانون جدا می‌شوند.

پس همانگونه که در اول بحث گفتیم؛ تعالی انسان، احتیاج به یک راه دارد و یک رونده. این راه و یا نرم افزار، دین است و آن رونده یا سخت افزار، انسان. آن عزیزانی که با عالم رایانه و کامپیوتر آشنایی دارند؛ می‌دانند نرم افزارهای مختلف، با توجه به پیشرفت‌های سخت افزاری و دیگر عوامل؛ پیشرفت کرده و اصطلاحاً به‌روز می‌شوند. اجازه دهید کمی با اصطلاحات عالم کامپیوتر، منظور را بهتر توضیح دهیم.

اگر تا ۱۰ سال پیش سرعت و قدرت کامپیوترها، در اندازه‌ای بود که با یک نرم‌افزار ساده نیز کار می‌کردند؛ امروزه پیشرفت سخت افزاری و سرعت و قدرت آنها، می‌طلبد که نرم افزارهایی کاملاً جدید و قدرتمند با آن کامپیوترها کار کند؛ و توانایی‌های بیشتری را به نمایش بگذارد. آری برای استفاده مفید از تمام توان یک کامپیوتر قوی، ما احتیاج به نرم افزار قدرتمندی مانند ویندوز XP داریم. بدیهی است استفاده از نرم افزار DOS در این کامپیوتر مدرن، هرگز نمی‌تواند قابلیت‌های دستگاه ما را نشان دهد.

از طرفی برخی نرم‌افزارهای جدید، نمی‌توانند با سخت‌افزارهای قدیمی کار کنند. زیرا آن سخت‌افزارها، توانایی و ظرفیت اینگونه برنامه‌هایی را ندارند. به همین علت در مورد بعضی برنامه‌ها، ذکر شده حداقل سیستم برای نصب این برنامه؛ باید فلان ویژگی‌ها را داشته باشد.

<sup>۱</sup> در اینجا باید بدانیم که خداوند متعال حتی برای سفرهای تفریحی، نیز مراعات حال انسان و تفریح او را بر می‌نماید. هرگز عنوان نشده که اگر انسان می‌خواهد سه یا چهار روز را به تفریح بگذراند، باید نماز خود را کامل بخواند و روزه بگیرد!! حیر خداوند فرموده تفریح خود را انجام بده؛ اما سعی کن گناه در آن نباشد. به همین علت می‌بینیم آن افرادی که از طریق مسافرت امرار معاش می‌کنند، اگر قرار باشد به سفر تفریحی بروند؛ وظیفه صبر می‌گردد. صبر احساس می‌کند اگر عده‌ای از ما مندرین دسب از سر خداوند و بلیغ دین او برداریم: خداوند بیشتر طرفدار پیدا می‌کند!!!





پس برنامه‌های نسبتاً ابتدایی مانند یهودیت، توان پاسخ‌گویی به مسایل مبتلابه انسان امروزی را ندارد.<sup>۱</sup> چرا؟ چون برای دوره زندگی اجتماعی بشر طراحی نشده بود. آن دین برای دوره قبیله‌گرایی انسان، دین بسیار مناسبی بود.

همانگونه که اگر اسلام می‌بایست در زمان فرعون نازل شود؛ هرگز جواب مثبت نمی‌داد. شاید عده‌ای بگویند: اسلام نیز برای ۱۴ قرن پیش آمده و امروزه کارآیی ندارد. در جواب می‌گوییم: دینی که خداوند بعنوان دین خاتم فرستاده؛ قابلیت بروز شدن را دارد. بطوری که با توجه به منابع آن، هیچ مسئله‌ای در زندگی انسان رخ نمی‌دهد؛ مگر اینکه می‌توان حکم دین را برای آن بدست آورد. این نکته در مورد احکام و فقه، که می‌توان آن را بخش متغیر دین دانست؛ کاملاً مشخص است.

در مورد عقاید و اخلاق که بخش‌های دیگر دین را تشکیل می‌دهند؛ احتیاجی به تغییر خاصی نیست. زیرا مسئله توحید یا معاد، هرگز با پیشرفت تکنولوژی تغییر نمی‌کنند. آیا می‌توان تصور نمود که با پیشرفت تکنولوژی، خدا زیاد شود؟ یا با مدرن شدن زندگی بشر، دروغ گفتن جایز گردد؟ آیا تهمت زدن در جامعه مدرن، امری پسندیده است؟ بنابراین اگر بدون تعصب و با وجدان بیدار، به قضیه نگاه کنیم؛ هیچ نکته مبهمی نخواهیم دید.

ما تعصبی برای قبول اسلام، یا ردّ یهودیت نداریم. من ایرانی بدون هیچگونه وابستگی نژادی به اعراب یا بنی‌اسرائیل، می‌توانم با آزادی کامل از قید هرگونه تعصبی، بگویم: بنده برای اینکه از تمام استعدادهای کامپیوتر وجودم، بهترین استفاده را ببرم؛ با افتخار تمام، نرم افزار اسلام را بر روی آن نصب می‌کنم. آری شاید با یهودیت راستین، بتوانم کامپیوتر وجودم را روشن سازم؛ اما مطمئناً بسیاری از توانایی‌ها و استعدادهای آن را نمی‌توانم بارور سازم.<sup>۲</sup> در اینجا به نکته مهم دیگری بر می‌خوریم. آیا همانگونه که بسیاری از سخت‌افزارهای ابتدایی، توانایی کار با نرم‌افزارهای جدید را ندارند؛ آیا در عالم انسان‌ها نیز بعضی افراد را داریم که لیاقت قبول اسلام را نداشته باشند؟؟ در اینجا نیز جواب مثبت است. یعنی تا وقتی روح انسان زیاد آلوده نشده باشد؛ توانایی جذب معارف اسلام را دارد.

<sup>۱</sup> البته منظور یهودیت تحریف شده نیست. همان یهودیت تحریف نشده نیز توان جوابگویی به نوفعاع نسل امروز را نداشت؛ چه برسد به یهودیت امروز که فقط یک وسیله در دست دنیا طلبان شده است.

<sup>۲</sup> آری همانگونه که حاضر نیستم کامپیوتر پیشرفته خودم را، با برنامه‌ای ابتدایی مانند DOS راه اندازی کرده و به آن بسنده کنم.

اما وقتی انسان نتوانست و یا نخواست در شاهره انسانیت باقی بماند؛ بدیهی است بعد از مدتی، توان درک و جذب برنامه‌های انسان ساز اسلام را از دست می‌دهد.

مولوی داستانی شیرین را در مثنوی معنوی آورده؛ که بسیار درس آموز است. می‌گوید:

مردی ثروتمند، برده‌ای مؤمن داشت. سحرگاهی ارباب خواست به حمام برود؛ با نوکر به سمت حمام شهر راه افتاد. وقت نماز صبح بود و در طول مسیر، به مسجدی رسیدند که مومنان جهت اقامه نماز صبح، در مسجد حاضر می‌شدند. غلام از ارباب اجازه خواست تا نمازش را بخواند. ارباب اجازه داد و غلام به مسجد رفت. البته ارباب چون احتیاج به غسل داشت؛ بیرون مسجد منتظر ماند؛ اما غلام دیر کرد.

ارباب چون دید امکان دارد نماز خودش قضا شود؛ فریاد کشید: پس چرا نمی‌آیی؟؟

غلام گفت: می‌خواهم بیرون بیایم؛ اما اجازه نمی‌دهد!! ارباب متعجب شد؛ چون تصوّر نمی‌کرد کسی جرأت مزاحمت برای نوکر او را داشته باشد. با خشم پرسید: چه کسی اجازه نمی‌دهد بیرون بیایی؟؟

غلام نیز با خونسردی جواب داد: همان کسی که اجازه نمی‌دهد تا تو به داخل مسجد بیایی!!

بسته است او هم مرا در اندرون	گفت: آنکه بسته است از درون
می‌بگذارد مرا کایم برون	آن که نگذارد ترا، کایی درون
او بدین سو بست؛ پای این رهی	آن که نگذارد کزین سو پا نهی
خاکیان را بحر، نگذارد درون <sup>۱</sup>	ماهیان را بحر نگذارد برون

آری پذیرش دین الهی، نیز یکسری زمینه‌ها و قابلیت‌هایی را می‌خواهد. در مورد درس گرفتن از عاشورا در همین مورد؛ می‌توانیم به ماجرای معروفی که از ندامت یزید رضی الله عنه نقل شده؛ اشاره کنیم. نقل است یزید در مجلس شام، منقلب شد و احساس ندامتی به او دست داد؛<sup>۲</sup> از امام سجاده رضی الله عنه دستوری را درخواست نمود؛ تا بتواند اعمال قبیح قبلی خود را جبران نماید و امام سجاده رضی الله عنه آن ملعون را به نماز غفیله ارجاع دادند.

با توجه به اعمال ننگین یزید، در خلوت حضرت زینب رضی الله عنها وقتی از فلسفه این عمل امام سجاده رضی الله عنه سؤال فرمودند. حضرت جواب دادند: ما رحمة للعالمین هستیم و نمی‌توانیم مردم (حتی یزید) را از رحمت خداوند ناامید سازیم. ما موظفیم تا راه را نشان دهیم؛ اما این فرد توفیق پیمودن راه را ندارد. یک یهودی یا مسیحی نیز زمانی توفیق قبول اسلام را دارد؛ که زیاد به آلودگی‌ها دچار نشده باشد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی ۱۷۴/۲

<sup>۲</sup> البته احساس ندامت، با احساس توبه واقعی تفاوت دارد. در سوره مائده آیه ۳۱ خداوند می‌فرماید: فابیل زمانی برادر خود هابیل را به قتل رساند. احساس ندامت نمود؛ اما توبه‌ای نمود؛ فاصیح من النادمین. این صرف احساس پشیمانی، بدون پشیمانی عملی و ندارک اعمال اشتباه قبلی؛ هرگز کافی نیست. توبه یک انقلاب واقعی در روح انسان است، اما ندامت یک احساس ظاهری.

<sup>۳</sup> امکان دارد آلودگی‌های فرد، در اثر استضعاف فکری باشد؛ مانند اغلب مردم غرب. فاعداً در اینگونه موارد، خداوند متعال با رحمت واسعه خویش با او برخورد می‌کند.



حتی یک مسلمان نیز، با توجه به میزان پاکی خود می‌تواند از برنامه‌های انسان ساز اسلام برخوردار شود. پس باید توجه کنیم خداوند برای دستورات خود که در قالب دین الهی نازل می‌شود؛ یکسری مقدماتی را ضروری می‌داند. اگر یزید خواست به این شاهراه انسانیت وارد شود؛ باید سنخیتی بین خود و افراد آن راه بوجود آورد. اگر انسان نتوانست خود را از آلودگی‌ها مصون نگه دارد، اما علاقه شدید دارد تا از جدیدترین برنامه‌های خداوند استفاده کند؛ باید با توبه به این راه وارد شود.

ابوسفیان که تا آخرین لحظات اسلام را نپذیرفته بود، اگر خواست مسلمان واقعی گردد؛ باید که از اعمال ننگین خود توبه نماید. والا هرگز توفیق استفاده از برنامه‌های انسان ساز اسلام را نخواهد داشت. اما نکته دیگری در اینجا لازم است توضیح دهیم.

هدف خداوند از ارسال دین و آیین الهی چیست؟

آیا خداوند فقط بر اساس رحمت عام خود، بر خود واجب دانسته تا راهی را نشان دهد؛ و نسبت به پیمودن آن راه توسط مردم، حساس نیست؟؟؟ اما همان گونه که عقل سلیم حکم می‌کند؛ می‌بینیم خداوند برای دستورات خود ارزش قائل است و توقع دارد تا این دستوراتی که او برای زندگی بهتر انسان‌ها فرستاده؛ از سوی انسان نیز مورد توجه قرار گرفته و به آنها عمل کند. بررسی تاریخ ادیان در ادوار مختلف زندگی انسان، به ما نشان می‌دهد که نافرمانی انسان از دستورات الهی؛ همیشه برای او مشکل ساز بوده و باعث نزول عذاب شده است.

مثلاً وقتی افراد بشر منحصراً یک زن و مرد بودند؛ خداوند به آنها فرمان داد به این درخت نزدیک نشوید. *ولا تقربا هذه الشجرة* وقتی این دستور مورد توجه قرار نگرفت؛ حضرت آدم و همسرش علیهم السلام از بهشت اخراج شدند. *قلنا اهبطوا منها جميعاً*<sup>۱</sup>

در دوره دوم زندگی جمعی بشر، یا همان دوره قبیله‌گرایی، باز خداوند دستوراتی را برای قوم و قبیله‌ای خاص ارسال می‌فرماید. وقتی آن قبیله یا قوم، در مقابل دستور خداوند موضع گرفته و به آن عمل نمی‌کنند؛ با عذاب الهی روبرو می‌شوند.

مثلاً وقتی قوم صالح علیهم السلام از او خواستند تا از دل کوه، شتری را برای آنها بیرون آورد؛ خداوند نیز قبول این معجزه را، مشروط به دستوری خاص نمود.

<sup>۱</sup> سوره بقره/آیه ۳۵

<sup>۲</sup> سوره بقره/آیه ۲۸



قرار شد آبشخور قبیله، یک روز در اختیار شتر باشد؛ یک روز در اختیار دیگر افراد قبیله. در آن روزی که نوبت شتر بود؛ افراد قبیله حق تعرّض به شتر را نداشتند.

اما وقتی بعضی افراد قبیله، شتر را پی کردند؛ عذاب الهی در قبال این نافرمانی نازل شد.<sup>۱</sup> یا در مورد قوم عیسی بن مریم علیه السلام نیز همین گونه عمل شد. وقتی آنها درخواست غذایی آسمانی نمودند؛ خداوند فرمود: اگر بعد از دیدن این معجزه، باز هم ایمانی خالص را نتوانند ارایه دهند؛ عذاب سنگین در انتظار آنهاست. قال الله انی مرّمًا علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذاباً لا اعذبه احدًا من العالمین<sup>۲</sup>

آن بخش از مسیحیت که راه انحراف را پیمودند؛ باعث شدند عذاب الهی بر آنها نازل شود؛ اما این عذاب، در قبال عدم درک صحیح دین الهی متجلی گردید.

چه آن زمانی که کشیشان تمام قدرت را در دست داشتند و افرادی مانند گالیله را تا نزدیک چوبه‌دار می‌بردند؛ و چه امروز که قدرت یک کشیش، در موعظه خلاصه شده و حالت رقت‌انگیزی دارند. این نشان می‌دهد که آنها نتوانسته‌اند منظور خداوند از ارسال رسولان و فرو فرستادن دین را بفهمند.<sup>۳</sup> واقعاً اگر خداوند در قبال عدم توجه به دستوراتش حساس نبود، چرا پیامبران مختلف را در زمان‌های متفاوت می‌فرستاد؟

زیرا خداوند می‌توانست در همان اول خلقت و به همراه حضرت آدم علیه السلام قرآن و تمام دستورات خود را نازل بفرماید. براستی وقتی قرار باشد به دستورات قرآن عمل نشود و خداوند نیز حساسیتی در این رابطه نداشته باشد؛ چرا نباید قرآن در اول آفرینش نازل شود؟؟ پس می‌بینیم خداوند در برابر عدم توجه به دستوراتش، حساس است و برای افراد بی‌توجه؛ عذاب‌هایی را مقرر فرموده است. خداوند متعال در قرآن به این امر تصریح دارد:

ثم ارسلنا رسلنا تترًا کَلِمًا جاء امة رسوها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا و جعلناهم احادیث فبعدا لقوم لا یؤمنون<sup>۴</sup>  
 آنگاه پیامبرانی پی در پی بر خلق فرستادیم و هر قومی که رسول بر آنها آمد؛ تکذیب کردند.

<sup>۱</sup> اینکه آن درخت چه بود، ما چرا خداوند نک روز استفاده از آبشخور مسله را نه شتر اختصاص داد؟ و کلاً خداوند چرا این دستورات را داده و فلسفه احکام الهی چه بوده؟ مربوط به بحث ما نسبت احتمالاً عرض می‌کنم هدف حرف‌شنوی بوده و ما نگاه می‌کنیم تا میزان حساسیت خداوند در حال فراموشی را بفهمیم.

<sup>۲</sup> سوره مائده/آیه ۱۱۵

<sup>۳</sup> آری ما باید فکر کنیم عذاب همش در قالب طوفان و زلزله و مرغان ابابیل است عدم درک صحیح از دین، و در نتیجه دناطللی؛ بدترین عذاب است و خداوند فرموده لذت مساجات را از بندگان گنه‌کار می‌گیرد. ما لاولیایی و اعم بالدنیا ان اعم بدعت حلاوه ماحتی من قلوبهم سکن الفزاد ۸۰

<sup>۴</sup> سوره مومنون/آیه ۴۴



ما هم آنها را از پی یکدیگر هلاک نموده، داستان‌های آنها را عبرت برای دیگران ساختیم. دور باد از رحمت خداوند، اقوام بی ایمان

عقل نیز حکم می‌کند خداوند در قبال دستورات خود، حتی در آخرالزمان نیز حساس باشد و در قبال عدم توجه به آن دستورات، از خود واکنش مناسب را نشان دهد. واکنش مناسب نیز عدم استفاده از نعمت‌هایی است که در صورت عمل به آن دستورات، نصیب انسان می‌شد.

مانند دکتر که نسخه‌ای برای سلامت بیمار می‌نویسد. عدم توجه به دستورات پزشک، یک عذابی را بدنبال خواهد داشت؛ که عبارت است از عدم بهبودی و ادامه بیماری. این کریمانه‌ترین و در عین حال سخت‌ترین عذاب است. این نوع عذاب، کریمانه است؛ زیرا لازم نیست خداوند برای هر مورد نافرمانی بلافاصله دست بکار شده، مجازات فرماید. سخت‌ترین عذاب است؛ زیرا خداوند وقتی فرمانی می‌دهد؛ در بهترین حالت و فی احسن تقویم است.

ما اگر آن دستور را انجام دهیم؛ بهترین حالت ممکن را خواهیم داشت. و اگر نافرمانی کنیم؛ بهترین حالت را از دست می‌دهیم.<sup>۱</sup>

پس گرچه عذاب الهی سخت‌ترین نوع عذاب است؛ اما این عذاب، در ادوار مختلف زندگی انسان‌ها تفاوت می‌کند. نوع عذاب، ارتباط مستقیم با نوع معجزه الهی دارد. بدان علت عذاب الهی برای قوم صالح علیهم‌السلام عذابی محسوس بود؛ که آن قوم، معجزه‌ای محسوس مانند شتر را در میان خود داشتند. عدم رشد عقلی کافی انسان در آن زمان، می‌تولید که هم معجزه محسوس باشد و هم عذاب.

اما امروزه که دین الهی، با معجزه‌ای عقلی مانند قرآن به عرصه زندگی انسان‌ها آمده؛ در قبال بی‌توجه‌ای به آن معجزه، عذاب مسلمانان نیز عذابی عقلایی خواهد بود. ما نباید منتظر باشیم که امروزه نیز فرشته عذابی از آسمان بیاید و بر سر ما سنگ بیارد؛ خیر. آن فرشته، الان هم وجود دارد و مشغول عذاب نمودن ماست؛ ولی عذابی که قلب عاقلان قوم را به درد می‌آورد.

آری چه عذابی برای متدینین عالم، بالاتر از حالتی که الان در آن بسر می‌بریم؟؟ این عدم درک صحیح از دین، عذابی را به دنبال خواهد داشت که در این دنیا و جهان آخرت خود را نشان خواهد داد.

<sup>۱</sup> جالب اینجاست خداوند معال، گرچه در قبول توبه بندگان بسیار بزرگواری دارد؛ اما در مقام حفظ اصول خویش، بسیار اصول‌گراست! ظریفی می‌گفت: خدا خیلی مرد است! معنی از یک طرف بر اساس جوانمردی و مردانگی، کاملاً توبه‌پذیر است. از طرفی باید بدانیم حرف مرد یکی است و همی خداوند بگوید اگر فلان کار را نکنید؛ فلان طور خواهد شد؛ واقعاً همانطور هم خواهد شد. در بحث پیرامون ظهور، به این مسئله بیشتر خواهیم پرداخت.



خداوند در تبیین اینگونه عذابی، بارها در قرآن فرموده: *لهم في الدنيا خزي و في الآخرة عذاب اليم*<sup>۱</sup> تحقق وعده دنیایی این آیه را همه به چشم خود دیدیم. تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، خفت و خواری متدینین عالم، امری غیرقابل انکار بود. دین افیون جامعه شده بود و مبارزان برای کسب وجهه، خود را کمونیست و یا مارکسیست می خواندند. این خواری، بخاطر آن بود که تمام دستورات خداوند را اطاعت نکرده بودند. یا اینکه هم اکنون نیز اکثریت جامعه بشری، خود را متدین به یکی از ادیان الهی می دانند. اما می بینیم تمام سررشته کارها در دنیا، بدست افرادی است که اعتقادی به دین و خداوند ندارند؟ چه بر سر انسان آمده است؟

تاکنون که در حال ریشه یابی ماجراهای صدر اسلام بودیم؛ نگاه ما به ماجرای عاشورا نگاهی نسبتاً تاریخی بود و نمی توانیم به آن صفت نگاه مدرن بدهیم. هرچند در همین سیر تاریخی، اغلب اوقات نگاهی متفاوت به ماجراهای تاریخی داشتیم.

حال سعی می کنیم طوری حرکت نماییم تا مصداق آن کلام حضرت علی *صلوات الله علیه* گردیم. *والعقل حفظ التجارب و خیر ما جریت، ما وعظک<sup>۲</sup> خرد، نگه داری تجربه ها می باشد و بهترین تجارب آن است؛ که پندی به تو ارزانی دارد.*

<sup>۱</sup> سوره بقره/آیه ۱۱۴؛ سوره مائده/آیات ۳۳ و ۴۱؛ سوره روم/آیه ۲۶

<sup>۲</sup> بهج اللاعه نامه ۳۱



سیر حرکت ما تاکنون، حفظ تجارب بود و حال می‌خواهیم با مدد از خداوند، پندی برای زندگی امروز خود نیز بگیریم؛ تا بتوانیم بهترین استفاده را ببریم. آری شاید با خود بگوییم: وقتی تمام انحرافات از ماجرای سقیفه ریشه گرفته، چرا حضرت علی صلوات الله علیه در مقابل حرکت انحرافی سقیفه، قیام نکردند؟ حداکثر قضیه این بود که آن حضرت شهید می‌شدند و این سعادت شهادت، منتهای آرزوی آن حضرت صلوات الله علیه بود.

اما اگر اندکی در تاریخ اسلام مطالعه نماییم؛ حقایقی را می‌بینیم که نشان می‌دهد مسئله، فقط شهادت نبود. آری مظلومیت تاریخی امام علی صلوات الله علیه مقداری بخاطر آن است که ما شیعیان نخواستیم به یک نکته تلخ اقرار نماییم. آن نکته تلخ این است: حضرت علی صلوات الله علیه در آن زمان، هیچ توانی نداشتند. هیچ پشتوانه‌ای در بین توده مردم نداشتند و مقبولیت ایشان در جامعه آن روز، صفر بود.<sup>۱</sup>

وقتی این ماجرای تاریخی را خواندم؛ بهتم زد و مدت کوتاهی، قدرت هرگونه حرکتی از من سلب شد. باید بگویم عجیب‌ترین، تلخ‌ترین، و عبرت‌آموزترین ماجرابی که بنده در طول تاریخ صدر اسلام دیده‌ام؛ این ماجراست. برآستی چرا این مسایل نباید در بین جامعه مطرح شود و ملت شیعه بدانند کوچکترین غفلتی، می‌تواند اینگونه نتایج مصیبت باری داشته باشد؟

الآن طرفین قضیه [خلیفه دوم و چهارم صلوات الله علیه] مدت‌هاست به دار باقی شتافته‌اند و منظور ما از بیان اینگونه ماجراها، فقط عبرت‌آموزی باید باشد.

آری ماجراهای عبرت‌آموز باید بیان شوند؛ تا مردم بتوانند از تاریخ درس بگیرند. والا آنکه از این ماجرای عبرت‌آموز بدنبال دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی باشد؛ مطمئناً باید در قوه تعقل خود تجدیدنظر جدی نماید. قبل از بیان آن ماجرا، باید یادآوری کنیم: این علی، همان داماد پیامبر و بزرگترین پهلوان عالم اسلام و بلکه شجاعترین انسان بعد از پیامبر اکرم صلوات الله علیها بوده است.

<sup>۱</sup> البته باید کاملاً دقت کنیم عده زیادی از مردم کوچه و بازار، مانند ما شیعیان امروزی فقط علی و اولادش را دوست داشتند. اما مهم دوست داشتن نبود؛ زیرا عمر سعد نیز با دیدن پیکر حسین صلوات الله علیه گریست. مهم این است که بعد از زمینی کردن دین، مقبولیت مردم، فرآنی نبود یعنی ولی الله نمی‌دانستند.



همان کسی که در برابر پهلوانان نامی عرب، مانند عمرو بن عبدود کوتاه نیامد و مردانه ایستاد. حال بینیم غفلت و جاهلیت مسلمانان صدر اسلام، این بزرگترین پهلوان عالم را در چه مقامی قرار می‌دهد؟ عمق فاجعه بقدری زیاد است که عین مطالب را بدون دخل و تصرف نقل می‌کنیم. این ماجرای تلخ را از کتاب حدیقه‌الشیعه خواهیم آورد.

[خلیفه دوم] عباس را بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد؛ بخواستگاری ام‌کلثوم.

آن حضرت قبول نکرد. [عمر] پس به عباس گفت: علی، از من ننگ دارد؛ بخدا که در قتل او سعی نمایم. عباس خبر به آن حضرت علیه السلام داد. فرمود: کشته شدن حسابی دیگر است، و دختر به وی دادن؛ حسابی دیگر، من دختر به وی ندهم.

پس عمر به عباس گفت: روز جمعه در مسجد حاضر شو، تا آنچه بگذرد؛ بشنوی. عباس روز جمعه بمسجد حاضر شد. شنید که عمر، بعد از خطبه گفت: ایها الناس ان هیئها رجلاً من اصحاب رسول الله، قد زنی و هو محسن. اطلع امیرالمؤمنین وحده. فما انتم قائلون؟ ای مردم، بدرستی که مردی از اصحاب، زنا کرده به زنی؛ و حال آنکه آن مرد، زن دارد. و امیرالمؤمنین عمر؛ به تنهایی بر آن اطلاع یافته است؛ شما چه می‌گویید؟

از چهار جانب مسجد آواز برآمد که امیرالمؤمنین را بگواه احتیاج نیست. اگر بفرمایی؛ آن زانی را بکشیم!! پس [عمر] از منبر به زیر آمده، به عباس گفت: اگر علی دختر به من ندهد؛ آنچه گفتم؛ بکنم. پس عباس بخدمت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام آمده، حال را باز گفت.

آن حضرت فرمود: من بیش از گفتن شما، دانستم؛ ولیکن این کار نکنم. عباس گفت: او بی‌شرم، عاصی و ستبره‌کار است. اگر تو نکنی؛ من بضرورت خواهم کرد؛ اگر خواهی و اگر نخواهی. تا خصومت برطرف شود و چنان بدارم که این دختر نبود.

پس عباس به عمر گفت: اگر علی علیه السلام این کار را نکند؛ من می‌کنم. پس عمر مردمان را حاضر کرده، گفت: عباس، عم علی علیه السلام است و بوکالت او، دختر بمن می‌دهد.<sup>۱</sup>

و اکثر مجتهدین؛ خصوصاً سید مرتضی را اعتقاد آن است که جنیة‌ای بصورت آن دختر، بخانه عمر فرستادند و آن دختر، بخانه عمر نرفت!!!<sup>۲</sup>

این فاجعه تلخ را فقط به دو دلیل نقل نمودم.

۱. عمق مظلومیت امام علی علیه السلام را بفهمیم و بدانیم اول مظلوم تاریخ کیست؟
۲. ملت بداند عمق انحراف تا چه اندازه بوده است.

۱ حدیقه‌الشیعه ۲۷۸؛ مسندک الوسائل ۴۴۲/۱۴؛ شرح الاحبار ۵۰۷/۲

۲ علاوه بر سد مرضی در رسائل ۱۹۲/۳، قطب راوندی در الخرائج و الحرائج ۸۵۲/۲، سید هاشم بحرانی در مدسه المعاجز ۲۰۴/۳؛ و شیخ جعفر عدی در اوار العلویه ۴۲۵ نیز معتقد به رفتن جنه هستند. در این کتب، بهدند بصر صورت ملاسری وارد شده است. اما در هر حال زیاد تفاوتی ندارد. مهم این است که حضرت مجبور شدید و این احبار، در اثر جهالت مردم اتفاق افتاد





بنگریم انحرافی که در اول، بصورت خلافت دموکراتیک نامیده شد؛ در ادامه به کجا کشیده شد؟<sup>۱</sup> اینکه به علی علیه السلام نکند، و یا حتی جواب سلام ایشان را ندهند؛ نمی‌تواند زیاد عبرت آموز باشد. آری امت اسلام، خصوصاً شیعه باید از این فجایع تاریخی، درس عبرت بگیرد. والا ما نمی‌توانیم به عظمت فداکاری‌ها و اعمال ائمه علیهم السلام پی ببریم. این ماجراها اتفاق می‌افتد؛ اما در بطن تاریخ دفن گشته، گویی اصلاً اتفاقی نیفتاده است.<sup>۲</sup>

حال که به بحث عبرت وارد شدیم؛ شاید سؤال شود چه درسی باید از این فجایع بگیریم؟ با طرح این سؤال، وارد به نکته دیگری وارد می‌شویم.

نکته‌ای که باید در مورد آن توجه کافی صورت بگیرد؛ کلمه **ثارالله** است. این کلمه در بین ما ملت شیعه زیاد تکرار می‌شود؛ زیرا در زیارت عاشورا می‌خوانیم **السلام علیک یا ثارالله** و ابن ثاره. با اینکه تمامی ائمه بزرگوار یا به تیغ و یا سم شهید شده‌اند؛ چرا فقط در مورد امام علی و امام حسین علیهم السلام این صفت آمده است؟ **ما منا الا مسموم او مقتول**<sup>۳</sup>

مدت‌ها در این نکته گرفتار بودم و بدنبال یک دلیل منطقی می‌گشتم. البته ساده‌ترین تفسیر عبارت، می‌توانست این باشد که بگوییم: چون فقط این دو امام بزرگوار علیهم السلام خونشان بر زمین ریخته شد و دیگر ائمه علیهم السلام مسموم شدند.

اما این تفسیر، نمی‌توانست عمق مسئله را برساند و پیام خاصی نیز نداشت. معقول نبود نقل یک رویداد تاریخی، در این درجه از اهمیت قرار داشته باشد. زیرا برای خداوند متعال چه فرقی می‌کند که شهادت با سم باشد؛ یا با شمشیر؟

مهم این بود که آن بزرگواران علیهم السلام زندگی خود را وقف تبیین دین الهی و نشان دادن راه خدا نموده بودند. پس باید یک توجیه منطقی و عقلانی برای این صفت **ثارالله** پیدا کرد.

<sup>۱</sup> البته فجایعی که بعدها پیدا شد؛ بسیار عمیق‌تر است. مثلاً احادیث و روایاتی که در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله ساخته و منتشر نمودند؛ بسیار دردناک‌تر است. اما معمولاً ما عادت داریم اینگونه فجایع تاریخی محسوس، را بهتر درک کنیم. لذا برای ما درک سنگین بودن شهادت امام حسین علیه السلام به بسیار راحت‌تر از درک ترور شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله صورت می‌گیرد. اما واقعیت این است که عامل انحطاط چند فرسی اسلام، به شهید نمودن فرزند رسول خدا بود و نه این ازدواج اجباری. عامل انحطاط مسلمان، ترور شخصیت رسول الله صلی الله علیه و آله بود. زیرا وفی اسوه و الگوی من، آنچنان انسانی باشد؛ چرا من نباید بدنبال شهوت و شکم بروم؟ و نتیجه آن شد که اکنون می‌بینیم.

<sup>۲</sup> شاید الان بهتر درک کنیم چرا امام رضا علیه السلام منصب ولایتعهدی را پذیرفتند. آری محیط زندگی آن عزیزان، با محیط ذهنی ما تفاوت بسیار دارد.

<sup>۳</sup> مصباح الفقاهة ۵/۸۶؛ نهج السعادة ۵۰۶/۸؛ کشف الغمة ۲۲۷/۳؛ مقتول او شهید ذکر شده؛ مجموعة الرسائل ۲/۲۲۷؛ من لا يحضره الفقيه ۲/۵۸۵؛ عبون اخبار الرضا (ع) ۱/۲۸۷؛ الامالی (صدوق) ۱۲۰؛ روضة الواعظین ۲۳۳؛ وسائل الشیعة ۱۴/۵۶۸؛ مدینة المعاجز ۷/۱۸۲؛ بحار الانوار ۲۷/۲۰۹؛ میران الحکمة ۲/۱۵۱۸؛ مقتول او شهید را ذکر کرده‌اند.



آنچه خداوند در تفسیر این فراز از زیارت عاشورا افاضه فرمود؛ خدمت عزیزان تقدیم می‌شود؛ امید که بتواند مقبول طبع عزیزان گردد.

بهترین کلید حل معما، یک کلام از مولا علی (ع) است. جمله‌ای که بحمدالله تاکنون استفاده بسیاری از آن برده‌ایم. حضرت در بیان وظیفه پیامبران و علت ارسال رسولان می‌فرماید: لیثروا دفائن العقول پیامبران می‌آیند تا عقل مدفون آدمی را از زیر خروارها خاک امیال و نفسانیات استخراج نمایند و شکوفا سازند.

در اینجا می‌بینیم کلمه لیثروا به معنای شکوفاسازی و برانگیختن استعمال شده است. پس کلمه ثار و مشتقات آن، را باید در معنای مجازی خون حمل نمود. خون خدا که در تفسیر این فراز آمده؛ نکته‌ای دقیق است.

آری همه ما معنای خون خدا را براحتی می‌فهمیم؛ زیرا همه می‌دانیم خداوند از سنخ ماده نیست و خونی ندارد. شاید همین فهم راحت آن، باعث شده در عمق آن دقت کافی صورت نگیرد. پس باید در عمل خون، در بدن دقت کنیم. خون با گردش خود در رگ‌ها، دو عمل عمده را انجام می‌دهد.

۱. باعث رساندن اکسیژن به بافت‌های زنده می‌شود.

۲. جهت تغذیه بافت‌های بدن، مواد غذایی را به سلول‌ها می‌رساند.

این دو عمل مهم تنفس و تغذیه، باعث می‌شود تا زمانی خون در رگ‌ها جریان دارد؛ حیات چرخه خود را ادامه دهد و بدن گرم باشد. به محض توقف گردش خون، بدن سرد شده؛ می‌میریم. بنابراین گردش خون در بدن، نشانه زندگی و حیات است.

این عمل خون، در مجموعه‌ای، به نام بدن انسان است. گرم بودن، تحرک داشتن و در یک کلام؛ زنده بودن بدن، بدیهی‌ترین عمل خون است. حال این عمل در جامعه انسانی، نیز برعهده افرادی است که با اعمال و گفتار خود؛ باعث گرم بودن و زنده ماندن جامعه می‌شوند. یعنی افرادی در جامعه وجود دارند که عمل خون را در آن جامعه انجام می‌دهند.

این عمل گرم و زنده نگه‌داشتن جامعه، کاری است که معمولاً از افراد انقلابی و پرشور ساخته است. آنها با اعمال و گفتار خود، باعث ایجاد تحرک در میان جامعه می‌شوند.

از طرفی می‌بینیم افرادی انقلابی مانند فیدل کاسترو، چه‌گوارا، هوگوسانچز و.... با اعمال و

گفتار خود، باعث ایجاد شور و نشاط و گرمی در جامعه شده و می‌شوند. این را چه کنیم؟



در مورد اینگونه افرادی، می‌گوییم: این افراد مصداق صفت ثار هستند؛ اما ثارالله نیستند. پس ثارالله در چه مواردی گفته می‌شود؛ که اختصاصاً در مورد امام علی و امام حسین علیهما السلام آمده؟؟؟ حال چون احساس می‌کنیم مسئله حل شده، براحتی می‌گوییم: ثار کسی است که در جامعه شور و حیات بدمد.

ثارالله کسی است که جامعه را در راه خداوند تحریک کند و جامعه را بسوی توحیدی شدن ببرد. اما همین جواب ساده، ما را با سؤال دیگری روبرو می‌کند.

آیا تحریک جامعه در راه خدا، فقط کار امام علی و امام حسین علیهما السلام بوده است؟ نقش دیگر ائمه علیهم السلام در این رابطه چگونه تفسیر می‌شود؟ پس مسئله به این سادگی نیست.

بررسی این نکته دقیق، احتیاج به مقدمه‌ای دارد.

در صفحات گذشته گفتیم که در تطورات زندگی اجتماعی انسان، سه دوره کاملاً متمایز قابل تشخیص است. ۱- دوره خانوادگی ۲- دوره قبیله‌گرایی ۳- دوره اجتماعی

از طرفی باید بدانیم دستورات خداوند برای هدایت بشر، متناسب با نوع زندگی بشر بوده. مثلاً دستورات اقتصادی که در اسلام آمده مانند خمس و زکات، دو دلیل داشته است.

۱. نقش اجتماعی آن؛ جهت تعدیل ثروت در جامعه

۲. نقش فردی آن، جهت دل نبستن انسان به مال دنیا

حال برای نمونه، دستورات اقتصادی ادیان را در این سه دوره، بطور خلاصه بررسی می‌کنیم. در دوره زندگی فردی انسان، نقش اجتماعی برای دستورات اقتصادی؛ زیاد معنا نداشت. زیرا نیازها بسیار محدود بود و همه، توان برطرف نمودن نیازهای خود را داشتند. در بین یک خانواده که همه آنها توان کار داشتند؛ تعدیل اقتصادی بی‌معنا است. لذا فقط تأکید بر روی نقش فردی دستورات و احکام الهی بود. مثلاً در آن زمان، قربانی در راه خداوند اهدا می‌شد؛ تا فرد قربانی کننده، به مال دنیا دل‌بسته نباشد.

آری زکات در آن زمان بیشتر در معنای لغوی آن بکار می‌رفت و عاملی برای تقرب به خدای تعالی و تزکیه نفس محسوب می‌گردید. و اقل علیهم نبأ ابنی ادم بالحق قرباناً<sup>۱</sup> برایشان بازگو کن حکایت دو پسر آدم را که تقرب جستند از طریق قربانی

<sup>۱</sup>سوره مائده/آیه ۲۷



اما در دورهٔ قبیله‌گرایی، این دستورات اقتصادی در جهتی پیش می‌رفت که نقش اجتماعی خود را پیدا کند و در قبیلهٔ مورد نظر، انسان‌های فقیر در عذاب نباشند.

به همین علت می‌بینیم دستورات دینی گسترش یافته و در مقولهٔ قربانی خلاصه نمی‌شد. زکات در این دوره، هم به معنای پاک‌کنندهٔ صاحب مال استعمال می‌شود؛ هم به معنای پاک‌کنندهٔ جامعه از فقر.

اما در دورهٔ زندگی اجتماعی، که آخرین بخش دستورات الهی بوده و هست؛ برای زکات، خمس، صدقه، معاملات، ارث، وصیت، دیه، کفارات و..... که بخش عمده‌ای از تکالیف اقتصادی انسان هستند؛ دستورات بسیار دقیقی رسیده است. پس در این دوره، نه تنها دستورات برای مبارزه با دنیاطلبی (بعد فرری) یا زدودن فقر (بعد اجتماعی) صادر می‌شد؛ بلکه اهداف دیگری نیز برای انسجام و تنظیم سیستم اقتصادی فرد و جامعه، مد نظر قرار گرفته است.

هرچند در زندگی دورهٔ خانوادگی نیز در مورد معاملات، احکام وجود داشت؛ اما هرگز نمی‌توانیم بحث‌های مفصلی مانند مزارعه، مساقات، مضاربه، جعاله، خیارات و.... را پیدا نماییم. از طرفی همه قبول داریم خداوند این دستورات را، برای انجام دادن مردم ارسال می‌فرمود. والا اگر منظور خداوند جز این باشد، هم کار لغو و بیهوده‌ای انجام می‌دهد؛ و هم ارسال رسولان تشریحی و صاحب شریعت در زمان‌های مختلف، توجیه ندارد.

آری قرآن را حضرت آدم علیه السلام می‌آورد و مردم هم به آن عمل نمی‌کردند!!!

پس یک رسول باید بتواند در اجرای دستورات خداوند، قدرت داشته باشد. این نکته وقتی برای ما اهمیت خود را نشان می‌دهد که بدانیم اغلب پیامبران در جوامعی برانگیخته می‌شدند؛ که آن جوامع، در گمراهی بسر می‌بردند. حال وقتی یک پیامبر از طرف خداوند، مأمور به انجام عمل یا تبلیغ در میان یک قوم گمراه می‌شود؛ اگر قدرت نداشته باشد، چه می‌شود؟ می‌گوییم: اگر پیامبری بر اجرای احکام الهی قدرت نداشته باشد؛ همان اتفاق می‌افتد که برای حضرت لوط علیه السلام اتفاق افتاد. یکی از رقت‌انگیزترین و البته حماسی‌ترین صحنه‌های ساخته شده بدست بشر و بالتبع فرازهای وارده در قرآن، ماجرای حضرت لوط علیه السلام است. خلاصهٔ آن ماجرا که در دو سوره هود و حجر آمده؛ بدین صورت است:

وقتی فرشتگان عذاب به صورت مردانی زیبا ممثل شدند و خواستند قوم لوط را بواسطه آن عمل شنیع، مجازات نمایند؛ به خانهٔ حضرت لوط علیه السلام وارد شدند.



قوم لوط بلافاصله جلوی خانه حضرت لوط علیه السلام جمع شدند و از او خواستند تا آن مردان زیبا را به آنها تسلیم نماید. حضرت لوط علیه السلام در اینجا یکی از زیباترین و جوانمردانه‌ترین اعمال را انجام داد. آن بزرگوار فرمود: دختران من برای شما پاکیزه‌تر هستند؛ من را نزد مهمانانم سرافکننده نسازید. اما آن قوم گمراه گفتند: خودت خوب می‌دانی ما کاری به دختران نداریم.

در اینجا حضرت لوط علیه السلام بدرستی می‌فرماید که یک پیامبر، برای اجرای فرامین الهی، باید قدرت لازم را داشته باشد. قال لو ان لی بکم قوۃ اؤءای الی رکن شدید<sup>۱</sup>

آری پیامبری که قدرت لازم را نداشته باشد؛ اینچنین مستأصل می‌گردد. یعنی حاضر است از ناموس خود، برای اجرای دستورات الهی بگذرد؛ اما کافران قبول نمی‌کنند.<sup>۲</sup>

البته آن فرشتگان عذاب به حضرت لوط علیه السلام مزده دادند قوم او، نمی‌توانند آسیبی به آنها وارد نمایند و فردا صبح، همه آنها مجازات می‌شوند.

زیرا آن قوم، عصیان و سیاهکاری را از حد گذرانده بودند. بطوریکه حتی درخواست مهلت حضرت ابراهیم علیه السلام نیز در مورد آنها پذیرفته نمی‌شود. یا در مورد قوم بنی اسرائیل نیز همین مسئله صادق است. یعنی اگر فرعون اجازه نمی‌دهد تا بنی اسرائیل به دستورات خداوند عمل نمایند؛ رود نیل شکافته می‌شود؛ تا آن قوم بتوانند در محیطی جدید دستورات خداوند را اجرا نمایند.

در این نگاه، شکافتن رود نیل، بیش از آن که برای نجات بنی اسرائیل باشد؛ برای اجرای فرامین خداوند خواهد بود. زیرا اگر آنها نمی‌خواستند به دستورات دینی خود عمل نمایند؛ با فرعون اصطکاکی پیدا نمی‌کردند. آری در این نگاه، اصالت به اعتباریات داده نمی‌شود و باید به دنبال نکات اصیل بگردیم.

خداوند متعال که آگاه به آینده و بهانه‌گیری بنی اسرائیل است، وقتی برای انجام اعمال دینی خود، در محدودیت بودند؛ رود را برای آنها می‌شکافت.

والا آن قوم، هیچ مزیت خاصی نداشتند و خودشان نیز ثابت کردند. زیرا وقتی در انجام دستورات الهی کوتاهی کردند؛ همین قومی که رود برایشان شکافته شد و از آن عبور کردند؛ در

<sup>۱</sup> سوره هود/آیه ۸۰

<sup>۲</sup> هرچند خداوند در اثر این جوانمردی نوع انسان، متقابلاً یکی از زیباترین اعمال را انجام داده است. یعنی در این فراز، به جان الگو و فخر نوع انسان، حضرت رسول صلی الله علیه و آله قسم خورده، می‌فرماید: لعنک الله لعمری انک لم یسکرکم بعمود اما این نکته نیز نمی‌تواند احتیاج پیامبر به قدرت را توجیه نماید.



خشکی سال‌ها سرگردان شدند. قال فأما محرمة عليهم اربعين سنة يتيهون في الارض فلا تأس على القوم الفاسقين<sup>۱</sup> خداوند فرمود: چونکه مخالفت با دستورات الهی نمودند؛ شهر را بر آنها حرام کردیم و باید چهل سال در بیابان سرگردان باشند. آری اقوام گذشته، یا در برابر دستورات الهی تسلیم می‌شدند و یا عذاب الهی آنها را فرا می‌گرفت؛ و این اختصاص به قوم بنی‌اسرائیل یا قوم لوط نداشت. وقتی یک قوم، حاضر به پذیرش دستورات الهی نبود؛ قاعدتاً آن قوم عاصی از زمین محو می‌گشت.

پس دو استراتژی در دوره قبیله‌گرایی وجود داشت.

۱. فرار از برابر ظالمان، برای عمل به دستورات الهی.

۲. عذاب برای اقوامی که عمداً دستورات را اجرا نمی‌کردند.

این دو روش را در امم گذشته به وفور می‌توانیم ببینیم. در تأیید این نظریه، می‌بینیم وقتی قوم حضرت یونس عليه السلام قبل از نزول عذاب الهی توبه نموده، به دستورات الهی گردن نهادند؛ عذاب از آنها برداشته شد. فلولا كانت قرية امنة فنفعها ايمانها الا قوم يونس لما امنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحياة الدنيا و متعناهم الى حين<sup>۲</sup>

پس می‌بینیم در دو دوره زندگی خانوادگی و قبیله‌گرایی، عمل به دستورات الهی امری واجب بود و اصالت داشت. در مرحله سوم که خداوند عليه السلام دینی را برای تمام مردم دنیا می‌فرستد؛ این دین جهان شمول، باید قدرت اجرایی برای انجام دستورات الهی داشته باشد.

در این دین نمی‌شد دو روش فرار و یا عذاب، را انتخاب کرد. زیرا این دین باید تمام دنیا را تحت پوشش قرار دهد و فرار، برای دین جهان‌شمول معنا ندارد. از طرفی عذاب نمودن نیز نمی‌توانست راه‌گشا باشد.<sup>۳</sup>

بدان دلیل که دستورات الهی برای بهترین نوع زندگی انسان‌ها، در تمام زمان‌ها و مکان‌ها از طریق شکوفا نمودن عقول آنها، طراحی شده بود؛ لذا نمی‌توانست در مقطعی خاص، عده-ای را عذاب نماید. آری هجرت برای آماده شدن جامعه جهت ایجاد حکومت الهی، امری کاملاً عقلانی است؛ اما فرار معنا ندارد.

<sup>۱</sup> سوره مائده/آیه ۲۶

<sup>۲</sup> سوره یونس/آیه ۹۸

<sup>۳</sup> اگر دقت نماییم؛ می‌بینیم در زمان نزول دو دین مرحله زندگی اجتماعی بشر، (مسیحیت و اسلام) عذاب محسوس برداشته شد. والا در زمان نزول دین یهودیت هم بارها برول عذاب محسوس را شاهدیم پس در این مرحله، عذاب محسوس تبدیل به عذاب معقول شد.



لذا مسلمانان از مکه به مدینه هجرت می‌کنند؛ تا بتواند در زمان مناسب به مکه برگردند. بنابراین خداوند برای ایجاد پشتوانه لازم جهت اجرای فرامین خودش، ساختن حکومت دینی را امری واجب دانسته و مؤمنان واقعی را، آن عده‌ای می‌داند که برای اقامه حدود الهی قیام می‌کنند: *الذین ان مکناتهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله العاقبة الامور*<sup>۱</sup> در یک کلمه، بندگان ما آنها هستند که وقتی حکومت می‌یابند؛ حدود الهی را اجرا می‌نمایند. پس وقتی اصالت با اجرای فرامین الهی باشد؛ در دوره زندگی اجتماعی انسان، نخستین شرط داشتن قوه مجریه، مقننه و قضاییه است. این همان چیزی است که امروزه با آن حکومت می‌گوییم. آری وقتی نیرویی بتواند در ماه مبارک رمضان از روزه خوردن علنی جلوگیری نماید؛ این نیرو، در راستای عمل به دستورات الهی کار می‌کند.

حال برای اینکه بتوانیم به دستورات الهی که امری اصیل در عالم خلقت است، عمل نماییم؛ ناگزیریم که حکومتی الهی تأسیس کنیم. بنابراین به راحتی می‌توان فهمید هدف نهایی خداوند در ارسال دین جهان شمول، ایجاد حکومتی جهانی است؛ تا این حکومت، دستورات جهانی دین او را جامه عمل بپوشاند و انسان را به زندگی توأم با سعادت جاودانی رهنمون شود.

آری روح دین، در مرحله سوم زندگی بشر (*زندگی اجتماعی*) ایجاد حکومت دینی است.

حال می‌شود انگیزه خداوند از ماجرای غدیرخُم را بهتر درک نمود.

علی رضی الله عنه می‌بایست برای جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انتخاب شود؛ تا دستورات آسمانی دین الهی، با اجتهادات زمینی دیگران مخلوط نشود. در اینجا می‌بینیم مسئله جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رنگ و بویی دیگر می‌گیرد. دیگر با این نگاه، نمی‌توانیم مسئله غدیرخُم، امری بوده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصاً و بدون دستوری از جانب خداوند، آن را انجام داده باشد.<sup>۲</sup>

با این نگاه، حضرت علی رضی الله عنه را به دلایلی مانند تقدّم در اسلام آوردن، شجاعت، تقوی، دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله و یا دیگر ملاک‌های معمولی؛ بهترین گزینه نخواهیم دانست. بعبارتی این ملاک‌ها را دلیل لیاقت نخواهیم دانست. بلکه دلیل انتخاب را فقط به خاطر فناء فی الله ایشان می‌دانیم. یعنی ایشان بدان دلیل انتخاب شدند؛ که در برابر دستورات دین آسمانی، اجتهادات زمینی مطرح نمی‌کردند. پس می‌توان دلیل لیاقت را فناء فی الله ایشان دانست.

<sup>۱</sup> سوره حج/آیه ۴۱

<sup>۲</sup> البته ما معتقدیم هیچ کدام از دستورات پیامبر، سرخود نوده است.



درک حکومت جهانی امام زمان علیه السلام نیز با این نگاه راحت‌تر صورت می‌گیرد. با این نگاه، ما بهتر می‌توانیم راه کمک به ظهور امام زمان علیه السلام را پیدا کنیم. در تمام روایاتی که در مورد امام زمان علیه السلام و علت ظهور ایشان آمده؛ یک نکته تکان دهنده، کاملاً مشخص است. در آن روایات، هرگز بیان نمی‌شود که جامعه پر از گناه و فساد شده؛ امام زمان علیه السلام ظهور می‌فرماید تا دنیا را بسوی عبادت و تقوی سوق دهند. بلکه آن روایات می‌گویند: دنیا پر از ظلم و جور شده؛ امام زمان علیه السلام ظهور می‌فرماید؛ تا دنیا را بسوی عدل و داد هدایت نمایند. *هو الذي يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً*<sup>۱</sup>

این نکته، نکته‌ای بسیار تکان دهنده است. خداوند دعوا بر سر عصیان و گنهکاری بندگان ندارد، بلکه امام زمان علیه السلام را می‌فرستد؛ تا مردم به یکدیگر ظلم نکنند!!؟؟ خدا آخرین ذخیره خود را می‌فرستد تا ما انسان‌ها، مثل آدم زندگی کنیم!!

اینجا خداوند اثبات می‌کند که بدنبال حذف علت‌های انحراف و گناه است؛ نه معلول‌ها. زیرا خداوند خود بهتر می‌داند اگر مردم آزاد باشند و تحت فشار نیروهای ظالم قرار نگیرند؛ ممکن نیست دین او را نپذیرند. لذا او امام زمان علیه السلام را می‌فرستد؛ تا فشار ظالمین را از روی مردم بردارد و آنها جهت تصمیم‌گیری آزادانه، تحت تأثیر هیچ فرد و گروهی نباشند.

آری وقتی فهمیدیم که غایت و هدف نهایی دین جهان شمول و خاتم، در دوره زندگی اجتماعی انسان، ایجاد حکومت دینی است؛ نگاه ما به خیلی از مسائل عوض خواهد شد. بعد از این مقدمه مفصل، بر می‌گردیم به معنای *ثارا لله*. اگر معنای کلمه *ثار* را فهمیده بودیم؛<sup>۲</sup> حال معنای *ثارا لله* را نیز فهمیدیم. اگر صفت *ثار* را به افراد انقلابی مانند فیدل کاسترو می‌دادیم؛ حال مصداق *ثارا لله* را فقط امام علی و امام حسین علیهما السلام خواهیم دانست. زیرا فقط این دو امام بزرگوار، برای ایجاد و احیای حکومت دینی قیام نمودند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> این حدیث با عبارات مختلف یحییٰ نوایر از معصومین علیهم السلام جمع وارد شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: *لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد، لظفر الله ذلک الیوم حتی یبعث الله رجلاً من اهل بیتی یملأها عدلاً کما ملئت جوراً* مناقب امیرالمؤمنین (ع) ۱۷۳/۲؛ جواهر الفقه ۲۵۰؛ الرسائل العشر (طوسی) ۹۸

<sup>۲</sup> یعنی افرادی که در جامعه انسانی، نفس خون را دارند و با تحرک خود؛ جامعه را گرم و زنده نگاه می‌دارند.

<sup>۳</sup> البته حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز در راستای ایجاد حکومت اسلامی حرکت نمودند. ما نیز بسیاری اوقات امام حسین را فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خوانیم. خداوند نیز در اینجا ابهام بکار برده است. یعنی ما می‌توانیم امام حسین را فرزند رسول الله یا امام علی صلی الله علیه و آله بدانیم؛ در هر دو تعبیر کاملاً بر این تفسیر منطقی می‌شود





نقش و عمل ائمه دیگر علیهم‌السلام برای ایجاد حکومت دینی نبود. مبارزات آنها فقط برای ماندن و بقای دین، در صحنه جهان بود. زیرا مسلمانان آن زمان، امتحان خود را بارها پس داده بودند. سیره و روش آنها را امام حسین علیه‌السلام مشخص فرموده بودند.

ان الناس عبیدالدینا والدین لعق علی السنتهم؛ یحوظونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء، قل دیانون<sup>۱</sup> مردم بندگان دنیا هستند و دین مانند ته‌ماندهٔ مزه‌ای از غذا، در دهان آنهاست. آنها با این نوع دینداری، در واقع، دنیای خود را سر و سامان می‌دهند. والا وقتی سختی‌ها روی نماید؛ دینداران واقعی اندک هستند.

بدون حکومت دینی، دین آسمانی معنای تام خود را پیدا نمی‌کند.

این را مسلمانان صدر اسلام ثابت کرده بودند. زیرا دیدیم آنها در روش دین‌داری؛ به دین زمینی دیگران، بیشتر علاقه‌مند بودند و توان حمل دستورات آسمانی دین را نداشتند. اغلب مردم، تابع حکومت زمان خویش هستند.

الناس علی دین ملوکهم یتبعونه فی سر و سلوکهم

حال اگر حکومتی بتواند براساس تعالیم اسلام آسمانی حکم کند؛ مردم پیرو اسلام آسمانی خواهند بود. اما اگر حکومتی براساس قرائت زمینی اسلام حکم کند؛ تودهٔ مردم تابع آن قرائت زمینی خواهند بود. اما یک تفاوت در اینجا می‌بینیم.

حاکمی که براساس تعالیم آسمانی حکومت کند؛ سطح شعور مردم خود را نیز تعالی خواهد بخشید؛ حتی اگر در این راه، کشته شود.<sup>۲</sup> اما حاکمی که براساس قرائت زمینی حکومت کند؛ فقط خواستار تبعیت و اطاعت مردم است. حتی اگر با باز نمودن شیر بیت المال به جیب آنها، بتواند رضایت آنها را جلب نماید؛ مضایقه نمی‌کند. هرچند این رشوهٔ سیاسی، باعث جهنمی شدن آنها گردد.

الان بهتر می‌شود فهمید چرا امام صادق علیه‌السلام در بلوای بین امویان و عباسیان، در حالی که عباسیان با شعار برگرداندن حکومت به آل رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله کار خود را شروع کردند؛ اما آن ذریهٔ رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله ساکت ماندند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> بحف العقول ۲۴۵؛ مستدرک سفینه البحار ۱/۴۲۴؛ درر الاخبار ۵۴۲؛ میزان الحکمة ۱/۳۰۱؛ البیان فی التفسیر القرآن ۴۵۸

<sup>۲</sup> می‌بینیم حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: الی لعالم بما یصلحکم و یقیم اودکم و لکنی لا اری اصلاحکم بالساد نفسی من می‌دانم چه چیز شما را اصلاح می‌کند. اما اصلاح شما را با تباه ساختن روح خویش، جایز نمی‌شمارم. بهج اللامع حطه ۶۹

<sup>۳</sup> عباسیان شعار «ارضا من آل محمد» را در برابر بنی‌امیه و بنی مروان غلم کردند. در حالیکه آل محمد، یعنی اولاد او، که قاعدتاً فرزندان فاطمه و علی علیه‌السلام را شامل می‌شد؛ نه فرزندان عباس عموی پیامبر!! این هم از نکات عبرت آموز تاریخ است که نباید فریب شعارها را خورد. تاریخ مدینه دمشق ۳۱/۴۳؛ تاریخ بغداد ۴/۱۴؛ سیر اعلام النبلاء ۶/۵۸؛ فهرست ابن ندیم ۲۴۱؛ تاریخ طبری ۶/۲۷؛ تاریخ ابن خلدون ۳/۱۱۷



حال بهتر می‌توانیم بفهمیم در حالی که تاریخ شاگردان مکتب امام را بیش از ۴۰۰۰ نفر ذکر کرده؛ چرا امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر به تعداد ۱۷ نفر مسلمان داشتیم، مواضع ما فرق می‌کرد!!<sup>۱</sup>

منظور امام، افرادی بود که تاب تحمل دستورات دین آسمانی را داشته باشند. همان دستوراتی که زبیر، در برابر آنها طاقت نیاورد و عقیل را بسوی معاویه کشاند.

در بین آن ۴۰۰۰ نفر، شاید افرادی از لحاظ افتخارات، مانند زبیر و از لحاظ خویشاوندی، مانند عقیل هرگز یافت نمی‌شد. اما وقتی آنها، نتوانستند تاب دستورات آسمانی دین را بیاورند؛ ساده‌لوحی است اگر از امام صادق علیه السلام بخواهیم فقط به تعداد آن ۴۰۰۰ شاگرد دل خوش باشند.

در بین مسلمانان آن زمان، حکومت یعنی راه رسیدن به بیت المال و قدرت. زیرا همه آنها قرائت زمینی را گردن نهاده بودند. حتی سهل بن حنیف، آن صحابی بزرگواری که در حکومت مولا علی علیه السلام به فرمانداری مدینه رسید؛ مگر به حضرت عرض نکرد: این مردی که او را با من، به یک چشم می‌نگری و به من و او، یک اندازه بهره می‌دهی؛ تا دیشب غلام من بود.<sup>۲</sup>

حال معلوم می‌شود ناتمام گذاردن مراسم حجّ از سوی امام حسین علیه السلام در واقع اعتراض به نوع نگاه مسلمانان آن زمان نیز می‌تواند باشد.<sup>۳</sup> مسلمانانی که در واقع به اسلام آمریکایی گردن نهاده!! از دین، به ظاهری بسنده کرده و باطن و روح دستورات الهی را کنار گذاشته بودند.

خداوند متعال این همه دستورات خود را، برای ایجاد حکومت دینی ابلاغ فرموده؛ اما آنها فقط به چند دور گردش به دور یک مکعب سیاه رنگ و کشتن یک حیوان بیچاره و اندکی اعمال دیگر بسنده نموده‌اند.<sup>۴</sup>

آری بخدا قسم اگر جامعه آن روز اقتضاء می‌کرد؛ امام حسین علیه السلام نیز همانند فرزندش امام خمینی علیه السلام فریاد می‌زد: حجّ بدون برائت، حجّ نیست.<sup>۵</sup>

حال بهتر می‌فهمیم چرا بعضی برداشت‌ها، از قیام امام حسین علیه السلام کودکانه است.

<sup>۱</sup> کافی ۲/۲۴۲؛ بحار الانوار ۷۴/۳۷۲؛ میزان الحکمه ۱/۱۲۸.

<sup>۲</sup> شرح نهج البلاغه ۷/۳۸، الجمل ۶۶؛ الامام علی (ع) ۶۶۶؛ بحار الانوار ۳۲/۱۸؛ الامام الصادق (ع) ۳۱۳؛ فاطمه دختر محمد علیه السلام ۸۸.

<sup>۳</sup> البته عده‌ای از جمله حضرت استاد جوادی آملی معتقدند امام حسین علیه السلام از ابتدا نیت عمره معرده نموده و حجّ را ناتمام رها نکردند.

<sup>۴</sup> این به معنای وهن مناسک عظیم حجّ نیست؛ اما وهنی روح دین، ار کالید مناسک خارج می‌شود؛ چه چیزی باقی می‌ماند؟ آن اعمال زمانی اهمیت واقعی خود را پیدا می‌کنند که با روح باشند. والا فرزند پیامبر علیه السلام را قطعه قطعه می‌کنند؛ اما حاج آقا بدنبال گوسفندی می‌دود که شاخ و گوشش سالم باشد!

<sup>۵</sup> شاید تا حال، خواننده محترم متوجه شده باشد که وضعیّت عمومی افکار و اعتقادات مسلمانان آن زمان؛ تا چه اندازه منحرف شده بود.



اینکه بگوییم: امام حسین علیه السلام برای در دست گرفتن حکومت به سمت کوفه راه افتاده، بعد در اثر حوادثی نتوانستند به هدف خود برسند؛ نه تنها توهین به مقام شامخ امامت، بلکه توهین به شعور مخاطب و خواننده است.

آری امام حسین علیه السلام برای اصلاح در امت جدش راه افتاد؛ اما برای چه نوع اصلاحی؟؟ آن اصلاح این بود: باید حکومت دینی، بوسیله حاکمی متدین، در رأس جامعه باشد و حکومت دینی؛ بالاترین درجه و هدف نهایی دین آسمانی اسلام است. نه اینکه من در کوفه حاکم، و یزید در شام خلیفه باشد!!<sup>۱</sup>

وقتی هدف، احیای حکومت دینی باشد؛ می‌بینیم بالاخره خون امام حسین علیه السلام اثر خود را بخشید. اما آنها که هدف سیاسی برای قیام امام حسین علیه السلام می‌تراشند؛ باید جواب دهند که آیا خون امام حسین علیه السلام خود ریخته نشد؟ اصلاً احتیاجی نیست ما با هزار رطب و یابس چیدن بی‌ربط؛ هدف تراشی برای قیام امام حسین علیه السلام انجام دهیم.

صریحاً می‌گوییم: هدف ایشان هرگز سیاسی نبود؛ اما دین اسلام، دینی سیاسی است.

آری هدف امام حسین علیه السلام همان است که خودشان فرمودند: اصلاح در امت جدشان. و این به معنای قرار گرفتن قوای سه‌گانه، در دست دین است. وقتی با این نگاه به ماجرا نگاه کنیم؛ می‌بینیم امام حسین علیه السلام به هیچ وجه رودست نخوردند و اصلاً هم شکستی در کار نبود.

اما بعضی افراد برای عدم قبول شکست در آن نگرش، می‌گویند:

یزید بازنده نهایی بود. زیرا امروزه، همه از یزید با لعن و نفرین، و از امام حسین علیه السلام با تکریم و بزرگداشت و نام نیکو یاد می‌کنند؛ هرگز تحلیلی تام نیست. این کلام بیشتر به یک تسلی ساده شبیه است.

مانند زمانی که به فرد داغ‌دیده می‌گوییم: هرچه خاک آن خدا بیامر است؛ عمر شما باشد!!

باید صادقانه اعتراف نماییم چون عمق پیام عاشورا را درک نکردیم؛ و از طرفی نمی‌توانستیم

قبول کنیم آن حرکت عظیم، هیچ پیامی نداشته باشد؛ شروع کردیم به پیام تراشیدن!!

<sup>۱</sup> ذکر این نکته کاملاً ضروری است که حکومت دینی باید در دست حاکمی متدین باشد. والا یزید بیز خود را حلیفه رسول خدا می‌دانست!! نکته‌ای بسیار عمیق عارف بزرگ ابن عربی در همین زمینه فرموده و اتفاقاً مورد بی‌مهری بسیاری از عالمان شیعہ نیز واقع شده است. او گفته: قل حیر بر علی سف حده یعنی امام حسن یا شمشیر جدش کشته شد. واقعیت نیز جز این نیست؛ امام حسن با شمشیر پیامبر صلوات الله علیها کشته شد؛ اما این شمشیر در دست یزید ملعون بود!! این شمشیر که برای نجات انسان‌ها از دست طواغیت و ظالمان زمانه، از نام بیرون آمده بود؛ در اثر جهالت مردم، در دست یزید و معاویه رضی الله عنهما فرار گرفت. البته با این نگاه و با این تعبیر، کلام ابن عربی کاملاً درست است.



مگر چه ارزشی دارد آن همه مصائب را امام حسین علیه السلام تحمل نمایند تا ۱۴۰ سال بعد، مردم از ایشان با سلام و صلوات یاد نمایند و از یزید با لعن و نفرین!!

یادش بخیر سهراب سپهری که سرود: چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید. باید اعتراف کنیم امام‌شناسی ما خیلی مسئله و مشکل دارد که اینگونه افکاری را در خود جای می‌دهد!! شاید الان این دو حدیث را بهتر درک کنیم.

از امام باقر علیه السلام نقل شده: اگر امام، بعد از اصحاب بدر نیرو داشته باشد؛ واجب است تا قیام نماید.<sup>۱</sup> امام صادق علیه السلام از مفضل سؤال فرمودند: شیعیان ما در کوفه چند نفر هستند؟ او عرض کرد پنجاه هزار نفر. حضرت فرمودند: والله اگر شیعیان حقیقی ما پنجاه نفر بودند؛ تمام حق را بیان می‌کردم.<sup>۲</sup> آری تشیع؛ امری بسیار عمیق است و نباید آن در محبت بدون تعقل خلاصه نمود. آیا بهتر نبود ما نیز به گروه برادران اهل تسنن پیوسته و خیال ائمه صلوات الله علیهم خود را راحت کنیم؟ زیرا آن برادران نیز محبت اهل بیت صلوات الله علیهم را در دل دارند.<sup>۳</sup>

اینگونه هدف تراشیدن برای حماسه عاشورا، مانند تحلیل آن دسته دیگر از افرادی است که می‌گویند: امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات، مقداری آب درخواست نمودند!! با قبول این حرف آنها، باید گفت: پس ای‌والله به معرفت حضرت ابوالفضل صلوات الله علیه که به آب گوارا رسیدند؛ ولی آب را تا ابد شرمند نمودند. البته بعضی بلافاصله می‌گویند: امام حسین صلوات الله علیه می‌خواستند حجت را تمام کنند!<sup>۴</sup>

باید در اینجا سؤال کرد: این اتمام حجت، برای چه کسی بوده؟ با این عذر بدتر از گناه، ثابت می‌کنند که نه تنها در امام‌شناسی مشکل دارند؛ بلکه در خداشناسی هم می‌لنگند!! در دین عزیز اسلام، به من دستور داده‌اند اگر برای وضو؛ آب در دسترس نباشد و فقط یک نفر، آب داشته باشد. اما آن یک نفر نیز آب را، با منت در اختیارم می‌گذارد؛ من نباید از او آب بخواهم، بلکه باید با تیمم، نمازم را بخوانم. ولی خداوند جهت کامل شدن علمش! در مورد شقاوت شمر رضی الله عنه به امام حسین علیه السلام مأموریت می‌دهد تا از او، آب درخواست نماید!!

<sup>۱</sup> میزان الحکمة ۱/۱۲۸؛ بحار الانوار: ۴۹/۹۷؛ دعائم الاسلام ۱/۳۴۲؛ مستدرک الوسائل ۱/۷۸

<sup>۲</sup> صفات النسعة ۱۴، میزان الحکمة ۱/۱۲۸؛ بحار الانوار: ۹۵/۶۴؛ ألف حدث فی مومس ۲۵۵؛ دُرر الاخبار ۴۵۶

<sup>۳</sup> تأکد می‌کنم منظور ما از برادران اهل تسنن، عموم آن عزیزان است والا گروه‌های تندرو و ناصبی، اعتقاد و محبتی به اهل بیت صلوات الله علیهم ندارند.

<sup>۴</sup> ای کاس ما بحای اسکه بلافاصله بفکر حوای می‌افنادیم؛ کمی عمق و تفکر هم جاشنی حواسمان می‌کردیم



آیا برای خداوند می‌بایست حجت تمام شود؛ تا فردای قیامت شمره<sup>۱</sup> را مجازات نماید؟ آیا امام حسین<sup>علیه السلام</sup> می‌بایست اینگونه تقاضای ذلت‌آوری بنماید؛ تا معاذالله جهل خداوند، به علم تبدیل شود؟؟!! اگر شمره<sup>۲</sup> جرعه‌ای آب می‌داد و بعد امام را شهید می‌کرد؛ آیا جهنمی بود یا نه؟؟ پس معتقدان به این دیدگاه، نه تنها در امام‌شناسی و خداشناسی مشکل دارند؛ بلکه آشنایی با تاریخ اسلام نیز ندارند.

شمر لعین وقتی سپاه حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> را رها نموده؛ بر آن حضرت خروج کرد و در گروه خوارج وارد شد؛ جهنم رفتن خود را تثبیت کرد. اما اگر منظور اتمام حجت بر کوفیان است؛ اولاً: امام حسین<sup>علیه السلام</sup> فرموده بودند اگر مرا یاری نمی‌کنید؛ لااقل اینجا را ترک نمایید. زیرا کسی که فریاد کمک‌خواهی من را بشنود و مرا یاری نکند؛ در آتش خواهد سوخت.

ثانیاً: افرادی که با امام علی و امام حسن<sup>علیهما السلام</sup> آن همه جفا کردند؛ آیا ساده‌اندیشی نیست تصور کنیم؛ از تشنه شهید شدن مولای عاشقان<sup>۳</sup> منقلب شده و توبه می‌کردند؟؟ بهتر است به نوع سخن گفتن کوفیان با امام در روز عاشورا نگاهی دیگر بیندازیم؛ تا بفهمیم آن سپاه شقاوت، با این حرف‌ها توبه نمی‌کردند.<sup>۱</sup>

خیر، بارها این مسئله شرم‌آور را در مجالس مختلف شنیده‌ام و از همان اوان کودکی نیز نتوانستم بپذیرم که امام حسین<sup>علیه السلام</sup> در گودی قتلگاه، آب درخواست نموده باشند.<sup>۲</sup>

مطمئنم اگر گواراترین آب را، با کمال احترام به حضرت می‌داند؛ فرزند علی بن ابیطالب<sup>علیه السلام</sup> هرگز نمی‌توانست آن آب را بنوشد، زیرا تمام یاران تشنه شهید شده بودند.<sup>۳</sup>

در اینجا می‌گوییم اگر از قول معتبرترین راویان، در کتابی وارد شود:

امام حسین<sup>علیه السلام</sup> در آخرین لحظات، از شمره<sup>۴</sup> تقاضای جرعه‌ای آب نمود؛ حقیر آن را قبول نخواهد کرد و هیچگونه توجیهی را هم نخواهد پذیرفت. اما همانگونه که انتظار می‌رفت؛ در کتب معتبر شیعه مانند لهوف، مقتل الحسین<sup>علیه السلام</sup> یا نفس المهموم، سخنی از این سؤال و درخواست ذلیلانه نیست.

<sup>۱</sup> شائسته است نگاهی دوباره به اولین خطبه امام حسین<sup>علیه السلام</sup> در برابر لشکر عمر سعد بیندازیم. حضرت در آن خطبه ضمن برشمردن افتخارات اهل بیت، می‌پرسند: آیا این عمامه رسول خداست؟ عرض می‌کنند: آری هست. حضرت می‌فرمانند: آیا این شمشیر رسول خدا نیست؟ عرض می‌کنند: آری هست. حضرت می‌فرمایند: پس چرا می‌خواهید من را بکشید؟ آنها می‌گویند: همه اینها را می‌دانیم؛ اما نا نو را شنه بکشیم؛ دست بر نمی‌داریم!! لهوف ۱۱۳

<sup>۲</sup> البته در مورد تراژیک بودن عاشورا مفصل صحبت خواهیم کرد. اما اعتقاد داریم این تراژیک بودن؛ هرگز به ذلت و خواری آلوده نشد.

<sup>۳</sup> همانگونه که ابوالفضل<sup>علیه السلام</sup> نوشتند. البته این نکته مورد قبول موافقان فول آب خواستن نیز هست؛ زیرا بلافاصله بحث اتمام حجت را پیش می‌کنند



در لهوف، تمام جزئیات شهادت ذکر شده؛ اما حرفی از طلب آب نیست. در آنجا یک روایتی در این مورد آمده است. اما این روایت، جای حرف بسیار دارد.

زیرا در آن روایت، از قول هلال بن نافع آمده:

در حالی که حضرت سوار<sup>۱</sup> علیه در گودال افتاده بودند؛ طلب آب می‌کردند و مردی گفت: هرگز از آب سیراب نشوی، تا وارد حامیه گردی و از آب جوشان آن بنوشی!!<sup>۲</sup>

تعجب می‌کنم؛ وقتی می‌بینم محدثان شیعه، ثقه بودن راوی را شرط بسیار اساسی در قبول کلامش می‌دانند؛ اما در اینجا، ثقه بودن راوی فراموش می‌شود.

اجازه دهید ابتدای کلام هلال بن نافع را با هم بخوانیم.

« من [هلال بن نافع] با لشکر عمر سعد رضی الله عنه ایستاده بودم. ناگهان فردی فریاد زد: امیر بر تو بشارت باد!

شمر رضی الله عنه حسین رضی الله عنه را کشت. من [هلال بن نافع] از لشکر جدا شدم و در برابر حسین رضی الله عنه ایستادم.

دیدم آن حضرت، در حال جان دادن است. بخدا قسم بخون آغشته‌ای، را که از او بهتر و خوشروتر باشد؛ هرگز ندیده بودم.

نور و زیبایی هیأت او، مرا از اندیشه شهادتش باز می‌داشت!!!!!!<sup>۳</sup>

خوب چگونه می‌توان به وثاقت اینگونه ملعونی اطمینان پیدا کرد؟؟

آیا فردی که قصد داشته آن حضرت رضی الله عنه را شهید نماید؛ سخنش مقبول است؟

باید بگوییم: متأسفانه نه تنها مقبول افتاده، بلکه سال‌ها مهمترین وجه حماسه عاشورا را

به خود اختصاص داده است!! بنابراین حق داریم بگوییم: ما هیچ مدرک تاریخی را در این

زمینه خاص قبول نداریم؛ زیرا تاریخ نگاران آن زمان را نمی‌توانیم قبول داشته باشیم.<sup>۴</sup>

آن مورّخی که در جلوی دیدگانش، حسین رضی الله عنه را شهید می‌کنند؛ و او فقط به ثبت وقایع

تاریخی می‌پردازد؛ یا در فکر به شهادت رساندن امام است، را باید به زباله‌دان تاریخ انداخت!!<sup>۵</sup>

در اینجا کلیدی را معصومین رضی الله عنهم به ما ارائه داده‌اند؛ که از هر تاریخ و مورّخی

معتبرتر است. در دعای زمان غیبت امام زمان رضی الله عنه یک فراز بسیار بلند می‌بینیم.

<sup>۱</sup> لهوف ۱۵۴

<sup>۲</sup> لهوف، صفحه ۱۵۴

<sup>۳</sup> البته آنچه از کانال معصومین رضی الله عنهم رسیده، حرفی جداگانه است. منظور حمیر مورخان عادی است.

<sup>۴</sup> آری بگدار بگویند: با این حرف، آب به زیر تمام کُتب تاریخی می‌ریزد. هر چند باید از زحمات بزرگان وادی اندیشه و قلم، قدردانی نمود؛ اما نا حدودی حق با آنهاست. زیرا همین کُتب و تحلیل‌های غیرمنطقی آنها، یک عمر پیام عاشورا را به فراموشی سپرده‌اند همین‌گونه کُتی، چهره‌های سسار مخدوش از نبی مکرم اسلام رضی الله عنه به ما ارائه داده‌اند همین کُتب، برای ملحدانی مانند سلمان رشدی و مسعود انصاری و علی دشتی و... در طول تاریخ سوژه درست کرده‌اند. چراکه نویسندگان سنی به پامبر پرداختند و شیعیان به ائمه رضی الله عنهم.

برای لذت بیشتر از مطالعه، لطفاً این کلمات را اصلاح فرمایید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴	۲۷	لوجج	لوج
۲۶	۲۲	خطبه های ۱۸ و ۱	خطبه ۱
۳۱	۲۲	غیر قابل نمود	غیر قابل انکار نمود
۳۴	۲۲	خلل است	خلل نیست
۳۷	۲۱	نپوشیده	نپوشیده
۳۹	۹	روزه خوانی	روضه خوانی
۴۳	۸	صحب	صحت
۴۴	۲۹	عقل مصطلح	عقل مصطلح
۵۲	۱۰	تبین	تبیین
۵۶	۴	بیعت گذار	بیعت گذارد
۶۱	۷	مسلمانی	مسلمانانی
۶۹	۲۱	نمی دانستند	نمی دانستند
۸۴	۱۵	پادشان	پادشاهان
۹۲	۱۵	تبیعیت	تبعیت
۱۱۵	۸	انک	انک
۱۲۵	۲۱	۵۳ سالگی	۵۰ سالگی
۱۲۹	۱۶	نلک	ملک
۱۳۳	۴	راهی تعالی	راه تعالی
۱۳۷	۳	لول الامر	لولی الامر
۱۶۲	۱۶	کلر کرد	کلری کرد
۱۸۲	۲۷	۸۵۲/۲	۸۲۶/۲
۱۸۵	۱۷	زندگی فردی	زندگی خانوادگی
۲۱۰	۱۴	زیرا این	این
۲۱۷	۱	از بعد از	بعد از
۲۳۹	۲۳	قول نعمان	نعمان
۲۶۲	۲۱	تصمیم	تصمیم
۲۷۲	۱	شاعری در	در
۲۷۳	۲۵	عوص	عوص
۲۸۰	۲۶	کنز العمال ۶۰۲/۵۱	کنز العمال ۶۰۲/۱۵
۲۹۶	۸	باشیم	می باشیم
۳۰۲	۱۹	مسئولی	مسئول
۳۰۸	۲۸	عتی	علی
۳۱۹	۲۲	واسطه	برواسطه
۳۲۷	۱۸	تیلیفات	تیلیفات



اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ صَلَّتُ عَنْ دِينِي.<sup>۱</sup>

بارالها، تو خودت را به من بشناسان، که اگر تو شناسایم به خویش نفرمایی؛ رسالت را نخواهم شناخت. بارالها، تو رسالت را به من بشناسان، که اگر تو رسالت را به من معرفی نکنی؛ حجتت را نخواهم شناخت. بارالها، تو حجتت را به من بشناسان؛ وگرنه از دین خود گمراه خواهم شد.

اما در اینجا می‌بینیم خط سیر منطقی شناخت شناسی، رعایت نشده است.

زیرا در اولین قدم، انسان باید جانشین پیامبر را شناخته و بسراغ او برود؛ تا از طریق شناخت او، معرفت به رسول پیدا کند. بعد هم بسراغ رسول برود و از طریق او، خداوند را بشناسد. این خط سیر منطقی شناخت می‌باشد؛ که ما در طول زندگی خود بکار می‌بریم.

مثلاً برای فهم تئوری‌های انشتین، اول بسراغ معلم فیزیک مدرسه خود می‌رویم. بعد از تماس با او، و کسب معرفت لازم؛ بسراغ اساتید دانشگاه و بعد بسراغ دانشمندان علم فیزیک و شاگردان انشتین خواهیم رفت.

در قدم آخر، باید بسراغ خود انشتین برویم و از شخص او، در مورد مطالب مندرج در تئوری‌هایش سؤال نماییم.

اما در اینجا به ما اینگونه دستور داده‌اند: اول بسراغ انشتین برویم و از شخص او، مطالبی را یاد بگیریم؛ تا بتوانیم شاگردانش را بشناسیم! بعد بسراغ آن شاگردان انشتین برویم؛ تا بتوانیم میزان حقانیت معلم فیزیک مدرسه خودمان را بشناسیم!!!

در اینجا، ما از خدا می‌خواهیم اول خودش را به ما بشناساند؛ تا از طریق شناخت او، پیامبرش را بشناسیم. در مرحله بعد نیز از خداوند می‌خواهیم پیامبرش را به ما بشناساند؛ تا از طریق شناخت پیامبر، بتوانیم جانشین پیامبر را بشناسیم. این روش شناخت، کاملاً برعکس مواقع عادی است.

حال چرا در قالب دعا، اینگونه دستوری به ما داده‌اند؟؟؟<sup>۲</sup>

تاکنون دیدیم در اثر سیاست‌های شیطان‌ی معاویه؛ نوع نگاه به دین، در بین مسلمانان عوض شده بود.<sup>۳</sup> از زمانی که عقول غیرمهدب، به خود این حق را دادند که در محدوده دین الهی دست

<sup>۱</sup> مصباح المنهج ۴۱۲ کمال الدین ۳۴۳ کافی ۱/۳۲۷. البته این فراز از دعا، بصورت توصیه امام صادق علیه السلام در زمان غیبت نیر وارد شده. اعلام الوری باعلام الهدی ۲/۲۳۷؛ منازل الآخرة ۲۸۷؛ بحار الأنوار ۵/۱۴۷؛ الغیبة ۱۶۶.

<sup>۲</sup> به علت فشار و اختناق زمانه، ائمه علیهم السلام معمولاً ژرف‌ترین مطالب و در واقع حرف دل خود را، در قالب دعا به جامعه منتقل می‌نمودند.

<sup>۳</sup> بدان دلیل سیاست‌های معاویه را شیطان‌ی می‌خوانیم؛ که معتقدیم شیطان آنها را براساس آیه شریفه ان الشیطان یوحون الی اولیام به معاویه دیکته می‌کرد.





درازی نمایند و آن را با اغراض و نیت خود مخلوط سازند. لاجرم منابع شناخت‌شناسی نسل‌های آینده مشوب و آلوده شد. اولین گام در راه ایجاد این انحراف، ممنوعیت نشر احادیث ناب نبوی ص در زمان خلیفه اول بود. دومین گام را معاویه با جسارت تمام برداشت.

دیدیم او فرمان جعل حدیث، را بصورت رسمی در سه بخش صادر نمود. یکی از بخش‌های این فرمان، این بود که در مقابل روایاتی که در مورد فضایل و مناقب علی و اهل بیت علیهم‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده؛ روایاتی برای دیگر صحابه جعل نمایند. این فرمان بگوش افراد دین به دنیا فروش رسید و آنها با شدت هرچه تمامتر شروع به جعل حدیث نمودند. متأسفانه نویسندگان در سال‌های بعد، آن احادیث را ارزیابی ننموده و در واقع بصورت دیمی، وارد کتاب‌های خود نمودند.

در همین راستا اگر یک مسلمان در سال‌ها و یا قرن‌های بعد، می‌خواست از راه معمولی به خداوند، پیامبر و جانشین‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفت پیدا کند؛ مجبور بود از مسیری برود که در واقع، ساخته دست معاویه رضی‌الله‌عنه بود و لاجرم به راهی می‌رفت که آن ملعون می‌خواست. خدای او، خدای ساخته دست معاویه رضی‌الله‌عنه و پیامبرش نیز؛ کسی بود که معاویه می‌خواست. به همین ترتیب اولوالامر و کلاً دین او، دینی ساخته و پرداخته دست معاویه و عمال او بود.

حال این راه معمولی و عادی شناخت‌شناسی را، از لابلای کُتب معتبر گذشتگان پی می‌گیریم؛ تا ببینیم به کجاها خواهیم رسید. آن زمان بهتر خواهیم فهمید؛ چرا به ما دستور دادند از راهی غیرعادی به شناخت برسیم؟ البته با توجه به رسالت کتاب حاضر و مختصر بودن آن از یک سو؛ و فراوانی احادیث جعلی، چون نمی‌توانستیم وارد بحث حدیث‌شناسی شویم؛ لاجرم نمی‌شد احادیث جعلی را ارزیابی کامل کرد.

برای رفع این نقیصه، ما احادیثی را ارزیابی می‌کنیم که جعلی بودن و ابطال آنها؛ احتیاجی به دلیل و منطق ندارد. در اینجا برای نمونه، فقط یک حدیث را ارزیابی مختصر می‌نماییم؛ تا مشخص شود نویسندگان گذشته، تا چه حد کوتاهی نموده‌اند.

ماجرای یوم الانذار را بررسی می‌کنیم. خلاصه ماجرا از این قرار است:

وقتی آیهٔ وانذر عشیرتک الاقربین<sup>۱</sup> در سال سوم بعثت نازل شد؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تمام بنی‌هاشم<sup>۱</sup> را جمع نموده و آنها را به اسلام دعوت فرمودند. در آن مجلس، حضرت بعد از اعلام رسالت خویش، فرمودند: کدام یک از شما، مرا در این کار یاری می‌کند؛ تا آنکه برادر من، و وصی من، و خلیفه من در میان شما باشد؟

<sup>۱</sup> سوره شعراء/آیه ۲۱۴



حاضران همه روی گرداندند؛ بجز حضرت علی صلوات الله علیه که در آن زمان حدود ۱۳ یا ۱۴ سال سن داشتند. وقتی این عمل، سه مرتبه تکرار شد و فقط امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه پاسخ مثبت دادند؛ پیامبر اکرم صلوات الله علیه به حاضران فرمودند: این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست. فرمان او را بشنوید و او را اطاعت کنید.<sup>۱</sup> این حدیث با تحریف‌های گوناگون لفظی و معنوی که به آنها اندکی اشاره کردیم؛ در کتاب‌های متقدمان موجود است و یکی از افتخارات و فضایل امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه می‌باشد.<sup>۲</sup> اما وقتی فرمان جعل حدیث صادر می‌شود؛ بر طبق ماده دوم آن، برای کم رنگ نشان دادن این فضیلت، احادیثی به موازات این ماجرا جعل کردند. ما یکی از این احادیث را، از تفسیر سیوطی نقل و بررسی می‌کنیم؛ تا ببینید چه بر سر اسلام آوردند.

سیوطی از طبرانی و ابن مردویه از ابوامامه باهلی نقل می‌کند:

چون این آیه [وانذر عشیرتک الاقربین] نزل یافت، پیامبر خویشاوندان و اهل‌بیت و خانواده خویش را جمع کرد. ابتدا به بنی‌هاشم رو کرد و به آنها فرمود: جان خود را از آتش باز خریدید..... من برای شما کاری نمی‌توانم کرد. سپس رو به اهل‌بیت خود نمود و گفت: ای عایشه دختر ابوبکر، ای حفصه دختر عمر، ای ام‌سلمه و ای فاطمه..... جان خود را از خداوند بخرید؛ و بکوشید تا خود را از آتش نجات رها سازید. من کاری برای شما نمی‌توانم کرد. و..... عایشه گریه کرد و گفت: آیا چنین روزی خواهد بود؟.....<sup>۳</sup>

حال بیابیم و آن حدیث را ارزیابی کنیم.

در اولین نگاه، متوجه می‌شویم نقش امام علی صلوات الله علیه در این روایت کاملاً محو شده است و اصلاً نامی از جانشینی ایشان در میان نیست.

در دومین دقت، خواهیم دید که آیه مزبور؛ از آیات مکی می‌باشد و در سال سوم بعثت در مکه نازل شده است.

در سومین قدم، می‌بینیم ابوامامه باهلی؛ همان اسعدبن زراره است. او از انصار و اهل مدینه می‌باشد!! او از اولین کسانی است که در مدینه اسلام آورده است.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> تعداد آنها تقریباً ۴۰ نفر بود.

<sup>۲</sup> کنز العمال ۱۳۳/۱۳؛ تاریخ طبری ۶۳/۲؛ المیران ۳۳۶/۱۵؛ نقش ائمه در احواء دین ۱۸/۶؛ شرح نهج البلاغه ۲۱۱/۱۳؛ شرح الاخبار ۱۰۷/۱؛ تفسیر فرات کوفی ۳۰۲؛ جامع البیان ۱۴۹/۱۹؛ المناقب ۷؛ (تفسیر ابن کثیر ۳۶۴/۳؛ البداية و النهایة ۵۳/۳؛ السیرة النبویة ۴۵۹/۱) (غای کلمه ان هدا اسی ر وصی و حلبتی، آورده: ان هدا اسی و کذا و کذا!!!) نمی‌دانم اگر این کلمه کذا وارد ادبیات عرب نشده بود؛ بعضی‌ها چه خاکی بر سر می‌کردند؟ الطبقات الکبری ۱۸۷/۱ و تاریخ مدینه دمشق ۴۶/۴۲؛ سبل الهدی و الرشاد ۲۲۴/۲؛ (از قول امام علی آورده‌اند. من از همه آنها بچه‌تر هستم!!!)

<sup>۳</sup> نام کتبی از اهل سنت که این ماجرا در آنها نقل شده را می‌تواند در النص و الاجتهاد صفحه ۹ بباید. جهت رعایت اختصار. از آنها صرف نظر شد.

<sup>۴</sup> الدر المنثور ۹۶/۵ حدیث دوازدهم ذیل آیه مزبور؛ المعجم الکبیر ۲۵۵/۸؛ موسوعة التاريخ الاسلامی ۴۲۴/۱؛ احادیث ام المومنین عایشة ۲۹۶/۲؛ مجمع الزوائد ۸۶/۷؛ الصحيح من السیرة ۷۰/۳.

<sup>۵</sup> الطبقات الکبری ۲۱۸/۱ و ۲۰۸/۳؛ الثقات ۹۴/۱ و ۹۸؛ اسدالغابة ۷۱/۱ و ۱۱۸/۳ و ۴۱۲ و ۴۷۱ و ۴۸۹ و ۵۱۲؛ تهذیب الکمال ۲/۵۲۵؛ سیر اعلام النبلا ۲۹۹/۱؛ الاصابة ۲۰۸/۱؛ معجم البلدان ۱۳۴/۴ و ۴۰۵/۵.

در گام چهارم می‌بینیم عایشه و حفصه بعد از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن بزرگوار ازدواج نموده‌اند و در زمان نزول آیه، یعنی سال سوم بعثت؛ در خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبودند!! در دقت پنجم متوجه می‌شویم در سال سوم بعثت و زمان ماجرای یوم الدار، عایشه هنوز متولد نشده بود؛ تا بنا باشد گریه و یا خنده‌ای نماید!!

در گام ششم متوجه می‌شویم ابوامامه باهلی یا همان اسعد بن زراره، در ماه شوال سال اول هجری وفات نمود. اسعد اولین صحابی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه او نماز خواندند. بنابراین اصلاً از ازدواج حفصه و عایشه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلع نشده است!!<sup>۱</sup>

پس در اینجا عرض می‌کنیم: در موارد بعدی، برای اینکه از موضوع خارج نشویم؛ دیگر احادیث را بررسی نمی‌کنیم و به همین منظور احادیثی را انتخاب می‌کنیم که هر عقل سالمی، بر آنها می‌خندد و یا گریه می‌کند.<sup>۲</sup>

این احادیث، آدمی را به یاد دروغ‌گوی ناشی و بی‌سوادی می‌اندازد که می‌خواست ماجرای حضرت یوسف را شرح دهد و چنین گفت: دختر پادشاه مصر را شیری در بالای مناره خفه کرد. فردی به او گفت: **اولاً:** پسر بود. **ثانیاً:** پادشاه مصر نبود و پیامبری در کنعان بود. **ثالثاً:** بالای مناره نبود و ته چاه بود. **رابعاً:** شیر نبود و گرگ بود. **خامساً:** خفه نکرد؛ بلکه درید. از همه مهمتر اصل این ماجرا نیز فقط یک دروغ بود که برادران حضرت یوسف علیه السلام ساخته بودند.

آری یک ماجرای کوتاه تاریخی و این همه دروغ شاخدار؟؟!!

از آن داستان نتیجه می‌گیریم که دستگاه جعل حدیث معاویه، احادیثی را از قول افراد موجه و مسلمان ساخته؛ و آنها را به مسلمانان قالب می‌نموده است. در حالیکه همه می‌دانیم راوی حدیث، یعنی اولین فردی که حدیث را روایت می‌کند؛ باید با چشم خود آن ماجرا را دیده و یا شخصاً آن سخن را با دو گوش خود شنیده باشد. خوب آیا نهضت معاویه به همین جا ختم شد؟ خیر.

او نه تنها روایاتی را به مسلمانان موجه و مورد قبول همگان می‌بست؛ بلکه افرادی در دستگاه او پرورده شدند که شخصاً راوی اول قرار گرفته و دروغ می‌گفتند.

<sup>۱</sup> او اولین مسلمان مدفون در بقیع است. الاصابه ۲۰۶/۱؛ الطغفان الکبری ۶۱۲/۳؛ القضاة ۱۳۵/۱؛ موسوعة التاريخ الاسلامی ۱۸/۲؛ کنز العمال ۲۲۰/۶. البته چون بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله باز هم مرض نوادپرستی اعراب عود نمود؛ مهاجرین گفتند اولین مسلمان دفن شده عثمان بن مظعون است؛ که در سال دوم هجری وفات نموده بود؛ زیرا او از مهاجرین است. گویی مهاجر و انصار با هم تفاوت دارند!! فتح الباری ۹۶/۹؛ المصنف (کوفی) ۳۵۷/۸؛ کنز العمال ۷۳۷/۱۱؛ الطغفان الکبری ۱۴۱/۱

<sup>۲</sup> گریه بخاطر آن که چه بر سر اسلام آوردند و خنده بر کودکان بودن آن رواناب.



ابوهریره یکی از محدثان مورد وثوق کُتُب گذشتگان است. این فرد که در واقع دستگاه جعل حدیث در اسلام می‌باشد؛ در سال هفتم هجری و بعد از فتح خیبر مسلمان شد.<sup>۱</sup> بنابراین طبق اعتراف خودش و گواهی تاریخ، مدت مصاحبت او با پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بیش از سه سال نبوده است.<sup>۲</sup>

او بخاطر بی‌چیزی و تنگدستی، در تنگنای شدید بود. خودش اعتراف می‌کند: خود را دیدم که از گرسنگی و بی‌حالی، میان منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجره عایشه افتادم. کسانی که می‌آمدند؛ پای بر گردنم می‌گذاشتند و می‌پنداشتند دیوانه‌ام!! و حال آنکه دیوانه نبودم؛ این اثر گرسنگی شدید بود.<sup>۳</sup> این فرد، که فقط سه سال توفیق مصاحبت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشته؛ ۵۳۷۴ حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده است.<sup>۴</sup> این در حالی است که آمار احادیث دیگران، بدین ترتیب است: ابوبکر ۱۴۲، عمر ۵۳۷، عثمان ۱۴۶ و حضرت علی رضی الله عنه ۵۸۶ حدیث. چهار خلیفه، که بسیار زودتر از ابوهریره اسلام آورده و بیشتر مصاحب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده‌اند؛ جمعاً ۱۱۴۱ حدیث روایت کرده‌اند؛ و ابوهریره بی‌سواد ۵۳۷۴ حدیث!! به عبارتی چهار خلیفه اول، فقط یک‌چهارم ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند. حتی عایشه یعنی دومین دستگاه جعل حدیث، به اندازه او حدیث نیاورده است.<sup>۵</sup> عایشه که ده سال قبل از مسلمان شدن ابوهریره، به همسری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درآمد بود؛ فقط ۲۲۱۰ حدیث نقل نموده است.<sup>۶</sup> گرچه این دستگاه دوّم جعل حدیث [عایشه] نیز نزدیک به دو برابر چهار خلیفه حدیث جعل کرده است. زیرا آن چهار نفر، مجموعاً ۱۴۱۱ حدیث نقل کرده‌اند و عایشه ۲۲۱۰ حدیث!!

در یک جمله: اگر احادیث امام حسن، امام حسین، حضرت علی، حضرت فاطمه رضی الله عنهم و تمامی همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سه خلیفه اول را با هم جمع کنیم؛ باز هم کمتر از احادیث ابوهریره می‌شود!! این محدث بزرگوار مکتب معاویه! وقتی در کُتُب معتبر گذشتگان نفوذ می‌کند؛ چه مأموریتی دارد؟؟ این فرد که به اعتراف خودش، از گرسنگی در مسجد می‌افتاده و مردم گمان می‌کردند او دیوانه است؛ به برکت این احادیث جعلی و خوش خدمتی به دستگاه

<sup>۱</sup> برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب ابوهریره و احادیث ساختگی و کتاب شیخ المضیره رجوع نمایید.

<sup>۲</sup> صحیح بخاری ۱۸۲/۲ باب علامات النبوه

<sup>۳</sup> صحیح بخاری ۱۷۵/۴ پایان کتاب اعتصام به کتاب و سنت

<sup>۴</sup> ابوهریره و احادیث ساختگی صفحه ۵۸

<sup>۵</sup> برای بررسی روحه و نفس عایشه و همچنین میزان صحت احادیث او، می‌توانید به کتاب نفس عایشه در اسلام رجوع نمایید

<sup>۶</sup> عایشه ده سال قبل از اسلام آوردن ابوهریره به عقد پیامبر درآمد؛ اما او حدود ۳/۵ سال بعد، یعنی بعد از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و مطرح شدن بعنوان تک قدرت برتر، به اصرار پدرش ابوبکر به خانه پیامبر رفت. اما میزان مصاحبت عایشه با ابوهریره قابل معایسه نیست. او همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود؛ و ابوهریره فقط یک مسلمان کاملاً معمولی و بلکه کمتر.



معاویه رضی الله عنه امیر شهر مدینه گردید و برایش در محله عقیق، قصری ساختند؛ که در همان قصر از دنیا رفت. آری در این زمان، بسره دختر غزوان بن جابر بن وهب مازینه را به همسری او درآوردند. خانمی که، ابوهیره تا مدتی قبل، با پای برهنه و برای یک شکم غذا؛ نوکری او را می‌کرد و در کنار شتر او می‌دوید؛ حالا به برکت همان احادیث جعلی، همسر او شده است. خودش اعتراف کرده: جوانی خود را در یتیمی گذراندم. هنگام مهاجرت مردی مسکین، تهیدست و اسیر دست بسره فرزند غزوان بودم. به لقمه‌ای خوراکی که بر پایم دارد؛ محتاج بودم.

وقتی بر زمین بودند، در خدمتشان بودم و هنگام سوار شدن؛ برای شترانشان آواز می‌خواندم که آرام گیرند. ولی اینک خداوند او را، زن من قرار داد. خداوندی را سپاس که دین را قوام بخشید!! و ابوهیره را امام کرد!!<sup>۱</sup> آری خداوندی که ابوهیره را امام نمود؛ معاویه رضی الله عنه بود و ابوهیره نیز برای سپاسگزاری از خدمات معاویه؛ احادیث فراوانی برای او جعل می‌کرد. او نه تنها احادیثی در مورد مهم نبودن لعن بوسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جعل نمود؛ بلکه پا فراتر نهاده و حدیث ساخت که پیامبر فرمود:

خداوند سه کس را امین وحی خویش گردانیده است. من، جبرئیل و معاویه؟!!!!!<sup>۲</sup>

در مورد ابوهیره فقط باید گفت: اگر امروزه در قید حیات بود؛ شرکت‌های بزرگ ساخت کارتون‌های کودکان، مانند شرکت والت دیزنی با حقوق گزاف او را استخدام می‌کردند! زیرا این فرد از قدرت تخیل فوق‌العاده‌ای بهره برده و احادیثی که او جعل می‌کند؛ مانند سناریو و فیلم‌نامه‌هایی است که براساس آنها، فیلم‌های کارتون کودکان را می‌سازند!! چه ضربه‌ای احادیث مجعول این فرد، به اسلام زده باشد؛ خداوند داناست.

زیرا می‌بینیم بسیاری از احادیث جعلی او و دیگر کارخانه‌های حدیث‌سازی معاویه، باعث گردید تا غربیان، مستشرقان و برادران اهل سنت؛ آن اسلامی را بنگرند که معاویه پیامبر اوست، نه محمد صلی الله علیه و آله.

وقتی تنها در صحیح بخاری، که معتبرترین کتاب تعدادی از مسلمان، بعد از قرآن کریم است؛ ۴۴۶ حدیث از او نقل می‌شود، ما چه باید بکنیم؟ آیا می‌توان به منابعی که از او حدیث آورده و به او اعتماد کرده‌اند؛ اعتماد کنیم و بر پایه آنها مسلمان و معتقد به خداوند متعال گردیم؟؟

<sup>۱</sup> طبقات الکبری، ابن سعد ۴/۳۲۶؛ همین مطلب بدون دعای آخر آن، در این کتب وارد شده: فتح الباری ۹/۴۵۹؛ موارد الظمان ۵۵۹؛ الاصابه ۷/۳۶۰؛ سیر اعلام النبلاء ۲/۶۱۲؛ اضواء علی السنه المحمده ۱۹۶؛ شیخ المضيره ابوهیره ۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق ۶۷/۳۶۶

<sup>۲</sup> الکامل ۱/۱۹۲؛ ابوهیره و احادیث ساختگی صفحه ۴۶؛ القدير ۵/۳۰۶؛ تاریخ مدینه دمشق ۲۷/۲۳۵؛ کشف الحثب ۱۸۸؛ اضواء علی السنه المحمده ۲۱۵؛ شیخ المضيره ابوهیره ۲۳۰؛ المجروحین ۱/۱۴۶؛ الموضوعات ۲/۱۷



حال بیایم و از دیدگاه ابوهیریه، به خدا نگاه کنیم و ببینیم چه خدایی را خواهیم دید؟؟؟<sup>۱</sup>  
بخاری و مسلم در کُتب صحیح خود، به نقل از ابوهیریه آورده‌اند که پیامبر فرمود:<sup>۱</sup>  
خداوند، انسان را با شصت ذراع طول، چون خود آفرید.<sup>۲</sup> بعضی در دنباله همین حدیث، عرض خداوند  
را هفت ذراع دانسته‌اند!!<sup>۳</sup>

باز ابوهیریه از قول پیامبر آورده: بهشت و دوزخ به محاجه پرداختند. آتش گفت: من برتر از تو  
هستم، زیرا متکبران و متجبران در من هستند!! بهشت هم گفت: چرا باید فقط ضعیفان و افتاده‌ها در من وارد  
شوند؟؟؟ خداوند به بهشت فرمود: تو رحمت منی، با تو هر کدام از بندگانم که خواهم رحمت فرود می‌آورم،  
و به آتش فرمود: تو عذاب و سختی من هستی، با تو هر کدام از بندگانم را که خواهم عذاب می‌دهم و در  
آتش می‌افکنم!! هر کدام ظرفیتی دارند؛ ولی تا خداوند پایش را بر جهنم نگذارد و نگوید «بس است، بس  
است» پُر نمی‌شود. تنها آن وقت است که در هم فرو می‌رود و پُر می‌شود!!<sup>۴</sup>

می‌بینیم این خداوند بدترکیب و بدقواره حتی در مورد خودش، نیز نتوانسته تناسب اندام  
را رعایت نماید. زیرا در برابر قد ۳۰ متری، عرضی معادل ۳/۵ متر دارد؛ حال این خدا، چگونه  
می‌تواند با پای کوچک خود، جهنم را پُر نماید؟؟ مگر پای این خدا، بیش از ۱۵ و یا  
حداکثر ۲۰ متر طول دارد؟؟

بخدا قسم اصلاً بررسی میزان غلط و احمقانه بودن این مزخرفات را هدر دادن عمر می‌دانم.  
مزخرفاتی که متأسفانه در معتبرترین کُتب گذشتگان، از قول پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جعل و تحویل  
مردم داده‌اند.<sup>۵</sup> این بخشی از توحید کُتب ساخته دست معاویه؛ حال به نبوت پردازیم.  
چهره‌ای که از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مکتب معاویه ترسیم شده بود؛ را قبلاً با هم دیدیم. در  
اینجا جهت تنوع، به چهره‌هایی که از دیگر پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ترسیم می‌گردد؛ اشاره‌ای می‌کنیم.

### حضرت داود علیه‌السلام

ابوهیریه از پیامبر نقل می‌کند: خواندن قرآن بر داود آسان بود!

<sup>۱</sup> از آوردن هرگونه عبارت نکریم آمیز در برابر نام این پیامبر معاویه ساخته، معذوریم.

<sup>۲</sup> صحیح بخاری ۱۲۵/۷؛ صحیح مسلم ۱۴۹/۸؛ شرح مسلم ۱۷۸/۱۷؛ الدبیح علی مسلم ۱۷۸/۶؛ المصنف (اصفهانی) ۳۸۴/۱۰؛ الاذکار  
النوبه ۲۴۱؛ صحیفه همام بن مسه ۳۰؛ فتح الباری ۲۶۰/۶؛ دلائل التوحید ۶۳؛ فتح المعین ۳۴؛ سیر اعلام النبلاء ۳۲۰/۶.

<sup>۳</sup> مسند احمد ۲۹۵/۲؛ ابوهیریه ۵۱؛ مجمع الزوائد ۳۹۹/۱۰؛ المعجم الصغیر ۱۱۷/۲؛ الکامل ۱۹۸/۵؛ میزان الاعتدال ۱۲۹/۳؛ المصنف (کوفی) ۷۵/۸؛ کنز العمال ۴۹۰/۱۴.

<sup>۴</sup> صحیح بخاری ۴۸/۶ و ۱۸۷/۸؛ صحیح مسلم ۱۵۱/۸؛ سنن الترمذی ۹۶/۴ (خلاصه حدیث آمده) فتح الباری ۴۵۶/۸ و ۳۱۴/۱۳ و ۳۶۷؛ الدبیح  
علی مسلم ۱۸۹/۶؛ صحیح ابن حبان ۴۸۲/۱۶؛ السنن الدارمی ۳۴۰/۲؛ السنن الکبری (نسائی) ۴۱۵/۴ و ۴۶۸/۶؛ مسند ابی یعلی ۴۳۶/۵.

مسند احمد ۲۷۶/۲. البته این حدیث طق معمول، با اشکال مختلف وارد شده؛ اما مضمون آن واحد و همه اشاره به تجسیم دارند.

<sup>۵</sup> البته مطالب از این دست، بسیار است؛ اما هدف ما چیز دیگری است. ولی آیا حق نداریم نسبت به نوشته‌های متفدمان، با نگاه عقل‌نگریم؟



گاهی اوقات در حین زین نمودن ستور خویش، قرآن را آغاز می‌کرد و قبل از آنکه زین را ببندد؛ قرآن را تمام می‌کرد!!<sup>۱</sup>

نتیجه عملی این حدیث، همان ابیات معروفی است که یزید ملعون می‌خواند:

لعب الهاشم بملک فلا  
خبر جاء و لا وحی نزل

### حضرت سلیمان علیه السلام

ابوهریره از پیامبر نقل می‌کند: شبی سلیمان بن داود علیه السلام گفت: امشب می‌خواهم با یکصد زن خود همبستر شوم؛ تا هر کدام مجاهدی فی سبیل الله بزیاید!!!! فرشته‌ای که کنار او بود؛ گفت: بگو ان شاء الله، ولی سلیمان نگفت و کار خود را چنان که گفته بود؛ انجام داد.

در میان آن زنان، کسی نزیاید؛ جز یک زن، و او هم پاره گوشتی بود؛ نه فرزندی!! آنگاه پیامبر فرمود: اگر به حرف فرشته گوش می‌کرد و می‌گفت: ان شاء الله، چنان بر سرش نمی‌آمد و خواسته‌اش عملی می‌گشت!!<sup>۲</sup>

نتیجه عملی این حدیث، این است که حضرت سلیمان علیه السلام برای ماه غسل، باید به قطب جنوب یا شمال رفته باشند؛ که شب آنجا شش ماه طول می‌کشد!!

زیرا در هیچ منطقی نمی‌گنجد که انسان بتواند در طول یک شب (در اکثر ساعات)؛ با یک

صد زن همبستر شود. حال می‌خواهد ان شاء الله بگوید، یا نگوید!!<sup>۳</sup>

### حضرت موسی علیه السلام

ابوهریره نقل می‌کند: ملک الموت علیه السلام بر موسی علیه السلام وارد شد و به او گفت: دعوت خدایت را پاسخ ده.

موسی علیه السلام چنان سیلی به چشم ملک الموت علیه السلام زد، که کور شد!!

آنگاه حضرت ملک الموت علیه السلام به جانب خدای عزوجل برگشت و گفت: مرا به سوی بنده‌ای فرستادی،

که مرگ را نمی‌خواهد؛ در نتیجه چشم مرا کور کرد! خداوند متعال چشمش را باز گرداند و گفت:

<sup>۱</sup> صحیح بخاری ۱۳۲/۳ و ۲۲۷/۵؛ مستد احمد ۲/۳۱۴؛ کنز العمال ۱۱/۴۹۳؛ القدر ۱/۴۱۵؛ طغایات المحدثین بأصبهان ۴/۴۱؛ تاریخ مدینه دمشق ۸۹/۱۷؛ البداهه و الهابه ۲/۱۴؛ الشفاء بعرف حقوق المصطفی ۱/۱۵۱؛ فیصص الانبیاء ۲/۲۶۹؛ فتح الباری ۶/۳۸۱ و ۸/۳۰۱ و ۹/۷۲؛ حلقی افعال العباد ۱۱۴؛ صحیح ابن حبان ۱۱۸/۱۴؛ الجامع الصغیر ۱/۶۰۵؛ عیسر اس کثیر ۲/۵۲۴ و ۳/۵۰۳؛ شیخ المضره ابوهریره ۲۵۵

<sup>۲</sup> البته این حدیث نیز به صور مختلف وارد شده. عده‌ای تعداد زنان را ۱۰۰ عدد دانسته‌اند. صحیح بخاری ۶/۱۶۰؛ احکام القرآن ۳/۲۷۹؛ السنن الکبری (نسائی) ۶/۳۸۵؛ المصنف (کوفی) ۱/۱۷۳؛ تاریخ مدینه دمشق ۲/۲۵۸؛ الدر المنثور ۵/۳۱۶؛ الطغایات الکبری ۲/۲۰۳. عده‌ای تعداد زنان را ۷ نفر دانسته‌اند. صحیح مسلم ۵/۸۸؛ السنن الکبری (بیهقی) ۱۰/۴۴؛ البداهه و الهابه ۲/۱۳۹؛ نصب الرايه ۴/۶۷؛ تفسیر القرآن ۲/۴۰۱؛ الدر المنثور ۴/۲۱۸. بعضی کتب تعداد زنان را ۹ نفر ذکر کرده‌اند: السنن النسائی ۷/۳۱۷؛ صحیح ابن حبان ۱۰/۱۸۲؛ عده‌ای از آنها نیز دو عدد آورده‌اند: تفسیر حلالین ۱۹ (۹ و ۱۰۰) سنن الترمذی ۳/۴۴ (۷ و ۱۰۰) فاعداً این منکلات را باید بعلمت عدم وجود اداره تیب و احوال، در آن زمان دانست؛ والا ابوهریره در اوج عدالت است!!

<sup>۳</sup> در مکی که معجزات آن آفدر می‌در و پیکر است که در آن الاعی حقه‌بار مانند مغفور به سخن آمده، و سر پیامرش کلاه می‌گذارد؛ بعد بیست به پیامبر دیگری هدرت آمیزش با صد زن نیز براساس معجزه عطا شود!!



به سوی بندهام برو و بگو: اگر زندگی را می‌خواهی، دستت را روی بدن یک گاو نر بگذار. هر قدر مو در زیر دست تو آمد؛ به ازای هر مو، یک سال عمر خواهی کرد!<sup>۱</sup>

البته احمد در مستندش، در ادامه همین حدیث؛ این جمله را اضافه دارد: ملک الموت علیه السلام آشکارا بر مردم وارد می‌شد. ولی از وقتی که به جانب موسی علیه السلام آمد و چشمش را کور کرد؛ مخفیانه می‌آید.<sup>۲</sup> نتیجه عملی این حدیث هم این است که نه تنها حرف خداوند را گوش نکنیم، بلکه اگر رسول و فرستاده‌اش را بزیم؛ جایزه می‌گیریم!!

### باز هم حضرت موسی علیه السلام

ابوهریره از پیامبر نقل می‌کند: قوم بنی‌اسرائیل هنگامی که تن خویش را می‌شستند؛ عریان و لخت بودند. از این رو، به تن یکدیگر نگاه می‌کردند. به این خاطر، موسی علیه السلام در گوشه‌ای دور از آنان؛ تن خود را شست. آنها سوگند یاد کردند که جز دَبّه خایه و ورم بیضه، چیزی نمی‌تواند دلیل مخفی کردن او گردد؛ تا تن خود را مخفیانه بشوید!! روزی چنان کرد و لباس‌هایش را روی سنگی نهاد. ناگاه سنگ از جای کنده شد؛ و پا به فرار گذاشت و موسی هم «سنگ، سنگ» گویان در پی آن دوان شد. تا این که بنی‌اسرائیل بر شرمگاه او نگریستند و گفتند: خدا می‌داند که عیبی در او ندیدیم و او سالم است! آنگاه سنگ ایستاد. موسی علیه السلام جامهٔ خویش را از او گرفت؛ و شروع به زدن سنگ کرد!! به خدا سوگند که سنگ، شش یا هفت جراحت برداشت!!!<sup>۳</sup> نتیجهٔ عملی این حدیث هم این است: نه تنها پیامبران از نظر عقلی کم دارند؛ بلکه این خداوند، خودش هم مشکل دارد!!

البته این امری بدیهیست؛ زیرا هر پیامبری، باید با خداوند سنخیتی داشته باشد. پیامبر در نظر ما، با پیامبر در نظر ابوهریره تفاوت ماهوی دارد؛ خدا نیز همینطور.

چرا خداوند خیلی راحت به موسی نگفت در وقت استحمام، از مردم کناره‌نگیر؟ خدایی که پیامبرش حرف او را قبول نکند و آن خدای بیچاره، مجبور شود جهت رفع اتهام آن پیامبر، سنگی را مأمور دزدیدن لباس‌هایش نماید؛ مانند پیامبری است بعد از مرگش، جانشین‌هایش به حرف‌های او توجه نکردند. یکی از خلفایش بت می‌فروخت؛ دیگری علناً شراب می‌نوشید و سگ بازی می‌کرد.

<sup>۱</sup> صحیح بخاری ۹۲/۲ و ۱۳۰/۴؛ صحیح مسلم ۱۰۰/۷؛ فتح الباری ۳۱۵/۶؛ شرح مسلم ۱۲۸/۱۵؛ سنن النسائی ۱۱۹/۴؛ المستدرک ۵۷۸/۲؛ مسند احمد ۳۱۵/۲؛ صحیح ابن حبان ۱۶۶/۱۴؛ اجوبة مسائل جاره ۱۵۴؛ تاریخ مدینه دمشق ۱۷۸/۶۱؛ کنز العمال ۵۱۰/۱۱؛ المصنف (الصنعانی) ۲۷۴/۱۱؛ تفسیر القرطبی ۱۳۱/۶؛ تاریخ طبری ۳۰۵/۱؛ الايضاح ۳۰

<sup>۲</sup> مسند احمد ۵۱۳/۲؛ تاریخ طبری ۳۰۵/۱؛ المستدرک ۵۷۸/۲؛ حاشیه زدن و اضافه‌های احمد کاملاً قابل توجه است!

<sup>۳</sup> صحیح بخاری ۷۲/۱؛ صحیح مسلم ۹۹/۷؛ مسند احمد ۳۱۵/۲؛ السنن الکبری (بیهمی) ۱۹۸/۱؛ صحفه همام بن منبه ۳۱؛ صحیح ابن حبان ۹۴/۱۴؛ کنز العمال ۵۰۹/۱۱؛ تفسیر القرطبی ۲۵۱/۱۴؛ تفسیر الثعالبی ۳۶۱/۴؛ تاریخ مدینه دمشق ۱۶۹/۶۱؛ فتح الباری ۳۳۱/۱ و ۳۱۳/۶؛ الدبیح علی مسلم ۳۵۵/۵؛ المصنف (کوفی) ۴۵۶/۷؛ زاد المسیر ۲۱۸/۶





دیگری با دختر خودش زنا کرد؛ یا حوض شراب ساخته، در آن غوطه می‌خورد؛ دیگری هوس می‌خوارگی بر بالای بام کعبه را داشت و.....

آری تا اینجا مقداری با صفات عالیله خداوند و پیامبرانش در مکتب معاویه سه سه آشنا شدیم. حالا بعد از آن دو [خدا و رسول]، نوبت به اولوالامر می‌رسد.

همانطور که قبلاً دیدیم؛ معاویه سه سه در بخشی از فرمان جعل حدیث خود گفته بود: هرکس که در باره سه خلیفه اول (ابوبکر، عمر و عثمان) حدیث بیاورد، جایزه می‌گیرد. قاعدتاً افراد خیال‌پردازی مانند ابوهریره، بیکار ننشسته و شروع به فعالیت نمودند.

از پیامبر نقل می‌کند: مردی گاوی را می‌راند. پس از پایان کار، بر گاو سوار شد. ولی گاو ناگهان گفت: ما برای شخم زدن آفریده شدیم؛ نه برای این کار! مردم با شگفتی از پیامبر پرسیدند: سبحان الله! یک گاو حرف زد؟ پیامبر فرمود: ولی من و عمر و ابوبکر به آن ایمان داریم؛ اگر چه عمر و ابوبکر آنجا نبودند!! و باز فرمود: هنگامی که مردی در میان گوسفندانش بود؛ ناگه گرگی رسید و گوسفندی را از آن میان برد. مرد در پی گرگ افتاد و سرانجام گوسفند را از گرگ برهانید. گرگ به آن مرد گفت: او را از من گرفتی؟ یوم‌السبع چه کسی را دارد؟ وقتی که جز من، کسی او را نمی‌چراند.

مردم با شگفتی از پیامبر پرسیدند: سبحان الله! گرگی چنین لب به سخن گشود؟؟

پیامبر فرمود: من بر آن باور دارم؛ و عمر و ابوبکر که در آنجا نبودند!!<sup>۱</sup>

ما ابوهریره را نابغه‌ای در تخیل می‌دانیم؛ که واقعاً می‌تواند معانی بسیار عجیب و غریبی را پدید آورد. همانگونه که قبلاً گفتیم؛ این داستان‌ها می‌تواند سال‌ها، سوزه خوبی برای شرکت‌های سازنده فیلم‌های کارتونی فراهم نماید!! آنقدر این داستان‌ها عجیب و غریب هستند که هنوز بعد از ۱۴۰۰ سال، تازگی خود را حفظ نموده‌اند!!

البته چون از موضوع اصلی کتاب منحرف می‌شویم؛ فقط به سه نمونه از کارهای دیگر او اشاره کرده، و قضاوت در این مورد را به خوانندگان محترم واگذار می‌کنیم.<sup>۲</sup>

عزیزانی که قصد مطالعه در این زمینه دارند؛ می‌توانند به کتب مفصل، مانند ابوهریره و احادیث ساختگی، صحیح بخاری، صحیح مسلم و مسند احمد رجوع نمایند.

<sup>۱</sup> صحیح بخاری ۶۷/۳ و ۱۴۹/۴ و ۱۹۲، صحیح مسلم ۱۱۱/۷، شرح مسلم ۱۵۶/۱۵، مقدمه فتح الباری ۱۲۶؛ مسند حمیدی ۴۵۵/۲، الأدب المفرد ۱۹۳، السنن الکبری (نسائی) ۳۸/۵، مسند احمد ۲۴۶/۲، صحیح ابن حبان ۴۰۷/۱۴، مسند الشامیین ۱۷۶/۴، ارواء الغلیل ۲۴۲/۷، العلیق فی غرب الحدیث ۱۱۵/۲، تاریخ مدینه دمشق ۷۲/۴۴، سیر اعلام النبلاء ۲۹۱/۷، البداهة و الهایة ۱۶۷/۲، معجم ما اوسعجم ۷۱۸/۳، الهایة فی غرب الحدیث ۳۳۶/۳، لسان العرب ۱۴۸/۸، الفاموس المحيط ۳۵/۳، ناچ العروس ۳۷۲/۵.

<sup>۲</sup> بسیاری از مواقع، خوانندگان بهرین ضوابط را ارائه می‌دهد و لازم نیست تمام حرف‌ها را نویسنده بگوید. خصوصاً در این کتاب که بنا بر ابجاز است.



باز هم ابوهیره از پیامبر نقل می‌کند: کنیزی از بنی‌اسرائیل ناپدید گشت، معلوم نبود چه کرده بود؛ ولی من او را جز یک موش نمی‌بینم! وقتی شیر شتر پیش او می‌گذاشتند، نمی‌نوشتید؛ ولی هنگامی شیر گوسفند جلوی او می‌گذاشتند؛ می‌نوشتید!!!<sup>۱</sup>

جای دیگر از قول پیامبر نقل می‌کند: ملک الموت علیه السلام بر بالین فردی آمد و چون عمل نیکی در او نیافت؛ قلبش را شکافت و باز هم چیزی نیافت. ناچار آرواره‌هایش را گشود و دید یک طرف زبانش با لاله الا الله به فکش چسبیده بود. از این رو خداوند بر او بخشایش آورد!<sup>۲</sup>

و این هم یکی دیگر از شاهکارهایش: ابوالمہزام از ابوهیره روایت می‌کند:

از رسول خدا پرسیدند: خداوند از چیست؟ گفت از آب، ولیکن نه از آب زمین و نه از آب آسمان!! لکن او اسب را بیافرید و بداونید؛ تا عرق کرد. پس خود را از آن عرق بیافرید!!!!!!<sup>۳</sup>

حال وقتی ما می‌خواهیم از طریق معمولی و این کتب، به مسائل شناخت پیدا کنیم؛ باید بوسیله این احادیث، با موضوعات دینی آشنا شویم. قاعدتاً این کتاب‌ها، ما را با خداوند بدترکیب و بی‌تناسبی که قدش ۳۰ متر و پهنایش فقط ۳/۷۵ متر است؛ آشنا خواهند کرد!!

آری آن خداوند اول اسب خلق می‌کند؛ بعد از عرق آن اسب، خود را بوجود می‌آورد!!

در آن کتاب‌ها، می‌خوانیم پیامبر و فرستاده همان خدا، به مجالس عروسی زنانه می‌رفته و در کنار عروس خانم نشسته، و به رقاصه دخترکان جوان نگاه می‌کرده و یا ایستاده ادرار خواهد کرد؛ و یا بر گوش فرشته خدا، سیلی خواهد نواخت.

وقتی خداوندی آن‌گونه و پیامبری این‌گونه باشد، خلیفه و جانشین آن پیامبر هم می‌تواند فردی مانند معاویه رضی الله عنه گردد. آری آیا واقعاً اشکالی دارد آن‌گونه خدایی و آن دسته پیامبرانی؛ جانشین‌ها و خلفایی مانند یزید و معاویه رضی الله عنہما و محدثانی مانند ابوهیره داشته باشند؟؟

در اینجا می‌بینیم ائمه بزرگوار علیهم السلام چون به میزان آلوده بودن منابع باصطلاح اسلامی (اسلام معاویه رضی الله عنه) کاملاً آشنا بودند؛ دستور دادند تا از راهی وارد شویم؛ که هیچکس نتواند آن راه را آلوده نماید. آن راه، شناخت پیدا کردن به مسایل؛ بوسیله خود خداوند است.

پس باید بسیار جدی بخوانیم:

<sup>۱</sup> صحیح بخاری ۹۸/۴؛ صحیح مسلم ۲۲۶/۸؛ فتح الباری ۲۵۱/۶؛ الدبیح علی مسلم ۲۹۸/۶؛ شرح مسلم ۱۲۴/۱۸؛ مسند احمد ۲۳۴/۲؛ نسبی القریطی ۴۴۱/۱؛ کنز العمال ۴۶/۱۵؛ الجامع الصغیر ۲۱۹/۲؛ فیض القدر علی شرح جامع الصغیر ۵۸۱/۴؛ الاضاح ۵۳۱.

<sup>۲</sup> تاریخ بغداد ۱۲۵/۹؛ ابوهیره ۱۷۰؛ الجامع الصغیر ۵۷۶/۱؛ فیض القدر علی شرح جامع الصغیر ۵۱۴/۳؛ کنز العمال ۴۱۷/۱؛ کتاب الدعاء ۴۳۳.

<sup>۳</sup> فرهنگ فرق اسلامی ۳۹۰.



اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

بارالها تو خودت را به بشناسان، که اگر تو شناسایم به خویش نفرمایی، رسولت را نخواهم شناخت. ای خدا، تو رسولت را به من بشناسان، زیرا اگر تو رسولت را به من معرفی نکنی؛ حجتت را نخواهم شناخت. خدایا تو حجتت را به من بشناسان و گرنه از دین خود گمراه خواهم شد.

آری ما اگر توفیق داشته باشیم که در قدم اول خداوند، خودش را به ما بشناساند؛ آنوقت خواهیم فهمید آن خداوندی که هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن است؛ هرگز امکان ندارد آن قماش افرادی را به پیامبری برگزیند.

در قدم دوم اگر پیامبران حقیقی خداوند راستین و واقعی را بشناسیم؛ به هیچوجه نمی‌توانیم امثال معاویه و یزید را جانشین پیامبران واقعی علیهم‌السلام بدانیم.

لاجرم براحتی می‌توانیم قضاوت نماییم؛ و راه درست را تشخیص دهیم.

وقتی خداوند در مورد پیامبرش می‌فرماید: *فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك<sup>۱</sup>* و از طرفی ابوهریره هم روایت می‌کند:

پیامبر ما را پی‌امری روانه نمود و فرمود: اگر فلانی و فلانی را یافتید؛ آنان را با آتش بسوزانید!!<sup>۲</sup> در اینجا ما کاری نداریم این روایت در صحیح بخاری نقل شده؛ یا صحیح مسلم. راوی آن ابوهریره است؛ یا ابن عباس. می‌گوییم آن خداوندی که ما می‌شناسیم؛ و آن پیامبری که خداوند، او را به رحمت و مهربانی ستوده است؛ هرگز امکان ندارد فرمان سوزاندن مخالفین خود را بدهد. وقتی می‌بینیم خداوند در قرآن فرموده: *انك لعلى خلق عظيم* بعد ابوهریره ملعون جعل می‌کند: رسول خدا مناجات می‌کرد که خداوند! محمد نیز بشر است. گاهی خشم می‌گیرد، چنانکه بشر خشمناک می‌شود. با من عهدی کردی و هرگز خلاف وعده نمی‌کنی. هرکه را آزرده‌ام و یا ناسزا گفته‌ام و یا لعن و نفرین کرده‌ام و یا تازیانه زده‌ام؛ آنها را کفاره گناهانشان قرار ده و به آن وسیله، آنان را به خود نزدیک کن.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> آل عمران/۱۵۹

<sup>۲</sup> صحیح بخاری ۲۱/۴؛ فتح الباری ۱۰۴/۶؛ المحلی ۱۰/۳۷۶؛ نیل الأوطار ۷۴/۸؛ مسند احمد ۳۰۷/۲ و ۳۳۸؛ ابوهریره و احادیث ساحکی ۱۷۲؛ السنن الترمذی ۶۷/۳؛ السنن الکبری (ساتی) ۱۸۳/۵؛ المنتعی من السنن المستنده ۲۶۵؛ ریاض الصالحین ۶۳۴؛ نصب الرامه ۲۶۳/۴؛ علل الدارفظی ۱۶/۱۱؛ الاسباب ۴۹۹/۵؛ سر اعلام النبلاء ۲۴۷/۲؛ البدایه و البهانه ۴۰۱/۳؛ سیره النبوة ۵۱۹/۲؛ سل الهدی و الرشد ۱۱۹/۹

<sup>۳</sup> چون این مطلب بصورت مکرر در کتب اهل سنت وارد شده، فقط از این سه کتاب آدرس می‌دهیم. صحیح بخاری ۷/۴ و ۱۵۷/۷؛ صحیح مسلم ۳۹۲/۲ و ۲۴/۸ و ۲۶ و ۲۵؛ مسند احمد ۲۴۳/۲ و ۲۳۳/۳ و ۴۰۴/۵ و ۵۲/۶



خداوند بزرگوار من، وقتی اندکی آری فقط اندکی از جمال نورانی پیامبران، خصوصاً نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله را به من نشان بدهد؛ آنوقت من به راحتی می‌توانم فردی که اینگونه چهره نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله را مخدوش می‌کند؛ نه تنها کذاب، بلکه ملعون بنامم.

آن زمان کاری ندارم که من مسلمان هستم یا یهودی، من می‌گویم: آن خداوندی که من می‌شناسم؛ هرگز برای اینکه بنی اسرائیل از جهل احمقانه خویش بیرون بیایند؛ سنگی را مأمور نمی‌کند تا لباس‌های پیامبرش را بردارد و فرار نماید!!

من هرگز قبول نمی‌کنم موسی علیه السلام بر گوش یکی از فرشتگان مقرب الهی سیلی بزند.

بخدا قسم اگر معاذ الله راوی این حدیث، حضرت علی رضی الله عنه باشد و او از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کند؛ من در صحت کتابی که این حدیث را آورده، شک نخواهم کرد؛ اما در رسالت موسی علیه السلام هرگز شک نمی‌کنم.<sup>۱</sup> چرا اینگونه فکر می‌کنم؟ چون:

در مرحله اول، خداوندی که اینگونه فردی را به پیامبری برگزیند؛ مطمئناً خداوندی حکیم نخواهد بود.

در مرحله دوم، محمد صلی الله علیه و آله پیامبر همان خداوند خواهد شد و حقایق، رتبه، شأن و عظمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخدوش خواهد شد.

در مرحله سوم، علی رضی الله عنه نیز جانشین آن پیامبری خواهد شد؛ که مقام و منزلتش مخدوش شده است. در نتیجه علی رضی الله عنه نیز اعتبار خود را از دست خواهد داد.

ملاحظه فرمودید این مسایل بصورت زنجیره‌ای به هم مربوط هستند. در نتیجه اگر اجازه بدهیم که یکی از حلقه‌های این زنجیره، مخدوش و سست شود؛ تمام آن زنجیره زیر سؤال خواهد رفت. حال که اندکی به عمق آن فراز از دعای عصر غیبت آشنا شدیم؛ باز هم آن را تکرار می‌کنیم:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، صَلَّتُ عَنْ دِينِي.

خوب در اینجا، به یک بحث مهم دیگر خواهیم رسید:

آیا این گونه شناختی، راهی تضمین شده است و شیطان نمی‌تواند آن را منحرف نماید؟؟

به عبارتی دیگر؛ آیا امکان ندارد انسان با این روش، به دام اهریمن بیفتد؟؟

<sup>۱</sup> همانگونه که در حدیث تعیین حدود مدینه، از غیر تا نور؛ قبول نکردیم



می‌گوییم: انسان اگر از دو دام راه، یعنی شبهه علمی و شهوت عملی، خود را دور نسازد؛ در این گونه شناختی، نیز اسیر شیطان خواهد شد. نمونه آن را باید در دو گروه دانست.

گروه اول را می‌توانیم گروه شلغم‌پرستان و گروه دوم را دگراندیشان بنامیم.

یعنی عده‌ای می‌گویند: راه شناخت خداوند دل و قلب است و این سر و صدا و جار و جنجالی که عده‌ای به نام دین راه اندخته‌اند؛ همه بی‌خود و بی‌مورد است.<sup>۱</sup> ما به خداوند اعتقاد داریم؛ اما آن خدایی که ما می‌پرستیم و به آن معتقدیم، ربطی به دین و این جنجال‌ها ندارد. این اداها و سر و صداها، فقط برای بهره بردن دنیایی بوده و عده‌ای می‌خواستند، از این راه به نوایی برسند؛ در نتیجه آمدند و دین را درست کردند!!<sup>۲</sup>

البته این افراد تا حدودی حق دارند!! زیرا اینها نگاه به زندگی بعضی از امیران و خلفای جامعه اسلامی کرده؛ بعد در مورد همه آنها حکم می‌دهند. تا آنجا که نگاه به زندگی بعضی خلفاء و حاکمان اسلامی می‌کنند؛ حق با آنهاست. یعنی عده‌ای با نام دین، فقط بدنبال دنیا بودند. اما وقتی آن را تعمیم می‌دهند؛ اشتباه می‌کنند.

خلفای عباسی و اموی، افرادی بودند که خود را خلیفه رسول خدا ﷺ و بعضاً خلیفه خود خداوند می‌خواندند. زیرا این افراد کثیف، آنقدر در دنیا طلبی و نمادهای آن فرو رفته بودند، که برای ما در قرن حاضر زندگی می‌کنیم؛ قابل درک نیست. با توجه به رسالت کتاب حاضر، ذکر چند نمونه از این افراد کفایت می‌کند.

یزید بن عبدالملک که از خلفای اموی بود؛<sup>۳</sup> بعد از عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید. دو کنیز به نام سلامه و حبابه داشت و دایم با آنها بود. روزی حبابه برایش خواند: میان استخوان‌های سینه و گلو، آتش عشق چنان افروخته شده؛ که با هیچ چیز آرام نمی‌گیرد و خنک نمی‌شود. خلیفه از این شعر، آن چنان به وجد آمد؛ که فریادکنان به خیال پرواز افتاد. حبابه گفت: نکن، ما به تو کار داریم ای امیرمؤمنان!! یزید گفت: نه نه بخدا سوگند الان پرواز می‌کنم!!

<sup>۱</sup> چنانچه در اول همین کتاب، اراجیفی را از فول یکی از نوادگان در مورد معصومین صلوات‌الله‌عنه‌اجمیل ملاحظه فرمودید. او با هیول آن اراجیف، می‌خواست روحانست را محکوم نماید. با این تفاوت که در مهباس جهانی، همگونه اراجیفی را از کُنی مانند صحیح بخاری تا مسد احمد بیرون می‌آورد و با اسناد به آنها پیامبران را می‌کوند. اسگونه بفرانی در هر حاضر ریاد بیرو و مرید پیدا کرده است. یعنی در جهان لبرال دموکرات، که او مانسیم و اسان محوری حرف اول را میرند؛ عده‌ای خداوند را در زیرمجموعه یکی از امیال (میل پرستی) انسان آورده و می‌خواهند با این طریق آلوده؛ حسن خدا طلبی خود را ارضا کنند.

<sup>۲</sup> مثل اسگونه مطالب کفرآمر فقط بدان خاطر است که آنها را جواب دهیم. در همین جا لازم است از محضر همه مؤمنان عاشق عذرخواهی کنیم.

<sup>۳</sup> مادر یزید بن عبدالملک، عانکه دختر یزید بن معاویه بن ابی سفیان است. الطقات الکبری ۲/۲۲۴؛ التفات ۲/۳۶۹؛ آری به این دلیل این خانواده، شجره ملعونه نامیده شده.



حبابه گفت: مملکت را به که می‌سپاری؟ یزید دست حبابه را بوسید و گفت: ملت اسلام و مملکت اسلام را به تو تفویض می‌کنم!!<sup>۱</sup> و اما ماجرای دیگر.

روزی مسیلمه برادر یزید، او را سرزنش کرد و گفت: بدبختانه بعد از عمر بن عبدالعزیز که آن همه دادگستر و پرهیزکار بود؛ تو خلیفه شدی که جز باده‌گساری و شهوت‌رانی کار دیگری انجام نمی‌دهی و امور کشور را بدست حبابه سپرده‌ای. ستمدیدگان فریاد می‌کشند و جمعیت‌ها از اطراف آمده، در آستان تو منتظر ایستاده‌اند و تو از همه جا غافل نشسته‌ای. یزید از این گفته‌های برادر بخود آمده، حرف‌های او را تصدیق کرد و از آمیزش با حبابه دست کشید و تصمیم گرفت از آن پس، به کارها برسد.

حبابه از این جدایی برآشفته و همین که روز آدینه رسید، از کنیزکان خود خواست وقتی خلیفه برای اقامه نماز جمعه به مسجد می‌رود؛ او را آگاه سازند.

کنیزان چنان کردند و حبابه عود بدست گرفته، در برابر خلیفه آمد و با آواز دلکش خویش، این شعر را خواند: «اگر عقل و هوش از سر دلداه رفته، او را ملامت نکن. بیچاره از شدت اندوه، صبور شده است» خلیفه که دلبر خود را به آن حال دید و آن نوای دلنواز را شنید؛ دست خود را مقابل صورت گرفته، گفت: بس کن حبابه، چنین نکن. اما حبابه به ساز و آواز خود ادامه داده، این بیت را خواند: «زندگانی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگر نیست؛ گرچه مردم تو را سرزنش و توبیخ کنند» یزید بیش از این تاب نیاورد و فریاد کشید: ای جان جانان، درست گفتی. خدا نابود کند آن که مرا در مهر تو سرزنش کرد. ای غلام برو به برادرم مسیلمه بگو بجای من به مسجد رود و نماز بخواند. حبابه و یزید فوری به عیش‌گاه خود رفتند.<sup>۲</sup> چنین خلیفه‌ای، باید در راه اهداف خود جان دهد. ماجرای مرگ او عبرت آموزتر است.

یزید محلی به نام بیت‌رأس (در نزدیکی دمشق) برای عیش و نوش خود قرار داده بود. در آن محل، روزی دانه اناری به گلوی حبابه جست و او را خفه کرد. یزید سه روز و سه شب، تن بی‌جان حبابه را در آغوش گرفته و اجازه دفن نمی‌داد. با اینکه لاشه حبابه بو گرفته و رو به فساد گذاشته بود؛ یزید دست بردار نبود و دائم آن لاشه گندیده را با آب دیده، تر می‌ساخت. بالاخره نزدیکان خلیفه با اصرار، جسد حبابه را دفن نمودند. اما یزید بعد از او، فقط پانزده روز زنده ماند و کنار او بخاک رفت. و این حادثه، فقط ۱۰۵ سال بعد از هجرت اتفاق افتاد!!<sup>۳</sup>

و اما ولید، پسر یزید بن عبدالملک، از خودش خراب‌تر بود.

او دستور داده بود حوضی را از شراب پر سازند. هرگاه هوس میخوارگی می‌کرد؛ خود را در آن حوض انداخته و آنقدر می‌نوشید؛ که کاستی حوض مشاهده می‌شد!! روزی دیگر در حال مستی، دختر خود را دید که آرایش کرده و کنار دایه نشسته است. در مقابل چشم همه، با او درآویخت و گفت: دین مجوس پیشه کرده‌ام!!!

<sup>۱</sup> تاریخ تمدن اسلام ۲۲۷

<sup>۲</sup> تاریخ تمدن اسلام ۶۷

<sup>۳</sup> تاریخ تمدن اسلام ۶۹



ماجرایی دیگر: یک شب مؤذن اذان صبح گفت. ولید برخواست و شراب خورد و با کنیزکی مست، درآویخت. بعد قسم یاد کرد که با مردم نماز نخواند؛ جز این کنیزک! لذا لباس خود را بر تن او پوشاند و کنیزک را مست و آلوده به مسجد فرستاد و او با مردم نماز جماعت خواند!<sup>۱</sup>

اما این آقایان باید بدانند که آن افراد غاصب خلافت اسلامی، هیچ ارتباطی با با پیشگامان و اولیاء دین اسلام ندارند. این قبیل افراد کثیف، فقط موج سوارانی بودند که بر موج جهل مردم سوار شدند و مدتی از آن جهل سوءاستفاده نمودند.

اما بزرگان اسلام، مانند پیامبر و معصومین علیهم‌السلام که تمام زندگانی خود را در مبارزه با جهل و خرافه گذرانده و هرگز اینگونه زندگی فرعون<sup>۲</sup>؛ در مورد آنها گزارش نشده است. این آقایان نیز اگر معاویه، یزید، عبدالملک و ولید را خلیفه؛ و طالبان، القاعده، ملاعمر و امثالهم را نمونه اسلام می‌دانند و براساس این تفکر اشتباه، بخواهند نتیجه‌ای در مورد اولیاء واقعی و مؤمنان اصیل بگیرند؛ هیچ فرقی با آن خلفای موج سوار ندارند.

زیرا آن خلفای غاصب، بر موج جهل مردم سوار شدند؛ و این روشنفکرانمایان نیز از جهل مردم به زوایای تاریخ، سوءاستفاده می‌کنند. اما جواب این آقایان خیلی ساده است. باید از آنها پرسید: آیا شما قبول دارید آن خدایی که در دل به آن معتقدید؛ برای نزدیک شدن به خودش و تعالی شما، باید برنامه‌ای ارائه بدهد یا خیر؟

اگر قبول داشته باشند؛ می‌گوییم: خداوند ۱۴۰۰ سال است برنامه‌ای مانند قرآن و دینی مانند اسلام را فرستاده و دایم مبارز طلبیده که اگر می‌توانید؛ مانند آن را بیاورید! این همه تکرار این نکته و مبارز طلبیدن، برای این بوده که ما و شما تحریک بشویم و بدنبال آوردن یک قرآن دیگر باشیم و در نتیجه عجز خود را دیده و باورمان به قرآن بیشتر شود. خوب اگر قرآن را معجزه نمی‌دانید؛ مانند آن را بیاورید. البته قرار هم نیست یک قرآن سی جزء را بیاورید؛ زیرا خداوند متعال تخفیفات لازم را داده است.

قبلاً گفته اگر سوره‌ای (حتی مانند سوره کوثر، با ۱۴ کلمه) بیاورید؛ قبول است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> حبشه عماف ۱۲۵

<sup>۲</sup> این نوع زندگی فرعون<sup>۲</sup>، حتی در مورد دو خلیفه اول نیز گزارش نشده است. عمر و ابوبکر، در زندگی دنیایی خود؛ کاملاً مانند مردم عادی زندگی بودند.

<sup>۳</sup> این نوع بحث، بحمدلله در محکوم نمودن سابت کافر کاملاً نصح داد. ماجراهای جالب آن درگیری را در کتاب شوخی با سایت کافران آمده است این کتاب نیز بوسیله مرکز بین المللی نشر ایرا منتشر گردیده است. ناشر



اگر می‌توانید، بسم‌الله. ما هم از اسلام دست کشیده؛ و تابع شما می‌شویم!!  
اگر هم نتوانستید، پس باید اقرار کنید که آن کتاب، معجزه و اسلام؛ همان دین خاتم  
خداوند متعال است. اما اگر اینها بگویند: احتیاجی نیست خداوندی که ما در دل به آن اعتقاد  
داریم؛ برای رشد و تعالی ما بندگان، برنامه‌ای داشته باشد؛ ما جواب می‌دهیم:  
شلمغم نیز از این خدای شما بهتر است!! زیرا لااقل شلمغم بو و خاصیتی دارد؛ اما این خدای  
شما چه دارد؟!؟

گروه دیگری که از این سوءاستفاده خواهند کرد، افرادی هستند که تا هر حدیث و  
روایاتی را دیدند و با عقل خود نتوانستند آن را تجزیه و تحلیل کنند؛ ادعا می‌کنند آن خدای  
که من می‌شناسم!! فلان و بهمان نمی‌کند.

در اینجا باید بگوییم آن خدایی که جنابعالی می‌شناسی، هیچ ربطی به خداوند متعال ﷻ  
ندارد! مثلاً از حضرت علی و حضرت مهدی علیهما السلام نقل شده: **فانا صنایع ربنا والناس بعد صنایع لنا<sup>۱</sup>**  
حال امکان دارد کسی مدعی شود؛ آن خدایی که من می‌شناسم؛ اجازه نمی‌دهد هیچ  
انسانی این حرف را بزند!! ما همه مصنوع خداوند متعالیم. البته او حرف خوبی را می‌زند و  
برای شریک تراشی جهت خداوند متعال، غیرتش تحریک شده است. اما باید بداند که او، در  
یک جهل عرفانی بسر می‌برد؛ و از معانی عظیم عرفانی اسلام ناب، بی بهره است.  
آری بحث‌هایی مانند تعین اول و صادر نخستین؛ چیزهایی هستند که در عرفان ناب و  
حکمت متعالیه برهانی شده‌اند. اما چون از آنها آگاه نیستیم، موضع مخالف می‌گیریم.  
چون آن مسایل عالی، در حوصله این مجال اندک ما نیست؛ فقط به یک مضمون که در  
احادیثی متفاوت از معصومین علیهم‌السلام نقل شده، بسنده کرده و می‌گذریم. آن حضرات فرمودند:  
ما را خدا نخوانید، هرچه دیگر می‌خواهید در فضل ما بگویید؛ مانعی ندارد.<sup>۲</sup>  
آری در عظمت مقام آن بزرگواران علیهم‌السلام ما بحثی نداشتیم. ما فقط مدعی بوده و هستیم؛  
اگر فردی خیالی، در زیر تیغ شمر رضی‌الله عنه از او آب طلب نموده؛ مطمئناً او امام حسین رضی‌الله عنه نیست.

<sup>۱</sup> با این عبارت در نهج البلاغه، نامه ۲۹ از مولا علی رضی‌الله عنه نقل شده؛ اما با اندک تفاوتی و ضمیر نحن از قول امام زمان رضی‌الله عنه در الغیبه ۲۸۵؛ بحار الانوار ۱۷۸/۵۳؛ انوار الیهة ۳۵۳؛ مستدرک سفینة البحار ۳۸۰/۶ آمده است.

<sup>۲</sup> این مضمون را در صراط النجاه ۴۵۲/۲؛ خصال ۶۱۴؛ اللعة البيضاء ۶۴؛ شرح زیارة الجامعة ۲۰۱ و بحار الانوار ۲۸۹/۵۲ بیابید.





یعنی ما برای جلوگیری از کوچک نمودن عظمت ائمه صلوات الله علیهم موضع گرفته‌ایم؛ نه در برابر عظمت آنها.<sup>۱</sup> وقتی بخواهیم در مورد شأن و مقام ائمه اطهار صلوات الله علیهم بحث کنیم؛ باید دقت نماییم تا مطالب ما، با عقل مسلح به سلاح علوم عالیہ اسلامی، تعارضی نداشته باشد.<sup>۲</sup> پس همانگونه که عرض شد، ما باید از خداوند بخواهیم؛ خودش را به ما بشناساند و بعد، از طریق برنامه‌هایی که خودش فرستاده؛ ما راه تعالی خود را ادامه دهیم. این نوع دین‌داری، یکی از بهترین روش‌های خداشناسی و بلکه بهترین است. یعنی درخواست معرفت از خداوند و بعد پیمودن راهش، بوسیله دستورات دینی؛ که خودش ارسال نموده است.

در این روش هیچ پیامبری، با اعمال و رفتارشان؛ نباید خداوند را زیر سؤال ببرد. امام و خلیفه نیز، باید امام و خلیفه‌ای باشد که بتوانیم او را به پیامبر خدا و در نتیجه خود خداوند منسوب نماییم!! خلیفه پیامبر و یا همان امام من، در صحیح بخاری، مسند احمد، بحار الانوار و بعضی کتاب‌های مقتل و شهید جاوید معرفی و تعیین نمی‌شود. تمام مطالب آنها را می‌توانیم با این برهان نقد نماییم. اگر در صحیح بخاری مطلبی در مورد پیامبر خدا صلوات الله علیه دیدم که آن مطلب، از شأن خداوند دور بود؛ آن را نمی‌پذیرم.

اگر در مورد افرادی که خود را خلفای رسول خدا صلوات الله علیه می‌خوانند؛ مطالبی را دیدم که در شأن رسول خدا صلوات الله علیه نیست؛ آنها را خلیفه نخواهم دانست.

اگر در مورد جانشینان راستین رسول خدا صلوات الله علیه در کتاب بخاری، مسلم، بحار الانوار، منتهی الآمال، شهید جاوید، نگاه‌های مدرن به عاشورا و یا هر کتاب دیگری، مطالبی دیدم که شأن جانشین رسول خدا صلوات الله علیه و در نتیجه خود خدا را پایین می‌آورد؛ می‌فهمم آنها متأثر از نهضت شوم معاویه رضی الله عنه هستند. بطور مثال:

عایشه می‌گوید: چون مرض پیامبر شدت یافت، به عبدالرحمن فرزند ابوبکر فرمود: لوحی بیاور که نامه‌ای در حق ابوبکر بنویسم؛ تا کسی در موضوع خلافت با وی مخالفت نکند. چون عبدالرحمن خواست برخیزد؛ پیامبر فرمود: ای ابوبکر، خدا و مؤمنان نمی‌پذیرند که در حق تو کوچکترین اختلافی رخ دهد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> شاید بتوان گفت نالاریس بعابیر در مورد حصرات معصومین صلوات الله علیهم در زیارت جامعه آمده. تمامی فراهای آن دعا، بوسیله علوم عقلی مانند فلسفه و عرفان اسلامی قابل اثبات است

<sup>۲</sup> چونکه بررسی مقام معصومین صلوات الله علیهم بدون اطلاع از علوم عالیہ اسلامی، مانند حکمت معالیه و عرفان مبسر نیست؛ لذا باید دقت کنیم بدون اطلاع از آن علوم، نباید وارد این بحث دقیق بشویم

<sup>۳</sup> صحیح بخاری ۸/۷ و ۱۲۶/۸؛ السنن الکبری (نسائی) ۴/۲۵۲؛ اللطفاط الکبری ۳/۱۸۰؛ البدایه و النهایه ۵/۲۴۸؛ کنز العمال ۱۲/۵۱۰؛ شرح نهج البلاغه ۴/۱۳؛ نقش عاشق در تاریخ اسلام ۳/۲۹۸؛ السیره النبویه ۴/۴۵۲



در اینجا من خواهم فهمید عایشه برای تحکیم پایه‌های حکومت پدرش، به پیامبر صلوات الله علیه دروغ بسته است. زیرا پیامبری که چند ماه قبل در غدیر خم، با آن کیفیت برای علی صلوات الله علیه بیعت گرفته؛ معنا ندارد الان ابوبکر را خلیفه بخواند! مگر اینکه در صحت قوه تعقل او شک کنیم و خداوندی که پیامبرش از قوه تعقل بالایی برخوردار نباشد؛ خدای من نیست.<sup>۱</sup>

آری قرار نیست در این دیدگاه، برای نقد مطالب کتاب شهید جاوید؛ انسان به سراغ کتب تاریخی برود.

در این نگاه، من هرگز نمی‌توانم قبول نمایم خدای متعال، فردی را بعنوان ولی و خلیفه خود قرار دهد؛ که جهت بدست گرفتن حکومت، از مدینه حرکت کرد؛ اما در اثر عدم آگاهی از یک سو، و زرنگی ابن زیاد رضی الله عنه از سوی دیگر، رودست خورده، در کربلا کشته شد.

خیر اینگونه فردی، هرگز نمی‌تواند امام من باشد. زیرا او مقهور شرایط زمانه قرار گرفته و مرگ و زندگی او، هیچ پیام خاصی برای من نداشته است. شاید کسی دوست داشته باشد فردی آنچنان را امام خویش بداند؛ خوب او می‌تواند امامی که خود دوست دارد؛ برای خودش بسازد! اما مطمئناً آن امام او، حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم واقعی نیست.

آری در فرض قبول آن تئوری، شهادت امام حسین صلوات الله علیه امری مهم نبوده و نیست. زیرا در آن نظریه، فردی جهت بدست گرفتن قدرت حرکتی نموده؛ ولی حرکت او عقیم مانده و شکست خورده است. عبدالله بن زبیر هم قیامی این گونه داشت و بدست حجاج کشته شد.

اگر نحوه کشته شدن عبدالله بن زبیر از امام حسین صلوات الله علیه فجیع‌تر نباشد؛ اما چون او در مکه و حرم امن الهی کشته شد؛ من باید برای او نیز مراسم عزاداری برپا کنم.

خیر خداوندی که می‌شناسم، آن قدر حقیر نیست که بنا باشد اینگونه افرادی را بعنوان یکی از پنج نور مقدس انتخاب نماید. به همین نسبت، آن فردی که معاویه رضی الله عنه بعنوان پیامبر به مردم معرفی می‌کند؛ من هرگز پیامبر نمی‌دانم.

آری مقام معصومین صلوات الله علیهم بسیار بالاتر از اینگونه تحلیل‌های بی‌معناست. قرار هم نیست برای اینکه ما به حرکت امام حسین صلوات الله علیه صبغه و رنگ سیاسی بدهیم؛ آن بزرگوار را از مقامی که خداوند برایش معین نموده، پایین‌تر آورده، بگوییم: امام حسین صلوات الله علیه نمی‌دانستند که در کربلا چه واقع می‌شود! بهتر است این فراز از زیارت عاشورا، همیشه در مد نظرمان باشد:

<sup>۱</sup> ما این روش لازم نیست سراغ سلسله سند و علم رجال برویم.



وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعْتُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَ أَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا خِذَا لَعْنَتِ كُنْدَ أَنْ ائْتَى كِه سَمَا رَا اَز مَقَام وَ مَرْتَبَه خُود مَنع كَرْدَنَد؛ وَ رتبه‌ای كه خدَا مَخْصُوص بَه سَمَا كَرْدَانِيده بُوَد، اَز سَمَا كَرَفْتَنَد.

باید بدانیم برای ورود به این محدوده، نباید تراوشات ذهن خود را خط مشی معصومین علیهم‌السلام عیدین قرار داده و بر اثر علایق جناحی، سیاسی، خطی و... حکم صادر نماییم. شاید خدای نکرده مورد لعن خودمان نیز واقع شویم!<sup>۱</sup>

چون اگر خدای نکرده در تبیین راه و روش آن بزرگواران، بخواهیم آنها را بر افکار خودمان مطابق نموده، آنها را ناقص معرفی نماییم؛ می‌توان گفت ما نیز به یک طریق، آنها را از مقام و رتبه‌ای که خداوند برایشان مقرر داشته، منع کرده‌ایم.

در مورد اثرات سیاسی نهضت امام حسین علیه‌السلام نیز باید کاملاً دقت کنیم. زیرا شناخت هدف امام حسین علیه‌السلام بدون شناخت مبانی کیفیت حکومت و ولایت در اسلام، قابل درک نیست. زیرا ما، ولایت را باطن نبوت؛ و امامت را ادامه رسالت می‌دانیم.<sup>۲</sup> همانگونه که اگر نتوانیم این ضرورت را تشخیص دهیم؛ در مورد امام علی علیه‌السلام نیز به مشکل بر می‌خوریم. این نکته را با ایراد یک اشکال و شبهه، ادامه می‌دهیم.

چرا حضرت علی علیه‌السلام با اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم کنار نیامدند؟؟

در بین اصحاب رسول اکرم صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم کمتر صحابی پیدا می‌شود که بتواند افتخارات زیرین عوام را در پرونده داشته باشد. آیا حضرت علی علیه‌السلام نمی‌توانستند طلحه و زبیر را به حکومت دو ولایت مثل کوفه و بصره بگماردند؟ بدیهی است آنها، پایه‌های حکومت علوی را در آنجا تثبیت می‌کردند. آنها، می‌توانستند در نبرد با معاویه، کمک بسیار خوبی برای سپاه حضرت علی علیه‌السلام باشند. با کمک آنها، معاویه رضی‌الله‌عنه هرگز پا نمی‌گرفت و به راحتی شکست می‌خورد. پس اگر مولا علیه‌السلام قصد داشتند آنها را کنار بگذارند؛ بعد از ختم غایله معاویه رضی‌الله‌عنه آنها را کنار می‌گذاشتند.

در بین والیان حضرت علی علیه‌السلام کم نبودند افرادی که نتوانستند با امام کنار بیایند و در نتیجه، یا به دامن معاویه غلتیدند؛ یا از کار برکنار شدند. زبیر و طلحه هم مانند آنها، بعد از تثبیت حکومت کنار گذاشته می‌شدند.

<sup>۱</sup> زیرا همه ما شعبان به زیارت عاشورا اعتقاد داریم و آن را در طول سال، مکرر می‌خوانیم. لذا امکان دارد ما، بوسله خودمان لعن شویم!!

<sup>۲</sup> در مورد شخص رسول اکرم صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم نیز ولایت ایشان اصالت دارد و نبوت ایشان در قالب وظیفه‌ای برای هدایت مردم معرف می‌شود.



آری حضرت علی علیه السلام بعد از نصب آنها به استانداری دو شهر بصره و کوفه، اگر از نحوه کار طلحه و زبیر راضی نبودند؛ بعد از خاتمه فتنه معاویه رضی الله عنه آنها را برکنار می‌کردند. خود معاویه رضی الله عنه نیز اگر گوشه چشم عنایتی، از مولا علی رضی الله عنه می‌دید؛ فتنه به پا نمی‌کرد. این ماجرا را همه شنیده‌ایم: در فتح طائف پیامبر اکرم رضی الله عنه به افرادی مانند ابوسفیان و دو پسرش (یزید و معاویه) و همچنین صفوان بن امیه و حارث بن هشام برادر ابوجهل، مقدار بیشتری از غنائم را داد.<sup>۱</sup>

می‌دانیم این افراد، از سران کفر بوده و بعد از فتح مکه اسلام آوردند.

آیا حضرت علی رضی الله عنه این نکات را از یاد برده بودند؟ آیا نمی‌شد به سنت پیامبر اکرم رضی الله عنه تأسی کرد؟ مگر این معاویه، همان معاویه نبود؟ آری افراد زیادی این نکات سیاست مدارانه را به حضرت تذکر دادند. مثلاً مغیره نزد امام رضی الله عنه آمده و عرض کرد:

زبیر و معاویه و طلحه و سایر حکام را، همانطور که عثمان تعیین کرده بود؛ بر سر کارهایشان باقی بدار؛ تا اینکه کارت ثابت شود و مردم به دور تو گرد آیند. آنگاه هرچه خواهی بکن.<sup>۲</sup>

عبدالله بن عباس، پسر عموی حضرت نیز همین عقیده را داشت. اما هیئات اگر علی رضی الله عنه را هدایت را بپذیرد؛ هیئات. آنها نیز نمی‌دانستند وقتی حضرت علی رضی الله عنه چگونه خلافتی را از آب بینی بز کمتر می‌داند؛ واقعی و جدی می‌فرماید.<sup>۳</sup>

برای اینکه به یک نتیجه درست برسیم؛ باید آن ماجراها را از چند زاویه بررسی نمایم.

در دیدگاه ما، که دایم به آلودگی‌های دنیا مبتلا است؛ واقعاً تنها راه چاره همین بود. البته در این موضوع، ما اشتباه نمی‌کنیم؛ آنچه که در آن اشتباه می‌کنیم، نحوه جهان‌بینی و خداشناسی ماست!! آری در همین نکات ریز، تفاوت‌ها مشخص می‌شود.

براستی اگر حضرت علی رضی الله عنه به آن خواسته ظاهراً عاقلانه مغیره، ترتیب اثر داده و آن گونه عمل می‌فرمود؛ چه می‌شد؟ ساده‌ترین جواب این است: امروزه هیچ نامی از اسلام باقی نمی‌ماند. زیرا:

اذا كان رب البيت بالدف مولعا      فشيمة أهل البيت كلهم الرقص

چنانچه فرد بزرگ خانواده به تنبک زدن اشتیاق نشان دهد؛ تمام اهل خانه رقص خواهند شد.

اگر امام علی رضی الله عنه برای تحکیم مبانی حکومت خود، اینگونه عملی را انجام می‌دادند؛ دیگر همه می‌توانستند بگویند: هدف، وسیله را توجیه می‌کند.

<sup>۱</sup> تاریخ تمدن اسلام ۳۸

<sup>۲</sup> تاریخ تمدن اسلام ۶۴

<sup>۳</sup> هج البلاغه خطبه شمشقه



آنوقت دیگر هیچ عمل زشتی، خصوصاً در بالاترین حوزه دین اسلام؛ که نحوه حکومت و پیاده نمودن دستورات دین است، ناپسند نبود.

آری ما برای اینکه بتوانیم ارزیابی درستی از کیفیت عملکرد مولا علی علیه السلام داشته باشیم؛ باید از نگاه آن حضرت به قضایا نگاه کنیم، نه از نگاه مغیره!

هرچند هرگز نمی‌توانیم ادعا نماییم حتی نزدیک به نحوه جهان‌بینی مولا علی علیه السلام هستیم؛ اما با نگاهی دقیق‌تر به دیدگاه‌های اسلام ناب، شاید بتوانیم دلیلی قابل قبول، برای عملکرد مولا علی علیه السلام پیدا نماییم.

همانگونه که قبلاً عرض شد؛ ادیان الهی، نحوه زندگی الهی انسان را ترسیم می‌کنند. در این دیدگاه، انسان باید به نوعی حرکت کند؛ که پایان کار او، رضایت خدای سبحان باشد. در این دیدگاه؛ هر انسانی، بنده خداوند است. این بنده، برای کلیه اعمال خود؛ فقط و فقط نگاهش به رضایت مولایش است.

اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فتح طائف به سران سابق کفر، سهم بیشتری از غنایم می‌دهند؛ فقط و فقط به یک دلیل است. در دین الهی، مهمترین عمل؛ کمک به هدایت انسان‌ها، برای فهم بهتر دین و جذب آنها می‌باشد. افرادی مانند ابوسفیان و یا برادر ابوجهل در آن زمان؛ در موقعیتی نبودند که این کرامت مسلمانان، برایشان حالت رشوه داشته باشد.

آری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگر می‌خواستند خدای نکرده رشوه‌ای بدهند؛ می‌بایست در زمانی این کار را انجام دهند؛ که آن سران کفر، در مقام قدرت بودند. اما وقتی آنها در نهایت ضعف و زبونی بودند؛ مطمئناً پرداخت سهم بیشتری از غنایم، فقط براساس اصل اصیل قرآنی تألیف قلوب صورت گرفت؛<sup>۱</sup> تا آنها بدانند دین الهی اسلام، در واقع راه و روش انسان‌سازی است. آنها وقتی این روش‌ها را با چشم خود ببینند؛ برداشت غلط خود را از دین، عوض خواهند نمود. خواست خداوند متعال نیز همین است. زیرا خداوند فرموده:

یا انسان خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی آی بنی‌آدم همه چیز را برای تو، و تو را برای خودم آفریدم. پس در اینگونه صحنه‌ها، اصالت با انسان و هدایت اوست؛ نه چند اسب، شتر و شمشیر.

<sup>۱</sup> ر طبق دستور خداوند متعال در سوره بوبه/آیه ۲۵

<sup>۲</sup> رسائل کرکی ۱۶۲/۳ و شرح الاسماء الحسنی ۱۳۹/۱ و ۴۹/۲؛ ذر المضود ۴/۱



اما اگر تشکیک نماییم که ابوسفیان و فرزندان ملعونش، هرگز قلباً ایمان نیاوردند؛ باز هم آن عمل، اهمیت خود را از دست نخواهد داد. زیرا  
**اولاً:** در آن گروه، فقط این سه نفر بودند که با اعمال خویش، مسیر آینده اسلام را منحرف نمودند.

**ثانیاً:** برای پیامبران و اولیاءالله پسندیده نیست با سوءاستفاده از مقامات معنوی خود؛ دیگران را قصاص قبل از جنایت نمایند.

آری اطلاع از مسایل آینده، برای اولیاءالله، امری عادی است. اما مطمئناً خداوند این علم را به کسانی خواهد داد که ظرفیت آن را داشته باشند.

ابوسفیان در آن زمان، ظاهراً مسلمان بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حداکثر توان خویش را بکار بردند؛ تا او نسبت به این دین الهی خوش‌بین باشد و خود را بیش از این هلاک ننماید. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط دنیای افراد را نمی‌نگرند. آن بزرگواران بخوبی می‌بینند که در آخرت چه خبر است.<sup>۱</sup>

مؤمنان عادی، فقط اطلاعی از اخبار قیامت داشتند؛ اما این بزرگواران می‌دیدند. لذا همان افرادی که از قیامت، فقط اطلاعی داشتند؛ نسبت به این عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعتراض نمودند.

**ثالثاً:** از همه مهمتر، با توجه به سکونت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه، این عمل، تأثیری شگرف در شهر مکه بجا می‌گذاشت. حضرت در اینجا بخوبی دلیل عمل خویش را بیان فرموده‌اند:

اینان تازه مسلمان هستند. من به آنان بهره بیشتری می‌دهم؛ تا مسلمان بمانند و نزدیکان خود را به اسلام درآورند. آیا این برای شما برتری نیست که با پیغمبر خدا، بخانه خود باز می‌گردید و آنها با شتر و گوسفند به منزل خود می‌روند؟<sup>۲</sup>

حال اگر همین جمله کوتاه را تجزیه و تحلیل نماییم؛ نکات مهمی خواهیم دانست.

می‌دانیم در جامعه مردسالار مکه، این افراد سرشناس بر تعداد زیادی از نزدیکان، غلامان، کنیزان و حتی اهالی معمولی مکه<sup>۳</sup>، نفوذ داشتند.

اگر اینها خوشبین می‌گشتند؛ قاعدتاً افراد بسیاری که از آنها حساب می‌بردند؛ می‌توانستند به راحتی اسلام خود را در مکه آشکار سازند.

<sup>۱</sup> دقت شود که آنها مسایل قیامت را می‌بینند؛ نه اینکه می‌دانند. و تفاوت بین دیدن و دانستن، تفاوت زیادی است.

<sup>۲</sup> تاریخ تمدن اسلام ۳۹

<sup>۳</sup> مستضعفین فکری زیادی در آن زمان در مکه زندگی می‌کردند که هنوز تابع نظرات شیوخ خود بودند و از آنها حرف شنوی داشتند.



حال اگر بررسی تخصصی در تاریخ آن زمان صورت بگیرد؛ مشخص می‌شود چند نفر از نزدیکان اینها و بقیه اهالی مکه، از این عمل استفاده نموده، توانستند سعادت‌مند گردند. آری به عبارت صریح‌تر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق فرمان خداوند متعال، صد شتر و مقداری نقره دادند و در عوض؛ اجازه مسلمان شدن تعداد زیادی از نزدیکان، کنیزان، غلامان و اهالی مکه را بدست آوردند. این معامله بسیار پرسودی بود، که به فرمان الهی انجام شد. حتی جرجی زیدان مسیحی که در کتاب تاریخ تمدن، تعصبات مذهبی و نژادی خود را آشکار می‌سازد؛ آن عمل را تأیید نموده است.

او می‌گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از روی کمال عقل و حکمت و دانائی و بردباری و بزرگواری، این دسته از دشمنان را رام می‌ساخت و به آنان بیش از دیگران مال می‌بخشید.<sup>۱</sup> البته ما معتقدیم عمل آن حضرت، براساس فرمانی الهی بوده است. به هر حال هیچکس نمی‌تواند آن کرامت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را رشوه بداند. حتی خود ابوسفیان تحت تأثیر قرار گرفته، می‌گوید: پدر و مادرم فدای تو شوند. تو در هر دو موقع جنگ و آشتی، شخص کریمی هستی.<sup>۲</sup> اما اگر حضرت علی رضی الله عنه به توصیه مغیره، ابن عباس و یا حکم عقل ما انسان‌های عادی، عمل می‌فرمودند؛ نه تنها خداوند، بلکه همه ما نیز می‌دانستیم آن عمل نوعی رشوه سیاسی بوده است. گرچه در اثر عدم انجام این عمل، خسارات سنگینی بر اسلام وارد شد؛ اما بدانیم اگر این عمل انجام می‌گرفت، اسلامی باقی نمی‌ماند.

زیرا اگر بالاترین مقام دینی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل این رشوه دادن‌ها باشد؛ راه جهت هرگونه تخلفی برای دیگر مسلمانان، کاملاً باز است. آری هدف انبیاء و اولیاء الهی، نباید در تصمیم‌گیریهای آنها فراموش شود. مشکل ما اینست که از دریچه تنگ نگرش خودمان، به قضایا نگاه کرده؛ حکم صادر می‌کنیم.<sup>۳</sup> در اینجا باید با نگاهی فرامادی، به قضایا نگاه کرد. یک نگاه مدرن دیگری در اینجا مطرح می‌شود که امکان دارد هضم آن برای بعضی افراد، مشکل باشد. زیرا عده‌ای بدون مطالعه دقیق، بلافاصله می‌گویند برای زمان ظهور وقت نمی‌شود

<sup>۱</sup> تاریخ تمدن اسلام ۳۸

<sup>۲</sup> گفتن چنین جمله‌ای از سوی فردی مانند ابوسفیان، نشان دهنده عمق تأثیر آن عمل الهی بوده است. تاریخ تمدن اسلام ۳۸

<sup>۳</sup> ماجرای طوطی و کج را که فراموش نکردیم؟



تعیین نمود! که نشاندهنده عدم دقت آنها در زمان مطالعه است. اما در هر حال نباید واقعیات را کتمان نمود. آن نظریه که شایسته است آن را نگاه عرفانی به قضایا بنامیم؛ باید کمی تبیین گردد. همانگونه که حضرت علی مدینه‌الله فرمودند: هدف پیامبران شکوفا ساختن عقول مردم است. دیدیم خداوند در طی مراحل مختلف، پیامبران خویش را می‌فرستد؛ تا عقول مردم را به طریق الهی، بارور و شکوفا سازد.

در تعریف عقل، یک نکته کاملاً باید مورد توجه بگیرد و آن اینست که عقل چیست؟ در اینجا می‌گوییم تعاریف عقل در جامعه انسانی، با توجه به جهان‌بینی آنها تغییر می‌کند. مثلاً در جهان‌بینی مغیره، عقل یعنی سازش با افرادی مثل معاویه مدینه‌الله و رشوه دادن به افرادی مانند طلحه و زبیر. اما در جهان‌بینی حضرت علی مدینه‌الله عقل یعنی مبارزه با آنها.

ماکیاولی و صهیونیسم بین‌الملل نیز کاملاً عاقلانه حرف زده و عمل می‌کنند! اما عقل در دیدگاه آنها، با عقل در جهان‌بینی ما تفاوت دارد. اما چون این کتاب از دیدگاه دین به قضایا نگاه می‌کند؛ باید از تعابیر دینی استفاده نماید. عقل در دیدگاه مذهبی، یک تعریف جامع دارد: العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان

در این دیدگاه، عاقل به کسی گفته نمی‌شود که چند سال بیشتر حکومت کند. عاقل کسی است که در دنیا، راه بندگی خداوند را ببیند؛ و جهت زندگی ابدی آخرت، سعادت خویش را تأمین نماید. خوب بدیهی است این تعریف، فقط برای افرادی مؤثر است که دیدگاه غیر مادی داشته؛ به قیامت باور دارند.

در اعصار گذشته، هر زمان عقل مردم در زیر هواهای نفسانی مدفون می‌شد؛ خداوند پیامبر دیگری می‌فرستاد؛ تا این گنج و دفرینه را از زیر خروارها هوای نفسانی خارج سازد.

اما این کار، تا کی باید ادامه داشته باشد؟ بالاخره این جریان می‌بایست در یک مرحله متوقف گشته، انسان با قدرت عقل خویش، که رسول باطنی اوست؛ ادامه راه بندگی را ببیند. وقتی آخرین پیامبر مدینه‌الله جهت ابلاغ آخرین فرامین الهی، بسوی جامعه انسانی آمد؛ برای صیانت و حفاظت همان فرامین، چند نفر جانشین نیز از سوی خداوند برای او تعیین شد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> ما چون نمام آیات قرآن را قبول داریم؛ نصب جانشین را فقط براساس دستور خداوند متعال می‌دانیم. زیرا ما بطلق عن الهواء ان هو الا وحی یوحی.





اگر دست خیانت‌کار بشر اجازه می‌داد آن برنامه، مطابق با خواسته خداوند تعالی پیاده شود؛ مطمئناً بعد از خلافت دوازدهمین جانشین ص، انسان به آنچنان رشدی می‌رسید تا بتواند بدون احتیاج به حضور جانشین سیزدهمی؛ راه خود را تا قیامت کبری ادامه دهد.

اما این مسئله اتفاق نیفتاد و باز هم شیطان موفق گردید تا راه سعادت بشری را منحرف سازد. با توجه به اینکه علل انحراف را در سه دیدگاه فقهی، اخلاقی و عرفانی بررسی کردیم؛ در اینجا به آن نمی‌پردازیم. فقط باید بدانیم انسان‌های صدر اسلام، در اثر فقر تحلیل عقلانی؛ نتوانستند بسیاری از مسایل را درست تشخیص دهند. در نتیجه، آن شد که نمی‌بایست بشود.<sup>۱</sup> حال چرا؟ چونکه از عقل خویش استفاده بهینه ننمودند. عقل در اولین قدم بسوی توحید حُکم می‌کند این دنیا، احتیاج به خداوند دارد.

نه از بابت ریزش باران و اینگونه مسایل ابتدایی.

مسایلی که بعضی کافران در ردّ آنها می‌گویند: خدا زاینده جهل بشر است؛ زیرا آن زمان نمی‌دانستند باران از ابر می‌بارد!! هر چیزی یک علت خاص دارد. حال که انسان به علل آشنا شده؛ احتیاجی به خدا ندارد!! این جاهلان، خدا را در جهل خود می‌جویند. مطمئناً خدایی که در تاریخ‌خانه جهل جستجو شود؛ هرگز خداوند سبحان نخواهد بود.

اما به راحتی می‌توان آنها را با روش خودشان، محکوم نمود. زیرا از آنها می‌پرسیم: جهان چگونه بوجود آمد؟؟ آنها می‌گویند: توده متراکمی از ماده بود؛ بعد در اثر انفجار بزرگی، به قطعات کوچکتر تقسیم گردید. و در اثر گذشت میلیاردها سال، این زمین توانست قابل سکونت گردد.

اما در همین جا باید جلوی مغالطه آنها را گرفت. زیرا ما پرسیدیم: جهان چگونه بوجود آمد؟ آنها جواب می‌دهند: زمین اینگونه بوجود آمد. آری سؤال ما این نبود. ما پرسیدیم: همان توده متراکم، چگونه بوجود آمد؟؟ آری، آن توده متراکم، آیا ایجاد کننده‌ای دارد یا خیر؟

اگر بگویند: خیر، نقض حرف خودشان در رابطه با نظام علی و معلولی است. اگر بگویند: آری، ما می‌گوییم: همان پدیدآورنده توده متراکم ماده؛ خداوند تعالی است. در مرحله بعدی، نیز باید علم خداوند را ثابت کنیم و پله پله جلو برویم.

<sup>۱</sup> این همان کلام بر معز سلمان است. سلمان در اینجا به زبان فارسی گفت: کَر داد و باکر داد؛ یعنی کردید و نکردید. هرکس از این عبارت سلمان عبیری نموده است. حفر گمان می‌کند منظور او این بوده: ای قوم عرب، انتشار اسلام و پیمودن راه خدا را خوب شروع کردید؛ اما خوب ادامه ندادید.



آری عقل بارور و منطقی، خواهد دانست که ایجاد نمودن هر چیزی؛ احتیاج به ایجاد کننده دارد. حال اگر آن چیز، یک شیء منظم و حساب شده بود؛ ایجاد کننده‌ای عالم دارد. والا اگر یک شیء ابتدایی بود، معلوم می‌شود پدیدآورنده‌ای کم‌سواد و یا بی‌اطلاع دارد. در قدم‌های بعدی، باید به دیگر صفات خداوند پرداخت؛ که اکنون مجال ما نیست. پس اگر خداوند متعال، اثبات خودش را امری بدیهی می‌داند؛ برای همین برهان ساده است.

خوب وقتی ما به خداوند معتقد شدیم؛ قاعدتاً باید صفات او را بشناسیم. خداوند بدون علم، هرگز نمی‌تواند خدا باشد. خدای مرده، نیز خدا نیست. همینطور خداوندی که قدرت نداشته باشد، خدای تعالی نیست.<sup>۱</sup>

آری خداوند اگر بخواهد نام خدا بر خود بنهد؛ یا بهتر بگوییم: اگر ما بخواهیم موجودی را خدا بدانیم؛ باید حیات مطلق باشد و مرگ در او راه نداشته باشد.

والا خداوندی که بمیرد و همچنین خدای کم‌قدرت و کم‌اطلاع؛ خدای تعالی نیست. پس خداوند باید زنده ابدی و ازلی باشد و علم و قدرتش، بی‌نهایت و مطلق باشد.

دیگر صفات خداوند نیز به همین راحتی قابل اثبات است. به شرطی که ما بخواهیم به راه درست هدایت شویم. والا اگر خداوند خودش بر روی کره زمین مجسم شود؛ و بر روی برج ایفل و یا دیوار چین فریاد بکشد: من خدا هستم؛ باز هم معاندین قبول نخواهند کرد!!

چون مخاطب این کتاب، انسان‌های مذهبی هستند؛ لذا به بحث اثبات وجود خدا، دیگر ادامه نمی‌دهیم و به بحث خود برمی‌گردیم. وقتی خداوند عالم، حی و قادر بر جهان حکم می‌کند؛ هر عقل سلیمی می‌داند این خدا، براساس علم خودش، برای ما حکم می‌کند.

لذا امکان ندارد من و توی انسان، بتوانیم امری را بهتر از او تشخیص بدهیم؛ زیرا علم او زیر سؤال خواهد رفت. حال خداوند متعال چنین فرموده: **كذأ،** باید جانشین پیامبر من باشد.<sup>۲</sup>

اگر من و تو، عقل داشته باشیم و آن را در زیر تعصبات بیجا و هواهای نفسانی دفن نکرده باشیم؛ این فرمان را اطاعت می‌کنیم و سودش را می‌بریم.

<sup>۱</sup> این همان خدای شلغم‌پرستان است که هیلان آن را توضیح دادیم.

<sup>۲</sup> چه می‌تواند کرد؟ وهی به بسیاری از کتب برادران اهل سنت مراجعه می‌کنی؛ می‌بینی در احادیثی که تصریح به جانشینی و خلافت حضرت علی سواط‌علیه شده، کلمه **كذأ** را بکار می‌برند.

<sup>۳</sup> اثبات این دستور الهی با یک آیه و یک حدیث کاملاً میسر است. آیه ما یطلق عن امری و حدیث من كنت مولاه فهذا علی مولای. قرآن که تحریف نشده. جریان عدیر هم با توجه به تحقیقات گسترده علامه امینی در القدر، مانند قرآن غیر قابل انکار گردید.



ولی اگر نخواستیم اطاعت کنیم؛ باید تبعات آن را نیز بپذیریم. ما بنی آدم از همان اولین ساعات خلقت خداوند متعال، ثابت کردیم بدمان نمی آید بعضی اوقات در برابر فرامین الهی، ساز مخالف زده و آنها را نادیده بگیریم.<sup>۱</sup> در مورد جانشینی نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز براساس همان جهل‌های سه‌گانه که در ابتداء به آنها اشاره کردیم؛ انسان براساس عقل خویش نتوانست باور کند که راه پیشنهادی خداوند، برترین راه است. لذا هم اکنون تبعات آن را نیز باید بپذیریم. جهت توضیح بیشتر عرض می‌شود: همه ما می‌دانیم که راههای معمول بدست آوردن شناخت؛ عقل و تجربه هستند. مثلاً یک کارشناس کاملاً آگاه و جانورشناس دانشمند، به ما می‌گوید: اگر به این مار سمی دست بزنید، سمی دارد که شما را فلج خواهد کرد. حال یا براساس عقل، آن را می‌پذیریم و یا براساس تجربه. اگر سخن دانشمند آگاه و کارشناس خبره را باور نکردیم؛ قاعدتاً می‌خواهیم به مار سمی دست بزنیم و مطمئن شویم. ولی اگر براساس تجربه خواستیم به مار دست بزنیم؛ باید تبعات آن را نیز تحمل نماییم. خوب خداوند متعال در غدیر خم فرمود: از علی صلی الله علیه و آله پیروی کنید. اگر پیروی نکردیم؛ باید تبعات آن را تحمل کنیم. تبعات آن عمل چه بود؟ عرض می‌شود: چون عدم پیروی از حضرت علی صلی الله علیه و آله براساس عدم اطاعت از عقل صورت گرفت؛ تا زمانی که این عمل ادامه داشته باشد؛ آن تبعات نیز با ما خواهد بود.<sup>۲</sup> در تاریخ می‌بینیم حضرت سلمان فارسی به محضر امام علی صلی الله علیه و آله آمده، عرض کرد: چه نشسته‌اید؟ مردم با پسر ابی قحافه بیعت کردند.

<sup>۱</sup> البته این نافرمانی، بعضی اوقات در اثر فریب خوردن است و بعضی اوقات عمدی. عمل حضرت آدم علیه السلام را باید ناشی از فریب خوردن انسان دانست. یعنی آن حضرت باور نمی‌کردند در آن جنت الهی، امکان دارد کسی دروغ بگوید؛ چه برسد به اینکه دروغ قسم بخورد. شیطان نیز از همین نکته سوءاستفاده نمود و با قسم خوردن برای آن دو بزرگوار، از صداقت آنها سوءاستفاده نمود. و قاسمهما ائی لکما لمن الناصحین سوره ابراهیم/۴۱ پس می‌توان گفت: طنب پاک آن دو بزرگوار، از این سبطت المنس فریب خورد. آری هرچند در دیدگاه عرفانی، عرفا معتقدند اگر خداوند نمی‌خواست که سباط رحمت خود را در رمی پهن نماید؛ شیطان هرگز توان آن را نداشت که آن دو بزرگوار را فریب دهد. اما قانون خلقت الهی در زمان حلفت آدم، بر این فرار گرفت که او از عمل خویش استفاده نماید و راه خود را انتخاب نماید. این انتخاب اگر براساس برنامه بوضه شده از طرف خداوند بود؛ سودش را می‌برد. و اگر نبود، ضررش را

<sup>۲</sup> سلسله مراتب عقلی امامت، بر اساس اصل توحید را قبلاً بصورت ساده بیان نمودیم. یعنی اگر خداوند عالم و آگاه، به پیامبر امین و راستگویش فرمان داد که فلانی را جانشین خود فرار بده؛ عقل حکم می‌کند که پذیرش آن حکم، به نفع ما خواهد بود.



در آنجا حضرت علی مرتضی‌الله‌عنه یک نکته عمیق را بیان می‌کنند. حضرت می‌فرمایند: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از این مسایل باخبر نموده است.

آری اگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از این مسایل اطلاع داشته‌اند؛ چرا در یک دعوت عمومی، به تمام مسلمانان نگفتند: اگر فلانی و فلانی خواستند از شما بیعت بگیرند؛ هرگز بیعت نکنید؟<sup>۱</sup> جواب ما اینست: برنامه‌ریزی اولیه خداوند، بر این اصل قرار گرفته که وظیفه پیامبران، شکوفا نمودن عقول مردم باشد. اگر پیامبران صلی‌الله‌علیهم‌وآله بر اساس علم غیب خویش، می‌خواستند روند طبیعی ماجراها را تغییر دهند؛ در واقع ناموس خلقت الهی را نادیده گرفته و علت ارسال خودشان را زیر سؤال می‌بردند. آن بزرگواران بر اساس علم لدنی خویش، حتی بعضاً تذکری هم می‌دادند؛ اما این فقط در مرحله تذکر، جهت بیداری مردم بود؛ نه بیشتر.<sup>۲</sup>

حال اگر مسلمان صدر اسلام و صحابه، از عقل خود پیروی می‌کردند؛ قاعدتاً دنیای امروزی، این نبود که الان می‌بینیم. اگر تابعین، از امام علی و امام حسن صلی‌الله‌علیهم‌وآله پیروی کرده و با قدم عقل، وارد به دین الهی می‌شدند؛ باز هم انسان سعادت‌مند می‌شد و انسانیت شکوفا. اگر فرزندان آنها، از امام حسین صلی‌الله‌علیه‌وآله پیروی می‌کردند؛ انسان و انسانیت به سعادت رهنمون می‌شد. و این ماجرا همینطور ادامه دارد تاکنون. امکان دارد اینجا سؤالی پیش آید:

آیا ما باید بهای اشتباه پیشینیان خود را بپردازیم؟ عرض می‌شود:

خیر، اگر ما هم امروزه به دین الهی عاقلانه نگاه کنیم؛ راه هدایت کاملاً روشن است. اگر این نگاه، فقط از سوی یک شخص و بصورت فردی باشد؛ او می‌تواند راه را تشخیص دهد و به حصن حصین الهی وارد شود. یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضركم من ضل اذ اهتدینم الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کتتم تعلمون

ای اهل ایمان، خود را مواظب باشید. اگر ایمان خود را محکم نگه داشتید؛ کفر تمام دنیا نیز به شما ضرری نخواهد رساند؛ همه بسوی خداوند برگشته و از نتیجه اعمال خود مطلع می‌شوید.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> این سؤالی است که مؤلف کتاب شهید جاوید، باید به آن پاسخ دهد. آری اگر علم و اطلاع قبلی امام حسین صلی‌الله‌علیه‌وآله از تمام وقایع عاشورا؛ می‌بایست برای ایشان وظیفه دیگری را رقم برند و ایشان بسوی کربلا عازم نشوند؛ چرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با علم از وقایع آینده، این مسئولیت را انجام ندادند؟؟ چرا ایشان برنامه خود را طوری ریختند که بعضی از افرادی که پیامبر و مقام پیامبری را نشناخته‌اند؛ گمان بردند آن بزرگوار از این ماجراها اطلاع نداشته‌اند؟؟

<sup>۲</sup> این تذکرها، همان چیز است که بعضاً در قالب لمن و با مدح، اما بصورت پیشگویی گفته می‌شوند.

<sup>۳</sup> سوره مائده / آیه ۱۰۵



اما اگر امت اسلامی توقع دارد آسیب‌ناپذیر باشد و از مزایای آن بهره ببرد؛ باید بصورت دست‌جمعی به این ریسمان الهی چنگ زنند و متفرق نشوند. *واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا*<sup>۱</sup> بدون شک اگر امت صدر اسلام عاقلانه عمل می‌کردند؛ امروزه نور برکات الهی تمام زمین را پر نموده بود. اما اگر کسی چراغ عقل را با خود داشته باشد؛ نباید از تاریکی مسیر هراسناک گردد.<sup>۲</sup> پس اگر ما نیز عاقلانه به دین بنگریم؛ امام زمان *علیه السلام* هم اکنون نیز پنهان نیستند. ما را از آنها دور نمی‌دارد؛ مگر اعمالی که ما را ناخوشایند است و از ایشان روا نمی‌داریم.<sup>۳</sup> دو نکته در این کلام نهفته است.

۱. در بُعد فردی، نگاه ما، باید نگاهی عاقلانه به دین باشد؛ نه احساسی. اگر عاقلانه نگاه کنیم؛ از گناه مصون و معصوم خواهیم شد.
۲. در بُعد اجتماعی، جدا ساختن شیعیان از دیگر فرقه‌ها، نشان‌دهنده این است که دیگر فرق، باید اول به این بینش برسند که خلیفه و جانشین رسول *صلی الله علیه و آله و سلم* باید از سوی خداوند تعیین شود. در قدم‌های بعدی، به مراحل بالاتر، راه یابند.
- در این بینش، دیگر امام یا رسول نباید بدنبال مردم دویده، آنها را به عبادت و بندگی دعوت نماید. بلکه ما انسان‌های عادی باید مانند یک شاگرد، زانو زده و از تخصص آنها بهره ببریم.<sup>۴</sup>
- در سیر و سلوک، نفس زانو زدن نزد استاد الهی، مقدار زیادی انسان را به جلو برده و استعدادهای او را شکوفا می‌کند. بسیار جالب است ما برای استفاده از انواع تخصص‌های علوم زمینی، نزد متخصص زانو می‌زنیم؛ اما برای علوم آسمانی خیر. برای چند روز زندگی دنیایی گرنش می‌کنیم؛ اما برای سعادت اخروی و دنیوی، خیر.

<sup>۱</sup> سوره آل عمران / آیه ۱۰۳

<sup>۲</sup> هرچند لذت زندگی در محیط نورانی و روشن، قابل مقایسه با زندگی در محیط تاریک و ظلمانی نیست؛ حتی اگر چراغ فوه عقل نیز همراه باشد جفایی که در صدر اسلام بر اثر همان جهل‌های سه‌گانه بر انسان رفت؛ فقط دامن عامه مردم را نگرفت و آنها را گمراه کرد. بلکه لذت زندگی عقل را نیز بیه نمود.

<sup>۳</sup> صحیفه المهدی (ع) ۳۵۱

<sup>۴</sup> در حدیث مشهور عنوان بصری که در عرفان و خودسازی اصلی محکم است، امام صادق *علیه السلام* همینگونه برخوردی با او دارند. یعنی آن پیرمرد را چندین مره می‌بذیرند؛ بعد از پذیرش، سه دستور بسیار مهم به او داده، بعد می‌فرماند بلند شو و برو. در حالیکه برای مردم عادی، اسگوه برخوردی ندارد.



بحث جدایی عقل و عشق، یک نگاه ادیبانه و عاطفی است؛ که بیشتر برای شعر کاربرد دارد. در حوزه معرفت دینی و بندگی، انسان هرچه عاشق‌تر باشد؛ عاقل‌تر است. در نگاهی که قائل به جدایی عقل از عشق، در حوزه دین می‌باشد؛ یک اشتباه بسیار کلیدی وجود دارد. در آن دیدگاه، عقل را براساس تعریف عرفی آن معرفی می‌کنند و عشق را، براساس تعبیر دینی آن. اگر ما به یک وحدت در تعابیر برسیم و هر واژه‌ای را، براساس آن فرهنگی که می‌خواهیم در آن حوزه بحث کنیم؛ تعبیر نماییم، اینگونه اشتباهات روی نخواهد داد.

آری تا آنجا که حقیر مطالعه نمودم؛ در عاشورا امری غیرمعقول ندیده‌ام. در فرهنگ دینی، حضرت ابوالفضل علیه السلام براساس عقل خویش، حاضر نشدند وساطت و امان نامه شمر بن ذی الجوشن را بپذیرند؛ نه بر اساس عشق. چون پذیرفتن آن امان‌نامه، کاری کاملاً غیر عقلانی بود. زیرا در پذیرفتن آن؛ نه عبادت خدا انجام گرفته بود؛ و نه بهشتی بدست می‌آمد.

فقط در دیدگاه بزدلانی چون مردم کوفه، آن عمل کاری عاشقانه بود!!

چراکه عقل، در دیدگاه مردم کوفه، با تعریف دین از عقل، تفاوت بسیار داشت.

از طرفی می‌بینیم جامعه اسلامی نشان داد در مدت زمان خلافت دو خلیفه دوم و سوم (عمر و عثمان) اصحاب آنچنان به دنیاطلبی روی آوردند؛ که توان تحمل دستورات عاقلانه مولا علی علیه السلام را نداشتند. عده‌ای از مورخین، مانند جرجی زیدان می‌خواهند اثبات نمایند دنیاطلبی در اواخر دوره خلفای راشدین وجود آمد.

اما همانگونه که اثبات کردیم؛ اجتهادات و طبقاتی کردن جامعه بوسیله خلیفه دوم، در این عمل بیشتر نقش داشت.<sup>۱</sup> زیرا همانگونه که قبلاً عرض شد؛ مشکل خلیفه دوم و بسیاری

<sup>۱</sup> تاریخ تمدن اسلام ۶۲ بعضی اوقات در مطالعه کتاب‌ها، به نفاذ کوری برمی‌خورم که نمی‌توانم آنها را درک کنم. چند بخش از کتاب تاریخ تمدن جرجی زیدان را کنار هم می‌گذارم تا شما فضاوت کنید. او می‌نویسد «حلاه برای دلجویی و برابری با مردم فقیر، بخود سخنی می‌دادند. وگرنه درآمد علی بن ابیطالب (ع) از عایدات املاک شخصی، بالسه زیاد بود و تمام آن را به مصرف فقرا می‌رساند» (ص ۶۱) ولی منبع این ادعای خود را ذکر نکرده است. یعنی بطور دقیق نگفته: عایدات امام علی علیه السلام از املاک شخصی جعفر بوده؛ با اصولاً این املاک شخصی در کجا بودند؟ اما چند خط بعد، از قول مسعودی می‌نویسد «روزی که عثمان کشته شد؛ یک میلیون درهم و صد و پنجاه هزار دینار بیش خزانه دار خود ذخیره داشت. در حین وادی القری، املاکی بهم زده بود که صد هزار دینار می‌ارزید و ستر و گاو گوسفند زیادی متعلق به او بود» (ص ۶۲) پس می‌بینیم میران داری‌های افراد سرشناس کاملاً معلوم بود. مناسفانه در وسط این دو مطلب، که با فاصله چند خط آمده‌اند؛ می‌گوید «از فرار معلوم در اواخر دوره خلفای راشدین، کم‌کم دنیاخواهی نارن پیامبر (ص) بدیدار گشت!!» (ص ۶۲) قاعدتاً اواخر دوره سی‌ساله خلفای راشدین؛ یعنی زمان خلافت امام علی علیه السلام و با کمی اغماض، شش سال دوم خلافت عثمان. اما جرجی زیدان می‌خواهد به حق گردن بهد و قبول کند دنیاطلبی از اواخر دوره شروع نشد؛ بلکه امام علی علیه السلام با همان آخرین خلیفه، وقتی می‌خواست جلوی دنیاطلبی اصحاب را بگیرد؛ شهید شد. این اعمال خلاف صداقت، مناسفانه در عالم علم و تحقیق بسیار بچشم می‌خورد.



دیگر از مسلمانان این بود که باور نداشتند این دین، دینی آسمانی است و بشر حق ندارد در قوانین آن، دخل و تصرف نماید. وقتی خلیفه دوم خواست براساس قانونی شبه‌عاقلانه،<sup>۱</sup> حقوق مسلمانان را بر اساس سابقه ایمان آنها بپردازد؛ در واقع امر، کاری زشت را انجام داد. او خواست یکی از ملاک‌های معنوی و الهی را، با پاداشی دنیایی و زمینی پاسخ دهد. خداوند در قرآن فرموده: فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً<sup>۲</sup> اما خلیفه دوم که انگار زیاد به این مطالب باور قلبی نداشت؛ آستین‌ها را بالا زده و از بیت‌المال مسلمین اجر آنها را پرداخت!!<sup>۳</sup> همین عمل، بعدها باعث گردید که صحابی‌های بزرگ؛ در برابر اعمال خویش، قیمت تعیین نمایند و همه چیز را دنیا خلاصه نمایند. افرادی مانند طلحه و زبیر که در جنگ احد، به همراه حضرت علی مرتضی‌عنه در کنار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ماندند و فداکاری خویش را در تاریخ ثبت نمودند؛ همان گونه که قبلاً ثابت شد، با این دانه‌پاشی خلیفه دوم، در دام دنیا افتادند.

این سه نفر، در تاریخ اسلام جایگاه ویژه‌ای دارند. خصوصاً حضرت علی مرتضی‌عنه و زبیر. اما حضرت علی مرتضی‌عنه دنیا را سه طلاقه نمودند؛ ولی آن دو هرچند در مکه، عروس عجزه دنیا را طلاق دادند و به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیوستند؛ اما بالاخره در مدینه به او رجوع نمودند و سعادت اخروی و رضایت خداوند را مهر عجزه دنیا نمودند.

در اینجا به نکته کلیدی دیگری می‌رسیم و آن تأثیر شرایط زمانه و جو غالب عمومی در جامعه، بر انسان است. آری آن گونه مسلمانانی که ابوسفیان در مورد آنها گفته بود: به خدا قسم تاکنون مردمی را ندیدم که این قسم، از پیشوای خود پیروی کنند. نه شاهنشاهان بزرگ ایران و نه امپراتوران روم؛ هیچ کدام چنین پیروانی مطیع ندارند.<sup>۴</sup> بسیاری از نویسندگان ذکر نموده‌اند اصحاب جهت تبرک با آب وضوی آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله تا مرز خشونت نیز پیش می‌رفتند. کادوا یقتلون علی وضوءه<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> نه این دلیل می‌گوییم شبه‌عاقلانه، که هنوز هم از نظر عمول غیرمذهب، کاری درست شمرده می‌شود.

<sup>۲</sup> سوره نساء/ آیه ۹۵

<sup>۳</sup> در دین آسمانی، ملاک‌ها آسمانی و الهی خواهد بود. اما در دین رسمی اسلام (دینی که بعد از سقیفه بوجود آمد) ملاک‌ها نیز تغییر نموده و زمینی گردید. البته همان گونه که قبلاً ثابت گردید؛ حلیفه دوم با این ساس، دهان بسیاری از مسلمانان بانمود را بست. همین عمل در نگاهی دیگر، باعث این شد که آن مسلمانان و مجاهدان اولیه اسلام، برای مجاهدات خود قیمت تعیین نموده و آن را در بازار مکاره دنیا به تمن بخری بفروشند.

<sup>۴</sup> تاریخ تمدن اسلام ۴۴

<sup>۵</sup> صحیح بخاری ۵۵/۱ و ۱۸۰/۳؛ السنن الکبری (بی‌هی) ۲۱۹/۹؛ صحیح ابن حبان ۲۲۱/۱۱؛ المعجم الکبیر ۱۲/۲۰؛ المیزان ۱۸/۲۶۸؛ جامع البیان ۲۶/۲۴، تاریخ طبری ۲۷۵/۲، السیره النبویه ۳۳۲/۳؛ مسند احمد ۴/۳۲۹



به یکباره همین افراد مطیع، به انسان‌هایی مادی تغییر هویت دادند. آنها گرچه قبلاً بیدارباش و اختطار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته بودند؛ اما باز نتوانستند بر هوای نفس خویش غالب آیند و خود را از دام دنیا نجات دهند. حضرت علی رضی الله عنه چه زیبا در مورد عهدشکنان می‌فرماید:

كأفهم لم يسمعوا الله سبحانه يقول: تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين؛ بلى! والله لقد سمعوا ووعوها، ولكنهم حليت الدنيا في أعينهم وراقهم زبرجها<sup>۱</sup>. گویا هرگز نشنیده بودند فرمایش خداوند تعالی را: منزل آخرت را برای کسانی برگزیده‌ایم، که خواهان برتری جویی و فساد در زمین نباشند و عاقبت نیک، مخصوص پرهیزکاران است. چرا! خوب شنیده بودند و خوب آن را حفظ داشتند؛ ولی زرق و برق دنیا، چشمشان را خیره کرده و جواهراتش، آنها را فریفته بود.

خوب اگر تأثیر جامعه و حکومت، در افراد انسانی اینقدر زیاد است؛ آیا اگر جریان انحراف پیش نیامده بود و امت اسلام، همانگونه که خداوند متعال برنامه‌ریزی نموده بود، پیش می‌رفت؛ آیا امکان داشت بعد از پیاده‌سازی حکومت ناب اسلامی بوسیله امام علی و یازده فرزند معصوم صلی الله علیه و آله باز هم جامعه انسانی بسوی انحراف برود؟؟

آری اگر حکومت دو خلیفه دوم و سوم، تا آن حد در مردم تأثیر گذاشت که در راه تباهی استوار گردند؛ آیا ولایت دوازده امام، این توان را نداشت که نحوه زندگی سالم اسلامی را به مردم آموزش دهد و عقل نورانی انسان مؤمن و آموزش دیده، آن را تا قیام قیامت بیمه نماید؟ در حالیکه دنیاطلبی، امری مخالف فطرت؛ و خداجویی، امری موافق فطرت انسان‌هاست.

در اینجا شاید بفهمیم اگر فاطمه رضی الله عنها نتوانستند زمان زیادی بعد از رحلت پدر زنده بمانند؛ بخاطر چیست؟<sup>۲</sup> این بیشتر به یک شوخی شبیه است که ما بخواهیم درد هجران و دوری از پدر را، علت رحلت بگوییم. یعنی ام‌الانامه و محور ولایت، حضرت فاطمه رضی الله عنها اینقدر انسان کم‌ظرفیتی بودند؟ معاذالله

حتی شدت ضربه وارده و جراحات جسمی ایشان، نیز فقط یک بهانه برای رفتن بود. پس

علت چیست؟؟ عرض می‌کنیم:

<sup>۱</sup> سوره قصص/آ ۸۳

<sup>۲</sup> بهج البلاغه خطبه ششمیه

<sup>۳</sup> البته آن حدیث معروفی که عایشه نقل می‌کند: فاطمه اول گریه می‌کرد و بعد خندید. زیرا از پدر مزده گرفت تو اولین کسی هستی که به من می‌یوندی، را باید از شیطنتهای خاص او دانست که در راه گم رنگ نمودن شهادت آن حضرت رضی الله عنها جعل شده. صحیح مسلم ۱۴۲/۷؛ مستند احمد ۷۷/۶؛ مستند ابی علی ۱۲/۱۲؛ المعجم الکبیر ۴۱۶/۲۲؛ فضائل سیده النساء ۱۹؛ دلائل النبوة ۹۸





آن روح مجسّد وقتی ملاحظه فرمودند این جهل مسلمانان صدر اسلام، چه خسارتی را بر بشریت وارد نمود؛ دیگر نتوانستند آن محیط ریاکار، دروغ‌گو و دنیاپرست را تحمل کنند. در این حالت، وقتی حضرت آن اعمال غلط امت جاهل و ریاکار را مشاهده فرمودند؛ قاعدتاً جراحات جسمی مزید بر علت گردید و روح لطیف آن حضرت، قالب جسم را ترک نمود. نمونه این دورویی و ریاکاری را می‌توان در این ماجرا بخوبی دید.

چنانچه قبلاً دیدیم؛ انصار به حضرت فاطمه و علی علیهما السلام عرض می‌کردند: چون علی علیه السلام دیر دست بکار شد؛ ما با دیگری بیعت کردیم. اگر علی علیه السلام زودتر بیعت می‌خواست؛ مطمئناً با او بیعت می‌کردیم. اما بعد از جریان عیادت عُمر و ابوبکر از ایشان، و نفرین حضرت فاطمه علیها السلام بر ابوبکر، او به مردم گفت: من هرگز به بیعت شما احتیاج ندارم؛ استغفای من را بپذیرید.<sup>۱</sup> اما همان مردمی که ادعا می‌کردند به علت تأخیر حضرت علی علیه السلام در اخذ بیعت، با دیگری بیعت کرده‌اند؛ به ابوبکر می‌گفتند: ای خلیفه تو از همه داناتری! اگر بخواهی اینگونه کار کنی؛ دین پایمال و حکومت دچار ضعف می‌شود. با این سستی که تو نشان می‌دهی؛ کشور را به هرج و مرج خواهی انداخت.<sup>۲</sup> پس بی‌دلیل نبود که ما اعتقاد داشتیم تأکید زیاد شیعه بر مقصر بودن چند نفر خاص، نباید گناه مردم ریاکار آن زمان را کم رنگ نماید.<sup>۳</sup>

محیط نکبت‌بار آن زمان مدینه را باید مصداق کامل این شعر دانست

جایی نه، که گیرد دل دیوانه قراری      ویران شود آن شهر، که ویرانه ندارد

ما نیز بهتر است برای درک بیشتر و احساس بهتر بعضی مسایل، خودمان را اندکی در آن وضعیت قرار دهیم. مثلاً سپاه عمر سعد از روز هفتم محرم، آب را بر روی سپاه امام علیه السلام بستند. حال برای همه شیعیان و عاشقان امام حسین علیه السلام شایسته است از هفتم محرم تا ظهر عاشورا، آب را تحریم نمایند و اندکی خود را در شرایط آن زمان قرار دهند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> الامامة و السياسة ۲۰/۸؛ بحار الانوار ۲۰/۱۸۲؛ العدر ۲۲۹/۷؛ اعلام النساء ۱۲۱۴/۳؛ بیت الاحزان ۸۴؛ حقوق آل البيت علیهم السلام ۱۸۴؛ السیة فاطمة الزهراء (س) ۱۴۶

<sup>۲</sup> الامامة و السياسة ۲۰/۸؛ فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله ۱۱۳؛ بیت الاحزان ۸۴؛ فرطی در تفسیرش ۱۷۲/۷. معتمد است امام علی علیه السلام؛ معتمد است ابوبکر مخالفت کرده است! بحار الانوار ۲۸/۳۵۷؛ العدر ۳۶۸/۵

<sup>۳</sup> بعد از آن سیاست ریرکانه ابوبکر در همگانی دانسی فدک و الحاق آن به بیب‌المال، مطمئناً امت دنیاپرست می‌باشست این تملق‌ها را بگوید.

<sup>۴</sup> البته ما هرگز نمی‌توانیم با این عمل کوچک، شرایط را بازسازی نماییم. زیرا اولاً؛ ما نوشدن تمام ماعت را تحریم نمی‌نماییم؛ بلکه فقط آب را در این چند ساعت طلاق می‌دهیم. ثانیاً؛ گرمای آفتاب، نبرد و جنگ و گریز، کودکان تشنه و... موارد قابل بازسازی نیستند. پس بهتر است بگوییم با این عمل، ادب خود را نشان می‌دهیم.



حال بیاییم و خود را اندکی در حالت حضرت فاطمه علیها السلام قرار دهیم. یعنی

۱. جامعه استحاله شده بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ببینیم. یعنی افرادی که در آستانه نجات از رذایل اخلاقی<sup>۱</sup>، یکباره بواسطه جهل، به دامان گمراهی افتادند و دائم با دروغ و ریاکاری، اشتباهات خود را توجیه می‌کردند.<sup>۲</sup>
۲. نگاهی به جامعه مورد نظر اسلام ناب ببندازیم. یعنی با نگاه عقل خویش، تصور نماییم اگر علی و فرزندان صلی الله علیه و آله حکومت اسلامی را در دست می‌گرفتند؛ چگونه بهشتی در زمین بوجود می‌آمد؟
۳. کاملاً به خسارات بشریت در قبال این تغییر منصب خلافت، واقف باشیم. این را بدانیم اسلام با آن فرهنگ غنی و معارف عالیه، اگر به بشر معرفی می‌شد؛ امکان نداشت انسان عاقل از آن روی‌گردان شود.<sup>۳</sup> وقتی می‌خواهیم از این دیدگاه به اسلام و خسارت انسانیت بعثت آن انحراف نگاه کنیم؛ باید همجنس‌بازان و شیطان‌پرستان آمریکا و اروپا و کلاً همه افراد گمراه را در نظر بیاوریم و قربانی این انحراف شوم بدانیم.
۴. عذاب الهی و آتش جهنم، که برای منحرفان آماده شده؛ را ببینیم.<sup>۴</sup> دیدن عذاب جهت منحرفان با دانستن، تفاوت زیادی دارد. آری انسان‌های پاک و با ایمان می‌توانند آن عذاب را هم اکنون نیز مشاهده نمایند.
۵. نعمت‌های بهشت که برای مؤمنین آماده شده؛ را نیز در نظر داشته باشیم. البته این نعمت‌ها در هر دو نشئه قابل بررسی است. یعنی هم نعمت‌هایی که انسان‌های مؤمن در زندگی طیبه دنیایی به آن می‌رسند؛ هم نعمت‌هایی که در آخرت، انتظار آنها را می‌کشد.
۶. کثرت منحرفان، و قلت نجات یافتگان را نیز بدانیم.

<sup>۱</sup> قال رسول الله صلی الله علیه و آله: بعثت لأتمم مكارم الاخلاق. مسند الرضا (ع) ۱۳۱، نهج السعادة ۳۵۷/۷؛ السنن الکبری (بهقی) ۱۹۲/۱۰؛ العیازن ۳۳۷/۱۹؛ السیر الکبیر ۹۷/۱. اخلاق اگر بطور صحیح اجرا شود؛ به عرفان می‌انجامد؛ اما حتی اگر لیاقت ورود به عرفان را هم نداشته باشیم؛ با اخلاق می‌توان مدینه فاضله بشری را ساخت.

<sup>۲</sup> برای ارواح ملکوتی و قدسی، سخت‌ترین عمل؛ بحمل محیط ریاکار و زندگی در میان افراد دروغ‌گو است. محیطی که بویی از صداقت و راستی در آن نباشد؛ برای ارواح لطیف، غیر قابل تحمل است. شاید کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به همین موضوع باشد: ما اودی نبی مثل ما اودیئت کنز العمال ۱۳۰/۳؛ کشف الغمه ۳۴۶/۳؛ تفسیر القرآن الکریم ۳۹۱/۱؛ بحار الانوار ۵۶/۳۹

<sup>۳</sup> در اینجا منظور ما، اسلام ناب است؛ نه عملکرد ما مسلمانان، که بعضاً باعث فرار مردم از دین می‌شود.

<sup>۴</sup> دیدن آتش جهنم در دنیا امری است که خداوند آن را ناپدید نموده است. کلا لو تعلمون علم الیقین لرون الحیم سوره ناکثر/آیات ۵ و ۶



حال اگر ما انسان‌های عادی نیز این توان را داشته باشیم که این شش جهل خود را، تبدیل به علم نماییم؛ آیا از غصه دق نمی‌کنیم؟؟

پس بهتر است به جای پرداختن احساسی به قضایا، اندکی عاقلانه برخورد کنیم. درد هجران، جراحات وارده، مصیبت‌های پشت در خانه و کوچه بنی‌هاشم، غصب فدک و... حتی شهادت فرزند دل‌بندش، یکی پس از دیگری؛ هیچکدام آن قدرت را نداشتند تا فاطمه من؛ یعنی آن فاطمه‌ای صلوات‌الله‌علیها که بعنوان نازدانه خلقت قبول دارم؛ را بکشد. همانگونه که حسین صلوات‌الله‌علیه آری حسین من، حسینی که من شناخته‌ام؛ هرگز از شمر بن ذی‌النهد طلب آب نمی‌کند. آری اگر شهید شدند؛ بعلت میزان حساسیت آن بزرگوار به حیات طیبه ما انسان‌هاست. همانگونه که فرزندش مهدی صلوات‌الله‌علیه سال‌ها منتظر است تا من و تو بتوانیم خود را برای یادگیری چگونه زیستن آماده کنیم.

اشتباه ما این است که همان اشتباه مسلمان صدر اسلام، در مورد پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیه‌رآه را؛ امروزه ما در مورد دیگر معصومین صلوات‌الله‌علیهما تکرار می‌کنیم. یعنی بینش و اعمال آنها را، مانند خود می‌دانیم و فقط، قید « کمی بهتر» را به آنها اضافه می‌کنیم!!

یعنی نگاه حسین صلوات‌الله‌علیه ما مانند نگاه من است؛ اما کمی بهتر!!

ظرفیت فاطمه صلوات‌الله‌علیها مانند ظرفیت من است؛ اما کمی بیشتر!!

بعد هم نتیجه می‌گیریم؛ من اگر جای حضرت فاطمه صلوات‌الله‌علیها بودم، از شدت جراحات، درد هجران، شهادت جنین شش ماهه، ناراحتی از محرومیت شوهرم از حکومت و غصب اموال دق می‌کردم. بنابراین فاطمه صلوات‌الله‌علیها هم مانند من دق کرد؛ اما کمی زودتر!!

هرگز قصد نداریم از معصومین صلوات‌الله‌علیهما اسطوره‌هایی افسانه‌ای ساخته و آنها را در آن چنان مکان بلندی بشناسیم؛ که فراموش نماییم همین عزیزان، اسوه و الگوی ما هستند.<sup>۱</sup>

اما عقیده داریم نگاه ما به آنها، باید نگاهی از روی عقل محض باشد. احساسات و عواطف وقتی در مورد مقام و منزلت ائمه صلوات‌الله‌علیهما وارد شوند؛ اغلب به افراط، یا تفریط می‌انجامند.

اما وقتی عاقلانه بیاندیشیم؛ می‌بینیم مصیبت جامعه بشری، بسیار عظیم‌تر از غصب فدک است.

صمیمانه اعتراف کنیم: بعضی اوقات، ما مقام بزرگان خود را خیلی پایین می‌آوریم.

<sup>۱</sup> مدرین حطر افراطی به معصومین صلوات‌الله‌علیهما حسن است. یعنی آنها را از محدوده انسان خارج کرده؛ در نتیجه عملاً کاری به آنها نداشته و در زندگی، از روش آنها پیروی نکنیم. این درست همان عملی است که بنی‌اسرادل برای عدم پیروی از حضرت عیسی علیه‌السلام برگزید. یعنی او را پسر خدا خواند!



حال باید به بحث خود برگشته، آن نکته حساس را بیان نماییم. اکنون می‌توانیم نتیجه بگیریم: وقتی انسان در صدر اسلام، نفسانیات خود را بر عقل حاکم نمود؛ قاعدتاً انحرافی بوجود آمد. در طول تاریخ، این انحراف را اصلاح نکرد و حکومت نفسانیات بر عقل را ادامه داد. حال بشر برای برخوردار شدن از نعمت ظهور خلیفه راستین خدا، فقط دو راه پیش رو دارد.

۱. از راه تجزیه و تحلیل منطقی، به این نتیجه برسد که باید عقل را حاکم بر امور نماید.
۲. از راه تجربه، آزمون و خطا، تمام راههای خطا را برود و هنگامی که به بن‌بست رسید؛ رو بسوی عقل نماید.<sup>۱</sup>

در ایران شیعی، این راه انحراف تا جایی پیش رفت که مشروب فروشی‌های تهران، بیش از کتابفروشی‌ها بود. اما با خیزش یک رادمرد الهی، ایران توبه نمود و به راه عقل بازگشت. پس ایران، از میانه راه بازگشت. اما بسیاری از مردم، تا تمام راه باطل را تا انتها نبینند؛ باور نمی‌کنند. بعد از ذکر این همه مقدمات، می‌خواهیم بگوییم اگر حکومت اسلام ناب، به دست جانشینان واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌گرفت؛ بعد از اداره جامعه بشری بوسیله دوازده امام معصوم صلی الله علیه و آله انسان به آن چنان رشد عقلی می‌رسید که:

برتری راه عقل را بر دیگر کوره راههای انحرافی، بدون احتیاج به آزمون و خطا تشخیص می‌داد. اما حالا تا با یقین تجربی، باور نکنند آن همه کوره راه؛ فقط کج‌راه هستند و او برای رسیدن به سعادت، احتیاج به عقل و امام دارد؛ امام زمان صلی الله علیه و آله ظهور نخواهد فرمود. آری امام زمان صلی الله علیه و آله زمانی ظهور خواهند فرمود؛ که بشر واقعاً احساس نیاز کند و این نیاز را با عقل خود تشخیص دهد، نه با احساسات و عواطف. این مطالب را که ما بصورت عقلی و تئوری بیان نمودیم؛ معصومین صلی الله علیه و آله بصورت شهودی می‌دیدند. در نتیجه با یک طمأنینه خاطر، ماجراها را دنبال می‌فرمودند.

<sup>۱</sup> البته بسیاری از غرب‌زدگان، ادعا می‌کنند که غربیان از ما عاقلانه‌تر زندگی می‌کنند! تنها مشکل این آقایان اینست که با عینک صدا و سیما به غرب نگاه می‌کنند!! در توضیح مطلب باید بگوییم که صدا و سیما جمهوری اسلامی با توجه به رسالتی که در این نظام دینی دارد، قاعدتاً در هنگام نمایش فیلم‌های غربی؛ باید فیلم‌های سالم را گرفته و بعد از سانسور بخش‌های مبتذل، آن را پخش نماید. در نتیجه آنچه بیننده تلویزیونی می‌بیند، فضایی بسیار ایده‌آل، لوکس و تمیز است. اما در پشت همین فضای تمیز، آلودگی‌های فراوانی نهفته است که صدا و سیما هرگز نمی‌تواند آنها را به نمایش بگذارد. آری منظور ما از غرب، جمع کوچک پیرزن‌های ۶۵ ساله و محفل صمیمی پیرمردهای ۷۰ ساله نیست!! این فضا آنقدر آلوده شده که حتی حق سالم ماندن را نیز از افرادی که می‌خواهند سالم بمانند؛ گرفته است. شما به غائله حجاب در اروپا نگاه کنید. البته انصاف را رعایت کنیم؛ ملاحظه بعضی قواعد زندگی دنیایی، در آنجا بهتر صورت می‌گیرد.



آری امکان دارد این براهین عقلی که بیان گردید؛ همان نکته‌ای باشد که از آن، به سرّ محمدی ص یاد شده است. یعنی آن زمان که معصومین علیهم‌السلام می‌فرمودند: ما می‌دانیم چه زمان، فرصت مناسب است و شما نمی‌دانید.

آن بزرگواران در این کلام خویش، به تابعیت محض انسان، از عقل اشاره می‌فرمودند. یعنی با آن اصحاب احساساتی، به زبان رمز می‌فرمودند: فلانی! تمام ضرباتی که اسلام خورده، از همین غلبه احساسات بر عقل بوده است. اما تو هم، باز تابع احساسات شده، معتقدی پنجاه‌هزار یا صد‌هزار شیعه گوش بفرمان داریم! آری آن بزرگواران به زبان اشاره، به ما می‌فهماندند:

شما انسان‌ها، بهترین فرصت‌ها را از دست دادید. حال تا سرتان به سنگ نخورد و تمام راه‌های اشتباه را تجربه نکنید؛ باورتان نمی‌شود خداوند تعالی خیرخواه شما بوده و هست. لذا باید مدت‌های زیادی در وادی تجربه‌تئوری‌های انسان‌ساز؛ مانند تئوری ناسیونالیسم فرعون<sup>۱</sup>، تئوری مقدس‌نمایی گوساله‌سامری<sup>۲</sup>، تئوری پلورالیسم اسلامی ابوبکر، تئوری اسلام سکولار عمر، تئوری تصاحب قدرت معاویه و ماکیاولی، تئوری جنسی فروید، تئوری اقتصادی مارکس، تئوری پایان تاریخ فوکویاما، تئوری جنگ تمدن‌های هانگ‌تینتون، تئوری مبارزه با تروریسم بوش و..... بسر ببرید؛ تا اگر مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فی‌قربانہ ظهور فرمود؛ به اندک ناملایمتی که بر خلاف هوای نفستان بود؛ دوباره او را رها نکنید و بدنبال دجال و دجال‌ها راه بیفتید. زیرا مهدی، یعنی عقل ممثل زیرا او آخرین فردی است که می‌تواند عقول بشری را بارور سازد. شما نیز باید عقول خود را آماده سازید؛ نه عواطف خود را.

آری در احادیث و روایات ما آمده در زمان ظهور، سریعاً تعدادی از پیروان ادیان دیگر؛ به امام زمان علیه‌السلام ایمان می‌آورند. ایمان آوردن این پیروان ادیان دیگر، که غالباً از بخش سفید پوست کره زمین (غرب) هستند؛ برچه اساسی است؟ حقیر فکر می‌کند مهمترین دلیل ایمان آنها، وجود حضرت مسیح علیه‌السلام در رکاب حضرت مهدی علیه‌السلام نمی‌باشد.

بلکه دلیل اصلی ایمان آنها این است که در غرب، تمام تئوری‌های ریز و درشت را تجربه کردند؛ اما به سعادت نرسیدند. آری بشر بدنبال سعادت است، حال اگر به همجنس بازی هم روی می‌آورد؛ بخاطر این است که گمشده خود را می‌جوید.

<sup>۱</sup> فرعون زمانی که با دعوت به نوحید حضرت موسی علیه‌السلام روبرو شد؛ سعی کرد با فراغی، حسن‌مهن برستی مصریان را تحریک نماید. او گفت: این مرد آمده تا شما را مهن و کشورتان بیرون بماند. در حالیکه اصلاً این مورد مطرح نبود نگاه کند به قرآن؛ سوره اعراف/آیه ۱۱۰؛ سوره طه/آیه ۶۳؛ سوره شعراء/آیه ۳۵. پس ما نباید کلاه ملی‌گرایی بر سرمان رود.

<sup>۲</sup> تئوری گوساله‌سامری در عصر کنونی چه می‌نواند باشد؟ عرض می‌نمود وقتی حضرت موسی از سامری سؤال فرمود: چرا این کار را کردی؟ جواب داد: من کرامتی را از فرشته وحی دیدم؛ که آنها ندیدند. قال بعزت ما لم یصروا. سوره طه/آیه ۹۶ پس می‌توانیم سامری را در عصر کنونی، کسانی بدانیم که ادعای کشف و کرامت و ارتباط خاص با امام زمان علیه‌السلام نموده، سعی می‌کنند از طریق مقدس‌نمایی، مردم را فریب دهند. تعدادی از تئوری‌ها را در مس توضیح دادیم و بعضی معاصر خودمان هستند؛ لذا توضیح اضافی لازم نیست.



اگر در تئوری هگل، بیان شده در آخرالزمان، هر فردی یک مسیح خواهد بود و جامعه انسانی، یک جامعه اخلاقی خواهد شد؛ یا در تئوری‌های مارکسیسم، جامعه آینده را جامعه‌ای بدون سیاست و باز می‌دانند؛ همه و همه، با همین نگاه کاملاً قابل توجیه است. یعنی در آخرالزمان، انسان به پیروی از عقل خویش گردن می‌نهد. هدف پیامبران نیز غیر از این نخواهد بود؛ یعنی بارور ساختن عقول انسان‌ها.

در این نگاه، آینده زندگی بشر تا قیام قیامت؛ کاملاً قابل درک است. یعنی انسان پس از آن که عقلش بوسیله امام زمان علیه السلام<sup>۱</sup> به رشد نهایی رسید؛ می‌تواند با کمک گرفتن از رسول باطنی، راه خود را پیدا نماید.<sup>۲</sup> انسانی که از دو راه عقل و تجربه، به نتیجه‌ای واحد رسیده باشد؛ قاعدتاً دیگر منحرف نخواهد شد.

یعنی انسان عصر ظهور، از یک سو؛ داغ چندین قرن تجربه تلخ گمراهی و دویدن دنبال هواهای نفسانی این و آن را با خود دارد؛ از سوی دیگر، عقلش را در محضر یوسف زهرامان علیه السلام بارور نموده است. این انسان دیگر گمراه نخواهد شد؛ مگر نوادری از اشقیاء، که هیچگاه طالب راه حق و حقیقت نیستند.

پس اشاره ائمه معصومین علیهم السلام به اسرار ظهور، می‌تواند اشاره به زمانی باشد که عقل نورانی انسان، به همراه کوله‌بار سنگین تجربه‌های تلخ؛ یک نکته کلیدی را به او یادآور شود:

امام، خلیفه و ولی الله، ریسمانی از سوی خداست؛ نه نردبانی از سوی خلق.

به همین خاطر می‌بینیم همیشه چند نفر شیعه تندرو، به محضر ائمه معصومین علیهم السلام می‌آمدند و تقاضای قیام داشتند. اما برخورد امام آن عصر و زمان، برای آنها غیرقابل هضم بود.

<sup>۱</sup> البته آنچه برای ما سؤال برانگیز خواهد بود، این نکته است؛ آیا بعد از رحلت و یا شهادت امام زمان علیه السلام بلافاصله قیامت برپا خواهد شد یا نه؟ در اینجا دو نظریه می‌توان ابراز داشت. اول اینکه بگوییم: آری. زیرا زمین بدون حجت خواهد بود و این امکان ندارد. دوم اینکه بگوییم: خیر. زیرا در آخرالزمان، انسان‌ها به آن درجه از رشد خواهند رسید که ارتکاب گناه، در آنها چیز نادری خواهد بود. لذا زمین نیز به داشتن چنین ساکنانی افتخار خواهد کرد و آنها را با آغوش باز در روی خود خواهد پذیرفت. پس هرچند حجت ظاهری در زمین نیست؛ اما حجت باطنی در جهان حکومت می‌کند. در هر صورت این دو جواب، هر دو منطقی هستند و دلیل آنها فایده‌کننده خواهد بود. در اینجا است که عقل انسان، نمی‌تواند به جوابی مطابق با واقع برسد؛ در نتیجه باید به مصداق فاستلوا اهل الذکر عمل نموده و از معصومین علیهم السلام پایان کار را سؤال نماید. هرچند برای یک شیعه پایان کار مهم نیست؛ آغاز کار در کنار مهدی فاطمه علیها السلام مهم است.

<sup>۲</sup> باید دقت نماییم که همه عقول، رسول باطنی نیستند. معصومین علیهم السلام از عقلی بعنوان رسول باطنی یاد نموده‌اند؛ که تابع رسول ظاهری باشد و در پناه انوار او، راه حق را بجوید. والا باید عقول افرادی مانند معاویه، مکیاویلی، عمروعاص و مغیره را رسول باطنی خداوند بخوانیم!!



تبعیت محض از امام، شوخی نیست. زیرا می‌بینیم مجاهد خالص و مخلصی همچون حجرین عدی نیز نمی‌تواند در برابر فرمان امام زمان خودش امام حسین علیه السلام طاقاقت بیاورد. زیرا حُجر بعد از پذیرش صلح، به امام حسین علیه السلام عرض می‌کند:

ما از درگیری با معاویه و یارانش، با بی‌میلی و رنجیدگی بازگشتیم. ولی دشمنانمان شاد و خوشنود روانه گشتند. این سخن، چهره امام حسین علیه السلام را دگرگون کرد و امام حسین علیه السلام با گوشه چشم<sup>۱</sup>، به حُجر اشاره نموده؛ او را ساکت کرد.<sup>۲</sup>

آنها فقط چند قدم جلوتر خود را می‌دیدند؛ اما نگاه امام، به کُل جامعه انسانی است. حال به هدف امام حسین علیه السلام خواهیم رسید. هدف از برپایی حماسه عاشورا، آیا هدفی سیاسی بود؟ آیا هدفی اجتماعی بود؟ یا آنکه هدفی عرفانی بود؟<sup>۳</sup> همه را در یک جمله بسیار ساده خلاصه می‌کنیم:

### هدف امام حسین علیه السلام هدفی اسلامی بود!!

حال برای توضیح آن؛ می‌گوییم اسلام ناب، بهترین حالت تجمع و تمرکز عرفان، سیاست، زهد، عبادت، و سعادت دنیا و آخرت انسان است.

آری امام حسین علیه السلام فرمودند من برای اصلاحات در دین اسلام قیام می‌کنم! تا بلافاصله تفسیر شهید جاویدی از سیاست ارائه دهیم و بگوییم امام هدفی سیاسی داشتند. امام فرمودند: من برای اصلاح در امت جدم قیام می‌کنم.

یعنی دینی که جدّ من آورد؛ برای حاکم نمودن فرامین الهی در زمین بود. فرامین و دستورات حکومتی بسیاری برای اداره جامعه در آن وجود دارد. زیرا دین خاتم و نهایی است و این دین، باید حاکم و دستوردهنده باشد. اما الان بخاطر برداشت غلط مردم زمانه، دین در موضع ضعف قرار گرفته و بقول مولا علی علیه السلام پوستین وارونه شده است. من برای اینکه این پوستین وارونه را در جای خود بنشانم و مردم را بیدار نمایم؛ قیام می‌کنم.

حال تو این مطلب را هرطور می‌خواهی تفسیر کن. اما وقتی دقت کنیم؛ می‌بینیم هیچ تفسیر خاصی نمی‌خواهد. فقط یک جمله کوتاه، می‌تواند هدف را برساند؛ قیامی اسلامی

<sup>۱</sup> در اینجا باید به امام حسین علیه السلام عرض کرد: نگاه گوشه نشینان، یلا بگرداند

<sup>۲</sup> سفینه البحار ۲۲۳/۱ نقل از بر امام حسین و امام حسین علیه السلام چه گذشت؟

<sup>۳</sup> چنان که عمان سامانی، سیار رما در گنجینه الاسرار آن را جاویدان نمود.



ولی چرا امام حسین علیه السلام در فاصله نیم قرن بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مجبور شدند اینچنین قیام استشهادی راه بیندازند؟ مگر ملت مسلمان در چه وضعی قرار داشت؟ وضعیّت امت مسلمان آن زمان را نیز در یک جمله کوتاه دیگر خلاصه می‌کنیم: جسدی بدون تحرک؛ یا بهتر بگوییم: جسدی بدون تعقل.

این جمله را باید با یک مثال، بهتر قابل لمس و محسوس نماییم. پس پردازیم به حالات مختلف کاهش هوشیاری در انسان. در گوشه خیابان و یا در پارک، فردی را می‌بینیم که دراز کشیده است. این فرد حالات خاصی می‌تواند داشته باشد.

۱. خواب باشد.
۲. در اثر یک ضربه ملایم به گیجگاه، بیهوش شده باشد.
۳. در اثر حملات صرع، بیهوش شده باشد.
۴. در اثر خونریزی زیاد، بیهوش شده باشد.
۵. مرگ مغزی شده باشد.
۶. مُرده باشد.

#### حال توضیح هر کدام

۱. امکان دارد آن فرد، خواب باشد. قاعدتاً براساس سنگینی خواب، او را بطرز خاصی بیدار می‌کنیم. یعنی یا با صدا زدن، یا با تکان‌های ملایم و اگر بیدار نشد، با تکان‌های شدید.
۲. شاید از هوش رفته است. در اینجا نیز با پاشیدن مقداری آب به صورت فرد مورد نظر، او را به هوش می‌آورند.
۳. امکان دارد در اثر حملات مغزی صرع، بیهوش شده باشد. اگر فرد در اثر اینگونه حملات بیهوش شده باشد؛ با آب پاشیدن به هوش نمی‌آید. او بعد از طی شدن مدت زمان تشنج، امکان دارد خود بخود به هوش آید. اما جهت تسریع در بهبود او، باید به او سرم قندی تزریق نمود. در این حالت، رفتار بیمار قابل پیش-بینی نیست و بیمار نباید در معرض خطر قرار گیرد. مثلاً اگر در آب بیفتد؛ خفه می‌شود. یا اگر در آتش بیفتد؛ خواهد سوخت.
۴. شاید آن فرد، بعلت خونریزی زیاد، از هوش رفته باشد. در این حالت، تزریق سرم قندی امکان دارد خطرات بیشتری داشته باشد. زیرا باعث پایین آمدن غلظت همان اندک خون باقی مانده در بدن می‌شود. بنابراین در این حالت، بیمار احتیاج به خون دارد و باید به او خون تزریق نماییم؛ تا بعد از مدتی به هوش آید.





۵. یک زمان نیز بیمار به مرگ مغزی مبتلا می‌شود.

بهترین و عاقلانه‌ترین کار در این حالت؛ اهدای اعضای سالم این فرد، به دیگر بیماران نیازمند است. حال به مسلمانان آن زمان بپردازیم.<sup>۱</sup>

امت اسلام در آن زمان خاص، خواب نبود. زیرا امکان ندارد انسان خواب، با صدای گریه‌های فاطمه زهرا رضی الله عنها بیدار نشود. پس از همان ابتداء، یعنی بعد از واقعه رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امت اسلام بیهوش بود!<sup>۲</sup>

در جریان حکومت سه خلیفه اول، چون مداوایی صورت نگرفت؛ امت اسلام مانند بیماران تشنجی و مبتلا به صرع شد؛ بطوریکه اعمالش قابل پیش‌بینی نبود. یک روز خلیفه دوم را تا حدّ پیامبر صلی الله علیه و آله و بلکه بیشتر بالا می‌برند<sup>۳</sup>؛ روز دیگر خلیفه سوم را می‌کشند و حتی اجازه نمی‌دهند در قبرستان مسلمان‌ها او را دفن کنند!<sup>۴</sup>

این بیمار مغزی، مدتی در دوره خلافت خلیفه چهارم، تحت مداوا قرار گرفت.

اما چون در زمان سه خلیفه اول، نه تنها به درمان او توجه نشده بود؛ بلکه با نسخه‌ها و اجتهادات زمینی مُخَدَّر، وضع او را وخیم‌تر کرده بودند؛ متأسفانه شدت آسیب‌های روانی او بسیار افزایش یافته بود.<sup>۵</sup>

بطوریکه با نسخه‌های خلیفه چهارم، نه تنها خودش خوب نشد؛ بلکه در اثر اعتیاد به داروهای مخدّر، مانند دریافت رشوه از بیت‌المال، طبیب و پزشک معالج خود را نیز شهید کرد!

<sup>۱</sup> تفاوت اسنان با این فرض نمادین مسلمانان، این است که در اسنان حقیقی عدم درمان در یکی از حالات فوق‌الذکر، باعث بوجود آمدن بیماری بعدی نخواهد شد. مثلاً اگر فرد خواب را بیدار نکنیم؛ هرگز دچار بیهوشی نخواهد شد. اما در این مثال اجتماعی، مرض تشدید شونده فرصت‌سند.

<sup>۲</sup> شاید سؤال پیش آید: پس حالت مردم قبل از اسلام چگونه بود؟ عرض می‌شود در فرهنگ قرآنی، آنها مُرده بودند. زیرا خداوند نه امان-آوردگان به اسلام، نازه دستور می‌دهد با پیروی از دسورات سی اکرم صلی الله علیه و آله خود را زنده سازند. یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و الرسول اذا دعاکم لما یحییکم سوره انفال/آیه ۲۴

<sup>۳</sup> البته بسیاری از احادیثی که در مناقب عمر جعل شده، در زمان حکومت اموی بود اما چنانچه در ماحرای خواستگاری او و جواب حضرت علی رضی الله عنه دیدیم؛ امت اسلام شخص عمر را بسیار قبول داشتند. چون رفتار او ظاهراً عاقلانه بود و براحتی مردم آن رفتار را هضم می‌کردند.

<sup>۴</sup> پیکر بی‌جان عثمان تا سه روز بر روی زمین افتاده بود و کسی جرأت دفن آن را نداشت. بعد از آن در مکانی به نام حش کوکب، که قبرستان یهودیان مدینه بود؛ دفن شد. در زمان معاویه، قبرستان بعیع گسرش پیدا کرد و حش کوکب به آن متصل گردید.

<sup>۵</sup> امروزه نثر برای تسکین دردهای شدید، به بیمار داروهای مسکن می‌دهند. بعضی از این مسکن‌ها، چون حالت تخریرکننده دارند و بعضاً از مشتقات مرفین هستند؛ اعتیادآور نیز می‌باشند. البته این قسم داروهای اعتیادآور معمولاً برای افرادی نحویز می‌شوند که در آخرین مراحل بیماری، مانند سرطان پیشرفته بسر می‌برند.



در اینجا دور زمانه به دست کسی افتاد که بسیار راحت، زبان دیوانه‌ها را می‌فهمید! آری معاویه سینه‌خیز خوب می‌دانست در برابر این امت دیوانه، چه بکند.

او مشکل خلیفه قبلی را نداشت. زیرا خلیفه چهارم رضی الله عنه قصد مداوای بیمار را داشت؛ اما برای معاویه سینه‌خیز سکوت و فرمانبرداری این بیمار روانی مهم بود. همه می‌دانیم اگر انسان بخواهد از یک بیمار روانی سوءاستفاده نماید؛ بهترین راه، اندکی صبر و حوصله است.

زیرا می‌تواند براحتی بیمار روانی را، تبدیل به موجودی رام و مطیع نماید. بطوری که هیچ انسان سالمی، آنچنان رام و مطیع نخواهد شد و معاویه سینه‌خیز به صبر و شکیبایی معروف است.

بشنویم از جرجی زیدان، وقتی در مورد کنار هم قرار گرفتن باهوش‌ترین رجال عرب آن زمان؛ از قول یک مورخ می‌نویسد: بردبارتر و صبورتر از معاویه؛ و چابک‌تر و سخی‌تر از عمروعاص؛ و یکدل و یک زبان‌تر از زیاد، کسی را ندیدم. درون و برون این مرد اخیر، از هر جهت یکسان بود. اما مغیره؛ اگر شهر هشت دروازه‌ای باشد و از هیچ دروازه آن، بدون فریب و فسون؛ کسی بیرون آمدن نتواند. مغیره از تمام آن هشت دروازه بیرون می‌جهد.<sup>۱</sup>

اما خودش در آخر همان کتاب، معاویه را زیرک‌تر از آن چهار نفر دانسته است.<sup>۲</sup>

معاویه با صبر و شکیبایی که داشت، توانست زمام امور این بیمار روانی را در دست بگیرد. البته او بعد از صلح با امام حسن رضی الله عنه وقتی احساس کرد دیگر مانعی بر سر راه خود ندارد؛ باطن خویش را بروز داد و در اردوگاه نخيله به کوفیان چنین گفت: آیا می‌پندارید که من برای نماز و زکوة و حج با شما جنگیدم؛ در حالی که می‌دانستم شما به نماز و زکوة و حج پای بندید!!!؟

آری، نبرد من با شما تنها بدان خاطر بود که بر شما حکومت کنم و شما را فرمانبردار خویش سازم.<sup>۳</sup> آری این بیمار روانی یا همان امت صدر اسلام، نتوانست در برابر معاویه و شگردهای او مقاومت نماید. لذا در منجلا ب دنیا طلبی، بیشتر فرو رفت؛ و بیماریش تشدید شد.

می‌دانیم یکی از عاملان اصلی قتل عثمان، عایشه بود. بطوریکه شعار *اقتلوا نعتلاً فقد کفراً* را او مرسوم ساخت.<sup>۴</sup> اما در مورد همین عامل قتل عثمان، در دوره معاویه که در مدح عثمان، جهدی بلیغ داشت؛ چنین می‌خوانیم؛ قول نعمان بن بشیر گفت:

<sup>۱</sup> تاریخ تمدن اسلام ۶۴

<sup>۲</sup> تاریخ تمدن اسلام ۹۴۰

<sup>۳</sup> می‌بینیم معاویه گرچه هدربی در برابر نمی‌بیند و باطنش را در مورد حکومت طلبی بروز می‌دهد؛ اما چون فریب‌کاری و دروغ‌گویی شخصیت ثابت او شده بود؛ می‌گوید: «بدان خاطر جهت نماز و روزه نبرد نمی‌کنم که شما به آنها بدل پای‌بند و مقیدید!». بر امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما چه گذشت؟ ۶۱



معاویه نامه‌ای به عایشه نوشت. من همراه نامه، در مدینه به نزد عایشه رفتم و نامه معاویه را بدو دادم. عایشه بعد از گرفتن نامه، گفت: فرزندم! آیا برای تو چیزی را که از رسول خدا شنیده‌ام؛ بازگو نکنم؟ گفتم: بگو. گفت: روزی من و حفصه نزد پیامبر بودیم. پیامبر فرمود: چه خوب بود که مردی نزد ما باشد؛ تا با یکدیگر سخن گوئیم. من گفتم: آیا به دنبال ابوبکر نفرستم؟ پیامبر سکوت کرد. و بار دیگر فرمود: چه خوب بود که مردی نزد ما باشد؛ تا با یکدیگر سخن گوئیم. این بار حفصه گفت: آیا به دنبال عمر نفرستم؟ پیامبر جوابی نداد. آنگاه مردی را خواست و پنهانی چیزی بدو گفت. آن مرد بیرون رفت و پس از چند لحظه، عثمان آمد. پیامبر رو بدو نمود و با علاقه مندی هر چه تمامتر، شروع به سخن گفتن نمود. در میان حرفهایش، شنیدم که می‌گفت: ای عثمان! امید است که خداوند لباس-خلافه و بزرگی- را بر تن تو کند. اگر خواستند آن را از تو بگیرند؛ هیچگاه زیر بار نرو. این جمله را سه بار تکرار کرد.

نعمان بن بشیر می‌گوید؛ گفتم: ای ام‌المومنین! مگر تو این حدیث را بیاد نداشتی؛ که آن همه با عثمان مبارزه کردی و حتی می‌خواستی او را از مقامش عزل نمایی و حتی مردم را به قتلش دعوت می‌کردی!!؟؟  
عایشه گفت: فرزندم! من این روایت را فراموش کرده بودم؛ تا آنجا که گوئی اساساً آن را نشنیده بودم.<sup>۲</sup>

تفو بر تو ای چرخ گردون، تفو

خوب وقتی وضعیّت فردی مانند عایشه که اصلاً مشکل مالی نداشته، چنین باشد؛ شما وضع دیگر مسلمانان را خود حدس بزنید. آری مسلمانان دوره معاویه، آن قدر معارف و علوم اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بر در و دیوار جهل و دنیاطلبی کوبیدند؛ که اسلام ناب، از شدت خونریزی زیاد؛ به حالت اغماء فرورفت.

حتات بن یزید، با احنف و جاریه قدامه بر معاویه وارد شدند. معاویه به احنف<sup>۴</sup> و جاریه ۱۰۰ هزار دینار بخشید و به حتات ۷۰ هزار بیش نداد. حتات زبان به شکوه گشود و معاویه گفت: این بهای دینشان است که به من فروخته‌اند!! حتات گفت: دین مرا هم بخر! معاویه نیز صلّه او را کامل پرداخت.<sup>۵</sup>

این بیمار روانی که در زمان امام حسین علیه‌السلام از شدت خونریزی، به حالت اغماء فرورفته بود؛ برای زنده ماندن احتیاج به تزریق خون داشت. در اینجا می‌بایست امام حسین علیه‌السلام از خون خود و دیگر یاران، روحی در قالب تکیده این بیمار، که در حالت اغماء فرو رفته بود؛ بدمد.

<sup>۱</sup> نعتل را به این معانی آورده‌اند. (۱. کفتار نر. ۲. پیرمرد خرفت و نادان. ۳. مردی ریش دراز در مصر. ۴. مردی یهودی در مدینه.

<sup>۲</sup> علامه بزرگوار عسکری در کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام در جلد اول، از صفحه ۱۸۱ تا آخر جلد اول، این مطلب را کاملاً بررسی نموده است.

<sup>۳</sup> مسد احمدی ۱۴۹/۶؛ سنن الترمذی ۲۹۲/۵؛ المستدرک ۱۰۰/۳؛ (بجایزه حاکم دبل این حدیث آورده عالی الاساد، او نمی‌داندست خود عایشه و بلکه اغلب صحابه چه انجوبه‌هایی هستند!) صحیح ابن حبان ۳۴۶/۱۵؛ اسدالغابه ۳۸۲/۳؛ المصنف (کوفی) ۴۹۰/۷؛ کنز العمال ۵۳/۱۳؛ تاریخ مدینه ۱۰۶۷/۳

<sup>۴</sup> احنف بن قیس از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و بررگ اهل بصره بود. در جنگ حمل مردم را به حضرت علی علیه‌السلام دعوت می‌کرد و در صفین، کنار حضرت علی علیه‌السلام با معاویه جنگید. اما ناب حمله‌های معاویه را ساورد و به او پیوست بطوریکه امام حسین علیه‌السلام صل از حرکت بسوی کوفه، از او با نامه‌ای دعوت نمود و او جواب رد داد. اعمان السبعه ۲۸۳/۷

<sup>۵</sup> تاریخ طبری ۱۸۰/۴؛ تاریخ مدینه دمشق ۲۷۸/۱۰



والا نه امام حسین شجاع‌تر از امام حسن علیه‌السلام بود؛ و نه هیچکدام از این انوار واحد؛ در این صفات حسنه بر هم برتری دارند. فقط در دوره امام حسن علیه‌السلام این بیمار، استراحت می‌کرد و احتیاجی به خون نداشت. اما در دوره امام حسین علیه‌السلام با توجه به اقدامات معاویه زیرک و خلافت یزید احمق‌بنده‌الله تزریق خون، امری اجتناب‌ناپذیر بود.

آری اگر این خون، در آن زمان تزریق نمی‌شد؛ اسلام مرگ مغزی می‌گشت. در آن صورت بهترین و عاقلانه‌ترین راه، قطع اعضای سالم اسلام؛ و پیوندشان به بیمارانی دیگر؛ مانند مسیحیت، یهودیت و یا دیگر مکاتب ساخته دست بشر مانند مارکسیسم و لیبرالیسم بود!<sup>۱</sup> اما آنکه تضمین حفاظت از قرآن را داده: *انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون*<sup>۲</sup> مطمئناً منظورش فقط چند آیه و سوره عربی نبوده است.

منظور او حفاظت و صیانت از دین بود؛ و این امر در کربلا محقق گردید. پس در اینجا و با این نگاه، خواهیم فهمید اگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: *حسین منی و انا من حسین* فقط منظور رساندن نسبت خانوادگی نبوده و نیست.

آری هر دو وظیفه داشتند دینی الهی را تبلیغ نمایند. اولی دین را آورد؛ و دومی، دینی که در مرحله اغماء بود؛ را احیاء نمود. دین خاتم وظیفه داشت در دنیا، کلام و فرمان خداوند را حاکم نماید. اما در آن دوره، کلام شیطان بعنوان دین الهی تبلیغ و منتشر می‌شد. بنابراین نه تنها کلام خداوند حاکم نبود؛ بلکه کلام شیطان، بعنوان کلام الله حاکم شده بود. در اینجا لازم بود قیامی صورت بگیرد و وضعیت را عوض نماید. بنابراین هدف عاشورا، فقط در همین راستا قابل توجیه است. فقط در این نگاه، عاشورا قیامی شکست خورده نیست. با این نگاه، حتی اگر احساسات را بطور کلی کنار بگذاریم؛ باز هم عاشورا حماسه‌ای خواهد بود که توانست در بدترین شرایط، بهترین نتیجه را بگیرد.

حال اگر این هدف، یک هدف سیاسی است؛ قیام حضرت قیامی سیاسی بود. اگر این هدف، هدفی عرفانی است؛ قیام حضرت قیامی عرفانی بود. اگر این هدف، یک هدف

<sup>۱</sup> هر چند این مکاتب، فسیل‌هایی هستند که حتی از مرحله مرگ مغزی گذشته‌اند. اما چون انسان انگ لامذهبی را فطرتاً نمی‌تواند تحمل نماید؛ و از طرفی این ادیان و مکاتب می‌توانند دنیای لجن‌آلود را برای انسان ناآمین ساخته و هم آن ندای فطری را موقتاً ساک کنند؛ لاجرم از طرف شیاطین انسی تبلیغ می‌شوند.

<sup>۲</sup> سوره حجر/آیه ۹. تمام اهمیت انسان سازی قرآن، در گروی رنده ماندن اسلام است. اگر اسلام با همان شدت اولیه تحریف می‌شد؛ فاعدا نامی از قرآن هم باقی نمی‌ماند. مگر در کتب کتابخانه‌ها و برای اهل ادب و فرهنگ؛ نه برای انسان سازی



اجتماعی است؛ قیام حضرت قیامی اجتماعی بود و..... خلاصه ما باید در اینجا، درک درستی از معانی کلمات داشته باشیم.

در مورد عدم استفاده صحیح از معانی کلمات، به بحث مهم جدایی دین از سیاست می‌رسیم. اگر منظور از سیاست؛ فریبکاری، دروغ، چپاول، و اینگونه عوامل منفی است؛ اسلام نه تنها از سیاست جداست، بلکه کاملاً بر علیه این قرائت از سیاست؛ مبارزه می‌کند.<sup>۱</sup> اما اگر هدف از سیاست؛ اداره نمودن وضع جامعه، سر و سامان دادن به کارهای جامعه انسانی، تبلیغ هرچه بهتر کلام الهی، مبارزه با دشمنان سعادت بشری و اینگونه عوامل مثبت است؛ به فرمایش امام خمینی رحمته علیه السلام به والله تمامش سیاست است.

آری بعضی از افراد ناآگاه، وقتی می‌خواهند دلیلی برای جدایی دین از سیاست بیاورند؛ در واقع خودشان را مفتضح و خراب می‌کنند. آنها ادعا می‌کنند که تمام سیاست، مملو از فریب‌کاری و پدر سوخته‌بازی است. بعد هم، دین را امری مقدس شمرده، و از این پدر سوخته بازی‌ها مبرا می‌دانند!! کلامی از جرجی زیدان بشنویم:

بطوریکه عمر و سایرین اظهار می‌داشتند؛ نظر مسلمانان بر این بود که منصب ظاهری خلافت را با جاه و جلال نبوت نیامیزند و تیره بنی‌هاشم را در همان حدود نبوت معزز داشته، آلوده امور دنیایی نسازند.<sup>۲</sup> پس در اینجا می‌بینیم اسلام سکولاری که عمر قبول داشت؛ فقط یک اجتهاد خشک و خالی نبود. او واقعاً به دین سکولار معتقد بود و در راه آن می‌کوشید. اما با این طرز فکر، معلوم می‌شود از انسان، دین، سیاست و بطور کلی؛ از هدف خلقت الهی؛ شناخت درستی ندارد. زیرا مهمترین هدف خلقت خداوند، بلکه گل سرسبد عالم خلقت الهی؛ همین موجود پدر سوخته است!!!<sup>۳</sup> اگر سیاست وضع می‌گردد؛ برای بهتر اداره نمودن زندگی دنیایی اوست. اگر دینی نازل می‌شود؛ برای هدایت هرچه بهتر و در نتیجه، سعادت دنیوی و اخروی اوست.

خلاصه تمام زحمات انبیاء و اولیاء الهی صلوات الله علیهم حسب برای هدایت همین موجود پدر سوخته است!!! بنابراین وقتی معنای سیاست، علم اداره اجتماع باشد؛ قاعدتاً باید در هنگام

<sup>۱</sup> نه تنها اسلام، بلکه تمام ادیان الهی بر علیه این قرائت از سیاست مبارزه می‌کنند. مگر فرعون این سیاست را بدانش؟ مگر نمرود اینگونه سیاست‌مداری بود؟ خلاصه تمام جوامع بشری، حتی در دوره فیله‌گرایی، با اینگونه قرائت از سیاست آشنا، و با همین نوع سیاسی اداره می‌شدند. اما ادیان الهی آمدند؛ با آن قرائت را عوض کند

<sup>۲</sup> تاریخ تمدن اسلام ۴۰ در اسحاق نمی‌دام باید از آقای جرجی زیدان پرسید تا از عمر: آیا واقعاً تیره بنی‌هاشم را در حدود نبوت معزز داشتید؟ بیره بنی‌هاشم پیش کش، حرمت دختر پیامبر صلوات الله علیه را رعایت نمودید؟

<sup>۳</sup> آیات بسیاری در قرآن به این نکته اشاره دارد. ای حائل می‌الارض حلیعه تا و لقد کفرنا سی آدم و.....



استعمال آن احتیاط نماییم. زیرا جامعه انسانی، عبارت از من، تو و اوست. حال اگر سیاست به معنای پدرسوخته بازی است؛ من و تو و او، باید در خودمان تجدید نظر نماییم!!  
باید از خود سؤال کنیم: چرا برای اداره نمودن ما، باید این همه صفات بد و زشت داشت؟؟ مگر جامعه انسانی، بغیر از من، تو و اوست؟ پس چرا ما نمی‌خواهیم بسوی کمالات بیاییم؟ چرا باید به ما دروغ بگویند و ما را فریب دهند و احمق بپندارند؟؟

چرا ما خودمان را اهالی شام دوران معاویه می‌دانیم؟؟ ۱۴۰۰ سال از دوران امام علی علیه السلام گذشته است، ولی ما که خود را شیعه و فدایی آن حضرت می‌دانیم؛ باید هنوز هم مدافع روش معاویه رضی الله عنه در مملکت‌داری باشیم؟؟ آیا شرم آور نیست؟؟<sup>۱</sup>

بخدا قسم آن دین و مذهبی که اینگونه افراد به آن اعتقاد دارند؛ هرگز هم مقدس نیست؛ حتی اگر اسلام و شیعه اثنی‌عشری باشند. یعنی اصلاً آن دین و مذهب، وجود خارجی ندارد؛ چه برسد به مقدس یا نجس بودن آن!!

این قبیل افراد فقط یک تصور موهوم و تخیلی، که برگرفته از تعدادی احادیث جعلی و ماجراهای تاریخی بدون اساس است؛ را دین نام نهاده‌اند. اسلام سکولار، هیچ فرقی با مارکسیسم ندارد؛ زیرا هر دو ساخته ذهن بشر هستند. حال آن مکتب، یکسری قواعدی دارد و این، یکسری قوانین دیگر، اما هیچ کدام الهی نیستند. لذا توقع سعادت بشری از آنها داشتن؛ حماقت محض است.

پس دین و یا سیاست، هر دو برای این است که انسان بتواند بهتر به کمال و تعالی برسد. در زمان نزول ادیان قبل، که ابعاد اجتماعی زندگی انسان گسترش نیافته بود و انسان در محدوده قبیله خلاصه می‌شد؛ قاعدتاً دین عهده‌دار امور آسمانی فرد بود. سیاست نیز امور زمینی و دنیایی افراد را بر عهده می‌گرفت. اما در اسلام که بیشترین توجه و عنایت به امور اجتماعی شده، جدایی دین از سیاست معنایی ندارد. امور دنیایی نیز از امور آخرتی جدا نیستند.<sup>۲</sup>

آری در اسلام، دین و دنیا از همه جدایی ندارد؛ بشرط آنکه دین را درست بفهمیم.

عن الامام الکاظم علیه السلام: لیس منا من ترک دنیا له دینه و دینه لدنیا<sup>۳</sup>

عن الامام الصادق علیه السلام: لیس منا من ترک دنیا له لآخره و لا آخره لدنیا<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> البته اندیشیدن تدبیر زیرکانه در برخورد با دشمن، مورد اعتراض آفتابان نیست. مهترین مشکل آنها زندگی مجموعه‌ای تحت حاکمیت دین است.

<sup>۲</sup> واقعیت امر این نکته بسیار مهم است: سیاست مدارانی مدافع جدایی دین از سیاست هستند؛ که دین ندارند! تمام آنها را زیر نظر بگیرید؛ اعم از قدما یا معاصرین. چون دین نداشتند؛ گفتند دین از سیاست جداست.

<sup>۳</sup> فقه الرضا (ع): ۳۲۷؛ تحف العقول: ۴۰۹؛ مستدرک الوسائل: ۲۲۲/۸؛ بحار الأنوار: ۳۲۱/۷۵؛ سفینه البحار: ۳/۳۷۲ و ۱۱۶/۱۰؛ نهج السعادة: ۱۹۷/۸؛ میزان الحکمة: ۲/۹۱۴.



این دو حدیث نورانی را در کنار آن روایت جعلی ماجرای شرم آور تلقیح نخل، قرار دهید: شما کار دنیای خود را بهتر از من می‌دانید؛ شما به امور دنیای خود، از من آگاه‌تر هستید!!!

حال هر انسان عاقلی خواهد فهمید که کدام ایدئولوژی تحریف شده است. کدام دین آسمانی مانده و کدام ایدئولوژی با اجتهادات زمینی مخلوط شده است.

در مباحث قبلی دیدیم خلیفه دوم که معتقد به جدایی دین از سیاست بود؛<sup>۱</sup> شیفتگی خود به ادیان متروک گذشته را عملاً بارها نشان داده بود. زیرا هضم مطالب آن ادیان، برای آنها راحت‌تر بود. در نتیجه گمان می‌کردند همانگونه که در آن ادیان، سیاست امری مذموم و دنیایی بوده؛ در اسلام نیز باید همانگونه باشد.<sup>۲</sup>

اما واقعیت این است که نه تنها عمر و ابوبکر که در اثر آن تحلیل، به حکومت رسیدند؛ بلکه بسیاری از مسلمانانی که هیچ منفعت دنیایی هم از تغییر و انحراف مسیر جانشینی پیامبر نبردند؛ نتوانستند دین را بشناسند.

با سیاست اداره جامعه، بوسیله آنها هم تا حدودی آشنا شدیم. برای تخدیر مسلمانان، دائم داروهای مخدر مانند برتری نژادی، مال و مقام تزریق کردند. پس باید بگوییم نه تنها دین را نشناختند، بلکه از سیاست نیز بهره‌ای نبرده بودند.

اما برای مسلمانان منحرف آن زمان، بهترین گزینه بودند!! افرادی مانند عمر، شدیداً قبیله‌گرا و نژادپرست بودند.<sup>۳</sup>

از طرفی دیدیم عرب آن زمان وقتی در میدان تقوا، نتوانست گوی سبقت را برآید؛ باید در وادی دیگری مدعی کرامت شود. چه میدانی راحت‌تر و بی‌دردس‌تر از وادی نژادپرستی؟ زیرا با این برتری‌جویی احمقانه، در واقع موجودی برتر، از مادر زائیده می‌شود!!

<sup>۱</sup> من لا یحضره الفقه ۳/۱۵۶، المسکاب المعرجه ۴/۳۴۲ و ۴۲۱، وسائل الشیعه ۱۲/۴۹ و ۱۷/۷۶، الحدائق الباضره ۷/۱۸، مهاج الفقاهه ۵/۱۷۱، مکاسب الرسول ۳/۵۳۷

<sup>۲</sup> این ادعای ما مورد قبول همه مورخان است. بطوریکه جرجی زبدان مسیحی، موافق این برداشت عمر بود و آن را اولین دلیل بیعت مردم با ابوبکر می‌داند

<sup>۳</sup> این برداشت، خوشبینانه‌ترین فرص است. اما مطلقاً در بسیاری از موارد، فرض‌های خوشبینانه، مطابق با واقع نیستند!! ما می‌خواهیم بگوییم حتی اگر براساس نگاه حرحی زبدان مسیحی که با اسلام، از طریق منابع آلوده تعاس داشته، به فصبه نگاه کنیم؛ باز هم دلیل عمر، محلی از اعراب ندارد.

<sup>۴</sup> مقداری از اعمال نژادپرستانه خلیفه دوم، ۱-عجم از عرب، و عرب غیر فریسی، از عرب فریسی زن بگیرد! ۲-فرزند زن عجم، از پدر ارت می‌برد. مگر آنکه در ممالک عربی بدنا بیاید! بشارای عرب، مانند دیگر نصارایان حزیه ندهند! غیرعرب در مدینه نماند؛ مگر افرادی که از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده‌اند. مانند سلمان و بلال.....اعمال بیشتر را در معالم المدرستین ۲/۳۵۲-۳۵۶ بیابید.



در این حال تفاوتی نمی‌کند که او گوهری به نفس خود اضافه نماید؛ یا تمام استعدادهای خود را از دست بدهد؛ زیرا او بطور مادرزاد، انسان برتر است. اما اگر اسلام راستین را بشناسیم، این اراجیف را قبول نخواهیم کرد. اگر بتوان دو تیغه قیچی را، بدون ارتباط با هم؛ فرض نمود و به آنها، نام و کار قیچی را داد؛ می‌شود دین و سیاست را از هم جدا نمود و برای آنها، همان وظیفه تعالی بخشی به انسان را هم قرار داد!!

دین بدون سیاست، افیون؛ و سیاست بدون دین، پدرسوخته بازی است؛ و هیچکدام از آنها در خدمت انسانیت نیستند.

دین بدون سیاست، فقط در خدمت افراد لامذهبی است که با نام دین، مردم را می‌دوشند. افرادی که خود را بنده سوگلی خداوند می‌دانند و بهشت‌فروشی می‌کنند. مگر قبل از رنسانس رسماً بهشت فروخته نمی‌شد؟ چرا عقاید لوتر، شاخه پروتستان را در مسیحیت بوجود آورد؟

سیاست بدون دین نیز، در خدمت جهان‌خوارانی است که می‌خواهند با تکیه بر حرامزادگی خود؛ مردم را تحت تسلط خود درآورند.

امروزه نکته بسیار ظریفی امروزه توسط صهیونیسم بین‌الملل در مورد جدایی دین از سیاست اعمال می‌شود که ما کمتر به آن توجه کرده‌ایم. وقتی به تعاریف تنوریک صهیونیسم بین‌الملل از سیاست رجوع کنیم؛ می‌بینیم آنها نه تنها دین را از سیاست جدا می‌دانند؛ بلکه هنر، ورزش، علم و فرهنگ را نیز از سیاست جدا می‌دانند. آنها وقتی برای ما نسخه می‌پیچند؛ همه چیز را از سیاست جدا می‌دانند. اما برای چی؟ واقعاً چرا؟ عرض می‌شود:

آنها برای اینکه سیاستمداران و مسئولان مملکتی ما، تنها بمانند؛ این نسخه‌ها را می‌پیچند! آری وقتی یک مسئول در نظامی مردمی، از ورزشکاران، هنرمندان، متدینین، دانشمندان، اهل فرهنگ و ادب، جدا باشد؛ دیگر چه کسی همراه او می‌ماند؟؟

وقتی دقیق‌تر به قضیه نگاه می‌کنیم؛ می‌بینیم تمام اقشار فعال و متفکر و پویای جامعه از سیاست کنار گذاشته شده‌اند. اما در مورد خودشان چی؟؟ نه این فقط یک نسخه برای ماست.<sup>۱</sup>

اما در مورد خودشان، نه تنها دین و بقیه چیزها از سیاست جدا نیست؛ بلکه همه چیزها در خدمت سیاست قرار دارد. در مورد ورزش؛ یادمان نرفته در جام جهانی وقتی تیم فوتبال ایران با آمریکا مسابقه داشت؛ بیل کلینتون یک پیام آماده کرده بود، تا بعد از باخت تیم ایران از تهاجم رسانه‌ها پخش شود. اما تیم ایران برنده شد!!

<sup>۱</sup> مانند توصیه خلیفه دوم، در مورد جنگ زدن به قرآن که بحثش گذشت.





در مورد هنر که اصلاً احتیاج به توضیح نقش هالیوود، در سیاست آمریکا نداریم.  
 در مورد دین یادمان نرفته که بوش بعد از سیاه بازی ۱۱ سپتامبر اعلام جنگ صلیبی نمود.  
 در مورد ادب و فرهنگ نیز به توطئه سلمان رشدی، یا نگاه کنید به بیانیه عده‌ای از  
 دانشمندان اجاره‌ای آمریکا در دفاع از سیاست مبارزه با تروریسم جورج بوش.<sup>۱</sup>  
 در مورد علم، به غائله دانش هسته‌ای ایران نگاه کنید.<sup>۲</sup> خلاصه این نسخه برای خالی نمودن  
 پشتوانه ملی سیاست‌مداران ماست؛ نه برای دفاع از عرصه هنر، ورزش، دین، و.....  
 به بحث خود برگردیم. گفتیم سیاست منهای دین، ابزار دست حرامزاده هاست.  
 مگر معاویه به‌سکه بود؟ عمروعاص چی؟ زیاد این ایبه که بود؟ طلحه مگر مشکل نداشت؟  
 یزید چه؟ عمرسعد چی؟ ابن‌زیاد مگر حلال زاده بود؟ خالدبن ولید یا مروان چه؟ مروج  
 سکولاریسم در اسلام، مگر حرامزاده‌ای منحصر به فرد و عتیقه نبود!!<sup>۳</sup> حال به نسب این افراد،  
 نگاهی می‌اندازیم.

معاویه: هند جگرخوار مادر معاویه، از زنان بدکاره، اما متشخص مکه بود. افرادی که جهت معاویه،  
 ادعای پدری داشته‌اند: ۱- عمروبن مسافر ۲- عماربن ولید ۳- صباح بن معن ۴- ابوسفیان  
 عمروعاص: مادرش کنیزکی از غزبان بود. عبدالله بن جزعان او را خرید و چون او را بدکاره یافت؛ آزادش  
 کرد. افرادی که جهت او ادعای پدری داشته‌اند: ۱) ابولهب (۲) امیه (۳) هشام بن مغیره (۴) ابوسفیان (۵) عاص بن وائل  
 طلحه: مادرش صفیه، بدکاره بود. پدران احتمالی او: ۱) عبدالله بن عثمان تمیمی (۲) ابوسفیان  
 یزید: مادرش با غلامی از غلامان معاویه در ساخت و یزید بدنیا آمد.  
 ابن‌زیاد: مادرش مرجانه از زنان بدکاره و مشهور بود.  
 زیادابن ایبه: مادرش سمیه و بدکاره‌ای مشهور بود. چون پدری نداشت، معاویه او را به ابوسفیان  
 ملحق ساخت. از این کار، معاویه کمال استفاده را برد و او و پسرش عبیدالله، را از نوکران خویش نمود.  
 عمر بن سعد: او را به بنی عذره نسبت می‌دهند و او پسر سعدابی وقاص نیست.

<sup>۱</sup> اس صفت بسیار دفعی بود که رهبر انقلاب به آنها دادند.

<sup>۲</sup> با توجه به رعایت اصل ایجاز کتاب و اشتراف ملت فهیم ایران به این ماجراهای معاصر، توضیح اضافی داده نمی‌شود.

<sup>۳</sup> هلاً گفتیم: علم انسان در سن اعراف بسیار رونق داشت. یکی از عالمان بزرگ آن نیز انوبکر (طیبه اول) بود. زمانی که فرزندی بدنیا می‌آمد، هیچکس  
 نمی‌دانست، او فردا چه کسی خواهد شد؟ لذا نسب او را می‌دانستند پس باید تصور شود این نظرات براساس بعضیات مدهبی نوشته شده است. منابع  
 اهل سنت تمام این مطالب را ذکر کرده‌اند. نسب فردی مانند معاویه به‌سکه سال‌ها قبل از به قدرت رسیدن او؛ در بین مردم مشخص بود. هنگامی به  
 قدرت می‌رسد؛ دیگر نمی‌توانست آن را اصلاح نماید.



البته افرادی مانند ولید، مروان و خالد بن ولید نیز حرامزاده بودند و علمای انساب، خواه شیعه یا سنی، نسب هریک و یا سابقه مادران ایشان را بیان نموده‌اند.<sup>۱</sup>

آری سیاست بدون دین، همان است که امروزه در غرب نیز شاهد آن هستیم. سیاستمدار ابرقدرت دنیا و رئیس جمهور سابق آمریکا بیل کلینتون، مگر در کاخ سفید افتضاح بیار نیاورد؟؟ پس اگر دین برای تعالی انسان آمده است؛ سیاست اداره جامعه انسانی را نیز در بطن خود دارد. سیاست اسلامی، اصلی تغییرناپذیر از اصول اسلامی است. مانند سیاست در جوامع کنونی نیست که نوع سیاست، با توجه به نوع انسان‌های جامعه؛ تغییر می‌کند. حال اگر من، تو و او؛ انسان‌های خوبی باشیم؛ سیاست به هیچ وجه نباید پدرسوخته بازی بشود. اگر امروزه سیاست پدرسوخته بازی شده باشد؛ ما انسان‌های سازنده اجتماع؛ باید در خودمان تجدید نظر کنیم؛ و به سوی اصول اسلامی قدم برداریم. پس دین را از سیاست جدا ندانیم و قبول کنیم هر دو، برای تعالی و رشد انسان ضرورت دارند.

حال باید بدانیم همانطور که قبلاً به عرض رسید، ثارالله به معنای آن است که امام حسین علیه السلام جامعه انسانی را، به حکومت دینی دعوت نمود. تفاوت این نگاه، با کلام کتاب شهید جاوید، چیست؟ عرض می‌شود: ما معتقدیم امام حسین علیه السلام کاملاً می‌دانستند چه می‌کنند. ایشان می‌دانستند افرادی که با پدر و برادر بزرگوارش علیهم السلام آن کردند که تاریخ ثبت نموده؛ هرگز نمی‌توانند انسان‌هایی قابل اتکا باشند. مگر کوفیان درد دین داشتند؟ مگر آنها بخاطر ضایع شدن احکام الهی می‌خواستند قیام کنند؟ خیر!

فشار معاویه رضی الله عنه بر آنها غیرقابل تحمل و زندگی آنها را مشکل کرده بود؛ لذا با خود اندیشیدند تا با کمک امام حسین علیه السلام دنیای خود را آباد سازند. وقتی پای ابن‌زیاده رضی الله عنه و خشونت او پیش آمد؛ عطای امام حسین علیه السلام را به لقای ابن‌زیاده رضی الله عنه بخشیدند! آنها به این نتیجه رسیدند:

زنده ماندن با ابن‌زیاده رضی الله عنه بهتر از مرگ در کنار امام حسین علیه السلام است!!!  
 خوب آیا با این افراد، می‌شد در کوفه حکومت اسلامی راه انداخت؟ آیا عقل می‌پذیرد در حالیکه ابن‌زیاده و یزید رضی الله عنه در تمام بلاد اسلامی قدرت داشتند؛ ما هدف امام حسین علیه السلام را تشکیل حکومت در کوفه بدانیم؟؟<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> برداشتی آزاد از مطالب کتب مختلف. از جمله حدیقة التسعه، الغدير، نقش عابسه در اسلام، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و...



آیا ما باید اینگونه هدف کوچک و پستی را برای امام حسین علیه السلام رقم بزنیم؟ بارها عرض شد ما نباید از معصومین علیهم السلام استفاده ابزاری نماییم. اگر هدف ما مبارزه با حکومت پهلوی بوده؛ نباید از امام حسین علیه السلام سوءاستفاده نماییم و هدف ایشان را یک قیام سیاسی محض دانسته، علم امامت را زیر سؤال ببریم. اصولاً مبارزه با پهلوی و هر رژیم ظالم دیگر، درس اول قیام کربلاست و احتیاجی به سوءاستفاده از امام حسین علیه السلام ندارد.

اگر هدف امام حسین علیه السلام را براساس تئوری شهید جاوید بدانیم؛ در عین حال انصاف را نیز رعایت نموده، تعصبات شیعی‌گری نداشته باشیم؛ باید آن را قیامی شکست خورده بدانیم. ولاغیر. در آن تفسیر از کربلا، اگر منطقی و منصف باشیم؛ هیچ مورد خاصی نیز به چشم نمی‌خورد که بنا باشد آن را یک حماسه بدانیم.

تنها درسی که از آن می‌توان گرفت این است:

انقلابیون عزیز در سراسر دنیا؛ در هنگام قیام و مبارزه، همه جوانب آن را بسنجید. زیرا اگر نسنجیده وارد شوید؛ امکان دارد مانند امام حسین علیه السلام سرتان کلاه رود و کشته شوید!!

واضع آن تئوری خام، علی‌الظاهر خواسته مبارزه سیاسی را امری مقدس بداند و مردم را به آن دعوت نماید. اما آنقدر دقت نداشته که نوشته‌های او پیامی در خود دارد؛ که حتی خود نویسنده نیز آن را نفهمیده است!! آری پیام مخفی آن، همان بود که عرض شد. بقول مولوی

ظاهرش می‌گفت در ره چست شو  
و از اثر می‌گفت جان را، سست شو<sup>۲</sup>

یعنی دقت و وسواس در هنگام مبارزه، تا به سرنوشت امام حسین علیه السلام دچار نشویم. در واقع پیامی بسیار محافظه‌کارانه و بلکه ضد هر گونه انقلاب و مبارزه.

مشکل بعضی از نویسندگان این است که گمان می‌کنند خواننده، درست همان چیزی را می‌فهمد که نویسنده، می‌خواهد او بفهمد!! در حالیکه بسیاری از اوقات امکان دارد خواننده مطالب، درکش از نویسنده بیشتر باشد. یا اینکه افرادی مغرضانه به سراغ مطالبی که نویسنده بدون غرض نوشته؛ آمده و آنها را مطابق امیال و هوس‌های خودشان تفسیر نمایند.

<sup>۱</sup> هرچند اهل کوفه ادعا کرده بودند در رکاب امام، تا دروازه‌های شام خواهند تاخ و یزید را سرنگون خواهند کرد. اما افرادی که در کنار امام حسن و حضرت علی علیهما السلام حاضر شدند کار معاویه را بکسره کنند؛ چگونه می‌خواستند از سد عیب‌الله گذشته و شام را ویران کنند؟ آیا امام حسین علیه السلام این مطالب را فراموش کرده بودند؟ خیر امام حسنی که من می‌شناسم؛ اینقدر کوچک نیست.

<sup>۲</sup> مثنوی معنوی/۱/۲۹



ماجرای کتاب آیات شیطانی، برگرفته از افسانه غرائق است که در اغلب کُتب معتبر تاریخ اهل سنت، مانند تاریخ طبری آمده است. آیا طبری می‌خواست به سلمان رشدی سوژه بدهد؟ آری امروزه که عصر ارتباطات است؛ قاعدتاً مطالب نویسنده، به راحتی در اختیار همه قرار گرفته و از آن مطالب، همان استفاده‌ای را می‌کنند؛ که خودشان می‌خواهند.

دشمن، آگاهانه بسراغ مطالبی می‌رود که قرن‌ها پیش در اثر روش بنیان سوز معاویه ساخته شده؛ و آنها را شاهی برای بطلان اسلام می‌آورد. در اینجا نگاه به مطلبی از علی دشتی، در کتاب سراسر دروغ و افترایش به نام بیست و سه سال می‌اندازیم.

در اینجا خوب است حدیثی از عایشه نقل شود که غالب محدثان بزرگ و معتبر!!! چون مسلم، بخاری، ابن عبدالبر، ابو داود طیاسی، نویری، ابن سیدالناس و فقیه بنامی چون احمد بن حنبل در مسند آورده‌اند.<sup>۱</sup>

توجه نمایید دشتی فردی سنی مذهب نیست؟<sup>۲</sup> اما تمام استنادات او به کُتب اهل سنت است. در آنجا حدیثی را در مورد بعثت نبی مکرم اسلام می‌نقل می‌کند که ما مشابه و بلکه مضحک‌تر و دردناک‌تر از آن را؛ در همین کتاب آوردیم. مگر ما بعنوان یک مسلمان و مدافع ارزش‌های اسلامی، احادیثی از همین کُتب بسیار معتبر نیاوردیم!!<sup>۳</sup>

مگر ما نگفتیم به آن خدایی که در بعضی روایات بخاری و مسلم و... معرفی شده؛ کافریم! آری ما صریحاً می‌گوییم: آن پیامبری که بخاری و مسلم معرفی می‌کنند؛ را برسمیت نشناخته و اصلاً قبول نداریم!<sup>۴</sup> این حرف و اعترافی بود که خودمان نیز داشتیم.

اما تفاوت ما با امثال علی دشتی، مسعود انصاری، احمد کسروی، سلمان رشدی و... در این است؛ ما به خداوند متعال ایمان داریم و آنها ندارند. ما شناخت خدا را توفیقی می‌دانیم که به هر آشغال دوره‌گردی نمی‌دهند؛ آنها خدانشناسی ما را، دلیل حماقت ما می‌دانند. ما به جهان آخرت ایمان داریم و آنها به مشروبات الکلی! ما می‌خواهیم پیامبری که خداوندمان فرستاده، را بشناسیم. آنها چون به خداوند ایمان ندارند؛ می‌خواهند او را خراب کنند.

بنابراین هر دوی ما، آن احادیث را خوانده و دیده‌ایم.

<sup>۱</sup> با توجه به دریافت نسخه الکترونیکی کتاب از اینترنت؛ نمی‌توان به آدرس صفحه‌ای در آن اشاره نمود. ابوداود طیاسی احتمالاً همان طیاسی است.

<sup>۲</sup> افراد لامذهبی مانند او را نمی‌توان مسلمان دانست، چه برسد به اینکه شعه سنی بدانیم.

<sup>۳</sup> چونکه پیامبر آنها مانند سب سرخ و زیبا؛ اما درونش پر از کرم است.



اما ما آن کتاب‌ها و روایان دروغین را افشا و رد می‌کنیم؛ اما آنها پیامبر را رد می‌کنند!! ما وقتی می‌خواهیم ماجرای نزول وحی را بدانیم؛ بسراغ کسی می‌رویم که همیشه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده؛ حتی صدای ملائکه را نیز می‌شنیده.

اما آنها بسراغ عایشه می‌روند؛ که اصلاً در آن زمان از مادر متولد نشده<sup>۱</sup>. استناد ما به روایات علی بن ابی طالب علیه‌السلام است و از آنها به ابوهزیره گدا!

أرى نور الوحي و الرسالة وأشم ريح النبوة و لقد سمعت رثة الشيطان حين نزل الوحي عليه فقلت: يا رسول الله ما هذه الرثة؟ فقال: هذا الشيطان قد ايس من عبادته. أنك تسمع ما اسمع و ترى ما ارى الا انك لست بنبي ولكنك لوزير و أنك لعلی خیر من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و نسیم نبوت را استشمام می‌کردم. من به هنگام نزول وحی، بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله صدای ناله شیطان را شنیدم. از رسول خدا پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردیده. تو آنچه من می‌شنوم؛ می‌شنوی و آنچه من می‌بینم؛ می‌بینی. با این تفاوت که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر منی و بر طریق خیر قرار داری.<sup>۲</sup>

حال باید خوانندگان محترم قضاوت نمایند کدام اثر، علمی و بی‌غرض نوشته شده و کدام مغرضانه؟ آنها باید قضاوت نمایند کدام اثر ارزش استناد دارد؛ و کدام بی‌اعتبار است؟

اما عده‌ای احمق که فقط بدنبال رد دین هستند؛ کاری به این حرف‌ها ندارند.

آنها تمام احادیث و مطالب کتب بخاری، مسلم، مسنداحمد، حتی بحارالانوار و منتهی‌الامال و..... را قطعی الصدور می‌دانند؛ اما دین را مردود می‌شمردند!! اما ما احادیث را بررسی کرده و احادیث غلط و جعلی را، از درست و صحیح جدا می‌کنیم؛ بعد قضاوت خواهیم کرد.

عده‌ای از افراد بی‌سواد نیز که فقط به دنبال ارضای هواهای نفسانی خویش هستند؛<sup>۳</sup> با مستمسک قرار دادن آن احادیث بی‌پایه و جعلی، و یا با تحلیل‌های آبکی و بی‌مزه آن باصطلاح کارشناسان، دین را بدون اینکه بشناسند؛ رد می‌کنند.

بطور مثال این حدیث را بررسی می‌کنیم که در دو وب بلاگ و یک سایت بصورت انگلیسی و فارسی، در اینترنت برای بی‌رحم جلوه دادن پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند.

<sup>۱</sup> هلاً مذکر شدم شخص اولی که حدیث را روایت می‌کند، باید خودش شخصاً در صحنه حضور داشته باشد و مطالب را با چشم خود دیده و با با گوش خود شنیده باشد. اما عایشه که مصدر بسیاری از روایات در مورد نزول وحی است؛ در سال چهارم بعثت متولد می‌شود.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه حطبه ۱۹۲ مشهور به حطبه فاصمه

<sup>۳</sup> جداوند در قرآن علل انحراف را دو چیز می‌داند. الف) شبهه علمی ب) شهوت عملی. انسان اگر در مسئله‌ای شبهه علمی داشته باشد، فاعداً به اهله رجوع کرده و در برخورد با دانشمندان؛ آن شبهه را برطرف می‌نماید. اما اگر شهوت عملی داشته باشد؛ ماجرا فرق می‌کند. آری وقتی انسان در آرزوی‌های شهوانی خویش غوطه می‌خورد؛ دین را مطابق هواهای نفسانی خویش تفسیر می‌کند. در نتیجه بحث نمودن با اینگونه افراد، سودی نخواهد داشت.



سنن ابوداود کتاب ۳۸ حدیث ۴۳۹۶:

جابر بن عبدالله روایت می‌کند: دزدی را نزد پیامبر آوردند؛ فرمود او را بکشید. گفتند: یا رسول الله او مرتکب دزدی شده. پس فرمود: دست او را ببرید؛ پس دست راستش را قطع کردند. بار دیگر همان دزد را نزد پیامبر آوردند؛ فرمود: او را بکشید. گفتند: یا رسول الله او مرتکب دزدی شده. پس فرمود: پای او را قطع کنید؛ پای چپش را قطع کردند. بار سوم او را نزد پیامبر آوردند. فرمود: او را بکشید. گفتند: یا رسول الله او مرتکب دزدی شده. پس فرمود: دست او را قطع کنید؛ دست چپش را قطع کردند. بار چهارم او را نزد پیامبر آوردند. فرمود: او را بکشید. گفتند: یا رسول الله او مرتکب دزدی شده. پس فرمود: پای او را قطع کنید!! پس پای راستش را قطع کردند. بار پنجم او را نزد پیامبر آوردند؛ فرمود: او را بکشید. بنابراین ما او را بردیم و کشتیم و او را کشیده و در چاهی انداختیم و روی او سنگ ریختیم!! حال نتیجه‌گیری نویسنده آن را بخوانیم. بنظر می‌رسد محمد قبل از شنیدن قضیه، حکم می‌کرده است!! و هم چنین با قطع دست یک دزد، هیچ راهی غیر از گدایی برای او نمی‌ماند. همچنین با بدنام شدن بعنوان یک دزد، مردم از او متنفر می‌شوند و تنها راه امرار معاش برای او، دزدی می‌ماند. بعد از سال‌ها زندگی در غرب و دیدن انسانیت و مهربانی از پیروان دیگر ادیان یا بی‌دینان، که مرا دوست می‌داشتند و مرا بعنوان دوست می‌پذیرفتند و مرا در قلب و زندگیشان جای می‌دادند؛ دیگر نمی‌توانستم بپذیرم که این احکام که در قرآن آمده، سخنان خدا هستند. نویسنده این مطالب، در نتیجه‌گیری خود، با تحریک احساسات خواننده؛ فقط بدنبال نفی دین است. او نشان می‌دهد اصلاً بویی از احکام دین نبرده است و با احکام دین آشنایی ندارد. در دین اسلام؛ وقتی یک دزد؛ حداقل ۱۱ شرط داشته باشد؛ چهار انگشش قطع می‌شود؛ نه تمام دستش!!<sup>۱</sup> مهمترین علت دستور اسلام برای قطع انگشتان دزد، همین بوده که دزد از رسوا شدن خود ترسیده؛ افراد بی‌گناه را با تن‌پروری و تنبلی خویش؛ از هستی ساقط نکند. مگر زمانی که یک دزد، دست به این عمل شنیع می‌زند؛ در فکر خانواده فرد صاحب مال هست؟ از آن گذشته او که در غرب بوده؛ مگر در آنجا دزدی می‌کرده، که می‌گوید: آنها مرا دوست داشتند؟؟!!

<sup>۱</sup> اسلام در هنگام تشریح قوانین، بیشترین دقت را مبذول نموده، تا انسان بی‌گناه یا فرد مضطر و ناچاری را مجازات ننماید. مثلاً در مورد فردی که در اثر شدت گرسنگی مجبور به دزدی شود؛ حد جاری نمی‌شود، اما برای جلوگیری از جرم عمدی و آگاهانه، مجازات سنگین قرار می‌دهد. تفاوت بین زنای محصنه و غیر محصنه را باید در همین راستا دانست. انسان مجرد امکان دارد در اثر غلبان غرایز، به گناه بیفتد؛ اما انسان متأهل فقط جهت هوسرانی. مجازات اولی شلای، مجازات دومی اعدام.

در هیچ فرهنگی دزد را دوست ندارند؛ در هیچ فرهنگی نیز از آدم بی‌گناه متنفر نیستند و او را مجازات نمی‌کنند. ایشان برای قیاس ظالمانه خویش، باید دزد را با دزد؛ و بی‌گناه را با بی‌گناه مقایسه نمایند. اگر او در غرب دزدی کند؛ آنوقت می‌فهمد چه بر سرش خواهند آورد.

چه کسی گفته تمام احادیث سنن ابی داود صحیح هستند؟ حدیث سنن ابی داود، چه ربطی به قرآن دارد؟ چرا آن را به قرآن نسبت داده؟ به مغالطه ناجوانمردانه او توجه نمایید: دیگر نمی‌توانستم بپذیریم که این احکام که در قرآن آمده، سخنان خدا هستند.

از آن گذشته؛ این آقایان مدعی عقل و کمالات، چرا در هنگام روبرو شدن با این جعلیات احمقانه، از عقل خود کمک نمی‌گیرند؟ چرا در اینگونه مواقع، حالت اخباریون متشرع و خشک‌مقدس را به خود گرفته و در برابر تمام احادیث جعلی و صحیح، خود را مثل بره ساکت نشان می‌دهند؟ شما یکبار دیگر به حدیث نگاه کنید:

۱. در مرتبه اول دزدی؛ دست راست سارق قطع شده است.
۲. مرتبه دوم دزدی؛ پای چپ سارق قطع می‌شود.
۳. مرتبه سوم دزدی؛ دست چپ سارق قطع شده.
۴. مرتبه چهارم دزدی؛ پای راست سارق قطع می‌شود.
۵. در مرتبه پنجم دزدی؛ سارق اعدام شده است.

نمی‌دانم در طول نزدیک به ۱۳ قرن که این حدیث مسخره در کُتب نقل شده، آیا کسی نبود تا بپرسد: کسی که چهار دست و پایش قطع شده؛ چگونه می‌تواند دزدی کند!!!!؟؟<sup>۱</sup>

آری ما از افرادی که کُتب حدیث را زیر و رو کرده، تا اینگونه مطالبی را پیدا کنند، چه توقعی می‌توانیم داشته باشیم؟؟ اینها نه سواد، و نه حتی عقل آن را دارند تا احادیث را از نظر صحت و سقم مورد بررسی قرار دهند؛ و نه هدف آنها بررسی دین است. آنها بدنبال تخریب هستند و به هر عاملی دست خواهند زد. از اینگونه افرادی چه می‌توان توقع داشت؟ شما را به خدا نگاه کنید؛ علی دشتی وقتی در مقام ترجمه و تفسیر قرآن می‌نشیند، در مورد این آیه شریفه چه می‌گوید: و ما ارسلنا قبلك الا رجالا نوحی الهم فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> البته در فوائس حرابی اسلام، چهار انگشت دست را قطع می‌کنند نه تمام دست و پا نا. اما آنها تا جوساری طوری فضا را حشر نشان می‌دهند که گویی در هنگام اجرای حدود الهی، پای محرم را از ران قطع می‌کنند!! آری اگر او یا هوانین اسلام آشنا بود، می‌فهمد محرمی که سه مرتبه بر او حد اقامه شود؛ در مرتبه چهارم اعدام می‌شود نه مرتبه پنجم! خلاصه تمام هدف آنها مغالطه‌سازی برای افراد کم اطلاع است

<sup>۲</sup> سوره انشاء/آیه ۷



قبل از تو مردانی برای هدایت فرستادیم که به آنها وحی می‌کردیم، نه فرشتگان، آنها نیز غذا می‌خوردند و از زندگانی جاوید بهره‌مند نبودند. اگر نمی‌دانید از دانایان یهود و نصاری پیرسید.

آیا منظور از اهل‌الذکر: دانایان یهود و نصاری است؟<sup>۱</sup>

چون صحبت در این زمینه بدرازا خواهد کشید؛ آن را ادامه نمی‌دهیم.

فقط می‌گوییم تئورسین‌های عصر ارتباطات! لطفاً قبل از انتشار تئوری خود؛ تمام جوانب را بسنجید و بعد آن را اظهار نمایید. بخدا قسم امثال سلمان رشدی، علی دشتی و مسعود انصاری کم نیستند. اگر واقعاً نتوانستیم در مورد اهداف ائمه‌مومنین، علی‌حده تفهیمی مطابق با عقل و منطق بدهیم؛ بهتر است اظهار نظر غلط نیز نکنیم.

اما برسیم به بررسی هدف امام حسین علیه‌السلام از نظر زمان بندی و به نتیجه رسیدن اهداف ما مدعی هستیم که اسلام یعنی آخرین دین آسمانی، دینی است برای ایجاد حکومت دینی در جامعه انسانی و ایجاد هماهنگی و یکپارچگی در میان تمام ملل دنیا. این دین آمده تا با ایجاد یک حکومت و مرکزیت در جامعه، احکام و فرامین الهی را جهت سعادت دنیوی و اخروی انسان به اجرا بگذارد. برای انجام این مهم، دستورات کامل و جامعی نیز با خود دارد. نخبگان و حتی افراد عادی دیگر ملل دنیا، در صورت آشنایی با این دستورات، خواهند فهمید که قوانین و احکام اسلام در مورد اداره جامعه، چقدر کامل و جامع است. وظیفه همه عالمان دین، مسئولان نظام اسلامی؛ و بلکه همه احاد جامعه، این است که این احکام و قوانین را از لابلای کُتب بیرون آورده و در جامعه اجرا نمایند.

دستورات این دین کامل آسمانی، در اثر جهل بعضی و غرض عده‌ای؛ از مقام خویش و حالت آسمانی بودن، خارج گردید.<sup>۲</sup> در نتیجه بازیچه تعدادی از شیاطین زمینی شدند.

متأسفانه مسلمانان در اثر غفلت خویش، کاری کردند که عملاً منصب خلیفه‌اللهی و جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در اختیار معاویه بت‌پرست<sup>۳</sup> و یزید لامذهب<sup>۴</sup> قرار گرفت.

اشاره به یک ماجرای تاریخی که ابن ابی الحدید نقل کرده؛ عبرت‌آموز است. او می‌گوید بعد از آن که معاویه عراق را گرفت؛ به شام بازگشت و در روی منبر، این مطلب را خواند:

<sup>۱</sup> البته می‌دام مرا به جد حدیث از بخاری و مسلم با سندهای از کعب الاحبار یهودی و با تمیم‌داری نصرانی و با ابوه‌ریره مثل خودشان لامذهب؛ حواله خواهند داد. اما ما سر مانند خود آنها؛ به آن احادیث معتقد بسیم!!

<sup>۲</sup> این مطلب را به لطف الهی قبلاً ثابت نمودیم.

<sup>۳</sup> مأمونی، در کتاب خود آورده از مفدین و متأخرین کسی را در این خلاف بست و همه متفق بر آنکه معاویه بت در گردن از دنیا رفت. حدیقه الشیعه ۲۴۱  
<sup>۴</sup> در مورد لامذهب بودن برید هیچکس شک ندارد، او حتی بت‌پرست هم نبود. بک جانوری بود مثل همین افرادی که خود را روشن‌گر و فرهیخته خوانده، به مؤمنین و معقدین به خدا و دین؛ انگ حرافه پرستی و حماقت می‌زنند.





هذا كتاب كتبه امير المؤمنين معاوية، صاحب وحى الله الذى بعث محمداً نبيا و كان امياً. لا يقرء و لا يكتب، فاصطفى من اهله وزيرا كاتباً اميناً. و كان الوحى يزل على محمداً و انا اكتبه و هو لا يعلم ما اكتب. فلم يكن بينى و بين الله احد من خلقه. اين [قرآن] كتابى است كه اميرالمؤمنين معاويه، كه صاحب وحى الهى است؛ نوشته، آن خدایى كه محمد را به پيغمبرى مبعوث ساخت. او چون امى بود و خواندن و نوشتن نمى دانست؛ از خویشان خود، وزير امينى اختيار نمود.

چون وحى بر او نازل مى شد، من مى نوشتم و او نمى دانست چه مى نويسم و ميان من و خدا واسطه‌اى نبود!!!<sup>۱</sup> در مورد شدت زشتى اين عمل، كه كاتب وحى بخواهد اينگونه تهمنى را بر دامان خدا و رسول سرشته بزند؛ اشاره به ماجراى عبدالله بن سعد بن ابى سرح<sup>۲</sup> كاملاً بجاست.

عبدالله پيش از فتح مكه اسلام آورد و در مدينه جزء كاتبان وحى گرديد. اما پس از مدتى مرتد شد و به مكه بازگشت و به روساى قريش گفت: محمد مطيع اراده و خواسته من بود و هرچه مى گفتم؛ انجام مى داد. مثلاً وقتى مى گفتم بنويس «عزيز حكيم» مى پرسيدم: آن را بنويسم يا «عليم حكيم» را؟ او جواب مى داد: مانعى ندارد؛ هر دو خوب است!! خداوند اين آيه را در مورد عبدالله بن سعد نازل فرمود: آيا ستمگرتر از آنكس كه دروغى بر خدا بستنه است؛ كيست؟ يا آنكس كه گفته است: بر من نيز وحى شده؛ در صورتى كه بر او وحى نشده؛ و يا اينكه گفته است: من نيز مانند آنچه خدا نازل کرده؛ نازل مى كنم.<sup>۳</sup>

رسول خدا سرشته در مورد چنين فردى، دستور فرمودند: او را بكشيد؛ اگر به پرده كعبه آويخته باشد. هرچند بعد از فتح مكه، عثمان او را پناه داد و از پيامبر سرشته براى او امان خواست.

پيامبر سرشته مدت زيادى خاموش ماندند؛ و بعد از سكوتى طولانى، موافقت فرمودند. بعد از بازگشت عثمان، حضرت رسول سرشته فرمودند: بدان علت خاموش ماندم؛ تا يكي از شما برخيزد و حكم خدا را در موردش اجرا نمايد. اصحاب گفتند: ايما و اشاره‌اى به ما مى فرمودى! حضرت فرمودند: شايسته نيست پيغمبر با گوشه چشم، ايما و اشاره نمايد.<sup>۴</sup>

اما معاويه بى شرمانه تهمنى شديدتر را بر پيامبر اكرم سرشته مى زند. مطمئناً معاويه ماجراى عبدالله بن سعد بن ابى سرح را مى دانسته. زيرا وقتى او مرتد شده بوده، معاويه هنوز اسلام نياورده بود. او با تكرر حرف‌هاى ابى سرح، در واقع ميزان هوشيارى مسلمانان را محك مى زد. اما وقتى مردم مدينه كه با دست پيامبر سرشته مسلمان شده بود؛ تا آن حد گيج بودند؛ از مردم شام كه با دست معاويه اسلام آورده بودند؛ چه توقعى مى رفت؟

۱ شرح نهج البلاغه ۷۲/۴: اصواء على السنه المحمديه ۱۳۰: حديثه الشيعه ۳۳۶

۲ عبدالله فرزند سعد، نواده ابى سرح از قبيله عامر هزلى است. مادرش عثمان را شير داده؛ بنا بر اين عثمان و عبدالله برادر رضاعى بكد بگردند.

۳ سوره انعام/ ۹۳

۴ اسبغاب ۳۷۰/۲ تا ۳۷۰/۲ و ۳۰۹/۲ و ۳۱۰؛ اسد الغابه ۱۷۳/۳ و ۱۷۴؛ اسباب الاشراف ۴۹/۵ و نقش عايشه در تاريخ اسلام ۲۰/۱. البته عثمان انجنيين

فردى را در سال ۲۵ هجرى به حكومت مصر گماشت؛ و او تا سال ۳۴ حاكم مصر بود!!



این یکی از اعمال این خلیفه‌های خداوند. اما دومین خلیفه خداوند یزید! یزید بعد از شهید نمودن امام حسین علیه السلام اشعاری که ابن زبیری در روز اُحد سروده بود؛ را می‌خواند:

قد قتلت القوم من ساداتهم      و عدلنا میل بدر فاعتدل  
لیت اشیای بیدر شهدوا      جزع الخرج من وقع الاسل  
لعبت هاشم بملک فلا      خبر جاء و لا وحی نزل<sup>۱</sup>

او جنگ عاشورا را عملی در برابر جنگ بدر دانسته، آرزو کرده کاش اجداد کافرش که در بدر کشته شده بودند؛ امروز حضور داشتند و انتقام گرفتن او را می‌دیدند. در بیت آخر، تمام عقیده خود را ابراز نموده است. بنی‌هاشم قصد حکمرانی و پادشاهی داشتند. والا پیامبری و رسالتی در کار نیست و وحی نیز نازل نشده است. این دو خلیفه خداوند! مطمئناً اگر مهلت می‌یافتند؛ به وعده خویش عمل می‌کردند.

همان وعده‌ای که معاویه به مغیره داده بود؛ یعنی حذف کامل نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

آری امام حسین علیه السلام وقتی دیدند در زمانی واقع شده‌اند که اصل دین در خطر نابودی کامل قرار دارد؛ برای احیای دین اسلام قیام نمودند. از آنجایی که تشکیل حکومت اسلامی در زمین، بالاترین هدف و بلکه غایت اهداف اسلام است؛ این هدف غایی، نیز پیامی بود که امام حسین علیه السلام به نسل‌های بعد از خود دادند. یعنی ایشان با علم و اطمینان کامل از شهادت خویش، بسوی راهی قدم گذاشتند؛ که در آن سه هدف نهفته بود.

هدف اول که هدفی مقطعی، زودبازده و سریع‌الاثربود؛ انقراض نسل معاویه در حکومت اسلامی بود. تا نتوانند نام پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یا بهتر بگوییم؛ نام اسلام را از میان ببرند.<sup>۲</sup>

هدف میان مدت آن؛ حفظ کلیت اسلام بود. آری بعد از این قیام و حماسه جاوید، حتی خلفای کثیف اموی و عباسی، جرأت نداشتند در منابر و تریبون‌های عمومی؛ آنگونه مزخرفاتی بگویند.<sup>۳</sup> آنها نیز مجبور بودند حداقل برای حفظ ظاهر، مراعات ظواهر امر را بنمایند.

در نتیجه وقتی حاکمان ظالم آن روز، حتی از روی تظاهر و ریا، حفظ اسلام را بر خود واجب می‌دانستند؛ برای توده جامعه، دلیلی بر حقانیت اسلام بود. آری این نگاه حاکمان در نظر عوام جامعه، بسیار فرق می‌کرد با نگاه معاویه؛ که علناً مردم نزدش آمده و تقاضا می‌کردند دین آنها را بخرد؛ چنانچه قبلاً در مورد حتات ملاحظه فرمودید.

<sup>۱</sup> لهوف، ۱۰۵

<sup>۲</sup> در همین راستا می‌بینیم پسر یزید، حاضر به جانشینی پدر نمی‌شود.

<sup>۳</sup> گرچه لعن مولا علی علیه السلام تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت، اما خلفای اموی، سعی می‌کردند در مورد دسورات شریعت؛ ظواهر امر را رعایت کنند. در واقع آنها علی علیه السلام را هم بعلت اختلال در امر دین خداوند لعن می‌کردند.



هدف بلندمدت قیام عاشورا، احیاء هدف غایی اسلام بود؛ یعنی ایجاد حکومت اسلامی و احیاء حکومت دینی.

آری بدون ایجاد حکومت اسلامی، دین اسلام خلاء عظیمی را در خود و جامعه انسانی احساس می‌کرد. این حکومت الهی و ایجاد جامعه‌ای که در آن؛ مبنای حکومت، کلام خداوند و پیاده نمودن احکام او باشد؛ غایت و نهایت فرامین الهی بود و هست.

خداوند می‌فرماید: *ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون*<sup>۱</sup>

براستی چرا در دوره‌ای که پیامبران، رسالت قبیلگی و طائفه‌ای داشته‌اند؛ خداوند وعده حکومت جهانی را می‌دهد؟ در اینجا باید به یک نکته اشاره نماییم. خداوند در قرآن مردم را به سه دسته عمده تقسیم می‌کند. در بخش‌های قبل؛ آن سه گروه را توضیح دادیم.

۱. گروه اقلیت اول، دعوت کننده بسوی خوبی.

۲. گروه اقلیت دوم، دعوت کننده بسوی ظلمت.

۳. اکثریت جامعه نیز، در بین این دو گروه قرار دارند.

ابزار گروه اول، فطرت پاک انسانی؛ و هدف آنها، تعالی و رشد مادی و معنوی انسان است. این گروه چون دعوت کننده بسوی خدا می‌باشند؛ لذا از فراخواندن مردم به اطراف خودشان پرهیز دارند. آنها فقط مردم را بدان خاطر به سوی خود می‌خوانند؛ تا بتوانند آنچه خداوند به آنها عطا فرموده، در اختیار آنها نیز قرار دهند.

آنها در چشم‌اندازی از جهان‌بینی قرار دارند که براحتی تمام نیازهای خود را برطرف می‌نمایند. آنها سعادت واقعی دنیا و آخرت خود را، با آرامش کامل دنبال می‌کنند. حتی در هنگام مرگ، کاملاً عاشقانه ملک‌الموت را در آغوش می‌کشند.

زیرا احساس می‌کنند اگر تاکنون در مأموریتی برای خداوند تعالی انجام وظیفه کرده و مصائبی را تحمل می‌کردند؛ حال بعد از مرگ، خدمت همان خداوند رسیده و دیگر نباید تراحمات عالم دنیا و رنج‌های آن را تحمل نمایند. *إِلهی تَرُدُّدِی فِی الْآثَارِ یُوجِبُ بَعْدَ الْمَرَارِ، فَاجْمَعِی عَلَیْکَ بِخِدْمَةِ تُوَصِّلُنِی إِلَیْکَ*<sup>۲</sup> خداوند! تفکر در آثار تو، مایه دوری از دیدارت است. مرا به خدمتی توفیق ده، که من را بتو رساند.

<sup>۱</sup> سوره انبیاء/آیه ۱۰۵

<sup>۲</sup> بخشی از دعای روز عرف امام حسین علیه السلام



البته مهمترین دلیل آن اینست که بعد از مرگ؛ در رحمت و لطف بی‌منت‌های معشوق خویش غرق خواهند شد و از شراب وصال او سیراب می‌شوند.

آنها چون رابطه خدا و خلق را بخوبی درک کرده‌اند؛ حتی در سخت‌ترین شرایط نیز هرگز بخاطر رضایت مردم، کاری بر خلاف رضایت معشوق و معبودشان انجام نخواهند داد. در قرآن می‌بینیم؛ حتی انبیاء الهی نیز در بوتۀ چنین امتحانات سختی قرار می‌گرفتند؛ تا بتوانند تمام استعداد‌های خود را شکوفا سازند. زیرا گاهی اوقات پیامبران نیز ناله می‌نصرالله<sup>۱</sup> سر می‌دادند.

اگر نگاهی دقیق به زندگی داشته باشیم؛ متوجه خواهیم شد که این راه، باید هم مشکل باشد. زیرا یک قطره منی نجس و بدبو، می‌خواهد خداگونه شود. به همین دلیل، می‌گوییم: آن اولیاء الهی در عالمی سیر می‌کنند که مقامات آن عالم، به راحتی در اختیار مردم عادی قرار نمی‌گیرد.<sup>۲</sup>

همین عامل باعث می‌شود بعضی از اعمال، رفتار و گفتار آنها برای مردم عادی قابل هضم نباشد. بطور مثال همه ما علاقه داریم در مجلس دامادی دوستان شرکت نماییم. بدیهی است وقتی ببینیم فردی حاضر نمی‌شود در جشن دامادی دوست نزدیکش شرکت نماید؛ برایمان قابل هضم نخواهد بود. اما باید بدانیم این عمل او دلیلی دارد. شاید او بخاطر امر مهمتری مانند شرکت در امتحانات، یا پرستاری از پدر بیمارش، از حضور در جشن امتناع نموده است.

آری وقتی به روش حکومتی امام علی علیه السلام نگاه کنیم؛ شاید بسیاری از روش‌های آن بزرگوار، برای ما قابل هضم نباشد. این مسئله برمی‌گردد به تفاوت دیدگاه‌های افراد. زیرا ایشان از منظری دیگر به قضایا نگاه می‌کنند؛ و ما از منظری دیگر، چنانچه در مبحث ندادن رشوه حکومتی به افرادی مانند زبیر، قبلاً بیان شد.

راه آن بزرگواران یک سختی عمده دارد و آن این که رسیدن به لذات و بهره‌های آن راه؛ در انتهای راه قرار دارد. *والعاقبة للمتقين* یعنی برای اینکه لذت نمازگزار بودن را بچشی؛ باید نیت و عمل خویش را خالص گردانی و این خالص سازی؛ متناسب با ظرفیت افراد، مدتی مدید و بلکه سال‌ها طول می‌کشد.

<sup>۱</sup> سوره بقره/آیه ۲۱۴

<sup>۲</sup> هر چند آن مقامات به راحتی به دست مبلغان نور نیامده، اما اگر امکان داشت؛ آن را به راحتی در اختیار دیگران می‌گذاشتند. و ما علی‌الغیب نصیب آنها می‌توان کرد که خداوند به محبوب‌ترین مخلوقش نیز می‌فرماید: *انک لا تعدی من احبت*. و لکن الله یهدی من یشاء خداوند متعال، هدایت را خاص خود دانسته. البته یکی از فلسفه‌های آن نیز، این بوده که انسان بتواند هوای خود را بالفعل نماید. والا خداوند متعال نیز هرگز بحیل نبوده و نیست.

<sup>۳</sup> سوره اعراف/ آیه ۱۲۸ و سوره فصص/ آیه ۸۳



اما گروه دوم چون مردم را بسوی هواهای خود دعوت می‌کنند؛ لذا از هیچ فریب و نیرنگی فروگذار نمی‌کنند. این گروه چون که در عالم بالا سیری نداشته‌اند و در واقع هم سطح مردم و بلکه پایین‌تر هستند؛ لذا درک حرف و خواسته آنها، برای عوام جامعه آسان‌تر است. مثلاً همه دیده‌ایم هم‌صحبتی و انس یک انسان بی‌سواد، با هم‌سطح خودش، بسیار بهتر صورت می‌گیرد؛ تا با یک استاد دانشگاه!

درک اهداف فردی مانند معاویه رضی الله عنه و حتی عمر و ابوبکر، از سوی عوام جامعه، خیلی راحت‌تر از درک اهداف امام علی رضی الله عنه است. این گروه، هرگز نقش یک پدر دلسوز و طیب مشفق را بازی نخواهند کرد.

آنها برای ساکت و سرگرم نمودن افراد، چیزهای مورد علاقه فرد را در اختیارشان می‌گذارند.<sup>۱</sup> یک کودک بیمار، هرچند حاضر نیست تلخی دارو و درد سرنگ را تحمل کند؛ اما طیب حاذق، دستورات خود را براساس ذائقه کودک تنظیم نمی‌کند.

به همین علت، گروه ظلمت یک نقطه بسیار جذاب در دعوت خود دارند. آری رسیدن به لذات و بهره‌هایی که در راه افرادی مثل معاویه وجود دارد؛ برخلاف گروه اول، در همان ابتداء راه است. یعنی برای رسیدن به آن لذت، احتیاجی به کوشش فوق‌العاده نداریم.

کودک بیمار را در نظر بیاورید. پزشک به او دستورات و داروهای شفابخش، اما دردآور و تلخ می‌دهد. کودک نیز باید تمام دستورات را مو بمو اجرا نماید؛ تا به سعادت برسد و سال‌ها زندگی کند. اما فردی که هدفش سرگرم نمودن بچه‌ها به هر قیمتی است؛ حاضر است کودک بیمار را در سرمای زمستان، میان برف رها کند؛ تا آدم برفی بسازد!! کودک از زمان خروج از اطاق، شروع به بازی می‌کند. او غرق در لذات شاد و کودخانه خویش می‌شود و به بازی می‌پردازد؛ تا زمانی که از شدت بیماری فوت نماید!! خوشی‌های کودخانه مسلمانان صدر اسلام را در نظر بیاورید.

چگونه از فتح ایران و روم و..... خوشحال و شاد بودند. اما نمی‌دانستند این فراقنی، در واقع آنها را غافل نموده است. آنها از زیادی فتوحات نعره مستانه می‌زدند؛ اما نمی‌دانستند صدای نعره مستانه آنها؛ مانع از شنیدن صدایی دیگر شده است.

<sup>۱</sup> همانطور که ملاً مدکر ندیم، یکی از ادله بعلی خاطر حلقه دوم به علمای اهل کتاب که با فقه‌های خود، عوام را سرگرم می‌کردند؛ به همین علت بود.



اگر دقیق‌تر بودند؛ صدای شکستن و خورد شدن استخوان‌های اسلامشان را می‌شنیدند! آری اسلام آنها در زیر دست و پای معاویه، ابوهیره، حجاج، ولیدبن عبدالملک، یزیدبن ولید و..... در حال له شدن بود؛ اما آنها به فتح کشورهای دیگر دلخوش بودند. البته این شادی کودکانه، غایت خواسته افرادی مانند معاویه بود. زیرا هم مسلمانان سرگرم بچه‌بازی بودند؛ هم اموال حکومت زیاد می‌شد!

روش معاویه و معاویه‌صفتان تاریخ همین است، یعنی دنیا و زندگی ما را مطابق هواهای نفسانی ما تنظیم کرده، سودش را می‌برند. اما علی‌مدینه و علی‌صفتان تاریخ، نه تنها باید وقت خود را صرف رشد و تعالی ما کنند؛ بلکه در آخر، ما طلب‌کار شده، آنها را خواهیم کشت!! اغلب افراد جامعه، در بین این دو طیف و گروه قرار دارند.

یعنی افراد عادی جامعه، نگاه می‌کنند و از بین این دو گروه، یکی را انتخاب می‌کنند. گروه نور، راهی دشوار، دستوراتی زیاد، و هدفی دیربازده برای انسان به ارمغان می‌آورد. اما ندایی در دل ما فریاد می‌زند که حرف اینها درست است.

گروه دوم راهی آسان، بی‌قیدی و هدفی در دسترس برای انسان به ارمغان می‌آورند.

اما ندایی در درون ما فریاد می‌کشد که این راه غلط است!!

تنها نقطه قوت گروه اول، علاوه بر پاکی و جذاب بودن شخص آنها، همین ندای باطنی و فریاد فطرت ماست. والا تمام امکانات، در دست گروه دوم است. حال اگر مردم بتواند در شرایط مساوی، بین این دو گروه قرار گیرند؛ مطمئناً راه سعادت را در پیش خواهند گرفت. ولی همه می‌دانیم که امکانات این دو گروه، هرگز مساوی نبوده و نیست. زیرا قدرت عقل و هوای نفسانی اغلب ما، با هم برابر نیستند. خداوند تعالی چون از این نبرد نابرابر آگاه بود و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری این امکانات، و پیروی مردم جامعه از رهبران خویش را می‌دانست؛ لذا در آخرین دین آسمانی خویش، دینی را فرستاد تا بوسیله حکومت دینی، مردم جهان را بسوی هدایت رهنمون شود.

همانطور که ملاحظه فرمودید؛ در ماجرای سقیفه دین آسمانی، کم رنگ گردید و تبدیل به دین زمینی شد. بدیهی است حکومت اسلامی، که می‌بایست مردم را حول یک محور جمع نماید؛ مردم را بیشتر منحرف نمود. انحراف تا جایی پیش رفت که نه تنها چهره نورانی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تخریب نمودند؛ بلکه امیرالمؤمنین، جانشین رسول خدا و خلیفه‌الله معاویه رضی‌الله‌عنه!!



رسماً به خرید و فروش بت و ترویج بت‌پرستی پرداخت. از طرفی با ترویج و ترغیب بزرگان قوم و برگزیدگان مردم به دنیاپرستی، عملاً ندای فطرت آنها را به خاموش شدن سوق دادند. تعداد اندکی از آزادگان نیز که به دنیاطلبی رو نیاوردند؛ به دست معاویه یا عمال زیادبن ابیه و پسرش عنه‌الله‌علیه‌م شهید شدند.<sup>۱</sup>

در این حالت، توده مردم وقتی نتوانند دین و دنیا را با هم داشته باشند؛ قاعداً نقد دنیا را انتخاب می‌کنند. سر ایمان به غیب، که در قرآن بر آن تأکید شده؛ این نیست که ما در او هام خویش به معاد و روز جزا؛ اعتقادی وهمی داشته باشیم. مهم باور قلبی و یقین به معاد است. اگر انسان واقعاً به معاد و روز قیامت باور قلبی داشته باشد؛ کربلا نتیجه عمل او خواهد بود. به همین دلیل امام حسین عنه‌الله‌علیه‌م فرمودند: مثلی لا یباع مثله<sup>۲</sup> چون منی، با مثل یزید عنه‌الله‌علیه‌م هرگز بیعت نخواهد کرد. آری نه تنها من با یزید عنه‌الله‌علیه‌م بیعت نمی‌کنم؛ بلکه در طول تاریخ، افرادی که در خط من هستند؛ با یزیدیان زمان خودشان بیعت نمی‌کنند.

براستی چه کسی آن همه نعمت را باور دارد؛ و هنوز در بند دو شتر و یک خیمه ناچیز، در صحرای سوزان جزیره العرب بماند؟ کدام عاقلی حاضر نیست بهشت، به همراه عزت ابدی را با صحرای تفتیده و ننگ دائم معاوضه نمی‌کند؟ پس سر کلام امام علی عنه‌الله‌علیه‌م در خطبه متقین، همین است. یعنی متقین باور قلبی به بهشت و نعمت‌های آن دارند. از همه آن نعمت‌ها مهمتر و با ارزش‌تر، خداوند تعالی، با خشنودی و رضایت در انتظار اوست. آیا لذتی با این قابل مقایسه است؟<sup>۳</sup>

در نتیجه اگر فرمان خداوند نبود؛ لحظه‌ای روح متقین، در کالبد خاکی آنها باقی نمی‌ماند. حتی اگر امام حسین عنه‌الله‌علیه‌م خلیفه واقعی خداوند در زمین نبود؛ باز هم صبر بر زندگی زیر سایه حکومت یزید عنه‌الله‌علیه‌م برای هر انسان آزاده‌ای طاقت فرسا بود.

از طرفی باب امر به معروف و نهی از منکر نیز در مورد حکومت فردی مثل یزید عنه‌الله‌علیه‌م بسیار گسترده است. انسان می‌تواند در همه موارد، آنها را امر به معروف و نهی از منکر نماید؛ زیرا تمام کارهای آنها منکر بود.

<sup>۱</sup> جهت آشنایی با فتن عام‌های معاویه و عمالشان، به جلد ۱۱ العدد و کتاب العاراب مراجعه فرمایید.

<sup>۲</sup> لهوف، ۴۰؛ منیر الاحزان، ۶۴؛ بحار الانوار، ۳۲۵/۴۴؛ لمحات، ۲۷۶؛ مجموعه الرسائل، ۱۱۸/۱

<sup>۳</sup> وهی با افرادی که ساعری از امان به غیب را بخشده‌اند؛ این حرفها را نگویی؛ می‌گویند: سما را شستوی مغزی داده‌اند! آنها با این حرف احمقانه خویش، دو جبر را اثبات می‌کنند. اول اینکه برای درک این مطالب، احتیاج به مغز و لب است! دوم اینکه آن معر را نیز مانند شستو داد؛ تا پاک و پاکیزه نبود. بعول حافظ



زیباترین عمل در این موقعیت، برای انسان مؤمن به توحید و معاد، انتخاب راهی است که امام حسین علیه السلام برگزید. *الا ترون الحق لا يعمل به و الباطل لا یتنهی عنه لیرغب المؤمن الی لقاءالله<sup>۱</sup>* زیرا با انتخاب راه امر به معروف، یک واجب الهی، را احیاء می‌کند و با شهادت؛ مظهر زیباترین نوع خاتمه بر حیات دنیایی، را بر زندگی خود می‌زند.

آیا اینگونه انتخابی، مصداق *ولا تلقوا بایدیکم الی هلاکة است؟<sup>۲</sup>*

اگر کسی آنگونه مرگی را مصداق هلاکت می‌داند؛ آیا بهتر نیست تفسیر قرآن را به اهلس واکذار نماید؟ اگر اینگونه مرگی در راه احیاء دین الهی، هلاکت باشد؛ پس خداوند چرا این همه در مورد امر به معروف و نهی از منکر مانور داده است؟ بارها عرض شد:

مشکل ما این است که از منظر خودمان به ائمه علیهم السلام نگاهی می‌کنیم. در اینجا هم می‌گوییم: اگر من می‌دانستم در کربلا کشته می‌شوم؛ نمی‌رفتم. امام حسین علیه السلام نیز مثل من، اما کمی بهتر!! یعنی اگر او هم می‌دانست کشته می‌شود؛ نمی‌رفت! حال که رفته، حتماً اطلاع نداشته.

در حالیکه زندگی دنیایی، در نظر ما یک ارزش دارد و در نظر آنها، یک ارزش دیگر. یقین ما به قیامت، یک نوع یقین است و یقین آنها به قیامت؛ یقینی دیگر. غیرت و احساس مسئولیت ما در برابر دین و دستورات الهی، با احساس مسئولیت آنها تفاوت‌ها دارد.<sup>۳</sup> علم آنها با علم ما، ایمان آنها با ایمان ما و عمل آنها، با عمل ما تفاوت‌ها دارد؛ پس چگونه فکر می‌کنیم آن حدس و گمانی که ما از شهادت در ذهن داریم؛ همان است که آنها می‌بینند و می‌دانند؟؟ به قول مولوی:

آنکه مردن پیش چشمش تهلکه است امر لا تلقوا بگیرد او بدست

در اینجا بسیار عوامانه است فکر کنیم؛ هرگونه انتخاب مرگ با عزت و افتخار آفرین؛ هلاکت است. این دیدگاه زشت و نادرست، اگر نهادینه شود و رواج یابد؛ بیشترین خدمت را به اسرائیل کثیف می‌نماید. برآستی آیا حکومت یزید رضی الله عنه کثیف‌تر بود یا حکومت نژاد پرست اسرائیل غاصب؟؟

<sup>۱</sup> دخائر المعبی ۱۵۰؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۲؛ المعجم الکبیر ۳/۱۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق ۱۴/۲۱۷؛ کشف الغمۃ ۲/۲۴۲

<sup>۲</sup> سوره بقره/آیه ۱۹۵ این آیه شریفه، در کتاب شهید جاوید زیاد مورد استناد قرار می‌گیرد

<sup>۳</sup> تمام این تفاوت‌ها که همه حق و درست است، نباید آنها را از مقام انسانیت و الگو بودنشان کم کند. آری آنها زحمت کشیدند و فضل بی‌انتهای الهی شامل حال آنها شد ما نیز درست و محکم زحمت نکشیدیم؛ در نتیجه به اندازه ظرفیت وجودیمان، مشمول فضل الهی شده‌ایم. مگر کجا کاهل بود؛ تصرف صاحب خانه چیست؟ حال اگر طالب فضل و رحمت بیشتری هستیم، باید به آنها اقتدا کنیم و با جای پای آنها بگذاریم.





اگر انسان از ترس هلاکت در برابر یزید قیام ننماید؛ چرا باید در برابر اسرائیل قیام نماید؟؟ مگر قدرت اسرائیل بیشتر از یزید نیست؟؟

فکر کنم افرادی مانند حسین فهمیده، خیلی بهتر توانستند به دیدگاه اهل بیت صلوات الله علیهم احسب نزدیک شوند؛ تا افرادی که نام عالم بر خود نهاده، اما برای اهداف سیاسی خویش؛ علم امام را زیر سؤال می‌برند. پس دیدگاه افرادی مانند حسین فهمیده، در برابر افرادی مانند صدام الله علیه همان شعار این لا اری الموت الا السعادة و لا حیات مع الظالمین الا برما<sup>۱</sup> است.

حال در برابر آن جنگ خانمان‌سوز فرهنگی معاویه علیه السلام که گوشه‌هایی از آن، و جفاهای به پیامبر اکرم صلوات الله علیه را دیدید؛ وظیفه فردی مانند امام حسین علیه السلام چیست؟ او که نه تنها در عشق و معرفت ناب الهی فانی است؛ بلکه تمام حیثیت و جودی خود و خاندان پاکش، وابسته به دین خدا و اعتلای آن است.

حال اگر امام حسین، پیامبر اکرم صلوات الله علیه را در مکاشفه ببیند و آن بزرگوار بفرماید: ان الله شاء ان یراک قتیلاً آیا امام حسین علیه السلام چه باید بکند؟ اگر امام حسین علیه السلام براساس این دستور صریح، به سوی کربلا برود؛ خودکشی محسوب می‌شود؟ آری بسیاری از مردم عادی، اگر این پیام را از فردی مانند پیامبر اکرم صلوات الله علیه بشنوند؛ عاشقانه بسوی مقتل خویش می‌روند. اصلاً پرداختن به آن تئوری سبک و خام، بیش از این مجاز نیست.

بهتر است اول به یک سؤال پاسخ دهیم و بعد به تبیین اهداف امام حسین علیه السلام بپردازیم. آیا اگر یزید علیه السلام از امام حسین علیه السلام بیعت اجباری نمی‌خواست؛ باز هم امام دست به قیام می‌زدند یا خیر؟ یا عبارتی اگر امام حسین علیه السلام بین ذلت و مبارزه مخیر نبودند؛ آیا باز هم راه مبارزه را انتخاب می‌کردند؟؟ الا و ان الذعی بن الذعی قد رکز بین اثنتین. بین السلة و الذلة و هیهات من الذلة<sup>۲</sup>

ما نمی‌توانیم جواب قطعی به این سؤال بدهیم؛ زیرا مربوط به عمل امام است و ما صلاحیت تصمیم‌گیری از طرف ایشان را نداریم. از طرفی در این کتاب، نمی‌خواهیم بر پایه حدس و گمان پیش برویم. اما می‌توان گفت این عمل یزید علیه السلام نشانگر اوج طغیان او بود. حال اگر، تا این حد خود را مانند فرعون مطلق نمی‌دید؛ شاید وظیفه امام علیه السلام امری غیر از این بود.

<sup>۱</sup> معالم المدرستین ۷۲/۳ مجمع الزوائد ۹/۱۹۲؛ مقتل الحسین (ج) ۸۶؛ صحیفه الحسین (ج) ۲۷۸

<sup>۲</sup> لهوف ۸۵؛ لواعج الأنجان ۲۵۴؛ کلمات الامام الحسین ۳۲۹؛ بحار الأنوار ۴۴/۴۴

<sup>۳</sup> بحف العقول ۵۸؛ فقه الصادق ۳۷۹/۱۱؛ میزان الحکمة ۲/۹۸۳؛ لهوف ۵۹؛ بحار الأنوار ۴۵/۹ و ۱۶۲/۷۴



اما وقتی طغیان را از حد گذرانند؛ امام قیام فرمودند؛ که براساس همان شعار ایشان این لا اری الموت الا السعاده و لا حیات مع الظالمین الا برما قابل تفسیر است.

اما اگر طغیان را از حد نگذرانده بود؛ امام در این فرض قیام نمی فرمودند؛ براساس این شعار: من برای اصلاح در امت جدم قیام نمودم؛ قابل تفسیر است. یعنی یزید بن زبیر علیه السلام هنوز فرعونیت خود را علنی ننموده است و لذا وقت قیام استشهادی نرسیده. در هر حال قیام کربلا سه نتیجه قطعی و کاملاً زنده داشت.

هدف اول: باعث گردید معاویه و فرزندش عبدالله در نظر مردم آن زمان، به اندازه کافی منفور واقع شوند. لذا ادامه کار آنها، به گروه خلفای اموی واگذار شد.

هدف دوم: از تظاهر علنی به لامذهبی بوسیله حکام جور، جلوگیری شود. خلفای اموی و عباسی نیز مجبور شدند حفظ ظاهر را نموده، ظاهراً خود را به دستورات اسلام، مقید نشان دهند. هدف سوم: تبیین اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و احياء حکومت دینی برای انسان‌های قرون بعد بود. این هدف بلندمدت ۱۴۰۰ سال بعد نتیجه داد.

آری بعد از چندین قرن عزاداری، بالاخره عده‌ای از همین ایرانیان توانستند مهمترین هدف دین الهی؛ یعنی ایجاد حکومت دینی را بیابند و به آن عمل کنند. ۱۵ قرن پیش، نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر دین در ثریا باشد؛ اقوام این مرد [سلمان فارسی] آن را پیدا خواهند نمود.

حال چند روایت را در مورد ایرانیان بخوانیم؛ تا موقعیت واقعی خود را درک نماییم.

روزی اشعث بن قیس<sup>۱</sup> نزد امیر مؤمنان صلی الله علیه و آله آمد و از میان صفوف جماعت گذشت؛ تا خود را نزدیکی حضرت رساند. بعد رو به حضرت نمود و گفت: ای امیر مؤمنان، این سرخ رویان (ایرانیان) که اطراف شما را گرفته و نزدیک شما نشسته‌اند؛ بر ما چیره شده‌اند.

در این لحظه حضرت کاملاً سکوت فرموده و سر را بزرگ افکنده و با پای خود آرام به منبر می‌کوبید. [یعنی اشعث چه گفتی؟] در این زمان، صحصح بن صوحان، یار باوفای حضرت گفت: ما را با اشعث چه کار؟! امروز امیر مؤمنان صلی الله علیه و آله در باره اعراب مطلبی را می‌فرماید؛ که همیشه بر سر زبان‌ها خواهد ماند و فراموش نمی‌گردد. آنگاه حضرت علی صلی الله علیه و آله سر را بالا گرفته و فرمود:

کدامیک از این شکم پرستان بی شخصیت، مرا معذور می‌دارد و حکم به انصاف می‌کند؛ که برخی از آنها مانند الاغ در رختخواب خود می‌غلتنند و دیگران را از پند آموختن محروم می‌سازد.<sup>۲</sup> آیا مرا امر می‌کنی آنان [ایرانیان] را طرد کنم؟ هرگز طرد نخواهم کرد، چون در این صورت، از زمره جاهلان خواهم بود!

<sup>۱</sup> اشعث بن قیس هر چند از منافقان بود؛ اما در عین حال رئیس و بزرگ قبیله کنده و پدر جعهده، همسر امام حسن صلی الله علیه و آله نیز بود. جواب کونده حضرت به این شیخ بزادبرست قبیله، و خویشاوند سببی، نشان دهنده میزان اهمیت ایرانیان نزد حضرت علی صلی الله علیه و آله می‌باشد.

<sup>۲</sup> دقت فرمایید این خطاب شدید، در مورد پدر زن امام حسن مجتبی صلی الله علیه و آله صورت گرفته است.



اما سوگند به خدایی که دانه را شکافت و بندگانش را آفرید؛ حتماً شما را برای برگشت مجدد به آیین تان سرکوب می‌کنند؛ همانگونه که شما آنان را در آغاز برای قبول این آیین، سرکوب نمودید.<sup>۱</sup>

در مناسبتی دیگر، رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: نزدیک است که خداوند متعال، اطراف شما را از عجم آکنده نماید. آنان چون شیرانی هستند؛ که اهل فرار نیستند. طرف‌های درگیر و دشمنان شما را می‌کشند؛ و از غنیمت‌های شما استفاده نمی‌کنند.<sup>۲</sup>

در ماجرای دیگر، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: امشب خواب دیدم که گوسفندانی سیاه، دنبال سرم در حرکتند. سپس گوسفندانی سفید به آنها پیوستند؛ بطوریکه دیگر گوسفندان سیاه را ندیدم. ابوبکر گفت: این گوسفندان سیاه اعراب هستند؛ که از شما پیروی می‌کنند. گوسفندان سفید، عجم هستند که از شما پیروی می‌کنند و تعداد آنها آنقدر زیاد می‌شود؛ که عرب‌ها در بین آنها دیده نشده و بشمار نمی‌آیند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: درست است؛ فرشته وحی نیز همین تعبیر را نمود.<sup>۳</sup>

امام کاظم علیه السلام فرمودند: مردی از قم، مردم را بسوی خدا دعوت می‌کند. افرادی اطراف او جمع می‌شوند؛ که قلب‌هایشان همچون پاره‌های آهن، ستبر است؛ که تند بادهای حوادث آنها را نمی‌لرزاند. از جنگ خسته نشده و نمی‌ترسند و اعتمادشان بر خداست. و سرانجام کار از آن متقین است.<sup>۴</sup>

در حدیث درفش‌هایی از مشرق زمین؛ از عبدالله بن مسعود روایت شده: حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله سرترسیدیم. حضرت با رویی گشاده و غرق از سرور و شادی، با ما روبرو شد. آنچه از حضرت سؤال کردیم؛ جواب فرمودند. اگر ما ساکت می‌شدیم؛ آن حضرت شروع به سخن می‌نمودند. تا اینکه گروهی از جوانان بنی هاشم، گذارشان به آنجا افتاد. امام حسن و امام حسین علیهما السلام در بین آنها بودند. تا چشم حضرت به آنان افتاد؛ در پی آنان افتاد و چشمان آن حضرت صلی الله علیه و آله پر از اشک شد.

عرض کردیم: ای رسول خدا، همواره چیزی در چهره‌ات می‌بینیم؛ که ما را ناراحت می‌سازد. حضرت فرمود: ما خانواده‌ای هستیم که خدای سبحان، آخرت را بر دنیا؛ برای ما اختیار فرموده است. بزودی بعد از من، اهل بیتم در شهرها و سرزمین‌ها پراکنده و آواره خواهند شد. تا اینکه درفش‌هایی سیاه، از مشرق زمین به اهتزاز درآید؛ که حق را می‌طلبند. اما حقوقشان را ادا نمی‌کنند. آنان دست از حق بر نمی‌دارند؛ اما اجابت نمی‌شود. دیگر بار درخواست می‌کنند؛ به آنان اعتنا نمی‌کنند. در این صورت، دست به مبارزه زده و به پیروزی دست می‌یابند.<sup>۵</sup>

هرگاه کسی از شما، آن زمان را درک کرد؛ باید به پیشوای اهل بیت من بپیوندد.

۱ سرح نهج البلاغه ۲۸۴/۲۰، النقی و الغرب ۳۶، الفارات ۴۹۹/۲، مسندک سفینه البحار ۴۶۵/۱۰، عصر الظهور ۲۰۰

۲ مسند احمد ۱۱/۵، میزان الحکمة ۳۵۶/۱، مجمع الزوائد ۳۱۰/۷، الدر المنثور ۱۹۴/۶، تاریخ مدینه دمشق ۴۲۰/۵۴

۳ ذکر احبار اصیهار ۹/۱، مجمع الزوائد ۱۸۳/۷، المصنف (الصعانی) ۶۶/۱۱، المصنف (کوفی) ۲۳۴/۷، کر العمال ۴۴۹/۱۱، تفسیر ابو حمزه نمالی ۳۳۱

۴ حار الاوار ۲۱۶/۵۷، مسندک سفینه البحار ۵۹۸/۸، میزان الحکمة ۳۵۶/۱، الصحیح من السیره ۵۰/۳

۵ سه مر سه فام که در این حدیث ذکر شده، کاملاً منطقی بر سه فام ملت شریف ایران در سه دوره متروپه، نهضت ملی نفت و انقلاب اسلامی است.



اگرچه با دشواری، بر روی برف سینه خیز برود. آنها درفش‌های هدایتند؛ که آنها را به دست مردی از اهل بیت من می‌سپارند؛ که نام او، مانند نام من و نام پدرش، نام پدر من می‌باشد.<sup>۱</sup>

او مالک زمین می‌گردد و آن را پر از عدل و داد می‌کند؛ آنگونه که از جور و ستم پر شده است.<sup>۲</sup>

در تفسیر آیه کریمه و ان یستبدل قوماً غیرکم.....<sup>۳</sup> صاحب کشف آورده: از نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد کلمه قوم که در آیه شریفه آمده است؛ سؤال شد. سلمان فارسی نزدیک رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نشست. آن حضرت به ران پای سلمان زده و فرمود: بخدایی که جان من در دست قدرت اوست؛ اگر ایمان به کهکشان‌ها بستگی داشته باشد؛ مردانی از فارس به آن دست می‌یابند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> در مورد این جمله «نام پدرش، نام پدر من است» و اینکه در بسیاری روایات آمده «نام پدرش، نام پسر من است» رجوع نماید به کتاب مساله انتظار ۲۴

<sup>۲</sup> سنن ابن ماجه ۱۳۶۶/۲؛ مستدرک حاکم ۴۶۴/۴؛ تاریخ ابن خلدون ۳۱۷/۱؛ المصنف (کوفی) ۶۹۷/۸؛ کتاب الفتن ۱۸۸؛ دلائل الامامة ۴۴۶

<sup>۳</sup> سوره محمد (ص) آیه ۳۸

<sup>۴</sup> سنن الترمذی ۶۰/۵؛ کناف ۳۳۱/۴؛ تحفة الاحوذی ۱۰۳/۹؛ صحیح ابن حبان ۶۳/۱۶؛ مسند ابن راهویه ۴۱۵/۱؛ المعجم الکبیر ۳۵۳/۱۸؛ الجامع الصغیر ۴۳۴/۲؛ کنز العمال ۹۱/۱۲؛ المیران ۲۵۰/۱۸؛ زاد المسیر ۱۵۷/۷؛ تفسیر قرطبی ۲۵۸/۱۶؛ الدر المنثور ۶۷/۶؛ فتح البدر ۴۳/۵؛ التاریخ الکبیر ۳۹/۹؛ کنی البخاری ۳۹؛ تاریخ مدینة دمشق ۴۱۶/۲۱؛ سیر اعلام النبلاء ۲۱۰/۱۰؛ ذکر اخبار اصهبان ۱۵؛ فضل آل البیت (ع) ۹۲؛ سبل الهدی و الرشاد ۱۱۶/۱۰؛ عصر الظهور ۱۹۶؛ غریب الحدیث ۳۳۰/۲



## فصل چهارم

## وظیفه ما

شما فکر می‌کنید کدام بخش دین، در ثریا قرار گرفته بود؟؟ فقه، اصول، فلسفه و عرفان که در همین زمین خودمان قرار داشتند. آری غایت دین الهی، در ثریا رفته بود؛ و آن هم ایجاد حکومت دینی بود. آفرین بر ایرانیان، که باید این عمل را در کارنامه درخشان آنها ثبت نمود.

اگر کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران شهید مطهری رحمته الله علیه سرشار از خدمات دانشمندان ایرانی به دین خداست؛ اما این نکته در آن نیامده است. در آنجا فهرست دانشمندان مسلمان ایرانی را می‌بینیم که منشأ خدمات مؤثری در اسلام شده‌اند. اما این بزرگترین خدمت به اسلام، کار دانشمندان و نخبگان ایران نیست؛ بلکه کار ملت ایران است. پرده‌برداری از پروژه عظیم حکومت دینی، کاری نبود که از عهده یک یا چند دانشمند برآید؛ و یا چند طبقه از مردم، بتوانند آن را انجام دهند. این عمل عظیم، فقط برخاسته از عشق و علاقه ملت شریف ایران به امام حسین صلوات الله علیه بود. عشقی که صدها سال بدون هیچ فشار و زوری؛ هر ساله تجدید می‌شد.

گفت پیغمبر که گر کوبی دری عاقبت زان در، برون آید سری

ما ملت ایران، هر ساله عاشورا را عظیم دانسته؛ آن را پاس داشتیم. کمتر کسی هم به فکر این افتاد که اهداف آن را تبیین نماید؛ البته ما نشان داده بودیم که احتیاجی به تبیین نداریم. ما عاشقانه به او و حماسه‌اش، عشق می‌ورزیدیم و عشق، نیازی به تحلیل عقلی نداشت. بارها سرودیم:

عشق در راه عقل نابیناست عاشقی، کار بوعلی سیناست

اما در قالب همین کلام به ظاهر زیبا، بزرگترین جفا را بر امام حسین صلوات الله علیه روا داشتیم!!!!

ما عاشقان، جفایی طولانی بر امام حسین صلوات الله علیه داشتیم و آن جفا؛ غفلت از پیام بلندمدت او بود. یعنی پیامی که برای ما مسئولیت‌ساز بود و می‌بایست در راه عملی نمودن آن، از جان و دل مایه بگذاریم. پیام‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت عاشورا، برای ما مسئولیتی ایجاد نمی‌کرد. آن پیام‌ها بطور خودکار نتیجه خود را دادند.

اما پیام بلندمدت عاشورا، پیامی بود که می‌بایست آن را شنیده؛ بعد از درک صحیح پیام، به آن عمل کنیم. ولی ما از این پیام غافل ماندیم.



سال‌ها برای مراسم عزاداری، شعرها سرودیم؛ نوحه‌ها خواندیم و بر سر، سینه و صورت زدیم. حتی قمه بر فرق سر خود زدیم؛ اما این قمه نیز نتوانست به درون مغز ما نفوذ کند و از ما بپرسد: آخر برای چه؟؟ چرا امام حسین علیه السلام شهید شد و چه می‌خواست به ما بگوید؟ علت قیامش چه بود و وظیفه ما در مقابل این عمل او چیست؟

اینها سؤالاتی بودند که اگر درست جواب می‌دادیم؛ ما را به پیام بلندمدت رهنمون می‌شدند. اینها سؤالاتی بسیار ساده و در عین حال بسیار پیچیده‌اند؛ آری سؤالاتی سهل و ممتنع. از هر پیرزن و پیرمرد روستایی این مملکت، اگر این سؤالات را بپرسی؛ قطعاً جواب‌هایی را به ما خواهد داد؛ پس سؤالاتی ساده هستند. اما اگر همین سؤالات را از دانشمندان، علماء و حتی مراجع تقلید بپرسی؛ نمی‌توانی به جوابی واحد و یکسان برسی، یعنی سؤالاتی سخت هستند. البته این خاصیت اینگونه سؤالاتی است. اینها سؤالاتی ریاضی نیستند که جواب آنها یکسان باشد. هر کس از دریچه جهان‌بینی خود، به آن نگاه کرده و پاسخ می‌دهد.

اگر ما بتوانیم احساسات خود را در خدمت عقل قرار داده و نگاه ما به عاشورا، نگاهی عاقلانه باشد؛ شاید جواب‌ها به هم نزدیک شوند. چنانچه ذکر شد؛ در عاشورا امری غیرمعقول نمی‌توان یافت. از تمام صحنه‌های زیبای عاشورا، فقط یک صحنه است که عقل انسان، آن را فراتر از خود می‌داند و آن نیز، ماجرای آب آوردن عباس علیه السلام است. یعنی عقل نمی‌تواند آن را بپذیرد؛ ولذا باید از عشق کمک بگیرد.

دل چو از پیر خرد نقل معانی می‌کرد  
عشق می‌گفت بشرح، آنچه بر او مشکل بود  
یعنی روانه شدن حضرت ابوالفضل علیه السلام بسوی فرات، امری عاقلانه بود. جنگیدن با اعداء امری عاقلانه؛ بلکه ضروری بود. بعد از قطع شدن دست‌ها، گرفتن مشک آب با دهان، امری عاقلانه است. زیرا هدف ایشان، آوردن آب بود؛ و این آب، می‌بایست به خیمه‌ها برسد. آنچه عقل را سردرگم می‌کند؛ ریختن آب و نوشیدن آن، قبل از امام حسین علیه السلام است.  
آری از نظر عقلی، اگر ایشان از آب رودخانه می‌نوشیدند؛ بسیار عاقلانه بود. زیرا هم تشنگی خود را رفع نموده و بهتر می‌جنگیدند؛ و هم آب اندک درون مشک، برای دیگران ذخیره می‌شد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> این را باید توجه کنیم که ظاهراً حضرت ابوالفضل علیه السلام از قبل نمی‌دانستند در کنار رودخانه شهید می‌شوند. انسان وقتی می‌خواهد به صحنه نبرد بیاید، قاعدتاً احتیاج به آب دارد. آری انسان سیراب، اگر فشار تشنگی را نداشته باشد، بهتر می‌جنگد و خدمت می‌کند.



پس این ماجرا، امری فراعقلی است و ریشه در ادب آن حضرت دارد. در مورد ادب و اثرات عظیم آن، باید بگوییم: بعضی اوقات انجام یک عمل مؤدبانه، نتایجی دارد که هزاران عمل مستحب و واجب آن اثر را ندارند.

البته در همین جا باید بگوییم؛ اگر نگاه ما به عاشورا نگاهی یک بُعدی باشد؛ عقل ما نخواهد توانست بسیاری از ماجراها را تحلیل کند. مثلاً مسئله وداع امام حسین با حضرت علی اصغر علیه السلام بر چه اساسی صورت گرفت؟ البته مسئله وداع با طفل خردسال، سالهاست بعنوان آب خواستن جهت حضرت علی اصغر معروف شده و کاملاً دروغ است. یعنی حضرت به خواهر مکرم خود علیه السلام فرمودند: کودکم را بیاور؛ تا از او خداحافظی کنم. وقتی فرزند خود را در آغوش گرفته، خواستند او را بیوسند؛ تیر دشمن بر گلوی کودک نشست.<sup>۱</sup>

بنابراین می‌بینیم اصلاً بحث آب خواستن در میان نیست و اینهم از آن دروغ‌ها و پیرایه‌های است که بر عاشورا ستند. بگذریم و به بحث خود برگردیم.

آیا امام حسین علیه السلام نمی‌دانستند این قوم شقی، کثیف و بی‌رحم؛ به طفل شش ماهه رحمی نخواهند کرد؟ آیا اگر حضرت اباعبدالله علیه السلام قصد خداحافظی داشتند؛ بهتر نبود به خیمه رفته و در آنجا، از طفل خود خداحافظی نمایند؟ چرا طفل را باید در تیررس دشمن بیاورند؛ تا امام حسین علیه السلام با او خداحافظی کند؟ پس در اینجا باید به استراتژی و تاکتیک‌های امام حسین علیه السلام در عاشورا، نگاهی تازه بیندازیم.

هدف کلی ایشان، همان بود که خودشان فرمودند؛ یعنی اصلاح در امت اسلام و زنده ساختن اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله. اما این هدف زمانی به نتیجه می‌رسید که خود واقعه عاشورا، بتواند زنده بماند. لذا یکسری تاکتیک‌ها در این راه بکار گرفته شد؛ تا دشمن نتواند آن واقعه را خاموش سازد.

ما این تاکتیک‌ها را کمتر مورد بررسی قرار دادیم. البته باید اعتراف نماییم که حتی استراتژی و اهداف عاشورا را درست نشناختیم؛ چه برسد به تاکتیک‌های آن!!

ما هدف تمام محارهای روز عاشورا و آن حماسه جاوید را، در یک جمله خلاصه می‌کنیم:  
**عمق استراتژیک وقایع روز عاشورا، تراژیک بودن آن است.**

یعنی مهمترین اهدافی که در محارهای عاشورا دنبال می‌شد؛ دردناک نشان دادن وقایع بود. آری شاید امری را می‌شد با ضایعات عاطفی کمتر انجام داد؛ اما این عمل، هرگز در روز عاشورا مورد توجه قرار نگرفت.

<sup>۱</sup> نهوف؛ ۶۹؛ معالم المدرستین ۱۳۱/۳؛ بحار الانوار ۴۴/۴۵؛ العوالم، الامام الحسین (ع) ۲۸۹؛ کلمات الامام الحسین (ع) ۴۷۶.



مثلاً شجاعانی مانند حضرت علی اکبر و ابوالفضل علیهما السلام اگر می‌خواستند برای خیمه‌ها آب بیاورند؛ به راحتی می‌توانستند در شب تاسوا و یا در شب‌های قبل با اسب، مسافتی را پیموده و از محل‌های دورتر آب بیاورند.

هرچند بنا به نقل بعضی تواریخ، حتی در شب عاشورا، تعدادی از اصحاب در خیمه خود آب داشتند. آن اصحاب، با همان میزان اندک آب، غسل شهادت نموده و تا صبح عاشورا به مناجات مشغول شده، روز عاشورا نیز با همان غسل به شهادت می‌رسند.

اصلاً وقتی ما معتقدیم امام حسین علیه السلام کاملاً این مطالب را براساس علم امامت می‌دانستند؛ آیا نمی‌شد در روز ششم، تمام مشک‌ها را پر از آب نموده و آب را جیره بندی نمایند؛ تا برای سه یا چهار روز، با مشکل تشنگی روبرو نشوند؟ آری کارهای بسیاری به ذهن همه ما خواهد رسید؛ که فکر می‌کنیم اگر آن اعمال صورت می‌گرفت؛ ماجرا تا این حد دردناک نمی‌شد.

مانند پیشنهادهایی که به حضرت علی علیه السلام می‌دادیم؛ تا ایشان بتوانند در دوره حکومت خویش؛ با مشکلات کمتری روبرو شوند!! اما باید بدانیم که مهمترین تاکتیک و یا همان عمق استراتژیک مسایل در روز عاشورا؛ تراژیک و دردناک بودن حوادث آن است. حال چرا؟؟

می‌گوییم: وقتی عقل غیرمهدب، کاملاً ابتدایی و بدون رشد مسلمانان صدر اسلام، نشان داد به چه راحتی فریب می‌خورد؛ برای زنده نگه داشتن عاشورا، می‌بایست بر عاملی علاوه بر عقل رشد نکرده و غیرمهدب تکیه نمود. و آن عامل، احساسات و عواطف بود.

یعنی از طرفی تمام ماجراها، براساس عقل قابل تفسیر باشند؛ اما همان ماجرا، بتواند عواطف و احساسات را در بالاترین درجه ممکن تحریک نماید.

اعراب آن زمان، دارای احساساتی سرشار بودند و این را می‌توان از اعمال احساسی آنها که بعضی اوقات، عواقب بسیار سنگینی نیز داشت؛ براحتی فهمید.

گرچه اصولاً ساکنان نیم‌کره شرقی، از لحاظ عاطفی و احساسی، جلوتر از غربیان هستند؛ اما در این میان ایرانیان و اعراب حسابی جداگانه دارند. آری وقتی عقول مسلمانان، در قبضه جنگ‌های روانی معاویه و امثال او اسیر بود؛ می‌بایست از عنصر احساسات و عواطف، برای زنده ماندن عاشورا استفاده نمود. تاکنون دیدیم که معاویه و امثال او، توانسته بودند براحتی زیباترین چهره عالم خلقت را تخریب نمایند.





تصویری که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساخته و در کتاب‌ها آمده بود؛<sup>۱</sup> فردی را نشان می‌داد که هیچ شباهتی، حتی به انسان‌های برجسته نداشت. در حالیکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آخرین و برجسته‌ترین پیامبر الهی بود. خداوند در قرآن او را ستوده و بارها از عملکرد او احساس رضایت خویش را اعلام نموده بود. این وضعیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود؛ فردی که تمام فرق اسلامی به ایشان احترام گذاشته و در مورد ایشان متفق‌القول بودند.<sup>۲</sup>

حال افرادی مانند حضرت علی صلی الله علیه و آله با آن همه دشمن؛ چه تصویری در ذهن مردم داشتند؟ آری فردی که رسماً بیش از ۹۰ سال در هفتاد هزار تریبون اسلامی لعن می‌شد؛ چه چهره‌ای در اذهان می‌توانست داشته باشد؟ در مورد آن بزرگوار، عده‌ای از اهالی احمق شام اعتقاد داشتند نماز هم نمی‌خواند و تعدادی از کوفیان احمق‌تر، ایشان را کافر می‌دانستند.

بنابراین خود خداوند؛ با راه و روشی فوق ادراک بشر، توانست چراغ حادثه عاشورا را روشن نگه دارد. والا در طول تاریخ بشریت، ما شاهد قتل عام‌های وحشتناکی بوده‌ایم؛ که ماجرای عاشورا، در برابر آنها حرفی برای گفتن ندارد. حدود ۷۲ نفر انسان، در کربلا شهید شدند؛ اما این حماسه آن چنان قوی، محکم و زنده باقی مانده است که قابل وصف نیست.

جالب اینجاست که هر روز زنده‌تر و پویاتر در جامعه انسانی خودنمایی می‌کند. پس باید توجه داشته باشیم زنده نگه‌داشتن عاشورا، امری بود که کاملاً از طرف خداوند تعالی برنامه‌ریزی شده بود. زیرا در پناه زنده ماندن عاشورا؛ اسلام زنده می‌ماند و چهره واقعی پیامبر اکرم، حضرت علی صلی الله علیه و آله و کلاً دین آسمانی اسلام تبیین می‌گردید.

آری وقتی کوفیانی که سال‌ها با حسین، برادر و پدرش صلی الله علیه و آله آشنا بودند؛ این چنین چرخش ۱۸۰ درجه‌ای نموده، بطوریکه از نعل اسب‌هایی که بر بدن او تاخته بودند؛ برکت، میمنت و مبارکی طلب می‌کردند؛ از اهل شام چه توقع می‌شد داشت؟ خرابی وضعیت آن زمان، فوق تصور ماست. لذا باید یک جو عاطفی عظیم بر واقعه عاشورا سایه افکن می‌شد؛ تا عقل افرادی مانند ابن‌زیاد و یزید رضی الله عنهما در برابر آن نتواند توجیه و تفسیر بیاورد. آری اگر امام حسین صلی الله علیه و آله بدون خانواده خویش رفته بودند؛ خیلی راحت ماجرا فراموش می‌شد.

<sup>۱</sup> هر چند کتب سال‌ها بعد نوشته شد؛ اما باید ندانیم آن کتب، کتاب‌هایی بودند کتاب‌هایی بر اساس جو عمومی جامعه و مطالبی که در جامعه رایج بوده؛ تألف می‌شد. یعنی گرچه نویسندگان سعی می‌کنند ادعا نمایند دارند احادیث نبوی را می‌نویسند؛ اما در واقع نوشته‌های آنها، متأثر از افکار عمومی جامعه نیز بود. مثلاً وقتی در مورد ریشه‌یابی علت انساب احادیث «درار ایستاده» تحقیق می‌کردم؛ دادم بسیاری از نویسندگان اهل سنت وقتی به روایت عمر می‌رسد؛ می‌گویند: این حدیث صحیف است اما همان نویسندگان حدیثی که در مورد پیامبر آمده، را قوی و کاملاً متص می‌دانند! این امر نشان می‌دهد که عده‌ای از باصطلاح دانشمندان از مان به ترخ روز خوردن، بدشان نمی‌آمده.

<sup>۲</sup> عبارتی چنانچه ناکون دیدند؛ می‌توان گفت: همه با رعایت کمال احرام در مورد ایشان؛ آن حضرت را خراب می‌کردند و نه ایشان ظلم می‌کردند!!



همین تراژیک بودن عاشورا، احساسات همه ملت‌ها، خصوصاً ایرانیان را تحریک نمود.<sup>۱</sup> اما بعضی می‌گویند عشق ایرانیان به امام حسین علیه السلام بخاطر همسر ایرانی آن حضرت بوده است!! البته این مسئله نیز بی‌تأثیر نبود؛ اما نکته مهم، شدت دردناکی و عمق فاجعه در آن حادثه بود. ملت عاطفی و احساسی ایران، نمی‌توانست بسیاری از فجایع آن مسئله را هضم نماید؛ لذا در برابر آن تحریک شد و آن را زنده نگه داشت.

والا امروز در سراسر دنیای اسلام، نامی از عاشورا و کربلا باقی نمانده بود. البته خاصیت دیگر ما ایرانیان، شاخ و برگ دادن به قضایاست. لذا می‌بینیم این واقعه را آنچنان آب و تاب دادیم؛ که اگر یکی از حاضران در آن حماسه، به مجالس روضه‌خوانی ما می‌آمد؛ هرگز باور نمی‌کرد این مطالب، در مورد واقعه عاشوراست!!

مثلاً مطالبی که در مورد تعداد کشتگان خصم نقل می‌شد؛ اصلاً مطابق واقع و عقل نبود. مگر دشت کربلا کوچک بود که بتوان در آن، آنقدر کوفی کشت که خون آنها تا رکاب اسب امام حسین علیه السلام بالا بیاید؟! مگر چقدر کوفی در آن میدان حضور داشتند؟؟ اصلاً اگر قرار باشد خون انسان‌ها تا رکاب اسب بالا بیاید؛ جنازه همان افراد، که تا یال اسب‌ها و بلکه بیشتر، بالا می‌آمد!! آری آن همه جنازه، دیگر اجازه نمی‌داد؛ کسی تکان بخورد!

البته این مسایل از یک طرف باعث می‌شد تا ماجرا زنده بماند؛ و از طرف دیگر مانع می‌شد تا مردم براساس عقل خویش، از آن واقعه؛ درس بیاموزند.

در یک کلام می‌گوییم: اگر ابلیس در روز سقیفه براساس جهل مردم، برگ برنده خود را رو نمود؛ خداوند در عاشورا با رو نمودن امام حسین علیه السلام هدف شیطان را خنثی نمود. حال شاید بهتر بتوانیم یک سری مسائل را درک کنیم.

مثلاً آن همه اجر و پاداش برای گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام زیرا تکیه بر عواطف سالم انسانی، تنها راهی بود که زنده ماندن واقعه عاشورا، به آن وابسته بود.

لذا امت شیعه خصوصاً و مسلمانان عموماً با گریه‌های خویش، بستر زنده ماندن آن واقعه را آماده می‌کردند. آری اگر قرار بود فقط از منظر عقل انسان به آن نگاه کنیم؛ همان حرفی را می‌زدیم که مولوی سروده است.

<sup>۱</sup> حال چرا با اینکه معتقدیم اعراب نیز احساسات سرشاری داشتند؛ اما می‌گوییم ایرانیان از بُعد احساسی عاشورا تحریک شدند؟ جواب این است که اعراب در بد تعصبات نژادی و نژادپرستی بودند؛ اما ایرانیان این خصلت زشت را نداشتند؛ لذا تحت تأثیر فرار گرفتند.

<sup>۲</sup> چون بنا بر اختصار است؛ بیش از این به حرفهای مجالس نمی‌پردازیم. اما همه ما، این قبیل حرفهای غیرمنطقی زیاد شنیده‌ام.



شاعری در روز عاشورا، شاعری به شهر حلب می‌رسد. می‌بیند دسته‌های عزاداری راه افتاده و سوگواری می‌نمایند. شاعر از آنها سؤال می‌کند: این عزاداری برای کیست؟ به من هم اطلاع دهید؛ تا در رثای او، مرثیه‌ای بسرایم. حال بقیه ماجرا را از زبان مولوی بشنویم:

تو نه‌ای شبعه، عدو خانه‌ای  
ماتم جانی، که از قرنی به است  
شهره‌تر باشد ز صد طوفان نوح

آن یکی گفتش که هی، دیوانه‌ای  
روز عاشورا نمی‌دانی که هست  
پیش مؤمن، ماتم آن پاک روح  
شاعر جواب می‌دهد:

کی بُدست این غم، چه دیر اینجا رسید  
گوش کرآن آن حکایت را شنید  
ز آنکه بد مرگیست، این خواب گران  
جامه چه درانیم و چون خاییم دست  
وقت شادی شد؛ چو بشکستند بند  
کُنده و زنجیر را انداختند  
ز آنکه در انکار نقل و محشری<sup>۱</sup>  
که نمی‌بیند جز این خاک کهن  
پُشت‌دار و جان سپار و چشم سیر  
گر بدیدی بحر، کو کَفّ سخی؟<sup>۲</sup>

گفت آری، لیک کو دور یزید  
چشم کوران آن خسارت را بدید  
پس عزا بر خود کنید ای خفتگان  
روح سلطانی، ز زندانی بجست  
چونکه ایشان خسرو دین بوده‌اند  
سوی شادروان دولت تاختند  
ور نه‌ای آگه، برو بر خود گری  
بر دل و دین خرابت نوحه کن  
ور همی بینند؛ چرا نبود دلیر  
در رُخت کو از می دین، فرخی

یعنی باید عاشورا یک روز جشن عمومی باشد؛ نه عزا. زیرا در آن روز، فردی مانند امام حسین علیه السلام به لقاء خدای تعالی بار یافت و به دیدار جد، مادر، پدر و برادر بزرگوارش علیهم السلام رفت. واقعاً هم مسئله جز این نبود که امام حسین علیه السلام و دیگر شهدای آن واقعه، سود سرشاری بردند. اما اگر از این زاویه، به ماجرا نگاه می‌شد؛ واقعه کربلا دو قرن هم دوام نمی‌آورد!!<sup>۳</sup>

اما عمل امام حسین علیه السلام پیامی داشت که آن پیام؛ می‌بایست برای همیشه زنده بماند.

زیرا دین الهی اسلام، آخرین دین آسمانی بود؛ و امکان تعویض یا ترمیم آن وجود نداشت. با توجه به تجربه بسیار بد امت اسلام جهت بکارگیری عقل در ماجراهای بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خداوند تنها راه ماندگاری حماسه عاشورا را در استفاده از عنصر احساسات و عواطف دید.

<sup>۱</sup> قابل توجه آنهایی که گمان می‌برند عشق به حسین بن علی علیه السلام، مخصوص ابراسان و از دست‌آوردهای دولت صفویه است؛ مشوی معوی ۳/۲۱۹

<sup>۲</sup> الدیاسج البوس المیسوط ۱۱/۱۰۳، سبل السلام ۴/۱۷۹، کافی ۲/۲۵۰، مکارم الاخلاق ۴۳۹، میران الحکمه ۱/۳۰۲، صحیح مسلم ۸/۲۱۰، المران ۵/۱۷

<sup>۳</sup> در اسحا مولوی از ما سؤال می‌کند آیا درسی از عاشورا گرفته‌ایم یا حیر؟ آما من نیز نسبت به دنیا چشم سیر هسیم نا نه؟ او در واقع ما را مؤاخذه می‌نماید که چرا عاشورا در بطن زندگی ما وارد نشده است؟

<sup>۴</sup> البته میران شفاوت حصم و عظمت امام حسین علیه السلام مسئله‌ایست که اشک تمام غفلائی عالم را در می‌آورد؛ چه برسد به عاشقان.



لذا می‌بینیم در این واقعه عظیم، همه عوامل محرک احساسات بکار گرفته شد. اما نکته مهم این است؛ در این بکارگیری احساسات، بعد عقلانی آن کاملاً حفظ گردید. پس در اینجا باید گفت: *فتبارك الله احسن الخالقين*.

آری شعر حافظ تا قیامت توان تحریک احساسات ما را دارد؛ اما در بسیاری از ابیات آن، عنصر احساسات بر عقل غلبه می‌کند. ولی در ماجرای عاشورا، عقل حرف اول را می‌زند؛ اما فقط برای عقول مهذب و مهتدی. والا عقل افرادی مانند ابن‌زیاد و یزید، هرچند توانسته باشد دنیا را به زیر سلطه بیاورد؛ اما هرگز توان درک زوایای حماسه عاشورا را ندارد. لذا برخلاف خواسته بدخواهان، تاکنون حماسه عاشورا زنده ماند.

بارها زیارت حرم حسینی را ممنوع کردند. حتی حرم را با خاک یکسان نمودند و زمین حایر حسینی را شخم زدند؛ اما نتوانستند چراغ حسین علیه السلام را خاموش سازند.

حال در عصری قرار داریم که عقول بشری، توانسته تاحدودی خود را از زیر سلطه تعصبات خشک بیرون بکشد؛ لذا می‌بینیم عاشورا، حیات تازه‌ای گرفته است. آری امروزه نگاه به حماسه عاشورا، نگاهی تازه و بلکه مدرن خواهد بود.

اگر اسلاف و پیشینیان ما، با یاد دستان جدا شده عباس علیه السلام خون گریه می‌کردند و بیشترین بهره خود را در گریه و زاری بر عاشورا خلاصه می‌کردند؛ امروزه باید گریه را با پیام‌های عاشورا هماهنگ نماییم، تا بتوانیم دل زهرای اطهر علیها السلام را خوشحال نماییم.

در واقع باید عاشقان حسین علیه السلام را دو دسته نمود. فرض می‌کنیم عاشورا، یک نامه است.

۱. کسانی که با برپایی مراسم عزاداری، فقط وظیفه زنده نگه داشتن یاد عاشورا را بر عهده دارند. این گروه کاری به پیام‌های عاشورا و محتوای آن ندارند. وظیفه این گروه، انتقال یاد عاشورا است. این عزیزان مانند نامه‌رسانی هستند که وظیفه‌اش، رساندن نامه به دست صاحب آن است. پس گروهی که هم و غم خود را گریه بر امام حسین علیه السلام قرار داده‌اند؛ مانند آن نامه رسان هستند. وظیفه مهم این عزیزان در طول تاریخ، انتقال یاد و خاطره حماسه عاشورا بوده است.

۲. کسانی که مخاطب آن پیام و نامه بوده، و آن نامه جهت آنها ارسال شده است. این گروه وظیفه دارند در عمق واقعه عاشورا، غور و عوص نمایند؛ تا موفق به رمزگشایی عاشورا شوند.



مطمئناً بسیاری از ما دوست داریم که عضو گروه دوم باشیم و درس بزرگ عاشورا هم همین است! یعنی اگر قرار باشد در هر عصر و زمانی، فقط چند نفر نخبه و خبره مخاطب عاشورا باشند؛ توده عوام جامعه در حله و اندازه اهل کوفه باقی خواهند ماند! زیرا توده اهل کوفه نیز دل‌هایشان با حسین و شمشیرهایشان با ابن زیاد بود!<sup>۱</sup>

پس همه باید تلاش کنیم که عاشورا وارد بطن جامعه شود؛ نه اینکه در چند روز خاص خلاصه شود.

واقعاً هنگامی که به عمق مظلومیت ائمه اطهار مدینه منوره نگاه کنیم؛ امروزه آنها را بسیار غریب‌تر و مظلوم‌تر از زمان شهادتشان می‌بینیم!!

آری تعجب نکنید؛ در نگاه مدرن، امام حسین مدینه منوره امروز که ما دسته‌جات عزاداری بزرگ برایشان راه می‌اندازیم؛ بسیار مظلوم‌تر از زمانی است که حتی کودکانش جرأت نداشتند نامش را ببرند. همانطوری که دختر سه ساله در خرابه شام، به یادش گریه کرد و سر پدر را به او هدیه دادند. ولی با این حال، امام حسین مدینه منوره امروز مظلوم‌تر است.

این واقعیت تلخ را در قالب تمثیل و داستان، بهتر می‌توان توضیح داد. ماجرای طوطی و بازرگان را شنیده‌اید؟ همان طوطی که مولوی در مثنوی آن را جاودان ساخت.

بود بازرگان و او را طوطی در قفس محبوس، زیبا طوطی<sup>۲</sup>

خلاصه آن بدین صورت است. بازرگانی، یک طوطی خوش‌صدا و سخن‌گو داشت و قفسی زرین برایش ساخته بود. روزی تاجر عزم هندوستان نمود و لذا به همین خاطر از تمام خویشاوندان و دوستان خواست که اگر چیزی نیاز دارند؛ برایشان بیاورد. وقتی از همه خداحافظی نمود، به سراغ طوطی آمد. خواسته طوطی را سؤال کرد.

طوطی که از زندگی در قفس خسته شده بود، به تاجر گفت: وقتی به طوطیان هند رسیدی؛ به آنها بگو: طوطی که من در خانه دارم؛ به شما سلام رسانده و می‌گوید:

آیا این شرط انصاف است که شما در جنگل‌های هندوستان صفا کنید؛ و من در کنج قفس اسیر باشم؟ تاجر به هندوستان رفت و سفارشات همه را انجام داد. وقتی نوبت به خواسته طوطی رسید؛ به جنگلی که در آن طوطی‌های زیادی بود؛ رفت و آن سخن طوطی خود را باز گفت.

به محض تمام شدن پیام، یک طوطی هندی بر خود لرزید و از درخت به زیر افتاد.

طوطی ز آن طوطیان لرزید بس اوفتاد و مُرد و بگسستش نفس

بازرگان از مرگ آن طوطی بسیار ناراحت شد.

<sup>۱</sup> این کلام فردوسی به امام بود. احبار الطوال ۲۴۵؛ معانی الطالین ۷۳. مدینه المعجزه ۴۵۱/۳؛ الدرجات الرفیعة ۵۴۸؛ کلمات الامام الحسین (ع) ۳۳۸

<sup>۲</sup> داستان طوطی و بازرگان را می‌توانید در مثنوی معنوی ۹۸/۱ مطالعه بفرمایید.



وقتی از سفر برگشت؛ ماجرا را به طوطی خود گفت. تاجر به طوطی گفت: طوطی هندی با شنیدن پیام تو، از درخت فرو افتاد و مُرد. تاجر هنوز تمام ماجرا را نگفته بود؛ که طوطی خوش لهجه و شیرین زبانش، سست شد و بر خود لرزید و بر کف قفس افتاد. بازرگان از بازگو کردن ماجرای آن طوطی، بسیار پشیمان شد. آری بازرگان از یک طرف از این همه رابطه عاطفی بین طوطیان غرق در تعجب گردیده؛ و از طرف دیگر بخاطر مرگ طوطی خود، غرق دریای ندامت و پشیمانی شده بود. ولی کار از کار گذشته، جسم بی حرکت طوطی در قفس افتاده بود. تاجر چاره‌ای نداشت؛ جز اینکه طوطی را از قفس بیرون بیندازد. اما به محض بیرون انداختن؛ طوطی بال خود را باز کرد و بر شاخه درخت نشست. بازرگان در اینجا نزدیک بود از تعجب شاخ درآورد. از طوطی، سر ماجرا را سؤال کرد. طوطی گفت: آن طوطی در جنگل هندوستان به من پیام داد: تا وقتی در قفس مشغول شیرین‌زبانی هستی؛ همانجا خواهی ماند. اگر عشق آزادی و آزادگی داری؛ یک لحظه از آن خود دروغی خود، بمیر و آزاد بشو. این بود خلاصه ماجرای طوطی و بازرگان. حال شما به آن ماجرا، یک نکته را اضافه نمایید.

تصور کنید در جنگل هند، وقتی طوطی هندی خود را از درخت انداخت؛ بلافاصله شغال و یا کفتار ولگردی در زیر درخت بود؛ و او را خورد. مرگ ظاهری طوطی هندی، یک پیام برای طوطی مرد تاجر داشت؛ و طوطی مرد تاجر، بخوبی پیام آن را گرفت. یعنی طوطی مرد تاجر، یک طوطی زبان فهم و باهوش بود و لذا توانست آزاد گردد. بقول حافظ آسمانی: آن کس است اهل بشارت که اشارت داند نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست؟ حال تصور نمایید که طوطی مرد بازرگان، بجای درک پیام طوطی هندی؛ در قفس مراسم عزاداری بپا می‌کرد و هیأت زنجیرزنی راه می‌انداخت و با اشک‌های خود، در و دیوار قفس را شستشو می‌داد!! آیا طوطی هندی، از زبان نفهمی این طوطی مرد تاجر؛ دق مرگ نمی‌شد؟؟ فکر کنم حالا همه متوجه شده باشند. ۱۴۰۰ سال پیش، طوطی زیبا و خوش‌خوان بستان الهی، در صحرای نینوا خود را بر زمین انداخت؛ تا به من و تو راه درست زیستن را بیاموزد. او با اینکه می‌دانست در پایین درخت، شغالانی مانند ابن‌سعد و کفتارهایی مانند شمر و ابن‌زیاد و گرگ‌هایی مانند یزید وجود دارند؛ خود را به پایین درخت انداخت تا الگوی من و تو شود.<sup>۱</sup> حال من و تو در قفس طلایی دنیا، دل‌خوش هستیم که هر ساله؛ برای او مراسم عزاداری برپا می‌کنیم! پس پیام آن ماجرا چه شد؟ چقدر توانستیم آن پیام را بشناسیم؟

<sup>۱</sup> البته در منطق کتاب‌هایی مانند شهید جاوید، آن طوطی هندی؛ در اثر حمله فلی با تشع مغزی توانسته کنترل خود را حفظ کند و بر زمین افتاده است!!



شاید عزیزی بگوید: پیام عاشورا، مبارزه با ظلم بود و ما آن را خوب فرا گرفتیم. عرض می‌شود: این پیام کلی مبارزات همه مجاهدان طول تاریخ است. پیام مبارزه فیدل کاسترو، چه‌گورا، زاپاتا، میرزا کوچک خان، شیخ حسن جوری، میرزا کوچک خان و... پیام امام حسین علیه السلام چه بود؟ تا کی می‌خواهیم امام خویش را منتظر بگذاریم؟ اکنون به بخش دیگر کلام بپردازیم؛ چرا امام حسین علیه السلام امروزه مظلوم‌تر از آن روز است؟ هر انسان ایثارگری که برای درس‌آموزی به دیگر انسان‌ها، فداکاری می‌کند؛ در زمان ایثار، یکی از دلخوشی‌های او آن است که دیگران، پیام او را گرفته و راه او را ادامه می‌دهند.<sup>۱</sup> هرچند امام حسین علیه السلام در حماسه عاشورا، بیشترین سود را بردند و دنیای کثیفی که سرشار از شیعیان بنی‌امیه بود؛ را با عالم روحانی که تمام انبیاء و شهداء و صدقین در آن منتظر ایشان بودند؛ معاوضه نمودند.<sup>۲</sup>

اما ایشان به عنوان یک امام و پیشوای جامعه، قاعدتاً یک هدفی برای این ایثار داشتند. هرچند نمی‌توانیم به راحتی امام حسین علیه السلام را با دیگر ایثارگران مقایسه نماییم؛ اما قاعدتاً ایشان نیز از سایر مردم توقع دارند تا پیام حماسه ایشان را دریابند. حال توجه نمایم آن حضرت، هر ساله فقط عزاداری‌های پرشور ما را ملاحظه می‌نمایند و از درس‌آموزی ما، هیچ خبری نیست!! بنابراین براحتی تصدیق می‌کنیم که مظلومیت اینچنین، مظلومیت مضاعف است؛ زیرا هر ساله یک ناامیدی بیشتر نصیب آن حضرت می‌کنیم. عبارتی ملموس‌تر، هر ساله در روز عاشورا، امام حسین علیه السلام نگاهی به زمینیان انداخته؛ تا میزان بهره بردن ما را از مکتب عاشورا دریابند. این چشم‌امید و انتظار، ۱۴ قرن منتظر مانده و نتوانسته جواب خود را بگیرد. خوب بدیهی است در ۱۴ قرن پیش، این مظلومیت مضاعف وجود نداشت. البته امام حسین علیه السلام با خداوند متعال معامله نمودند و خداوند نیز ماندگاری حماسه عاشورا را تضمین کرد. آن بزرگوار به وظیفه خود عمل نمود و توانست از عهده آن بخوبی برآید. ولی در هر حال ما امت مسلمان هرچه زودتر پیام عاشورا را درک کنیم؛ التیامی عملی بر زخم‌های محبوبمان گذاشته‌ایم.

<sup>۱</sup> این یک اصل کلی است و اختصاصی به حماسه عاشورا ندارد.

<sup>۲</sup> این برای انسان‌هایی که به عالم غیب اعتقاد دارند، امری مسلم و قطعی است. عدم باور قلبی ما، مشکل اعتقادی مانست نه واقعیت امر.



پس امروزه نباید فقط به تاکتیکی بسنده کنیم؛ که ائمه مائده علیهم السلام در ۱۴۰۰ سال پیش جهت ماندگاری عاشورا پیشنهاد دادند.<sup>۱</sup> آری گریه بر ابا عبد الله صلی الله علیه و آله بسیار اجر و مزد دارد؛ اما درک پیام آن حضرت، چیزی نیست که بتوان برایش اجر و مزدی تعیین نمود. در این نگاه، متوجه می‌شویم چرا ماجرای عاشورا این همه تراژیک و دردناک بیان شده. در این نگاه، سرّ تکیه بر عواطف و احساسات در مورد عاشورا، برای ما منکشف خواهد شد. در این نگاه، برای ما مهم نیست آیا اصلاً امام حسین صلی الله علیه و آله دختری سه ساله به نام حضرت رقیه علیها السلام داشتند یا خیر؟ زیرا در راستای اهداف تراژیک عاشورا حضرت رقیه صلی الله علیها نقش عظیمی ایفا کرد.

در این نگاه، برای ما سؤال پیش نمی‌آید که فلسفه وداع با حضرت علی اصغر صلی الله علیه و آله چه بود؟ در این نگاه، هرگز از خود نخواهیم پرسید: چرا شجاعانی مانند حضرت ابوالفضل و علی اکبر صلی الله علیهما در شب تاسوا یا شب‌های قبل، جهت آوردن آب از فرات اقدام نکردند؟ در این نگاه، نخواهیم پرسید چرا آب جیره بندی نشد.

اصولاً در این نگاه، بسیاری از سؤالات ما، جواب خود را خواهند یافت. یا بهتر یگوییم؛ بسیاری از سؤالات، برای ما پیش نخواهد آمد. اگر بفهمیم، در آن وانفسایی که همه امت اسلام در برابر حیل‌ها و نقشه‌های معاویه و پیروانش درمانده شده بودند؛ فقط و فقط تنها راه زنده ماندن حماسه عاشورا، تکیه بر عواطف انسانی و فطرت دست نخورده انسان‌ها بود. در این نگاه، سرّ آن همه اجر و پاداش؛ برای گریه بر حسین صلی الله علیه و آله برای ما روشن خواهد شد. زیرا برای اجداد ما، یعنی طوطیانی که سال‌ها در قفس تاجرانی مانند معاویه و عمرو عاص صلی الله علیهما اسیر بودند؛ و همه چیز را از منظر سود و زیان محاسبه می‌کردند؛ دانستن میزان پاداش، امری بسیار ضروری بود. آنها می‌بایست اجر و پاداش زیاد را ببینند؛ تا بدنبال سوگواری عاشورا بروند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> باید تأکید نمایم منظور کوچک دانستن کربیه نسبت؛ بلکه نباید به گریه بسنده نمایم. بعبارت ساده‌تر: گریه لازم است؛ اما کافی نیست.

<sup>۲</sup> این اختصاصی به ماجرای کربلا ندارد. در عمق توحید و معاد مردم آن زمان، نیز روحیه کاسبکاری کاملاً مشهود است. در احتیاجات با کافران، امام صادق صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر فردا بهشت و جهنمی باشد؛ ما صبر نکرده‌ایم. اما اگر باشد؛ شما بسا ضرر کرده‌اید. حال شما این عبارت را مقایسه نمایید با آن کلام امام حسین صلی الله علیه و آله در دعای عرفه که می‌فرماید: کور باد آن چشمی که تو را نمی‌بیند. آری وقتی فرار باشد کلام با توجه به رعایت حال مخاطب گفته شود؛ آن احتیاج آورده می‌شود؛ و زمانی که کلام حالت دعا به خود می‌گیرد؛ این جمله آورده می‌شود. این تفاوت در عبارت‌ها، نباید شبیه تفاوت مراتب در معصومین صلی الله علیهم السلام را ایجاد نماید. بلکه باید تفاوت را در رعایت حال مخاطبان دانست. مخاطبان آن زمان، فقط در محدوده سود و زیان دنیایی همه چیز را حلّ و هضم می‌نمودند. در قرآن نیز اینگونه تفاوت‌هایی داریم. هیچکس از ادبا، عرفا، حکما و مفسرین آیه تبت یدا ای لب وتب را هابل مقایسه با آیه قل هو الله احد با الله الصمد نمی‌دانند. اما هر دو آیه، از من قرآن هستند و تمام شرایط آنها یکسان است. مثلاً بدون وضو، هیچکدام را نمی‌توان مسّ نمود.





آری چرا این همه مجالس پرشکوه برای دیگر ائمه صلوات الله علیه احیاء برقرار نمی‌شود؟ شاید یکی از دلایل آن، تصوّر عدم اجر و مزدی مانند اجر گریه بر امام حسین صلوات الله علیه باشد! در این نگاه، سرّ آن همه تأکید بر زنده ماندن یاد امام حسین صلوات الله علیه در مناسبت‌های مختلف دینی برای ما مکشوف می‌گردد.

در این نگاه، خواهیم دانست چرا در شب ولادت امام حسن، زیارت امام حسین صلوات الله علیه مستحب است؟ زیرا زنده ماندن دین الهی، با تکیه بر یاد امام حسین صلوات الله علیه و در قدم بعد؛ با پیمودن راه او میسر است.

در این نگاه، خواهیم دانست که سرّ آن همه تأکید، بر گریه کردن و به گریه انداختن مردم جهت امام حسین صلوات الله علیه چیست؟ زیرا راه زنده ماندن عاشورا و قرار داشتن آن حماسه در بطن اجتماع اسلامی و توده مردم؛ فقط با تکیه بر عواطف و احساسات انسانی ممکن بود. لذا تأکید نموده‌اند که گریه بر امام حسین صلوات الله علیه را فراموش نکنیم.

پس ملاحظه فرمودید جواب بسیاری از سؤالات خود را در این نگاه خواهیم یافت. حال بیاییم و از منظری دیگر به قضیه نگاه کنیم.

هرساله جهت سالگرد رحلت حضرت امام خمینی صلوات الله علیه مراسمی در بین ملت قدرشناس ایران برگزار می‌شود. حال این مراسم را مقایسه نماییم با سالگرد شهادت امام حسین صلوات الله علیه آیا از نظر شما، کدامیک عظیم‌تر و باشکوه‌تر برگزار می‌گردد؟

بدیهی است مراسم سالگرد امام خمینی صلوات الله علیه قابل مقایسه با مراسم عاشورا نیست. اما بینیم بزرگداشت واقعی و منطقی، از کدامیک از این دو عزیز، بهتر صورت گرفته است؟ بنظر حقیر، بزرگداشت از امام خمینی صلوات الله علیه بسیار بهتر، منطقی‌تر و باشکوه‌تر صورت می‌گیرد؛ تا بزرگداشت از امام حسین صلوات الله علیه حال چرا؟ عرض می‌شود:

گرچه از نظر عاطفی و احساسی، مراسم عاشورا با سالگرد رحلت امام قابل مقایسه نیست. اما از نظر عقلی، تکریمی که از امام خمینی صلوات الله علیه صورت می‌گیرد؛ قابل مقایسه با تکریم از امام حسین صلوات الله علیه نیست. زیرا برای اهداف امام خمینی صلوات الله علیه و راه جامعه عمل پوشاندن به آن اهداف، و راهکارهای عملی پیمودن راه امام خمینی صلوات الله علیه یک کشور در حال تحقیق، پژوهش و عمل است. اگر در بخشی از جامعه و نظام، عده‌ای بخواهند روشی غیر از راه امام را بیمایند؛ گروهی دیگر جلوی آنها را خواهند گرفت. اما در مورد امام حسین صلوات الله علیه چی؟؟



آیا حتی در بین هیئات عزاداری، گروهی وجود دارد که اگر هیأتی بخواهد خلاف روش حسینی بپیماید؛ جلوی او را بگیرد؟ آیا ما گروه‌ها و کمیته‌هایی داریم که اهداف امام حسین علیه السلام را تبیین و مشخص سازد؟ آیا برای این کار مهم، کمیته‌هایی تشکیل داده‌ایم؟ بنابراین می‌بینیم کشور ایران، خیلی سریع و برنامه‌ریزی شده؛ توانسته در همین ۱۴ سال بعد از رحلت آن رادمرد الهی؛ راه او را ادامه دهد. اما امت اسلام، در مدت ۱۴۰۰ سال، نتوانسته خود را در خط حسین علیه السلام قرار دهد. به همین جهت ملاحظه می‌فرمایید که تاکنون امت اسلام، هیچ پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نداشته است. سرّ عقب افتادگی امت اسلام در همین است؛ زیرا هیچگاه نگاهشان به دین و خداوند، نگاهی متعالی و عقلانی نبود.<sup>۱</sup>

در اینجا لازم است نگاه خود را ارتقا ببخشیم؛ و به گریه بسنده ننماییم. آری گریه بایست باشد؛ اما باید مراتب بالاتر هم کشف شوند و به اهداف حسین علیه السلام اندیشید؛ و بعد از کشف آنها، سعی نمایم خود را به آن اهداف نزدیک سازیم. حال چرا؟ چون اگر به آن افق متعالی برسیم که بتوانیم اهداف حسینی را جامه عمل بپوشانیم؛ ظهور امام زمان علیه السلام اتفاق خواهد افتاد. ربط بسیار محکم، وثیق و لطیفی بین قیام امام زمان و امام حسین علیهما و جود دارد؛ در اینجا آن ارتباط را بررسی می‌کنیم.

یکی از بخش‌هایی که در ادعیه مأثوره در مورد امام زمان علیه السلام بسیار می‌بینیم؛ این نکته است که، امام زمان انتقام خون امام حسین علیه السلام را خواهند گرفت. تعدادی از این فرازا را بررسی می‌کنیم. مثلاً در دعای ندبه می‌خوانیم: **أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ؟** کجاست آنکه انتقام خون شهید کربلا را خواهد گرفت؟ یا در زیارت مخصوص شب نیمه شعبان می‌خوانیم:

**وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ، وَأَقْرِنْ ثَارَنَا بِثَارِهِ** ما را بگردان از انصارش و مقرون کن خونخواهی ما را به خون خواهیش. در دعای وارده بعد از زیارت آل یاسین، یکی از صفات آن حضرت این است: **وَالثَّائِرِ بِأَمْرِكَ** می‌دانیم **وَالثَّائِرِ بِأَمْرِكَ** یعنی؛ خون خواه به فرمان خداوند. در زیارت عاشورا نیز می‌خوانیم:

**فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي بِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ**



اینها بخش‌هایی از عبارات ادعیه ما بود. علاوه بر ادعیه، در روایات بسیاری به این نکته اشاره شده است که امام زمان علیه السلام در زمان ظهور مبارکشان؛ از امام حسین علیه السلام خونخواهی می‌فرمایند. بطوری که شعار اصحاب امام زمان علیه السلام یالثارات الحسین است.<sup>۱</sup>

حال این عبارات به چه معنا است؟ آیا گوینده آن ادعیه یا احادیث، چه پیامی را می‌خواسته به ما منتقل نمایند؟ در اینجا دو برداشت کاملاً متفاوت می‌توان از عبارات فوق نمود.

### برداشت اول

همان برداشت عامیانه و بسیار پیش پا افتاده معمولی است و اکنون آن را بررسی می‌کنیم. یعنی امام زمان علیه السلام در زمان ظهور مبارک خویش، تمام ظالمان به امام حسین علیه السلام اعم از شمر، خولی، ابن سعد، ابن زیاد، و..... علیهم السلام را از قبر خارج نموده؛ و آنها را به اشد مجازات می‌رسانند. بر فرض قبول این مطلب، در اینجا چند مسئله پیش می‌آید.

۱. آیا افرادی مانند شمر، یزید، خولی و..... علیهم السلام اکنون در جهنم هستند یا خیر؟  
 قاعداً همه مسلمانان تأیید خواهند کرد که آن افراد ملعون، هم اکنون در جهنم هستند. زیرا مقوله مجازات و پاداش اعمال انسان، از قبر شروع می‌شود. قال الرسول صلی الله علیه و آله: القبر حفرة من حفر جهنم، أو روضة من رياض الجنة<sup>۲</sup>

۲. آیا مجازاتی که امام زمان علیه السلام برای آنها تدارک دیده‌اند؛ سخت‌تر از عذابی است که خداوند مهیا نموده است؟؟<sup>۳</sup>

بازهم انصاف خواهیم داد هرگز آتش جهنم، قابل مقایسه با آتش‌های زمینی نیست. یعنی اگر امام زمان علیه السلام فردی مانند شمر علیه السلام را از آتش جهنم خارج نموده، تا در زمین مجازات نمایند؛ مثل این است که او را از عمق تنور داغ، به زیر کولر گازی بیاورند!

پس در واقع امام زمان علیه السلام آن ملعونین را نه تنها مجازات نکرده‌اند؛ بلکه جایزه داده‌اند. این تازه در صورتی است که امام زمان علیه السلام بخواهند آنها را زنده زنده در آتش بسوزانند.

۳. در صریح روایات داریم که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: مجازات با آتش، مجازات خداوند است. شما کسی را با آن مجازات ننمایید.

این مضمون، در احادیثی با سه عبارت وارد شده، که نشان‌دهنده اهمیت موضوع است.

<sup>۱</sup> عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۶۸؛ الامالی (صدوق) ۱۹۲؛ مستدرک الوسائل للمحقق ۱۱/۱۱۴

<sup>۲</sup> اثبات عذاب القبر ۵۵؛ کنز العمال ۵۱/۲۰۲؛ در بهج السعادة ۳/۳۱۵ اصغ بن نیانه با اندک تغییری از امام علی علیه السلام نقل نموده است. شهید مصطفی خمینی در بحریات اصول خویش ۳/۱۶۶، این حدیث را دلیلی بر اثبات موحود بودن برزخ و قیامت آورده است.

<sup>۳</sup> نگاه کند به حدیث اول کتاب چهل حدیث امام خمینی علیه السلام



❖ ان النار لا يعذب بها الا الله<sup>۱</sup>

❖ لا يعذب بالنار الا رب النار<sup>۲</sup>

❖ لا يعذب بالنار الا ربها<sup>۳</sup>

۴. آیا امام زمان علیه السلام برخلاف فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل می‌فرمایند؟<sup>۴</sup>

۵. آیا معاذ الله امام زمان علیه السلام بر اساس خواسته‌های نفسانی خویش، اقدام به خونخواهی از جد بزرگوارش می‌نماید؟

۶. وقتی یک نفر در ماجرای کشته شود؛ نمی‌توان جمع کثیری را بخاطر آن جنایت اعدام نمود.<sup>۵</sup>

۷. اگر قرار باشد فقط قاتلین مجازات شوند؛ دیگران چه می‌شوند؟

مثلاً یزید رضی الله عنه را نمی‌توان بعلت قتل، مجازات نمود؛ زیرا در صحنه کربلا حضور نداشته است و فقط شمر رضی الله عنه را باید مجازات نمود. آری او می‌تواند از خود دفاع کند که من دستور دادم از امام حسین رضی الله عنه بیعت بگیرید؛ اما در شهادت نقشی نداشتم.<sup>۶</sup>

۸. اگر قرار باشد تمام مسببین، مباشرین، ناظرین، افراد سیاهی لشکر و..... نیز در این دنیا مجازات شوند؛ مظهر عدل الهی، در اولین دادگاه عدل خویش؛ اصول اولیه حکم عادلانه را زیر پا گذاشته است. زیرا فرمان او، برخلاف قوانین اسلامی و قرآنی است.

۹. اصلاً از همه اینها گذشته، آیا صحیح است که اینگونه جهان بینی کارتونی<sup>۷</sup> خود را در مورد ائمه علیهم السلام تعمیم دهیم؟<sup>۸</sup>

پس باید راه دیگری برای این مسئله بسیار لطیف اندیشید و نگاهی مدرن به ماجرا انداخت.

## برداشت دوم

در عبارات فوق، می‌بینیم امام زمان علیه السلام را طالب خون امام حسین رضی الله عنه می‌دانند.

<sup>۱</sup> بخاری ۱۷۲/۲؛ مستند احمد ۱/۲۱۷، ۲۱۹، ۲۸۲، ۳/۴۹۴؛ المعجم الکبیر ۳/۱۷۷؛ النبی و التفریح ۳۸۴.

<sup>۲</sup> منتهی المطلب ۲/۹۰۹؛ تذکره الفقهاء ۱/۴۱۲ و ۷۰/۹؛ المحلی ۱۰/۳۷۶ و ۱۱/۳۸۳.

<sup>۳</sup> المسبوط ۲۴/۱۵۲؛ معالم المدرستین ۲/۷۹؛ سنن الکبریٰ ۹/۷۲.

<sup>۴</sup> در تاریخ می‌بینیم رفتار ابراهیم بن مالک اشتر و مختار ثقفی با مسببین واقعه عاشورا، بسیار تند بوده است. مرگ آن عوامل، تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها انجام گرفته است. مطمئناً امام زمان علیه السلام هیچگاه نخواهند توانست خود را راضی کنند؛ تا آن‌گونه انتقامی بگیرند.

<sup>۵</sup> البته مسئله مفسدین فی الارض امری جدی است. ولی باید توجه داشت در عبارات ما، نیامده است حضرت امام زمان علیه السلام مفسدین فی الارض را اعدام می‌فرمایند. زیرا نه ممکن است و نه معقول. چون اگر فرار باشد مفسدین فی الارض اعدام گردند؛ چرا فقط شمر، خولی و ابن سعد و...؟ مگر ما از اول خلقت تا زمان ظهور، فقط همین افراد را بعنوان مفسد فی الارض می‌شناسیم؟ به همین علت می‌بینیم تکیه عبارات، بر مطالبه خون امام حسین رضی الله عنه است.

<sup>۶</sup> بعد از خطابه کوبنده حضرت زینب رضی الله عنها، آن سخنان چنان تأثیری بر حاضران گذاشت؛ که یزید با دیدن آثار و علائم ناخوشانندی در چهره ایشان، گفت: خدا بکشد پسر مرجانه را! من راضی به کشتن حسین نبودم. صحیفه الحسین ۲۹.

<sup>۷</sup> جهان بینی بعضی از ما، متأسفانه برگرفته از خرافات ماست. لذا به فیلم‌های کارتونی کودکان بیشتر شبیه است؛ تا دستورات دین متعالی و آسمانی اسلام. متأسفانه باید اقرار کرد این نوع جهان بینی، به روایات ابوهیره نزدیک‌تر است تا جهان‌بینی فردی که نهج البلاغه را در اختیار دارد.

<sup>۸</sup> مسئله همسان پنداری خودمان و بزرگان، یا همان ماحرای طوطی و کجول را فراموش نکنیم.



یعنی امام زمان علیه السلام ولی دم مقتول، محسوب گردیده است. ولی مقتول در برابر قاتل یا قاتلین، سه حالت را می‌تواند اختیار نماید.<sup>۱</sup>

۱. قاتل را قصاص نماید.

۲. از قاتل بگذرد و او را عفو نماید.

۳. خون بهای مقتول خویش را بستاند.

**فرض اول** که قابل قبول نیست. زیرا مجازات قاتلین امام حسین علیه السلام در دنیا، همانگونه که دیدیم؛ امری غیر ممکن است و مطابق با قوانین الهی نمی‌باشد.

**فرض دوم** نیز که بخشش ظالمین است؛ در ادعیه رد شده. زیرا به هیچ وجه مسئله عفو و گذشت در میان نیست.

**فرض سوم** تنها راه منطقی در پیش روی ما می‌ماند؛ و آن این است که امام زمان علیه السلام باید خون بهای کشته خویش را دریافت نماید. حال باید به مرحله بعد برویم.

در اینجا باید ببینیم خون بها چیست و از چه کسانی باید دریافت شود؟ می‌گوییم: خون بها در اینجا، همان ارزشی است که خون انسان، برای آن ارزش بر زمین می‌ریزد. به همین دلیل، اگر خون انسان بر زمین ریخته شد و هدف مقتول برآورده گشت؛ نمی‌گوییم خون فلانی هدر رفت. آری اگر مادری برای نجات جان فرزندش، خود را در مهلکه انداخت؛ اما فرزندش نجات پیدا کرد؛ همه می‌گوییم: خون آن مادر به ثمر نشست و هدفش برآورده گشت. در اینجا دیگر نمی‌شود از خون بها، حرفی به میان آورد. زیرا

**اولاً:** عمل آن فرد، با آگاهی کامل انجام شده.<sup>۲</sup>

**ثانیاً:** خون بهای مادر، همان زندگی دوباره فرزند اوست.<sup>۳</sup>

حال به مرحله سوم می‌رویم. خون امام حسین علیه السلام برای چه بر زمین ریخته شد؟ آیا هدف مقتول (امام حسین علیه السلام) تاکنون برآورده شده است یا خیر؟ این خون بها باید از چه کسانی گرفته شود؟

**اگر بگوییم:** امام حسین علیه السلام برای مفتضح ساختن یزید علیه السلام خود را فدا نمودند؛ پس هدف ایشان برآورده شده است و حرف از خون بها معنا ندارد.

<sup>۱</sup> سوره ساء/آیه ۹۲

<sup>۲</sup> برخلاف ثوری خام کتاب شهید حاوید

<sup>۳</sup> البته این کتابی حقوقی نیست و فاعداً نمی‌تواند تمام جنبه‌های حقوقی فضا را بررسی نماید. مثلاً آیا آتش سوزی در اثر بی‌احتیاطی دیگران بوده یا خیر؟ آیا فرد نالتی در این ماجرا مقصر هست یا نه؟ آنها بر می‌گردد به بررسی دقیق جنبه‌های حقوقی فضا.



آری یزید رضی الله عنه مفتضح خاص و عام گردید و به عمق زباله‌دان تاریخ فرو غلتید. پس دیگر نباید از خون بهای امام حسین رضی الله عنه حرفی به میان آورد. در ثانی آن خون‌بها را از چه کسانی باید دریافت کنیم؟ زیرا دودمان اموی برچیده شده و کسی وارث یزید نیست.

**اگر بگوییم:** امام حسین رضی الله عنه برای بقای دین اسلام خود را فدا نمودند؛ باز هم نباید حرفی از خون‌بها به میان آورد. زیرا امروزه اسلام، دومین دین دنیا از لحاظ تعداد پیرو، و اولین دین دنیا؛ از نظر پویایی و زنده بودن است. خصوصاً امروزه این دین، لرزه بر پشت صهیونیسم بین‌المللی انداخته است؛ پس هدف برآورده شده است. آیا امام زمان رضی الله عنه می‌خواهند چند مرتبه خون‌بها بستانند!!!؟

بارها عرض شد در اینگونه موارد که می‌خواهیم در باره دلایل عملکرد معصومین رضی الله عنهم حرفی بزنیم؛ باید فوق‌العاده احتیاط نماییم. زیرا بسیاری از مواقع، ادله ساختگی ما؛ خلاف شئون معصومین رضی الله عنهم خواهد بود و در واقع ما مفتری و افترا زنده خواهیم بود.

پس ماجرا چیست؟ عرض می‌شود: شخص امام حسین رضی الله عنه در یک جمله فرمودند: هدف من اصلاح در امت جدم است. خوب حال ببینیم؛ چه اصلاحی در دین اسلام می‌بایست اتفاق بیفتد؛ که تا زمان ظهور، اتفاق نمی‌افتد و ظهور امام زمان رضی الله عنه نسخه منحصر به فرد آن مسئله است؟؟ اگر بتوانیم چنین موضوع عمل نشده و مورد غفلت قرار گرفته‌ای را در اسلام پیدا نماییم؛ مطمئناً می‌توانیم آن را، همان اصلاح مورد نظر و خون‌بهای امام حسین رضی الله عنه بدانیم.

برای پیدا نمودن آن مسئله، به کلمات وارده در ادعیه رجوع می‌کنیم. می‌بینیم در اغلب قریب به اتفاق آنها، کلمه ثار و مشتقات آن بکار رفته است. در مباحث قبلی ثابت شد که ثار به معنای برانگیزاننده و تحریک کننده بکار رفته است.

در نتیجه ثار در دین خاتم؛ یعنی برپا کننده حکومت الهی. لاجرم ثار الله به معنای کسی بکار رفته که جانش را برای برپایی حکومت دینی در زمین فدا نموده است. باز هم در مباحث قبلی ثابت شد تنها تفاوتی که بین امام علی و امام حسین و نه امام معصوم دیگر رضی الله عنهم می‌توان پیدا نمود؛ همین تفاوت است.

یعنی قیام آن دو امام رضی الله عنهم برای برپایی حکومت الهی در زمین بود.

اما آن نه امام بزرگوار دیگر رضی الله عنهم چون محیط را بسیار نامناسب دیدند؛ تمام کوشش خود را فقط مصروف برپا ماندن دین اسلام نموده؛ و عملی در راه ایجاد حکومت دینی انجام ندادند.

بنابراین می‌بینیم فقط آن دو امام بزرگوار علیه‌السلام خون خود را برای این هدف مقدس، که همانا برپایی حکومت دینی در زمین بود؛ نثار نمودند. آری امام زمان علیه‌السلام با برپایی حکومت دینی، آن بهایی را خواهد گرفت؛ که خون آن دو امام بزرگوار علیه‌السلام در راهش ریخته شد. در این گونه موارد، اصطلاحاً و در عرف جامعه می‌گوییم: خون‌بهای فرد مقتول دریافت شده است. در مباحث گذشته دیدیم که افرادی مانند معاویه رضی الله عنه تمام همت خود را صرف نابودی و اضمحلال اهداف عالیّه دین آسمانی اسلام نموده بودند. از طرفی دیدیم هدف غایی و نهایی دین اسلام؛ ایجاد حکومت واحدّه جهانی و برپایی نظامی بود که در آن، احکام الهی جاری گردد.<sup>۱</sup>

همچنین دیدیم که امام علی و امام حسین علیه‌السلام برای تحقق بخشیدن به این هدف نهایی دین الهی، خون خود را نثار نمودند. حال اگر فردی پیدا شود که بتواند آن هدف نهایی را محقق سازد و اجازه ندهد افکار پلید معاویه و معاویه صفّتان رضی الله عنهم در مورد جامعه بشری، جامه عمل بپوشد؛ انتقام خون آن دو امام بزرگوار علیه‌السلام را گرفته است. زیرا نقشه‌های معاویه و امثال او رضی الله عنهم را، نقش بر آب نموده است.

بنابراین باید شعار یا لئارات الحسین را در معنایی جدید معرفی نماییم. معنای جدید آن شعار، اینگونه خواهد بود:

اصحاب امام زمان علیه‌السلام افرادی هستند که برای برپایی حکومت دینی در دنیا، قیام می‌کنند.<sup>۲</sup> لازم به تذکر است که شعار یا لئارات الحسین چندین مرتبه در طول تاریخ بکار گرفته شده است. اولین مرتبه این شعار در قیام توأیین یعنی سال ۶۵ هـ ق. بوسیله سلیمان بن سرد خزاعی و طرفدارانش استفاده شد.<sup>۳</sup>

در سال ۶۶ هـ ق. این شعار، در قیام ابراهیم بن مالک اشتر و مختار ثقفی بکار گرفته شد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> در حکومت دینی، احکام ادیان الهی اجرا می‌شوند. لذا می‌بینیم امام زمان علیه‌السلام در میان یهودیان با کتاب آنها، در میان مسیحیان، با کتاب خودشان و در میان مسلمانان، با قرآن حکم می‌فرماید. پس می‌توانیم مفهوم ادیان گوناگون، در زمان ظهور هستند؛ اما اگر فرار باشند به دسورات کتب خودشان عمل نمایند، به دین واحد جهانی خواهد گروید.

<sup>۲</sup> این نگاه کاملاً مطابق با واقع است؛ یعنی شعار آنها، عین عملشان است. آنها عملاً انتقام گرفته، آرزوی فائزین او را نقش بر آب می‌کنند.

<sup>۳</sup> تاریخ الطبری ۴/۴۵۱، اصدق الاخبار ۳/۱۹۹؛ نور العین فی مشهد الحسین (ع) ۹۶؛ اکمال الکمال ۲/۱۴ و ۲۷/۷؛ لهوف ۱۵۵

<sup>۴</sup> تاریخ طبری ۴/۴۵۱، الامالی (طوسی) ۲۴۰؛ ذوب الضار ۲/۱۰۲؛ مدینه المعاجر ۴/۳۲۴، العوالم الامام الحسین (ع) ۶۵۹؛ اصدق الاخبار ۴۶؛ احادیث آم المومنین ۱/۲۶۱؛ الاحبار الطوال ۲۹۱؛ تاریخ مدینه دمشق ۳۳/۳۵۳؛ تاریخ یعقوبی ۲/۲۵۸؛ مقتل الحسین (ع) ۲۸۳ و ۳۳۲؛ لهوف ۱۷۹؛ صحیفه الحسین (ع) ۳۵ البته امکان دارد در طول تاریخ بعنوان شعار گروه‌های دیگر نیز بکار رفته باشد؛ مثلاً فرطی در صله تاریخ الطبری ۱۰ ذکر می‌کند فراموشی سیر این شعار را بکار برده‌اند.



در نهایت این شعار بعنوان استراتژی قیام امام زمان علیه السلام نیز بکار خواهد رفت.<sup>۱</sup> اما چه تفاوتی بین اهداف این گروه‌ها وجود دارد؟ آیا یاران امام زمان علیه السلام از شعاری تکراری استفاده می‌کنند؟ عرض می‌شود: خیر. این شعار، شعاری تکراری نیست. قیام‌های گذشته مانند توابین و مختار، بُعد عاطفی قضیه و احساسی انتقام را پوشش می‌دادند. در قیام سلیمان و مختار، از مسببین واقعه عاشورا انتقام گرفته شد. هیچکدام از آن حرکت‌ها، بدنبال جامه عمل پوشاندن به هدف درازمدت عاشورا نبودند. بلکه مهمترین اولویت حرکت آنها، برخورد شدید با عاملان این جنایت بود. ولی امام زمان علیه السلام در قیام مبارکشان، به پیام درازمدت عاشورا عمل می‌کنند و حکومت دینی تشکیل می‌دهند. پس می‌توان گفت نگاه یاران امام زمان علیه السلام به شعار *یا ثارات الحسین*، نگاهی متفاوت با نگاه مختار و سلیمان خزاعی است.

در نتیجه شعار آنها نیز شعاری تکراری نیست؛ چرا که حرکت‌های قبلی نتوانسته بودند انتقام واقعی و عقلانی بگیرند. در نتیجه انتقام سلیمان و مختار، انتقامی ناقص بود. یعنی آنگونه انتقامی، می‌تواند جهت هر انسان دیگری نیز گرفته شود. بعبارتی دیگر، لازم نبود امام حسین علیه السلام کشته شود؛ تا آنگونه حرکت‌هایی انجام شود. یا بهتر است بگوییم نگاه آنها به امام حسین یک نگاه احساسی بود.

زیرا از نظر آنها، ابن‌زیاد ملعون، عمرسعد کثیف و... فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را در صحرائی سوزناک با لب تشنه شهید کرده بودند؛ در نتیجه می‌بایست مجازات شوند. در این حرکت، حتی لازم نیست قیام امام، قیامی آگاهانه و دارای پیام‌های متفاوت باشد. اما در نگاه مدرن به عاشورا، قیام کاملاً آگاهانه است.

حرکت امام نیز برای احیای حکومت دینی انجام شده. اما نه حکومت دینی در زمان خودشان؛ بلکه در طی یک پیام بلندمدت، برای نسل‌های آینده. زیرا کاملاً ماهیت افراد آن زمان، برای امام حسین علیه السلام شناخته شده بود.

بنابراین یاران امام زمان علیه السلام چه شعار ایجاد حکومت دینی دهند؛ یا شعار *یا ثارات الحسین*، تفاوتی ندارد؛ اما آنها با مطرح ساختن شعار *یا ثارات الحسین* ثابت می‌کنند که پیام عاشورا، ایجاد حکومت دینی بوده است.

<sup>۱</sup> عبون اخبار الرضا (ع) ۲/۲۹۸؛ الامالی (صدوق) ۱۹۲؛ مستدرک الوسائل الشیعة ۱/۱۱۴ و ۶/۱۸۹؛ المزار ۱۰۷؛ بحار الانوار ۲۸۵/۴۴ و ۳۰۸/۵۲ و ۱۰۳/۹۸؛ العوالم الامام الحسین (ع) ۵۳۹؛ شجرة طوبی ۱۷۸/۱؛ مستد الامام الرضا (ع) ۱/۴۸؛ معجم احادیث الامام المهدی (ع) ۱۶۸/۴؛ در الاخبار ۶۹۳؛ میزان الحکمة ۲/۱۴۶۶.





آنها با مطرح ساختن دوباره این شعار، به می‌فهمانند درک اجداد ما از نهضت عاشورا، درکی صحیح نبوده است و می‌بایست زودتر از این، به پیام‌های عاشورا دست یافت. این را بدانیم که در آن زمان، ائمه علیهم‌السلام نمی‌توانستند تمام حرف دل خود و واقعیت امر را بیان نمایند.<sup>۱</sup> اینگونه مطالبی را در زبان رمز و راز و بصورت یک سر بیان می‌نمودند؛ تا نسل‌های آینده که فشار و اختناق کم خواهد شد؛ امت اسلام، آن شعارها را درک نمایند. مانند پیام آن طوطی هندی، برای آن طوطی محبوس در قفس مرد بازرگان. در این نگاه، بهتر درک می‌کنیم چرا آن ارتباط وثیق و محکم، بین امام حسین و امام زمان علیه‌السلام وجود دارد.

در این نگاه، ارتباط میان معصومین علیهم‌السلام براساس عواطف و احساسات محض تبیین نمی‌شود. یعنی نمی‌گوییم: چون امام زمان از نوادگان امام حسین علیه‌السلام هستند؛ لاجرم ارتباطشان با امام حسین، محکم‌تر از امام حسن علیه‌السلام است!!

اینگونه برداشت‌ها در عالم انسان‌های عادی مانند خودمان صدق می‌کند؛ اما در مورد اولیاءالهی حرفی بی‌پایه است. زیرا نسبت‌ها در آن مقام، براساس هدف تبیین می‌شود و هدف امام زمان، همان هدف امام حسین علیه‌السلام است. یعنی ایجاد حکومت دینی.

پس به این قول مولوی باید اقتدا نماییم و آن را در پیش دیدگان خود قرار دهیم:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر      گر چه باشد در نوشتن شیر، شیر

مثلاً آیا تاکنون از خود سؤال کرده‌ایم: چرا حضرت فاطمه علیه‌السلام دستور دادند قبر مبارکشان

از انظار عمومی مخفی باشد؟

در اینجا بعضی عزیزان می‌گویند: زیرا در آن زمان، حقّ حضرت را غضب کردند. یا اینکه: در جریان غضب خلافت، آن حضرت را ناراحت کردند. یا اینکه: به آن حضرت توهین کرده و ایشان را مضروب نمودند. یا اینکه شوهرشان را از رسیدن به خلافت محروم کردند. و..... یعنی چون در اینجا تفسیری روشن نداریم؛ بازهم خودمان را جای آن حضرت گذاشته و از خود می‌پرسیم:

<sup>۱</sup> آری وقتی ائمه علیهم‌السلام با بوجه به اینکه فرزند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از رجال برگ و مطرح عصر خویش بودند؛ فقط به جرم محبوبیت و بوجه مردم به آنها شهید و مسموم می‌شدند؛ اگر حرفی از ایجاد حکومت راسخ دینی به زبان می‌آوردند؛ چه اتفاقی می‌افتاد؟ آیا امروزه یک شیعه و طرفدار آن بزرگواران نیز در رمین پیدا می‌شوند؟



اگر ما قرار باشد قبرمان را مخفی سازیم؛ براساس کدامیک از دلایل بالا، این کار را می‌کنیم؟<sup>۱</sup>  
و این همان حرف و طرز فکر بسیار غلط است.

زیرا با توجه به نواقص ما، اغلب این ادله نمی‌توانند کافی و یا حتی منطقی باشند. مثلاً بسیار ساده‌لوحانه است اگر تصور کنیم چون فدک را به حضرت ندادند؛ حضرت دستور دادند قبرشان مخفی باشد!! یا حتی در برابر آن همه ظلم و جسارتی که به حضرت فاطمه علیها السلام روا شد؛ باز هم منطقی نیست که امروزه این همه عاشق، داغ زیارت قبر آن عزیز بر دل داشته باشند. یعنی در منطق اهل بیت علیهم السلام قابل توجه نیست که:

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری

پس دلیل چیست؟؟ آن دلیلی که هم بتواند ما را قانع نماید و هم بر دامان پاک اهل بیت علیهم السلام گردی ن نشانند؛ کدام است؟؟ در اینجا باید توضیح مختصری عرض شود. لذا می‌گوییم:

**اولاً:** حق هیچکدام از اولیاء الهی، در این دنیا ادا نخواهد شد؛ قاعدتاً حضرت فاطمه علیها السلام نیز از این امر مستثنی نیستند. مگر حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ادا شد؟

**ثانیاً:** قبلاً عرض شد؛ اولیاء الهی به آن دلیل ولی خدا می‌شوند؛ که عاشقانه مصائب راه دوست را تحمل می‌کنند. یکی از مهمترین این مصائب، اذیت و آزار خلق الله است. پس مقابله به مثل، با افراد جاهل معنایی ندارد و مخالف آیات و اذای عظیمه جاهلون قالوا سلاما و یا و اذا مروا بالفو مروا کراماً<sup>۲</sup> است. باز هم چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید؛ و نگاهی مدرن به قضیه انداخت. آری تنها دلیلی که به ذهن حقیر می‌رسد این است:

حضرت فاطمه علیها السلام باید اولین شهید در راه ایجاد حکومت دینی دانست.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> البته روایات بورانی که در اینگونه موارد آمده، بسیار راه گشاست؛ اما باید شرایط خاص آن زمان را در نظر بیاوریم. آری شاید آن طوطیان آزاد در بستان الهی، برای من و نوب اسیر قفس، پیامی داده باشند. آری از حضرت علی و دیگر ائمه علیهم السلام در این مورد سوال می‌شد؛ اما سوال کننده و بلکه جامعه اسلامی آن زمان، ظرفیت تمام پاسخ را نداشت!!

<sup>۲</sup> سوره فرقان/آیات ۶۳ و ۷۲

<sup>۳</sup> در بسیاری از مطالب می‌خوانیم حضرت فاطمه علیها السلام اولین شهید راه ولایت هستند. من فکر کنم بسیاری از ما وقتی این جمله را می‌خوانیم؛ آن را در حالی تصدیق می‌کنیم که معایش را درست نفهمیده‌ایم. باصطلاح منظمین این از فضایی است که تصدیفش آسانتر از تصورش است. براساس منظور از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام چیست؟؟ آیا منظور ولایت باطنی است؟ یا ولایت ظاهری؟ و با حکومت و خلافت؟؟ خلاصه، ولایت یک کلمه عجیبی شده و هر کس، هر معنایی که از آن می‌خواهد؛ برداشت می‌نماید. جالب اینجاست که در اغلب موارد، نیاز محدود ما را هم برطرف می‌سازد. به همین دلیل ما بجای کلمه ولایت، در اینجا تصریح به حکومت دینی می‌نماییم که بسیار رساتر است.



حرکت‌ها و فعالیت‌های حضرت فاطمه علیها السلام را اگر مطالعه نماییم؛ می‌بینیم ایشان بسیار جلی، مصمم بودند جلوی این انحراف در مسیر اسلام را بگیرند. حتی تهدید آن بزرگوار به نفرین و منع حضرت علی علیه السلام همه و همه را باید در راه همان هدف مقدس دانست.<sup>۱</sup>

اگر در اثر نفرین حضرت فاطمه علیها السلام مردم مدینه نابود می‌شدند و در عوض دین الهی منحرف نمی‌شد؛ باز هم ارزش داشت. زیرا نگاه کلان‌نگر حضرت فاطمه علیها السلام بر سعادت کُلّ جامعه بشری استوار بود. اگر مردم مدینه که در آن زمان خاص، نقشی مانند یک ویروس را بازی کردند؛ از میان می‌رفتند و جامعه بشری سعادت‌مند می‌گردید؛ باز هم دین خدا برنده می‌شد. اما در این فرض، دلیل منع حضرت علی علیه السلام چه می‌تواند باشد و چرا آن حضرت مانع شدند؟

در اینجا می‌گوییم: علاوه بر اینکه آن بزرگواران، نشانه رحمت خداوند بر زمینیان بودند؛ حضرت علی علیه السلام چون دیدند جامعه بشری، هنوز به آن رشد از نظر عقلی نرسیده است تا بتواند درک نماید خلیفه‌الله و ولایت اهل بیت علیهم السلام چه معنایی دارد؛ لذا منع فرمودند.

زیرا بر فرض که اهل مدینه نابود می‌شدند؛ آیا اهل مکه آن رشد را داشتند؟ آیا اهل ایران و روم آن رشد را داشتند؟ اهل یمن و شام چی؟ خیر. زیرا راه ایجاد حکومت دین آسمانی فقط در صورتی عملی بود که مردم مدینه آن را با درک و فهم تمام؛ می‌پذیرفتند و در راه نشر و تبلیغ آن، کوشش می‌نمودند.<sup>۲</sup>

چنانچه دیدیم آن مردم توانستند تصویر و تصور ناقص خود از اسلام، را برای دیگر ملت‌ها شرح دهند؛ و دیگران نیز آن دستورات ناکافی و ناقص را پذیرفتند. بنابراین می‌توانیم از قبل حدس بزنیم اگر در گام اول، تصویری صحیح از دین الهی داشتند؛ بمراتب قوی‌تر و کامل‌تر، دیگر ملت‌ها نیز از آن استقبال می‌کردند.

ملت ایران و روم که مانند قریشیان، نژادپرست نبودند. آنها که تعصبات جاهلانه قبیله‌گرایی نداشتند؛ مطمئناً بهتر و زیباتر اسلام واقعی را درک می‌کردند.

<sup>۱</sup> منابع شیعی، آورده‌اند: حضرت علی علیه السلام به سلمان فرمودند. سلمان، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را درباب: زیرا من عذاب را در کنار دیوارهای مدینه می‌بینم. سلمان به حضرت فاطمه علیها السلام اظهار عرض می‌کند: پدر شما رحمت بودند؛ شما باعث عذاب نشوید. خانه المستدرک الوسائل ۲/۲۸۹؛ المسترشد ۲/۲۸۲؛ الاخصاص ۱۸۶؛ بحار الانوار ۲۸/۲۰۶ و ۲۷/۴۳؛ تفسیر العباسی ۲/۶۷؛ سماء المقال فی علم الرجال ۱/۹۹؛ بیت الاحزان ۱۱۱؛ الانوار العلویه ۲۹۲؛ وفيات الائمة ۲۳؛ مجمع الوری ۷۶

<sup>۲</sup> منظور از اهل مدینه، یعنی پیشگامان در پذیرش اسلام، و آنهایی که در محضر عزیز دو عالم صلی الله علیه و آله مدت‌ها نشست و برخاست داشتند. در این معنی: عمر و ابوبکر و... نیز از اهالی مدینه محسوب می‌گردند.



جرجی زیدان مسیحی که در کتاب تاریخ تمدن اسلام، گرایشات نژادی و مذهبی خویش را اعمال نموده است؛ در مورد استقبال بعضی از اهل کتاب و دیگر اقوام از اسلام در زمان حکومت امویان، با بی‌انصافی برخورد کرده.

او علت گرویدن به اسلام عده‌ای را، معاف شدن از جزیه ذکر کرده است. بعد هم مدعی است چون که این اسلام آوردن، آنها را از پرداخت جزیه معاف نمود؛ به دین خود برگشتند. مردم سمرقند برای گریز از پرداخت جزیه، اسلام آوردند. چون دیدند اسلامشان سودی ندارد و جزیه از آنان گرفته می‌شود؛ دوباره به دین پیشین خود برگشتند.<sup>۱</sup>

این مطلب تا حدودی برگرفته از تعصبات مذهبی است. ما نیز اگر بخواهیم تعصبات مذهبی خویش را در این زمینه بروز دهیم؛ چنین می‌گوییم:

اهل کتاب وقتی نقصان و ناکارآمدی ادیان تحریف شده خویش را احساس کردند و پیام‌هایی بخش اسلام را شنیدند؛ عاشقانه از آن استقبال نمودند. اما وقتی اعمال مخالف اسلام خلفای وقت، ظلم و ستم، دنیاطلبی و ثروت‌پرستی آنها را دیدند؛ از اسلام روی‌گردان شدند و به دین خود برگشتند. زیرا مزیت دین آنها این بود که حداقل، دنیاطلبی در آن به این شدت رواج نداشت و در نتیجه روح معنویت‌جویی آنها را بیشتر ارضاء می‌کرد.

اما اگر بخواهیم بدون تعصب مذهبی به قضایا نگاه کنیم؛ این دو فرضیه را با هم جمع می‌کنیم. یعنی عده‌ای بخاطر منافع مادی، به اسلام گرایش پیدا کردند و عده‌ای بخاطر معنویت و روحانیت موجود در دین اسلام، بعد عده‌ای بخاطر عدم دست‌یابی به منافع مادی خود، از اسلام برگشتند؛ عده‌ای بخاطر اعمال خلاف بعضی مسلمانان و این نتیجه‌گیری، به واقعیت نزدیکتر است.

آری نه تنها مردم آن زمان، بلکه در هر عصری مردم به دنبال سعادت هستند. وقتی اسلام به دنیا عرضه شد؛ بسیاری از مردم گمشده خود را در آن یافتند. اما بین قرانت زمینی اسلام و نسخه اصیل آسمانی آن تفاوت زیادی بود. مطمئناً وقتی مبلغین یک ایدئولوژی (اهل مدینه) نتوانند آن را درک نمایند؛ آیا می‌توان به گسترش آن آیین امیدوار بود؟؟

<sup>۱</sup> تاریخ تمدن اسلام ۲۳۰



بنابراین حضرت علی علیه السلام با توجه به عدم رشد فکری جوامع بشری در آن زمان از یک طرف؛ و مسدود شدن تنها راه تعالی آن از طریق عقلی،<sup>۱</sup> از حضرت فاطمه صلوات الله علیها خواستند تا اهل مدینه را نفرین نفرمایند. به بحث خود برگردیم.

گفتیم حضرت فاطمه صلوات الله علیها بشدت فعالیت فرمودند؛ تا حکومت اسلامی بوجود آید و جریان حکومت دینی که در زمان پدر بزرگوارش بوجود آمده بود؛ منحرف نشود. ولی متأسفانه حضرت در جلوگیری از انحراف امت جاهل موفق نبودند و لذا شهید شدند. ما نیز باید تا زمان ظهور فرزندش، منتظر زیارت قبر مطهر او باشیم. حال به ربط بسیار لطیف بین زمان ظهور امام زمان صلوات الله علیه و آشکار شدن مرقد مطهر فاطمه زهرا صلوات الله علیها می‌رسیم. این پنهان ماندن مرقد مطهر حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها یک پیام آشکار و یک پیام مخفی و لطیف دارد. پیام آشکار آن این است:

**در ماجرای سقیفه، انتخابات تعیین خلیفه، خیلی هم دموکراتیک، آزادانه و مردمی نبود!!!**  
پیام لطیف آن این است:

من برای جامه عمل پوشاندن به حکومت دینی شهید شدم؛ هر زمان به آن رشد و تکامل عقلی رسیدید تا ایجاد حکومت دینی، را درک کرده و آن را عملی نمایید؛ به زیارت من بیایید.

از زبان اهل دل، که توان روئت قیافه برزخی افراد را داشته‌اند؛ بسیار شنیده‌ایم تعدادی از زائران مشاهد مشرفه و اماکن مقدسه، با قیافه‌های غیرانسانی در حال زیارت بوده‌اند. اما زائران حضرت زهرا صلوات الله علیها نه تنها باید سیرت خویش را براساس دستورات فردی اسلام، انسانی نمایند؛ بلکه باید عمق دستورات اجتماعی اسلام را فهمیده، به آن معتقد باشند و جهت اجرای آن بکوشند. شاید صعوبت مشاهده امام زمان صلوات الله علیه و درک مرقد مطهر فاطمه زهرا صلوات الله علیها همان رابطه لطیفی باشد که خود حضرت فرموده‌اند: **فی ابنة رسول الله صلوات الله علیه لی اسوة حسنة<sup>۱</sup> در دختر رسول خدا، برای من الگویی وجود دارد.**

<sup>۱</sup> اگر اهل مدینه این پدرش را از خود نشان می‌دادند؛ می‌شد امید داشت که از راه براهین عقلی، انسان به راه مستقیم سعادت هدایت گردد. اما با اسسکاف آن جامعه که سال‌ها در معیت پیامبر اکرم صلوات الله علیه بودند؛ این امید تبدیل به ناس گردید. حال باید نگاه همه به روش‌های آزمایش و خطا در بوته آزمایش باشد؛ با انصار را به نسخه‌ای برساند که ۱۴۰۰ سال پیش، از راه عقلی و با هزینه‌ای بسیار اندک می‌توانست برسد.

<sup>۲</sup> معجم احادیث الامام المهدي (ع) ۳۸۵/۴: العبه ۰۲۸۶: اللعة البيضاء، ۱۴۴



یعنی همانگونه که زائران مادرم باید از انواع جهل‌ها بیرون آمده باشند؛ کسی که من را ملاقات می‌کند؛ باید از مقام بالایی در معرفت برخوردار باشد.

در هر صورت باید بدانیم تمام اهداف معصومین علیهم‌السلام بر درک صحیح از آخرین دین آسمانی استوار بوده است. حال اگر سعی می‌شود تا ارتباط آنها، با حکومت دینی تبیین گردد؛ به همین دلیل است. زیرا غایت اهداف آنها، بر همین اصل اصیل بنا شده بود.

بسیاری از ما، عاشق اهل بیت علیهم‌السلام هستیم؛ اما در عمل نمی‌توانیم اهداف آنها را با امیال خود هماهنگ نماییم. لذا همان تجربه تلخ دوره‌های سابق تکرار خواهد شد. خداوند متعال با آن همه رأفت و رحمت بر بندگان، اگر ظهور را به تأخیر می‌اندازد؛ قصد خاصی دارد. او نه علاقه دارد تا ما بندگان ناچیزش، در غیاب امام زمان علیه‌السلام گمراه بمانیم و جهنمی شویم؛ و نه دوست دارد ولی خود را در پشت پرده غیبت نگاه دارد.

هدف او این است که ما بتوانیم به آن رشد عقلی برسیم؛ تا در برابر گناه و لغزش معصوم و مصون بمانیم. همان گونه که وقتی مار سمی را می‌بینیم؛ در برابر او واکنش دفاعی اتخاذ کرده و مصون می‌مانیم. ما نه تنها در برابر لغزش و انحرافات اخلاقی، دینی و مذهبی؛ بلکه در برابر انحرافات و لغزش‌های سیاسی نیز باید به این رشد و تکامل برسیم.

هزینه این گونه رشدی، تاکنون برای بشریت بسیار سنگین بوده و بعد از این نیز سنگین خواهد بود. اما تا ما افراد بشری، غرق در امیال و شهوات هستیم؛ نمی‌توان انتظار خاصی از خداوند متعال داشت.

او همه انسان‌های مشتاق را بصورت فردی هدایت خواهد کرد؛ اما بحث جامعه بشری و هدایت اجتماعی، امری جداست. قبلاً نیز تأکید فرموده: **ان الله لا یغیر ما یقوم حتی لا یغیر ما بأنفسهم**.<sup>۱</sup> این نگاه به هیچوجه نباید شائبه کم‌لطفی و خدای نکرده، ظلم را در ما ایجاد نماید.

زیرا فرد فرد ما، در صورتی که طلب و لیاقت خود را نشان دهیم؛ در زیر چتر لطف الهی، هدایت خواهیم شد. اما وقتی به احادیث وارده در مورد عصر ظهور نگاه می‌کنیم؛ متوجه خواهیم شد که در آن زمان، چگونه بهشتی در روی زمین ساخته می‌شود.

آری قاعدتاً برای رسیدن به آن بهشت زمینی، باید آماده‌تر از این باشیم.

همین نظام جمهوری اسلامی که فقط پرتوی از حکومت دینی است؛ چه نعمت‌هایی را برای

ملت ایران ارمغان آورده است؟

<sup>۱</sup> سوره رعد/آیه ۱۱



آری نگاهی به نوع برخورد ما با این نظام، می‌تواند مقیاس خوبی برای سنجش خودمان باشد. ما امروزه می‌توانیم با یک سنجش صحیح، بطور تقریبی بفهمیم اگر در عاشورا حضور داشتیم؛ در کدامین صف قرار می‌گرفتیم.

البته در همین اول بحث، شدیداً تأکید داریم این مقیاس، فقط یک مقیاس و سنجش درونی است نه بیرونی.<sup>۱</sup>

کشوری که تا دیروز به کارشناسان دون پایه اجنبی، حق توحش می‌پرداخت تا برای انجام بعضی کارهای جزئی به ایران بیایند؛ امروزه معاون رئیس جمهور اسبق آمریکا<sup>۲</sup> را با خواری و خفت از کشورش بیرون می‌کند. کشوری که تا دیروز در نقشه جغرافیای سیاسی و کانون علاقه دل‌ها، هیچ جایی نداشت؛ امروزه به یک ملت مطرح و محبوب تبدیل شده است.<sup>۳</sup>

تعامل مردم با عالم طبیعت، تعاملی دیگرگونه شده است. یعنی اگر زلزله‌ای مانند زلزله بم نیز بیاید؛ مردم ایران، فاجعه ملی را تبدیل به حماسه ملی می‌کنند. پس مردم ایران نشان دادند که تا حدودی، به آمادگی ظهور نزدیک شده‌اند. زیرا دیگر هیچ اسلحه‌ای برابر آنها کارایی ندارد؛ چون استقامت خود را نشان داده‌اند. مگر از کار افتادن سلاح‌ها یک از نشانه‌های ظهور نیست؟ چرا آن همه اسلحه کشتار جمعی، نتوانسته صدای ما را خاموش سازد؟

یکی از مصادیق از کار افتادن اسلحه، بیهوده بودن استفاده از آن است. این مطلب در مورد مردم ایران، الان کاملاً صدق می‌کند. خداوند وعده نصرت داده است و ملت ایران نیز محکم ایستاده‌اند. اما نباید فقط به خوبی‌های خودمان غرّه شویم و از ادامه راهی که ۱۴۰۰ سال پیش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیمودنش را اختصاص به ما داده؛ غافل شویم. ما باید نقاط ضعف خود را بهتر بشناسیم و آنها را رفع کنیم. مثلاً چرا بعضی از ما در برابر شایعات متضلل می‌شویم؟؟<sup>۴</sup>

این نکته احتیاج به بررسی دقیق‌تر دارد. ما در اینجا، از ماجرای کربلا شروع می‌کنیم.

<sup>۱</sup> یعنی هرکدام از ما، در درون خودمان، ناند خود را بسنجیم. نه اینکه بعضی از مواع رند اسلام (مسلمانان نندز از خدا و بی‌شعوران مدعی فهم و کمال!!!) در کوجه و حبابان راه افتاده و مردم را نه عنوان مواع ظهور امام زمان صلی الله علیه و آله معرفی کنند.

<sup>۲</sup> اساره به ماحرای مک فارلیس معاون رونالد ریگان رئیس جمهور اسبق آمریکا

<sup>۳</sup> البته عده‌ای می‌گویند: با اتناع ایرانی در فردگاهای آمریکا، خوب برخورد نمی‌شود و آنها را تروریست می‌دانند. این دوستان ناند بدانند ما علمدار معنویت سنده‌ایم و ناند بوقع داشته باشیم علمداران باهی از ما راضی ناسند. مهم مقبولت نزد ملت‌هاست؛ نه دولت‌هایی که منافع نامشروعشان به خطر افاده. مگر اوسفیان و سران فریش از اسلام راضی بودند؟ در برابر جهانخواران، فرآن فرموده: قل موتوا بعیطکم

<sup>۴</sup> البته جالب اسجاسبت که تمام این نطلل و سسب شدن، تا زمانی است که بای انجان جدی پیش ناسنده است. والا اسن مطلب در زمانی که اسجاسبت به فداکاری است، نشان می‌دهد که هرگر کاری نه تسامعبت دشمن ندارد



چرا حماسه حسینی علیه السلام در بین ملت ایران زنده مانده است؟ بعضی می‌گویند: چون همسر امام حسین علیه السلام ایرانی بوده است؛ لذا ملت ایران نسبت به داماد خودشان حساسیت داشتند. این از دلایل افرادی است که گرایش‌های افراطی ایران‌پرستی و شووینستی دارند و حرفی منطقی نیست. در بین این همه ایرانی، که در طول تاریخ به حق و یا ناحق کشته شده‌اند؛ چرا فقط ملت ایران بر روی داماد غیرایرانی و عرب خود؛ حساسیت پیدا کرده است؟!؟  
نه، باید دلیل دیگری پیدا کنیم.

حقیر چندین دلیل طولی برای این مهم پیدا کرده است؛ که بعضی از آنها، اختصاص بیشتری به ملت ایران دارد؛ و بعضی مشترک بین همه جوامع انسانی است. یکی از آن خصوصیات، این است که ما ملت ایران، از مظلوم‌کشی متنفریم و مانند اغلب انسان‌ها، دوست نداریم به کسی ظلم شود. یکی اینکه چون ما عرب نیستیم؛ در نتیجه می‌توانیم بهتر و بدون تعصب، به جنایات امویان نگاه کنیم. آری در حکومت امویان، گرایش‌های نژادپرستی شدید بود و لذا این گرایش‌ها، تا حدودی اعراب را قانع می‌نمود تا کمتر به جنایات خلفای عرب پردازند.

یکی اینکه مذهب رسمی ایران، از عصر صفوی شیعی گردید. لذا ما بیشتر به ائمه اطهار علیهم السلام علاقه‌مندیم و گرایش پیدا کردیم. البته در اینجا یک نکته جالب باید در مورد تشیع علوی، تشیع صفوی بدانیم. دکتر شریعتی تشیع صفوی را نماد انسان‌های تاجرپیشه‌ای می‌داند که حتی عزاداری محرم را برای اجر آن انجام می‌دهند و براحتی در خدمت کانون‌های قدرت (زر، زور و تزویر) قرار می‌گیرند.

در یک کلام؛ تشیع علوی از نظر ایشان، یک نه بزرگ به تمام کانون‌های قدرت است. جالب اینجاست که بعضی جاهلان روشنفکر، جمهوری اسلامی را مصداق تشیع صفوی می‌دانند. هیچکس نیست از این افراد بی‌سرد؛ تمام مشکلاتی که برای جمهوری اسلامی بوجود می‌آید؛ آیا بغیر از نه گفتن به کانون‌های قدرت است؟<sup>۱</sup>  
پس درک و فهم خود را گسترش داده، مطالب آن معلم بزرگوار را مصادره به مطلوب نکنیم. روح آزادی خواهی و سلحشوری ایرانیان نیز یکی دیگر از عوامل است.

<sup>۱</sup> البته این به معنای عدم هماهنگی تشکیلات اجرایی و با سوءاستفاده عده‌ای سودجو نیست؛ ان شاءالله به آنها خواهیم پرداخت. اما باور کنیم که اگر گوشه چشمی به کانون‌های قدرت نشان دهیم؛ خیلی از مشکلات خارجی ما حل خواهد شد. اما ههات که زیر بار تشیع صفوی برویم. آن آقایان هم بهتر است کمی عمیق‌تر ببینند.





اما یک روحیه خاص، در میان ما ایرانیان وجود دارد؛ که در بین دیگر ملت‌ها به این شدت نیست. آن هم روحیه احساسی و عاطفی ماست. آری خیل عظیم شاعران بزرگ و بی‌مانند، بهترین گواه بر این ادعای ماست؛ شاعرانی که در طول تاریخ بشریت بی‌نظیر بوده‌اند. هم اکنون نیز روحیه شعر و شاعری، در خون این ملت جاری است.

هرچند دیگر ملت‌ها نیز شاعران زیادی دارند؛ اما هرگز روحیه شعر و شاعری، تا این حد در بین احاد جامعه آنها رسوخ نکرده است. اعراب نیز از قوه تخیل و عواطف سرشاری سود می‌بردند؛ اما دست روزگار و در واقع تعلیمات دینی معاویه، آن امت سلحشور را استحاله کرده و از آن روحیه، جز یادی در اذهان باقی نمانده.

از طرفی عرض شد سرماندگاری عاشورا، در بهره بردن از بهترین صحنه‌های عاطفی آن است. لذا هرچند باید مهمترین علت گرایش ملت ایران به حماسه حسینی را در گرایش‌های عمیق مذهبی آنها دانست. اما یکی از علل ایجاد همین عمق در روحیه مذهبی ایرانیان، عاطفی بودن صحنه‌های عاشوراست. ملت ما در عاشورا، صحنه‌هایی بی‌نظیری را خلق می‌کند. اما همین عاطفی و احساسی بودن؛ یکی از نقاطی است که دشمن می‌تواند از آن وارد شود، و به ما ضربه بزند.<sup>۱</sup> اما وظیفه مردم ایران اسلامی چیست؟

همانگونه که قبلاً عرض شد احساسات و عواطف ملت ایران در میان دیگر ملل، ایرانیان را کاملاً متمایز ساخته است. اما احساسات و عواطف اگر در خدمت عقل قرار گیرند؛ هرگز راه نفوذی در انسان باقی نمی‌گذارند، اما این عمل را نمی‌توان به راحتی به دست آورد. ما باید با تکیه بر قدرت تعقل، کاری کنیم که کمتر تابع احساسات نامعقول گردیم؛ والا به راحتی از همین ناحیه ضربه‌پذیر خواهیم بود. افراد سودجو در اغلب زمان‌ها، توانسته‌اند این خصلت ما را ببازری بگیرند.<sup>۲</sup>

۱ یکی از نکاتی که هرگز برای حمبر حل نشده، بعضی اعمال، رفتار و اشعار عزاداران در عاشورا است. قلاده زدن بر گردن، چه معنایی دارد؟ گفتن کلماتی مانند من سگ فلان و بهمان هستیم؛ چه معنایی دارد؟ آیا ابها نشانه ارادت ماست؟ واقعاً معصومین صلوات‌الله‌علیهم را چه فرض کرده‌ایم؟ معادله کودکائی که دچار افسردگی روحی هستند و ما باید به هر قیمتی که شده آنها را بچنداییم؟! با معادله افرادی که دوست دارند میزان جنون ما را به رح معاویه بکشند؟! آیا آنها دوست دارند عمول ما نارور شود؛ با دیوانگی ما، انگشت‌نما و مضحکه خاص و عام شود؟ عاشق راسنین را با خودنمایی چکار؟ محب واقعی که نباید باعث سرشکسگی محبوب شود، هرچند شدیداً طرفدار حفظ وجه عاطفی و احساسی عاشورا هستیم؛ اما بعضی کارها قابل هضم نیست. انصاف داشته باشیم

۲ در اینجا کاری به دشمن نداریم. حتی افراد سودجو نیز نوانسه‌اند از همین نقطه ضعف، کمال سوءاستفاده را بنمایند. مثلاً در هنگام رأی گیری، گروهی که هیچ صلاحیتی ندارد؛ با مظلوم نمایی خود، و ظالم نمایی گروه رفس؛ می‌تواند آراء مردم را جمع نماید.



شاید در هیچ کشوری، تکدی‌گری و پدیده شوم گدایی، اینقدر رواج نداشته باشد!! اغلب ما با اینکه می‌دانیم این گدایان حرفه‌ای، از بسیاری مردم عادی ثروتمندتر هستند؛ اما با اینحال بر عواطف خود غالب نمی‌شویم و باز هم به آنها کمک می‌کنیم!! البته در بُعد اجتماعی، کمک به انسان فقیر؛ کاری پسندیده است. اما مغلوب احساسات و عواطف گشتن، کاری شایسته نیست.

لذا می‌بینیم دشمن نیز با تحریک احساسات ما، اقدام به شایعه سازی می‌کند. بهترین کلام در مورد شایعه را از قول زنده یاد دکتر شریعتی شنیده‌ام. این کلام آنقدر عمیق است که شایسته است آن را یکی از بهترین کلماتی بدانیم که ما را جهت ورود به عصر مبارک ظهور امام زمان علیه السلام آماده می‌کند. زیرا وقتی ما قدرت تعقل را بر عواطف مسلط نماییم؛ راه بسیاری را پیموده‌ایم.

دکتر شریعتی آورده: **شایعه** را دشمن می‌سازد، **ستون پنجم** وارد کشور می‌کند؛ و **احمق‌ها** آن را پخش می‌کنند.

بنابراین در هنگام مواجهه با مطالبی که بوی شایعه دارد؛ باید آنها را بر عقل عرضه کنیم، تا ناخواسته عامل پخش شایعه نشویم.

این ملت نشان داده‌اند که آن درجه از شایستگی را دارند؛ تا خداوند متعال آنها را امت ناجی در آخرالزمان بداند. این امت شایستگی خود را در صحنه‌های مختلف نشان داد. در اینجا باید با افتخار بگوییم که ما ایرانی هستیم؛ ایرانی مسلمان. یک ایرانی، که خداوند بر توانایی‌های او مهر تایید زد و برای ایجاد یک انقلاب دینی جهانی؛ او را برگزید.

همانطور که قوم عرب با توجه به بعضی خصلت‌های نیکو، مانند وفاداری به عهد و پیمان، این شایستگی را پیدا نمود تا بتواند مهد اسلام گردد؛ امت ایران نیز با توجه به خصلت‌هایی نیک خویش، این لیاقت را یافته که امت ناجی در آخرالزمان باشد.

اما نکته بسیار مهم این است که بدانیم امت عرب چون نتوانست خصائل خود را پالایش نماید؛ لاجرم از ناحیه همان خصایل، به اسلام و انسان ضربه زد. پس ملت ایران باید بداند که مهمترین وظیفه او، پالایش خصلت‌ها است؛ تا از این ناحیه، به قیام منجی علیه السلام ضربه نخورد.

آری ملتی که توانسته لقب امت آخرالزمان را داشته باشد؛ مطمئناً ارزش‌های زیادی دارد. اما یک آفت بزرگ در بخشی از ملت ما، این است که کمتر با واقعیات سر و کار دارد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> هرچند حمیر در زمان انتقاد از مسئولان بسیار محکم حرفم را می‌زنم؛ اما انصافاً در هنگام نگاه به ملت شریف ایران، واقعاً فلم سست می‌شود.



یعنی کشوری که می‌خواهد در اقتصاد جهانی امروز، حرفی برای گفتن داشته باشد؛ باید مقداری ایثار نماید. همانطور که ملت ژاپن و آلمان بعد از جنگ جهانی با ایثار، فداکاری، کار و کوشش سخت، توانستند کشور خود را بسازند؛ در ایران نیز حداقل یک نسل باید این فداکاری را انجام دهد؛ تا نسل‌های بعد بتوانند سرفراز زندگی نمایند.

مسئله دیگر، این که بعضی از ما ملت ایران؛ مقداری یک بام و دو هوا کار می‌کنیم. همین عامل باعث می‌شود اغلب اوقات مقداری حقّ نابجا به خودمان بدهیم. یعنی در هنگام برخورد با اعمال دیگران ایده‌آلیست و آرمان‌گرا، و در نگاه به اعمال خودمان؛ یک رئالیست و واقع‌نگر باشیم. مثلاً در هنگام رانندگی دیگران، از کوچکترین تخلفی ناراحت می‌شویم؛ اما خودمان وقت رانندگی، تخلفات شدیدتری انجام داده، آن را توجیه می‌کنیم. این مسئله بسیار رایج در بین ما، اگر در ادوات دولتی واقع شود؛ به آن پارتی‌بازی می‌گوییم. اگر در مسائل اقتصادی رخ بنماید؛ به آن رانت خواری می‌گوییم. خلاصه این مسئله، معضل بزرگی است که تا در فرد فرد ما برطرف نشود؛ عدالت اجتماعی، خواب و خیالی بیش نیست.<sup>۱</sup>

زیرا اجتماع، مجموعه‌ای از من، تو و او است. وقتی من و تو، نخواهیم عادلانه قضاوت نماییم؛ چه توقعی از او داریم تا عدالت اجتماعی برایمان درست نماید؟؟

حال نظام اسلامی ما نیز باید ثابت کند که درک درستی از حکومت دینی دارد. یعنی هرچند بحث حکومت دینی، بعد از ۱۴۰۰ سال فطرت؛ در حال مطرح شدن است؛ اما حاکمان ما نباید به فقط برنامه‌هایی که ۱۴۰۰ سال معطل مانده است؛ بسنده نمایند.

حکومت اسلامی ما باید امروزه بسرعت هرچه تمامتر، این خلاء ۱۴۰۰ ساله را پر نماید و خود را نمونه یک حکومت اسلامی به‌روز و پویا قرار دهد. هرگز قصد آن را نداریم که بگوییم احکام دین الهی کهنه می‌شوند؛ اما اینکه ما نتوانیم آخرین احکام الهی را استخراج نماییم، در واقع نقص افراد دخیل در حکومت است. حاکمان اسلامی ما، باید بتوانند ظرایف حکومت علوی را دریابند و جان تشنه ملت ایران و دنیا را سیراب نمایند.

<sup>۱</sup> البته نقش سیاست‌گذاری دولت را نباید نادیده گرفت



با توجه به رسالت بسیار بزرگ ایران در عصر کنونی، ما باید درس‌های زیادی از زندگی امامان خود صلوات الله علیهم بیاموزیم و به گریه بسنده ننماییم. بنظر حقیر بعنوان فردی کوچک از ملت بزرگوار ایران؛ ما ملت بسیار خوبی داریم. اما نباید فریب خورده و خود را مستغنی از خودسازی، دقت، محاسبه و هوشیاری بدانیم.

مثلاً یکی از مهمترین نقاط آسیب پذیر مردم صدر اسلام، روحیه قوم‌گرایی و خویشاوندی بود. براساس همین نقطه ضعف، عثمان اغلب خویشاوندان خود از بنی‌امیه را در رأس کار قرار داد. آن افراد چون براساس عدم شایسته‌سالاری، توانسته بودند بر پست‌ها و مناصب حکومتی دست پیدا نمایند؛ لاجرم با اعمال خلاف خویش، صبر ملت را لبریز کردند؛ و مردم بر علیه عثمان شوریدند.

همین نکته متأسفانه کمابیش در نظام جمهوری اسلامی دیده می‌شود.

یعنی در این حکومت دینی که اکنون متولی آن هستیم؛ می‌بینیم تا فردی از اعضای یک خانواده می‌تواند موفقیتی کسب نماید؛ تمام خانواده و عشیره او طلبکار ملت شده و بر مسند کار می‌نشینند؟!<sup>۱</sup>

قرار نیست این ملت شریف بالاترین استانداردهای وفاداری و پایبندی را نشان دهند؛ اما مسئولان محترم در استانداری معمولی کار کنند!! اگر تحمل، مبارزه، سختی و فشاری باشد؛ اولین شانه، باید شانه‌های مسئولان باشد. این را امام علی صلوات الله علیه به همه مسئولان آموختند.

اگر ملت باید در برابر توطئه‌های دشمن هوشیار باشند؛ آیا مسئولان نباید در برابر هواهای نفسانی هوشیار باشند؟ یک نکته را شهید ثانی سال‌ها قبل ذکر کرده، ایشان گفته‌اند:

توده مردم همیشه با یک قدم فاصله بدنبال خواص جامعه طی طریق می‌کنند. اگر خواص به مستحبات مقید باشند؛ عوام به واجبات اکتفا می‌کنند. اگر خواص به واجبات مقید باشند؛ عوام گهگاهی مکروهی نیز انجام می‌دهند. اگر خواص به مکروهات بی‌اعتنا باشند؛ عوام نسبت به گناهان صغیره بی‌اعتنا خواهند شد. اگر خواص به گناهان صغیره مبتلا شوند؛ عوام پروایی از انجام گناهان کبیره نیز بخود راه نمی‌دهند. اگر خواص به حرام بپردازند؛ عوام کافر خواهند شد!!<sup>۲</sup>

آیا این روش، از حکومت علوی اقتباس شده است؟؟ آیا رهبر کبیر انقلاب اسلامی

خمينی کبیر صلوات الله علیه این کار را کردند؟ آیا رهبر معظم انقلاب رحمته الله علیه این کار را کردند؟

<sup>۱</sup> با تمام احترامی که برای مسئولان نظام جمهوری اسلامی قائم؛ اما نگاه خاص من به این تنها نظام دینی عالم، و زمینه‌ساز ظهور منجی بشریت صلوات الله علیه مرا از تعارفات بیهوده معاف خواهد نمود.

<sup>۲</sup> منیة المرید ۱۶۳



البته شاید گفته شود این نورچشمی‌ها، براساس شایستگی خود به آن مقام‌ها می‌رسند!! در اینجا می‌گوییم: این چگونه شایستگی است که با به قدرت رسیدن یک نفر از اعضای خانواده، بروز می‌کند؟؟ چرا قبل از آن، کسی به این شایستگی توجه نکرده بود؟

شاید بگویند: قاعدتاً کار کردن با افراد هم فکر، در یک محیط کاری، بهتر نتیجه می‌دهد. پوچی این استدلال در نگرش علوی به حکومت؛ کاملاً مشخص و مبرهن شد. حکومت اسلامی، باید انسان‌ساز باشد؛ باید بتواند هم فکر بسازد. نه اینکه چند نفر را بعنوان هم فکر، گرد هم آورد. از آن گذشته، هم فکرانی که حول محور قدرت، گرد هم جمع شوند؛ هرگز تفکر واحدی ندارند.

این را تجربه حکومت اموی، به ما ثابت نمود. معاویه خود را برادرزاده عثمان می‌خواند؛ اما وقتی منافع خود را در قتل او دید، به لشکرش دستور عدم مداخله داد.

وقتی عثمان از معاویه کمک خواست؛ معاویه، یزید بن اسد قسری پدر بزرگ خالد بن عبدالله بن زید (فرمانروای عراق) را با سپاهی فرستاده و به او گفت:

وقتی به ذوخشب نزدیک مدینه رسیدی؛ در آنجا اردو بزن و جلوتر نرو و برای من دائم پیغام نفرست که: حاضر چیزهایی را می‌بیند که غایب نمی‌بیند!! [یعنی به دلیل اینکه تو در کوران قضایا هستی و وخامت اوضاع را می‌بینی، و من در شام بی‌خبرم؛ از من اجازه کمک به عثمان را نخواه!] زیرا من حاضرم و تو غایبی!!  
وی در ذوخشب ماند؛ تا عثمان کشته شد. در این هنگام معاویه به او دستور بازگشت داد؛ تا ارتشی که همراهش بود را باز آورد.<sup>۱</sup>

نوع اجرای دستورات حکومتی و یا همان مدیریت بر جامعه، را باید از خود مردم برگزید. این نوع مدیریت، هم باعث ثبات در حکومت، و هم شفافیت در جامعه می‌شود.  
وقتی یک مدیر، بداند مدت مدیریت او سال است؛ قاعدتاً عملکردش با مدیری که می‌داند مدیریت او تا بالا بودن کارایی اوست؛ بسیار تفاوت دارد. آری بحث شایسته‌سالاری که یک شعار در جامعه شده است؛ انگار باید در حدّ یک آرزو، جهت ظهور امام زمان میسر می‌ماند.  
از طرفی وقتی یک مسئول، اقوام و خویشان خود را بر منصبی می‌گمارد؛ اولین خشت کج نهاده شده، اولین سوءاستفاده از قدرت صورت می‌گیرد. در این زمان مدیران سطوح پایین‌تر، این حق را به خود می‌دهند که سوء استفاده‌های نابجا تر بنمایند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ۱۵۴/۱۶ العذیر ۱۵۰/۹؛ بحارالانوار ۹۸/۲۳؛ نهج السعادة ۱۶۸/۴؛ احادیث ام المومنین عایشه ۳۰۶/۱؛ تاریخ المدینه ۱۲۸۹/۴؛ النصاب الکافی ۴۰

<sup>۲</sup> معنی اگر مسئول رده بالا با حسن نیت، اقدام به سوء استفاده از قدرت خودش نماید؛ مدیران سطح پایین، هرگز خود را ملزم به رعایت حسن نیت نخواهد دانست.



دیگر در این زمان، هرگز از ملت توقع رعایت تقوی داشت!

آری برای مسئولان مملکتی، بسیاری از امور مباح؛ حرام می‌شود و بسیاری از امور مستحب، واجب می‌گردد. آیا از خود پرسیده‌ایم؛ چرا نماز شب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله واجب بود؟؟ آیا خداوند، بخاطر نقص عبادات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ایشان عبادات مستحب را واجب می‌گردانید؟؟ خیر.

امری بدیهی است که انسان، وقتی در مقامی عالی قرار گرفت؛ مسئولیتش بیشتر شود. مسئولان نظام نیز باید بدانند اگر مسئولیت آنها بیشتر است؛ نه اینکه برای خود مصونیت قائل شوند. بلکه مسئولیت آنها بیشتر و بارشان سنگین‌تر است.

مسئله دیگر این است که مسئولان نظام، باید از دادن وعده‌های بی‌جا خودداری کنند. همه قبول داریم که مردم را باید امیدوار نگه داشت و آنها را دل‌گرم نمود.

اما اگر مسئولان نظام، وعده‌هایی بدهند که ضمانت اجرایی ندارد؛ یک خطر بسیار بزرگ در مملکت بوجود می‌آید و آن هم، عدم اعتماد است.

وقتی مردم نتواند به حرف مسئولان خود اعتماد نمایند؛ لاجرم نظام با عدم پشتیبانی ملت روبرو خواهد شد. من فکر کنم تمام مسئولان نظام؛ ماجرای چوپان دروغگو را در کتب دبستانی خود خوانده‌اند.

پس بهتر است در این مقطع از زمان، نظام کاری کند که ملت بتواند روی حرف آنها حساب کنند. نه اینکه مثلاً اگر دولت وعده داد از فردا فلان چیز ارزان‌تر خواهد شد؛ بلافاصله قیمت آن گران‌تر شود. در اغلب کشورهای دنیا، میلیون‌ها دلار خرج می‌کنند تا اینکه بتواند اعتماد ملت را جلب نمایند؛ اما در کشور ما، به راحتی اعتماد مردم را زایل می‌سازند.

مسئله بعدی، عدالت اجتماعی است. به نظر حقیر، نظام نباید از رانت‌های مادی برای جذب استفاده نماید. یعنی اینکه اگر افراد شاغل در سپاه پاسداران و یا ارتش جمهوری اسلامی و یا ارگان‌های دیگر مثل وزارت نفت و یا کلاً مدیران دستگاهها...؛ نباید حقوقشان با دیگر کارمندان دولت تفاوت زیادی داشته باشد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> البته هیچکس منکر این نیست که سختی کار افراد، باید در نظر گرفته شود. اما بحث ما بر سر این است که بعضی بخش‌های دولتی، حقوقشان با دیگر بخش‌ها تفاوت فاحشی دارد؛ در حالیکه سختی خاصی هم ندارند.



اگر یادمان باشد، خلیفه دوم برای جذب بزرگان اسلام، از این مسئله سود جست و موفق شد. یعنی افرادی مانند زبیر، که تا آخر عمر با ابوبکر بیعت نکردند؛ براحتی توانستند با خلیفه دوم و سوم کنار بیایند. اما حاصل این مسئله، به نفع اسلام نبود؛ بلکه فقط خلفای وقت توانستند از آن استفاده نمایند. اگر یک پاسدار یا یک مدیر، حقوقش بیش از دو برابر یک کارمند دیگر باشد؛ مطمئناً او آسیبی مانند زبیر خواهد دید.<sup>۱</sup>

از طرفی، کارمندان از این تبعیض ناراضی خواهند شد. نتیجه این برخورد دوگانه، همین معضلی است که دچارش هستیم. یعنی مدیران ما، از حقوق و مزایای بیشتری برخوردارند؛ اما عملکرد آنها ضعیف‌تر از بقیه است. زیرا می‌بینیم طرح‌های بسیاری در عرصه اقتصاد ما، نیمه تمام می‌ماند. یعنی یک پروژه که باید در طول ۸ سال ساخته و به بهره برداری برسد؛ حدود ۱۰ سال نیمه تمام می‌ماند. در اثر این اهمال، آن پروژه توجیه اقتصادی خود را از دست خواهد داد؛ و باعث خسارات مضاعف بر اقتصاد کشور خواهد شد. اما اگر مدیر اینگونه پروژه‌هایی، براساس اخلاص و بسیجی‌وار کار می‌کردند؛ مطمئناً مملکت ما این همه پروژه نیمه تمام نداشت.

اما وقتی مسئله پول پیش آمد، قاعدتاً هیچ مدیری حاضر نیست بیش از توانایی خود، مایه بگذارد. مسئله دیگر، بحث خصوصی‌سازی است. یعنی دولت باید یکسری امکانات ضروری را برای ملت در نظر بگیرد؛ بعد از بخش خصوصی بخواهد تا وارد گود شود. ما باید بدانیم مهمترین نقطه ضعف غرب و لیبرالیسم، عدم عدالت اجتماعی است.

یعنی برنامه‌های آنها بطوری دقیق طراحی شده که احتمال وقوع انقلاب، کم است. جوان آنجا را بوسیله رسانه‌ها آنقدر در لجن‌زار سکس و ابتذال غرق نموده‌اند؛ که نمی‌تواند به انقلاب بیندیشد. اما یک نکته را نتوانسته‌اند حل نمایند و آنهم عدالت اجتماعی است.

جمهوری اسلامی نیز اگر سریعاً به این مسئله نپردازد؛ بسیار ضرر خواهد کرد؛ زیرا ما هنوز در اول راه هستیم. ما می‌خواهیم منادی یک حرکت عظیم در کل جهان باشیم؛ حرکت بسوی معنویت. لذا ملت ایران باید دلگرم و باجوش و خروش بیشتر، به راه خود ایمان داشته باشد و از آن پاسداری نماید. وقتی کارمند دولت نتواند معیشت خود را تأمین کند؛ از استخدام دولت خارج شده و به مشاغل آزاد رو می‌آورد. یا خدای نکرده از راههای

<sup>۱</sup> هر چند رسد عمومی مردم فهم ایران را نباید با مردم آن زمان مقایسه نمود.



نامشروع، سعی در تأمین نیاز خود می‌کند. در نتیجه افراد فعال، سرزنده، بلندهمت، سالم و خلاق از بدنه دولت خارج می‌شوند و دولت با کارمندانی ضعیف اداره می‌شود.<sup>۱</sup>

خلاصه دولت و قوه مجریه باید بدانند که سرمدمدار گران‌فروشی و تورم شدن؛ باعث از دست دادن پشتیبانی مردم خواهد شد. اینکه گران‌فروش‌ترین فروشنده، دولت باشد؛ هیچ افتخاری ندارد. تنها ثمره این نوع کارها از طرف دولت، این است که صاحبان مردمی‌ترین انقلاب، و وارثان خون حسین علیه السلام را ناامید خواهد ساخت.

بدون تعارف عرض می‌کنم: اگر دولت نخواهد این روش خود را تغییر دهد؛ باید جای خود را در صحرای محشر، در صف ابن‌زین‌العابدین علیه السلام جستجو نماید. زیرا ابن‌زین‌العابدین علیه السلام نقش مهم و کلیدی، در دل‌سرد کردن مردم از امام حسین علیه السلام داشت.

از طرفی ما معتقدیم خون‌بهای امام حسین علیه السلام برپایه حکومت دینی است.

حال اگر این حکومت دینی، دائم دست خود را در جیب مردم بکند؛ و در عوض صندوق ذخیره ارزی را بدون جهت فربه کند؛ باید به دنبال ملتی دیگر و امتی دیگر باشد. البته صندوق ذخیره ارزی عملی بسیار عاقلانه بوده و هست؛ اما مهم این است که دولت باید بداند چه مسئله‌ای اصالت دارد و کدام اعتباری است. مردم مجبورند برای سوخت و اصولاً حامل‌های انرژی و دیگر اموری که تولید آنها انحصاراً در دست دولت است؛ پول بیشتر بدهند. دولت هم کسر بودجه خود را تأمین می‌کند. اما به چه قیمتی؟

این را بدانیم که در اسلام و حکومت دینی، اصالت با هدایت مردم و پشتیبانی آنها از حکومت است. اگر هدایت مردم درست صورت بگیرد؛ پشتیبانی آنها از حکومت دینی امری بدیهی است. اما اگر دولت را ملت جدا بدانیم؛ حتی در سازندگی کشور نیز موفق نخواهیم بود؛ زیرا مأموران و کارمندان دولت، بخشی از ملت هستند. خداوند تعالی، بنده صالح‌اش حضرت امام خمینی علیه السلام را قرین رحمت نماید؛ که فرمود: دولت و ملت از هم جدا نیستند. واقعاً هنگامی که در نظرات و بیانات این مرد دقت می‌کنیم؛ دریایی از تجربه تلخ امت صدر اسلام را بوضوح می‌بینیم.

<sup>۱</sup> مشکلی که الان شدت در آموزش و پرورش جریان دارد. یعنی برون‌رفت معلمان بسیار زیاد شده و اغلب افراد بلند همت، بسوی آموزش و پرورش نمی‌آیند. این مسئله برای فردای فرزندانمان بسیار خطرناک است.





در زمان دفاع مقدس؛ ملت ایران باور کرده بودند که همه کاره مملکت، خودشان هستند. در نتیجه طولانی‌ترین جنگ تاریخ معاصر را با سربلندی پشت سر گذاشتند. تمام دنیا پشت سر صدام ملعون بود؛ اما ملت ایران با توکل بر خدا مردانه ایستاد.

نفت بشکه‌ای ۳ یا ۴ دلار فروش می‌رفت. اغلب آن هم هزینه جبهه می‌شد، ولی مردم در صحنه بودند. زیرا خودشان را از مسئولین جدا نمی‌دانستند؛ مسئولین نیز تقوا را رعایت می‌کردند و خداوند نیز برکات خود را نازل می‌فرمود. اما اکنون چپ؟ درآمدهای مملکت بیش از ۱۰ برابر شده، ولی ملت افسوس دوران جنگ را می‌خورند!

بنظر حقیر هر فردی که در نظام دینی مسئولیت می‌پذیرد، باید این حدیث نبوی را حفظ نماید و در دفتر خود آن را نصب نماید: من تولی من امور المؤمنین شینا فاستعمل علیهم رجلا و هو یعلم ان فیهم من هو، اولی بذلک و اعلم بکتاب الله و سنته، فقد خان الله و رسوله و جمیع المؤمنین<sup>۱</sup> هر مسئولی در حکومت اسلامی، اگر فردی را به منصبی بگمارد؛ در حالیکه می‌داند از این فرد، شایسته تر هم وجود دارد؛ به خداوند و رسول و تمام مومنین خیانت کرده است.

خیانت به مردم احتیاج به توضیح ندارد. اما خیانت به خدا چرا؟ عرض می‌شود چونکه دین خاتم، وظیفه‌اش برقراری حکومت دینی در جهان است؛ حال وقتی مردم بخاطر بی‌لیاقتی آن مسئول، به دین الهی بدبین شوند؛ می‌گویند:

آقا دین برای آخرت است و کشور را باید بر اساس علم روز مملکت‌داری دنیا اداره نمود.<sup>۲</sup>

چون هدف خداوند تعالی را ضایع ساخته، خائن به خداوند محسوب می‌شود. خیانت به رسول چرا؟ چونکه زحمات پیامبر خدا باعث شد دین اسلام به مردم برسد و این آقا به نام مسئولی در یک حکومت اسلامی، در رأس کاری قرار گیرد. با بی‌لیاقتی او و همکارانش، مردم را نسبت به حقانیت و عظمت کار رسول بدبین و ناامید می‌کند.

<sup>۱</sup> الغدیر ۲۸۱/۶؛ مجمع الزوائد ۲۱۱/۵؛ المعجم الكبير ۹۳/۱۱؛ نصب الرأیة ۳۸/۵؛ اعانة الطالبین ۲۴۱/۴؛ المبسوط ۱۷۲/۱ و ۱۰۹/۱۶؛ بدائع الصنائع ۲۲۸/۱؛ البحر الرانی ۴۴۳/۶؛ حاشیه رد المختار ۵۰۲/۵؛ سبل السلام ۱۱۷/۴؛ التعمیر ۱۴؛ الطرائف ۲۴۳؛ بحار النوار ۷۰۵/۳۰؛ مکاتیب الرسول ۶۲۵/۲؛ میزان الحکمة ۶۳۹۲/۴؛ السنن الکبری (بی‌هی) ۱۱۸/۱۰؛ الجامع الصغیر ۵۶۷/۲؛ العهود المحمدیة ۷۸۹؛ کنز العمال ۲۵/۶ و ۸۹/۱۶؛ الضعفاء العفیلى ۲۴۸/۱؛ الكامل ۳۵۲/۲؛ تاریخ بغداد ۷۴/۶؛ تاریخ مدینة دمشق ۲۵۶/۵۳؛ النصائح الکافیة ۶۱؛ الامام علی (ع) فی آراء الخلفاء ۱۲؛ الته در کنز العمال ۷۶۰/۵ حدیثی نقل شده که: اگر فردی را بر اساس دوستی با نزدیکی «موده او قرابه، یا همان یارنی بازی جودمان، به کار بگمارد به خدا و رسول و مومنان خیانت کرده است.

<sup>۲</sup> علم روز در منطق آقایان معنی اسلام سکولار! یعنی اسلامی که عمر در ۱۴۰۰ سال پیش تبلیغ می‌کرد. والا استعاده از تکنولوژی و علوم روز، یکی از اهداف استراتژیک دین خاتم است. بسیاری از منادبان روشنفکری و امروزی بودن؛ کاش می‌دانستند بسیاری از تئوری‌های امروزی، با در زمان فرعون عملی شده یا سامری؛ یا زمان جاهلیت با صدر اسلام، چنانکه در بحث پلورالیسم و سکولاریسم دیدیم



خلاصه نه تنها در عرفان و معارف، فاصله زیادی بین ما و معصومین علیهم السلام وجود دارد؛ بلکه در علوم روز نیز قرن‌ها از آنها عقب هستیم!<sup>۱</sup>

آری متأسفانه خط بازی‌های کاملاً احمقانه مدتی است در این مملکت شیوع پیدا کرده و تعدادی از مردم را گروه گروه کرده است. این خط برای اینکه ثابت کند می‌تواند امور را اداره نماید؛ دستش را در جیب مردم می‌کند و پول برمی‌دارد تا کسر بودجه نداشته باشد. آن خط برای اینکه ثابت کند این خط بی‌کفایت است؛ بلافاصله منتظر کوچکترین فرصت است تا این خط را خراب کند. در نتیجه مهمترین سرمایه‌های این مملکت بر باد می‌روند.

من در اینجا با عرض پوزش از تمام مسئولانی که مخلصانه و بسیجی‌وار در این مملکت زحمت می‌کشند و مطمئنم تعدادشان از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کند؛ می‌خواستم نگاهی مدرن به بحث مسئولیت‌پذیری در اسلام داشته باشم.

زیرا این بحث برای ما ارزش کلیدی دارد؛ و ما باید یک رسوب چندین‌قرنی را از اذهان مردم خوبمان پاک کنیم. دیدیم که حضرت علی تا مدت‌ها به‌مراه اهل بیت خودشان علیهم السلام در خانه انصار رفته، و از آنها کمک می‌خواستند؛ یعنی چی؟ چه نفعی در حکومت برای ایشان متصور بود که با اهل بیت علیهم السلام اقدام به کمک خواهی می‌کردند. آیا حکومت برای علی علیهم السلام چقدر منفعت داشت؟

باید دقیق‌تر عرض کنیم اصولاً در حکومت دینی، مسئولیت فقط زحمت است و لاغیر. حضرت علی علیهم السلام در مدت حکومت سه خلیفه بمدت ۲۵ سال، بارها به حفر قنات و آباد سازی نخلستان مشغول بودند و بدون دردسر زندگی خویش را ادامه می‌دادند. اما شما عنایت بفرمایید در مدت کمتر از پنج سال حکومت، فقط سه جنگ برایشان تحمیل شد. حالا نفرین‌ها، فحش‌ها، ناسزاها را به حساب نمی‌آوریم.

حقیر به یک نکته اعتقاد دارم و آن اینست که اگر مولا علیهم السلام به حکومت نمی‌رسیدند؛ وجهه بسیار بهتری در میان عوام مسلمانان پیدا می‌کردند.<sup>۲</sup> یعنی بسیاری از اهل سنت، یا شیعیان وقتی نوع خلافت سه خلیفه را می‌دیدند؛ در عالم تخیل با خود می‌گفتند: اگر علی علیهم السلام

<sup>۱</sup> چنانچه فیلا گفتیم ۱۴۰۰ سال پیش، اسلام حرفه‌ای کار کردن را توصیه نموده، امروز غرب به آن رسیده است؛ صدها سال دیگر، ما!!

<sup>۲</sup> می‌بینم خود حضرت نیز تأکید داشتند: من وزیر و مشاور شما باشم؛ بهتر است تا حاکم شما باشم. نهج البلاغه خطبه ۹۲



عَلَيْهِ خَلِيفَهُ مِي شَد؛ خِيَلِي بَهْتَرِ اَز اَيْنِ خَلَفَاءِ [حَدَاقِلْ عَثْمَانَ] خِلَافَتِ مِي كَرْد!! چُونَكِه فَطْقَ تَصْوَرِي ذَهْنِي اَز حَكُومَتِ عَادِلَانَه، دَر اَذَهَانَشَان بُوَد و مَا مَعْمُولاً دُوسْتِ دَارِيْمِ عَدَالَتِ، دَر مُورِدِ دِيْگَرَانِ خُوبِ اَجْرَا شُود!

اما امروزه فقط نخبگان حکومت ایشان را آرمانی می‌دانند و عوام نمی‌توانند سیاست‌های ایشان را هضم نمایند. زیرا باعث می‌شود مقداری ملاک‌های زندگی مردم به هم بریزد. امروزه شما از خلافت علی علیه السلام سؤال کنید؛ مطمئناً بجز نخبگان، کسی دوست ندارد علی دیگری بیاید و حکومتی مانند او را برپا سازد!! آری حکمرانی در حکومت اسلامی، هیچ برتری و مزیتی ندارد؛ الا دردسر و بدبختی.

همین مورد، تنها موردی است که می‌توانم با ضرس قاطع بگویم: جمهوری اسلامی از حکومت علوی اقتباس نمود و آن را موفق انجام داد. اما با احترام برای همه مسئولان، فقط امام خمینی رحمته الله علیه و سید علی خامنه‌ای رحمته الله علیه توانستند این افتخار را کسب نمایند؛ و این بسیار زشت است. چگونه همه ما در مقام ادعا، عاشق و منتظریم؛ اما در مقام عمل، درمانده و اسیر؟ شما کافی است فقط به قیافه ظاهری این دو عزیز توجه کنید و ببینید قبول مسئولیت رهبری، چگونه آنها را پیر و شکسته نموده است.

حال بعد از این مقدمه کوتاه، نگاه مدرن خود را به مسئولیت‌پذیری در اسلام خواهیم گفت. همه می‌دانیم که اصحاب امام زمان علیه السلام ۳۱۳ هستند. خوب این اصحاب بعد از استقرار حکومت جهانی مهدوی، در رأس کارهای حکومتی قرار گرفته و به رتق و فتق امور می‌پردازند. در مورد این اصحاب داریم که در طول تاریخ اسلام تاکنون، این جمع سیصد و سیزده نفری در حال تکمیل شدن است.

آری مثلاً در قرن سوم، دو نفر این لیاقت را پیدا می‌کنند. باز هم بطور مثال در قرن چهاردهم، ده نفر<sup>۱</sup> در روایات داریم که وقتی این ۳۱۳ نفر تکمیل شوند؛ آقا امام زمان علیه السلام ظهور خواهند فرمود. اینها مطالبی است که الان هر بچه دبستانی نیز می‌داند.

اما اگر مدرن به آنها نگاه کنیم؛ حقیقت بسیار دردناکی را خواهیم فهمید.

آقا امام زمان علیه السلام مجبورند برای تصدی مسئولیت در حکومت خودشان، اصحاب با خودشان بیاورند!! یعنی در میان ما، آنقدر قحط الرجال است که ۳۱۳ نفر جهت قبول مسئولیت،

<sup>۱</sup> این اعداد فقط بطور مثال عرض شد.



را باید از میان یک تاریخ بیرون کشید! یعنی ما انسان‌ها اینقدر بی‌ظرفیت هستیم! چرا نمی‌توانیم در مقابل قدرت و مناصب دنیایی، خودمان را کنترل کنیم!

در هر حال آقا امام زمان علیه‌السلام سربازانش را همراه نمی‌آورد؛ اما مسئولانش را همراه خواهد آورد. زیرا به نحوه عملکرد مسئولان کاملاً اشراف دارد. آری ملت فهیم ایران اسلامی، بخوبی می‌دانند اکنون زمان ثمر گرفتن از ۱۴۰۰ سال عزاداری بر امام حسین صلوات‌الله‌علیه‌است؛ اما دولت نیز باید بداند که وارث چه چیزی است.<sup>۱</sup>

آیا کافی است که ما دائم از سطح فکر بالای مردمان ستایش کنیم؟ مگر این سطح فکر نباید در مسئولان هم باشد؟ خلاصه، از تاریخ باید عبرت گرفت و اجازه ندهیم تنگنای اقتصادی، مردم را از هدف مقدسشان دور کند. اینکه دائم فریاد بزنیم ما اهل کوفه نیستیم؛ مشکلی را حل نخواهد کرد. زیرا این شعار ما، فقط یک شعار عاطفی و احساسی است.

ما مردم کوفه را به آن دلیل بد و بلکه تمام بدی می‌دانیم؛ که عمر و ابوبکر را! و غلط همین است. زیرا مردم کوفه هرچند انسان‌های بیوفایی بودند؛ اما یادمان نرود که در کمتر از پنج سال، سه جنگ را در رکاب حضرت علی صلوات‌الله‌علیه‌جنگیدند.

قاعدتاً در شهری نظامی مانند کوفه، شاید بتوان ادعا نمود که یک پنجم مردان آن، در طی این سه جنگ از میان رفتند. آری هرگاه در مقام مردم کوفه قرار گرفتیم؛ آنها را سرزنش کنیم. در جنگ صفین و فقط در لیلۃ الهمیر ۲۰۰۰۰ نفر از لشکر امام شهید شد. حال تعداد شهدای جمل و نهران دیگر شب‌ها و روزهای صفین را به آنها اضافه کنیم؛ قاعدتاً می‌بینیم در اثر این جنگ‌ها دو اتفاق در کوفه بوقوع پیوسته.

**الف)** مردان با ایمان کوفه، اغلب شهید شده بودند. **ب)** وضعیت آن شهر کاملاً به هم ریخته بود. مگر کوفه چقدر جمعیت داشت؟ چقدر زن بیوه، پدر و مادر داغدار و فرزند یتیم را می‌توانست تحمل کند؟ پس باید شعارمان را دقیق‌تر کرده و بگوییم: ما اهل مدینه نیستیم. زیرا مردم مدینه در اثر جهل‌های سه‌گانه خویش، مسیر اسلام را منحرف کردند؛ در حالیکه تحت فشاری هم نبودند. اما مردم کوفه شدیدترین فشارها را تحمل می‌کردند؛ قاعدتاً همان فشارها مجبورشان کرد دست به آن جنایت بزنند.

<sup>۱</sup> منظور ما از دولت، مسئولیت فوه مجریه در همه ادوار است.



مواظب باشیم مردم مدینه، هر زمان امکان دارد تبدیل به من و تو بشود؛ اما اهل کوفه نه! عبارتی همان گونه که عمر و ابوبکر قابل تکرار شدن نیستند؛ اهل کوفه نیز دیگر تکرار نمی‌شوند. اما جهل و نادانی هر زمان قابل تکرار شدن است؛ لذا اهل مدینه شدن نیز کاملاً تکرارپذیر! البته تا حدودی منافع ما ایجاب می‌کند که معمولاً گناه را بر گردن عوامل غیرقابل تکرار بیندازیم.

اینجا به یک نکته دیگر هم باید توجه نمود. چرا معمولاً برادران روحانی، در مسئولیت‌های اجرایی موفق نیستند؟؟ اینجا هم باید نگاهی مدرن به قضیه انداخت.

می‌دانیم معمولاً یک نوجوان که در سنّین پایین به حوزه وارد می‌شود؛ از ابتداء در مدارس علمیه، حجره‌ای گرفته و ماهیانه نیز مبلغی به عنوان شهریه به او داده می‌شود. این سنّت حسنه شهریه، که بیش از هزار سال در میان دانش آموزان علوم اسلامی رواج دارد؛ در واقع همان بورسیه است؛ که اروپا در قرون معاصر به آن رسید.

حال ما براساس روش کار اروپائیان، محصلان خود را بورسیه می‌کنیم!!<sup>۱</sup>

فرد بورسیه شده؛ باید بعد از اتمام تحصیلات، مدتی را در خدمت آن محل بورسیه کننده باشد. آن محل که هزینه تحصیل این فرد را می‌دهد؛ قاعدتاً در مقابل پرداخت هزینه تحصیل او، حقّ و حقوقی پیدا می‌کند. این فرد بورسیه شده اگر نخواهد بعد از پایان تحصیلات، در آن محل بورسیه کننده خدمت کند؛ قاعدتاً باید خسارات محل بورسیه کننده را بپردازد.

این مطلب را هر کودک دبستانی نیز می‌داند؛ اما بحث ما این نبود. می‌خواستیم یک آسیب‌شناسی بسیار جدّی برای قشر عزیز روحانی داشته باشیم و نگاهی مدرن به یکی از مهمترین آفات آنها بیندازیم.

یک طلبه وقتی شهریه خود را گرفت؛ در واقع بورسیه می‌شود. حال بورسیه کی و برای چی؟ خود آن عزیزان می‌گویند بورسیه امام زمان علیه‌السلام و برای دو عمل **الف** علم آموختن **ب** تبلیغ دین. خوب آیا آقا امام زمان علیه‌السلام یک روحانی را بورسیه نمود و سال‌ها خرج تحصیل

<sup>۱</sup> مأسفانه در اثر بی‌لبافی حکام فاحار و بهلوی، نوعی خودباختگی مزمن در این مملکت بوجود آمد. یعنی ما محصولات خود را زمانی نایب می‌کنیم که به غرب رفته و نامی فرنگی پیدا کند. نهریه را قبول نداریم؛ اما بورسیه را از دست‌آوردهای معدن می‌شماریم!! بحمدلله نا توجه به بشرف‌های عالی علمی، بتدریج این خودباوری در حال شکل گرفتن است.



او را داد؛ تا اینکه وقتی مدرکی گرفت؛ بدنبال کار اجرایی برود و بحمدالله صاحب حقوق و مزایای دولتی بشود؟!؟!!

نکته دردناک اینجاست که ما می‌دانیم هیچ نهاد و ارگانی اجازه نمی‌دهد اینگونه با او بازی شود. یعنی قبل از شروع بورسیه، باید تعهد کتبی بدهیم؛ و مقدار زیادی وثیقه و ضامن برای انجام تعهد خودمان قرار دهیم. اما چون آقا امام زمان علیه السلام نمی‌تواند ما را به دادگاه بکشاند؛ لذا به خودمان اجازه می‌دهیم ده سال بورسیه ایشان باشیم و هنگام ثمردهی، میوه خودمان را در دامان دیگران بریزیم. خوب وقتی یک مبلغ و سخنران دینی میزان اعتقادش به مبانی ساده دینی تا این حد کم باشد؛ ما از مستمعین چقدر توقع داشته باشیم؟

آیا تا بحال متوجه تخلف از قرارداد خود بوده‌ایم. اگر می‌دانستیم و بازهم توجه نمی‌کردیم؛ وای بر ما. و اگر نمی‌دانستیم و عمل ما در اثر عدم علم به مسئله بود؛ بازهم وامصیبت. چرا که قرار بود بعد از سال‌ها درس خواندن، حلال و حرام را برای مردم توضیح دهیم؛ اما حال خودم هم نمی‌دانم حلال و حرام چه فرقی دارد! البته هرگز قبول نداریم مانند بعضی افراد، گوشه عزلت انتخاب نماییم و برای حلال بودن شهریه، سالی یک درس بصورت صوری برویم. اما رعایت حقوق دیگران از اهم واجبات است. خصوصاً حق امام زمان علیه السلام.

از طرفی دولتی که نام اسلامی بر خود گذاشته؛ نیز باید این مسائل را رعایت نماید. یعنی دولت نیز باید بداند که تمام هزینه رشد و بالندگی این آقای روحانی، از جیب امام زمان علیه السلام پرداخت شده است. حال اگر می‌خواهد او را به استخدام خود بیاورد؛ حداقل باید خسارات وارده را جبران نماید. عاقلانه‌ترین عمل، پرداخت هزینه تحصیل او به حوزه است.

وقتی این هزینه به درآمد حوزه واریز شود؛ قاعدتاً شهریه دیگر طلباب بیشتر خواهد شد و آن عزیزان مجبور نیستند برای امرار معاش، از وقت تحصیل و مطالعه خود بگذرند. در نتیجه هم حقوق آن روحانی مستخدم دولت، خالی از شبهه خواهد بود؛ هم شهریه بیشتر این طلبه مشغول تحصیل، مقداری از دغدغه‌های او را کم می‌کند. از یک طلبه با حقوق ماهانه ۵۰ هزار تومان نمی‌شود توقع تولید علم داشت!!

<sup>۱</sup> حفر فنوا به حرمت نمی‌دهد؛ اما می‌داند آنکه حداقل خالی از اشکال نیست. ضروری است رهبر معظم انقلاب رحمته علیه از احساراب خویش، برای رفع این معضل مهم اما مورد غفلت فرار گرفته استفاده نموده. آن را اصلاح نماند.



چرا یک طلبه مشغول به تحصیل، باید کمترین حقوق یا شهریه را داشته باشد؟ باور کنیم حساب و کتاب ما کمی اشکال دارد!!<sup>۱</sup>

آری مهمترین نوع تبلیغ دین، تبلیغ عملی دین در جامعه است. کونوا دعاة الناس بغير الاستکتم<sup>۲</sup> اگر مسئولان نظام اسلامی قصد دارند اسلام را تبلیغ نمایند؛ اول باید حقوقی مناسب در اختیار مبلغ قرار دهند؛ بعد هم اجازه ندهند روحانیون در هیچ کار اجرایی وارد شوند. مگر در پست‌هایی که ضرورت ایجاب می‌کند؛ مثلاً بحث قضا و قضاوت.<sup>۳</sup>

حال لازم است نگاهی مدرن به سیاست بین‌الملل انداخته و وضعیت کنونی خود را در جهان معاصر بررسی نماییم. در زمانه کنونی نیز عده‌ای با راه انداختن نام دموکراسی، که ظاهری فریبنده دارد؛ قصد دارند اهداف شوم خود را پیاده نمایند. تمام هم و غم آنها این است که اکثریت جامعه را با شعار و دروغ فریب داده و با این کلام دروغین که ما نماینده خود شما هستیم؛ اهداف خود را پیاده نمایند. بسیار بجاست، حرکات همگون این دو عامل فریب انسان، در زمان‌های گذشته و حال را با دقت مطالعه نماییم.

همانگونه که قبلاً توضیح داده شد؛ این تطابق بسیار شگفت‌آور است. ما علت این مشابهت خارق‌العاده را در دو عامل می‌دانیم. جهت اثبات هر دو عامل آن، از متن قرآن استفاده کرده‌ایم.<sup>۴</sup> خداوند در قرآن می‌فرماید: ان الشیاطین، لیوحون الی اولیاءهم

پس نتیجه می‌گیریم این کافران، فقط یک وسیله و آلت دست ساده هستند. آنها در واقع یک ابزار و در واقع اسباب‌بازی ساده هستند؛ برای اینکه انسان را از راه تعالی باز دارند.

<sup>۱</sup> معمولاً طلب از سال سوم راهمایی جذب حوزه شده و با مدرک حدّافل لیسلس، به دولت می‌پیوندند. هزینه تحصیل یک طلبه، براساس اسنل دولت مبلغ هنگفتی خواهد شد. این مبلغ می‌تواند مقدار زیادی از مشکلات طلبات مشغول به تحصیل را کم نماید. البته آن دسته از روحانیونی که علاوه بر حقوق دولت، شهریه امام زمان صلوات‌الله‌عنه‌براهم جهت برکت زندگی خود می‌گیرند؛ لازم است دقت بیشتری نمایند.

<sup>۲</sup> منکاة الانوار؛ ۹۶؛ بحار الانوار؛ ۳۰۹/۶۷؛ درر الاخبار؛ ۴۸۳

<sup>۳</sup> البته بلافاصله همه ما ادعا می‌کنیم حضور ما در این پست، بعلت ضرورت است. اما باید بدانیم طرف حساب ما، خداست! پس در هنگام تعیین حدّ و مرز ضرورت، کمی دقیق باشیم. او از درون اسرار ما نیز مطلع است. می‌داند در واقع این پست و مقام مرا شسته نموده؛ اما به آن برحسب ضرورت می‌زنم. البته در مورد قضا و قضاوت نیز باید بدانیم آن فاضل محرمی که براساس نیاز جامعه و دین به این پست آمدند؛ کاملاً در قضاوت‌های خود موفق هستند. اما فاضلان ماموف نیز کم نیستند. پس لازم است حکومت دینی، این مرزها را دقیقاً ترسیم نماید.

<sup>۴</sup> آری این مسئله نشان می‌دهد که قرآن کنانی برای دوره‌ای خاص نبوده و نیست. اگر بتوانیم از راه حل‌های کلیدآں استفاده کنیم؛ به همان کلام امام صادق صلوات‌الله‌عنه‌براهم رسید: ان القرآن حی لم یمت و انه یجری کما یجری اللیل و النهار و کما یجری الشمس و القمر و یجری علی آخرنا کما یجری علی اولنا بحار الانوار؛ ۳۵/۴۰۴؛ مسدک سعنة البحار؛ ۸/۴۴۸؛ نور التعلیل؛ ۲/۴۸۴



ضرر اصلی را انسان بیچاره می‌کند؛ و زمانی به این خسران واقف می‌شود؛ که در میان آتش جهنم دست و پا می‌زند. از طرفی چون گمراه نمودن انسان‌ها، خلاف فطرت انسان سالم است؛ در نتیجه شیطان راههایی را نشان می‌دهد که موافق طبیعت حیوانی انسان است. آری در جنگ بین فطرت و طبیعت، شیطان طبیعت را تزیین می‌کند و احمقان در آن گرفتار می‌شوند. جمع آوری اموال زیاد، ثروت اندوزی و تکاثر، موافق فطرت انسان نیست؛ اما شیطان آن را تزیین می‌دهد.

استفاده غیرمعقول از غریزه جنسی، موافق فطرت نیست؛ اما شیطان آن را تزیین می‌دهد.<sup>۱</sup> همین دو عامل، کافی است تا انسان ساده و ظاهربین را از راه سعادت منحرف نماید. از طرفی می‌دانیم تنها موجودی که براساس کینه و استکبار، قسم خورده انسان را منحرف نماید؛ شیطان است. *قال فبعتک لاغویبهم اجمعین*<sup>۲</sup> البته با توجه به عدم توان ابلیس در برقراری تماس مستقیم با انسان‌های عادی، مجبور است از راههای غیرمستقیم استفاده نماید. بهترین راه، نفوذ در فکر و اندیشه انسان‌هایی با باطن آلوده و متعفن است. شیطان از طریق الهامات گوناگون و شبهه‌پراکنی در ضمیر این افراد، می‌تواند آنها را بلندگوی خود ساخته؛ اهداف و کلام خویش را به مردم منتقل نماید. وقتی توانست در این افراد حیوانیت و لذات حیوانی را بالاترین آمال و آرزوها قرار دهد؛ ادامه کارها بصورت اتوماتیک و خودکار انجام خواهد شد. زیرا آنها توانسته‌اند اهداف حیوانی را قبله آمال خود قرار دهند؛ در نتیجه برای رسیدن به قبله خویش، از هیچ کاری فروگذار نمی‌کنند.

خداوند در آیه دیگری در مورد کفار می‌فرماید: *قال الذین من قبلهم مثل قومهم تشابهت قلوبهم*<sup>۳</sup> این کافران در هر زمان و هر حالی، قلوبشان مشابه است. به دیگر سخن، کافران در راه رسیدن به اهدافشان، معمولاً از محتوای مشابهی؛ در قالب‌های گوناگون استفاده می‌کنند. یعنی از همان ابتداء، کفار یک روش مشخص در انکار رسولان داشتند.

<sup>۱</sup> علت اینکه می‌گوییم تکاثر و زیاده‌خواهی در این موارد، خلاف فطرت است؛ بدان علت است که صاحبان اینگونه مواردی هرگز به آرامش انسانی نخواهند رسید. آری بالا بودن آمار خودکشی در دو کشور سوس و زاین که مدینه فاضله لیبیرالسیسم هستند؛ به راحتی حرف ما را انبیا می‌کند.

<sup>۲</sup> سوره ص/آیه ۸۲

<sup>۳</sup> سوره بقره/آیه ۱۱۸





كذلك ما أتى الذين من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون همچنان که تو را تکذیب نموده‌اند؛ هیچ پیامبری بر امت‌های گذشته نیامد؛ مگر آن که گفتند او ساحر یا دیوانه است. نکته مهم این است که کافران، فقط قالب برنامه‌های خود را تعویض می‌نمایند. درست مانند تعویض صورت مسئله، در امتحانات دانش‌آموزان. ما اگر بتوانیم درس را یاد بگیریم؛ قاعدتا خواهیم توانست آن راهها را تشخیص دهیم. اما اگر مانند مسلمانان صدر اسلام، فقط عاشق معلم باشیم؛ در غیاب معلم، گمراه خواهیم شد. هدف کافران در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گمراه نمودن مردم و مخدوش نمودن راه سعادت دنیوی و اخروی انسان بود.

علت این امر، در خطر قرار گرفتن منافع اقتصادی، برتری و سیادت ظاهری آنها بود. در این راه، از دو عامل بسیار مهم یعنی زنان بدکاره و شراب استفاده می‌کردند. امروز نیز از سکس و الکل در این راه استفاده می‌کنند.

دیروز ابوسفیان، ابولهب، ابوجهل، امیه و معاویه رضی الله عنهم منافع خود را در این می‌دیدند که توده مردم، احمق و سرگرم باشند. لذا بازار مکاره راه می‌انداختند و به کسب سودهای سرشار دست می‌یافتند و عرب جاهلی در آن سرگرم بود. زیرا شعر می‌خواند و شراب می‌نوشید!! امروز همین عمل، در قالب شبکه‌های عظیم ماهواره‌ای و تلویزیونی اعمال می‌شود. آری اگر دیروز رسانه‌های تصویری نبود؛ مردم در کنار شعرا، باده‌گساری می‌کردند. امروز از پشت دوربین با او ارتباط برقرار می‌کنند و ویسکی می‌نوشند.<sup>۲</sup>

البته باید دانست توده عوام جامعه غرب، خصوصاً آمریکا؛ مردمانی بسیار عادی و حتی پایین‌تر از عادی هستند. در صورتی که برداشت عمومی جامعه ما، اینگونه نیست. یعنی ما فکر می‌کنیم اغلب غربیان عموماً و آمریکاییان خصوصاً، انسان‌هایی روشنفکر و اهل تفکر و مطالعه هستند.<sup>۳</sup> در حالیکه این برداشت ما، کاملاً غلط است. پس ما نه تنها باید نگاهمان به عاشورا را عوض کنیم؛ بلکه باید نگاهمان به جهان معاصر را نیز عوض کنیم.

<sup>۱</sup> سوره داریات/آیه ۵۹

<sup>۲</sup> پس فقط شکل عوض شده و هیچ تغییری در محتوا صورت نگرفته است.

<sup>۳</sup> شاید سرانه مطالعه کتاب در آن کشورها زیاد باشد؛ اما مهم تعداد کُتب خوانده شده نیست. بلکه مهم این است که ما با خواندن آن کُتب، جفدر به وادی تفکر و عمق نزدیک شده‌ایم. مثلاً امکان دارد ما تمام صحیح بخاری یا بحارالانوار را بخوانیم؛ اما حتی برای لحظه‌ای هم در مورد مطالب مندرج در آنها، فکر نکنیم. خداوند در مورد اینگونه مطالعه می‌فرماید: کمل الحمار عمل اسفاره آری آن مطالعه‌ای سودمند است که ما را به وادی عمق راهنمایی کند؛ والا خواندن داستان گوینه، دردی دوا نخواهد کرد. الا اینکه ما را به جهل مرکب انداخته و خود را علامه احساس کنیم. در حالیکه هنوز نمی‌توانیم سره را از ناسره تشخیص دهیم.



پرفسور سید حمید مولانا سال‌ها در دانشگاه آمریکن واشنگتن استاد رشته ارتباطات است. چند کلام از ایشان که سال‌هاست در آمریکا تدریس می‌کند؛ می‌تواند ما را به جوّ عمومی مردم آنجا آشنا سازد: اغلب مردم آمریکا خودشان آدم‌های متوسطی هستند و فهمشان هم فهم متوسط است. مردم آمریکا مطلقاً ادبیات نخبگان را دوست ندارند و نمی‌فهمند!! کسی مثل آقای خاتمی اگر کاندیدای ریاست جمهوری در آمریکا بود؛ از همان روز اول همه چیز را می‌بخت!! چون ادبیات ایشان نخبه‌گرایانه است!! اگر قرار بود به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری، برای مردم آمریکا سخنرانی کند؛ مردم می‌گفتند: ایشان برای دانشگاه خوب است؛ به درد ریاست جمهوری نمی‌خورد!

رئیس جمهور آمریکا حتی وقتی پیامش را در کنگره می‌خواند؛ نمی‌تواند طوری صحبت کند که حتی کسی که ۸ کلاس درس خوانده، آن را نفهمد! چون مردم با او بیگانه می‌شوند. جریان انتخابات ۱۹۵۲ و ۱۹۵۶ ریاست جمهوری آمریکا، از این لحاظ جالب است. در این دو سال ژنرال آیزنهاور که فرمانده قوای متفقین در اروپا بود و در آنجا پیروزی‌هایی به دست آورده بود؛ او را کاندیدا کردند. آیزنهاور کاندیدای جمهوری خواهان بود و کاندیدای دموکرات‌ها، فردی بود به نام «دلی استیونسون». استیونسون فرماندار ایالت ایلی نویز بود. منتها عیب استیونسون این بود که روشنفکر بود و وقتی حرف می‌زد؛ جملات عالمانه به کار می‌برد. به همین دلیل، آیزنهاور انتخابات را بُرد!!!

لذا دو حزب بسیار احتیاط می‌کنند. حتی کسی را که مشهور به روشنفکری است؛ فلسفه خوانده، ۳۰-۲۰ جلد کتاب نوشته و خصوصیتی از این قبیل دارد؛ مطلقاً کاندیدا نکنند، چون شکست حزب قطعی خواهد بود!!<sup>۱</sup> حتی من این را هم بگویم که اساساً روشنفکران منتقد و مستقل، در سیستم حکومتی آمریکا جایی ندارند. من در دانشگاه آمریکن سرکلاس درس، وقتی از دانشجویانم می‌پرسم: چامسکی کیست؟<sup>۲</sup> از ۲۰ نفر، ۵ نفر می‌دانند.

درحالی که در دانشگاه تهران وقتی از ۲۰ نفر این سؤال را می‌پرسم؛ همه می‌دانند. در کلاس من در آمریکا، فقط یک نفر می‌داند ادوارد سعید چه کسی است؛ درحالی که در ایران همه او را می‌شناسند!!<sup>۳</sup> یک دلیل عمده‌اش هم این است که این جور آدم‌ها، در رسانه‌ها جایی ندارند. آمریکا تا ۵۰ سال پیش اینطور نبود. در آن ایام، مردم لااقل روزنامه‌نگاران و نویسندگان را می‌شناختند.

<sup>۱</sup> این کلام یک استاد دانشگاه، در آمریکاست. کسی که سال‌ها کرسی تدریس دانشگاه آن هم در رشته ارتباطات را در اختیار دارد. آیا واقعاً تا این حدّ آمریکاییان را می‌شناختیم؟

<sup>۲</sup> Noam -chomsky زبان‌شناس برجسته مؤسسه تکنولوژی ماساچوست (M.I.T.)، او یکی از جدی‌ترین منتقدان سیاست خارجی دولت آمریکا است. اخیراً کتابی منتشر نمود به نام ۹-۱۱. این کتاب که به مناسبت ماجرای ۱۱ سپتامبر نوشته شده؛ در بیش از ۲۲ کشور جهان و به بیش از یک دوجین زبان خارجی ترجمه و منتشر شده است و حداقل در پنج کشور، پرفروش‌ترین کتاب بوده است.

<sup>۳</sup> ادوارد سعید، روشنفکر برجسته فلسطینی و استاد ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیای آمریکا و از مدافعان سرسخت حقوق فلسطینیان و همچنین دوست و هم فکر نوام چامسکی بود. او در کتاب بسار معروفش «شرق شناسی» نشان می‌دهد که مطالعات شرق شناسانه اندیشمندان غربی، بر پایه تصورات نژادپرستانه و امپریالیستی بنا شده است. او در ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۳ بعد از بیماری طولانی، در اثر سرطان خون در بیمارستان نیویورک درگذشت.



اما الان شما در خیابان جلوی یک نفر را بگیرید و از او بخواهید پنج روشنفکر را نام ببرد؛ اصلا نمی‌تواند! شما از یک دانشجوی دانشگاه بخواهید یک فیلسوف برایتان نام ببرد؛ ۹۹٪ نمی‌تواند. اما از آن طرف، همه می‌دانند مدیران کمپانی‌های بزرگ چه کسانی هستند. چرا؟

برای اینکه محیط زیست اطلاعاتی آمریکا را اینها اشباع کردند. دانشمندان همه درحاشیه هستند. متن زندگی مردم دست کسان دیگری است. یک موضوع دیگر هم این است که مردم آمریکا فقط چهار سال، یک بار در سیاست شرکت می‌کنند.<sup>۱</sup>

این نگاه مردم آمریکا به افرادی است که باید در بالاترین مقام آن کشور قرار گیرد؛ یعنی ریاست جمهوری. یک نکته هم از میزان اطلاعات مردم غرب در مورد مسائل روز بینیم.

۴۳٪ از آمریکایی‌ها، ۲۷٪ از آلمانی‌ها و ۱۶٪ از انگلیسی‌ها گمان می‌کنند: این فلسطینی‌ها هستند که سرزمین‌های اشغالی را اشغال کرده‌اند!!! و یا

۲۲٪ از آمریکایی‌ها، ۲۷٪ از آلمانی‌ها و ۳۸٪ از انگلیسی‌ها تصور می‌کنند ساکنان شهرک‌هایی که طی سال‌های اخیر اسرائیل ساخته، فلسطینی‌ها هستند!!! و یا

اغلب مادران غربی، در مورد نوجوانان فلسطینی که بسوی ماشین‌های نظامی اسرائیل سنگ پرتاب می‌کنند؛ معتقدند: والدین این فرزندان، وقت کافی برای تربیت فرزندان خود اختصاص نمی‌دهند! زیرا اگر اینگونه شیطنتها انجام نمی‌شد؛ هیچ مشکلی بین اسرائیل و فلسطین اتفاق نمی‌افتاد!<sup>۲</sup> همین مسئله را در مردم شام زمان معاویه نیز می‌توانیم ببینیم.

به چند ماجرای تاریخی از آن زمان توجه کنیم

مردی از اهالی کوفه سوار بر شتری، به شام آمد. مردی دمشقی با او گلاویز شد و گفت: این ماده شتری که با توست؛ در اثنای جنگ صفین از من گرفته‌اند. دعوا را بر معاویه عرضه نمودند و مرد شامی، ۵۰ نفر شاهد جمع کرد و معاویه به نفع او حکم نمود.

مرد کوفی گفت: آن شتر که از من گرفتی؛ نر بود نه ماده شتر!! معاویه گفت: حکم صادر شده است!! بعد مخفیانه فردی را به دنبال او فرستاد و او را برگرداند و از او پرسید: شترش چند ارزش دارد؟ دو برابر قیمت شتر، به او پرداخت و به او گفت: به علی بگو: من با یکصد هزار سپاهی با او روبرو خواهم شد؛ که یک نفر آنها، بین شتر نر و ماده فرق نمی‌گذارد!!<sup>۳</sup>

در الغدیر، علامه امینی ماجرای خواندن نماز جمعه، در روز چهارشنبه را نقل می‌فرماید. علامه امینی در برابر این عمل معاویه متحیر مانده و نمی‌داند چرا معاویه این عمل را انجام داده است. ایشان دو علت را برای اینکار محتمل می‌دانند.

<sup>۱</sup> روزنامه کیهان، شماره ۱۷۹۶۶ مقاله: این است دموکراسی آمریکا

<sup>۲</sup> بحثی از نتایج پژوهش برفسور گریگ والمو در مورد اطلاع رسانی رسانه های غرب در باره فلسطین / روزنامه جام جم شماره ۱۳۳۶

<sup>۳</sup> الغدیر ۱۰/۱۹۵/موافق التسعه ۲/۴۴۷



I. فراموش نمودن ایام هفته!

II. مخالفت عمدی با فرمایشات پیامبر خدا ﷺ، در مورد فضیلت روز جمعه و ساعات آن و نحوست روز چهارشنبه و ساعات آن. در نتیجه قصد داشته سنت را تغییر دهد.<sup>۱</sup>  
اما این دو علت، نمی‌تواند انگیزه معاویه باشد. باید نگاهی دیگر به دلایل معاویه نمود.  
به نظر حقیر او عمداً با خواندن نماز جمعه در روز چهارشنبه؛ می‌خواست میزان تبعیت و اطاعت کورکورانه مردم شام را بسنجد. زیرا این عمل در آستانه لشکرکشی به صفین انجام گرفته است. هر انسان زیرکی، وقتی می‌خواهد چنین لشکرکشی عظیمی را انجام دهد؛ باید از میزان تبعیت افراد خود آگاه گردد. زیرا در سپاه مقابل، افرادی وجود داشتند که به راحتی می‌توانستند بر احساسات خام سپاه معاویه غلبه نموده، آنها را از ادامه مبارزه منصرف نمایند.  
فهرست کوتاهی از صحابه و یاران پیامبر اکرم ﷺ، که در جنگ صفین در لشکر حضرت علی رضی الله عنه بودند؛ بدین شرح است:

هفتاد نفر از جنگجویان بدر، هفتصد یا هشتصد نفر از افرادی که در بیعت رضوان شرکت داشتند و خداوند در قرآن مجید، آنها را ستوده است. هزار چهار صد نفر از دیگر مهاجرین و انصار.<sup>۲</sup>  
آری جنگ و محاربه با بیش از دو هزار صحابه رسول خدا ﷺ، آنها را از سوی کفار، بلکه به اسم اسلام و در لشکر دین، امری احمقانه بود و می‌بایست درجه حماقت این جنگجویان تازه مسلمان دمشق را سنجید.

معاویه با انجام عملی که کاملاً برخلاف بدیهیات عقلی بود؛ خواست بسنجد آیا افراد سپاهش از او تبعیت می‌کنند؛ یا از عقل خود!! او وقتی از تبعیت احمقانه آنها مطمئن گردید؛ نسبت به جنگ صفین نیز مصمم‌تر شد.

چنانچه دیدیم او تصریح نمود این افراد، بین شتر نر و ماده فرق نمی‌گذارند. در مورد ملت‌های غرب خصوصاً آمریکا، نیز این مورد صادق است. پس افرادی مانند پرفسور مولانا حق دارند اعتراف نمایند: اغلب مردم آمریکا خودشان آدم‌های متوسطی هستند و فهمشان هم فهم متوسط است.  
خلاصه فقط صورت مسئله عوض شده و ما می‌خواهیم با اشاره به چند حالت مشابه، این مطلب را ثابت کنیم. حال بیاییم و تشابهات اول صهیونیست عالم، یعنی معاویه بن ابوسفیان رضی الله عنه را با اعمال صهیونیسم بین‌المللی مقایسه نماییم.

<sup>۱</sup> العذیر ۱۰/۱۹۶

<sup>۲</sup> تاریخ یعقوبی ۲/۱۶۴؛ تاریخ ابن خیاط ۱/۱۴۶؛ نقش عابسه در اسلام ۳/۱۳۲



عمده موفقیت معاویه و صهیونیسم بین الملل دو چیز است. عبارتی ما در بررسی روش‌های معاویه و صهیونیسم بین‌الملل، دو راه کلیدی برای انحراف انسان‌ها و جامعه می‌بینیم.

۱. پوشاندن قوه عقل<sup>۱</sup>

۲. عادی سازی امری قبیح، با تکثیر تیراژ آن

البته همانگونه که قبلاً دیدید؛ ریشه پلورالیسم در بیان خلیفه اول، و سنگ‌بنای سکولاریسم را در روش خلیفه دوم می‌بینیم. اما بحث ما در مورد تشابه عملکرد معاویه و صهیونیسم است. همانگونه که قبلاً گفتیم؛ معاویه رضی الله عنه با دامن زدن به مباحثی مانند جبر و اختیار، و تفسیر غلط آیات قرآن،<sup>۲</sup> عملاً برای مدتی طولانی توانست عقل قشر متفکر و حتی عوام جامعه را به بازی بگیرد و اسیر اوهام نماید. او در بسیاری اوقات، اعمال خلاف خود را با پیش کشیدن مسئله جبر، توجیه می‌نمود.

این روش کاملاً کارآمد و مفید، در زمان خلفای اموی و عباسی نیز دنبال شد. زیرا مردم احمق آن زمان، برای یک امر موهوم، مثلاً اثبات حادث یا قدیم بودن قرآن، شدیدترین درگیری‌ها را با خود راه می‌انداختند؛ بدون اینکه عملاً حتی یک کلمه از محتوای قرآن را در زندگی خود پیاده نمایند. معاویه رضی الله عنه و دیگر خلفاء، آنها را بدنبال حادث و قدیم بودن قرآن می‌فرستادند؛ و بعد خود را مصداق اولوالامر خوانده و بر گرده آنها سوار می‌شدند.

علت این موفقیت بزرگ برای خلفای جور، تعویض قوه عقل، با توهم بود.

عمل دوم معاویه رضی الله عنه نهادینه کردن لعن حضرت علی رضی الله عنه بود. یعنی تا وقتی افرادی مانند خوارج، حضرت علی رضی الله عنه را کافر می‌دانستند؛ زیاد در افکار عمومی تأثیر نمی‌گذاشت. اما با زیاد شدن فاصله زمانی امت بازی خورده اسلام، از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وقتی در منابع رسمی جامعه لعن صورت می‌گرفت؛ قاعدتاً تأثیر زیادی در توده ناآگاه جامعه می‌گذاشت. زیرا فردی که لعن می‌کرد؛ امام جمعه و جماعت مسجد یا شهر بود.

امکان ندارد عوام جامعه، فردی را بعنوان امام جمعه یا جماعت قبول کنند؛ و از حرف او هیچ تأثیری نپذیرند.

<sup>۱</sup> شراب را به آن دلیل حمر می‌گویند که عقل انسان را می‌پوشاند.

<sup>۲</sup> البته ریشه انگونه فرانات را باید در منع احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم جستجو نمود.



وقتی این لعن در تیراژ وسیع و بوسیله ائمه جمعه و جماعت ابراز می‌شود؛ تأثیر شگرفی در جامعه می‌گذاشت.<sup>۱</sup>

این دو عمل معاویه سه‌ذبحه کاملاً افکار عمومی را شستشو داده؛ و او توانست اهداف خود را جامه عمل بپوشد. پس در زمان معاویه، دو راه حل کلیدی، این بود:

۱. تعویض تعقل با توهم

۲. عادی ساختن امری غلط (لعن حضرت علی علیه السلام) با تکثیر آن در تیراژ وسیع و گسترده. حال صهیونیسم جهانی چگونه دارد به اهداف خود دست پیدا می‌کند؟ در اینجا هدف ثابت مانده؛ اما محتوا و شکل عوض شده است. یعنی هدف معاویه و صهیونیسم بین الملل، فریب، مشغول و منحرف نمودن افکار عمومی بوده و خواهد بود؛ اما محتوا و شکل این پروپاگاندا و فریب، کاملاً متفاوت است. در زمان معاویه وسیله‌ای به نام رسانه‌های تصویری نبود؛ لذا او برای اسیر نمودن عقل مردم؛ از قوه توهم استفاده کرد.

در حالیکه امروزه را باید عصر حکومت رسانه‌ها دانست. میزان تأثیر رسانه‌ها خصوصاً رسانه‌های صوتی و تصویری در فرهنگ، اقتصاد، تربیت و حتی مذهب قابل انکار نیست. پرفسور مولانا، استاد ارشد رشته ارتباطات حتی سیاست را نیز تابع این غول قرن معاصر می‌دانند: سیاست تصویری-صوتی، ویژگی اساسی نظام سیاسی در دوران معاصر است.<sup>۲</sup>

حال که دانستیم همه مسائل روزمره زندگی در غرب، تابع رسانه‌ها؛ خصوصاً رسانه‌های صوتی تصویری مانند تلویزیون و سینما قرار دارد؛ باید ببینیم صهیونیسم بین الملل چگونه این غول چراغ جادو را به خدمت پلید خود گرفته است. آنها برای تحت تسلط قرار دادن عقل؛ از قوه تخیل استفاده کردند. آری مهمترین وجه مشترک رسانه‌های تصویری غرب، دو چیز است.

۱. سکس و ابتذال

۲. خشونت و کشتار

این دو فاکتور آنچنان در سینما و تلویزیون غرب جای خود را باز کرده، که اگر یک فیلمی فاقد این دو فاکتور باشد؛ عملاً نمی‌تواند به فروش خوبی دست پیدا کند.

حال ببینیم آیا استفاده صهیونیسم بین الملل از این دو عامل، آگاهانه بوده یا خیر؟

<sup>۱</sup> قبلاً گفتیم در بیش از ده‌هزار شهر، هفتاد هزار منبر در زمان حکومت شجره خبیثه بنی امیه، رسماً مولا علی علیه السلام را لعن می‌نمودند.

<sup>۲</sup> روزنامه کیهان، شماره ۱۷۹۶۶ مقاله؛ این است دموکراسی آمریکا



### اول به عامل سکس می‌پردازیم.

خصوصیت بارز سکس، این است که انسان را بسوی خیال‌پردازی سوق می‌دهد. یعنی انسان با دیدن صحنه‌های محرک، در واقع به عالم تخیل وارد می‌شود. او با تخیل و تصور اینکه در صحنه حضور دارد؛ خود را ارضاء می‌کند. انسان اگر خود را در عالم تخیل نتواند در صحنه ببیند و لذت ببرد؛ دیدن عکس و فیلم مبتذل، چه لذتی می‌تواند داشته باشد؟ آری دیدن بدن عریان انسان، نه تنها لذت‌آور نیست؛ بلکه چندان‌آور است. مگر اینکه انسان در عالم تخیل، بتواند از فرد مورد مشاهده؛ کام دل بگیرد و خود را ارضاء نماید!! وقتی انسان در حد افراط، از قوه تخیل خود استفاده بی‌مورد نمود؛ عملاً قوه بسیار مفید و فعال تخیل را جانشین قوه عقل خویش می‌سازد.

در نتیجه همان مسئله‌ای اتفاق می‌افتد که معاویه<sup>۱</sup> بعد بدنبال آن بود!!

آری انسان خیال‌پرداز غربی، توان تجزیه و تحلیل منطقی قضایا را نخواهد داشت. او به راحتی تحت تأثیر تبلیغات قرار خواهد گرفت و به راحتی فریب می‌خورد. این مسئله حتی در مورد انتخاب ریاست جمهوری آنها صدق می‌کند. یعنی آنها فردی را انتخاب می‌کنند که رسانه‌ها او را خوب و مناسب جلوه بدهند. پرفسور مولانا می‌گوید:

در ۵۰ سال گذشته، از وقتی که رسانه‌ها قدرت ساختن افکار عمومی را به دست گرفته‌اند، ارتباط مستقیم کاندیداها با مردم کمتر شده است. در گذشته کاندیداها سوار ترن می‌شدند و ایالت به ایالت می‌گشتند. اما امروز کاندیداها حتی اگر با کسی دست می‌دهند این کار را برای دوربین‌ها می‌کنند. بنابراین این رسانه‌ها هستند که به مردم می‌گویند کدام چهره را باید دوست داشته باشند. بنابراین سیاست تصویری- صوتی ویژگی اساسی نظام سیاسی در دوران معاصر است. همین موضوع ساخته شدن شخصیت‌ها توسط رسانه‌ها، توجه به امور ظاهری را برای کاندیداها بسیار مهم کرده است. کاندیداها بسیار بسیار مراقب هستند که کجا باید کراوات بزنند، کجا یقه‌شان را باز کنند، اصلاً کجا کت و شلوار بپوشند، رنگ لباسشان چه باشد، چه همبرگری بخورند، کدام کودک را در آغوش بگیرند...!!!<sup>۱</sup>

آری انسان غربی چون توان تجزیه و تحلیل منطقی قضایا را ندارد؛ در نتیجه اخبار رسانه‌های رسمی را وحی مُنزَل می‌داند؛ چشم و گوش بسته آنها را قبول می‌کند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> روزنامه کیهان، شماره ۱۷۹۶۶ مقاله؛ این است دموکراسی آمریکا

<sup>۲</sup> این ادعای ما را افرادی که برای مدتی اندک در خارج از کشور زندگی کرده‌اند؛ تصدیق می‌کنند. معلومات سیاسی بوده مردم، در خارج از کشور فوق‌العاده بایی است.



باز از پرفسور سید حمید مولانا، بشنویم: افکار عمومی دنیا، از برخی جنگ‌ها کاملاً بی‌خبر است. در حالی که فکر می‌کنیم ما در حقیقت، در یک «دهکده جهانی» و در عصر باصطلاح اطلاعات و ارتباطات زندگی می‌کنیم؛ بسیاری از دانشجویان دانشگاه‌های آمریکا، در اینکه جنگی به مدت هشت سال بین ایران و عراق (جنگ تحمیلی) صورت گرفت؛ بی‌خبر هستند!!!

زیرا این جنگ، با همه تلفات سنگین جانی و مالی که به دو کشور و منطقه وارد کرد؛ آن‌طور که باید، در رسانه‌های جمعی پوشش نیافت. علاوه بر این، بسیاری از دانشجویان امروزی به علت سن کم؛ آن‌را به خاطر ندارند. و متأسفانه امروز در کتاب‌های درسی و تاریخ بدان اشاره نمی‌شود. ولی جنگ‌های ایران و یونان باستان، هنوز با حرارت کامل در کتاب‌های تاریخ غرب تکرار می‌شود.<sup>۱</sup>

وقتی معلومات قشر دانشجو، تا این درجه کم باشد؛ از میوه‌فروش، راننده تاکسی و نانوای غربی چه انتظاری می‌توان داشت؟؟<sup>۲</sup> وقتی علم دانشجویان در غرب بوسیله رسانه‌های جمعی تنظیم می‌شود؛ معلومات دیگر اقشار جامعه، جای خود را دارد.

پس در قدم‌های بعدی، به راحتی می‌توان به این انسان خیال‌زده؛ قبولاند که او و کشور او، منجی عالم انسانی است. خصوصاً اگر پشتوانه این گونه القاتی، فیلم‌های هنرمندانه و پرخرجی مانند آرماگدون و ..... باشد. هرچند تاکنون ندیدم کسی به این مورد اشاره نماید؛ اما عقیده بنده این است: استفاده زیاد از سکس، به منظور خیال‌پرداز و خیال‌زده شدن انسان غربی است. گرچه با آلوده و هوس‌ران نمودن او، دو گام به جلو بر می‌دارند.

یعنی هم او را خیال‌زده می‌سازند؛ هم آلوده و شهوانی. مطمئناً انسان شهوت‌ران؛ جز شکم و شهوت، دغدغه‌ای نخواهد داشت. شما به لیست فیلم‌های پرفروش غرب نگاه کنید. اغلب آنها فیلم‌های هستند که مایه‌های خیال‌پردازی در آنها زیاد است.<sup>۳</sup> یا مانند جنگ ستارگان، داستان آنها، تخیلی محض و در فضا صورت می‌گیرد؛ یا مانند هری پاتر، داستان آنها در عالم جادوگران واقع می‌شود.

بلی ذائقه انسان غربی که از کودکی با سکس تخیلی شده؛ این فیلم‌ها را بیشتر می‌پسندد. اما اگر ملتی براساس اصول اسلامی حرکت نماید؛ کاملاً نتیجه عکس خواهد بود. در ایران یکی از پرفروش‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما، فیلم آژانس شیشه‌ای بود.

۱ روزنامه کیهان شماره ۱۷۸۲۲ مقاله جنگ، توحش با مدتبت

۲ در حالیکه به برکت انقلاب اسلامی، اینگونه فاصله‌های طبقاتی در ایران بسیار کم شده است. یعنی یک راننده تاکسی و نانوا نیز مانند یک دانشجو تحلیل سیاسی دارد. هرچند گاهی اوقات رانندگان تاکسی و نانوا، براساس تجربه خود، از تحلیل منطقی‌تر و واقع‌بینانه‌تری برخوردارند.

۳ وف کافی و علاقه لازم جهت نمایش فیلم ندارم؛ این اشاره به فیلم‌ها، نیز در لابلای تحقیقات بدست آمده، لذا امکان دارد این اطلاعات بروز نباشد.





آن فیلم ۵۰۰ دقیقه‌ای بارزی نداشت؛<sup>۱</sup> الا بحث‌های منطقی بین بازیگران. شما آن فیلم را که در زیر مجموعه آثار دفاع مقدس و باصطلاح یک فیلم جنگی محسوب می‌شود، را با فیلم‌های جنگی غرب مقایسه نمایید. مطمئناً آن فیلم در غرب، یک فیلم شکست خورده محسوب می‌شد. اما در جامعه اسلامی، کاملاً موفق و پرفروش. چرا؟

چون نگاه مردم ایران، عقلی و نگاه مردم غرب، تخیلی است. تعالیم ناب اسلامی، یا هرگونه دستور آسمانی که برای سعادت انسان نازل می‌شود؛ همواره سعی دارد انسان را بسوی تعقل و تفکر سوق دهد؛ اما تعالیم شیطنی یا هرگونه دستوراتی که برای انحراف انسان منتشر می‌شود؛ انسان را بسوی پوشاندن عقل سوق می‌دهند. این ماجرا، ما را بهتر در جریان امور قرار می‌دهد.

حضرت علی علیه السلام در جمع عده‌ای از اصحاب نشسته بودند. زن زیبایی از برابر آنها عبور کرد. عده‌ای از اصحاب، مفتون زیبایی زن شدند. حضرت فرمود: هرگاه اینگونه اتفاقی افتاد و زیبایی زنی، شما را مفتون نمود؛ به خانه خود بروید و با همسر خود آمیزش نمایید. زیرا هر چه این زن دارد؛ همسر شما نیز دارد.<sup>۲</sup>

در اینجا می‌بینیم حضرت یک موضوع کاملاً محسوس را تبدیل به یک برهان عقلی نموده‌اند. زیرا غایت ارتباط با جنس مخالف برای انسان‌های عادی، آمیزش است. حال اگر از نظر عقلی بتوانی خود را توجیه نمایی؛ هیچ تفاوتی بین همسر خود و آن زن زیبا نخواهی دید.<sup>۳</sup>

اما تعالیم شیطنی چه چیز را به ما آموزش می‌دهد؟

آنها می‌گویند: بیایید با دیدن صحنه‌های محرک، خود را به وادی خیال برده و از این طریق خود را ارضاء نمایید.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> آن فیلم بسیار ارزشمند، در واقع به تازگی بیشتر شبیه بود تا فلم سسمایی. اما مردم باشعور ایران نشان دادند مطلب خوب را در هر حالی که باشد؛ تشخیص می‌دهند.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه، حکمت‌ها ۴۲۰

<sup>۳</sup> در این مرحله تفاوت بین عوام و انسان‌های هدف‌دار مشخص می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله انسانی هدف‌دار و متعالی بود؛ از دواج‌های ایشان نیز بر اساس حکمی خاص صورت می‌گرفت. اما علی رضی الله عنه و امتالم انسان‌های عادی هستند و غایت ارتباط را آمیزش می‌دانند و بالاتر از آن هم به درک و فهم آنها نمی‌رسد. لذا فیاس به نفس کرده و حکم می‌کنند. در این ماجرا اطرافیان حضرت علی رضی الله عنه از فشر عوام بودند؛ که قاعدتاً با نگاه حرام، مفتون زیبایی آن زن شدند. حضرت نیز حکمی کلی ارائه دادند. یعنی آن مردی که از طریق نگاه حرام مفتون می‌شود؛ به همسر خود رجوع کند.



بررسی این دقیق این موارد، به نشان خواهد داد که حتی در مسائل جزئی و کوچک، می‌توان تفاوت‌هایی عمیق بین تعالیم ادیان آسمانی و مکاتب ساخته دست بشر پیدا کرد. پس شباهت معاویه، با صهیونیسم بین‌الملل، در این است که معاویه عقول مردم را با اوهام بکار گرفت؛ و صهیونیسم بین‌الملل با تخیل. لذا می‌توانیم بگوییم: نقش امروزی سکس در منحرف نمودن انسان، مانند نقش مباحث جبر و اختیار، یا قضا و قدر دیروزی است.

#### فاکتور دوم در فیلم‌ها، مسئله خشونت است.

استفاده صهیونیسم بین‌الملل از این عامل نامطبوع، به چه علت است؟ چرا در فیلم‌های آنها، این همه آدم‌کشی صورت می‌گیرد؟ علت آن این است؛ اگر انسان غربی در فیلم‌ها به آدم‌کشی عادت کند؛ کار صهیونیسم خیلی راحت می‌شود. زیرا مرگ انسان‌ها، برای آنها چیزی عادی خواهد بود. او زیاد دیده که بازیگر فیلم، با یک هفت‌تیر؛ دویست نفر را می‌کشد! و هنوز صدتیر دیگر نیز در تفنگش دارد!

حال یک ویتنامی، عراقی یا فلسطینی و یا یک انسان عادی در هر کجای دنیا که باشد؛ مانند هنرپیشه فیلم خواهد بود؛ یعنی مرگی جدی نخواهد داشت.<sup>۱</sup> زیرا کشت و کشتار، برای آنها امری عادی شده است. در ثانی قتل و کشتار، نمک زندگی خواهد بود؛ همانگونه که در فیلم‌ها، نمک فیلم هستند. همانگونه که فیلم بدون آنها، مزه ندارد؛ زندگی واقعی نیز بدون خشونت و آدم‌کشی، مزه نخواهد داشت.

اما نکته مهم این است که در تمامی صحنه‌ها، باید انسان غربی، برنده بازی باشد؛ مانند هنرپیشه فیلم‌ها! اگر در طول جنگ‌ها نتوانند برنده شوند؛ بلافاصله راهپیمایی و اعتراض می‌کنند. همانگونه که در جنگ ویتنام، تا زمانی که آمار سربازان هلاک شده آمریکا، زیاد نشده بود؛ مردم اعتراض نکردند. انسان ویتنامی، فقط یک موجود مفلوک و علف هرز جامعه مدنی به سبک آمریکایی خواهد بود؛ که در راه تمدن انسانی رویده است.

<sup>۱</sup> آمارها نشان می‌دهد ۵۲٪ مردان بالای ۴۰ سال در غرب، دچار ناتوانی جنسی می‌شوند! زیرا واسطه استفاده بی‌رویه و جیدن مسوه کال عربزه جنسی در نوجوانی و حتی کودکی، باعث می‌شود در میان‌سالی مجبور به استفاده از صحنه‌های محرک شوند! پس نماز مردم برای دیدن صحنه‌های محرک، عامل دیگری جهت استفاده از سکس در فیلم‌هاست.

<sup>۲</sup> البته یکسری تحلیل‌های شبه منطقی، مانند مبارزه با کمونیسم، مبارزه برای حقوق دموکراسی، مبارزه با بروریسم و... نیز جاشنی آن می‌کند. مانند معاویه که خونخواهی خلیفه سوم را بهانه ساخت.



بنابراین هرچه بیشتر و زودتر از بین بروند؛ انسانیت زودتر به نتیجه و کمال نهایی خواهد رسید. اما در این مبارزه خیالی، سربازان آمریکایی مانند رامبو نباید بمیرند. همانگونه که رامبو، در یک فیلم بی‌مزه؛ می‌تواند تمام ویت‌کنگ‌ها را بکشد و یک تنه از میدان مبارزه سربلند بیرون بیاورد؛ سربازان آمریکایی باید توانند، ویتنام را آزاد سازند!<sup>۱</sup> اما وقتی آمار کشتگان زیاد شود؛ آن موقع افراد خیال‌زده باور می‌کنند در عالم خیال نیستند و اعتراض می‌نمایند. از طرف مقابل، هر تعداد کشته شود؛ هیچ اتفاقی نیفتاده است. زیرا در فیلم‌ها می‌بینند بازیگران کشته شده؛ هنوز هم زنده هستند!! اما از خود آمریکاییان وقتی کسی کشته شود؛ خلاء او را احساس می‌کنند. زیرا پدر، مادر و خانواده‌اش در آن زمان، تازه درک می‌کنند که این دیگر بازی نیست و عضو خانواده‌اشان، برای همیشه آنها را ترک کرده است.

باز هم کلامی از پرفسور مولانا بشنویم: وقتی که از دانشجویان آمریکایی سؤال می‌شود که تلفات و تعداد کشته شدگان جنگ ویتنام چقدر بود؟ اغلب آنها رقمی در حدود پنجاه هزار ذکر می‌کنند. که البته تعداد صحیح و اعلام شده سربازان و افسران کشته شده آمریکایی در آن جنگ است. ولی از بیش از یک میلیون ویتنامی که در این منازعه کشته شدند؛ ذکری نمی‌شود.

نه تنها تلفات و خسارات جنگ، با معیار ملی‌گرایی اندازه‌گیری می‌شود، بلکه آماری که خارج از اردوگاه قدرت‌های آمریکایی و اروپایی باشد؛ وجود ندارد!! امروز ما شمارشی از تلفات نظامی و غیرنظامی مردم عراق و افغانستان نداریم. تلفات آمریکا در عراق و افغانستان، چه یک نفر باشد و یا چند نفر؛ روزانه توسط وزارت دفاع آمریکا و فرماندهی نظامیان آن کشور، در مصاحبه‌ها و رسانه‌ها اعلام می‌شود؛ ولی تعداد کشته شدگان و مجروحان افغانی و عراقی به صورت «گروهی» یا «عده‌ای» در لابلای اخبار و اطلاعات جنگ دفن می‌گردد.<sup>۲</sup> در فیلم‌ها نیز بازیگر نقش اول، همیشه تعداد زیادی از نیروهای مخالف، که معمولاً افراد شرور، منفی و غیرانسانی هستند؛ را از پا در می‌آورد.

معاویه رضی الله عنه نیز همین کار را کرد. او با تکثیر تیراژ لعن بر حضرت علی رضی الله عنه عملاً کاری کرد که توده مردم نسبت به عظمت مقام ایشان، بی‌اعتنا شوند. همانگونه که امروزه، غرب نسبت به کشتار مردم بیگناه دیگر کشورها بی‌اعتنا است. پس یکبار دیگر این مطالب را مرور می‌کنیم. معاویه رضی الله عنه با کمک پول و علمای احمق، عقول توده مردم را گرفتار اوهام نمود. صهیونیسم بین‌الملل با کمک پول و هنرپیشه‌های هرزه، عقول مردم را گرفتار تخیل نمود.

<sup>۱</sup> البته اقرار می‌کنیم که اسعاده از آخرین تکسک‌های حرفه‌ای و جلوه‌های تصویری. همین فیلم‌های بی محتوا را تبدیل به فیلم‌هایی مناسبی نموده است. در حالیکه ما بهترین محتوا را در بدترین قالب‌ها می‌ریزیم و غیرقابل مصرف می‌کنیم.

<sup>۲</sup> روزنامه کیهان شماره ۱۷۸۲۴ / مقاله جنگ، بوحس با مدتیست



معاویه رضی الله عنه با کمک پول و آخوندهای درباری، مردم را نسبت به عظمت مقام حضرت علی رضی الله عنه بی‌اعتنا نمود. صهیونیسم بین‌الملل با کمک فیلم‌های سراسر خشونت، مردم را نسبت به عظمت زشتی قتل و کشتار انسان‌ها بی‌اعتنا نمود.

بنابراین می‌بینیم استفاده از سکس و خشونت در فیلم‌های غرب، بدون برنامه نبوده است. آری دشمنان سعادت انسان، از دو روش کاملاً متفاوت؛ نتیجه‌ای یکسان گرفته‌اند. پس سکس و خشونت، دو مقوله جدید هستند که عیناً، عملکردی مانند مباحث کلامی بیهوده و لعن حضرت علی رضی الله عنه را برعهده دارند. اما این دو ترفند، یکی مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است و دیگری مربوط به قرن حاضر. از طرفی چون این نحوه بازی گرفتن عوام، در زمان معاویه رضی الله عنه صورت نگرفته بود؛ لذا نمی‌توانیم آن را کپی‌برداری از معاویه رضی الله عنه بدانیم.

اینجا به عمق و حقایق معنای آن دو آیه شریفه واقف می‌شویم. آیه اول: ان الشیاطین لیوحون الی اولیاءهم آیه دوم: تشابهت قلوبهم

آری می‌بینیم این دو عامل فریب انسان‌ها، یعنی معاویه و صهیونیسم جهانی رضی الله عنه از دو وسیله کاملاً متفاوت، نتیجه‌ای یکسان گرفته، عوام را فریب داده‌اند. حال آیا صهیونیسم بین‌الملل که رسانه‌های عمده غرب را در اختیار دارد؛ از روش‌های معاویه الگو گرفته یا خیر؟ این سؤالی است که جواب قطعی آن، بلی یا خیر نیست. بلکه همانگونه که قبلاً توضیح دادیم؛ صهیونیسم جهانی و استعمار غرب، تمام راههای سلطه بر جهان را تجربه می‌کنند. در نتیجه امکان دارد مانند آنچه در خاطرات مستر همفر دیدیم؛ از روش‌های معاویه رضی الله عنه نیز استفاده نموده باشند. اما این نکته، نباید فعالیت‌های مستقل آنها را نادیده بگیرد.

اما همانگونه که توضیح دادیم؛ مهمترین وسیله برای در اختیار گرفتن افکار عمومی در غرب، رسانه‌های صوتی-تصویری است. مهمترین فاکتورهای موثر در این زمینه نیز، دو عامل سکس و خشونت است.

البته وضعیت کنونی، یک تفاوت با زمان معاویه دارد. در آن زمان، بعثت شدت سخت‌گیری بر محبتان حضرت علی رضی الله عنه آنها شدیداً در تنگنا بودند. معاویه رضی الله عنه خون آن را هدر دانسته و از زیر چتر حمایت حکومت خارج می‌دانست و شهادت آنها در دادگاه پذیرفته نمی‌شد. اما امروزه وضعیت تا آن حد آسفا بار نیست. هرچند کانال‌های ارتباطی بسیار ناعادلانه تقسیم شده است؛ اما باز هم کورسوی امیدی هست. زیرا مانند زمان معاویه رضی الله عنه امکانات صفر نیست.



مثلاً همین اینترنت، هرچند معمولاً بعنوان یک کانال ارتباطی سرگرم کننده و مبتذل شناخته شده است؛ اما می‌توان بعنوان یک کانال کاملاً مثبت مورد استفاده قرار گیرد.<sup>۱</sup> یا بعضی از هنرپیشه‌ها و کارگردان‌های مطرح، سعی کرده‌اند از طریق همین رسانه‌ها، پیام خود را به دیگران برسانند.<sup>۲</sup>

حال بیاییم و دیگر اعمال مشابه این دو عامل فریب انسان‌ها را مقایسه نماییم. ۱- ترور<sup>۳</sup>  
۲- تطمیع<sup>۴</sup> ۳- استحمار<sup>۵</sup> ۴- خشونت<sup>۶</sup> ۵- دیکتاتوری<sup>۷</sup> ۶- نقض عهد<sup>۸</sup> ۷- استفاده ابزاری از نیروها<sup>۹</sup> ۸- عدم پای بندی به کنوانسیونهای مقبول<sup>۱۰</sup> ۹- رواج فساد و فحشاء<sup>۱۱</sup> ۱۰- دشمن شناسی و برنامه ریزی دراز مدت<sup>۱۲</sup>

<sup>۱</sup> استفاده محدود از اینترنت، قابل مقایسه با شبکه‌های عظیم تلویزیونی و سیمایی، مانند هالیوود نیست؛ اما با اینحال جای دلگرمی دارد.

<sup>۲</sup> مثلاً یک نمونه از این هنرمندان، مایکل مور کارگردان شهیر و ناراضی آمریکایی است. دو کتاب او به نام «مردان سفید پوست احمق» و «ددی کشور من کجاست» از آثار اوست. فیلم‌های مشهوری نیز در ردّ سیاست‌های آمریکا دارد. از جمله فارت‌های ۱۱/۹

<sup>۳</sup> البته اغلب این موارد در مطالب سابق بیان شده؛ لذا زیاد روی آنها مانور نمی‌دهیم. مثلاً معاویه در اواخر عمر ننگینش، مردم شام را جمع نموده و از آنها خواست فردی را به جانشینی او انتخاب کنند. برخلاف تصورش، مردم یزید را انتخاب نکردند؛ بلکه همه گفتند: عبدالرحمن بن خالد بن ولید برای این کار مناسب است. معاویه به پزشک مخصوص خود دستور داد با سمّ او بکشد؛ الغدیر ۲۳۳/۱۰ در مورد صهیونیسم هم که احتیاج به نمونه ندارد.

<sup>۴</sup> مثلاً ۴۰۰ هزار دینار به سمره جندب داد، نا آیه‌ای که در مورد حصر علی نازل شده را در شأن این ملجم بگوید!! الغدیر (۳۰/۱۱) در مورد تاریخ معاصر نیز ملت شریف ایران، کاملاً به امور آگاه هستند و فرار نیست مثلاً بگوییم در پرونده انفجار آرژانتین، چقدر رشوه به فاضی گاله آنو دادند تا ایران را مقصر بداند.

<sup>۵</sup> ماجرای دعای توسل برای شهادت مالک، نقش عظیمی در حمیمی مردم شام داشت. تاریخ معاصر نیز فریاد دموکراسی و مبارزه با تروریسم و...  
<sup>۶</sup> هرچند صفحات تاریخ از جایات معاویه سیاه شده، اما به کتاب الغارات و الغدیر مراجعه فرمایید تا بدانید چقدر اسنان در حکومت ننگین معاویه کنسه شد. تاریخ معاصر نیز می‌توان تعداد جنگ‌های آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم (با حتی قبل از آن) و کشتارهای آن را طی چند جلد کتاب، بررسی کرد.

<sup>۷</sup> گرچه خود را انسانی آزاد منش نشان می‌داد؛ اما دیدیم که در مورد جانشینی یزید، فقط حرف خودش را انجام داد. تاریخ معاصر هم می‌توان به ماجراهایی مانند حکومت‌های خودکامه و دست‌نشانه آنها در دنیا زندان گوانتانامو و... اشاره نمود.

<sup>۸</sup> جریان امام حسن موات‌الله‌عیه مشهور است. تاریخ معاصر نیز بارها آمریکا بخاطر منافع خود، معاهداتش را نقض کرده.

<sup>۹</sup> فریب دادن جده و با افشا کردن نام روسای فبایل کوفه. تاریخ معاصر نیز برخورد آمریکا با نوکرانی مانند صدام، پیتوشه و بن لادن  
<sup>۱۰</sup> مثلاً بستن راه آب بر لشکر امام علی در جنگ صفین. تاریخ معاصر مانند عدم امضای پیمان‌های کیوتو در مورد حفاظت محیط زیست، مسین‌های ضد نفر، جنایات جنگی و...  
<sup>۱۱</sup> اگر حسن بن علی را به قتل برسانی، صد هزار درهم پول نقد و فرماندهی یکی از لشکرهای شام و حکمرانی یک شهر و یک تن از دخترانم را به پادشاه خواهی گرفت. نقش عایشه در اسلام ۱۲۷/۳؛ فضاخت صهیونیسم و آمریکا در این وادی به حدی است که اعتراض اروپا را هم برانگیخت!

<sup>۱۲</sup> مثلاً به کودکان نام معاویه، گوسفندی هدیه می‌داد. بعد لشکریان خودش به نام سپاهیان علی صلوات‌الله‌عنه کودکان را کتک زده، گوسفند را پس می‌گرفتند. در زمانه کنونی نیز طراحی بازی‌های کامپیوتری مانند خلیج فارس (بامهدی) کودک باید دشمنی را بکشد؛ که شعار یا مهدی می‌دهد!



خلاصه اگر اندکی دقت کنیم، شباهت‌های خارق‌العاده‌ای در روش‌های مردم فریبی این دو دشمن انسانیت می‌بینیم.

عاقلانه‌ترین راه هم اینست که در برابر فرمایش قرآن کریم سر تعظیم فرد آوریم و اعتراف نماییم: ان الشیاطین لیوحون الی اولیاءهم

خوب اگر روش‌های این دو عامل انحراف انسان، تا این حد مشابه هستند؛ آیا نمی‌توانیم یک نکته مهم را استخراج کنیم؟ آیا نمی‌توانیم با اندکی تأمل و دقت در ماجراهای امروز، بفهمیم اگر در زمان قبل بودیم؛ در کدام صف قرار می‌گرفتیم؟ جواب مثبت است.

حال به نکته‌ای خواهیم رسید که برای تمام شیعیان، دانستن آن بسیار مهم و حیاتی است: آیا اگر در سال ۶۱ هجری زندگی می‌کردیم؛ در کدام طرف قرار می‌گرفتیم؟ آیا با خود فکر کرده‌ایم که در کدام صف جای داشتیم؟ این نکته‌ای است که دانستن آن، برای تمام شیعیان از مهمترین فصول و نکات زندگیشان محسوب می‌شود.<sup>۱</sup> در اینجا با یک مشکل دیگر بر می‌خوریم.

۱. در کشور ایران، اکثریت جامعه از شیعیان هستند.  
۲. ملت شریف ایران در طول هشت سال دفاع مقدس، رشادت و سلحشوری خود را بر همگان ثابت نمودند.

حال آیا عاقلانه است بگوییم این ملت وفادار، اگر در کربلا حضور داشت؛ در صف کوفیان قرار می‌گرفت؟ یا اینکه در لشکر امام حسین علیه‌السلام جان‌فشانی نمی‌کرد؟ با توجه به این نکته که هیچ عشق و محبتی، نمی‌تواند جایگزین عشق حسین علیه‌السلام در قلب این ملت بشود. در اینجا باید نگاهی مدرن به مسئله دفاع مقدس انداخت! امید که رزمندگان عزیز و ملت شریف، آن را با دقت ملاحظه نمایند.

جنگ با عراق، اصلاً قابل مقایسه با نبرد کربلا نیست؛ چرا؟

۱. ملت شریف ایران هنوز شور انقلابی سال ۱۳۵۷ را داشت.

۲. دیوانه‌ای به نام صدام، به کنام شیران حمله برد.<sup>۲</sup>

۳. این فرد دیوانه، رجزخوانی بسیاری نمود.

<sup>۱</sup> وقتی عاشورا را تقابل تمام نیکی با تمام بدی‌ها بدانیم؛ فاعداً برای تمام انسان‌ها دانستن این نکته، از اهمیت خاصی برخوردار است. اما با توجه به محبت شیعیان به امام حسین علیه‌السلام دانستن این مهم برای شیعیان اهمیت دیگری دارد.  
<sup>۲</sup> با توجه به اینکه این صفت را حضرت امام به صدام دادند؛ ما آن را بهترین توصیف برای او می‌دانیم.



۴. کوتاه آمدن در برابر آن دیوانه، یعنی گذشتن از شرف و ناموس و.....

۵. در آن زمان، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در قید حیات بودند. و.....

پس می‌بینیم نکات زیادی را باید در ماجرای دفاع مقدس لحاظ کنیم. این دفاع مقدس، اگر قرار باشد با نبردهایی در صدر اسلام مقایسه شود؛ باید با جنگ‌هایی مانند بدر و احد مقایسه شود. زیرا اغلت فاکتورهای آن، مانند غزوات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

اما در ماجرای کربلا، نکات دیگری ظهور و حضور پیدا کردند. زیرا در فاصله زمانی بین رحلت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله تا واقعه عاشورا حوادث زیادی روی داد. مهمترین حادثه را ما زمینی شدن دین اسلام می‌دانیم. یکی از تبعات آن زمینی شدن اسلام، ظهور جانوری به نام معاویه رضی الله عنه و جنگ‌های تبلیغاتی اوست. آری در این فاصله که حدود نیم قرن طول کشید و گوشه‌هایی از آن را بازگو کردیم؛ ماجراهای بسیاری اتفاق افتاد.

یادمان نرود نعل اسبی که بر بدن امام حسین رضی الله عنه تاخته بود؛ باعث برکت و میمنت شناخته می‌شد. یادمان نرود که چه شایعاتی در مورد نبی اکرم صلی الله علیه و آله ساخته بودند.

یادمان نرود علی رضی الله عنه را در بهترین ماه سال، در بهترین شب‌های آن ماه، در بهترین ساعات آن شب، در بهترین مکان، در بهترین حالات انسان، در بهترین زمان آن حالات،<sup>۱</sup> شهید کردند؛ تا اجر مضاعف ببرند!!

آری مسئله نبرد تبلیغاتی معاویه رضی الله عنه کاملاً موثر واقع شده بود. والا در اوایل خلافت امام علی رضی الله عنه کوفیان، مسلمانان نسبتاً خوبی بودند. چنانچه دیدیم اشعث نژاد پرست، از نزدیکی و شیفتگی آنان به حضرت علی رضی الله عنه ناراحت شده بود.

حال باید از خود پرسیم؛ آیا واقعه کربلا با دفاع مقدس قابل مقایسه است؟ یادمان نرود بسیاری از رزمندگان علی‌الظاهر مخلص رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله در ماجراهای بعد از رحلت آن بزرگوار لغزیدند. زبیر، طلحه، سعد بن ابی وقاص، عمرو عاص، خالد بن ولید و..... پس سر آن جمله جاودانی امام راحل رضی الله عنه درست درک کنیم؛ آنجا که فرمودند: ملاک، حال فعلی افراد است.

ما بسیاری اوقات توجه نمی‌کنیم که در پشت این کلمات، کوله‌باری از سال‌ها تجربه تلخ تاریخی نهفته است.

<sup>۱</sup> در ماه مبارک رمضان، در شب‌های قدر، زمان سحر، در محراب مسجد، حین نماز، حالت سجده.



مثلاً وقتی امام راحل رحمته الله تأکید داشتند انقلاب ما، استمرار حرکت انبیاء است و خون شهدای ما را در راستای خون شهدای کربلا می‌دانستند؛ برای چه بود؟

بحمدالله ثابت گردید؛ تمام آن زحمات، برای برپایی حکومت دینی و اجرای احکام الهی بود. شهدای ما نیز برای همین دلیل متعالی خون خود را نثار نمودند. لذا انقلاب ما استمرار حرکت انبیاء و خون شهدای ما، در راستای خون شهدای کربلا بود؛ هست و خواهد بود.

با همه این تفصیلات، آیا می‌توانم به حضور در جبهه نبردی که تمام شرف، حیثیت، ناموس، دنیا و آخرتم در گرو آن بوده؛ غره شده، خودم را از رزمندگان کربلایی محسوب کنم؟

حضور در کربلا، هیچ چیزی نداشت. نه دنیایی به رزمندگان آن می‌دادند؛ نه شرف و ناموس رزمندگانش مصون می‌ماند. یادمان باشد تمام دنیای اسلام در آن زمان، زیر نگین یزیدبن معاویه رضی الله عنهما قرار داشت. او وارث شیطانی مانند معاویه رضی الله عنهما بود و می‌توانست دستور دهد با رزمندگان کربلا، مانند ساکنان مدینه برخورد شود. دیدیم ناموس اهالی مدینه در واقعه حرّه، سه روز در اختیار لشکر یزید رضی الله عنه بود.<sup>۱</sup>

از آن گذشته هر زمان نزدیک به نیم‌قرن در فشارهای سنگین زندگی و مصائب سهمگین روانی و تبلیغاتی قرار گرفته، اما توانستیم روسفید بیرون بیایم؛ آن وقت باید خدا را شکر کنیم که به مرز کربلایی شدن نزدیک شده‌ایم.

شوخی نیست نیم‌قرن، انسان در بند زندگی دنیایی خویش باشد؛ اما نلغزد.

شوخی نیست نیم‌قرن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور باشد؛ اما راه را گم نکند.

شوخی نیست نیم‌قرن در زیر شدیدترین فشار و بمباران تبلیغاتی باشد؛ اما تأثیر نپذیرد.

اگر با این نگاه، به ماجراها نگاه کنیم؛ آنوقت به سرّ آن فرمایش امام حسین رضی الله عنه خواهیم

رسید: من هیچ اصحابی بهتر از اصحاب خود، و هیچ اهل‌بیتی ممتازتر از اهل‌بیت خود نمی‌شناسم.<sup>۲</sup>

بنابراین هرچند حماسه دفاع مقدس، جهت تجدید معنویت‌گرایی در جهان امروز مانند

نبرد بدر و احد است؛ اما بحث کربلا، امری جداست. عزیزانی که در رکاب پیر خمین صلی الله علیه

حاضر به خلق حماسه شدند؛ باید بدانند رزمندگان رشیدی مانند زبیر و طلحه در رکاب نبی

<sup>۱</sup> البته اگر مردم مدینه آنگونه خفتی را تحمل کردند؛ بخاطر اعمالی بود که در ماجراهای بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیا کردند؛ قاعدتاً می‌بایست تبعات آن را هم تحمل کنند. اما رزمندگان کربلا، برای خدا قیام کرده بودند؛ لذا دفاع از ناموس و شرف آنها بر عهده خداوند بود.

<sup>۲</sup> لاهوت ۱۱۷





مکرم اسلام صلی الله علیه و آله حماسه ساز بودند؛ اما در عرصه دنیا و دنیاطلبی کم آوردند. وقتی به کوران حوادث آن زمان نگاه می‌کنیم؛ بزرگترین آفت را عرفی شدن و گم شدن در حوادث می‌بینیم. فقط امروزه دام راه، شرکت، ویلا، آپارتمان، زن، بچه، ماشین و مدرک تحصیلی نیست. آن زمان هم در جامعه طبقاتی خلیفه دوم، بدریون و خیبریون با گرفتن حقوق‌های گزاف، حواشیان پرت شد. وقتی نگاهمان را دقیق می‌کنیم؛ دو دسته عمده را در آن زمان می‌بینیم. گروه اول کسانی بودند که از دین، فقط دنیا را می‌خواستند. آنها اگر رفاهشان تأمین بود؛ حاضر بودند در رکاب معاویه رضی الله عنه خون خود را نثار کنند. اینها بندگان دنیا بودند؛ اما علی‌الظاهر چیزی به نام خدا را هم می‌پرستیدند.<sup>۱</sup>

دسته دوم افرادی بودند که مقداری غیرت دینی هم چاشنی زندگی می‌کردند؛ اما از خلوص نیت و بینش، در آنها خبری نبود. چنانچه دیدیم والیان معاویه رضی الله عنه بر اهل کوفه بسیار سختگیری می‌کردند؛ آنها هم در واقع برای رسیدن به زندگی راحت، از امام حسین علیه السلام خواستند تا قیام نمایند.

خوب در واقع می‌توان گفت: اگر رفاه کوفیان، مانند رفاه اهل شام بود؛ شاید هیچگاه کاری به قیام و دعوت از امام حسین رضی الله عنه نداشتند. ولی اهل کوفه می‌بایست این مطلب مهم را بدانند:

تا دل مرد خدا نآمد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

وقتی اهل کوفه آن مصایب را بر سر دو امام قبلی رضی الله عنهما آوردند؛ باید منتظر خذلان و خواری دنیا و آخرت خود باشند.<sup>۲</sup> آنها می‌بایست بدانند فرمایشات خداوند در قرآن، فقط موعظه‌های خشک و خالی نیست؛ بلکه واقعیاتی است که براساس علم الهی ترسیم شده است. وقتی خداوند می‌فرماید اگر حمایت واقعی را ترک کنید؛ خدا هم شما را فراموش می‌کند؛ شوخی با کسی ندارد. این همان مصداق آیه سوره یوسف است.

وما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون یعنی بسیاری از ما، در حالی که ادعای ایمان داریم؛ مشرکیم.<sup>۳</sup> حال باید نگاه کنیم و ببینیم دام راه دو طایفه سابق الذکر چیست؟ می‌بینیم این دو طایفه شامی و کوفی، در دو مسئله مشکل داشتند. یکی در وادی علم، و دیگر در وادی عمل.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> واقعاً برای من قابل هضم نیست که آن خدا، چگونه خدایی بود که بعضی‌ها می‌رسیدند. پس بهتر است بگوییم چیزی به نام خدا. همانگونه که فیلاً دیدیم؛ پیامبر بعضی‌ها، اصلاً در حدّ و فواره آدم‌های معمولی هم نبود.

<sup>۲</sup> مانند خذلان اهل مدینه، بعد رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بدان علت که اولین قدم در انحراف را آنها با کاندیداتوری سعد بن عباده برداشتند.

<sup>۳</sup> سوره یوسف/آیه ۱۰۶

<sup>۴</sup> می‌گویند از دانش‌آموزی سؤال کردند: چند نا تجدیدی آورده‌ای؟ گفت دو تا. گفتند: چی؟ گفت: کتبی و شفاهی!!



شهوت عملی و شبهه علمی، دو دام راه است که خداوند در سوره قیامت ما را از افتادن در آنها برحذر داشته است. فلا صدق ولا صلی ولا کذب و تویی می‌بینیم قبول نکردن رسالت، دلیل شبهه علمی؛ و نماز نخواندن، ناظر به شهوت عملی آنهاست. نتیجه آن نیز، تکذیب و رویگردانی است. تکذیب، امری علمی و رویگردانی، از مقوله عملکردهاست.

در اینجا دنیا و رفاه‌طلبی، همان شهوت عملی است و عدم درک توحید الهی، شبهه علمی.<sup>۲</sup> حالا اگر بخواهیم بدانیم در کدام صف قرار می‌گیریم؛ باید راه را آنالیز و تجزیه کنیم؛ بعد با خود خلوت کرده، از انصاف خود سؤال کنیم. مطمئناً اگر لایق باشیم؛ جواب خواهیم گرفت. شامیان، بیشتر گرفتار شبهه علمی بودند و در دام تبلیغات سوء معاویه رضی الله عنه گرفتار شده بودند.<sup>۳</sup> اما اهل کوفه بیشتر شهوت عملی داشتند؛ زیرا از طرف عمال معاویه رضی الله عنه شدیداً در فشار بسر می‌بردند. وقتی معاویه مُرد؛ فرصت را مناسب دیدند تا از عدم مقبولیت یزید، بیشترین استفاده را ببرند؛ لذا نامه به امام نوشتند.<sup>۴</sup>

اکنون به زمان معاصر برگردیم. حکومت ایران، بعنوان یک نمونه از حکومت دینی، در جهان معاصر شناخته شده است. این نکته بر هیچکس پوشیده نیست.

حال از خودمان بپرسیم آیا موافق این نظام دینی هستیم یا نه؟ اگر نه؛ چرا؟ باید بدانیم اگر فشارهای اقتصادی باعث مخالفت شده؛ این دلیل کاملی نیست. زیرا اهل کوفه نیز برای رسیدن به رفاه اقتصادی بیشتر، نامه نوشته بودند.<sup>۵</sup>

اگر علت مخالفت خود را وجود بعضی حرف و حدیث‌ها و شایعات در مورد مسئولان نظام می‌دانیم؛ باید بدانیم که اهل شام نیز تحت تأثیر تبلیغات و شایعات معاویه رضی الله عنه قرار گرفته بودند. لذا نمی‌توانستند حق و باطل را درست تشخیص دهند. اگر هم موافق نظام هستیم؛ چرا موافقیم؟

<sup>۱</sup> سوره قیامت/آیات ۲۲-۳۱

<sup>۲</sup> بدان خاطر می‌گوییم توحید را نمی‌شناختند؛ زیرا اگر انسان خدا را بشناسد؛ می‌داند آن خدا، چه پیامبری می‌فرستد. وقتی پیامبر را شناختند؛ هرگز معاویه را خلیفه پیامبر نمی‌توانند قبول کنند.

<sup>۳</sup> چاشنی این شبهه علمی، فاعداً مقداری شهوت عملی نیز بود. زیرا معاویه رضی الله عنه در واقع نوعی اباحه‌گری را در شام رواج داده بود.

<sup>۴</sup> البته چاشنی شهوت عملی آنها، مقداری شبهات علمی بود که درک صحیحی از مقام امام رضی الله عنه نداشتند؛ لذا دائم اجتهادات عجیب و غریب در برابر امام رضی الله عنه می‌آوردند. پس در تفکیک علت انحراف اهل شام و کوفه، حالت غالب لحاظ شده است. هرچند این دو دلیل، معمولاً تفکیک ناپذیرند.

<sup>۵</sup> البته همه اهل کوفه، بدنبال رفاه اقتصادی نبودند. افرادی مانند هانی تا پای جان بر عهد خود ماندند. ولی یادمان نرود در حکومت دینی، مهم اکثریت مردم هستند؛ نه نخبگان جامعه. در واقع نقش حکومت دینی این است که سطح تفکر و ایمان اکثریت جامعه را بالا ببرد.



اگر علت موافقت ما با نظام، این است که توانسته‌ایم در سایه آن، به نان و نوایی برسیم؛ باید بدانیم در واقع ما موافق با سود و دنیای خودمانیم، نه نظام دینی.

گر که در این مرحله، آسوده‌ای عاشق آسایش خود بوده‌ای<sup>۱</sup>

اگر موافقت ما بدان جهت است که در سایه حکومت دینی، فرزندان خود را بهتر می‌توانیم تربیت نماییم و محیط زندگی، سالمتر از محیط‌هایی لایثک است؛ بازهم دلیل کاملی برای حمایت از حکومت دینی نداریم.<sup>۲</sup> مهم این نیست که ما موافق یا مخالف حکومت دینی هستیم؛ بلکه نکات مهم دیگری باید مورد توجه قرار بگیرد.

۱. آیا برای مخالفت و یا موافقت خود، دلیل داریم یا نه؟؟

۲. آیا این دلیل، در راستای منافع خودمان است؛ یا نه؟

۳. در راه دلایل خودمان، تا چه اندازه حاضر به اقدام هستیم؟

آری برای یک نظام و مجموعه معمولی و غیردینی، مهم نیست هواداران به چه دلیل گرایشی به او پیدا کرده‌اند. هدف آنها مصداق این کلام حافظ آسمانی است:

التفاتی بنما و بگذر بهر خدا تا ندانی که در این خرّقه چه نادریشم

وقتی یک مکتب فکری با افراد متفکر روبرو شود؛ با مشکلات زیادی مواجه می‌گردد. زیرا باید دائم به سؤالات و چراهای او پاسخ دهد. اما وقتی معتقدان بدون تفکر پیدا کنند؛ می‌تواند به راحتی نیات و اهداف خود را پیاده نماید. این همان هدف کلیدی و مشترک معاویه و صهیونیسم بین‌الملل است.

دیدیم معاویه ماده شتر مرد کوفی را در عوض شتر نر، به شامیان داد و گفت: من با مردمی به جنگ علی می‌روم؛ که فرق بین شتر نر و ماده را تشخیص نمی‌دهند!! یا در روز چهارشنبه نماز جمعه را می‌خواند؛ تا میزان حساسیت مریدان خود را پیدا نماید.

در مورد خداوندالموت، حسن صباح نیز چنین چیزی را شنیده‌ایم. زیرا وقتی به او پیشنهاد سازش دادند؛ به چند نفر از مریدان خود دستور داد خود را بکشند؛ و آنها بدون درنگ اطاعت کردند.<sup>۳</sup> این یک دستور کلی برای تمام مکاتب بشری است.

<sup>۱</sup> هرچند نظام دینی باید حداکثر تلاش خود را برای آسایش جامعه مبذول نماید. ولی من و تو، بعنوان یک شیعه و فدایی امام عارفانه‌تاریخ شریف باید نکات زیادی را برای خودمان حلاجی و شفاف نماییم. پس دولت تک وظیفه دارد و ملت وظیفه‌های دیگر. دولت وظیفه دارد حداکثر تلاش را برای آسایش و امنیت جامعه بکار ببندد؛ اما ملت باید خود را برای روز حادثه آماده نگهدارد. آماده بودن نیز یعنی دل بستن

<sup>۲</sup> این دلیل برای گروه‌هایی که نازه می‌خواهد به حکومت دینی ببینند؛ شاید قابل پذیرش باشد. اما برای کسانی که ادعای علمداری معنوی در جهان معاصر را دارند؛ دلیلی کامل نیست. حسنات الابرار سیئات المتقین

<sup>۳</sup> مفصل ماجراهای حسن صباح را در کتاب خداوند الموت بخوانید.



اما قرآن شدیدترین تعابیر را در مورد مقلدان بدون تفکر بکار می‌برد؛ چرا؟؟ زیرا نازل کننده آن، هیچ چشم داشتی از خوانندگان آن نداشت؛ الا رشد و تعالی. الا اینکه راه درست زیستن را بیاموزند و به سعادت برسند.

از طرفی چون تعالی انسان، بدون تفکر و یقین متصور نیست؛ لذا دائم از معتقدان خود خواسته برای تمام کارهای خود، دلیل و برهان پیدا نمایند.

خداوند در جای جای قرآن به این مهم اشاره نموده: **قل هاتوا برهانکم<sup>۱</sup>**

در قرآن کریم کلمه عقل و مشتقات آن، بالغ بر ۴۸ مرتبه به کار رفته است؛ که خود دلالت بر عظمت و رفعت تعقل و اندیشیدن دارد. ۱۷ مرتبه هم کلمه فکر و تفکر بکار رفته است. ۴ مرتبه نیز سفارش به اندیشه و تدبیر شده است؛ که روی هم رفته نزدیک به ۷۰ مرتبه می‌شود. مشتقات علم و آگاهی نیز جای خود را دارند.

این افتخار برای ما پیروان مکتب قرآن و عترت تا قیامت باقی است که همواره دو وزنه سنگین قرآن و عترت، ما را حتی در مورد خودشان از تقلید جاهلانه برحذر داشته‌اند. کلام قرآن در این راستا حجتی مبین است؛ آنجا که می‌فرماید: **افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافًا کثیرا<sup>۲</sup>** یا باز می‌فرماید: **افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب أقفالها<sup>۳</sup>**.

یا: **کتاب انزلناه الیک مبارک لیتدبروا و لیتذکر اولی الالباب<sup>۴</sup>**.

علامه طباطبائی مفسر کبیر قرآن می‌فرماید:

خداوند در قرآن خود، و حتی در یک آیه نیز بندگان خود را امر نفرموده که نفهمیده به قرآن و یا به هر چیزی که از جانب اوست؛ ایمان آورند و یا راهی را کورکورانه بیمایند. حتی به قوانین و احکامی که برای بندگان خود وضع کرده و عقل بشری به تفصیل ملاک‌های آنها را درک نمی‌کند؛ نیز به چیزهاییکه در مجرای احتیاجات قرار دارد؛ علت آورده است.

**ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر<sup>۵</sup>**. همانا نماز از بدکاری و منکرات جلوگیری می‌کند و یاد خدا بزرگتر است.

<sup>۱</sup> سوره بقره/آیه ۱۱۱؛ سوره انبیاء/آیه ۲۴؛ سوره نمل/آیه ۶۴؛ سوره فصص/آیه ۷۵

<sup>۲</sup> سوره نساء/آیه ۸۲

<sup>۳</sup> سوره محمد/آیه ۲۴

<sup>۴</sup> سوره ص/آیه ۲۹

<sup>۵</sup> سوره عنکبوت/آیه ۴۵



کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون.<sup>۱</sup> بر شما روزه نوشته شده همانطور که بر پیشینیان شما نوشته شد؛ امید آنکه شما پرهیزکاری کنید.

ما یریدالله لیجعل علیکم من حرج ولكن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون<sup>۲</sup> خدا نمی‌خواهد بر شما حرجی قرار دهد. ولی می‌خواهد شما را پاک کند و نعمت خود را بر شما تمام نماید؛ امید آنکه شما سپاس گذارید.

این ادراک عقلی یعنی راه فکر صحیح، که قرآن بدان حواله می‌دهد و آنچه از حق و خیر و نفعی که امر می‌کند؛ و باطل و شر و ضرری که نهی می‌کند؛ همه را بر آن مبتنی می‌سازد، همان است که ما بعنوان خلقت و فطرت می‌شناسیم و تغییر و تبدیل نداشته؛ حتی دو نفر در آن نزاع و اختلافی ندارند.<sup>۳</sup>

این کلام بلند بوعلی در اشارات را می‌توان برگرفته از همین روش قرآنی دانست:

من تعود ان یصدق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الانسانية.<sup>۴</sup> هر کس چیزی را بدون دلیل، رد یا قبول نماید؛ از فطرت انسانی خارج شده است. پس دلیل خواستن در مسائل، نشانه فطرت سالم انسان است.

حال این دین را می‌توان دین حنیف نام گذارد.

زیرا خداوند آن را با فطرت انسان‌ها هماهنگ و بلکه منطبق می‌داند: فأقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل خلق الله ذلك الدين القيم ولكن اکثر الناس لا یعلمون.<sup>۵</sup>

بنابراین باید دقت کنیم اگر هر نظام حکومتی یا فکری، بدنبال معتقدان بدون تفکر و تعمق است؛ اسلام این روش را نه می‌پذیرد و نه توصیه می‌کند. چون در پذیرش بدون تعمق، فطرت انسان‌ها سرکوب شده، راه رشد و تعالی آنها مسدود می‌گردد و این مخالف هدف ارسال رسولان بود. زیرا چنانچه دیدیم؛ آنها برای باروری عقل انسان‌ها می‌آمدند.

ما نیز اگر بدنبال جذب هوادار برای جمهوری اسلامی بودیم؛ قاعدتاً نمی‌بایست از انگیزه‌ها و دلایل حرفی به میان آوریم. اما برای ما مهم جذب هوادار نیست؛ بلکه مهم، این است که بدانیم امام زمان (عج) چه مؤمنین و معتقدینی را می‌خواهند.

هنگام ظهور، ما باید کاملاً بدانیم چه می‌خواهیم و چرا می‌خواهیم؟

<sup>۱</sup> سوره بقره/آیه ۸۳

<sup>۲</sup> سوره مائده/آیه ۶

<sup>۳</sup> تفکر در قرآن، ۱۲۰ و ۱۳

<sup>۴</sup> اشارات و تنبیهات مطبوعه، فصل بیستم / ۳ / ۳۹۰

<sup>۵</sup> سوره روم/آیه ۳۰



جالب است همه ما آرزوی سربازی در رکاب آن حضرت صلوات الله علیه را داریم؛ اما توجه نداریم نقش یک سرباز در جامعه چیست؟ ما اگر به نقش و وظیفه یک سرباز در جامعه خودمان نگاه کنیم؛ شاید از آرزوی خدمت در رکاب امام زمان صلوات الله علیه منصرف شویم!! او باید در گرما و سرما، با اسلحه نگهبانی بدهد؛ تا دیگران در کنار کولر گازی و یا شومینه و بخاری، راحت و آسوده زندگی کنند. آیا حاضریم در رکاب امام زمان صلوات الله علیه اینگونه باشیم؟ ما نگهبانی بدهیم؛ تا دیگران آسوده باشند؟

آیا شیعه حاضر است الگویی از اطاعت و عشق عاقلانه ارائه دهد؟ آیا حاضر است برای سعادت بشری، از لذات چند روزه دنیایی خود بگذرد؟ یا اینکه زمان ظهور را، دوره عیش و نوش شیعه؛ پایان دوره مظلومیت شیعه و احتمالاً شروع دوره ظلم شیعیان بر دیگران می دانیم؟! آری مهمترین بخش کتاب را در این نکته می دانم که ما بتوانیم اندکی با خود خلوت کرده، مسیر خودمان را ترسیم نماییم. یعنی در برخورد با حکومت دینی امروز، ما چه موضعی داریم و علت این موضع گیری چیست؟ آیا ما شناختی از حکومت دینی داریم؟ آیا می دانیم حکومت دینی برای معتقدان و پیروانش چه تدابیری اندیشیده است؟ آیا نقش انسان ها را فقط در زندگی دنیایی می دانیم؛ یا معتقدیم حتی آخرت بندگان و عاشقان خدا، در همین دنیا ساخته می شود؟<sup>۱</sup> شاید عده ای از عزیزان اشکال کند: آیا شما جمهوری اسلامی را با حکومت مهدی صلوات الله علیه مقایسه می کنید؟ ما با این نظام مخالفیم؛ اما والله حاضریم در رکاب امام زمان صلوات الله علیه تا آخرین قطره خون، بجنگیم. در آخر هم ما را بنوازند که: نویسنده کتاب مزدور رژیم است. باید به این عزیزان عرض کنیم: شما عزیزان باید یکبار دیگر، مطالب کتاب را مطالعه بفرمایید. زیرا مطالعه اول شما، عمیق نبود.

برادران و خواهران گرامی! علت های انحراف را بررسی فرمایید. راه های عوام فریبی را دقت نمایید. افرادی که لغزیدند را زیر نظر بگیرید. شعار سوء استفاده کنندگان را دوباره نگاه کنید. علت اهمیت جمهوری اسلامی ایران را دوباره مطالعه نمایید. شعار یاران امام زمان صلوات الله علیه را دقت فرمایید.

<sup>۱</sup> باز هم تأکید می کنیم که ملاک اعتقاد زبانی نیست؛ مهم این است که باور قلبی و اعتقاد قطعی داشته باشیم. یعنی اگر در جایی حق ما ادا نشد؛ این اعتقاد را داشته باشیم که خداوند متعال این جفای بندگان خویش را جبران خواهد نمود.



از یکسو نوع برخورد ما با مسئولان، و از سوی دیگر نگاه ما به مردم شریف ایران را بنگرید. چرا خود را فریب بدهیم؟ چرا مهدی فاطمه علیها السلام را دوباره دعوت می‌کنیم؟ اگر وعده ما، برای آینده‌ای نامعلوم است که: والله حاضریم در رکاب امام زمان علیه السلام تا آخرین قطره خون، بجنگیم، اما کسانی در گذشته لفزیدند؛ که حرف آنها بر گذشته پرافتخارشان بود. یعنی اگر ما وعده آینده را می‌دهیم که خواهیم جنگید؛ افرادی مانند زبیر، طلحه و سعد ابی وقاص و... جنگاوری خود را عملاً اثبات کرده بودند. آنها هرگز به علی علیه السلام عرض نکردند: خودت را با محمد صلی الله علیه و آله مقایسه نکن؛ والله اگر یک محمد صلی الله علیه و آله دیگر بیاید؛ تا آخرین قطره خون خواهیم جنگید!!

آری آنها درس را خوب یاد نگرفته بودند؛ بلکه فقط شیفته معلم شده بودند. حضور آنها در مدرسه اسلام، بخاطر معلم بود؛ نه درس. تعالیم معلم را یاد نمی‌گرفتند؛ فقط از نحوه برخوردش لذت می‌بردند. وقتی معلم در کلاس حاضر نشد؛ آنها دوباره در کوچه و پس کوچه‌های جاهلیت، شروع به خاک‌بازی کردند! آری وقتی قرار شد در جلسه امتحان بنشینند؛ بسیاری مانند بُز اخفش، فقط سر تکان می‌دادند و از بصیرت خالی بودند.

عزیزان! معلم مهم است؛ اما مهمتر درس است. چرا دقت نمی‌کنیم؟ مهم شمشیر تیز نیست، مهم برهان و دلیل محکم است. مهم این نکته است که ما از خداوند بصیرت بخواهیم. مهم این است که برای فداکاری خود، دلیل و برهان عقلی داشته باشیم. بیاییم این کلام حضرت علی علیه السلام را دوباره بررسی نماییم:

لوددت والله أن معاوية صارفني بكم صرف الدينار بالدرهم؛ فاخذ مني عشرة منكم و أعطاني رجلاً منهم<sup>۱</sup>  
 بخدا سوگند دوست دارم معاویه شما را با نفرات خود مبادله کند؛ همچون مبادله نمودن دینار به درهم. یعنی ده نفر از شما را بگیرد؛ و یک نفر از اهل شام را به من بدهد.

مدت‌ها در این فکر بودم که چرا حضرت علی علیه السلام خطاب به کوفیان می‌فرماید: ای کاش معاویه ده نفر از شما را می‌گرفت؛ و یک نفر شامی به من می‌داد.

مگر نه اینکه هر دو گروه جاهل بودند؛ حال چرا این معاوضه مطلوب بود؟ حال با لطف الهی می‌فهمم که اهل شام، جاهل بودند؛ اما ادعای فضل و کرامت نداشتند. اما اهل کوفه نه تنها جاهل بودند؛ بلکه علی علیه السلام را کافر می‌دانستند.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه خطبه ۹۷



آری اهل شام، دچار جهل مرکب بودند. اما کوفیان میکروب‌هایی بودند که در جهل مرکب دست و پا می‌زدند و خود نمی‌دانستند. بسیاری از اهل شام اگر با نسیم رحمت علوی آشنایی شدند؛ براحتی جذب می‌شدند.

آنها الگو و اسوه اسلام را معاویه می‌دانستند. اما کوفیان مصداق هم قلوب لا یفقهون<sup>۱</sup> بودند. از طرفی اگر مولا می‌توانستند نیروهایی مانند اهل شام داشته باشند؛ همان استدلال حضرت زهرا علیها السلام در مورد نفرین اهل مدینه امکان‌پذیر بود. آری در زمان حضرت فاطمه علیها السلام اهل مدینه اگر نابود می‌شدند؛ قاعدتاً راهی برای نشر اسلام باقی نمی‌ماند. اما اگر شامیان در لشکر حضرت علی علیه السلام بودند؛ می‌شد به انتشار اسلام امیدوار بود؛ حتی اگر خودشان هم به عمق دستورات دین واقف نشوند.

بالفرض خود اهل شام در رکاب علی علیه السلام هدایت نشوند؛ اما با حرف‌شنویی که آنها داشتند؛ می‌شد بوسیله آنها، پیام راستین اسلام ناب را به امت‌های آینده منتقل نمود.

در نتیجه دوران امامت حضرت امام حسن علیه السلام وضع شعور مردم بهتر می‌شد. دوران امام حسین علیه السلام آگاهی مردم بالاتر می‌رفت و همینطور با خلافت و رهبری امامان بعدی علیهم السلام عقلانیت انسان شکوفا و آینده بشریت تضمین می‌گردید.

از طرفی، وقتی نیروهایی مانند اهل کوفه در دستگاه معاویه پیدا می‌شدند؛ آن بیچاره راهی بجز سقوط نداشت. در نتیجه شجره خبیثه بنی‌امیه قدرت نمی‌گرفت.

آری این کلام آخر را بدان علت نوشتم که مظلومیت مولایمان امام زمان علیه السلام را مضاعف نکنیم! یعنی در حالیکه هنوز آماده نیستیم؛ با انجام مراسم دعای توسل و ندبه، دائم ظهورشان را درخواست نکنیم. یعنی صرف دعا و نماز و اینگونه عبادات، هرچند در بُعد فردی بسیار خوب است؛ اما برای امری مانند ظهور، کافی نیست. پس برگزاری مراسم دعا، کاملاً نیکو و لازم است؛ اما کافی نیست.

گریه بر امام حسین علیه السلام کاملاً نیکو و لازم است؛ اما کافی نیست. مهم این است که معرفت خودمان را افزایش دهیم. حدیثی نورانی در اول کتاب ذکر کردیم؛ باز تکرار می‌کنیم: بعضکم اکثر صلاة من بعض و بعضکم اکثر حجاً من بعض و بعضکم اکثر صدقة من بعض و بعضکم اکثر

<sup>۱</sup>سوره اعراف/آیه ۱۷۹





صیاماً من بعض. و افضلکم افضلکم معرفة<sup>۱</sup> بعضی از شما نمازش بیشتر است. گروهی دیگر حج بیشتر مشرف شده‌اند. بعضی دیگر، صدقه بیشتری می‌دهند. عده‌ای دیگر روزه بیشتری می‌گیرند. اما با ارزش‌ترین شما، کسی است که معرفت او، ارزش بیشتری داشته باشد.

آیا منتظریم تا امام زمان علیه السلام تشریف بیاورند؛ بعد هم بنالند:

لوددت والله ان جورج بوشی او شارون صارفي بکم صرف الدولار بالریال!!<sup>۲</sup>

اما همه می‌دانیم که این اتفاق رُخ نخواهد داد. ظهور زمانی اتفاق می‌افتد؛ که انسانیت عاقلانه و عاشقانه، منتظر باشد. اسلام را در لحظه لحظه زندگی خود وارد نموده، هر روزمان عاشورا باشد.

براستی اگر من و توی شیعه این فراز دعای عهد را عاشقانه نخوانیم؛ کی بخواند: **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، وَالذَّابِينَ عَنْهُ، وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي فِضَائِ حَوَائِجِهِ، وَالْمُمْتَلِينَ لِأُؤَامِرِهِ، وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ، وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ، وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ خَدَايَا مَرَا مِنْ أَرَارَانِ وَكَمَكِ كَارَانِ وَدِفَاعِ كُنْدِگَانِ مِنْ أَوْ قَرَارِ دِهِ وَ مَرَا مِنْ شَتَابِ كُنْدِگَانِ بَسْوِي أَوْ، دَر بَرِ أَوْرِدِنِ حَاجَاتِشِ بَگَمَارِ وَ هَمِچْنِینِ دَر فَرْمَانِیْرِیْ مِنْ فَرَامِینِ أَوْ، حَمَايَتِ كُنْدِگَانِ مِنْ أَوْ، بِيَشْگَامَانِ دَر اِنجَامِ اِرَادَةِ أَوْ، وَ شَهَادَتِ طَلْبَانِ دَر رَكَابِشِ قَرَارِ دِهِ.**

اما اگر تاکنون نتوانسته‌ایم با خود صادق باشیم؛ بدانیم:

اگر به دنیای بدون آخرت اعتقاد داریم؛ باید بدانیم یک لیبرال تمام عیار هستیم.

اگر معتقد به دین جدا از سیاست هستیم؛ باید بدانیم یک سکولار تمام عیار هستیم.

پس صادقانه از مجلس عزاداری امام حسین علیه السلام خارج شویم.

مگر امام حسین علیه السلام را طرفداران جدایی دین از سیاست نکشتند؟ چرا عملاً در لشکر

عمر سعد رضی الله عنه ایستاده و حسین حسین می‌کنیم؟

اگر حکومت دینی را برای رفاه هرچه بیشتر خودمان می‌خواهیم؛ با خود صادق باشیم و

حسین حسین نکنیم. مگر مسلمانان مرفه شام، چون بردگان در خدمت معاویه رضی الله عنه نبودند؟ اگر

با کوچکترین شایعه‌ای متزلزل می‌شویم، خودمان را عاشورایی ندانیم.

<sup>۱</sup> بحار الانوار ۱۴/۳؛ میزان الحکمة ۳/۱۸۷۰

<sup>۲</sup> هرچند تا یک نوحی شدن ارزش این مبادله آسانتر شده است!! اما باز هم مبادله ریال با دلار، بر اساس عرضه و تقاضا، شاور است. یعنی حدود ۱۸۷۰۰ نفر شیعه، در برابر یک آمریکایی!!



مگر عاشوراییان بیش از نیم قرن، شایعات مختلف، جو سازی ها و تبلیغات معاویه رضی الله عنه و طرفداران او را نشنیده بودند؟ پس اگر بگوییم: عاشورا یک فرهنگ است؛ حرف دقیقی زده ایم. مگر در زیارت وارث خطاب به امام حسین رضی الله عنه عرض نمی کنیم:

السلام عليك يا وارث آدم صفوة الله، السلام عليك يا وارث نوح نبی الله، السلام عليك يا وارث ابراهيم خليل الله، السلام عليك يا وارث موسى کلیم الله، السلام عليك يا وارث عيسى روح الله، السلام عليك يا وارث محمد حبيب الله، السلام عليك يا وارث امیرالمؤمنین علیه السلام ولی الله.

یعنی هدف تمام پیامبران رضی الله عنهم یکی بود؛ و می خواستند کلمه الله را حاکم کنند..

شما نیز قصد داشتی حکومت دینی را در جهان حاکم کنی و به هدف آنها عمل کنی. در این راستا، چراغ هدایت و کشتی نجات انسان ها شدی.

هر انسانی اگر مشکل علمی داشته باشد؛ با کمک تو، ای چراغ هدایت انسان ها، راه را پیدا می کند. اگر در بُعد عمل ناقص باشد و نتواند از این گرداب حائل بگذرد؛ از کشتی پربرکتی مانند تو کمک می گیرد. پس حسین رضی الله عنه می تواند تمام نواقص علمی و عملی را کامل نماید. بنابراین عاشورا یک فرهنگ است، نه یک حادثه.

اگر در تمام زندگی، عمر سعد و ابن زیادی بودیم؛ باور کنیم در یک لحظه نمی توانیم حسینی شویم. اگر حرّ در یک لحظه برگشت؛ بخاطر آن بود که در تمام زندگی آزادمرد بود و حسینی زندگی کرده بود. هر چند تبلیغات معاویه رضی الله عنه در او هم بی اثر نبود؛ اما نتوانسته بود جوهره او را عوض کند. لذا دقیق تر بگوییم: اگر حرّ در لشکر عمر سعد رضی الله عنه می ماند؛ در واقع کاری بر خلاف تمام مسیر زندگی خودش انجام داده بود.

ماجرای فردی که دائم می گفت: یا لیتنی کنا معک را اغلب شنیده ایم.

وقتی در خواب دید در صحنه عاشوراست و دشمن بسوی چشم او تیر انداخت؛ سر خود را کنار کشید و تیر بر چشم امام حسین رضی الله عنه نشست. تیر دوم بسوی گردن او می آمد؛ باز هم خود را کنار کشید و تیر بر گردن امام حسین رضی الله عنه نشست. تیر سوم بسوی قلب او آمد؛ باز هم جاخالی و اینبار تیر بر قلب امام حسین رضی الله عنه اصابت کرد.

این داستان نشان می دهد این آقا، تمام عمر در لشکر معاویه رضی الله عنه بوده؛ اما آرزوی خدمت به امام حسین رضی الله عنه را داشته. البته ایشان انسان بدی نبوده؛ اما نتوانسته درک صحیحی از زندگی داشته باشد. آری اول شرط عاشورایی بودن، آمادگی برای مرگ نیست. بلکه عشق به مرگ است.



عشق به مرگ هم نه فقط آمادگی برای شهادت است؛ بلکه حتی اگر قرار باشد در بستر بیماری، تصادف و یا هر عامل دیگری انسان بمیرد؛ آمادگی لازم را داشته باشد. این بدان معنا است که انسان در آن درجه از یقین قرار بگیرد که دوست داشته باشد عالم فانی و خاکی دنیا را ترک کند و به لقای معشوق برسد.

بعبارتی مصداق آن صفت متقین قرار بگیرد: *و لولا الأجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه عین اگر نبود اجل معین الهی، حتی یک لحظه نیز روح آنان در بدنشان نمی‌ماند.*<sup>۱</sup> اما مطمئناً عشق به بهترین نوع باریابی به محضر محبوب یعنی شهادت، لذتی مضاعف دارد. اینجا به آخرین نکته می‌رسیم. آیا ما باید زندگی را رها کنیم و در به در دنبال حضرت ملک الموت بگردیم؟ خیر. جواب این نکته هم در خود عاشورا نهفته است. مدت‌ها بود در این جمله امام حسین علیه السلام فکر می‌کردم و به نتیجه نمی‌رسیدم. زیرا اگر امام حسین علیه السلام کاملاً آگاهانه حرکت خویش را شروع کرده بودند؛ دلیلی نداشت در اولین رویارویی با حرّ بفرمایند: آیا برای یاری ما آمده‌ای یا برای جنگ با ما؟ حرّ عرض کرد: یا اباعبدالله به جنگ شما آمده‌ام. بعد از مدتی مکالمه، حضرت می‌فرمایند: اگر رأی شما، با نامه‌ای که فرستادید و با آنچه فرستادگان شما گفتند مخالف است؛ به همان راهی که آمده‌ام، باز می‌گردم. حرّ عرض کرد: یابن رسول‌الله راهی را انتخاب کن و برو، نه به کوفه و نه مدینه. تا من نزد ابن‌زیاد عذری داشته باشم و بگویم حسین را ندیدم.<sup>۲</sup> ولی فکر کنم امام با فرمودن این جمله، سه عمل انجام دادند و بخش مهمی از راه خویش را تبیین نمودند. نتیجه اول عمل ایشان این بود که توانستند راه تبلیغات سوء دستگاه اموی را سدّ نمایند. یعنی راهی را برگزیدند که دشمن نمی‌توانست امام را یک شورشی و آشوب‌گر دانسته، به آن دلیل، خونس را هدر بداند. والا این کلام با دیگر بیانات حماسه‌ای حضرت به هیچ عنوان هم‌خوانی ندارد.

همین روش را در عمل شب عاشورا نیز می‌بینیم. یعنی حضرت می‌فرمایند: هر یک از شما، یکی از فرزندان و اهل بیت مرا بگیرید و در تاریکی پراکنده شوید.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> نهج البلاغه خطبه متقین ۱۹۳

<sup>۲</sup> لهوف، ۹۹

<sup>۳</sup> لهوف، ۱۱۷



خوب اگر قرار است خانواده حضرت اسیر شوند و این مهم، از قبل مشخص شده است؛ چرا حضرت آن فرمایش را فرمودند؟ می‌گوییم حضرت با علم کامل به رسالت خانواده خویش، آن جمله را فرمودند. تا اگر فردی قصد ترک اردو را دارد؛ اما نمی‌خواهد امام را نیز ترک نماید؛ یک دلیل ظاهراً معقول داشته باشد. آری اگر فردی بخاطر تعارف نتوانسته بود به امام جواب ردّ بدهد؛ حال می‌تواند به بهانه خارج نمودن خانواده حضرت، اردوگاه را ترک نماید. هرچند آن خانواده وفادار، هیچگاه نمی‌توانستند محل انجام وظیفه خود را ترک نمایند.<sup>۱</sup> همه می‌بایست بدانند که حماسه عاشورا، محل افراد دودل و مردّد نیست. آن حماسه را افرادی می‌بایست بسازند که همچون پاره‌های آهن، محکم و استوار بودند. اما افرادی که به هر دلیل، الا درک درست از موقعیت خویش و دین الهی، قصد ایفای نقش داشتند؛ باید صحنه را ترک نمایند.

آری عاشورا محل امتحان افرادی بود که درس را خوب فهمیده بودند؛ نه اینکه فقط عاشق معلم باشند. همانگونه که عرصه مبارک ظهور، محل نمایش افرادی است که یک عمر آرزویشان این بوده: **وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ خَدَاوِنَا** من را از شهادت طلبان در رکابش قرار ده. آری من می‌خواهم در رکاب او به شهادت برسم؛ تا ثابت کنم فقط عاشق روی دلربای مهدی فاطمه علیها السلام نبودم؛ بلکه من درس دین‌داری و دین‌شناسی را از آنها آموختم. من از آنها آموختم که در راه احیای دین الهی، باید از تمام خواهش‌های شخصی‌ام بگذرم؛ حتی خواهش مقدسی مانند زندگی در کنار یوسف زهرامون علیهما السلام آن عزیزانی که می‌خواهند ان شاء الله دویست سال! در پشت جبهه نبرد امام زمان علیه السلام به خدمات‌رسانی و تدارکات مشغول باشند و هر صبح و شام، نگاه به چهره دلربای او بیندازند؛ مطمئناً درس را خیلی خوب فرا گرفته‌اند. این عزیزان نیز فقط عاشق معلم شده‌اند. امام حسین علیه السلام با بیان همین یک جمله<sup>۲</sup>، به آیندگان پیغام دادند که هدف انسان باید زندگی باشد؛ اما نه به هر قیمتی.

<sup>۱</sup> در سطوح بالای بندگی؛ مهم انجام وظیفه است. بندگان خوب خداوند، تمام اعمال خود را وظیفه‌ای می‌دانند که او برایشان مقرر فرموده است. حافظ می‌فرماید: حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن مباش که نشنید با شنید

<sup>۲</sup> هرچند در اذهان ما، این جمله در فرهنگ عاشورا زیاد نمی‌توانست بجا باشد؛ زیرا در فرهنگ شهادت طلبی، اجازه برای فرار معنا ندارد.



همین یک جمله ایشان به ما درسی مهم می‌دهد و آن این است که عملیات استشهادی برای یک مسلمان هدف نیست؛ بلکه فقط و فقط یک وسیله است.

تعدادی از جوان‌های ما، باید این جمله را فراموش نکنند. آنها باید بدانند که شور جوانی و حرارت انقلابی‌گری، نباید برای آنها هدف باشد. اینها همه وسیله است.

سه درس آن فرمایش امام حسین علیه السلام این بود:

۱. نتوانستند امام را شورشی بخوانند.
۲. صحنه عاشورا از افراد دودل و مردد خالی گردید.
۳. عملیات استشهادی، در انتهای راه است؛ نه ابتداء

با اشاره به دو نوع برخورد متفاوت امام علی علیه السلام با حکومت باصطلاح اسلامی زمان خودشان، کتاب را تمام می‌کنیم. ان شاء الله این نوع برخورد، بتواند هم برای ملت و هم برای دولت، درس آموز باشد. شیعه باید قبول نماید که مقداری از دیدگاه‌هایش در مورد ائمه علیهم السلام را باید تغییر دهد. ما نباید فضائل و بلکه مشخصه علی بن ابی طالب علیه السلام را در امور عجیب و غیر قابل قبول بگنجانیم. اینکه ما ادعا نماییم آن حضرت در همان بدو تولد، شش دور بند قنداق خود باز نموده؛ یک تخریب و جفای بسیار بزرگ در حق آن بزرگوار است! زیرا من شیعه دیگر باور می‌کنم که علی و من اصلاً سنخیتی با هم نداریم. من به خود حق خواهم داد که در بسیاری مواقع با او مخالفت نمایم.

زیرا او در چند روزگی، بند قنداق خود را باز می‌کرده و من، بلکه هیچ آدم دیگری این توان را ندارد! آری این تعریف‌های نابخردانه، در واقع نوعی جنایت به شأن معصومین علیهم السلام است. پدران ما وقتی خواستند اعتراف نمایند که در برابر تقوای علی، زهد علی، ورع علی، شجاعت علی، صبر علی و... هیچ عمل قابل اعتنائی ندارند؛ علی را مانند حضرت مسیح در برج عاجی نشانند تا بتوانند کوتاهی و کم کاری خود را توجیه نمایند. علی و مسیح هیچکدام نمی‌توانند الگوی مناسبی برای ما فرزندان بازیگوش و شیطون حضرت آدم باشند. نه مسیح الگوی بنی اسرائیل خواهد شد؛ زیرا پسر خداست و بنی اسرائیل بنده خدا! و نه علی برای شیعه الگو خواهد بود؛ زیرا او در بدو تولد....

ما باید جفاها و بلکه جنایات خود به اولیاء الهی و خصوصاً ائمه علیهم السلام را کاهش دهیم! ما قبول کنیم اگر علی گناه نمی‌کرد؛ بخاطر ایمان و تقوای او بود. اعتراف کنیم علی بارها گرسنه خوابید؛ اما به طرف لقمه حرام نرفت. بخدا او هم گرسنگی را احساس کرد؛ اما



به حرام آلوده نشد. او بسیاری اوقات درهمی پول نداشت؛ اما به مال حرام و بلکه شبهه‌ناک، حتی فکر هم نکرد. آری علی را در برج عاج تخیلی نشانیم. او آنقدر عظیم و اعلی است که احتیاج به تخیلات کودکانه ما ندارد؛ پس خود را محروم نکنیم. با این کشف و کرامات کودکانه فقط بین خود و او دیواری غیرقابل نفوذ می کشیم. دیواری که باعث می شود بنده در پناه آن دیوار، هر گناهی که دوست دارم انجام دهم.

عظمت علی را در این دو موضع ملاحظه کنیم و ببینیم او چه انسانی بود. انسانی که در خیابان‌ها راه می رفت. در بازار خرید خود را انجام می داد. در حمام به نظافت بدن خود می پرداخت. از سفره ساده خود، غذا می خورد. در ته چاه، قنات حفر می کرد؛ اما به گناه آلوده نشد. این علی کاملاً قابلیت الگو شدن را دارد؛ اما آن علی نه! بیاییم و قبول نماییم که یک الگو را اگر غیر قابل دسترس قرار دهیم؛ به او خیانت کرده ایم. این درس‌های زنده و قابل تقلید را فراموش می کنیم؛ در عوض به کرامات غیرمعقول می پردازیم. اگر بتوانیم این دو درس را درست فراگیریم؛ قاعدتاً نوع توقعات ما از حکومت اسلامی عوض خواهد شد.

از طرفی نوع احساس مسئولیت ما نیز متفاوت خواهد بود. یعنی با آموختن درس اول، هیچ مسئول و صاحب منصبی، برای خود حاشیه امنیت درست نخواهد کرد. هیچ مسئولی نمی تواند پشت مقام خویش سنگر بگیرد و از پاسخگویی طفره رود. با آموختن درس دوم، خواهیم فهمید اگر در راهی یا علی گفتیم؛ چگونه باشیم.

عثمان استانداری کوفه را به برادر ناتنی خود، ولید بن عقبه بخشید. ولید مست و لایعقل به مسجد کوفه آمد و نماز صبح را چهار رکعت، و نیز بیت شعری عاشقانه را بجای حمد و سوره خواند!! مردم انگشتری او را بیرون آوردند و بعنوان مدرک شراب‌خواری او، نزد عثمان بردند. عثمان وقتی مجبور به اقامه حد بر ولید شد؛ لباس پشمی ضخیمی بر تن ولید کرد و گفت: هر کس می خواهد؛ برود و او را حد بزند! اگر کسی جلو می رفت؛ ولید به او می گفت: خلیفه را بر خود خشمگین مساز! در نتیجه هیچکس حاضر نشد ولید را شلاق بزند. حضرت علی مرتضی‌علیه‌السلام شلاق را در دست گرفت. ولید فرار کرد؛ اما آن حضرت او را بر زمین زدند و حد را جاری نمودند. حضرت در مقابل درخواست عثمان مبنی بر رعایت حق خویشاوندی، می فرمایند: بنی اسرائیل هلاک نشدند؛ مگر بخاطر تعطیل حدود الهی. بعد هم می فرمایند: بگذار قریش من را جلاد خویش بخواند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> تاریخ المدینه ۳/۹۷۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۷/۲۳۰؛ الفدر ۸/۱۲۱؛ بحار الانوار ۳۱/۱۵۵؛ الاعلام ۸/۱۲۲؛ المسائل الصاغیة ۱۳۵؛ اسدالغابه ۱/۹۱۵؛ الکلینی و الکافی ۵۴؛ السنن الکبری (نسائی) ۳/۲۴۸؛ تهذیب الکمال ۳۱/۵۷؛ سنن ابن ماجه ۲/۵۸۸



پس وقتی مسئله دفاع از دین الهی پیش بیاید؛ آن حضرت رعایت هیچ شخص و مقامی را نمی‌کنند. ملت از این ماجرا می‌آموزد: نباید از نام مسئولان متخلف ترسید و با آنها مماشات کرد. دولت نیز باید بداند چرا بنی‌اسرائیل هلاک شد؛ زیرا با مسئولان متخلف، برخورد نکردند. اگر برخورد قانونی فقط برای اقشار عادی جامعه باشد؛ مطمئناً نظام از درون خواهد پوسید. این درس برای دولت، بسیار مهمتر از آن درس برای ملت است.

و اما ماجرای دوم نیز برای ما، درس‌های زیادی دارد. اولین درس آن، اینست: مشخصه اصلی علی علیه السلام فقط خشکی نان جوین و کفش وصله‌دارش نیست. در مسائل اجتماعی و رعایت اصل دین و بقای آن در جامعه نیز هیچکس نه تنها توان همراهی علی علیه السلام را ندارد؛ بلکه توان درکش هم برای ما متصور نیست.

انسان در هنگام مواجهه با این مسائل، می‌فهمد چقدر باید برای حکومت دینی مایه بگذارد! اصلاً این واقعه، آنقدر واضح، درس‌آموز، افتخارآفرین<sup>۱</sup> و دردناک هست، که احتیاج به توضیح نداشته باشد. ابن ابی الحدید از قول زبیر ابن بکار در کتاب الموفقیات، نقل می‌کند:

عثمان در گرمای نیمروز، سراغ من فرستاد. من لباس پوشیده، نزد او رفتم. هنگامی وارد شدم؛ بر تخت نشسته بود و ترکه‌ای در دست داشت و مال فراوانی به صورت دو کپه زر و سیم، در برابر او بود.

گفت: اینها را بردار و شکم خود را سیر کن؛ که جان مرا آتش زدی!

گفتم: صله رحم کردی؛ اگر مال خود تست که به ارث برده‌ای، و یا کسی به تو داده، و یا از راه کسب و تجارت به دست آورده‌ای؛ از دو حال بیرون نیست.

یا اینکه من می‌گیرم و شکر آن بجا می‌آورم. یا همه را می‌گیرم و به زحمت می‌افتم.

و اگر مال خداست و حق مسلمانان و یتیمان و در راه ماندگان در آن است؛ پس به خدا سوگند که حق نداری به من بیخشی و من هم حق ندارم بستانم.

عثمان گفت: به خدا که هیچگاه زیر بار نمی‌روی! آنگاه برخاست و با چوب‌دستی و ترکه‌اش بر من زد.

و به خدا که من دست او را باز نگرداندم؛ تا هر چه خواست؛ زد و نظر خود را تأمین نمود.

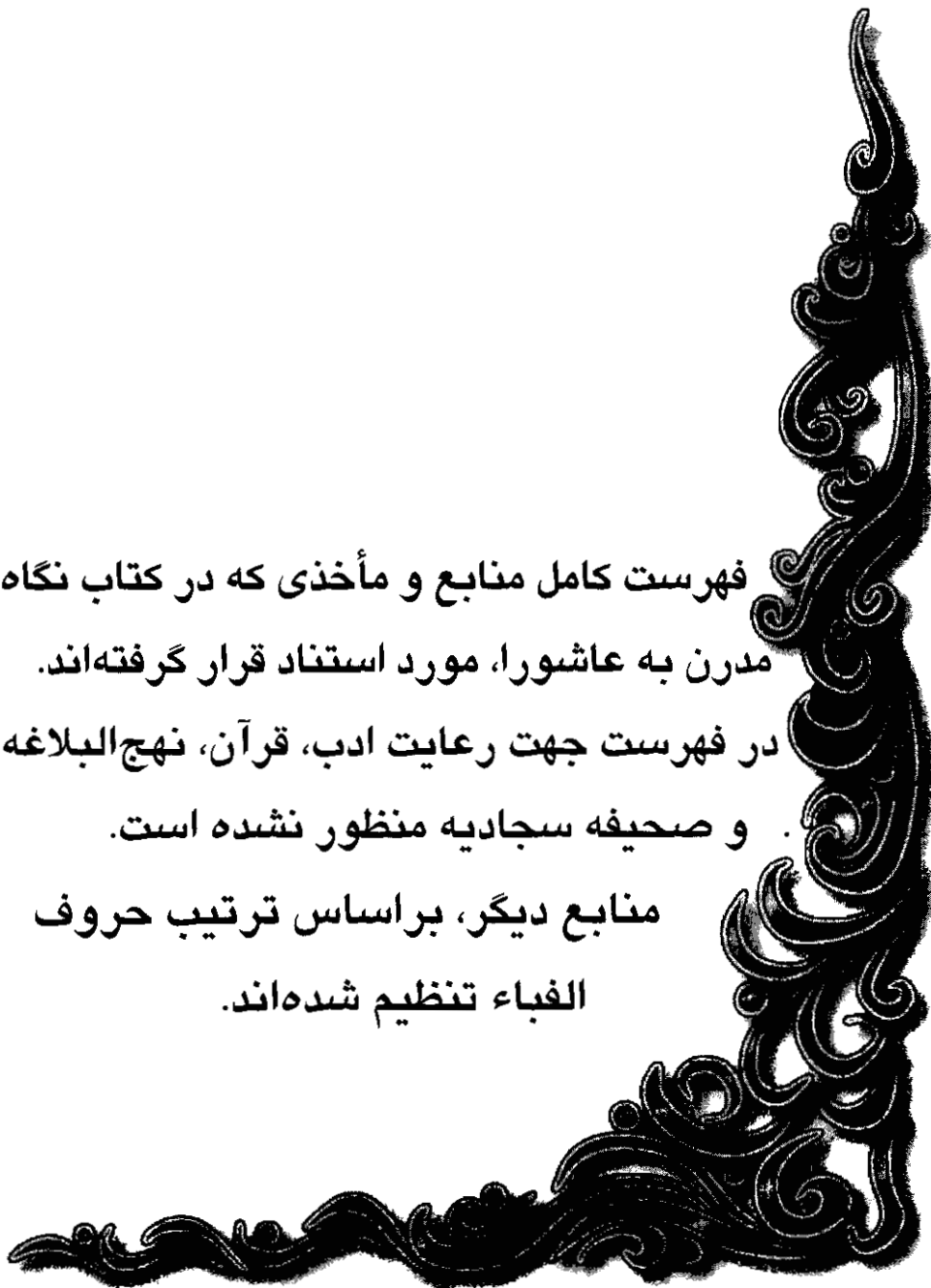
من هم لباس خود را پوشیدم و به منزل بازگشتم.<sup>۲</sup>

و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب يتقلبون

<sup>۱</sup> چون بعضی از احق‌های بازمانده از لشکر معاویه، شیعه را عامل فرفه در اسلام می‌دانند. ببیند که آستانه تحمل اولیای الهی چقدر بود.

<sup>۲</sup> شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶/۹؛ بحار الانوار ۴۵۲/۳۱؛ الموفقیات ۶۱۲؛ الامام علی (ع) ۷۳۱(ع)

فهرست کامل منابع و مأخذی که در کتاب نگاه  
مدرن به عاشورا، مورد استناد قرار گرفته‌اند.  
در فهرست جهت رعایت ادب، قرآن، نهج‌البلاغه  
و صحیفه سجادیه منظور نشده است.  
منابع دیگر، براساس ترتیب حروف  
الفباء تنظیم شده‌اند.





- (۱) ابوهريرة..... علامه سيد شرف الدين
- (۲) ابوهريره و احاديث ساختگی..سيد شرف الدين
- (۳) آثار المدينة.....عبدالقدوس
- (۴) اجوبة مسائل جارالله.....سيد شرف الدين
- (۵) احاديث ام المؤمنين عايشه ۱،۲،۳..علامه عسكري
- (۶) احكام الجنائز.....الألباني
- (۷) احكام القرآن ۱،۳،... الجصاص
- (۸) اربعين.....الماحوزي
- (۹) ارواء الغليل ۱،۶،۷.....الألباني
- (۱۰) اسباب نزول الآيات .....واحدى نيشابورى
- (۱۱) اسدالغابة ۱،۲،۵،۳.....ابن اثير
- (۱۲) اشارات ۳.....ابوعلى سينا
- (۱۳) اصدق الاخبار ۱،۳.....سيدمحسن امين
- (۱۴) اصول السرخسى ۲.....ابوبكر سرخسى
- (۱۵) اضواء على السنة المحمديه .....ابو ربه
- (۱۶) اضواء على الصحيحين.....نجمى
- (۱۷) اعانة الطالبين ۴.....البكرى الدماطى
- (۱۸) اعلام النساء ۱۳.....عمر رضا كحاله
- (۱۹) اعلام الورى باعلام الهدى.....طبرسى
- (۲۰) اعيان الشيعة ۷.....سيد محسن امين
- (۲۱) اقبال الاعمال ۲.....سيد ابن طاووس
- (۲۲) اكمال الكمال ۲،۷.....ابن ماكولا
- (۲۳) الاحاد و المثانى ۳.....الضحاك
- (۲۴) الاحتجاج ۱،۲.....طبرسى
- (۲۵) الاحكام السلطانيه.....قاضى ابويعلی
- (۲۶) الاحكام ۲،۴،۵.....ابن حزم
- (۲۷) الاخبار الطوال.....دينورى
- (۲۸) الادب المفرد.....بخارى
- (۲۹) الاذكار النووية.....نووى
- (۳۰) الاربعين.....الماحوزي
- (۳۱) الاربعين.....محمد طاهر قمى
- (۳۲) الارشاد ۲.....شيخ مفيد
- (۳۳) الاستبصار ۳.....شيخ طوسى
- (۳۴) الاستيعاب ۱،۲.....ابن عبد البر
- (۳۵) الاصابة ۱،۲،۳،۴،۷،۸.....ابن حجر
- (۳۶) الاعلام ۳،۵،۸.....الزركلى
- (۳۷) الأم ۱،۵،۷.....شافعى
- (۳۸) الامالى الحافظ.....ابونعيم اصبهانى
- (۳۹) الامالى.....شيخ طوسى
- (۴۰) الامالى.....شيخ صدوق
- (۴۱) الامام الصادق عليه السلام.....عبدالحليم جندى
- (۴۲) الامام على عليه السلام فى آراء خلفاء.....فقيه ايمانى
- (۴۳) الامام على عليه السلام.....رحمانى همدانى
- (۴۴) الامامة و السياسة ۱.....دينورى
- (۴۵) الانساب ۲،۵.....السمعانى
- (۴۶) الانوار العلوية.....تقدى
- (۴۷) الايضاح.....فضل بن شاذان
- (۴۸) البحر الرائق ۶.....ابن نجيم مصرى
- (۴۹) البداية والنهاية ۲،۳،۴،۵،۶،۷،۸،۹.....ابن كثير

- ٥٠ البرهان ١.....زرکشى
- ٥١ البصائر ٥٩.....رستگار جویبارى
- ٥٢ التاريخ الكبير ٤،٩.....بخارى
- ٥٣ التبيان فى آداب حملة القرآن.....نووى
- ٥٤ التحفة السنية.....سيد جزايرى
- ٥٥ الترغيب و الترهيب ٣.....منذرى
- ٥٦ التعجب.....كراجكى
- ٥٧ التهذيب التهذيب ٨.....ابن حجر
- ٥٨ التوحيد.....شيخ صدوق
- ٥٩ التوفيق الربانى.....جمعى از علماء
- ٦٠ الثقات ١،٢.....ابن حبان
- ٦١ الثمر الدانى.....الازهرى
- ٦٢ الجامع الصغير ١،٢.....طبرانى
- ٦٣ الجديد ٧.....سبزوارى نجفى
- ٦٤ الجرح و التعديل ٩.....رازى
- ٦٥ الجمل.....شيخ مفيد
- ٦٦ الجوهر النقى ٢.....الماردينى
- ٦٧ الحد الفاصل.....رامهرمى
- ٦٨ الحدائق الناضرة ١،١٨،٢٢.....محقق بحرانى
- ٦٩ الحق المبين.....فيض كاشانى
- ٧٠ الخرائج و الجرائح ١،٢.....قطب راوندى
- ٧١ الخلاف ١،٥.....شيخ طوسى
- ٧٢ الدر المنثور ١،٢،٤،٥،٦.....سيوطى
- ٧٣ الدرجات الرفيعة.....ابن معصوم
- ٧٤ الديباج على مسلم ١،٤،٥،٦.....سيوطى
- ٧٥ الذريعة ١.....آقا بزرگ طهرانى
- ٧٦ الرسائل العشر.....شيخ طوسى
- ٧٧ الرواشح السماوية.....محقق داماد
- ٧٨ الروضه فى المعجزات و الفضائل.....نامعلوم
- ٧٩ السقيفة امّ الفتن.....دكتور خليلى
- ٨٠ السقيفة و فدك ٦٣.....جوهرى
- ٨١ السقيفة.....شيخ محمدرضا مظفر
- ٨٢ السنة.....عمرو ابن ابى عاصم
- ٨٣ السيّد فاطمة الزهراء(س).....اليومى
- ٨٤ السير الكبير ١.....الشيبانى
- ٨٥ السيرة النبوية ١،٢،٣،٤.....ابن كثير
- ٨٦ السيرة النبى ١،٢،٣،٤.....ابن هشام
- ٨٧ الشرح الكبير ١،٢،٣،٤،٥،٦،٧،٨،٩،١٠،١١،١٢.....ابوالبركات
- ٨٨ الشفابتعريف حقوق المصطفى ٢،١.....قاضى عياض
- ٨٩ الصحيح من السيرة ٣،٤،٥،٦،٧.....سيدجعفر مرتضى
- ٩٠ الصراط المستقيم ٣.....على ابن يونس عاملى
- ٩١ الضعفاء العقلي ١.....العقلى
- ٩٢ الطبقات الكبرى ١،٢،٣،٤،٥،٦،٧،٨.....ابن سعد
- ٩٣ الطرائف.....سيد ابن طاووس
- ٩٤ العلل ١،٣.....احمد بن حنبل
- ٩٥ العهود المحمديه.....الشعرانى
- ٩٦ العوالم، الامام الحسين عليه السلام.....بحرانى
- ٩٧ الغارات ١،٢.....الثقفى
- ٩٨ الغدير ١،١٠،١١،١٢،١٣،١٤،١٥،١٦،١٧،١٨،١٩،٢٠.....علامه امينى
- ٩٩ الغيبة.....شيخ طوسى

- ۱۰۰) ألف حديث في مومن.....نجفی.....
- ۱۰۱) الفایق فی غریب الحدیث ۲..... زمخشری.....
- ۱۰۲) الفتن.....حماد مروزی.....
- ۱۰۳) الفوائد الرجالية ۲.....سید بحر العلوم.....
- ۱۰۴) القاموس المحيط ۳.....فیروزآبادی.....
- ۱۰۵) الكامل ۵، ۴، ۳، ۲، ۱.....عبدالله بن عدی.....
- ۱۰۶) الکفایة فی علم الروایة.....خطیب بغدادی.....
- ۱۰۷) الکلینی و الکافی.....غفاری.....
- ۱۰۸) الکنی و الالقاب ۱، ۲.....شیخ عباس قمی.....
- ۱۰۹) اللمع فی اسباب ورود الحدیث.....سیوطی.....
- ۱۱۰) اللعة البيضاء.....تبریزی انصاری.....
- ۱۱۱) المبسوط ۲۶، ۱۶، ۱۱، ۱.....سرخسی.....
- ۱۱۲) المجموع ۲۰، ۱۹، ۱۶، ۴، ۲.....نوی.....
- ۱۱۳) المحبر.....حبیب بغدادی.....
- ۱۱۴) المحلی ۱۱، ۱۰، ۹، ۷، ۵، ۴، ۲.....ابن حزم.....
- ۱۱۵) المختصر المزنی.....المزنی.....
- ۱۱۶) المزار.....شہید اول.....
- ۱۱۷) المسائل الصاغانیة.....شیخ مفید.....
- ۱۱۸) المستدرک ۴، ۳، ۲، ۱.....حاکم نیشابوری.....
- ۱۱۹) المسترشد.....طبری (شيعی).....
- ۱۲۰) المسح فی ضوء الرسول.....الآمدی.....
- ۱۲۱) المسند.....شافعی.....
- ۱۲۲) المصنف ۸، ۷، ۱.....الکوفی.....
- ۱۲۳) المصنف ۱۱، ۱۰.....الصنعانی.....
- ۱۲۴) المعجم الاوسط ۸، ۶، ۵، ۳.....طبرانی.....
- ۱۲۵) المعجم الصغير ۲، ۱.....طبرانی.....
- ۱۲۶) المعجم الكبير ۲۴، ۲۲، ۲۰، ۱۸، ۱۲، ۱۱، ۸، ۳.....طبرانی.....
- ۱۲۷) المغنی ۱۲، ۷، ۶، ۱.....ابن قدامه.....
- ۱۲۸) المفردات فی الغرائب القرآن.....راغب.....
- ۱۲۹) مکاسب المحرمه ۴.....شیخ انصاری.....
- ۱۳۰) المناظرات فی الامامة.....عبدالله الحسن.....
- ۱۳۱) المناقب.....خوارزمی.....
- ۱۳۲) المنتقى من السنن المسنده.....ابن جارود.....
- ۱۳۳) الموضوعات ۲، ۱.....ابن جوزی.....
- ۱۳۴) الموطاء ۲.....مالک.....
- ۱۳۵) الموقیات.....زبیر بن بکار.....
- ۱۳۶) المیزان ۱۹، ۱۸، ۱۵، ۱۴، ۵، ۶.....علامه طباطبائی.....
- ۱۳۷) الناسخ و المنسوخ ۶.....ابن حزم.....
- ۱۳۸) النزاع و التخاصم.....مقریزی.....
- ۱۳۹) النص و الاجتهاد.....سید شرف الدین.....
- ۱۴۰) النصایح الکافیة.....ابن عقیل.....
- ۱۴۱) النفی و الترغیب.....طبسی.....
- ۱۴۲) النهاية فی غریب الحدیث ۳، ۱.....ابن اثیر.....
- ۱۴۳) امالی المحاملی.....المحاملی.....
- ۱۴۴) امان الأمة من الأختلاف.....صافی.....
- ۱۴۵) انساب الاشراف ۵، ۱.....بلاذری.....
- ۱۴۶) انوار البهیة.....شیخ عباس قمی.....
- ۱۴۷) انوار العلویہ.....تقدی.....

- ١٤٨) انوار درخشان ٥.....حسینی همدانی
- ١٤٩) اهل سنت واقعی ٢.....تیجانی سماوی
- ١٥٠) بحار الانوار ٣٢، ٣١، ٣٠، ٢٨، ٢٧، ١٧، ١٦، ٥، ٣، ٢
- ١٥١) بدائع الصنایع ١.....ابوبکر کاشانی
- ١٥٢) بداية المجتهد ١.....ابن رشد
- ١٥٣) بر امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما چه گذشت؟  
.....موسوی کاشانی
- ١٥٤) بصائر الدرجات.....الصفار
- ١٥٥) بیست و سه سال.....علی دشتی
- ١٥٦) تاج العروس ١٠، ٨، ٥، ٣، ٢.....زبیدی
- ١٥٧) تاریخ الاسلام ٩:٣.....ذهبی
- ١٥٨) تاریخ ابن خیاط ١.....العصری
- ١٥٩) تاریخ ابن خلدون ٢٢، ٢٣، ١.....ابن خلدون
- ١٦٠) تاریخ ابن معین، الدارمی ١.....یحیی بن معین
- ١٦١) تاریخ اسماء الثقات.....عمر بن شاهین
- ١٦٢) تاریخ المدینة ٤، ٣.....الشمیری
- ١٦٣) تاریخ بغداد ١٤، ١٠، ٩، ٦، ٤.....خطیب بغدادی
- ١٦٤) تاریخ تمدن اسلام.....جرجی زیدان
- ١٦٥) تاریخ خلفاء.....سیوطی
- ١٦٦) تاریخ طبری ٨، ٦، ٥، ٤، ٣، ٢، ١.....طبری
- ١٦٧) تاریخ مدینة دمشق ١٩، ١٧، ١٤، ١٣، ١٢، ١٠، ٤، ٣
- ١٦٨) تفسیر القرآن الکریم ١.....شهید مصطفی خمینی
- ١٦٩) تفسیر جلالین.....سیوطی، المحلی
- ١٧٠) تفسیر صافی ٢.....فیض کاشانی
- ١٧١) تفسیر فرات کوفی.....فرات کوفی
- ١٧٢) تحف العقول.....ابن شعبه حرانی
- ١٧٣) تحفة الاحوذی ١٠، ٩، ٧، ٤، ٣، ١.....المبارکفوری
- ١٧٤) تدوین القرآن.....کورانی
- ١٧٥) تذکرة الحفاظ ٣، ١.....ذهبی
- ١٧٦) تذکرة الفقهاء ٩، ٢، ١.....علامه حلی
- ١٧٧) تذکرة الموضوعات.....الفتنی
- ١٧٨) تذکرة خواص الأئمة.....ابن جوزی
- ١٧٩) ترجمة الامام الحسين عليه السلام.....ابن کثیر
- ١٨٠) ترجمه امام حسن عليه السلام.....ابن عساکر
- ١٨١) تصحیح اعتقادات الامامیه.....شیخ مفید
- ١٨٢) تفسیر ابن کثیر ٤، ٣، ٢، ١.....ابن کثیر
- ١٨٣) تفسیر ابو حمزه ثمالی.....ابو حمزه ثمالی
- ١٨٤) تفسیر اصفی ١.....فیض کاشانی
- ١٨٥) تفسیر الثعالبی.....ثعالبی
- ١٨٦) تفسیر العیاشی ٢.....العیاشی
- ١٨٧) تفسیر القرآن.....الصنعانی
- ١٨٨) تفسیر القرآن الکریم ١.....شهید مصطفی خمینی
- ١٨٩) تفسیر جلالین.....سیوطی، المحلی
- ١٩٠) تفسیر صافی ٢.....فیض کاشانی
- ١٩١) تفسیر فرات کوفی.....فرات کوفی
- ١٩٢) تفسیر قرطبی ١٦، ١٤، ١٠، ٩، ٧، ٦، ١.....قرطبی

- ۱۹۳) تفسیر قمی ۲.....علی بن ابراهیم قمی
- ۱۹۴) تفسیر کبیر ۸.....فخر رازی
- ۱۹۵) تفسیر کشاف.....زمخشری
- ۱۹۶) تفسیر کمبریج.....نامعلوم
- ۱۹۷) تفسیر نمونه ۲۷.....جمعی از علماء
- ۱۹۸) تفسیر موضوعی قرآن مجید ۸.....جوادی آملی
- ۱۹۹) تقویة الایمان.....ابن عقیل
- ۲۰۰) تمام المنة.....الألبانی
- ۲۰۱) تنقیح الفهوم العالیة.....السقاف
- ۲۰۲) تهذیب الکمال ۱، ۲، ۶، ۱۷، ۲۷، ۳۱.....المزی
- ۲۰۳) تهذیب التهذیب ۸.....ابن حجر
- ۲۰۴) جامع البیان ۳۰، ۲۶، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۵.....طبری
- ۲۰۵) جامع المقاصد ۱.....محقق کرکی
- ۲۰۶) جانشینی حضرت محمد ﷺ.....ویلفرد مادلونگ
- ۲۰۷) جزء أشیب.....أشیب بغدادی
- ۲۰۸) جوامع الجامع ۴.....طبرسی
- ۲۰۹) جواهر الفقه ۵.....قاضی ابن براج
- ۲۱۰) جواهر الکلام ۱۳.....شیخ جواهری
- ۲۱۱) جواهر المطالب فی مناقب الامام علی ﷺ ۲.....ابن دمشقی
- ۲۱۲) جهل حدیث.....امام خمینی
- ۲۱۳) حاشیة رد المختار ۳، ۵.....ابن عابدین
- ۲۱۴) حیل المتین.....بهائی عاملی
- ۲۱۵) حدیقة الشیعة.....مقدس اردبیلی
- ۲۱۶) حقوق آل البیت علیهم السلام.....الحاج عاملی
- ۲۱۷) حواریات فقهیة.....محمد سعید حکیم
- ۲۱۸) حیاة الامام الحسین ﷺ ۱، ۲.....شریف قرشی
- ۲۱۹) حیاة امیر المومنین ﷺ عن لسانه ۲.....محمدیان
- ۲۲۰) حیوة الحیوان.....الدمیری
- ۲۲۱) خاتمه مستدرک الوسائل ۳.....میرزای نوری
- ۲۲۲) خاستگاه خلافت.....عبدالفتاح عبدالمقصود
- ۲۲۳) خصال.....شیخ صدوق
- ۲۲۴) خلاصة عیقات الانوار ۳.....حامد نقوی
- ۲۲۵) خلق افعال العباد.....بخاری
- ۲۲۶) خیمه عفاف.....کریمی
- ۲۲۷) در آسمان معرفت.....حسن زاده آملی
- ۲۲۸) ذر المنضود ۱.....ابن طی فقعانی
- ۲۲۹) دراسات فی الحدیث والمحدثین.....معروف حسینی
- ۲۳۰) درر الاخبار.....حجازی
- ۲۳۱) دروس فی اصول فقه الامامیه.....فضلی
- ۲۳۲) دست‌های ناپیدا.....خاطرات مستر همفر
- ۲۳۳) دعائم الاسلام ۱.....نعمان مغربی
- ۲۳۴) دفع شبه التشبیہ لابن الجوزی.....السقاف
- ۲۳۵) دلائل الامامه.....طبری (شیعی)
- ۲۳۶) دلائل التوحید.....الهروی
- ۲۳۷) دلائل النبوة ۳۷.....أصبهانی
- ۲۳۸) ذخائر العقبی.....عبدالله طبری
- ۲۳۹) ذکر اخبار اصبهان ۱.....حافظ اصبهانی
- ۲۴۰) ذوب النضار.....ابن نما الحلی

- (٢٤١) رسائل الكركي ٣..... محقق كركي  
(٢٤٢) رسائل..... سيد مرتضى  
(٢٤٣) روضة الواعظين..... فتال نيشابوري  
(٢٤٤) رياض الصالحين..... نووي  
(٢٤٥) رياض النضرة ١..... محب طبري  
(٢٤٦) زاد المسير ٦،٧..... ابن جوزي  
(٢٤٧) زاد المعاد ٢..... شيخ عباس قمي  
(٢٤٨) سبل السلام ١،٣،٤..... ابن حجر  
(٢٤٩) سبل الهدى والرشاد ١٢، ١١، ١٠، ٩، ٨، ٣، ٢.....  
..... صالحى الشامى  
(٢٥٠) سعد السعود..... سيد ابن طاووس  
(٢٥١) سقيفه..... علامه عسگرى  
(٢٥٢) سماء المقال فى علم الرجال ١..... كلباسى  
(٢٥٣) سنن ابن ماجه ١، ٢..... محمد بن يزيد قزوينى  
(٢٥٤) سنن ابى داود ١، ٢..... ابى داود سيستانى  
(٢٥٥) سنن الدارقطنى ١..... الدارقطنى  
(٢٥٦) سنن ترمذى ١، ٣، ٤، ٥..... الترمذى  
(٢٥٧) سنن دارمى ١، ٢..... الدارمى  
(٢٥٨) سنن كبرى (نسائى) ١، ٣، ٤، ٥، ٦..... نسائى  
(٢٥٩) سنن نسائى ١، ٢، ٣، ٤، ٧..... نسائى  
(٢٦٠) سنن كبرى (بيهقى) ١٠، ٩، ٨، ٧، ٥، ٤، ٣، ٢، ١..... بيهقى  
(٢٦١) سوالات حمزه..... الدارقطنى  
(٢٦٢) سير اعلام النبلاء ١١، ١٠، ٩، ٨، ٧، ٦، ٤، ٣، ٢، ١..... ذهبى  
(٢٦٣) شجرة طوبى..... حائرى  
(٢٦٤) شذرات الذهب ١..... فلاح حنبلى  
(٢٦٥) شرح اصول كافى ١، ٣، ٥..... مازندراني  
(٢٦٦) شرح الاخبار ١، ٢..... نعمان مغربى  
(٢٦٧) شرح الاسماء الحسنى ١، ٢..... ملاهادى سبزوارى  
(٢٦٨) شرح زيارة الجامعة..... الشير  
(٢٦٩) شرح مسلم ١٨، ١٧، ١٦، ١٥، ١٤، ١٣، ١٠، ٦، ٣، ١.....  
..... نووى  
(٢٧٠) شرح معانى الآثار ١، ٤..... محمد بن سلمة  
(٢٧١) شرح نهج البلاغة ١٢، ١١، ٩، ٧، ٥، ٤، ٣، ٢، ١.....  
..... ابن ابى الحديد  
(٢٧٢) شواهد التنزيل ١، ٢..... حاكم حسانى  
(٢٧٣) شيخ المضيرة، ابوهريرة..... شيخ محمود ابوربة  
(٢٧٤) صبح الاعشى ١..... قلقشندى  
(٢٧٥) صحيح ابن حبان ١٤، ١٣، ١١، ١٠، ٨، ٦، ٤، ١.....  
..... ابن حبان  
(٢٧٦) صحيح ابن خزيمة ١، ٢، ٤..... ابن خزيمة  
(٢٧٧) صحيح بخارى ٨، ٧، ٦، ٤، ٣، ٢، ١..... بخارى  
(٢٧٨) صحيح مسلم ٨، ٧، ٥، ٦، ٣، ٢، ١..... مسلم  
(٢٧٩) صحيفة الحسين عليه السلام..... قيومى  
(٢٨٠) صحيفة المهدي عليه السلام..... قيومى  
(٢٨١) صحيفة همام بن منيه..... ابن منيه  
(٢٨٢) صراط النجاة ٢..... تبريزى  
(٢٨٣) صفات الشيعة..... شيخ صدوق  
(٢٨٤) صله تاريخ الطبرى..... قرطبى  
(٢٨٥) ضعيف السند الترمذى..... الألبانى  
(٢٨٦) طبقات المحدثين بأصبهان ٤..... حبان

- ۲۸۷) طرق حدیث الائمة الاثنی عشر..... آل نوح
- ۲۸۸) عبدالله بن سبا..... علامه عسکری
- ۲۸۹) عدة الداعی..... ابن فهد حلی
- ۲۹۰) عرفان مثبت، عرفان منفی..... شادروان
- ۲۹۱) عصر ظهور..... کورانی
- ۲۹۲) عقد الفرید ۴، ۵..... ابن عبد ربہ
- ۲۹۳) علل الدارقطنی ۱۱..... الدارقطنی
- ۲۹۴) علل الشرایع ۱..... شیخ صدوق
- ۲۹۵) عمدة التحقیق..... العبیدی
- ۲۹۶) عمدة الطالب..... ابن عنبة
- ۲۹۷) عمر بن الخطاب..... احمد البکری
- ۲۹۸) عوالی اللئالی ۴..... احسانی
- ۲۹۹) عون المعبود ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۱، ۱۲، ۱۳..... عظیم آبادی
- ۳۰۰) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱، ۲..... شیخ صدوق
- ۳۰۱) عیون الاثر ۱..... ابن سید الناس
- ۳۰۲) غرر الفوائد المجموعة..... قرشی
- ۳۰۳) غریب الحدیث ۲..... ابن قتیبہ
- ۳۰۴) فاطمه دختر محمد صوات الله علیہا..... شهیدی
- ۳۰۵) فتح القدر ۴، ۵..... شوکانی
- ۳۰۶) فتح المعین..... فانی ہندی
- ۳۰۷) فتح الباری ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳..... ابن حجر
- ۳۰۸) فدک فی التاريخ..... محمد باقر صدر
- ۳۰۹) فرہنگ فارسی عمید..... عمید
- ۳۱۰) فرہنگ فرق اسلامی..... دکتر مشکور
- ۳۱۱) فروغ ابدیت ۱..... سبحانی
- ۳۱۲) فضائل الصحابة..... احمد حنبل
- ۳۱۳) فضائل سیدة النساء..... عمر بن شاہین
- ۳۱۴) فضل آل البيت علیہم السلام..... المقریزی
- ۳۱۵) فقه الرضا علیه السلام..... ابن بابویہ
- ۳۱۶) فقه السنة ۱، ۲، ۳..... سید سابق
- ۳۱۷) فقه الصادق ۱۱..... روحانی
- ۳۱۸) فہرست ابن ندیم..... ابن ندیم بغدادی
- ۳۱۹) فیض القدر شرح جامع الصغیر ۱، ۲، ۳، ۴..... المناوی
- ۳۲۰) قصص الأنبياء ۲..... ابن کثیر
- ۳۲۱) کافی ۱، ۲..... کلینی
- ۳۲۲) کتاب الدعاء..... طبرانی
- ۳۲۳) کتاب المجروحین ۱..... ابن حبان
- ۳۲۴) کتاب سلیم بن قیس..... سلیم ابن قیس
- ۳۲۵) کشف القناع ۵، ۵..... البہوتی
- ۳۲۶) کشف الحیث..... الحلبي
- ۳۲۷) کشف الحجب و الاستار..... اعجاز حسین
- ۳۲۸) کشف الخفاء ۱، ۲..... العجلونی
- ۳۲۹) کشف الغمة ۲، ۳..... الأربلی
- ۳۳۰) کشف القناع ۶..... البہوتی
- ۳۳۱) کشف الیقین..... علامہ حلی
- ۳۳۲) کلمات الامام الحسین علیه السلام..... شریفی
- ۳۳۳) کلیات فی علم الرجال..... سبحانی

- (٣٥٨) مسند ابن المبارک.....عبداللہ بن المبارک  
 (٣٥٩) مسند ابن راہویہ ١،٢،٣،٥.....ابن راہویہ  
 (٣٦٠) مسند ابی حنیفہ.....ابونعیم اصفہانی  
 (٣٦١) مسند ابی یعلیٰ ٥،٦،٨،١٢.....ابویعلیٰ موصلی  
 (٣٦٢) مسند احمد ١،٢،٣،٤،٥،٦.....احمد حنبل  
 (٣٦٣) مسند الامام الرضاؑ.....عطاردی  
 (٣٦٤) مسند الشامیین ٢،٣،٤.....طبرانی  
 (٣٦٥) مسند حمیدی ١،٢.....حمیدی  
 (٣٦٦) مسند طیبالسی ١،٩.....طیبالسی  
 (٣٦٧) مشکاة الانوار.....علی طبرسی  
 (٣٦٨) مصباح الفقاهة ١،٥.....خوئی  
 (٣٦٩) مصباح المتہجد.....شیخ طوسی  
 (٣٧٠) معالم المدرستین ١،٢،٣.....علامہ عسکری  
 (٣٧١) معانی الاخبار.....شیخ صدوق  
 (٣٧٢) معجم احادیث الامام مہدیؑ ٣،٤.....کورانی  
 (٣٧٣) معجم البلدان ١،٢،٤،٥.....یاقوت حموی  
 (٣٧٤) معجم ما استعجم ١،٣.....بکری اندلسی  
 (٣٧٥) مغنی اللیب ١.....انصاری  
 (٣٧٦) مفاتیح الجنان.....شیخ عباس قمی  
 (٣٧٧) مقاتل الطالبین.....ابوالفرج اصفہانی  
 (٣٧٨) مقتل الحسینؑ.....ابو مخنف  
 (٣٧٩) مقتنیات الدرر ١،٢.....حائری طہرانی  
 (٣٨٠) مقدمہ فتح الباری.....ابن حجر  
 (٣٨١) مقدمہ ای بر فقہ شیعہ.....مدرسی  
 (٣٨٢) مکاتیب الرسول ١،٢،٣.....احمدی میانجی  
 (٣٣٤) کمال الدین.....شیخ صدوق  
 (٣٣٥) کنز العمال ١،٢،٣،٥،٦،٩،١٠،١١،١٢،١٣.....کنز العمال  
 (٣٣٦) متقی ہندی ١٤،١٥،١٦.....متقی ہندی  
 (٣٣٦) کنی البخاری.....بخاری  
 (٣٣٧) لباب النقول.....سیوطی  
 (٣٣٨) لسان العرب ١،٢،١١،١٢.....ابن منظور  
 (٣٣٩) لسان المیزان ١،٢،٣،٤،٥.....ابن حجر  
 (٣٤٠) لمحات.....لطف اللہ صافی  
 (٣٤١) لہوف.....سید بن طاووس  
 (٣٤٢) لواعج الاشجان.....سید محسن امین  
 (٣٤٣) منال بنی امیہ.....السائب الکلبی  
 (٣٤٤) مننوی معنوی ٢:١.....مولوی  
 (٣٤٥) منیر الاحزان.....ابن نما حلی  
 (٣٤٦) مجمع البیان فی التفسیر القرآن.....طبرسی  
 (٣٤٧) مجمع البیان ٧.....طبرسی  
 (٣٤٨) مجمع الزوائد ١،٥،٧،٨،٩،١٠.....ہیثمی  
 (٣٤٩) مجمع النورین.....مرندی  
 (٣٥٠) مجموعة الرسائل ١،٢.....لطف اللہ صافی  
 (٣٥١) محاسن ١.....البرقی  
 (٣٥٢) مختصر مجمع البیان ٣.....البیاضی  
 (٣٥٣) مخزن العرفان ٤.....بانو امین اصفہانی  
 (٣٥٤) مدینة المعاجز ٣،٤،٧.....بحرانی  
 (٣٥٥) مروج الذهب ٣.....مسعودی  
 (٣٥٦) مستدرک سفینة البحار ١،٣،٦،٨،١٠.....نمازی  
 (٣٥٧) مستدرک الوسائل ١،٦،٨،١١،١٤،١٧.....نوری



- ۳۸۳ مکارم الاخلاق.....طبرسی
- ۳۸۴ من لایحضر الفقیه ۱،۲،۳.....ابن بابویه
- ۳۸۵ من هدی القرآن ۱۸.....مدرسی
- ۳۸۶ منازل الآخرة.....شیخ عباس قمی
- ۳۸۷ مناقب اهل بیت (علیهم السلام).....شیروانی
- ۳۸۸ منتخب مسند عبد بن حمید.....عبد بن حمید
- ۳۸۹ منتهی المطلب ۲.....علامه حلّی
- ۳۹۰ منزل الوحی.....محمد حسین هیکل
- ۳۹۱ منهاج الفقاهة ۵.....روحانی
- ۳۹۲ منهاج الكرامة.....علامه حلّی
- ۳۹۳ منیة المرید.....شهدتانی
- ۳۹۴ موارد الضمان.....هیثمی
- ۳۹۵ مواقف الشيعة ۲،۵.....احمدی میانجی
- ۳۹۶ موسوعة التاريخ الاسلامی ۱،۲.....یوسفی
- ۳۹۷ میزان الاعتدال ۱،۲،۳.....ذهبی
- ۳۹۸ میزان الحكمة ۱،۲،۳،۴.....ری شهری
- ۳۹۹ ناسخ الحدیث و منسوخه.....عمر بن شاهین
- ۴۰۰ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر.....ابی فراس
- ۴۰۱ نصب الراية ۱،۲،۴،۵.....زیعلی
- ۴۰۲ نقش ائمه در احیاء دین ۱،۵،۶،۷،۸،۱۰.....
- ۱۱،۱۴.....علامه عسکری
- ۴۰۳ نقش عایشه در اسلام ۱،۳.....علامه عسکری
- ۴۰۴ نهایة المرام ۱.....سید محمد عاملی
- ۴۰۵ نهج السعادة ۳،۴،۷،۸.....محمودی
- ۴۰۶ نور الثقلین ۲.....الحویزی
- ۴۰۷ نورالعین فی مشهدالحسین علیهم السلام.....اسفراینی
- ۴۰۸ نیل الاوطار ۱،۳،۶،۸.....شوکانی
- ۴۰۹ هداية المسترشدين.....شیخ محمد تقی
- ۴۱۰ واقعة صفین.....ابن مزاحم
- ۴۱۱ وسائل الشيعة ۱،۱۲،۱۵،۱۷،۲۷.....حر عاملی
- ۴۱۲ وصول الاخبار الى الاصول الاخبار  
عبدالصمد عاملی ( پدر شیخ بهایی)
- ۴۱۳ وضوء النبي ۲.....شهرستانی
- ۴۱۴ وفيات الائمة.....از علماء بحرین
- ۴۱۵ ینایع المودة لذوی القربی ۲.....قندوزی